

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228996

UNIVERSAL
LIBRARY

بزم فیض قمار مستقیح حسن و کشتایش رخ صبا حلا یقین

مفتاح خزائن بکرت غیبیه و کلیب کنوز و سعیت لاریعیه



از تصنیفات ساک ساک طریق معنی گتری محمد جعفر صنا جعفر

در مطبوع می نشتی نول کشور به قاطب مع ریخته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفتح الذي فتح على المستفيحين ابواب الفتوح وجعل الاوراد والفتوح اوراد اللتر اكيب على النفس المجمع
والصلوة والسلام على رسول محمد سيد اهل الارشاد وعلى آله وصحابه الداعين الى سبيل الرشاد ما بعد
همي گوید سالک بادیه پریشانی و سالک زاویه حیرانی محب طریق جیند و سری احقر عبدا و محمد جعفر
جعفری عن الله عنه پوشیده نماز که این اوراد فتوحه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
وسلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان هدایت و آن در دریا می درایت آن مقتدا حقانی
و آن مرشد صمدانی حضرت امیر سید علی مهدانی قدس الله سره الغریز و افاض علینا بهره و این اوراد
کثیر البرکات و عظیمة النعمیات و آیات بینات حضرت صمدیه و احادیث صحیحہ حضرت مصطفویہ
شاهد است صادق و برافنی است ناطق بر جزالت حال کلمات لطیبات او و بر جلال و کمال
برکات و خاصیات او چنانکه در وقت تفسیر این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
فضیلت و برهان عظیمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
فتح تیری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی اسرار هم که بران مداومت پهنوده و فتح خود را در این

بنفیس

یافتہ وجہ تسمیہ او بفتح نیر بہین است و این ضعیف گوید بیت ہر کہ با ذکر خدا انس بگیر و شب و روزہ اگر
بود مردہ صد سال کہ روحش بختشد ہر کہ در فاتحہ روز بفتح تہ شرافت و پنج شک نیست کہ قناع فتوحش بخشد
ز این کمی نہ وقتی حاضر بود در حلقہ اوراد بخدمت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتدا اشی با
و آن مقبول ارباب انتباہ و آن مقبول راہ آلہ حضرت شیخ عماد الدین قدس اللہ روحہ العزیز کہ ناگاہ
از ان منت بادہ عرفانی و محرم اسرار رحمانی ضعیف عجیب آقہ شد و حالتی غریب بوجود آمد و چون بعد از اوراد
از سبب آن پرسیدہ شد فرمودند کہ اینچنین معلوم شد کہ بحبت ہر کلمہ از کلمات این اوراد و جمعی از ملائکہ
تقین یافتہ کہ چون قاریان اوراد بآن کلمات رسد آن جمیع از ملائکہ با قاریان موافقت نمودہ و دو گاہ
نمایند و در ان اثنای بکلماتی رسیدہ شد کہ از جانب حضرت حق سبحانہ جمیع ملائکہ ندا آمد کہ ہمہ مد و گاری
کنید چون ہمہ ملائکہ با قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست و او و این صیحا زین جہتہ بود و بالجملہ برکات
و خاصیات این اوراد بسیار است اما چون الفاظ شریفہ این اوراد عربی واقع شدہ و ہر خوانندہ را
قوت آن نیست کہ استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکہ انچہ بر زبان بگذرد و دل از ان
غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکہ آنکس بقباب نزدیکتر است از ثواب چہ رسد زیرا کہ اگر کسی روح
با و شاہی مہازسی لفظی ذکر کند کہ معنی آن نداند و آن بادشاہ بران حال مطلع گرد و ہر آئینہ در محل غضب
باشد زیرا کہ از حسابی نگرفتہ و در مدح او لفظی چند کیف ما اتفق و سچ کردہ و شگ نیست کہ این عمل
مشور سخریہ و استہزا ست پس چون باشد حال آنکس کہ توجہ ببادشاہ حقیقی نماید و با و سخن گوید و ظاہر
و بد کند و داند کہ چہ میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نمود کہ الفاظ شریفہ او بر وفق
انچہ از کتب تفاسیر و شروح احادیث و کتب لغت مفہوم میگردد و تفسیر کردہ میشود تا باشد کہ از ان آوونی
کہ از خمیانہ عشرت و از نشاہ شراب محبت سبب تعقل معانی عبارات شریفہ او و اوراک بشاہدات
و اشارات لطیفہ او بر قلوب مستمان آلہ و ہر اسرار سالکان این راہ فالین شود و جہتہ بکام جان این
لب تشنہ زلال وصال و این آرزو مند وصال لایزال برسد مصرعہ وللارض من کاس الکرم ضعیف
بیت ولازمیکد بار و زو شب گدا فی کن بود کہ در دشان جویہ با بختشد و از جملہ اخباری
کہ و ال است بر فضیلت ذکر از نماز بادا و تا برآمدن آفتاب آن حدیث است کہ در ستون ابی داؤد
وارد شدہ کہ گفت پیغمبر علیہ السلام کہ ہر آئینہ این کہ بنشینم با جماعتی کہ یا کنند خدا یا اعزوجل از نماز بادا

تا بر آمدن آفتاب و دست راست نزدیک من ازین که از آنکس چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگذارد نماز با دعا و در جماعت و بعد از آن
بنشیند و یاد کند خدایر اسمحانه تا بر آمدن آفتاب بعد از آن بگذارد و در رکعت نماز باشد و او را ثواب
حج و عمره تا سه تا سه تا و در هیچ مسلم آمده که نیست که بنشیند قومی که یاد کند خدایر اسمحانه بگوید این
که احاطه کند ایشان را ملائکه و فرود گیر و ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان سکینه یعنی ثبات و قرار
دل و یاد کند ایشان را حق سبحانه و تعالی و در جماعتی که نزد پروردگار روند و نیز در هیچ مسلم آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدایر اسمحانه فرشتگان اند سیر کنند و گردند که فاضلان ملائکه را طلبند
مجلسهای ذکر را پس هرگاه که یافتند مجلس که در وی ذکر است می نشینند با ایشان و می پیچند با آنها
خود تا پرمیسانند میان خود و میان آسمان و دنیا و هرگاه که پیر ایشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملائکه و بر آیند با آسمان کیفیت پیرند حق سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او دانا
تر است از کجا آمدید گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر میگویند و لا
االه الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گویند چه می طلبند از من گویند می طلبند از
تو بهشت گویند آیا دیده اند بهشت مرا گویند فی ای پروردگار گویند بطریق تعجب که چون باشد اگر
بنیند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گویند از چه امان می طلبند از من گویند از تو گویند آیا آنها
دیده اند و تو را گویند فی گویند آیا چون باشد اگر بنیند و تو را گویند ملائکه که آمرزش میخواهند از تو
گویند که آمرزیده ام ایشان را و بدو ام آنچه می طلبند و امان داده ام ایشان را از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملائکه که اسی پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گارست
که میگذاشت اینچنین بنشیند ایشان گویند پروردگار که آمرزیدیم یعنی ویرانیز بخشیدیم و این نیز قومی اند
که بدبخت نمی باشد بسبب ایشان امت ایشان بدبخت نارخندان باغ را خندان کند و صحبت
مردانت از مردان کند و کز نو سنگ خار و مر مشوی و چون بصاحب رسی گوهر شوی و هر حال از
حال ایشان حال شد و محسن آنجا رفت نیکو فال شد و در موطای امام مالک و سنن امام احمد و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا خبر میکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما در درجات شما و بخیر که بهتر است

شمار از نفعه کردن رزق فقره و بجزیری که بهتر است شمار که رسیدن با دشمنان خود که کافران اند پس بنشیند شما گردنهای ایشان را یعنی شما غایبی شوید و بنشیند ایشان گردنهای شما یعنی شما شنیده شوید گفتند بلی یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم او را ذکر خداوند است سبحانه و در مسند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدای سبحانه روز قیامت گفت آنها که بسیار یاد کنند خدای سبحانه و باز گفته شد که یا رسول الله کیست غارک در راه خدای تعالی سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و شرکان تا که گشته شود و زنگین شود بخون تحقیق که ذکر خداوند سبحانه افضل است از رومی درجه و باید دانست که در خبر است که هر کلمه که در و ثوابی است چون بدر آید از دامن بنده حضرت حق سبحانه او را مرغی بسازد که نام آن مرغ همین کلمه است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله باشد و آن مرغ همیشه ثناء حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی بیاورد و ثواب آن شمار آن گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرار هم آمده که روزی شخصی در دریا افتاد و لبی دست و پای رز و وسیع بلین نمود که خود را کنار دریا رساند متوالست پس در آنوقت این کلمه بر زبانش گذشت که ذلک تقدیر العزیز العظیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون این کلمه بر زبانش گذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ در وی زد و او را در کنار دریا نهاد و خود و تریش است آن شخص در آن حال پرسید که تو چه مرغی که با من اینچنین کار کردی آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العظیم استغفر الله العظیم سبب بخواند یعنی آمرزش میخواهم از خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار طلب مغفرت است و معنی مغفرت شتر است یعنی پوشیدن پس معنی استغفر الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدای بزرگوار سبحانه پوشیدن گناهان خود را تا ظاهر نگردد بر غیر در دنیا و آخرت و تیر باید دانست که این معنی یعنی ستر گناه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کاطلان و ارباب سلوک عبارت است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شود تا معنی فنا که شعور است بحق سبحانه و زهولست از با سوسمی محقق گردد و پس طالب فنا و شتاق فنا گوید استغفر الله العظیم

البته گناه او را بیامرز چنانکه گفته و من بعمل شو و اولیلم نفسه ثم يستغفر الله سبحانه و تعالی یعنی هر که آن
واقع شود گناه و صغیره و الکبری کتبه بر نفس خود بکناه کبیره بعد از آن آمرزش خود را از خدای سبحان می یابد
خدا ایراسبحانه آمرزنده و رحمت کند و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و پس درین قول که
یجد الله غفورا رحیما اشارت است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بجمال بنده زیرا که بآن کتبا
نکرده که سید او را غفورا بلکه گفته یجد الله غفورا رحیما یعنی چون استغفار کند بآن اکتفا نکنم که گناه ویرا بیامرز
بلکه بران آمرزش که مطابق است بنفرایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه با دشاهی گناه زندانی
بخشد و خلعت نیز پوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه
تعالی که اسی بندگان سرکش را که گناه میکنند و شوب و روزی من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوید از
من تا بیامرزم شمار و در کتاب امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیطان گفت سوگن از بخت
تو ای پیغمبر و گاه من که همیشه گمراه سازم بندگان ترا مداوم که ارواح و اجساد ایشان باشد پس گفت
پیر و دروگاه که سوگند بخت و جلال من و به بلندی مرتبه من که همیشه بیامرزم ایشان را مداوم که آمرزش
خداست از من و در مختصر حسن صدیق آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه یکسکه نیک کامل
و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار باشد از آن کشتا
مستجاب است دعوت اند و از آن کسانی که رزق و اودهی شود بواسطه ایشان تمام اهل زمین را
و نیز درین کتاب آورده از صحیح ابن حبان و سنن ابی داود و در مشکات نیز آورده از سنن
امام احمد و سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازمت کند
استغفار را اگر داند خدای سبحانه از برای او سه روزی جایی بدر آمدن و از هر اندوهی
کشا و گی و روزی رساند او را از جایی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار
است که اگر ذکر کرده شود تجویل می انجامد ولیکن باید دانست که گناهی که با استغفار آمرزیده شود گناه
است که تعلق بگوشت داشته باشد و آن نیز و رای نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق عبد باشد آن
توبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

جنازه آوردند گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سوینا رکعت
 آیا گذاشته است چیزی گفتند فی بروی نماز نکرده گفته اند این نماز تا کردن بجهت آنست که نماز جنازه
 استغفار است میت را و حق عبد با استغفار دفع نمیشود و هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دفع نکند حق عبد از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد و بلکه حق عبد از کسی هیچ سبب
 دفع نمیشود و بغیر از ادای یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
 آنست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه کینوبت طعام میخورد و بعد از آن دانسته که این طعام حق
 عبد بوده پس امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرد
 که آن طعام فرو آمده و در بعضی اخبار آمده که بعد از آن امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 گفت که اگر آن طعام فرو نمی آمد چندان زور میکردم که رو دای من فرو اندی پس هرگاه که
 صدیق اکبر رضی الله عنه که افضل امت است و مقدم ارباب مشایخ است حق عبد مباح
 نباشد دیگر که خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پناه میگیرم بجدای
 سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را بحق
 عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمرزیده میشود و رشید را هر گناهی
 که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفاره حق عبد نشود و دیگر کدام سبب و خلعت کفارت او
 شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که او کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
 که صاحب بن اسیر است شکایت میکند بجدای سبحانه از منتهای در روز قیامت و در سنن امام محمد
 و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سوگند بان خدای که نفس محمد بیدار است
 که اگر در کشتی شود در راه او بازنده شود و کشته شود و در راه او بازنده شود و کشته شود و در راه او
 باشد و روزه او حق غیر نمی درآید و در بهشت تا زمان او اگر در آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
 که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آیا میدانید که مفلس کیست گفتند
 مفلس در میان ما آنست که نیست او را در هم و نیست او را تساعی پس گفت مفلس از امت من
 آنست که بیار و روز قیامت نماز و روزه و زکوة و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت بکار کرده

بردار و بر که لایق شماست و اسپ تو نیز تا دوش جو کلام مظلوم خورده است امر و از او با قوت
دویدن حاصل آمده است تا تو در شپت او آهوی توانی زود مرا خورون او را نباشد منتقلست
از شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز که او در زمان وفات خود میگفته بر من بکیرم مظلومه است و چند
هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دلی من ثقلی از آن گران تر نیست الله تعالی
لا اله الا هو صفت بعد از صفت است مراد الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظه ربط این صفت
بموصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخوانم از خداوندی که نیست معبود برحق مگر او و فقط
اگر بحسب اصل وضع بمعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی برحق باشد یا بغیر حق همچون
اصنام مشرکان اما مراد از وی در اکثر مواضع احتمال معبود برحق است و اکثر مواضع از آن جهت
گفته شد که آله را در قرآن گاهی بر هنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه که دانخدا
من دون الله الله اعلم من یغیرون زیرا که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی در
تفسیر قاتحه گفته و الا له فی الاصل لکل معبود ثم غلب علی المعبود بحق و نیز محقق تفتا زاتی در موطوع
افاده کرده که اگر آله در کلمه طیب بمعنی مطلق معبود برحق بود کذب لازم می آمد و درین کلمه زیرا که
اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحان
و اگر گفته شود که اگر بمعنی معبود بحق باشد لازم می آید که شرک بگفتن کلمه طیب مومن نشود زیرا که
معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحان نه آنکه نیست معبود اصلاً غیر از خدای سبحان
پس لازم نیاید از کلمه طیب نفی الوهیه باطله پس شرک باین کلمه مومن نشود گوئیم معبود بحق بمعنی معبود
ستحق عبادت و آله باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشد پس هرگاه که شرک گوئید نیست معبود بحق
غیر خدای سبحان گوئیا گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحان پس رجوع کرده باشد
از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گرد مومن تفصیل و تحقیق درین مقام اینست که مستحق
عبادت بیش مانع از یک ذات نیست و از هر مشرکان مستحق عبادت متعدد است یکی آنکه مای
پرستیم و دیگر اصنام بجهت توسل ایشان باینها مسمو می مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
دو باشند یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت توسل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
که گوئید نیست مستحق عبادت اصلاً مگر خدای سبحان لازم آید که مستحق مطلق مستحق در خدای سبحان نیست

کہ این صفت است از ایمان است دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
 با آنکه عظیمی که از اسماء اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبه معبودیت است
 خاصه معبودیتی که بر حق باشد و خاصه معبودیتی بر حق که در و شرک نباشد و باید دانست که گفته
 معنی لغوی آنکه که در کلمه طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
 باشد باید که لا اله الا الله باین معنی گوید که نیست موجودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
 گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
 اما وجه تخصیص مبتدی بمراد آنست که کسی راغب چیزی باشد و با سبب تحصیل او دست نروده
 باشد او را مجرد خواهش و آرزوی باشد و او را طالب بگوید چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
 و بگشتن بر نحو است او خواهند و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون بر سعی سالک در
 ابتداء سلوک چندانی ثمره مترتب نشده گویا او هنوز دست با سبب تحصیل نروده است پس
 او خواهند و آرزو برنده باشد و حضرت حق باین معنی مراد او اما متوسط چون بر سعی او بعضی از فوائد
 کلی مترتب گشته و سعی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه بطلوب
 او و امانتتی را چون در نهایت مقامات سکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
 او بالکلیه بر خرواسته شده و حقیقت حق یقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را بجای
 وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین بمراد هم
 و من الغائزین بطلوبهم و من العارفین بمن لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمه توحید است
 و معنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکر لا اله الا الله است و سبب فضیله او از سایر
 اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او شتمل است بر اسم ذات
 و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پله تراز و قیامت نهد هر چند در پله دیگر از گناهان
 که مادیون شرک است نهاده شود باسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد و از آخر حدیث
 بطبر سارقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
 فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسومی الله چنانکه بعد از این خواهد آمد و فضیلت
 ثانی آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک که سبب نعمت ایمان شرعی است که آن سبب
 عصمت جان و مال است در داری دنیا و سبب خلاصی است از خلود و در نار و در عقی و فضیلت
 رابعه آنست که تکرار او شجره طی که معلوم است نزد ارباب طریقت فتح ایمان شود و است
 که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است و فضیلت اولی و ثانی اگر چه مشترک است
 میان او و میان سایر اذکار و فضیلت ثالثه و رابعه خاصه اوست که از هیچ ذکر می آن حاصل
 نشود پس این کلمه از دو جهت افضل از کار باشد و در مصابیح و مشکوٰۃ آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
 تر آن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من همه بندگان تو بگویند و من
 میخواهم که چیزی مخصوص گردانی برای ما گفت که ای موسی اگر نهشت آسمان و ساکنان او را و جهنت
 زمین را نهاده شود در یک پله تر از و لا اله الا الله در یک پله تر از وی دیگر هر آینه میل دهد آنرا لا اله
 الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله در تنبیه القافلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم هر که گوید لا اله الا الله بدر آید از دمان وی مرغ سبز که بروی باشد و وبال سفید مرصع بدر و
 یا قوت پس بدر آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پست و در زیر عرش مثل
 آواز زنبور عسل پس گفته شود و او را که ساکن شود یعنی آواز مکن گویدنی تا آن زمان آمرزیده شود صاحب
 من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش
 جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب
 خود و بگوید و را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در ذمه و
 نباشد و اگر گفته شود که چون صاحب مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استغفار این مرغ
 برای صاحب خود تا روز قیامت میگویم فایده استغفار بعد از مغفرت رفع درجات است چنانکه
 در مشکوٰۃ آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بلند ساز و حضرت حق سبحانه
 درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار من گنج
 مرا این درجه پس گوید خدا ای غزوجل که بسبب استغفار فرزند تو را پس زمین حایت معلوم شد که کسی

صالح و بکینہ باشد استغفار کردن در حق او سبب فتح و رجا و میگردد و یا گویم استغفار او
بعد از مغفرت صاحبش میتواند که بجهت گناہان آئندہ صاحبش باشد بجهت حقوق عباد باشد که در حق او باشد ان شاء اللہ
کہ طلبہ از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ ارباب حقوق را چیزی و مدالرج بہشت چندانکہ راضی شوند
و معنی استغفار از جہت حقوق عباد آنست کہ طلبہ حضرت حق سبحانہ ارباب حقوق را چیزی
و ہذا بہشت چندانکہ راضی شود و نیز بجهت رسیدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ
ہفتاد ہزار بار لا الہ الا اللہ بخواند از آتش دوزخ نجات یابد و بعضی روایت آمدہ کہ آزاد گرداند
خود را از آتش دوزخ همچنین ہر کہ بخشد ثواب ہفتاد ہزار بار لا الہ الا اللہ را آنکس نجات یابد
از آتش دوزخ و در تفصیلات در ذکر شیخ ابوالبیح مالتقی آورده کہ در حدیث بنوی دارد است
بآن معنی کہ ہفتاد ہزار بار کلمہ لا الہ الا اللہ گفتن را نجات گویندہ با آنکس کہ آنرا بہ نیت وی گویند
اثر تمام است شیخ ابوالبیح مالتقی قدس سرہ گفتہ است کہ من این ذکر ہفتاد بار گفتہ بودم و لیکن
بنام کسی متعین نساختہ بودم تا روزی بر مایہ طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کوہ کے
صاحب کشف بود در آنوقت کہ آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاہ بگریست گفتندش چرا
گریستی گفت اینکہ دوزخ را مشاہد میکنم و مادر خود را و روی در عذاب می بینم شیخ ابوالبیح گفت
و رباطن با خود گفتیم اسی بار خدا یا تو میدانی کہ ہفتاد ہزار بار کلمہ لا الہ الا اللہ گفتہ ام آنرا بجهت آزادی
ما و این کودک از آتش سسین گردانید چون من این نیت را با صل خود تمام کردم آن کودک بخندید
و بپاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم کہ از آتش دوزخ نجات یافت الحمد للہ پس طعام خورد
مشغول شد بآن جماعت شیخ ابوالبیح میگوید کہ مرا صحت جگر بنوی درین باب از کشف آن کودک
شد و صحت کشف آن کودک بنوی تمام شد کلام نفی تعویذ بیکر باید داشت کہ فائدہ کلمہ طلبہ آنست کہ حضرت حق سبحانہ
بتوحید ما واحد گردوزیراکہ او واحد است و ذات خود محتاج بتوحید کسی نیست بلکہ فائدہ توحید
راجع بہ بندہ است کہ بندہ بگفتن این کلمہ موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست کہ تکرار این کلمہ
چندانکہ بگذشت در بیان فضایل او تا شیری عظیم است و در صقالت قلب و طور غیبات و تجلی
ذات مقدس حضرت حق سبحانہ و ازین جہت است کہ مشایخ طریقہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
این کلمہ را اختیار کردہ اند از میان سایر اذکار و سالکان متوجہ ذات اقدس را تکرار این

کلمه مع شرایط معروفه امر کرده اند تا انوار قلبیه و معارف یقینیّه بظهور آید چنانکه هر نوحه می گفت
بیت بر تخت وجود هر که شاهنشاهت داد و اسوی عالم حقیقت راه است و هر نور یقین
که در دل آگاه است و از گفتن لا اله الا الله است و از کلمات لطیبات انفس زاکیات
حضرت مرشد صدیقی و آن مقتدای بقایق حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی است قدس الله سره که
سای آنکه تراغم جمال و باه است و اندیشه باغ و مرغ و خد متگاه است و ماسو خنگان عالم
تجربیه یم و ما راغم لا اله الا الله است و حضرت سلطان المتأخرین و سلاله المتقدهین و
آن های همایون سایه حضرت شیخ نجم الدین دایه قدس سره فرموده اند بیت تاول زبده و نیک
جهان آگاه است و دستش زبده و نیک جهان کوتاه است و زمین پیش بود و بے هزار اندیشه
اکنون همه لا اله الا الله است و دیگر باید دانست که لا اله الا الله و لا اله الا الله می کند بطریق اجماع
و تفصیل بر وجود ذات و بر وجوب وجود او بر ثبوت جمیع صفات کمال و بر سبب جمیع صفات
نقصان چنانکه تفصیل او مذکور خواهد شد و تغییر الله لا اله الا الله و دیگر باید دانست که دوست
ترین او کار نزد حضرت پروردگار این کلمه است زیرا که عظم و العظم و غنوب نزد حضرت علام
اغیوب جل کر شرک است و درین کلمه قطع این گناه قبیح است و لذا که شرک عظم و غنوب نزد
حق سبحانه با آنکه خود را واسع المغفرت خوانده و توصیف رحمت خود بان کرده و رحمتی وسعت کل
شیء در مغفرت را مسدود گردانیده هر اهل شرک و ماورای این گناه قبیح را از هر جنس که باشد
در محل جوار مغفرت داشته چنانکه فرموده اند ان الله لا یغفر ان یشرک به ولیغفر ما دون ذلک
لمن یشاء یعنی تحقیق که خدای سبحان نمی آمرزد این را که شرکی اثبات کرده شود او را و می
آمرزد غیر شرک را از کسی که خواهد و در سنن ترمذی و در مسند امام احمد و دارمی آمده حدیثی
مضمونش اینست که گفت حضرت حق تعالی که ای فرزند آدم دیو کیش در حالتی که بیاری
بهر روی زمین از گناه که شرک ساز می باشی چیزی را پیش آنم با تو پیروی روی زمین از روی
مغفرت منقول است از حضرت خواجه خاجگان خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمه الله علیه
که مضمونش اینست که ایشان در شبی که ماهتابی بوده بنایت روشن بر بام صومعه خود بعبادت
مشغول بوده اند و در همسایگی ایشان زنی باشو بر خود گفت و گوی میکرد که قریب به فساد است

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود و خدا نماز کرد
حضرت حق سبحانه را تنها نه غیر او را اثبات این دعویست تا اگر چه چون عبادت را تخصیص نکرده
باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین بیبود باشد و سپس روزه و شستن اثبات است مرغالبیت
محبت حق را بر محبت شہوت فرج و شکم و زکوٰۃ دادن اثبات است مرغالبیت محبت حق را
بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرد
و حج کردن و ترک اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات
مرغالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
دارد و مرغالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعضی از اموال میکند و میگزارد
در وطن و بعضی دیگر را صرف میکند و رفتن و آمدن و امارت به جہاد از حج زیادہ است زیرا کہ آنچه
حج و ولایت بران میکند جہاد نیز میکند و ولایت دارد جہاد بر مرغالبیت محبت حضرت حق سبحانه
بر محبت جان و لہذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جہاد را زوہ اسنام دین خواند کہ بت یعنی بلند
کوبان دین و حضرت حق سبحانه وعید فرمودہ کسانی را کہ ایشان غیر را دوستر میدارند از خدا
سبحانہ و از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفته قل ان کان اباؤکم و ابنائکم و اخوانکم و ازوم
و تخیسکم و اموال لا افرقتموها و تجارتہ تضحون کسایہ و مساکین ترضونہا احب الیکم من اللہ و رسولہ
و جہاد فی سبیلہ فترصبوا حتی یاتی اللہ بامرہ یعنی بگوای محمد کہ اگر باشد پدران شما و پسران شما
برادران شما و مالہای کہ کسب کردہ اید انرا و تجارت کہ میرسد از کشت و مسکنہای کہ خشنودید
و خوشحال از ان اگر باشد این چیز را دوستر پیش شما از خدا سبحانہ و از رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم پس غنطہ و نگران باشید تا بسیار روح سبحانہ عقوبت خود را و بباید داشت کہ کسی کہ
بیشتر خفتند بنا بر اسلام برین پنج چیز اکتفا نکردند بر گفتن کلمہ طیبہ ایمان مالکہ اکثر اوقات خود را
مستغرق تکرار این کلمہ گفتن گردانیدہ و نیز اکتفا نکردند بہ پنج وقت نماز بلکہ اشراق و چاشت
و غنیمت و تسبیحات و امثلہای اینہا افزونند چون از نماز ظاہری عاجز آیند بحقیقت روح نماز
کہ ربط قلب است بجزء عبودیت مزاحمت شعور با سوسی اشتغال نموند و نیز اکتفا نکردند جلازہ
ماہ رمضان مالکہ اکثر اوقات را بر روزہ مصروف گردانیدند و بعضی گفتہ اند الدنیا لوم و لنا فیہ

صوم و غیر آنکه نکرده و بزرگوار و بلکه نصف اموال یا کل اموال بداند یا چیزی دیگر قرض
 کرده و بر آنچه داوند افزوده و همه را داوند منقول است که امیر المومنین علیه السلام رضی الله عنه
 نیمه مال خود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و رسول گفت که بخت عیال چه قدر گذشتی
 گفت من نیمه مال را و امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام مال خود پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورد و گفت رسول بخت عیال چه گذشتی گفت صدیق من رسول او و گفت بنیکم آمدین
 کلمتیکم یعنی تفاهت درجه شما در سخن شماست و در کلمات در آفرید که شیخ ابهر ایم خواص
 قدس سره آورده که شخصی از شبلی قدس الله روحه پرسید که از دو سیت درم چند درم زکوة باید
 داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفت ترا از دو سیت
 درم پنج درم باید داد و از دو سیت درم دو سیت و پنج درم گفت این دو سیت خود را
 اما آن پنج کدام اند گفت آن دو سیت درم که داری بدی و آن پنج دیگر و ام کنی گفت این
 مذهب کیست گفت مذهب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و ازینجا معلوم میگردد که ابوبکر
 صدیق رضی الله عنه عرف مال باین نوع نیز کرده بود غیر از آنکه کل اموال پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورده بود پس هر چند عرف مال بیشتر محبت حق سبحانه غالب تر و بنده بحق نزدیکتر
 و ازینجاست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت استغنی قریب من الله قریب من الناس قریب
 من الجنة و بعد من النار و **فصل الخطاب** آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهشت سراسی جوان مردان است و بیافریده است خدای تعالی ولی هرگز مگر صفت
 سخاوت هر آینه که نادان سخی دوستر است پیش حق سبحانه از عابد خلیل و نیز آنکه ده اند
 ترک اولاد و ازواج و اقارب و او طان در مدینه معینه که آن وقت رفتن و آمدن است
 از حج بلکه ترک اولاد و ازواج و اقارب و او طان کرده اند بالکلیه با وجود اقامت یا باقی
 عزبت و زخیر است که هرگاه دوستی حضرت سبحانه بنده را بسیار شود او را جدا کرد و انداز
 اموال و اولاد و ازواج و عزیزان فرمود بیت با فاقه و فقر نه نشینم کردی + بی خویش و
 تبار بی قرینم کردی + این مرتبه مقربان در وقت + یا رب بچه خدمت نه نشینم کردی
 و چون کلمه طیبه ازین اسماء نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمه مفید نقصان

محبت غیر باشد و سبب از یاد محبت حضرت حق سبحانه و این محبت زیاد میگردد و تکبر را این کلمه
 نامحبتی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد و محبت ذاتی شمر تجلی ذاتی میشود و حقیقت شکر آنجا منتفی
 میگردد و محبت حضرت حق سبحانه بر انواع است یک نوع آنست که از ترس غناست و دوم
 آنست که بر طمع ثواب است و سوم آنست که از جهت خوف و طمع است و این محبت را
 محبت ذاتی میگویند و این محبت را سبب قرب تجلی ذاتی داشته اند و او را رتبه محبت
 نوع اول است و اعلی آن آخر است و این محبت عارفان و صایقان و سالکان است
 و همچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند **س** خلق جهان که محبت
 دادار میکنند **ب** هستند بر سه قسم که این کار میکنند **ب** قسمی شدند از پی خست خدا پرست **ب**
 و این هم عاقلست که تجار میکنند **ب** قومی دیگر کنند پرستش ز بیم او **ب** وین کار بندگانست **ب**
 اجبار میکنند **ب** جمعی نظر ازین دو جهت قطع کرده اند **ب** بر کار هر دو طایفه انکار میکنند **ب** نیست
 راه عشق که این فرقه میروند **ب** سیر و سلوک راه بنی میکنند **ب** و باید دانست که محبت
 حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده او را که چنانکه گفته **ب** چیم و چیمون بلکه گفته اند
 سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
 یاد کرده آمد دوم توبه است چنانکه فرموده **ب** ثم تاب علیهم لیتوبوا یعنی توفیق توبه داد ایشان را
 تا توبه کنند سوم رضاست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضا
 بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که ممکن نیست که بنده
 حضرت حق سبحانه را دوست دارد و او بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانه
 غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچو ذات
 اول پس هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد یا نه نظر بر دل خود کند اگر
 دل خود را به محبت حق سبحانه می یابد بی تردید بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
 والا فلا چنانکه گفته اند **س** جوینده از نیست که جوینان نیست **ب** و رجویانی دانند که ترجویان
س هیچ عاشق خود نباشد وصل جوید گریه مشوقش بود و جوای می او **ب** میل معشوقان
 نهانست و ستیز **ب** میل عاشق باد و صد طبل و نفیر **ب** لیک میل عاشقان لاغر کند **ب**

میل معشوقان خوش و بافر کند و لیک عشق عاشقان تن زده کند و میل معشوقان خوش و
 غمزه کند و میل معشوقان دوزخ افروخته و میل عاشق جان اورا سوخته و کربا عاشق شکلی
 پی نیاز و کاه میکوشد و ران راه دراز و عشق ز او صاف خدای پی نیاز و عاشقی بغیر
 او باشد مجاز و هر که عاشق و دیدنش معشوق و آن و گویند شستین و دهم آن و چون رین
 دل برق مهر دوست هست و اندران دل دوستی میدانند هست و در دل تو مهر حق جو شد
 و تو و هست حق را بی کمانی مله تو و هیچ بانگی کف زدن یا بدبرد و از یکی دست تو بیدست و که
 بید لا ز ابره آن جسته بجان و جمله معشوقان شکاری عاشقان و تشنگان گداز آب جویند اینجا
 آب جوید هم به عالم تشنگان و تشنه می نالد که گویا آب کوار و آب هم نالد که گو آن آب خوار
 جذب آبست این عطش در جان ما و ما از آن اولاد او هم زان ما و ناله سنگ و در پیش بی جد نیست
 زانکه هر راغب اسیر ره نیست و حاصل آنکه هر که او طالب بود و جان مطلوبش بدو راغب بود
 و گیر بایده انست که محبتی که در فضیلتی هست و جایز نیست که کسی از آن خالی باشد بر او است
 اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سیار
 انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
 محبت علماء شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سایر مصلحان اما خاصیت
 محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشان را دوست
 دارد و آخرت بایشان باشد اگر چه عمل بسیار نداشته زیرا که در حدیث آمده از روایت انس بن مالک
 رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجا است گفت وای تبو چه آماد
 کرده از برای قیامت گفت اما نکرده ام از برای قیامت پیغمبری لیکن این هست که دوست
 میدارم خدای را سبحانه و رسول و صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
 با کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت انس رضی الله عنه ندیدم مسلمانی را که شایسته
 شده باشد بعد از اسلام همچو شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 تا ریان مرثیان را جا و نهد و نوریان مرثیان را طالب اند و جان و جان جانب قطعی شد

جان موسی جانب سبطی شده و جاذبه را اینچنین اکثر بین و که تو جنس گیتی از کفر و دین و
 کرب و بمان مانی و مانی و بر موسی با بی سببانی و نیز در همین آمده که مردی گفت یا رسول
 چسبگوئی در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بگردار ایشان گفت مرد با کسی است
 که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجه الاسلام امام محمد
 غزالی قدس روحه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است
 ولیکن محبت را نشان و بر آنست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ
 کاره نباشد که هیچ دوست دیدار دوست را کاره نبود اما روا بود که محبت بود و کاره بود و
 مرگ را که زاد آن هنوز نساخته باشد و نشان این آن بود که در شافتن ز او بپیرا بود و دوم
 آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایشا رکند و هر چه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
 فرو گذارد و هر چه داند که سبب بعد و نیست از آن دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
 همه دل دوست دارد و اگر معیشتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بد آنکه دوستی وی
 همه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود و دیران موعود بود و
 و هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود و هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
 قرآن را که کلام وی است در رسول اصلی الله علیه و آله و سلم و هر چه بوسی عز و علاقه دوست دارد
 دارد و چون دوستی قومی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان آیند بلکه همه موجودات
 را دوست دارد که همه آفریده وی اند و پنجم آنکه بر خلوب و مناجات حریص بود و دوست دارد
 که شب در آید تا زحمت عوایق بر خیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
 و حدیث از خلوت بشب دوست تر دارد و دوستی وی ضعیف بود ششم آنکه عبادت بر او
 آسان شود و ثقل آن از وی میفتد و چون دوستی قوی باشد پیچ لذت بلذت عبادت
 نرسد و شوار چکونه بود هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
 و مشفق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که استدار علی الکفار و حمار بنهیم این و
 امثال این علامات بسیار است هر که را دوستی وی تمام بود در وی همه این صفات موجود بود
 و آنکه در وی بغض ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فصل الخطاب و دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
 که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غالب باشد بر محبت دیگران زیرا که در تحقیق آمده
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مومن نمی شود و بعضی از شما تا آنوقت که باشم من و دوستی
 او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و **فصل الخطاب** آورده که از جمله دوستی رسول الله
 است صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح سنتهای او بر راسی و عقل و یاری که بدن ببال و نفس و قول
 و علامت دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردن است او را در ظاهر و باطن و از ان
 باطن و از جمله پیروی او در ظاهر او ای فریضها است و اجتناب خرابیها است و متخلق شدن
 با خلاق او و مؤوب شدن است بشما و آداب او پیروی کردن است آثار او را بگویند
 کردن است اخبار او را بی رغبت شدن است در دنیا و روی گردانیدن است از انبیا و دنیا
 و دور بودن است از اهل غفلت و هوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و روی
 آوردن است باعمال آخرت و نزدیک بستن است با اهل آخرت و دوست داشتن است
 فقیران را و دوست گرفتن است ایشان را نزدیک ساختن است ایشان را بخود و بسیار شدن
 با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشان را بر اهل دنیا بعد از ان دوست داشتن است از برای
 خدای سبحانه قریب محبت را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
 پیش خلق و اینها عبارت اند از علما و عباد و وزرا و دشمنان و دشمنان است از برای خدای سبحانه
 بعد بغض یعنی آنانکه دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت
 از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تابعان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله پیروی
 حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
 و رجاء و شکر و حیا و توکل و شوق و محبت و فارغ کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
 ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و میجو و شدن اطمینان دل به سبب ذکر خدای
 سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خصایص دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد و نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را بیا مرزد
 اگر چه گناهان با خود بسیار برده باشد آخرت و **فصل الخطاب** آورده از کتاب توحه القلوب

کہ مردی بود و بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و حضرت
 حق سبحانه دلیری مینمود پس در آن هنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل بای او انداختند و او را
 در جایی سبز پس وحی آمده است از حضرت حق سبحانه موسی علیه السلام که بدر کن او را از جایی
 سبز بشوئی و آنگشتن کن و نماز کن برومی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورده آنچه
 نامور بوده بآن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کرده اند موسی را علیه السلام که بنودین
 بنی اسرائیل از حد تجاوز کنند تپیش خدای سبحانه و پرگناه تر از وی پس گفته است موسی عم
 که دانسته ام آنچه میگویند و لیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند
 که پرس از برای ما آنچه و ردگار خود عزوجل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است
 از پروردگار خود سبحانه و گفته ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است
 خدای سبحانه موسی علیه السلام که راست گفتند که او نافرمانی من کرده است صد سال و این
 او روزی از روزها بکشد و تورتیه را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مکتوب بود در
 تورتیه و بوسه داد او را و بنهاد او را بر چشم خود پس خبر دادیم او را بدین که دارا و آمرزیدیم گناهان
 صد ساله او را و نیز در فضل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که مرا
 دوست دارد با من خواهد بود و در محبت است بر وایت ابوهریره رضی الله عنه
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو تیرین محبت امت من آن باشد که بعد از من باشند
 و مرادوست دارند که اگر مرا بدیندی اهل و مال را فدا کردند می اما فضیلت محبت آل رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آنست که در فضل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
 محبت آل مانعی باشد مگر از جبهه صفای استعداد اهل این محبت و از جبهه پاکی آفرینش او را و این
 محبت سبب آنست که توفیق یابد صاحب او از برای حسن متابعت و از برای قبول هدایت
 که رسد بمقام مشاهده پس گردد از اهل ولایت محشور گردد و با ایشان در قیامت و نیز درین
 کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم عاید است با اهل این محبت از جبهه بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که
 محبت منقضي مناصب و حاکمیت که آن مناسب تکریم اجتماع ایشان است با و بای او در حشر

ہمچنانکہ در حدیث آمده کہ مردی را انگینہ می‌شود با کسی کہ اورا دوست میدارد و نیز در کتاب
آورده است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد بشید و آگاہ
باشد کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد بشارت دید اورا غیر راشی بہشت و بعد از ان منکر و گیر
آگاہ باشد کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد گرداند خدای سبحانہ زیادہ کنند در قبر او ملائکہ رحمت را و
آگاہ باشد ہر کہ میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعہ خدای سبحانہ اورا روتہ روزی گرداند تمام
شد کلام فضل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس اللہ اسرارہم آنست کہ در شریعتہ
الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس اللہ سرہ و مقامات
ایشان کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
براگینہ شود در جماعت ایشان و حساب کردہ شود بحساب ایشان اگر چہ نگروہ باشد اعمال
ایشان را و در کتاب شعب الایمان آورده است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ اگر دو بندہ یکدیگر سی را دوست میدارند و از برای حق سبحانہ یکی در شرق و یکی در مغرب آہرنہ
جمع کند ایشان را روز قیامت و گوید ہر کدام ایشان را کہ ابن است آنکہ دوست میداشتہ اورا
از برای من و رفعت آورده است کہ سخنان مشایخ و دوستان حق تعالی دوستی ایشان
آورده دوستی ایشان تر با ایشان نسبت انگند چنانکہ گفته اند المودۃ احسن القرائین یعنی دوستی
کی نوع است از خویشان یعنی خویشی و نوع است یکی از ان دو مودۃ است و ابو العباس عطا
قدس سرہ گوید کہ اگر نتوانی کہ دست در دوستی اوزنی دست در دوستی دوستان اوزن کہ دوستی
دوستان او نیز دوستی اوست و در ذکر شیخ علی ابن حمزہ مہمنا فی قدس سرہ آورده کہ او حضرت
بہالت پناہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب ویدہ کہ میگفت دوستی این طایفہ و این سخنان
عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجہ عبداللہ قنصاری قدس اللہ سرہ گفت کہ
دوستی این کار نزدیک است کہ از کار بود کہ از حقیقت بیچ چیز مجاز تر و دو غلام الخلیل
بود کہ دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجرم شد
یکی از بزرگان این طایفہ بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفہ بہت و روی بستہ است
و نیک نگروہ کہ او منازع این طایفہ بود گاہ گاہ اعمال ایشان بوی آنجا میگرفت خدیش

شفا و دوا این سخن با غلام الخلیل گفتند از آن توبه کرد و هر چه دشت پیش مشایخ فرستاد و نگذشت که انکار
 این طایفه آنرا از امر و رایتوبه رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خویشین
 را در میان ایشان و رزوران و خوشنشین را از ایشان و از دوستان ایشان فرمانای اگر چه
 دانی که چگونه سوائی عاشق غامی خوشنشین را اگر چه نه تافروا که گویند تو کیستی گوی از دوستان
 ایشانم و چون این سخن ایشان بشنودی اگر چه معنی ندانی سر در جنبان تافروا گوی از سر جنبان ایشان
 گویند بیا که ترا حق است مگر بدان سبب برهی و روزی که ابو جعفر صد لاتی قدس سره آورد
 وی گفته که بادل ارادت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دیدم شسته در صدر رسالت و
 جمعی از مشایخ که در گرد می مصطفی علی الله علیه و آله و سلم بنگرست و بر آسمان باز کشادند و فرشته
 فرود آمدند ابریتی در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بمن رسید
 گفتند برگیرید که او نه ازینها نیست ابریق دارد طشت برداشت و بر فتنان
 گفته یارسول الله من نه از ایشان ام اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
 علیه و آله و سلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آورد تا من دست
 بشستم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در من بنگرست و می خندید گفت ما را دوست میدارے
 یا ما فی ابو جعفر گفت که آن وقت صحبت من نه باین قوم بود ابراهیم او هم قدس سره گوید شبی
 بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی مینوشت گفتم چه می نویسی گفت نام دوستان من را می نویسی
 تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشانم و نه دوست اویم اما دوست دوستان اویم
 ایشان را دوست میدارم و این بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او بر بنویس
 که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر توانی که دست در دوستی او زنی
 دست در دوستی دوستان او زن اگر چه در درجه بایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس سره
 گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت اگر پایی در آید بجز اسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
 دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیاید
 با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفحات اما فضیلت بخت بهج دوستان حضرت
 حق سبحانه علی وجه العموم بی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در صحیح مسلم آمده که گفتن پیغمبر

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای سبحانہ میگوید روز قیامت کہ کجا اندانانیکہ یکدیگر را دوست میداشتند
از برای رضای من امروز براندازم ایشان را و رسالہ خود در روزی کہ بیج سایہ نیست غیبا من
و در موطاسی امام مالک آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خدای سبحانہ کہ وہیبت
دوست داشتن من کسانی را کہ ننشین میکنند تا نگہدانی برای من و کسانی را کہ با یکدیگر جو اخروی میکنند
از برای من و در سند امام احمد آمدہ کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا میدانید
کہ کدام عمل از عملہای دوستراست پیش خدای سبحانہ بعضی گفتند نماز و زکوۃ و بعضی گفتند کہ جہاد و بعد
گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوسترین اعمال پیش خدای سبحانہ دوستی است از برای
خدای سبحانہ و دشمنی است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست کہ در ماہیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و فی الواقعی گفت کہ محبت حق سبحانہ و تعالی بندگان را عبارت
از ارادہ او و راہ نمون ایشان را و توفیق دادن در دنیا و ثواب نیک دادن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادہ طاعت او و پیروی کردن از معصیت و در شرح مواقف
این تفسیر را آورده و نیز گفته اند محبت ما خدای را سہمانہ کیفیتی است روحانی مترتب بر قصہ کمال
مطلق در روی علی الدوام مقتضی است توجہ نام را بحضرت او اما محبت ما غیر او را کیفیتی است
مترتب بر تحیل کمائی در روی مانند لذت یا منفعت و در کیمیای سعادت تفسیر کردہ محبت
منہ را بلیل لجبی بچیزی کہ خوش بود بسببی از اسباب اما علی کل تقدیر با اتفاق جمیع اہل مذہب
محبت را اثری خاصہ است و ہر کہ آن خاصیت در وجود دریا بدالبتہ اہل محبت است و آن
خاصیت آنست کہ ہمہ نیک از برای محبوب خواهد و بیج بدی در حق او روا ندارد و این خاصیت
نسبت بحضرت حق سبحانہ باین معنی است ہمہ تعظیم او خواهند و تبرک تعظیم او را ضعیف نباشد و محبت
چہار مرتبہ است اول آنکہ خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکورہ نباشد و این ادنی
مراتب است و دوم آنکہ با وجود این امر و نہی او باشد و سوم آنکہ با وجود این سایر محبوبان را فدای
او سازد و چہارم آنکہ نفس خود را فدای او سازد و باید دانست کہ ہمہ مراتب محبت شریک اند
درین معنی کہ سبب انضمام اند یا محبوب در آخرت الحی القیوم این ہر دو اسم منصوب اند
و محبت حق سبحانہ یعنی زندہ و ہمیشہ و دائم القیام بتدبیر و حفظ خلق و حافظ حدیث

این هر دو اسم را در آن استغفار که استغفر الله الذي لا اله الا هو المحي القيوم والتوب اليه منصوب
روایت کرده اند و نصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز منصوب باشد و رفع این دو اسم
خلاف ظاهر است زیرا که محتاج است بتقدیر مبتدای یعنی هو المحي القيوم چنانکه در آیه الکترسی
و فرست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست و رفع بلکه نصب
اظهر است بخلاف آیه الکترسی که اعراب ایشان اینجا منحصر است و در رفع و حی در صل لغت
معنی مطلق زنده است و امام را از وی در اسماء الله زنده و ای می است فیوم تغییر آیه الکترسی
تفسیر کرده اند بذاتی که دایم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و اذنیعول قام بالامر اذا
حفظ و این تفسیر کرده ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت او است زیرا که حقیقت او
چنانکه ذکر کرده اند و تفاسیر در جیان فضایل آیه الکترسی و خاصیت آن ذاتیست که قائم
باشد بنفس خود و مقیم باشد بر خود و راپس او واجب الوجود لذاته باشد و موجد غیر خود و بر وجه
موجد است متبقی نیز او است پس دایم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
قاضی در اول سوره آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم عظم خداوند
سمانه در سه سوره است در سوره بقره الله لا اله الا هو المحي القيوم و در آل عمران الله لا اله الا هو
و در طه و غفره الوجود للمحي القيوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
زیرا که هر گاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر و التوب اليه یعنی باز
میگردم بخدای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن باز گشتن بخدای سبحان
اشارت است بآن کسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده ایست بگریخته از خداوند
خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز گردید بصاحب خود و از اینجا گفته اند که هر که سبب توبه بنده
گردد و همچنان باشد که بنده بگریخته را بصاحبش رو کرده باشد پس مراد را باشد از حق سبحانه توبه
اخیرت رو کردن بنده بصاحبش آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگر چه استغفار
گناه آمرزیده میشود و اما چون توبه نباشد گناه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
نگردیده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
ترک معصیت ننماید روح او را در فرازی عالم ملکوت راه ندهند چه های آنکه بحضرت حق سبحان

تواند رسید و نبی برانند که استغفار متضمن توبه است باین معنی که استغفار باید که همچنان که بر زبان استغفار
 نیکنم بدل محکم باشد بر ناکرون گناه که توبه الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که استغفر
 بزمان و مصر بر گناه همچو کسی است که استغفار تو بخرد کند با پروردگار خود و درین آیت که استغفره
 انه کان توابا نیز اشارت است با آنکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحان
 و یا قوم استغفروا یکم ثم توبوا الیه دلالت میکند بر خروج توبه از استغفار جواب گویم که کلام مادر
 استغفار از مادون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما بصحت
 رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت والله انی استغفرت الله و اتوب الیه فی الیوم اکثرین
 سبعین مره پس آیه کریمه و استغفره انه کان توابا باین معنی باشد که و استغفره و توب الیه از گناه
 توابا و در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود نکند یکی از آنها تعلق با ضی دارد
 دوم تعلق بحال سوم تعلق با تقبال دارد و آنکه تعلق با ضی دارد و پشیمانی است از گناه گذشته و آنکه
 تعلق بحال دارد و آنست که فی الحال باز استاد و باشد و آنکه تعلق با تقبال دارد و آنست که
 بدین غرضیت باشد که بعد ازین هرگز بسیر آن گناه نرود چون این سه چیز حاصل آمده توبه درست
 شده و گناه آمرزیده گردید و اگر باز بسیر آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
 نخواهند پرسید و اما تفصیلت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
 پیشین جسده نویسند در نامه اعمال او و اشارت باینست آنکه گفته خداوند سبحان که اولیکم سبیل الله
سما هم حسنت بیئت جمله ماضیه ازین نیکو شوند و زهر بارینه ازین گرد و چو قند و سیات
 را مبدل کرد و حق و تاهمه طاعت شود و آن سما سبق و در صحیح بخاری و مسلم آمده این معنی که
 گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود و نو و نو کس بعد از آن
 بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبول باشد یا نباشد پس نباید پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
 مرا توبه گفت نه پس یکشت او را و در ایستاد و دهنویس رسید پس گفت او را مردی که بیا بقبر چنین
 و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را در لقا پس حرکت داد و سینه خود را بجانب
 قریه توبه بعد از آن خصومت کردند و روی یعنی در قبض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
 وحی کرد خدای سبحان بقریه توبه که نزدیک شود بقریه که او از و بدر آمده بود که در شود پس گفت

که بیایند میان این دو قریه را پس یافتند و او را بقریه توبه بیک وجب نزدیکتر پس و آمرزیدند
و شیخ مسلم آمده حدیث که نمونش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر آنکه خدای تعالی
شادمان تر است توبه بنده خود در وقتی که باز میگردد و بوسی یکی از شما که بوده باشد یا شتر بار و را و
بیابانی پس بدو بسته باشد یا شتر از وی و بران شتر بوده باشد طعام وی و آب وی پس نماید
شده از شتر آمده باشد بدین تکیه کرده باشد در سایه وی در حالتی که نمیدانسته است از شتر
پس در میان اوقات بودن وی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین شتر در حالتی که مشاهده است
در پیش او پس گرفته باشد مهار را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو منم و تو بنده منی و
من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الخواص العوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه
از جمله مقامات فاضله است و بلندتر است و مایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عز و جل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و توبه بر همه مومنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون
لعلم تقبلون و همه فلاحها و نجاتها و توبه است و هر فرض که هست بر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و اغتسال و امثال این همه بوقتی و چیزهای مقید است تا آن
وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد
بنیاب هر باطن و مهته عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا لیا
التوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفس از آدمی بر نیاید
که نه آرایش دارد خاصه از راغب نیاز که راغب نیاز را دوست دارد و دوستی دنیا به همه خطاها
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم لب الدنيا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان روز
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در ریخت دنیا و دوستی وی بر زند همه حصیت
باشد بست و چهار هزار حصیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از خود حصیت نداند و از آن
غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگرد تا استغفار باید کرد و یا نه چون مر و مایب گردد و آنچه شرط توبه است
بجا آوردن از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفس وی طاعت گردد و اکنون می فکر اگر این بفاعت

بدین پنج ارزو که شرط توبیحا آری بشنو که شرط توبه سه چیز است پشیمانی بدل و عذر بزبان و پشیمانی بازستان
از گناه اصل توبه در غنیمت این چیز است شاخماست هر که دست بشاخمای این نه ند و با خلاص
درستی این بجا آورد این مقام که یاد کرده آمد و پرا حاصل آید و او ولی گردان اولیای خدا می گردد
و صدیقی از صدیقان او و ابدالی از ابدالان او ویرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دوستیا
توبه است و حکایت است که فضیل عیاض رحمت الله علیه توبه کرد از راه زدن و مالها بجهان میداد و جودی
بیاید و بروی خیمه می کرد که ترا چیزی بمن باید داد و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی و او را گفت که
که مرا بکل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود و کنم جود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا
بکل نکنم فضیل گفت اگر من چیزی داشته باشم با تو این سخن نگفتمی جود گفت دست در زیر این جامه کن
که راست بیرون آرت ترا بکل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و موشی زرد بردن آورد و بوسی داد و جود
گفت اسلام را بخش کن من در تورتها خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کند
براستی خاک در دست وی زر گردد و چون خواستم که بدانم که تو دین که میگوئی راست هستی یا نه در
زیر جامه زرد نمود و بدستم که دین محمد صلی الله علیه و سلم حقست و توبه تو حقیقی است و دست وی مسلمان
شد چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تا بیان مراد پیش رفته است و مدار معلوم
است و تو چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات و است
و پرورش جانست و پایه آخرت و تخم مودت است و راحت روح است و سرور مؤمن است
و شفای درد گنایان است و مریهم ریش و دود مندا منست و جبل افتاد گانست و ذلیل گم شدگان است
و نور بصیرت رونندگانست و مفتاح سمع حتما است و صدق لطف ناطقانست و قدم استقامت
مقیمانست و استراحت خوف خایفان است و مبشر امید راجیانست هر خصم که خشنود و توانی کرد
خشنود کن و باقی که بماند من از خزانه خود خشنود و کنم باری بیاید دانست که هر مقامی جدا گانه
توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و در از این پنداشت و عالم
را از حسد و مقیم را از خوشنیتن دیدن توبه نه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و بی
قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناه کار جانی خاکی را بیام زند و صد هزار
سومین مخلص را چنان برگزید که یکی را توبه برگزید است نماند پسند که توبه چنین خورد کاری است با سبک

بضاعتی صد ہزار خلق بدایمان در آیند کہ یکی بدرتوبہ در نیاید و ہر کہ این سعادت دریافت و این نور بر وی نیافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد و من لم تیب فاکولیک ہم الظالمین و اگر کسی بدین مقام نرسد نو میباید بودن و تابیا نزد دوست باید داشت شکستہ و پشیمانیست بایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلالہ و رسول او باشد علیہ السلام کہ حق تعالی میگوید ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين و رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت رأس کل طاع لله يحبني الله و حب اوليائه الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ سرہ و اما خاصیت توبہ شکستن آنست کہ چون امتان پیشین توبہ شکستہ بایشان منع واقع شدی یا ہلاک شدند یا تا غفلت دیگر واقع شدی و منع عبارت است از آنکہ صورت مبتدل گردد و بصورت ادنی مثل صورت بوزنہ یا خونک یا خرد درین امت توبہ شکستن اگر چه در ظاہر تاثیر نمیکنند اما در باطن میکنند

نقض عہد توبہ اصحاب بہت + موجب منع آمد و اہلاک و همت + پس خدا آن قوم را بوزینہ کرد و چونکہ بود حق شکستند ابر سزد + اندرین امت نباشد منع تن + لیک منع دل بود ای ذوالنظن + از روی صد ہزار نیشتر + کشتہ از توبہ شکستن خون و خرد + و این حضرت کہ در توبہ شکستن مذکور شد بقای آن بشر آنست کہ دیگر بار بسرتوبہ نیاید و بران نقض ثابت باشد اما اگر بعد از توبہ شکستن باز توبہ کند و آن رخنہ کہ در دین او بسبب توبہ شکستن پیدا شدہ باشد بتازہ توبہ بتازہ مسدود گرداند آن حضرت منفع شود ازینجا معلوم گردد کہ چون توبہ درست شود باز شکستہ گردد و این توبہ شکستن مانع توبہ دیگر نیست بلکہ اگر صد توبہ کند نقض او تکرار یا بد مانع توبہ دیگر نیست و آنسالہ التوبہ یعنی میطلبم از خدای سبحانہ قبول توبہ را فائدہ ہا کہ توبہ بر معنی می آید یکی بمعنی بازگشتن از گناہ بحضرت حق سبحانہ و این صفت بندہ است دوم بمعنی قبول کردن توبہ و این صفت حق است و متعل میشود و لفظ علی مانند آن العبد اذا اعترف و تاب تاب اللہ علیہ سوم بمعنی توفیق توبہ و این صفت حق است و متعل شود و لفظ علی ہمچنانکہ در آیت کریمہ تاب اللہ علیہم لیتیہ او و ہمچنانکہ در آیت دیگر واقع است یعنی و تب علینا انک انت التواب الرحیم و معنی اول اغلب داشتہ است از روی احتمال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست کہ معنی دوم در مواقع احتمال سبب نیست بذکر توبہ بندہ بخلاف معنی ثالث کہ سبب نیست بذکر توبہ بعباد

و اگر گفته شود بعد از آنکه گفت و التوب الیہ و توبہ کہ در چہرہ گفت کہ می طلبم از وی قبول توبہ را با آنکہ حق سبحانہ
 فرمود ہو الذی یقبل التوب عن عباده یعنی حق سبحانہ آنست کہ قبول میکند توبہ را از بندگان خود و نیز
 و یحییہن آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان العبد اذا اعترف و تاب تاب اللہ علیہ یعنی بدستری
 بندہ اقرار کند گناہ و توبہ کند قبول میکند حق سبحانہ توبہ او را جواب گویم کہ میتواند کہ طالب قبول
 توبہ بعد از کردن توبہ از جهت کبیر نفس باشد باین معنی کہ توبہ اینست کہ مثل توبہ سائر تائبان باشد
 در اخلاص و اللایق قبول نیست پس میطلبم از وی این را کہ قبول کند این توبہ را از راه فضل یا بمعنی
 کہ این توبہ است مسبوق بذنوب عظام قبل او است بعد از وی و در ویس میطلبم از وی این را کہ قبول کند
 این توبہ را از راه عنایت و این برویہ قصہ وحشی قاتل امیر المومنین حمزہ است رضی اللہ عنہ
 کہ بعد از قتل حمزہ پشیمان شد و داعیہ ایمان و توبہ در وی پیدا شد اما تر دو بود کہ با وجود قتل حمزہ ایمان
 و توبہ از وی قبول باشد مانی گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ میطلبم از وی توبہ ازین توبہ بی
 اخلاص چنانکہ بعضی گفته اند استغفار با محتاج است بہتغفار و توبہ با محتاج بہ توبہ است کہ تا احوال گذشتہ توبہ جوہ کی
 کنی توبہ ازین توبہ بگو نفس تو از بس کہ آمد خیرہ سر بہست عذرت از گناہ توبہ ترہ می
 بیاید آب تاب توبہ را شرط شد برق و سحابی توبہ را و بعضی از افاضل نیز می فرمایند
 از عشق تہان سیم غنیم توبہ و از شرب مدام و ملاف مشرب توبہ و در دل ہوس گناہ و بر لب توبہ
 زین توبہ نادرست یارب توبہ و در کشف آورده کہ اعرابی در آمد در مسجد رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفت آمرزش میجویم از تو و باز میگردد توبہ و بکبیر توبہ گفت پس وقتی کہ فایز از نماز
 شد گفت اورا حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کیاندا یعنی ای فلان سرعت زبان
 باستغفار توبہ گزبان است و توبہ محتاج بہ توبہ است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ
 چہ چیز است توبہ پس گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ توبہ اسمی است کہ واقع میشود
 بر شش معنی یعنی شش نہی باید یا توبہ درست آید اول مذمت برگناہان گذشتہ و دیگر قصاصی فرائض
 ضایع شدہ و دیگر مد مظالم و دیگر گداختن نفس بر طاعت ہمچنانکہ تربیت کردہ او را در جمیع
 و دیگر چشاندن تلخی طاعت ہمچنانکہ چشاندہ او را شیرینی گناہ و دیگر گرتہ بجای خندہ کردن
 گناہ یا گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ میطلبم از وی توبہ و دیگر این اشارت باشد بوقت نفس

اما ره که باعث سرعت نقض توبه اولست باین جنی که توبه کردم شکسته شد فی الحال پس میطلبم از تو
 توبه دیگر یا گویم میتوانی که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان و گنایان این بر و توبه
 آن باشد که کسی بجهت خود استغفار کند و بجهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه پیغمبر را اصلی الله علیه و
 فرموده است استغفر لذنبک وللمؤمنین و المؤمنات و خبر داود از نوح علیه السلام که میگفت رب
عفّر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمناً و خبر داود از انصار که میگفت ربنا اغفر لنا و لخواصنا الذین یسبقونا
 بالایمان یا گویم مرادش آن باشد که میطلبم از وی بقای توبه را پس اینجا مضاف مقدر باشد
 چنانکه بعضی از افاضل گفته اند ای زهر روی همه روی توبه روی هر ذره زهر روی توبه
 کارما چیست کند و زیدین + عادت تو گناه آمرزیدن + توبه از گناه بود چیست نهادن توبه
 آنست کش از دست کشاد + باز بر بازنگن هر دو توبه + توبه ده توبه شکن هر دو توبه + بجای
 دل شده را بخش بجات + توبه روزی کن بر توبه شبان + یا گویم مرادش آنست که میطلبم از تو
 توبه بجهت گناهان آینده همچنانکه توبه کردم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه
 خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد از گناهی واجب است
 بر او تجدید توبه و ندانست هرگاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی
 توبه و ندانست را بر بار که یاد کنم از گناهان خود را یا گویم توبه اول از گناه است و توبه دوم از باب
 سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه که در گناهان
 میطلبم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنم همچون
 سالکان یا گویم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی واتوب الیه و اسأل التوبه
 آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته میطلبم از وی توبه را ازین مرتبه که در آنم فی الحال یعنی
 میطلبم از وی این را که ازین که در آنم بگذرانم تا توبه کنم از وی اللهم أنت السلام
 یعنی اتی توئی سالم و منزه از هر نقصانی و آفتی و تعریف خبر از برای قصد صلواتی است
 در ذات او زیرا که در واقع سالم از هر نقصانی و آفتی نتواند بود و الا ذات او و حمل سلام که
 مصدر است بر ذات از برای ببالغه است مانند رجل عدل و مثلاً السلام یعنی از
 سلامت مخلوقات از آفات و مکر و دغایات و الیک ترجع السلام یعنی توبه و بازگشت از گناهان

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و پس تو همه قانی خواهی شد مانند کل شئی عالم الا وجه و
 ایک احتمال دیگر است اینجاست یعنی توئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شئی که محتاج الیه چیز است در حق
 او را حجتی آن چیز میگویند زیرا که بازگشت آن چیز و وجود آن شئی است چنانکه گویند زید مرجع
 خلق است در حوائج یعنی رجوع خلق در حوائج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک مرجع السلام
 افاده نمیکند یعنی و منک السلام و این موجب تکرار است پس حمل بر معنی اول اولی باشد و بعضی
 روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگار
 تو سلام میگوید پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
 یمتج السلام و برین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحية است یعنی آلی توئی سالم از هر نقصانی و آفتی
 و از تست سلام با و بتو باز میگردد و سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و پس و یا مرجع سلامی
 توئی حیثا ربنا یا اسلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما مسلامت از آفات و مکر و
 و او خلنا و از اسلام یعنی در آمارا و در اسلام و در اسلام را درین آیه و الله
 یعو الی دار السلام تفسیر مطلق جنت کرده اند اما تفسیر این آیه که در سوره بقره واقع است
 یعنی قوله و البشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنین گفته اند
 که جمع کردن در جنت بر جنات بجبت آسنت که بهشتیان را بران و جی که ابن عباس رضی الله عنه
 ذکر کرده است بهشت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دارالخلود و جنت المادی
 و دارالاسلام و المکیون و در هر یکی ازین بهشتها مراتب است و درجات متفاوت بحسب افعال
 و پوشیده نماند که دارالسلام برین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
 تفسیر یکم مخالف باشند و سلام مذکور را بسبب نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خداست سبحانه
 یعنی در آمارا در سراسی خود که بهشت و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
 دار سلامتی از آفات و مکر و هات و از فنا و نقصان و سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
 و بهشت را دارالسلام از آن گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرمود
 که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر در
 همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که آن اعتبار باشد که خا

هر یکی از اهل بهشت، درسی دارد پس خانهای ایشان را درم باشد و میتواند که بآن اعتبار کند
 که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت درم درسه باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز درم درسی باشد
 پس ملائکه از هر درسی می در آیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق جنت و ولی بهشت است
 رحیم حضرت خداوند که بجمعت آلا و ده و هجده از غایت بنده پروری و نهایت مرحمت که مستحق
 بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولاً من رب الرحیم و تفصیل این قصه آنست
 که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
 در لغت و ناز خود بناگاه مرتفع گرد و یعنی نماز هر گرد و از جانب بالای برای ایشان نوری پس
 سر برافراشته یعنی مشربسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالای ایشان گوید
 السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولاً من رب الرحیم پس نظر کند بایشان
 و ایشان نظر کنند بوی آن زمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نوروی بشارت که بشارت
 یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
 اعراف در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب حدانیت الهیت بتجلیه
 بسبب فروانیت ربوبیت و در سوره مؤمنین در آن آیه که تبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده
 بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بکار خیر دوم
 تنزیه بر هر چیزی یعنی تعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک است
 ربک فی الجلال و الاکرام تفسیر کرده اند بطلاق تعالی و رفعت بی آنکه تشبیه کرده باشند تعالی را بعلوم
 و قدرت یا بصفت و افعال و اما چون اینجا بمقابله تعالیت افتاده مناسب آنست که او تفسیر
 کرده شود بعین تعالی یعنی بکار خیر و تعالیت یعنی فایده بر هر چیزی بقدرت تمام یا سر کشنده از
 صفات مخلوق یا ذوالجلال و الاکرام یعنی صاحب مقتضای مطلق و صاحب فضل عام همچنین
 گفته اند در تفسیر این آیت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و عرض ازین
 قول تبارک ربنا و تعالیت یا ذوالجلال و الاکرام استدعای اجابت و دعای است که جایز است
 بالسلام و او علما و اراستگان بوسیله ذکر صفات کنای او یعنی اجابت کن این دو دعا را و اجابت
 آنکه بسیار است خیر و نفع تو قایم و غایب بر هر چیزی بقدرت تمام و متفقا و اری از تعظیم ملائکه از عالم

و عالمیان و صاحب فضل عامی اللہم کَلِّمَ مُحَمَّدًا یُؤَافِقُ لِحَمَّکَ یعنی الہی ترہست حمدی
کہ وفا کند و رسید بہ نعمتہای تو کہ بما و اہل شدہ است و معنی حمد و عطف کردن است بخوبی بروجہ
تعظیم و یکافائی مریزید کہ یک یعنی برابری کند باز یادتی کرم تو کہ بعد ازین واقع شود در
دنیا و آخرت بد آنکہ مکافات از کفو است و کفو چیزی است کہ مساوی او باشد و مکافات را
در کتب لغت تفسیر کردہ اند بجز ادا دہن کسی را بکردارش و اما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بصورت
مکافات را حمل کردہ شد بر معنی مساوات زیرا کہ این معنی ہم مناسب این مقام است و ہم مناسب
ماخذ مکافات کہ آن کفو است و گفتہ اند کہ فاضلتین حمد ہا نیست کہ الحمد للہ حمد ایوفانی لغتہ
یکافائی مریزید کہ تا اگر شخصی سوگند خوردہ باشد اللہ کہ فاضلتین حمد ہا را بگوید چون این حمد گوید سوگند خوردہ
راست کردہ باشد احمد کُلِّمَ مُحَمَّدًا یُؤَافِقُ لِحَمَّکَ مَا عَلِمْتُ مِنْہَا و ما لم اعلم یعنی حمد میگویم ترا
بہمچہ حمد ترا تو آنچه دانستہ ام ازینہا و آنچه ندانستہ ام و محمد جمیع حمدہ است لفتح میم اول کسر
میم ثانی و محدث مصد میمی است بمعنی حمد گفتن و پوشیدہ نما ند کہ حمد گفتن بجدی کہ کسی آنرا
ندانہ صورت ندارد مگر آنکہ سگفتہ شود کہ مراد آنست کہ بہمچہ اہم و آرزو دارم کہ ترا حمد گویم بہمچہ
محمد معلومہ و مجہولہ حمد تفسیر جمیع محمد است و علی جمیع لِحَمَّکَ مَا عَلِمْتُ مِنْہَا و ما لم اعلم
یعنی بر جمیع نعمتہای تو آنچه دانستہ ام ازینہا و آنچه ندانستہ ام و علی کلِّ حال یعنی بر ہر حال
یعنی بر حال شادمانی و حال سختی در حدیث آمدہ است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
اول کسی کہ خواندہ شود او را بہ بہشت روز قیامت آنانکہ کہ حمد گویند خدای را سبحانہ و شادمانی
و سختی و نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ گوید تروہ عطرۃ الحمد للہ رب العالمین
علی کلِّ حال مادامی کہ او باشد نیاید در زندان و نہ در گوش اغو و باللہ من الشیطان الرجیم
یعنی پناہ میگیرم بجدای سبحانہ از شیطان سنگسار کردہ شدہ و سبب پناہ گرفتن بجدای سبحانہ
از شر شیطان آنست کہ حضرت حق سبحانہ فرمودہ کہ فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم انہ لیس لہ سلطان علی الذین آمنوا و علی ربہم یتوکلون انما سلطانہ علی الذین یتولونہ فلو نہ
معدون این آیت آنست کہ آنچه گفتہ اند کہ شیطان سگسار است بربگاہ حضرت حق سبحانہ کہ باشنا
کاری ندارد و بیگاہ را سیکزد و این کہ کسی میگوید اغو و باللہ من الشیطان الرجیم این معنی دارد کہ الہی

سنگ خود را نگاه داشت چون روی بتو آریم ما را نگزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر خدا
از شیطان سنگ را کرده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود پیرو کرد
خود گذاشته اند تحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر
توکل میکنند خبر این نیست تسلط او بر کسانی است که بازگشت میکنند از خدای تعالی
و در صحیحین آمده که در مرو بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از ان دو مرد و شما میداد آن
دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخی شده بود بر روی او پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که من میدانم که اگر گوید کسی آنرا میرو و از وی آن غضب که می یابد در خود آید و بگوید
من الشیطان الرحیم و بیا به انت این سنگ را می شیطان باین حنی است که در آن وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نه با آسمان و بشنود آنچه ملائکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد ازین
در روی زمین واقع خواهد شد تا را چون سنگها بر سر او میزنند چنانکه حق سبحانه فرموده بقدر
از دنیا السمار الدنيا لمساج و جعلنا ما رجاو الشیاطین یعنی تحقیق که زینت داده ایم آسمان و دنیا را
بچه اغنامی که آن شمارم است و گردانیدیم این چراغها را سنگها از برای شیاطین **لا اله الا الله**
ترجمه خدایم موجود نیست بخودی و محال المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود و برحق است و قول فی تفسیر این استحقاق
للعبادۃ الا غیر مقصود اصل نیست که **لا اله الا الله** ولیکن از جهت شرف اسم الله تقدیم کرده شده
او را و گفته شد **لا اله الا هو** پس اتمه بتداست **ولا اله الا هو** خبر است و باید دانست که اتمه
اسم ذاتیست که مستجمع است جمیع صفات کمال را و مملو است از وی جمیع سمات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد بشهوت جمیع صفات کمال که آن صفات شمولیت و سلب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شرک غیر با او در الوهیت اگر چه یکی از
صفات نقصان است و داخلیت در آن صفاتی که اسم الله مجمل و لالت دارد بر سلب آن
آنا چون این صفت نقصان نقص صفات نقصان بود و قبح آنها بغض آنها عند الله اکتفا واقع نشده بسبب
اول بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد او را بصحیح تفصیل از جهت
کمال به تمام ایشان سلب و دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذمومه و خصلت مذمومه
اول آنکه این سلب دلالت میکند بر وجود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلب

که در آن از وی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب ال است بر توحد ذات و صفت الوهیه و
این توحد دلالت میکند بر وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالیه ضروری است یعنی آنکه هر قضیه از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبه ضروری است بنا بر آن قاعده که مملات قضایای اعتقادیه کلیات اند و مطلقات ایشان
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیه و ضرورت وحدت ذات در الوهیه مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیه یعنی در استحقاق عبادت و وجوب وجود متلازمانند پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود موجب جمیع صفات کمال است و سالب جمیع صفات نقصان سبب شرکت
دلالت بر هر چه اسم ذات اشارت است بان پس آنچه اسم ذات اشاره به وجود و تکیه یافت
تصحیح سبب الله الله الله هو دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیه او و بر تنزه ذات از جمیع نقصان و باید داشت که بر هر معنی که الله الله الله دلالت میکند
اجمالاً تفصیلاً دلالت میکند بروی کلمه لیله یعنی لا اله الا الله بلا تفاوت الحی القيوم یعنی او
زنده و دائمی که دائم القیام است بتدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی خبر میدهد است محذوف یعنی هو الحی
اما قیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر بعد از خبر باشد یعنی او سبب حی و اوست قیوم
و تحقیق چنین قیوم گذشته در اول او را و درین جمله اثبات است آن مدعی را که الله الله الله
پس گویا که گفته که متفرد در الوهیه یعنی در استحقاق عبادت اوست و پس زیرا که او زنده است
و انمی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هر گاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
سستی عبادت ایشان او باشد غیر اولی لا تأخذ من سببهم و لا تؤم یعنی نیگیرد و او را نیکی
نه خواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است از خلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
با این نوعیست که نیگیرد و او را خواب سبک و نه خواب گران یعنی هر که غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در میان لغت است که تقدیم کرده شود نوم را بر سبب زیرا که بعد از لغت نه که غفلت
قلیل نفی نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هر گاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بود بطریق اولی اما میتواند که غفلت کثیر نباشد غفلت قلیل باشد پس عکس در

ترتیب الهی بنمایم گویم این ترتیب بجهت آن اختیار کرده شد که وقوع سنه و الانوم در واقع ملکی
 ترتیب است و دیگر باید دانست که در آن آیه که و نهیمت کل امیه بر سواکم لیاخذوه یعنی اسیر داشته اند
 یعنی اسیر کردن پس جایز است که اخذ اینجانبان را بر این معنی باشد اما مراد لازم او باشد که آن غلبت است
 و در آوردن و رکت تصرف یعنی غالب نمی آید بر روی سنه و نه نوم و برین تقدیر حسن ترتیب
 ظاهر است زیرا که میتوان که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
 سنه نماید و داشته باشد و درین کلام یعنی لا تاخذ سنه و لا نوم نفی تشبیه است بمخلوقات و تاکی
 آنرا که او قیوم است که هر چه او را هست که با نوم از محافظت سموات و ارض و غیر ایشان نباید که
 حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه اینها علی الدوام پس لا تاخذ سنه و لا نوم دفع مانع قیومیت باشد
 و گویا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت منتفی است با وجود وظایف و سببی که مقتضی قیومیت است
 یعنی رحمة و است که مافی السموات و مافی الارض یعنی از آن اوست آنچه در آنهاست
 و آنچه در زمین است و اگر گفته شود که چه تعرض نکرد بسا بین سموات و ارض گویم بجهت آنکه تعرض
 بمافی السموات و مافی الارض تعرض است باینها زیرا که هر گاه بالا و پایین از آن او باشد
 ظاهر آنست که میباید نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین مثل آسمان
 یا اوزابین است یا از مافی الارض زیرا که مافی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
 در آیه که یولان مافی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از او در زمین است و پاره
 بیرون و هر دو را مافی الارض گفته و همچنین است حال در آن آیه که مامن و اما فی الارض الا علی الله
 نه قما که بعضی از دواب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه را مافی الارض گفته و موافق نیست
 آنچه در تفسیر آمده که مراد باینها چیز نیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد و حقیقت ایشان
 یا خارج باشد و ممکن در ایشان آما باید دانست که گاهی چیزهای تمام در روی زمین است که هیچ
 از او در زمین نیست و مع هذا و اما مافی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملائکه از پیش فلک را
 نزد حق سبحانه بیانید بایشان گویند که از کجای می آید ایشان گویند جنان عبدی فی الارض و مابین را
 افزاود که کرده که در آن آیه که مافی السموات و مافی الارض و ماتحت الشری و باید دانست که فرق است
 میان مافی السموات و مافی الارض و میان آنکه مافی السموات و الارض زیرا که ثانی را به مجموع حمل

می توان کرد یعنی مجموع سموات و ارض پس بین اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف و درین
کلام یعنی که مافی السموات و مافی الارض و فائده است یکی اثبات قیومیت او و آسمانها را و زمین را
چرا که هرگاه اینها ملک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک می باشد
نه بر غیر و دوم اثبات مدعای اصل است یعنی لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سموات و الارض است مگر او است و چون مالک اینها او باشد
ستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت ملک نیست من فی السی لذی یستغنی عنده لا یأذنه
یعنی کیست آنکه شفاعت کند کسی را نزد او بغیر اذن و اجازت او و درین قول اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ آنچه
قادر نیست بر دفع مراد او از روی اری و شفاعت چه با آنکه منع مراد او کند از روی عناد و مخالفت پس اصل شفاعت
نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال است
او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز در روی اثبات تفرّد او است
در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق او است نه غیر و نیز اثبات آنست که مالک مافی السموات و الارض
او باشد زیرا که آنها را الابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگر تواند که مالک باشد یخضعون
لک و ما یخضعون یعنی میداند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده و ردینا و آنچه در عقب ایشانست
از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آیند و بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
از امور می که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی با آینده و ابرو پشت پاکدشته یا آنچه
در پیش ایشانست از امور ردینا و آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه نخفته می ایشانست
و معقول ایشانست یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یابند و مجهول میمانند
ولا یخفی عنک شیء من علمه بالا بما شاء یعنی احاطه نمیکند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمی شود
بچیزی از معلومات او مگر با آنچه او خواسته است که بداند حاصل که معنی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
سابق بروی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرّد و سبحانه و تعالی در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد و سبحانه و علم ذاتی تام و این تفرّد و دلالت میکند بر تفرّد
الوهیت و مراد بعلم ذاتی علمیت که مافی از ذات باشد و مراد بتمام آنست که متعلق به هیچ اشیا باشد و
از آنکه گفته اند که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او زیرا که اول دلالت میکند بر نفی این علم از غیر او پس

این مجموع دلالت کرد بر تفرّد او درین علم و اما آنکه این تفرّد دلالت میکند بر تفرّد او ازین جهت است
 که علم ذاتی تمام لازم موجود بر حق است و هر گاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او معبود بر حق بنا
 و الا لازم آید انشکاک لازم از ملزوم و هیچ کس نسبت به السموات و الارض و کنجانی داده
 در تفرّد احاطه کرده است کرسی او آسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیز است
 که بالای آنستنه شود و زیاده نباشد به مقتدا حد بلکه متساوی متعادل باشد و اختلاف است
 در آنکه مراد کرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد کرسی عرش است بقدری که آنکه الرحمن علی عرش
 استوای تیس چون عرش را محل استقامت خود گفته کرسی نیز خود گفته او را و هر تاویل که در آن تفسیر کرد
 شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما
 تخصیص احاطه سموات و الارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک محیط عرش تیر است مگر آنکه گفته
 شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
 و محیط است سموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
 بفلك البروج که اوجسبی است بنمایه بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی بگره جو حلقه در بیابانی و بعضی
 گفته اند که مراد آنست کرسی حقیقی بلکه این کلام تقدیری و تمثیلی است عظمت او را بطریق فرض
 باین محنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه کنجانی دادی در خود آسمانها
 و زمین را و لا یو و ه حیطتها یعنی گردان بارنی ساند و برج نمی آرد و اگر نگاه داشتن آسمانها
 زمین را تحمل آنکه گردان نمی آید و اگر نگاه داشتن آنها و وجه تسمیه این آیه الکدری شتمالی او است
 ذکر کرسی همین تکه گفته اند در تسمیه این سوره بسورة البقرة که آیه شتمال است بر ذکر بقرة و هو العلی
 و هو العلی یعنی او است خداوندی که عالی است از شرکت غیر در مایه او و در صفات الوهیت او و
 بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیز نسبت با او و اما فضیلت و خاصیت این آیه نیست
 که در حدیث آمده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند این آیه الکدری را در عقب هر
 نمازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبی به نفس خود یعنی بعزرائیل نگذارد و در هیچ بخار
 آمده که شیطان گفته با بوسه بر روی که هر گاه باز کوئی بگوید خواب خود بخوان آیه الکدری را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارند و نزدیک تو نیاید شیطان تا آن وقت که ورائی در صبح و آواز بر
 این سخن را گفته باین غیر صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکه او دروغ گوئی است
 یعنی اگر چه او دروغ گوئی است و ظاهر آنست که راو باین نگاه دارند که در حدیث است همین آیه الکرسی
 باشد که جاندا شده باشد و خوانده خود را نگاه دارند و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 هر که خواند آیه الکرسی از شد حق سبحانه و حق تعالی فرشته که نویسد از نیکیهای او و محو کرد از بدیهای او
 از ساعت خواندن تا فردا آمدن از او و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند آیه الکرسی در عقب
 هر نماز فرض مانع او نباشد از درآمدن بهشت غیر از مرگ مدت نماید مگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود که مرگ سبب
 جنت است پس و را چون مانع گفته بلکه مانع حیوة است گویم مراد از این مانع نیست غیر موت نیست که همین مانع نیست زیرا که ظاهر
 که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که وقتی در وقت شکایتی اند و دوست خود میگوید بیچ گناه نداریم غیر از آنکه شمارا دوست
 میداریم و چون دوستی گناه نباشد پس داین باشد که بیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند
 آیه الکرسی را در وقتی که در آید بجا خواب خود امین گرداند او را خدا می سبحانه بر نفس خودش و بر همسایه
 او و همسایه همسایه او و جانهای که در گرد اوست و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خود و شوق آن نیست که
 خوف نفس از وی بردار و یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که امین در خواب شود گفته اند و آیه
 بر قرآه این آیه اما نسبت از چشم زخم و سبب زیادتی شدن مالست و اسباب دینوی و نجات است
 از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان سببی آن الله
 سبحانی سه مانع یعنی منزله و پاکست خدای عزوجل از هر حیوان لایق است و در مشکوٰۃ آمده در کتاب طهارت از
 صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و الحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را
 پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی سجد است و فضیلت و حال آنکه در مشکوٰۃ در همین محل از
 صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد و میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابراند و مرتبه
 ثواب و سبحان الله معنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
 اسج الله سبحانا بوده است یعنی پاک میگردد انهم خدای پاک گردانیدنی و مقصود ازین نیز است
 که پاک است او چون دانسته شد که اصل سبحان الله اسج الله سبحانا بوده است باید دانست
 که اسج الله را انداخته شد از اسج الله سبحانا زیرا که تسبیح خداوند سبحانه کثیر الوقوعست و خوفت در و

مطلوبست پس باقی ماند سبحان بعد از ان او را اضافت کرده شد باسم الله تا معلوم گردد که این تسبیح نسبت
 بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسبح الله سبحان واقع شده
 پس مراد از سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحان و تعالی و باید دانست که فائده گفتن سبحان الله
 نه آنست که حق سبحان پاک گردد و تسبیح بازیرا که او پاکست در ذات خود محتاج تسبیح کس نیست پس فائده
 او راجع به بنده باشد که او پاک گردد و گفتن او سه من نکردم پاک از تسبیح شان بپاک هم ایشان
 شوند و در فشان الحمد لله سبب رنج و اندوه یعنی حمد و ستایش مر خدا می را سبحان و در شکوة آورده
 است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم الحمد لله پر بسیار و تر از
 راعنی ترا و می قیامت او نیز در همین محل از شکوة آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله وسلم که سبحان الله و الحمد لله پر بسیار میان آسمانها و زمین و علی التقدير من میگویند و این حدیث
 شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در شکوة آورده و فضل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح نصف میزان و الحمد لله پر بسیار و میزان را و این حدیث و آل است
 بتفصیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
 که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عز و جل آنست بحال بندگان که حضرت حق سبحان و تعالی که بیان
 کرده نهایت کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که اسی فرزند آدم اگر رسد گناهان تو بگوید می آسمان و بعد
 از ان آمرزش جوئی از من میان آسمانها و زمین بیا مرزم پاک ندارم و ازین حدیث که سبحان الله
 و الحمد لله پر بسیار و میان آسمانها و زمین را مفنوم میشود که بجز و گفتن این دو کلمه آن قدر ثواب میدهد
 که برابری میکند با نهایت گناهان بنده و این نیست مگر از کمال مرحمت و وفوعنایت او بحال بندگان
 و مختصر آن آورده از محکم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و بحمد و و تر است
 پیش خدای سبحان از کوه زر که صرف او را کسی در راه خدا عز و جل کند و بجهت پیوسته از رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم که او گفته هر که خورد طعامی یا بیاشاید چیزی و بعد از ان حمد خدای سبحان گوید البته حضرت
 حق سبحان از وی راضی گردد و این نیز از کمال مرحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
 و سر همه دولتها اوست گفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 من اکل طعاما فقال الحمد لله الذي طعمني هذا الطعام و انزل رقيقته من غير حول مني و لا قوة عظمي الله له ما تقدم

من ذنبہ ومانا فی معنی ہر کہ خورد طعام و گوید بعد ازان کہ این را کہ حمد خدا کند و از طعام و روزی من
 گردانید اورا بی حیلہ من دبی قدرت من بیا مرز و خدای سبحانہ گناہان اول و آخر او را و همچنین است
 کہ گناہان اول و آخر امر زیدہ شود اگر جامہ نو پوشد و گوید الحمد للہ لذی کسانی ہذا و از رقیہ من بچہ
 محل منی و لا قوۃ یعنی حمد مر خدای را کہ پوشانند مرا این جامہ و روزی من گردانید اورا بی حیلہ ازین
 دبی قدرت من و باید دانست کہ نیکو تمجید نہ آنست کہ او ستودہ شود و بکیت تمجید ما بکاک او ستودہ است
 و در ذات خود تمجید چنانکہ گفتہ و اللہ غنی حمید بلکہ فایزہ تمجید بہ راجع است کہ مستحق ستایش میگردد و
 اللہ اکبر صلی اللہ علیہ وسلم بار بخواند یعنی خدا سبحانہ بزرگ تر است از ہمہ چیز و در مشکوٰۃ آورده و در فصل
 ثالث از باب ثواب تسبیح و تمجید و تلیل و تکبیر از غیر صحیحین کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ اللہ اکبر
 پرمیسان از میان آسمانہا و زمین را و در مختصر حصین آورده از مجمع طبرانی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ لا اله الا اللہ و اللہ اکبر و کلمہ اند کہ یکی از ایشان را نہایت نیست غیر از عرش
 و دیگر می پرمیسان از میان آسمانہا و زمین را و باید دانست کہ غرض از گفتن اللہ اکبر طہارت این معنی
 بندہ و ہر چیز را با حق سبحانہ برابر نمیدارد و این را خاصیت بسیار است بعضی ازان اینست کہ ہفتی
 در کتاب بحث و نشور آورده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہر کہ رسد بخدای سبحانہ در دعا
 کہ برابر نمیدارد با و چیزی را در دنیا باشد بروے مثل کوہہا از گناہ آمرز او را خدا
 سبحانہ این حدیث مذکور است و در فصل ثالث از باب استغفار و اقام حجتہ الاسلام امام
 محمد عزالی قدس سرہ گفت معنی اللہ اکبر اینست کہ او بزرگتر از امت از انکہ در یاد حقیقت او را
 غیر او یا انکہ او بزرگتر است از انکہ گفتہ شود کہ او بزرگتر است از ہمہ چیز زیرا کہ غیر او را بزرگ
 نیست رجب بزرگی او بلکہ غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت کہ او بزرگتر است
 از ہمہ چیز و پوشیدہ نماند کہ عدم بتوہ غیر را و کہ غرض از اللہ اکبر آنست درین تفسیر اظہر است
 و در حدیث آمدہ کہ اولی الامر فی الحق فلیطفہ بالتکبیر یعنی ہر گاہ کہ کسی بید کہ آتش افتادہ در چیزی مینویزد
 فروتان او را گفتن اللہ اکبر و اہل حدیث گفتہ اند این معنی مجرب است پس دور نیست کہ آتش و دوزخ نیز فرو
 نشیند گفتن این کلمہ چنانکہ مذکور شد و در بیان غرض از گفتن اللہ اکبر لا اله الا اللہ و اللہ اکبر
 لا اله الا اللہ و الحمد و هو علی کل شئی قدر بخواند یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی

تنهاست نه شرکی اوراد الوهیه و راست ملک و راست حمد و او بر همه چیز قاضی است و لفظ حمد
 حال است از الله و تاکید مصری است که در لا اله الا الله است یعنی مبدوحی بر حق الله است
 و پس در حالتی که یگانه است و الوهیه و ملک معنی سلطنت و پادشاهی است و اگر صفت بنی باشد مراد از و
 اقتراست است اگر مراد صفت غلبه باشد مراد از و خلافت اینجا صفت آله است پس مراد از و الوهیه
 چنانکه اهل تفسیر گفته اند و تفسیر آن آیه و لم یکن له شریک فی الملک زیرا که اگر بنی سلطنت باشد
 راست نیست بحسب ظاهر چنانچه می بینیم که در ملک هم چنین است و بنی سلطنت باشد و مراد از تقدیم خبر است
 نیست بحسب ظاهر بلکه مراد از ملک ملک حقیقی باشد تا هم چهار تنیج و باید دانست که سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدا می سبحان از مال و فرزند چنانکه گفته اند الحال و البیون و نه حیوانه الله
 و الباقیات الصالحات غیر عز ربک تو ابا و خیر اما یعنی مال و فرزندان زینت حیوة دنیا اند یعنی نیست
 آدمی میشود اینها و دنیا آنست و فانی میشوند غنای و باقیات و صالحات یعنی خصلت های نیکی که
 باقی اندثره آن ابدالآباد بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکه از جمله باقیات
 صالحات است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر باتفاق همه اهل تفسیر و در صحیح مسلم
 آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که گوید سبحان الله و در عقب هر نماز یعنی نماز فرض سبحان
 سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار پس مجموع تو دویست و نه است و گوید در عقب نماز
 ده بار این یکم را که لا اله الا الله و حمد لا شریک له له الملک و الحمد لله و علی کل شیء قدیر آمرزیده شود
 خطای او اگر چه باشد مثل کف دریا یا بنیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
 سخنان چهار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در روایتی آمده که دوست ترین
 سخنان نزد حق سبحان چهار است ضرر نمیکند ترا بهر کدام که آبترا کنی و اگر گفته شود که در حدیث آمده که
 افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس هر چهار چون افضل باشند گویم لا اله الا الله افضل مطلق است و
 آن سه افضل اضافی یعنی نسبت بباقی پس منافعی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
 و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه این که گویم سبحان الله و الحمد لله و لا
 اله الا الله و الله اکبر و دوست تراست پیش من از آنچه آفتاب بروی طلوع کرده است و نیز سبحان الله
 گفتن صدقه ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقه ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقه ایست و نیز لا اله الا الله

گفتن صدقه نسبت و مراد با آنچه آفتاب بر و طلوع کرده گفته اند اموال دنیا است و دیگر در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر می گردند در گرد عرش ایشان از آواز نیست مثل آه از زبون عسل بیاد میدهند صاحب خود را آیات و تئیدیه بعضی از شما که باشد همین کسی که بیاد و دوا و نیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار یا مداد و صد بار شبانگاه باشد همچو کسی که صد صبح کرده باشد و هر که الحمد لله گوید صد بار یا مداد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که بر صد هپ سوار شده غز کرده باشد یا کافران در راه خدا سبحانه و هر که گوید لا اله الا الله صد بار یا مداد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام و هر که گوید الله اکبر صد بار یا مداد و صد بار یا مداد و درین روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است مگر کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد برین و ورسند هزار و در جمیع طرانی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آیا نمیتواند بعضی از شما که کند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله کمیت آنکه تواند این کردن گفت همه شما میتواند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل گفت سبحان الله عظم است از احد یعنی از کوه احد و لا اله الا الله عظم است از احد و الحمد لله عظم است از احد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امت من سه صنف اند صنفی مشایه با بنیای و صنفی مشایه به ملائکه و صنفی مشایه به چهار پایان آنانکه مشایه به انبیاء و صنفی مشایه به ائمه است و در و صدقه است آنانکه مشایه به ملائکه اند صنفی مشایه به ائمه است سبحان الله گفتن است و لا اله الا الله گفتن و آنانکه مشایه به چهار پایان صنفی مشایه به ائمه است و باید دانست این که ده بار باید گفتن لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قیوم یافته نشد درین باب حدیثی و غیر از حدیثی که مذکور است و صحیح ابن حبان و سنن نسائی و مسند امام احمد و آن حدیث نیست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید در عقب نماز یا مداد و نماز شام پیش از آنکه باز گردد و دوبار بگذرد در پای خود در این پیش از آنکه باز گردد از دنیا نشستن را تعینت برگرداند و بپا خود را ازین هیات ده بار لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قیوم نوشته شود برای کسی ده نیکی و بر داشته شود برای وی ده درجه و محو کرده شود از وی ده بدی و باشد در آن روز و در پناه از شیطان و تیر آمده است در سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید

در وقتی که در صبح در آید لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر باشد
 این گفتن اورا مقدار آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نوشته شود برای و سه
 دهنه شکر و فروریخته شود از وی ده بدی و بلند گردد انیده شود برای وی ده درجه و باشد در پناه از
 شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد ویرا مثال این تا در آید
 در صبح و پوشیده نماند که چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس دو بار گفتن ده بنده
 آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهترین آنچه گفتیم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك
 و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و در کیمیاء سعادت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه یعنی
 لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
 از فرزندان اسمعیل علیه السلام و تیر در کیمیاء آورده که فضیلت تسبیح و تهلیل در حق درویش زیاده
 بدان سبب است که دل درویش بظلمت دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود یک کلمه وی که گوید
 همچو تخمی باشد که در زمین پاک افکند اثر بار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر درویشی که بشموة افکند بود
 همچو تخمی باشد که در شورستان افکند باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملك الجبار یعنی
 نیست معبود بجز حق مگر خداوندی که یا دشاه جبار است بد آنکه ملک و مالک هر دو در لغت معنی باری
 آمده است و اما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو لفظ با نوعی که گفته مالک از
 ملک است کسب و تمیزیم که آن تصرف است و را عیان مملوک که بهر نوع که خواهد و ملک از ملک است
 بضم میم که آن تصرف است با مرونی در ماموران و دیگر باید دانست که ملک کسب و تمیزیم اعم است از
 ملک بضم میم زیرا که میتواند کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که بادشاهی است نباشد و جبار آنست
 که جبر کند خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کند بحال خلوق
 پس جبر بمعنی اصلاح باشد از نیجاست چیز نقصان و باید دانست که جبار بمعنی مبالغه در صفات الله
 گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواح القهار
 یعنی نیست معبود بجز حق مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیز لا اله الا الله
 الخیر العفا یعنی نیست معبود بجز حق مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیز

و نیک آمرزنده گنایان را و غنی غزوة غالبیت است بر غیبه به آنکه عزیز را در کتب تفسیر و شرح
احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که عزیز بمعنی بیهوشی می آید و
پوشیده نیست که عزیز در مقابله دلیل بزال محجبه که بمعنی خوار است نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام
بر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا مکرر لازم نیاید نظر بقدر خالی از وجه نیست و غفار صیغه
مبالغه است و مبالغه در مغفرت حق سبحانه باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را و خیر
تنها و آمرزنده است خطا و عدا را و پوشیده و علامیه را و کشته تورا و گناه قلیل و کثیر را و نیز آمرزنده گناه
کاران بسیار را و نیز آمرزنده است اگر چه گناه کار توبه تکرار بشکست لا اله الا الله الکبیر الکبیر
یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که یکم پوشنده عیبها و کریم بمعنی بزرگواری آید و نیز بمعنی ذات
کثیر الخیر و البر که می آید و از اینجا گفته اند که الکبیر هو السحاحه یعنی جو افروزی آسمان است و تهنسب
درین مقام اخیر است تا مکرر لازم نیاید نظر بعلیمی که در آن قول است که لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله الکبیر المتعال یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی عظیم الشان فایق
بر همه چیز بقدرت تامه و متعال گاه می آید بمعنی سرکشنده از لغت مخافات لا اله الا الله
خالق الکیل و النمار یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی که او معبود در هر مکان یعنی هیچ
مکانی نیست که آفریننده شب و روز در آن باشد لا اله الا الله المعبود و کل مکان یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند تعالی معبود است در هر مکان یعنی هیچ مکانی نیست که عابدی او را عبادت نکرده
باشد و روی لا اله الا الله المذكور بکل لسان یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی
که مذکور است بهر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او را یاد میکند اگر چه زبان او را
هر کس نداند چنانکه گفته اند سرخان چمن بهر صبا می بخواند ترا با عطلای بد ملک جاندا
و غیر جاندار همه به تسبیح او مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده و ان من شیء الا تسبیح بحمده پس زنده
بزبان قال یا میکند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال النطق من لسان المقال و میتواند
که مراد از زبان نعت باشد چنانچه در آیه کریمه و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف لسانکم
و الوانکم و الالوان لغات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلان کس زبان عرب میداند یعنی
لغت عرب میداند لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست معبود بر حق

مگر خداوندی کہ مشہورست بہ نیکسلا الہ الا اللہ کل یوم ہونی شان حاصل یعنی آنکہ نسبت
محبوب و برحق مگر خدا ہی سبحانہ و در ہر روزی او در کار است و جملہ کلماتی کہ نسبت مستقلہ کہ ارتباط
نہ اردو با قبل خود مانندی بقی رہتا و ان قول کہ لا الہ الا اللہ یقینی رہتا مگر آنکہ اینجا موصوفی تقدیر کردہ
کہ بران تشہیر صفتہ اللہ میشود مانند الذی کل یوم ہونی شان و در حدیث آمدہ کہ بعضی از کار او یعنی
در ہر روزی نسبت کہ می آید زندگناہی و دوری کند اندوہی را و نسبت می دہد قومی را و سہ اندازد
و گیرے را و بعضی گفتہ اند در ہر روز کمینہ کار او نسبت مادہ خلق جمیعہ را از عدم بوجود مے آرد
و مادہ خلق جمیعہ را از مجادسی بہ بنانی می رساند و از ان جمیعہ را از بنانی با حیوانی بصلب پدر
می برد و از ان جمیعہ را از صلب پدر بہ رحم مادر منتقل می سازد و جمیعہ را از رحم مادر بیرون مے آرد
و جمیعہ را بیرون آوردہ بقامی و بہ خوبی را از بقا تمام عقل می رساند و پارہ از عاقلان را بدرجہ بلوغ می رساند
و پارہ از ابلغان را اسلمان می سازد و پارہ از مسلمانان را و طلب مے دہد و پارہ از اہل دروہ را
موید می گرداند و پارہ از مریدان را سالک می سازد و پارہ از سالکان را از اہل قرب می سازد و مادہ
از اہل قرب را کامل می سازد و پارہ از کاملان را تکمیل می سازد و گفتہ اند این قول کہ کل یوم ہونی شان
اشارہ برد قول تہودان کہ گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ در روز شنبہ کاری نمی کند لا الہ الا اللہ یا
یا تقدیر منی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ امانت از خدا ہی سبحانہ یعنی امانت از عذاب
خدا ہی سبحانہ چنانکہ در حدیث قدسی وارد شدہ لا الہ الا اللہ حصین و من دخل حصنہ آمن من عذاب
یعنی لا الہ الا اللہ حصانست و ہر کہ در آید در حصار من امن گردد از عذاب من یعنی از عذاب ابدا
من یا در حالتی این کلمہ امانت آمدہ از جانب خدا ہی سبحانہ و بہ تقدیر مراد از ان امانت امانت
لا الہ الا اللہ یا نا امن اللہ یعنی نسبت محبوب و برحق مگر خداوندی در حالتی کہ این کلمہ امانت
از خدا ہی تواسلے لا الہ الا اللہ امانتہ من عند اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در
حالتی کہ این کلمہ امانت است نزوح سبحانہ و مقصود نسبت کہ این کلمہ را امانت کہ استیم نزد خدا
سبحانہ و ہر کہ خیری را امانت بگذارد نزد خدا ہی سبحانہ و با وی سپرد و البتہ آن خیر محفوظ می ماند و
پناہ وی از ہر آفتی چنانکہ در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گفت سافرا
در وقت و مراج کردن استو و عاک اللہ الذی لا یضع ودا یمنی امانت می گذارم تر نزد خدا ہی تواسلے

کہ ضائع نہی شود اناستہائی او کہ باو سپردہ شود منقول است کہ شخصے لیفر میرفت وزنی حاملہ داشت و فاعلمہ
آن متعلق بجل آن زن بود در وقت روان شدن گفت بار خدا یا تو سپردم جل این زن را چون آمد و سبب
رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد و بعد از آن مرد بیاید و این حال را مشاهده کرد گفت این
امر عجیب است من حمل اورا بخدا ای سبحانہ سپردہ بودم چون ضائع شدہ گفت با وجود این احتیاط
می کنم گور آن زن را بشکافتم دید کہ زن وضع حمل کردہ و آن بچہ بسینہ او چسبیدہ شیر نمی خورد گفت
آلہی می توانستی کہ مادر اورا نگاہ داری آواز آمد کہ بچہ با سپردہ بودی نگاہ داشتہ ام اگر مادر اورا بینہ
با می سپردی نگاہ می داشتہ ام لا الہ الا اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ معنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند سبحانہ و حول بمعنی حرکت و جنبشی تری آید و در قوۃ القلب آورده کہ حول بمعنی انتقال
است از محاصی و قوۃ بمعنی ثبات است بر طاعت نیست از محاصی و نیست ثباتی و فراری بر طاعت مگر
تو بنیق خدا ای سبحانہ و در حدیث آمده کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ دوائی نود و نہ در دست کہ است آن ترین
آن در دہانم است و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو موسیٰ کہ گوی لا حول
ولا قوۃ الا باللہ کہ او گنجے است از گنجہای بہشت و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ در سبت از درہای بہشت و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ او منہال بہشت است و باید دانست کہ این کلمہ را تا ثیری عجبت
در تشبیل امور صمیمہ و در تیسرا ہوا ال شاقہ و در دفع فتر حیات کہ در خبر است کہ در آن وقت کہ عرش خدا
سبحانہ بر آب بود اول چیزے کہ آفریدہ بعد از عرش ملائکہ حاملان عرش بودہ اند چون ایشان
بیا فرید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریدہ گفت از برای داشتن عرش گفتند آے
پروردگار کیست کہ اورا قوت برداشتن عرش باشد و خالی آنکہ بڑی است عظمت تو و جلال تو و قارتو
گفت شمارا برای این آفریدہ ام ایشان بارہا تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گوئید لا حول
ولا قوۃ الا باللہ پس گفتند و برداشتند عرش را و نیز در حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم ہر کہ گوید ہر روز صد بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ نرسد اورا فقر لا الہ الا اللہ و لا
نعبد الا الہ یعنی نیست معبود بر حق مگر خدا ای سبحانہ و نمی پرستیم مگر اورا لا الہ الا اللہ
حقاً حقاً یعنی گوئیم لا الہ الا اللہ در عالمی کہ این کلمہ راست و حق و عبارت است

کہ از امرها حق و واقعہ حال باشد از لا الہ الا اللہ قوی تواند کہ حق از اسماء اللہ باشد کہ بمنجی متحقق الوجود
 و ثابت الوجود است و حال باشد از اللہ یعنی می گویم کہ نیست و معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ در حالتی
 کہ متحقق الوجود است قوی تواند کہ مصدری باشد متصوب بفعل مقدر تا کہ نفس خود را مانند زنجیر
 قایل پس منہ این چنین باشد کہ ثابت است لا الہ الا اللہ ثابت بودنی لا الہ الا اللہ اما
 و مصدر قایل یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ ایمان و راست است با آنکہ از جهت
 ایمان خود و صدق خود با صدق این کلمہ لا الہ الا اللہ تعبد او را قایل یعنی می گویم لا الہ
 الا اللہ از جهت تعبد و بندگی یعنی ازین حیثہ کہ این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بند
 بودن من در واقع لا الہ الا اللہ مطلقاً و رفقاً یعنی می گویم لا الہ الا اللہ از جهت مہربانی
 و سازداری حضرت حق است سبحانہ باین معنی گفتن ما این کلمہ را اثر مہربانی و سازداری حضرت حق
 سبحانہ باینچنانکہ منقول است از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کہ می گفتہ آئین تملطت باولیا کان
 مغفوک و تو تملطت باعدائک لما جحدک یعنی آئین تملط نمودی و مہربانی کردی بدوستان
 خود کہ موسان اند پس شناختند ترا و اگر لطف نمایند و می دشمنان خود کہ کافر اند ہر آئینہ منکر نمی شنید
 ترا و تملط یعنی مہربانی آمدہ و معنی سازداری نیز آمدہ و ہر دورا اینجا مناسبت نام است اما بر تقدیر
 دوم رفق تفسیر تملط است لا الہ الا اللہ قبل کل شیء یعنی می گویم کہ نیست معبود بر حق مگر خداوند
 سبحانہ در حالتی کہ اول ہر چیزی است کہ غیر اوست بحسب ذات و زمان پس قبل کل شیء حال
 باشد از اللہ و نیز تواند کہ قبل کل شیء عنقہ اللہ باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شیء
 لا الہ الا اللہ بعد کل شیء یعنی می گویم کہ نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ در حالتی کہ
 آخر ہر چیزی است باین معنی کہ او باقی خواهد بود بعد از ہر چیزی لا الہ الا اللہ یعنی ربنا
 و یعنی و میوت کل شیء یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ باقی خواهد بود ہر دور و گاہ
 ما و فانی میشود و می میرد ہر چیز و لفظ واد احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست
 کہ مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوۃ و دیگری غیر ذی حیوۃ و موت را اطلاق مخصوص است
 بذی حیوۃ اما فانی اکثر احتمال او در غیر ذی حیات است اما فانی و موت از جهت رعایت ہر دو قسم
 مخلوقست و تقدیم فنا بر موت از ان جهت است کہ غیر ذی حیوۃ اکثر است لا الہ الا اللہ

الملک الحق المبین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند که با دشاهی است که ظاهر است
 سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوار بین معنی ظاهر و نیرمی تواند که حق بمعنی متحقق
 الوجود و ثابت الوجود باشد و بین معنی ظاهر سازنده یعنی با دشاهی است ثابت الوجود و ظاهر
 سازنده وجود و سبب ایجاد مخلوقات **لا اله الا الله الملک الحق المبین** یعنی نیست معبود برحق
 مگر خداوندی که با دشاهی است سازد و اربا دشاهی که یقین است سزاواری او **لا اله الا الله**
العلی العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانند کسی که شریک او باشد و در
 ماستیاد صفات الوهیه و بزرگواری که حقیر است همه چیز با نسبت با **لا اله الا الله**
الحکیم الکرم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بزرگوار و نیرمی تواند که کرم بمعنی کثیر الخیر
 و البرکت باشد و گفته اند علم حضرت حق بی‌مانه نسبت با بندگان زیاده است بر علم مادر و پدر و فرزندان
 و دین باب گفته اند **صدید** در صد مادر اندر علم مادر که نفس را انداخته اندر فنا به علم مادر
کف کف علم ماست به کف رود آید ولی دریا بجاست **لا اله الا الله رب السموات**
السبع ورب العرش العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پروردگار هفت آسمان
 است و پروردگار عرش بزرگ است **لا اله الا الله اکرم الاکرمین** یعنی نیست معبود
 برحق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست و حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین
 آنست که چون گناهی یک شخص بخشد آن نوع گناه را از همه کس بخشد **لا اله الا الله ارحم الراحمین**
 یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیاده است
 از رحمت دیگران هر رحمت کننده و این که نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین
 جهت است که رحمت دیگران دارند و رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرار سیده
 همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی وسعت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه که او رحمتی دارد و لا غیر
 بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او دادن نعمت وجود است و ازین دیگر نیاید
 و دیگر آنکه از جمله رحمتها نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتها سزاواری او
 نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او
 نعمت ویدار است و بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتها ایمان است

که اصل دیدار نعم بهشت است و این نعمت در دیگری نمیتواند بود و دیگر آنکه از یکی از رحمتها سی و هفت
صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته و ما را رساند که الارحمه للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان آنچه
بر وی است و ظاهر است که این نعمت در دیگری نمیتواند بود پس ثابت شد بدین دلیل که رحمت
او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که خدا یا سبحانه و تعالی فرشته است موی که کسی که گوید یا ارحم الراحمین
پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی تو کمر و کسین طلب
و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندهاگان از مادر بفرزندش و نیز در
صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حق سبحانه صد رحمت فرو فرستاده است از
جمله آن صد رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهار پایان و جنبد پس بسبب آن رحمت
این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان و وحشی بر فرزند خود تا خیر
کرده است نوونه رحمت و دیگر را که رحمت کند بآن بندهاگان خاص خود را روز قیامت آن کسانی که
گردن بگم او آورده اند و او امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت
تکمیل کنند آن نوونه رحمت را باین یک رحمت و بعد رحمت کند بندهاگان فرمان بردار خود را
منقولست از یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت الهی وقتی فرود آوری بهایک رحمت
از صد رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولتهاست پس چون ما امید باشیم از
آمرزش تو وقتیکه فرود آوری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی
ارواهم و اقصت که بر خورداران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص
بواسطه یا بندهاگان خواص بواسطه بر خور داری عوام از صفت رحمانیت است و آن مقبول مردودی یا بد
از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت به عیال کافر و مسلمان را هست و آن از خاصیت صفت رحمانیت است
و اگر نه اثر این رحمت بودی یک شربتی آب بهیم کافری ندادی آنچه فرموده سبقت رحمتی علی غضبی این
معنی بود و هم ازینجا گفته اند یا رحمن الدنیا و بر خور داری خواص از صفت رحیمی است تا بواسطه قبول دعوت
انبیاء می و متابعت انسان نعم بهشت بهشت یابند در آخرت که بنی عبادی انی انا العفو الرحیم و ازینجا گفته
یا رحیم الآخرة و بر خور دار خواص الخواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا ابو و علیهم السلام ایوب

علیہ السلام گفت ربانی سبھی انفرات ارحم الراحمین موسیٰ علیہ السلام گفت رب اغفر لی و لاخی و اولئنا
 فی رحمتک و انت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند
 که دوست دارد تو به کنندگان است چنانکه گفت ان الله یحب التوابین یعنی خدای سبحانه دوست
 میدارد تو به کنندگان را پس حبیب بر وزن فعیل بمعنی فاعل باشد و احتمال دیگر است که بمعنی مفعول
 باشد یعنی محبوب تو به کنندگان زیرا که تا بنده مرخدای را سبحانه بجد دوست ندارد و ترک شہوت
 و معاصی که محبوبان نفس اند نمی تواند کرد و در تحت امر و نهی که مکره و نفس اند نمی تواند درآمد و از اینجا
 گفته اند که علامت دوستی بنده مرخدای را سبحانه اقبال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
 آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اہل ذکر می اہل مجاہدی و اہل طاعتی و اہل کرامت و اما
 اہل معصیت فلا فتنہ فان تابوا فانا نجیبہم و ان لم یتوبوا فانا طیبہم ابلیہم بالمصایب اطہرہم عن العائب
 یعنی اہل ذکر من جہان منند و اہل طاعت من اہل بزرگ داشت من اند و اما اہل معصیت من
 نو میدہمی سازم ایشان را پس اگر تو به کنند من حبیب ایشانم و اگر تو به نکنند من طیب ایشانم متبلا
 میکنم من ایشانرا بمعصیتہما پاک میکنم و انہم ایشانرا از عیبہا لا اله الا الله راحم المساکین
 یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحمت کند مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
 عبارت از انعام و اکرام اوست و در خبر است کہ چون اہل فقر و مسکنت روز قیامت بحضرت
 خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه ایشانرا عذرہا گوید چنانکہ دوستی بادوست خود عذرہا
 گوید و در وقتی کہ تقصیری واقع شدہ باشد در رعایت حقوق دوستی گوید ای بندگان من اینکہ
 دنیا را از شما باز داشتہ از ان جہت است کہ شما نمی ارزید ہا بشد بلکہ لایق شما نبود امروز ظاہر
 گردانم رفعت درجہ شما را اول انعام و اکرام من در حق شما این باشد کہ در آئید میان عرصات
 قیامت و بنگرید ہر کہ شما را در دنیا نعمت ثانی دادہ باشد یا شربتی آبی دادہ باشد یا شما را لباس
 پوشانیدہ باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرد و بنجاشیش بہشت در آید لا اله الا الله
 ہا و سی المضلین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند کہ راہ راست نمائی گمراہ کردہ
 شدگان است لا اله الا الله و لیل الحائرین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی
 راہ نمائی چہر نان است لا اله الا الله اما ان الخالقین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند

که ایمن گردانند و ترسند گانست لا اله الا الله غیاث المستغیثین یعنی نیست معبود حق
 مگر خداوندی که فریاد رس فریادخواهان است لا اله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست
 معبود و برحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سوره بقره و تفسیر آیه کریمه لا اله الا
 الله میفرمود اینچنین گفته اند که لضره اخضر از موعود است زیرا که لضره مخصوص است بمنفع فریاد
 دادنی باشد بطریق دفع غم و او سبحانه خیر الناصرین آنجست که قوه او در دفع غم از قوه همه
 لضره زیاده است و دیگر آنکه لضره از بغیر عن و طبع است و دیگر آنکه قوت لضره او از خود و سبب
 و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت لضره شتقی لائق نامشود لا اله الا الله خیر الناصرین
 یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الناصرین است
 بجهت آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از جمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل در د
 نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گران و مشقت نمی باشد چنانکه ولایوده حفظها
 بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلا غرض و طمع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
 نمی باشد نسبت با نچه در صد و حفظ او است بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الناصرین
 یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که بهترین و ارثمان است و او سبحانه را وارث از ان گویند که او
 از وارث اینست که مال از میت یا و ماند و شک نیست که همه او باب موال فانی خواهند شد و مال
 ایشان با و خواهد ماند کما قال کل شیء مالک الا وجهه و لله میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه
 و ارثمان است از آنجهت تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
 حق سبحانه بطریق اصالة میگیرد و لله مافی السموات و مافی الارض و دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل نوح
 و زوجه از ان قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متهم را و اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ایشان
 نباشد و حق سبحانه و ارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و متکفل اولاد و عیال میت است که و مان
 و ابی الارض الاعلی الله رزقها و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و او غالب نیست
 که او را بدغای و استغناء نمیکنند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و او غالب
 چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند که و ما کان الله غفوراً رحیماً و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
 قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هر گاه که خواهد حق سبحانه و ارثی است که قادر است

برین معنی چنانکه گفته لعنقر لمن یشتا و دیگر آنکه هر وارثی که هست محتاجست بمال مورث خود و حق سبحانه
 وارثی است که احتیاج ندارد و مال میت چنانکه گفته یا ایها الناس اتقوا الفقر الی الله و الله هو الغنی
 و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد حق سبحانه وارثی است که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء لک
 الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که نیست او بموت از وجود او میشود و او وارثی هست که مورث بموت
 نزدیک او میرود و چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا
 الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند که بهترین حاکمان است و او سبحانه
 بهترین حاکمان ازان جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز
 از کسی رشوت نگیرد بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سببی نه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت
 و بر ظالم ظالم هرگز داند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر دهد از بهشت که راضی شود و ظالم را
 خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هر گاه که اهل حضوت نزد او بسیار شوند که بیکبار میان
 همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکند و او حاکمی است که میان خلق اولین و آخرین در طرفه العین
 حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بیفرمانی او کرده باشد
 و او حکم کرده باشد لظلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او بانکه عالم است بکذب و عذر دروغ او را
 قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بندگی گفته مصرع اسی گناه آمرز عذر آموز من
 و گاه باشد که بر یکی حکم کرده باشد که او را بدوزخ براند و باز او را بخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه
 حکم او چنان محکم است که بتیكس او تغییر نتواند و او الله حکم لا یستقبح لکم الا الله خیر الرزق
 یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین رزق و بهترین است و انیکه حق سبحانه بهترین
 رزق و بهترین رزق است ازان جهت است که غیر او بحسب صورت رازق هست زیرا که غیر او
 هرگز و دیگری رازق و بد از مال خدای سبحانه میدهد و اما خدای سبحانه رازق حقیقی است هر چه بخواهد
 میدهد از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری رازق به چون نخواهد بخت بیند رزق از او باز گیرد و او
 سبحانه رازق است که رزق همه فساق و کفار درین ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری رازق دهد در
 بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه
 رزق رازقان القطاع دارد و او ابد الابد و رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت یکشد و او را رزق است که ایجاد رزق بسبب ولت میکند چنانکه گفته اند اما امره اذا اراد تمیضا
 ان يقول لکن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بلا غلط فایده میدهد
 یا دنیوی یا اخروی و او نه چنین رزقست چنانکه گفته اند اما رزقهم من رزق و ما اريد ان يطعمون و
 دیگر آنکه هر رزق که هست رزق او تربیت جسم مرز و قست و او را رزقست که فایده او بجان و تن
 هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رزقی که هست رزق او نمیرسد بگناب مظاهره و او را رزق نیست که تربیت
 رزق او میرسد بجمام ظاهره و مخفیة مثل جن و انس و آنها که حالا در شتند از جوایب و دیگر هر دو با
 قنایستند بکسب هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرز و قنایست و او قادر است برین لا اله
 الا الله خیر الفاتحین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین فاتحانست و در
 قرآن واقعست که ربنا افتح سبیلنا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و مفسران آنرا دو نوع
 تفکیک کرده اند یکی اینکه فاتح از فتح است یعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از اینجا
 که قاضی را فتح گویند و دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان شکل است و تمیز کردن میان دو امر
 مشتبّه و از اینجا است فتح مشکلات پس فاتح بمعنی تمیز کننده و بیان کننده باشد و این هر دو بمعنی
 اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود نظیر خیر الحاکمین که بگذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بتفاوت
 مناسب مقام است و آن معنی نیست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
 امر مشتبّه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فاتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
 چنانکه گفته اند انما ابواب السماء حق سبحانه و تعالی برین تقدیر خیر الفاتحین از اینجا که باشد بفتح میکند
 بر سالکان راه ملکوت را و باب جبروت را و باب لا هوت را و فتح هیچ فاتحی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
 فتح او را دیگری تغییر تواند داد چنانکه گفته اند ما یفتح الله للناس من حمة فلما ممسک اما بخلاف فتح
 دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوی لا اله الا
 الله خیر العاقرین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
 گفته شود خیر العاقرین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بیا مرزد و این روایت
 زیرا که در قرآن آمده و من یعفر الذنوب الا الله یعنی کسیست که بیا مرزد و گناهان را غیر خدا یبغما
 و دیگر بعضی رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم میگردد که اگران را که گویند در مقام استغفار

کہ فاغفر لی فاللہ یغفر الذنوب الا انت ایمنی بیا مرز مرا کہ بدستی شان انیست کہ نمی آمرزد گنہا
غیر تو دیگر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہے خود میگفت سبحانک الی ظلمت نفسے فاغفر لی
فانہ لا یغفر الذنوب الا انت یعنی یا کی تو از ہمہ عیبها من ظلم کردم بر نفس خود پس بیا مرز مرا کہ نمی آمرزد
گنہا ہن اخیر تو گویم کہ گناہ دو نوعست یکی گناہی ست میان بندہ و حضرت حق سبحانہ دیگر گنہا ہست میان بندہ و بندہ دیگر
و حضرت مغفرت نظر گناہ اول خاصہ حضرت حق سبحانہ و اما مغفرت گناہ دوم را حضرت حق سبحانہ
تفویض بعباد حق کرد و او را اجازت دادہ کہ اگر خواہد ظالم را بخشد بلکہ مظلوم را بر غیب و بحرین
کردہ بر مغفرت ظالم چنانکہ فرمودہ و لمن صبر و عفران فلک من عزم الا و یعنی ہر آئینہ کسی کہ صبر کند
بر جفای دشمن و بخشد او را و ترک انتقام کند ہر آئینہ کہ این صبر و بخشیدن از امور نیست کہ فرض
کردہ است او را حق سبحانہ یعنی مثل امور مفروضہ است و بجای آوردن نیست دآن وجوب ہے
کہ مذکور شد در عقار سی کہ در لا الہ الا اللہ العزیز العفّار است جاری است و خیر العافین
و اینجا وجہ دیگر است دآن اینست کہ او حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را نمی بخشد و شک
نیست کہ حق وی اعظم حقوق است و دیگر آنکہ تا او دیگری را توفیق ناید نہ تواند کہ مظلوم ظالم را
بخشد بخلاف او کہ او محتاج بتوفیق کس نیست و وجہ دیگر آنکہ بعد از مغفرت نیز رحمت میکند چنانکہ
در کشیری از مواضع قرآن کہ جمع کردہ میان مغفرت و رحمت پس وی بہترین آمرزندگان باشد
و وجہ دیگر آنست کہ بگذشت تفسیر اکرم الا کریم کہ چون گناہی شخصی را بخشد آن نوع گناہ را
از ہمہ کس بیا مرزد و وجہ دیگر آنکہ آدمی آمرزد و از عاصی بیک عذر ہزار کبیرہ را چنانکہ گفتہ اند
اذا اعتذر الصدیق الیک بوما یتجا و عن معصیت الکشیۃ + قال الشافعی +
+ حدیثا ۛ باسناد صحیح عن مغیرہ + بان قال النبی یقبل ربی + بعدد واحد الف کبیرہ یعنی
بر گاہ کہ دوست تو عذری بیاورد بتوروزی و رگزار دگنایان بسیار و از برای آنکہ امام شافعی
رضی اللہ عنہ روایت کردہ است حدیثی باسناد درست صحیح از مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ کہ گفت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذاورد و پروردگار من بیک عذر ہزار گناہ کبیرہ را و دیگر آنکہ عاصی
عذر تعلیم میکند و گاہ است کہ عذر در رفع را قبول میکند وی آمرزد لا الہ الا اللہ خیر المرء حمید
یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی کہ بہترین رحم کنندگان است ہر وجہ کہ در رحم المرء حمید است

آن وجوه جاریست و رحمت دیگر نیز هست اینها که رحمت او ذاتیست یعنی ناشی از ذات او و رحمت دیگران پرتو رحمت اوست لا اله الا الله و حسده یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند سبحان تنها و صدق و عده یعنی راست ساخت و عده خود را و لضر عباد و یاری کرد بنده خود را و اعانت ز حبش د و غالب گردانید لشکر خود را و حرم الاحزاب و حاکم و خرمیت داد جماعتها را مخالفان را تنها و لاشئى بعد و هیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحان و باید دانست که درین کلام سه احتمال است اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست و راسی خداوند سبحان نه میگویند و در خانه کسی نیست بعد زید یعنی در خانه کسی نیست و راسی زید پس مراد از وجود و وجود حقیقی باشد که منشأ را و از غیر نباشد و لفظ بعد بمعنی و را باشد چنانکه در آیه کریمه و البصیر بعد من البصیر یعنی محیط را مدد کند و راسی و بی هفت دریا و دوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر دی یعنی وی آخرت هر چیزی و چیزی نیست آخر دی پس لفظ بعد بمعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انک انک الا فخر فلیس بعد ک شئ و سیوم آنکه مراد ازین آن باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحان نباشد زیرا که منشأ وجود و شایر همه اوست و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تا بستان یعنی زراعت نیست اگر تا بستان نباشد لا اله الا الله اهل النعمه یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتهاست و انک و لام که در النعمه است از برای تفراق است و اهل بمعنی صاحب است چنانکه میگویند فلان کس اهل علم است و اهل فضیلت است و اهل کمال است و لافضل و مراد راست فضل بان معنی که که بعضی از بندگان بطریق فضل معامله میکنند در دنیا و آخرت بطریق عدل یا باین معنی که هر فضل و فضیلتی که در غیر است از آن اوست یعنی از و آمده است و لا الشاء ان و او راست شناسی نیک گویند یعنی اوست مستحق شناسی نیک زیرا که هر کس را که شناسی نیک گویند آن شناسی بجهت فضیلت است که بفضیلت از و آمده است پس فی الحقیقه او باشد مستحق شناسی بر غیر لا اله الا الله عده و خلقه یعنی میگویم لا اله الا الله بعد و مخلوقات دی و زرت عرشه و بوزن عرش خدای سبحان یعنی میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گردانی عرش زننه مصدر است بمعنی وزن همچو عده یعنی وعده و عرش خدای سبحان چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست نسبت آسمان و زمین نسبت کبرسی مگر همچو حلقه و بیابانی و ناز
 کبرسی نیست نسبت بعرش مگر همچو حلقه و بیابانی و رضا و نفسیه و بمقدار رنده ذات خدا
 سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضای خدا
 سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله مقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
 که معنی رضا و نفسیه انیست که همچنانکه راضی شود خدای سبحانه بپس میگویم از روی اخلاص و دیگرند
 نقطه رضای رادین مقام و در سایر سوحنی که واقع شده محدثان و ضابطان تصحیح کرده اند کبریا
 و الف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف هزه باشد آن مخالف تصحیح محدثان
 و اهل لغت است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف هزه بیاید البته حرف را بفتح باید خواند که مصدر نیز
 باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است و بعد از کلمات بسیار سخنان
 خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیار سی سخنان او گفته اند که مادمثل مد است معنی زیاد
 و کثرت آمده و اما آنکه آنست که مادمثل است از چیزی که بآن کثرت کرده شود همچو سیاهی و
 باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او متکلم است از ازل تا ابد و
 بر ملکوت او روایت نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود و بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داده
 قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و بوجیهنا ریشه مد و ایضاً بگو
 ای محمد که اگر باشد دریای مویط مداد کلمات پروردگار من هر آنی تمام شود و دریایش از آنکه تمام شود
 کلمات پروردگار من اگر چه پیاریم مثل آن و دریای مداد و دیگر موضوع و دیگر بیان کثرت کلمات میکند
 بسالنه زیاد است برین چنانکه گفته و لو ان آما فی الارض من شجره اقلام و البحر مداد من سبعة اجرة
 ما نفدت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای مویط را مد و کند و در
 وی هفت دریای دیگر تمام نشود کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات اله کلمات است که تفسیر کرده
 شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آن کثرت معلومات حق سبحانه
 باشد و باید دانست که هرگاه که بنده گوید لا اله الا الله عدد و خلقه عادت الله باین جاری شده که می
 فرماید لا اله الا الله را براسی آن بنده بعد و مخلوقات خدای سبحانه و بنابر این سخن باین نسبت
 که بجهت رسیدن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ثواب و فضلی را بنده آرزوی برده حضرت حق سبحانه

آن را در نامه اعمال و سنج نویسد و آنگاه باشد که بنده در نامه اعمال خود ناگه یابد و پیر سر از جبهه آن
گویند این آن اعمال است که آرزو برده بودی و همچنین هرگاه که گوید زنده عرش می نویسد بوزن عرش
و همچنین است و رضا نفس و مادی کلمات که در هر یکی از اینها می نویسد بمقتضای آن همچنین این چهار لفظ را
یعنی عدد و خلقا لی اخره و عقب هر چه آورده شود مانت سبحان الله عدد و خلقا لی اخره همچنین کثرت را افاد
میکند و اصل در کثرت عدد و قول گفتن عدد و خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریة زوجه بنی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر در آمد از پیش وی در اول روز در آنوقت که بگذارد
فرض بامداد و جویریة رضی الله عنهما در جای نماز خود بود و بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در چاشت در آمده بود و جویریة رضی الله عنهما هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بهمان
حالی که گذارشته بودم ترا بآن حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از بد آمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر بر کشیده شود گفتاهای مرا آنچه تو گفتی
از امتیاز روزی آینه که غالب آید گفتاهای من گفتاهای تو سبحان الله و بحمد الله عدد و خلقه و رضا نفس
و زنده عرش و مادی کلمات لا اله الا الله صاحب لوحه دانیة الفردانیة القدیمية الازلیة
الا بدیمية یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که صاحب صفت وحدانیت است و فردانیت است
و قدیمیت و ازلیت و ابدیت و ظاهر آنست که حرف عطف اینها مقدر باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیت
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد در حقیقت و باهیت خود فردانیت عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیت و همچنانکه که ذات اشیا شریک نیستند در حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحانه و حقیقت صفات وی پس اگر چه میگویم
حق سبحانه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانه دیگر است و از آن نبند
و گیر همچنانکه حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگر چه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیت عبارت است از قدیم بودن و قدیم لغت چیزی گفته را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهای قدیم چیز است که اول اولیاء
سال ترین مروج یا ونداشته باشند و در اصطلاح شکلین قیوم موجود است که وجود او اول ندارد و همراه

اینجا نیست و ازلیت عبارت است از از برای بودن و از برای آنست که مستمر است وجود او و دراز منتهی قدر
غیر متناهی از جانب ماضی و ابدیه عبارت است از ابدی بودن و ابدی آنست که وجود او آخر و نهایت
ندارد و لکیش له صمد و لاند و لا شیه اولاً شریک یعنی نیست او را ضد و نه ند و نه مانند و
نه شریک و ضد چیزی است آنست که شریک او نباشد در ماهیت و حقیقت و در میان ایشان مخالفت
باشد نه موافقت همچنین است ند پس عرض از نفی معبود از نفی ضد مگر از مبالغه باشد و اما شبهه در لغت
معنی مانند است و همچنین شریک معنی مطلق انبار است امام او از شبهه اینجا مانند می است که شریک
باشد در ماهیت اعم ازین که مخالفت باشد یا موافق و مراد از شریک نیز در شریک در ماهیت مخالفت
یا موافق و مراد از شریکی تشریک است ماهیت اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شبهه و شریک
بعد از نفی ضد و ندرتی باشد لا اله الا الله و صده لا شریک له لا ملک وله الحمد یعنی
نیست معبود و برحق مگر خدا آنکه تنه است نیست شریک او را در الوهیه او راست ملک یعنی الوهیه و
او راست حیثی و یسیت یعنی زنده می سازد و می میراند و هو حی لا یموت و او زنده است
که هرگز نمی میرد و بیدار است یعنی بید قدرت او است خیر اگر گفته شود که شر نیز بید قدرت او است پس خیر
چرا او را جواب گویم بجهت آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و شر مقصود از هر شری آن خیر
کلی است که دشمن او است و یا این جهت که نسبت شر با ترک ادب است پس تصریح نکرد بوی
و اداکر او را باشارت در آن قول که و هو علی کل شیء قدیر یا ازین جهت شر مطلقاً صادر نشود و ازین
زیرا که شر در صورت و نسبت با آنچه بر وی واقع میشود شر است اما در ذات خود و نظر بحکمت
خیر محض است و لهذا گفته اند هیچ خیر قبیح نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
خیر باشد در ذات خود و حال آنکه بدیهی است که در وی خیر نیست هیچ اعتباری جواب گویم که
وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبادی صفات کمال خواهد شد و در نفس وجود شر
نیست بلکه شری و در عدم ایمانست و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او امر است
مستمر از انزل و لهذا گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بغیر است پس هر چه
از و صادر شود خیر محض است و اگر شری تعلیم کرده شود و آن بنا بر امر است که از و صادر نشده و
هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است و سلف ترمذی و ابن ماجه وار شده

میان او نیز عدم است یعنی او متبرکه که عدم است همچنانکه ظاهر میشود و از نظر متغیر بین الدین و از نصاب تحقیق
 در آثار حول بدو را اول و آخر و از کفر متوسطه بین الایمانین و یا بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوقات واقعی نیست
 بجمیع مصنوعات و مبشرات مثل سموعات و مبشرات بعیده و هر چه ناقص است متبرکه که معدوم است چنانکه
 ظاهر میشود و در و صنف که تمام است و در مالی که بنصاب نرسیده باشد و در جاریه که سر متبره در
 صلوة از نیاید بجز آنچه حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر یعنی کفایت گرد ما
 خداست سبحانه و نیک وکیل است حق سبحانه و نیک خواجه ایست و نیک یاری و هنر ایست و مرا
 بوکیل اینجا آنست که کسی کار خود را با و گذاشته باشد نه آنکه مامورانیکس باشد و سرور تثلیث این کلمه
 آنست که کلام را این کلمه را داخل تمام است و در شریک امور صبیحه چنانکه تجربه معلوم شده است و اگر چه تکرار
 بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد مجبوست عند الله چنانکه در صحیحین آمده که حق سبحانه طاق است
 و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که فرد باشد ثلثه است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا الله
 حسبنا و کافینا من احسبه اذا کفاه و یدل علی انه معنی المحسب انه لا یستفید با لاضافه تعریفی قیاسی قولک
 بذارجل حسک حق سبحانه از خاصیت این کلمه در دفع خوف و اندوه همچنین خبر میدهد که قالو حسبنا الله
 و نعم الوکیل فالظاهر ان جمیع من الله و فضل کم سیستم سور و اعتبار صوابان الله یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم و جمعی از مومنان که بدرآمده بودند بقصد احوال آنکه ترسانیده بودند ایشانرا شخصی که کفار بشکوت
 و عظمت تمام جمع شده اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل پس برگشتند بهمت بزرگ
 از خدای سبحانه که آن نیت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ که آن ربح است در تجارت در حالتی
 که نرسیده بود بایشان بدی مثل جراحت و مکر و دو پیروی کردن رضای خدای سبحانه را و درین
 ایوداد و آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه غالب آید بر تو چیزی بگو تسبی الله و نعم الوکیل
 عنقریب ربنا و الیک المصیر یعنی پیخواهم آمرزش ترا اسی پروردگار ما و بسوی تست
 بازگشت بعد از مردن اللهم لا مانع لما أعطیت یعنی الهی نیست منع کننده مر چیزی را که داد
 تو و اگر گفته شود که چه صورت دارد منع چیزی که داده است زیرا که منع پیش از دادن می باشد
 نه بعد از دادن گوئیم مراد ازین دادن ازسے است که راجع بقدر بر او نیست
 و لا یمنع لما منعت یعنی نیست دهنده مر چیزی را که نداده و لا را و لا قضیت یعنی

نیست روکنندہ مرآئین را حکم که قضا کردہ تو دنیتر میتواند کہ لفظ ما در اول و آخر مصدریہ باشد یعنی نیست
 مانفی و ادون ترا و نیست روکنندہ قضا ترا اما موصولہ در جمیع مواضع مثلثہ مستقیم است و لا منفع
 و الحمد لمنک الحمد یعنی نفع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنائی تو غنائی او و دوبار
 سبحان ربی العلی الاعلی الوہاب یعنی پاکست پروردگار من کہ بلند تراست ازین کہ
 باشد اورا شریک و بلند تراست از ہمہ چیز بخشنده بنیادت و در سوم بار بخواند سبحان ربی العلی الاعلی
 الکریم الوہاب یا وہاب یعنی پاکست پروردگار من کہ بلند است از نیکہ باشد اورا
 شریکی و بلند تراست از ہمہ چیز و کریمست و بخشنده است از بخشنندگان و اظہر آن میناید کہ یاد تو
 از ہمہ مابعد خود باشد یعنی وہاب سبحانک الی تمخرہ سبحانک ماعبدناک حق عبادتک یعنی
 پاکی تو شایسته ایم ترا پیش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ماعرفناک حق معرفتک
 یعنی پاکی تو شناختہ ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
 تو یاد نکردہ ایم ترا یاد کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
 نگفتہ ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست کہ ہر یک از عدم عبادت مذکورہ و عدم معرفت و عدم
 ذکر میتواند کہ علت مابعد خود باشد باین معنی کہ عدم عبادت لایقہ سبب عدم معرفت لایقہ است
 و عدم معرفت لایقہ سبب عدم ذکر لایقہ است زیرا کہ ذکر لایق موقوفست بر معرفت لایقہ پس
 چون معرفت لایقہ نباشد ذکر لایق صحیح نخواہد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
 زیرا کہ شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواہد بود
 بلکہ میگویم کہ ہر یک از امور مثلثہ مذکورہ معلول بعد خود است باین کہ عدم عبادت لایقہ بجهت عدم معرفت
 لایقہ زیرا کہ تا کسی اورا نیک نشناختہ باشد نیک نمی پرستد و عدم معرفت لایق بجهت عدم ذکر لایق
 و آن ظاہر است و عدم ذکر لایق بجهت عدم شکر لایق است باین معنی کہ ہر کہ شکر لایق نگفت توفیق
 ذکر لایق نیافت سبحان اللہ الہ الاکبر یعنی پاکست خدای کہ ابدی است و ابدی نیست
 کہ وجود آنرا نہایت نباشد و انداختن باین ازین قول کہ لا یدری الخیات قیاس است و مگر ابدی
 از جہت تاکید مبالغہ است سبحان اللہ الواحد الاحد یعنی پاکست خدای کہ یگانه است
 و صفات و یگانه است در ماہیتہ و حقیقت سبحان اللہ العز و الصمد یعنی پاکست خدای

که یگانه است و منزه است که قصد او کرده و میشود و در حاجتها سبحان الله رافع السموات بنیر
عمد یعنی پاکست خدای که بلند سازنده آسمانهاست بی ستون سبحان الله الذی
لم یخذ صاحبه ولا ولد یعنی پاکست خدای که بنوه است اورا زن و فرزند سبحان الله
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد یعنی پاکست خدای که نزا بنده است دیگری
نادر اورا نزا ایمنه است و یگانه نبوده است اورا همتای دیگری سبحان الملك القدوس
یعنی پاکست پادشاهی که پاکست از همه عصی سبحان ذی الملك و الملکوت یعنی پاکست
صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم جمیع الوجودات راجع بدو قسم است یکی عالم ظاهری و یکی عالم باطن
عالم ظاهر آنست که اورا بخواس ظاهره توان دریاقتن و او را سه نام است عالم ظاهر و عالم ملک
و عالم شمول و قسم دوم عالم باطن است که اورا بخواس ظاهره درنتوان یافت و او را هم سه نام است
عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی
نظیر کرده برادران آن و مختصر است راجحاً راز جانب حق سبحانه و آنست مراد غیب
آنجا که گفته و عند ربنا تح الغیب لا یلیها الا بول یعنی نزد اوست محرمهای غیب یا کلیدهای غیب
نمیداند و او را مگر دو قسم دیگر آنست که دلیلی لغیب کرده برادران آن مانند قیامت و احوال آن
و بهشت و دوزخ و احوال آن که آیات قرانی و دلائلی اند منصوبه از برای ادراک آن و قسم ثانی
و افضل است دران غیب که گفته می شود للمستقین و الذین یؤمنون بالغیب سبحان ذی العزّة
والعظمت و القدرة و الهیة و الجلال و الجمال و الکمال و البقار و الثنار
و الضیاء و الالار و الکبریا و الجبروت یعنی پاکست خداوند صاحب
عزت و عظمت و قدرت نامیه و همیه و هیبت و جلال و جمال و کمال و بقار و ثنار و کبریا و جبروت
و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال در لغت یعنی بزرگی است و جمال یعنی خوبی و
نزد و محکمین جلال عبارت است از صفات سلطیه مثل آنکه حق سبحانه جبروت نیست و جبروت نیست
و در مکان نیست و مانند اینها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه زنده است
و عالم است و جمیع است و تعبیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه صاحب ضیاء نیست باین معنی است که

که برضیای که هست آنان اوست و ناشی از دست سبحان الملک الحی الذی لا یتام
ولا میوت یعنی پاکست آن بادشاهی که دنده است و خواب نیکنند و نمی میرد سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة و الروح یعنی او متبره است از نقصان و پاکست و دور است از
عیب و پروردگار است و پروردگار ملائکه و روح است و بعضی گفته اند این روح عبارت است
از ارواح اموات و عدم جمیعش بنا بر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبرئیل
علیه السلام و تخصیص او بدگر بعد از ذکر ملائکه از جهت شرف اوست چنانکه در آیه کریمه من کان
عدوا لیه و ملائکته و رسله و جبرئیل الایه بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان آدمیان
و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که نمی بینند ملائکه
ایشان را مگر در شب و در تاج الاسامی گفته روح فرشته است که تنها یک صفت است و باقی اثرها
یک صفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی پاکست خدا و تعالی
از هر عیبی و نقصانی و حمد مرخدا یا سبحانه و نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی بزرگست از هر چیز
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیل و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
مگر بتوفیق خداوندی که غالبست از شرکت غیر در حقیقت و صفات و الوهیه و او بزرگوار است و خلق است
که حقیر است همه چیز با نسبت با و اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی الهی
تویی بادشاه سزاوار بادشاهی که نیست معبود بر حق مگر تو و گفته اند هفتاد هزار فرشته مسخر اند که هر گاه که
این کلمات گفته میشود آن هفتاد هزار فرشته همه بسجده می افتد و ازینجا است که قاریان او را چون اینجا
میرسند بر موافقت آن ملائکه سر خود را پست میکنند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام میکنند زیرا که
در روایه آمده که سجده که غیر سجد به صلاتی است و غیر سجده تلاوت و غیر سجده شکر مگر در است یا الله
بر آن طایفه اسم ذاتیست که مجموع جمیع صفات است و در صحیحین وارد شده و فضیلت نود و نه نام که
گفت پیغمبر علی الله علیه و آله و سلم که تحقیق که مرخدا یا سبحانه نود و نه نام است صد است مگر یکی کم هر که
احصا کند آنها را در آید در بهشت و در مصداق گفته که احصایه معنی می آید شمر و د و شستن و توبه شستن
یعنی طاعت و توبه ای پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جزا مذکور شالست عالم معنی این
اسما را و غیر مراد اگر معنی ثانی مراد باشد جزای مذکور مخصوص کسی است که معنی اسما را بداند و اعتقاد بکند

که اینها ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد باز در شستن
یعنی هر که تواند بشمرد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه مذکور هر وقت که خواهد در آید و در بیشتر
و بعضی گفته اند احصا بر سه نوع است اول احصا بیقین است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
را که این اسمها ثابت اند مر حضرت حق سبحانه را و دوم احصا بحقیق است باین معنی که این اسمها متحقق
و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصا تخلف است باین معنی که بنده متخلق
شده باشد باین معنی و این اسمها راسخ و محکم نشده باشد و معنی تحقیق این اسمها بنده را با تخلق بنده
باین اسمها آنست که هر تو از این اسمها متحقق شده باشد بنده را با تخلق بنده گردیده باشد و در عوارف آورد
در باب هستی هم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره که او
حکایت میکرده از حضرت شیخ ابوالقاسم که کافی قدس سره که او میگفته که نود و نه نام میگرد و او صفا
سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسمها را و صاف
سالک شود اینست که بنده میگرد و از هر اسمی صفتی ملائم صفت و تصور بشیر مثل آنکه گیر و از رحیم
معنی از رحمت بر قدر تصور بشیر انتمی کلامه و باید دانست که اسم نزد بعضی از صوفیان عین و
سمی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع امی اسم تو کنج هر طلسمی و مراد ایشان از اسم
مفهوم اسمی است و از اسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزد ایشان
ذات محو یا بصفت رحمت است همچنانکه نزد اهل لغت شئی که الرحمة پس شئی غیر مقید است بخیر و اسم
همان مسمی است اما مقید بقید عرض پس اسم و مسمی بالذات یکی باشند و قال فی فصل الخطاب لا یبنی
بالاسم اللقب بل بدلوله و هو الذات الموصوفة بصفة كاللطیف والقهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله
الاسم هو اسمی انتمی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر یک
اطلاق کرده شود آنرا مراد از این مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
عظیم مطلق باشد یعنی نسبت به همه چیز و چون میگویند زنده دایمی خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسماء
و در ذکر اسماء الله را و را اختیار کرده بطریق خطاب ابرعینت زیرا که در خطاب به حضرت حق سبحانه
مضوری هست که و غلبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
در اومت کند بر روحانیت او قایلین گردد و از انوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندان که نگنجد و تعجب

حضرت مجبونی شیخ ابواسحاق گاذرونی قدس سرہ فرمودہ کہ ہر کہ ہر روز ہزار بار یا اللہ گوید حق تعالیٰ
 اور از اصحاب یقین گرداند یا رحمن یعنی اسی بخشاییدہ در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی اسی بخشائید
 بخشندہ در آخرت و گفته اند کہ بنا بر معنی این ہر دو اسم از مبالغہ است رحمتہ در لغت عبارتست
 از رقت قلب یعنی ہلکی دل و مہربانی کہ مقتضای تفضل و احسانست و از رحمت اشتقاق کردہ اند
 رحم را بفتح ما و کسر عار مہملہ زیر کہ او مہربانی دارد بر آنچہ در ویست اما این معنی لغوی کہ رقت قلبست
 مناسب نیست نسبت بہ جای حضرت حق سبحانہ زیرا کہ او از قلب منزہ است پس مراد غایت و
 شمرہ این رقت باشد کہ ان تفضل و احسانست و چنین است قاعدہ نزد ارباب علم کہ ہر گاہ اسمی
 را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانہ و معنی لغوی اوستقیم نباشد مراد غایت و شمرہ آن اسم است و دیگر
 مبالغہ در رحمن بیشتر است از رحیم زیرا کہ زیادتی حدود دلالت میکند بر زیادتی معنی و این با دلی
 معنی گاہی موجود میشود باعتبار کیفیت گاہی باعتبار کیفیت پس باعتبار اول گفت کہ یا رحمن الدنیا
 زیرا کہ رحمت دنیا فرارسندہ است مومنان و کافران و گفته شد یا رحیم الآخرہ زیرا کہ رحمت آخرت
 مخصوص مومنانست بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرتہ و یا رحیم الدنیا زیرا کہ
 نعم و نسیئہ بعضی بزرگ است و بعضی حقیر و نفیم اخرویہ ممہ بزرگ است پس بر آنکہ کیفیت بزرگی
 در مجموع نعم دنیوی و اخروی بیشتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرتہ و بنا بر آنکہ کیفیت
 بزرگی در نفیم دنیاوی فقط کمتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و تقدیم کردہ رحمن ما و اگر چہ
 قیاس مقتضی ترقی است از ادنی یا علی بحجت تقدیم دنیا بر رحمت آخرت و یا بحجت آنکہ رحمن
 بمجبور علم کثرتہ مرزات مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانہ زیرا کہ عبارتست
 از نعم حقیقی کہ رسیدہ است رحمت او بنهایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بحجتہ آنکہ رحمن
 وقتی کہ دلالت کرد بر نفیم جلیلیہ و اصول آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متناول کرد و آنرا زیرا کہ خارج
 شدہ از ان نفیم و اصول آن بس رحیم بمنزلہ تتمہ رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست کہ گفته
 ہر کہ خواند این اسم را بعد از ہر نماز فرض صد بار و در کردہ از وی غفلت نسیان و سختی دل و اما
 خاصیت اسم رحیم گفتہ اند نزدیک است بخاصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانہ موہب و عطا
 و ینوی طالبہ مستجاب با اسم رحمن کند درین پیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی خواہد

در رجم باید و نیز گفته اند بعد از نماز با دعا و صد بار بخواند بر حمله خلاق رجم و مهربان گردد و یا ملک
 یعنی اسی بادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند برین اسم امید است که از ریت
 دنیوی و اخروی محفوظ گردد و در نظر خلاق با حرمت و هیبت باشد و متوکلست از حضرت خضر
 علیه السلام که هر که گوید نیست شفای مریض در وقت عبادت او صد و دوازده بار اللهم انت الملك
 الحی الذی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی و سه بار دیگر یا شفا یا القلوب بگوید مریض او مبدل
 صحت شود بنایت حق سبحانه یا قدوس یعنی اسی پاک و دور از هر عیب و نقصانی و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را صد بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد یا سلام یعنی اسی
 از هر افعی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد شصت مرتبه بر بیمار خواند حق سبحانه مریض
 او را بصحت مبدل گرداند یا مومن یعنی اسی امن دهند یا یعنی آیین گرداننده بندگان از ظلم که
 هر چه بایشان میکنند فضلست و عدل یا ایمن گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
 از عذاب بدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت بنابر حق سبحانه و تهلیل
 او را ایمن گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را نویسد و با خود دارد از حمله اموال
 هر چه داشته باشد در امان باشد یا همسمن یعنی رقیب و نگاه بان هر چیزی و این لغظ مقلوب است
 از امن که قالب کرده شده همزه او بحرف پالپ اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند همسمن یعنی سید
 دست بسین همسمن یعنی راست و بعضی گفته اند معنی این است و بعضی گفته اند معنی گواه آمده است
 و بعضی گفته اند معنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که غسل
 کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود یا عزیز یعنی اسی غالب بر هر چیزی یا اسی
 بی همتا و عزیز گاه در مقابل ذلیل نیز می آید و این هم اینجا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
 که گفته اند هر که او را چهل صبح بعد از نماز با چهل بار گوید حق سبحانه او را هیچکس محتاج نگرداند یا حی یا
 قیوم ای آنکه ایما را کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت در لا اله الا الله
 الملك الجبار یا متکبر یعنی اسی سرکشنده از هر چه سبب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
 اسی سرکشنده از اهراک او نام و عقول و بعضی گفته اند اسی منفر و عظمت و بعضی گفته اند اسی تکبر کننده
 بر بندگان که تجاوز کرده اند از حد و منازعت نموده با او عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا

که عظمت آن ذات است از کبر که موموم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
 بزین نزدیکی شود و بار این اسم را بخواند و بعد از آن نزدیکی کند حضرت حق سبحانه او را فرزندش
 کند که صالح و باخوف باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی اسی تقدیر کننده اشیا به مقتضای
 حکمت و تقدیر عبارت است از تعیین هر مخلوقی با اندازه که بران موجود خواهد شد یا باری
 یعنی اسی آفریننده اشیا برمی و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضرر عمل و خاصیت این اسم
 آنست که هر که این اسم را بخواند در شب فرشته آفریننده خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طاعت
 کند و ثواب آن از آن گونیده را باشد یا مصور یعنی اسی آفریننده و صو اشیا و کیفیت ایشان چنان است
 این ساحت را در تفسیر قاضی و انسب نیست زیرا که خالق اگر چه در اغلب مستعمل و معنی آفریننده میشود
 اما چون باری و صور بعد از وی آید و منی ایجاد در ایشان هست پس خالق را معنی تقدیر کننده که گاه باریان
 معنی نیمی آید چنانکه در حسن التلقین گفته اند خیال باید کرد و تا مگر از لازم نیاید و خاصیت اسمائیکه بطریق
 اشتراک آنست که هر زن که نماز نیکه باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسم را
 و یکبار بخواند و بر آب و مدوی یا شامه حق سبحانه و تعالی او را فرزندش میسر شود و اگر داند یا غفار را بی
 آمرزنده و بگذشت وجه مبالغه در غفار از آن قول که لا اله الا الله هو الغفران غفار خاصیت این اسم آنست
 که هر که این اسم را مداومت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی گناهای او را بیامرزد یا قهار یعنی اسی غالب بر
 هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی بدین اسم مداومت نماید شکسته گردد و هوای نفس او و
 محبت دنیا بر دل او سرگرد گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا بذل سبب
 دفع ظلم است یا و طاب اسی بنایت نخستند یعنی بخشنده انواع عطایا و نعم ظاهر و باطن بی سبب و
 بی غرض اصحاب دعوات این اسم مستقیم دان خاصیات اسما فرموده اند که این اسم است کثیر البرکات
 و عظیم الخصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او از آن بیشتر است که متبقریه و میان
 راست آید و اگر بران فرموده اند که هر که خواهد دعای بکنده هفت بار یا و طاب بگوید البته او را حضرت
 سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست خطی در قید افتد و گرفتار باشد یا در رزق او کمی
 باشد یا در کسب و بسیار منفعت نباشد یا سالکی را در راه حق پدید نیاید باید که سه شب یا هفت شب نیم
 شب و وضو سازد و دو رکعت نماز بکند و سر برهنه کند و دست بردارد و صد بار یا و طاب بگوید و بعد از آن دعا را

لکھنڈ بنجاب حضرت قاضی الحاجات حق سبحانہ حاجت مدارو اگر داند و گفته اند اگر کسی مداومت نماید بر آنکہ بعد از
 نماز چاشت سجدہ کند ہفت بار یا وہاب گوید حق سبحانہ اورا تو نگری بخشد و ہر کہ بر عدد یکمیر دعوت کند
 این اسم را مدت چهل روز بخنور قلب معده غائی آنچه طالب نیست یا بر منقولست کہ عزیز سی یکی از شیخ
 را وید کہ با مریدان و اصحاب خود ہمہ اغیار اند از بعضی ازان مریدان پرسید کہ شیخ شمارا از اسماء کہ اسم
 اسم تلقین و تعلیم کردہ آن مرید گفت مداومت مبر اسم وہاب است یا رزاق اسی بغایت رزق
 دہندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید در رزق او کشادہ شود و گفته اند
 ہر کہ پیش از نماز صبح این اسم چہار رکن خانہ خود بر ہر رکن دو نسبت بار بخواند و ابتدا را از جانب غرب
 کند و ران خانہ شروق منہ در نیاید یا فتاح یعنی اسی بغایت فاتح بعضی گفته اند فتاح بمعنی حاکم است
 بعضی گفته اند بمعنی تہنیر کنندہ است بیان امور شبہ و ماتیواند کہ بمعنی کشایندہ مطلق باشد چنانکہ
 بگذشت در خیر الفاتحین و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید فتوح ابواب و
 ابواب فتوح روی باوند یا ^{محلہ} میگویم یعنی اسی بغایت رانا و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین
 اسم مداومت نماید بسیار خواند دل او روشن کردہ انواع انوار در دل او پیدا آید یا قابض یعنی
 اسی تنگ سازندہ رزق و غیر آن بر ہر کہ خواہد مقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا
 چهل روز پچہیل لقمہ نان نویسد و بخون از محنت کوشگی امین گردید یا باسط یعنی اسی کشادہ سازندہ
 رزق و غیر آن بر ہر کہ خواہد مقتضای قسمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ وقت سحر دست بردارد
 این اسم را دہ بار بخواند پس دست فرو آورد محتاج بچکس نشود یا خافض یعنی اسی پست گردانندہ
 و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ سہ شبانہ در روزہ دارد و در روز چہارم در مجلس این اسم را
 ہفتاد ہزار بخواند حق سبحانہ و تعالیٰ شر دشمن اورا کفایت گرداند یا رافع یعنی اسی بلند
 گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بخواند در میان شب و میان روز بعد با
 حق تعالیٰ اورا از مردم ممتاز گرداند بفضل و شرف و غنا یا مغر یعنی اسی عزیز گردانندہ و خاصیت
 این اسم آنست کہ ہر کہ در شب و در شبنہ یا شب جمعہ این اسم را صد و چهل بار بخواند بعد از نماز
 نفل حق سبحانہ اورا در چشم مردم با ہیبت گرداند و از کس ترسید بخیر حق سبحانہ یا مدلل یعنی اسی
 خواہر گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ از خالمی یا از جاسدی ترسد این اسم را ہفتاد

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار دهد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد و خاصیت این اسم آنست
 که هر که را در معاش او تنگی باشد و یا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چهل و
 یکبار بر آب و مد و بآن آب و بشوید حق سبحانه و مطلوب و را حاصل گردد و اند یا علی یعنی اسی عالم
 از آنکه او را شیرکی باشد در مابیت و در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن
 این اسم مداومت نماید و باد نبویسد و باخود دارد اگر صغیر القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ روزی
 باشد فراخ روزی شود و اگر غریب باشد حق سبحانه و تعالی او را بوطن باز رساند بصحت و سلامت و یا کبیر
 یعنی اسی عظیم الشان فایق بر همه چیز بقدرت تامه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را
 سه روز صمد بار بخواند در میان خلایق اعتبار شود یا حقیق یعنی اسی نگاه دارنده مخلوقات از مکر و
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را روزی شانزده بار بخواند از جمیع آفات در امان
 باشد یا مقیت یعنی توانا و بعضی گفته اند مقیت از قوت است بسکون و او یعنی قوت و بند
 مخلوقات و بعضی گفته اند گواه بر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که را فتنه زند بدخوی
 باشد این اسم را هفت بار بر کوزه خالی بخواند و بعد از آن بآب پیرساند و از آب بخواند نیک خوی
 شود یا حبیب یعنی اسی کفایت کننده مهمات و بعضی گفته اند حساب کننده بندگان روز
 قیامت و بعضی گفته اند حبیب معنی عالم است و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از درد
 ترسد و یا از چشم زخم یا از همسایه و یا از دشمن و گیر ترسد باید که روز پنجم بنویسد و کند هفت شبانه روز
 با مداد و شبانگاه هفتاد و هفت بار بگوید که حسبی الله الحسب تا این گردد و از شر اینها یا جلیل
 یعنی اسی بزرگوار مطلق که متبر است همه چیز نسبت او و جلالت او و رفو و الجلال و ان کرام استغفار
 مطلق تفسیر کرده اند پس جلیل معنی متنی مطلق باشد و خاصیت این اسم آنست که او را بختک
 زعفران بنویسد و بشوید و بخورد و در میان مردم معزز گردد یا کریم یعنی اسی بزرگوار مطلق و یا
 آنکه بسیار است خیر و دفع و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت
 نماید امید است که در دنیا و آخرت عزیز باشد یا رفیع یعنی اسی پاسبان و نگاه دارنده
 که غایب نمیشود از وی چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هفتاد و بار بخواند بخود
 یا بر اهل خود و یا بر زند خود بر مال خود و بر این همه در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی از جمیع آفات یا محیب

ای اجابت کنند و دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم مداومت نماید امید هست که مستجاب الدعوات
 گردد و یا واسع یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فرار سنده است رزق او همه خلق را رحمت او همه
 چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن گذرد و این اسم را
 بسیار خواند و رزق بر او گشاده و یا محکم یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر
 اوراشغلی باشد و خاطر خواه او نباشد و او را در آن رشدی نباشد این اسم را بسیار خواند کار را
 چنان گردد که خاطر خواه اوست یا و دو و تری دوست بندگان و میتوان که دعوی معنی ناعل
 باشد و معنی معنول باشد و خاصیت این اسم آنست که هرگاه در میان دو کس مخالفت باشد این
 اسم را بر چیزی خورد و نه هزار بار خواند و باشد با کس مخالفت از جانب اوست یا بخورد
 مخالفت مرتفع گردد و یا مجید یعنی بزرگواری مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کرشم گشاده باشد و
 فرار سنده همه را در تفسیر این آیه که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و چنین مجید را در شریف
 حدیث بشریف تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
 که از بزرگی برخوردار گردد و تیر اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز با مداومت
 بار بخواند و بر خود بدید و میان خویشان عزیز گردد و یا با عشت یعنی ای برانگیزنده اموات از
 قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که بزرگ
 حق سبحانه بروی غالب گردد و یا شهید یعنی ای حاضری که غایب نگردد از وی چیزی و تیر
 میتوان که شهید یعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته و الله شهید علی ما تعملون یعنی خدا گواه
 گواه است بر آنچه میکند از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
 که از معاصی اجتناب کند و هر که را فرزند فرزان بردار باشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهد
 بگوید یا شهید مطهر وی گردد و یا حق یعنی ای آنکه متحقق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
 منزه او را خداوندی پس حق سبحانه معنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
 گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بردست نهد و
 در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند یا وکیل یعنی ای آنکه با و گواهی است
 بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیہ کار او را بر خود گیرد و او را بنفس او بگذارد و اگر کسی از آب آتش یا از بنیزی دیگر ترسد این اسم را
 بسیار خواند در امان شود یا قوی یعنی ای تو انا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
 آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر بر ناباشد بر دفع وی قدری آرد گیرد و آنرا حمیر سازد
 و آن حمیر را هزار بار پاره سازد و هر پاره شل بخودی یا نود و نوبت را بزرگتر پس یکبار پاره بردارد و پیش
 مرغ بپزند و در وقت افکندن گوید بدشمنت دفع دشمن حق سبحانه شرا و ادا کفایت گرداند یا مبین
 یعنی اے سخت قوت متین را در تفسیر و ضعیف ریس آید که ان الله هو الذی اذق ذوق القوة المستین تفسیر
 شدید القوة و در تاج الاسامی باستوار کرده و در صحیح تفسیر بصلب کرده خاصیت این اسم آنست
 که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بروی آسان شوند و این اسم را بر خور و نه
 نویسند و از آن کم شیر و دهم شیرش زیاده شود یا ولی یعنی ای دوست دارنده مؤمنان و بعضی
 گفته اند که یعنی ای بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
 خلق باشد شوهرش در وقت صحبت این اسم را در خاطر دارد و نیک خوی گردد یا حمید یعنی ای ستوده
 که مستحق نیست مگر وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
 که ستوده گردد و پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نوید و از آن خود اگر فحش گوئی
 و بد زبان باشد زبانش بصلاح آید یا محبسی یعنی ای ضبط کننده هر چیز بختی که غایب نمیشود
 از علم وی هیچ چیز و بعضی گفته اند ای دانا و بعضی گفته اند ای تو انا و خاصیت این اسم آنست که هر که
 او را بسیار گوید امید است که او را نصیبی از استخار اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
 ترسد و در روز آدینه این اسم را هزار بار بخواند حساب قیامت بروی آسان شود یا مبارکی
 بهرزه یعنی ای پدید کننده چیزها از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که رازن حامله باشد و ترسد
 از افتادن بچه پیش از وقت یا از ویرماندن و شکم انگشت سبابه را بشکم وی ماند و نود و نه بار این
 اسم را بخواند حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افتادن و ویرماندن یا مجید یعنی ای بازگرداننده
 مخلوقات بعد از حیوة مردن و بعضی گفته اند بازگرداننده از حیوة ببات و از بلمات بحیوة و خاصیت
 این اسم آنست که هر که را غائبی باشد و برمانده و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید و ران وقت که

اهل خانه بجز در خواب بشنوند این اسم بر چهار دیوار خانه مفتاح و بار بخیه اند. بعد از خواندن بگوید یا محمد
 باز گردان بمن فلا نکس را یا خبر دمی را البته در آن زود می یا غایب یا جزا یا بیای یا محیی یعنی ای
 زنده گرداننده و خاصیت این اسم آنست که هر که او را در ساز و در وقتی که هزار یکبار بخواند
 امید است که حق سبحانه دل او را زنده گرداند و اگر کسی بزرگمت که قار شده باشد بهفت روز این
 اسم را بر بهفت اندام خود هر روز بخواند تحت یابد یا محمیت یعنی ای میرساننده و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار گوید بحیث ملاک دشمن یا غیبه آن امید است که مقصود وی حاصل آید
 یا حی یعنی ای زنده دایمی خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که
 حیات در از یاد یا پیوم ای آنکه همیشه قیام نماید تدریج خلق و خاصیت این اسم آنست
 که هر که این اسم را در وقت سخن بسیار خواند او را تقرب در دلهما حاصل آید و حضرت شیخ نورالدین جعفر
 قدس سره که از مریدان بزرگ حضرت مرشد مهدی میر سید علی همدانی اند قدس سره گفته اند که
 چون سنت نماز با دعا و گداز و سلام و دعا باید که چهل و یکبار یا حی یا قیوم گوید که این دو اسم دل مرد
 را زنده گردانند و منقول است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان
 میفرمودند از حضرت خضر علیه السلام بسیار میگویند این کلمات را که یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت سالک
 ان محیی قلوبنا بنور معرفتک ابد یعنی یا حی یا قیوم ای آنکه نیست مجبور بر حق غیبه یطلم از تو که زنده دار
 دل را بنور معرفت خود همیشه و در رفعت در ذکر شیخ ابوبکر کتالی قدس سره آورده که مصطفی راضی
 علیه و آله و سلم در واقع بسیار دیده اند و از ایشان چیزی را تفسیر و تحقیق نمیکرده اند این چنین آورده
 که وقتی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقع که هر که هر روز چهل و یکبار بگوید
 یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلهما بمیرد یعنی از غفلت دل و می نمیرد یعنی دل و می را نگاه دارد
 از غفلت و بگذشت و تفسیر آیه الکرسی که در حدیث آمده که اسم اعظم در سه سوره است در بقره الله
 لا اله الا هو الی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الی القیوم و در طه و غنت الوجود الی القیوم و در
 سنن ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را اندو گین می ساخت چیزی می گفت یا حی یا قیوم
 رحمتک بتغیث یعنی ای حی و ای قیوم بوسیله رحمت تو طلب دنیا و دینی سلیم و منقول است از حضرت
 مقرب درگاه حضرت خواججه عبدالله قدس سره که ایشان میفرمودند که اگر برگفته اند که در وقت خواب

طعام در حین تناول هر لقمه باید که القیوم گوید تا برکت این اسم متحقق شود که مقوم علی الحقیقه حضرت
حق سبحانه است همچنانکه لطعام حفظ و البقار بنده میکند با سباب و طرق دیگر نیز مقوم است و حفظ و بقاء
عالم میکند یا واحد یعنی اسی تو انگری که هرگز محتاج نگردد و در مصادر اللغه است که الواحد بضم
واو کسرش تو نگر شدن و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که او را
عظمای قلبی حاصل آید یا ما جد یعنی اسی بزرگوار مطلق و ما جد یعنی مجید است و بگذشت تفصیل
حالی او تفسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید در دل او انوار پیدا
آید یا واحد یعنی اسی یگانه در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بسیار گوید او را
امید است که از خلاق ممتاز شود در صفات حمیده و هر که این اسم در وقت تنهایی بسیار خواند بر
دویم از دل او برود یا واحد یعنی اسی یگانه در ذات و خاصیت این اسم آنست که هر که تنها نشیند
و این اسم را هزار بار گوید آثار ملائکه را معاینه کند و در یاد یا صمد یعنی اسی ممتزجی که قصد او کرده میشود
در حاجتها و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که حاجات او کفایت
گردد و خلق با و محتاج گردند در حاجتها و هر که در وقت سحر سجده کند و این اسم را صد و پانزده بار
بخواند بر دشمنان غالب گردد یا قاهر یعنی اسی توانا بر همه چیز و خاصیت این اسم آنست که هر که
بر وی مداومت نماید امید است که مقصود او بقدرت حق سبحانه حاصل آید و مقصود خلق از و
کفایت گردد و هر که را دشمن بسیار باشد باید که در طهارت کردن هر عضوی این اسم را یکبار بخواند
تا بر دشمنان غالب آید یا مقتدر یعنی اسی نیک توانا بر همه چیز پس مقتدر یعنی قاهر است
اما و ر و سه با لحه است که در تقادرنیت باعتبار کثرت حروف و خاصیت این
اسم آنست که نزدیک است بخاکصیت اسم قادر اما و ر و ثی خاصیت قوی تر است و بعضی گفته اند که
هر که این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد یا مقدم یعنی اسی پیش برزند آنکه
خواهی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هر که در لشکرگاه و قتال باشد یا غیر آن محل
خوف این اسم را بسیار خواند هیچ گزند بوی نرسد یا مؤخر یعنی اسی واپس برنده بمقتضای حکمت
و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار خواند بجنبه پشت شدن دشمن امید است که مراد
حاصل آید هر که او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانه در دل او چیزی قرار نگیرد یا اول

یعنی اسے سابق برہمہ اغیار خود کسب یافت و زمان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ خواہد اور آفرین
فرزندی شود یا اور اغیابی باشد یا حاجت دیگری داشته باشد چہل جمعہ این اسم را ہزار بار بخواند
مطلوبہ ہی حاصل آید یا آخر یعنی اسے آخر ہر اغیار خود کسب زمان یعنی باقی بعد از فمائی اشیا
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بختہ دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود حاصل آید
یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار
گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ اورا بعد از نماز یا نصیب بار بخواند باطن وی
پراز نور گردد یا باطن اسی آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر حواس و عقول یا آنکہ عالم است
یا باطن چیز ہا را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا روزی ہشتاد بار گوید یا زیادہ عالم گردد
بجایق اشیا و لایق اسرار حق سبحانہ گردد یا والی یعنی اسی حاکم و بادشاہ مقصود در ملک
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است کہ اواز مقصود با شیا
نصیبی بجای آید یا مستحالی یعنی اسی فایق بر ہمہ چیزی بقدرت تامہ یا سرکشندہ
از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است
کہ فایق گردد و اقراں خود اگر زنی بد فعل باشد در وقت حیض این اسم در خود سازد آن
فعل بد از وی دفع شود یا بر یعنی اسی نیکو کار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ بتطہر احسان حق سبحانہ و تعالی
عزیز گردد و اگر کسی را فرزند خود باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بروی مداومت بلا و فتنہا
در امان باشد یا تو اب یعنی اسی قبول کنندہ توبہ از بندگان یا اسی توفیق دہندہ توبہ
چنانکہ گفتہ اند ثم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر گناہ دار کہ باشد اورا بسیار گوید امید است کہ حق تعالی توبہ کراست فرماید
یا محکم یعنی اسی نعمت دہندہ بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید
امید است کہ منظر انعام گردد یا مطمئن یعنی اسے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
خواند و اسم قیاریزہ او ضم کند یا اسم مذل را بخت ہلاک عالم مراد او توبہ ہی آید یا غصو

یعنی اے عفو کننده از گناه گاران و خاصیت اسم این آنست که هر که برین اسم مداومت نماید گناهان و
حضرت حق سبحانه عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ یا رسول اللہ اگر
شب قدر بر ما بیایم چه گویم فرمود که بگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ تُوْعُوْکُمْ کُنْزُهُ و دوست میداری عفو کردن را پس
عفو کن از من یا رُکُوف یعنی اسی تحت رحمت کننده و شفقت نماینده درافت شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه مستعد و باو گردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک الملک یعنی اسی متصرف
در هر چه محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند عزیز گردد
یا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ یعنی اے صاحب استغنائی مطلق و انعام عام و تمامیت
این اسم یعنی یا مالک الملک یا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
او را غنا و توانگری تمام حاصل شود یا رب یعنی اسی پروردگار تمامیت این اسم آنست
که هر که ویرا بسیار گوید امید است که از الطاف ربوبیت پروردگار سبحانه مخطوط گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی در دست و گیر می گرفتار باشد برگرد خانه خود خطی کشد و صدوسی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقیط یعنی اسی عادل و از عجب عجایب این اسم که مقیط
یعنی عادل است و قیط کبیر قاف بمعنی عدل است و اما قاسط بمعنی اهل حیور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی نقل عن الحق وَاَنَا مَثَلُ الْمُسَوِّنِ وَمَثَلُ الْقَاسِطُونَ اِی الْجَابِرُونَ عَنْ
طَرِیْقِ الْحَقِّ وَهُوَ الْاِیْمَانُ وَالطَّاعَةُ تَاكَرَّكَتْ وَاَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و خاصیت این اسم آنست
که هر که بدین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد یا جامع یعنی اسی جمع کننده خلایق
در روز قیامت و یا فراهم آورنده پراکنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی گم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم الاریب فیه اجمع علی ضلالتی گم شده او پیدا شود و این مذکور است
در عوارف و مجرب شایع طریق است قدس ارواحهم یا معنی یعنی اسی بی نیاز مطلق که در هیچ
و همی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر از خود و وجود و صفتی از صفات الازمه خود پس احتیاجی
که منفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر یا در صفتی از صفات الازمه

او اما گفته اند که احتیاج او بغير صفت غير لازمه اوست همانند محبت است او در وجود با عالم که این
 محبت صفت لازمه نیست ذات او را موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین
 اسم مداومت نماید امید است که از صفات قنای برخوردار می یابد یا معنی یعنی ای بی نیاز گردان
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را ده جمعه هر جمعه ده بار بخواند ستر حق سبحان او را
 مستغنی گرداند از مردم و اگر کسی بعلت گرفتار باشد این اسم را بخواند و بر محبت و بدوست را بر این
 عمل کند باشد پس آن و خلاصه بدین معنی اعطا و نموده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
 مستجاب نشود این اسم را بسیار بخواند اجابت شود یا مانع یعنی ای باز دارنده هر که اگر خواهد
 از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری ساز و آوری نباشد
 این اسم را بسیار بخواند ساز و آوری پیدا شود یا خسار یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
 بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه لونی افتاده باشد در شب هر آینه
 و ایام میهن این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز بخواند هر روز آن مقدار که تواند هیچ زیاده
 و المی با و نرسد یا نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین با قباب و ماهتاب و یار روشن
 گرداننده دلها با ایمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه با و پیدا است هر چه موجود است و محبت
 این اسم آنست که اگر کسی سوره نور را هفت بار و هزار بار این اسم را بخواند باطن وی منور گردد
 یا یا یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
 و این اسم را بسیار بخواند و بر دست مالد و چشمش مالد معرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
 چیزها و بعضی گفته اند ای نوپیدا کننده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزی بی
 مثال سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را و گفته شکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
 بار بخواند باین طریق که یا بدیع السموات و الارض حق سبحانه و تعالی و یار و ان کارکشایش بخشد یا یا
 یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روز بی پیش از بر آمدن آفتاب
 صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت و بیند و در آخرت آمرزیده شود یا و ارث یعنی ای
 آنکه میراث میگیرد زمین و آسمان را بعد از قنای مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
 این اسم را و روز و ساز و بسیار بخواند امید است که عمر دراز یابد یا رشید یعنی ای سرمد

یا نافع

خلایق تا با آنچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه غائی پس رشید فعیل معنی مغفل باشد یعنی گفته اند
 رشد معنی و در شدن است و رشد معنی حکمت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را
 مسمی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان نماز شام و نماز جفتن این اسم را هزار و یکبار
 بخواند هر محکم که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد و پیا صبور یعنی ای آنکه تعجیل نمیکند
 در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند تا توبه دهد یا عذاب کند وقتی که خواهد پس معنی صبور قریب
 باشد معنی طایم لیکن در علم امید عفو بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جهت مبالغه است در طلب
 تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بدزدی یا تبشولیش گرفتار باشد سه هزار بار
 این اسم را بخواند ازان تشویش خلاص یابد یا صادق یعنی ای راست گوینده در هر چه
 خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغ
 باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب باو خبردار است گویند یا ستا یعنی ای پوشنده گناه
 عاصیان پس ستا معنی عفار باشد لیکن معنی تتر و ستار ظاهر است و استعمال او درین معنی شهرتست
 تفاسیر اسماء بیان و خاصیات ایشان چنانکه مناسب مقام است دو دیگر باید دانست که قاعد و
 کلیه در طلب و خاصیت از اسماء اللہ بر وجهی که خصوصیت با سمی و درون آبی نداشته باشد بلکه جاری
 می باشد بر همه اسماء اینست که هر که مقصود داشته باشد بطریق کد در اسماء و هر چه را خود یا بدستک بان
 اسم کند و همت خود را بحد متوجه گرداند تحصیل مقصود ازان اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوه ارباب
 اثبات حضرت خواجه عبد اللہ قدس سره در اینست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هر کارکاری
 پیش آید می باید که مناسب مهم خود و ابتداء خود و توجه بجزرات اسماء نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیماری
 دارد و بنگی همت مصروف شافی دارد و اگر اصطفا رفقه دارد و همت او مصروف یا معنی باشد
 کمال توجه بجزرات اسماء سبب فوزه و نجات است و نیز فرموده اند که همت عبارت است از تسلیط و
 جمع کردن خاطر بر امر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی موثر است که طریقی را بحد و ادا شد خاطر منتظر
 بان باشد که میسر گردد و گاهی خاطر مشغول دشمن و گاهی گذشتن طریقۀ ارباب همت نیست و نیز
 فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاف است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خالق متاخر
 نیست ترتیب آثار از همت متخلق نیست و چنانکه فیض کثیر او میدمی بکثیر اوصاف قرآن آمده است

و وصف نعمت نیز آمده اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف حصول درجات و سعادات سرمد
 گردانیده پید می‌دهد و وصف او اینست و اگر کجخلوئی عاجله و متلذذات فانیه صرف کرد فیصل نعمت او نیز
 فرموده اند که اگر بمرقر داشته اند که بچنانکه تحدی و معارضه باقران ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
 مغلوب گردد و و انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام با وجود استخراق در کجرتو حید همت مصروف قیوم و قهر انداز
 میگردد و انیده اند و کمال سببی و اهتمامی در محاربات و غزوات می نموده اند صرف خواطر در رفع موانع و
 اعدا ردین عیب نمی باشد اصحاب تجرید باید که گاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را
 مناسب بحضرات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تاثیر است و نیز فرموده اند که
 شیخ محی الدین اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همت رفع کردند
 تاثیر آتش را یعنی چون همت ایشان مصروف بود در رفع تاثیر آتش بر کمال همت ایشان
 مترتب شد قوله و تعالی یا ناکوفی بر دوا و سلا مکتب ابراهیم و نیز میفرموده اند که اگر کافر علی الدوام
 خاطر خود مرتبط امری میدارد و بنا بر تاثیر همت مطلق او میسر است ایمان و عمل صالح و تاثیر همت
 شرط نداشته اند من عجیب المصطر اذا دعاه عمومی دارد و تمام شد کلمات منقوله از ایشان قدس سره
 موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مؤمنان بدیار کفر افتادند و
 در معبد ایشان در آمده و بتان ایشان ملاحظه مینموده اند و در آن حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
 از مؤمنان بر روی بت کلان تر آب دمان انداخت و بعد از آن از معبد برآمد پس نگذشته
 بود که کفار قصد معبد و آئینک زیارت معبودان کردند و آن بت را بان کیفیت دیدند بغایت
 اندوگمین شدند پس بر نیامد که آن مؤمن که آب دمان انداخته بود در بیض گشت و مرض و نبرد و ک
 بموت انجامید و مؤمنان دیگر بغایت در تعجب شدند که درین امری که از و صادر شده گناهی نبود
 سبب این چه باشد که یزودی انجمن حال با و رسید و درین اندوه می بودند که ایشان را واقعه
 دست داد و دوران واقعه با ایشان نمودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار بنیسا پور خواهد
 رسید اول کسی که از بنیسا پور شمار ملاقاتی گردد و در این حادثه را از وی پرسید که جواب شمار را
 او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور ایشان بر قلعه بنیسا پور افتاد و اول کسی که از قلعه
 برآمد و بانیشان ملاقات کرد مجزومی بود و حتی نام پس با و این صورت را عرض کردند و از سر این

حادثه لفتیش نمودند آن مجزوم گفت همه این ظاهر است زیرا که اگر چه شما مؤمنان بودید و اهل
 آن دیار کافران اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر بہت بستند و متوجہ ہلاک آن مؤمن گنج دین
 بہت ایشان تاثیر کرد یا من تقدس عن الاشباہ و اتہ یعنی اسی آنکہ پاکست
 از مانند ذات و باین معنی کہ مانند ی خدا رو کہ شریک او باشد و حقیقت و ماہیت و تشر بہتہ عن
 مشابہتہ الامثال صفاتہ و منزه است از مشابہت مثلہا صفات او یعنی صفات
 او را مشابہت نیست صفات مخلوقات با و شلی ندارد کہ مشابہت باشد او را در صفات الوہیہ
 یا من دلالت علی وحدانیۃ آیاتہ یعنی اسی آنکہ دلالت میکند بر یگانگی او و علامات
 او کہ مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بران دلالت میکند کہ او یگانہ است اگر او را شریک بودے
 پیچ چیز موجود نمادی چنانکہ در کلام مجید فرمودہ کہ لو کان فیہما الوہیۃ الا اللہ لفسدنا یعنی اگر بودے
 در آسمان و زمین سبود آن بر حق غیر خدا سی سبجانیہ کہ موجود نمادی آسمان و زمین بلکہ
 باطل شدند و شہادت بر یوہیتہ مصنوعاتہ و گواہی میدہم نہ پروردگار ریاد
 مصنوعات او یعنی وجود مصنوعات گواہست کہ او پروردگار است کہ اگر او پروردگار نبودے و
 تربیت عالم نکردی پیچ مصنوعی موجود نبودی زیرا کہ ہمہ مصنوعات را علی الدوام فیض جودست و آنچه
 وجود محتاج است بآن از وی پدید و احد لا من قلتہ یعنی اسی او یگانہ است نہ از بہت قلت
 و کم بودن موجود کہ موجود او باشد و پس بلکہ او یگانہ است باین معنی کہ شریک ترا در حقیقت و صفات
 الوہیہ پس و واحد بالذات باشد لا باوجود و موجود لا من علتہ یعنی او موجود است نہ از
 علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود کہ آن خالقست یعنی او موجودیست کہ نہ از
 غیر پدید شدہ است وجود او بلکہ وجود او مقتضای ذات اوست چنانکہ واجب الوجود دلالت
 برین معنی میکند یا من ہو بالبر معروف یعنی اسی آنکہ بیکی معروف و مشہور است
 و بالاحسان موصوف و باحسان موصوف است معروف بلا غایۃ یعنی
 معروف است کہ غایۃ برآرد در معروفی یاد وجود و موصوف بلا نہایت یعنی موصوفی است
 کہ نہایت برآرد در موصوفی یاد وجود اول قدیم بلا ابتداء یعنی او اولست کہ قدیم
 یعنی ابتداء و آغاز ندارد و باید دانست کہ اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتداء تفسیر تا تاکید

دوست و اگر قدیم لغوی باشد بلا ابتداء وقت مخصوصه است و آخر کریم بلا انتها مر یعنی آخریت
 که بخشنده بی انتها است و غرض و نوب المذنبین کرما و حلما یعنی آمرزنده است گنا یا مینا
 را از جهت کرم و بردباری یا من پس کشته شنی یعنی ای آنکه نیست مثل و سبب چیز
 و موجو السمع البصیر دوست شنوا و بینا حبنا الله و نعم العزیز یعنی کفایت
 ما خداست سبحانه و نیکو وکیل است نعم المولی و نعم النصیر یعنی نیک خواجست
 و نیک یاری دهنده است یا دایما بلا فنا یعنی ای همیشه موجودی فنا و یا قائم
 بلا زوال یعنی ای پاسبان و کفاه بان بی زوال قائم را در آیه کریمه امن هو قائم علی کل نفس
 بما کسبت تغیر برقیب کرده و یا مدبر بلا و زبر یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر و تدبیر نظر کردن
 در عاقبت چیزی سهل علینا و علی والدینا کل عسیر یعنی سهل کردن بر ما و بر پدران و
 مادران ما همه دشواری را پس همچنانکه والدین بفتح دال شامل والد است بطریق تغلیب
 والدین کسبر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هر جا که خدا می واقع شود ای
 چیزی مقصود و بالندا است که غرض اصلی از آن نامراتن چیز است زیرا که غرض از ندا بر آگاه
 گردانیدن غنی طلب است و غرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی غرض کرده شود برودی پس از اینجا
 استبدار اسماء الله است تا اینجا مقصود بالندا را این قول است که سهل علینا و علی والدینا
 کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتدا را اسماء الله تا اینجا که و یا مدبر بلا و زبر در خاطر
 دارد که مقصود از این ندا هم نیست که سهل علینا و علی والدینا کل عسیر لا احصی شتا علیک
 یعنی طاقت و قدرت ندارم شتا را گفتن را بر توانست کما اثنیت علی نقس یعنی تو همچنانکه شنیده
 گفته بر نفس خود و باید دانست که شتا بر وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف مدوح را کمای
 بداند و قصد کند در وقت ثنا اثبات آن حقیقت را و او را و یکس حقیقت اوصاف خداوندی را
 نداند غیر از وی و پس شتا را لایق اسم او تواند گفت بر خود نه غیر اما هرگاه کسی گوید همینی که شتا
 گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن شتا را لایق بطریق اجمال از و واقع شود اگر چه تفصیل
 آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی شتا علیک انت کما اثنیت علی نقس باین معنی باشد که
 قدرت ندارم شتا را لایق را بر تو بطریق بفضل الا بطریق اجمال میگویم تو همچنانکه شتا گفته بر نفس

خود بر وجه سیل و بنی از افضل و برین باب فرموده اند آنجا که کمال کبریا می تو بود
 عالم منی از بحر عطائی تو بود و ما را چه حمد و ثنائی تو بود و هم حمد و ثنائی تو سزائی تو بود و هر چه
 یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرد و در مخارج شرح مصالح در بیان این حدیث است
 همچنین گفته که مراد بجای آنجا کسی است که پناه باو گیرد پس عاقل و جاهل معنی همسایه است اینجا مراد لازم اوست زیرا که
 کسی در پناه آنکس است و جل ثنا رب یعنی بزرگ است ثنا رب تو ازین کلام متوجه اراده میتوان نمود یک آنکه بزرگ
 باین معنی که علام مرتبه است ثنا رب تو زیرا که هر چه متو نسبت دارد هر چه عاقل مرتبه است
 و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کس از عهده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثنا رب
 علیک و تقدست اسماء و ک یعنی پاکست نامهای تو از تاویلات باطله غیر مناسب بخلا
 تو و یا پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو اطلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و
 غیر تو یا پاکست اسماء تو ازین که اینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود و عظم
 شانک یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهت نسبت او تو باین معنی که هر
 آن عهده کار تو نمی تواند آمد و لا اله غیرک یعنی نیست معبود بر حق غیر تو لفعیل الله ما
 لیثمار بقدرت یعنی میکند خدای سبحانه هر چه میخواهد بقدرت و توانائی خود و حکم مایرید
 بعزمت یعنی حکم میکند هر چه میخواهد بسبب غالبیه و قوه خود الا الی الله تصیر الامور
 یعنی بدانید و آگاه باشید بسوی خدای سبحانه باز میگردد و همه چیز بعد از مردن و باید دانست
 که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از آن الفا کلامی کنند بوی دلالت بر آن میکند
 که بغایت خود راجع می باید کرد از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بغایت اهتمام می باید نمود
 و عمل کردن بمقتضای آن و کلام مذکور الا الی الله تصیر الامور ازین قبیل است که مستحق احتیاط است
 در فهم و اهتمام و عمل بمقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحانه عمل و نیتی باید
 که سبب خوات نباشد در آن حضرت کل شیء بالک الا وجهه یعنی هر چیزی که هست
 فانست غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیزی بکمال خواهد شد و برین تقدیر این کلام
 سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز بالک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست
 بلکه عاقبت از غیر و قرینه به بکمال فی الحال و وجهی است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

بمعنی قاضی و حال احتمال کنند حقیقت است و در احتمال مجاز است پس او را هم امکان و معنی تحقیقی
 باید احتمال کردند مجازی دوم آنکه اگر استقبال مراد بودی ظاهر این بود که کل شیء بی ملک غنی که
 حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تکیده الحکم و الیه
 بر حیوان یعنی او را است حکم و بسوی او باز نخواهید گشت بعد از موت فسیکفیکم الله
 پس زود باشد که کفایت گرداند خدای سبحان بهای تو شرکاء و ترا و هو السميع تعلیم یعنی او
 شنونده و داننده یعنی شنونده احوال مومنان را که دعای کنند در دفع شرکاء و احوال کافران
 که میگویند از برای ابتداء مومنان و اوست و انا اخلاص مومنان را و داناست آنچه هر دو ظاهر
 دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد مناسب حال سبحان الله و کفی
 یعنی کفایت گرداند خدایت سبحان و پس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ما اوست و کفایت
 کرده است ما را سمات سمع الله لمن دعا یعنی شنونده است خدای سبحان هر کسی را
 که دعا کند و میتواند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی شنید
 و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفته این بی السميع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
 کند دعا است پس و را را الله الملتشی یعنی نیست نهایت کسی بخیر خدا سبحان که محل انتفاء
 آرزوهای یا محل انتفاء سلوک سالکان است من عظم بالله نجا یعنی هر یک جنگ و زو جند
 سبحان یعنی بدین سبب انجات یافتی سبحان من لم یزل رباً رحیماً و لا یزال کریماً
 یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان همیشه خواهد بود با وجود و کلام لا اله الا
 الله کلیم الکریم یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای پروردگار بزرگوار سبحان الله
 یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک الله رب السموات السبع و رب
 العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
 پروردگار عرش بزرگست یا متعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پروردگار
 هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست و الحمد لله رب العالمین یعنی
 حمد و وصف بخوبی مر خداوندی است که پروردگار عالمان است لا اله الا الله و حمد
 لا شرک لک یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی سبحان تنها نیست شرک را و را در خداوند

الہما واحد احد صمد قیوم او ترا جیا قیوما وایما ابد الیمنی میخوام خداوندی را که یگانہ است
 در صفات و یگانہ است در ذات و قصد کرده میشود در حاجات و تمنا است از فرزندان و طاقت
 از زن و زنہ است ہمیشہ و دایم القیام است بتدبیر خلق و حفظ و ہمیشہ است وجود او پایان ندارد
 لم یخذ صاحبہ ولا ولد یعنی نگرفته است زن و نہ فرزند را و لم یکن له شریک
 فی الملک یعنی بنودہ است اورا شریکی در ملک یعنی در الوہیت و لم یکن له ولی
 من الذل یعنی بنودہ است اورا دوستی از بہت خواری او یعنی بنودہ است اورا چنین
 دوستی کہ از بہت خواری خود اورا دوست گرفته باشد تا آن دوست اورا بد کند و اورا از
 خواری بدر آرد و نیز میتواند کہ ولی معنی بر خود گیرندہ کار غیر باشد و کبرہ تکبیر یعنی بزرگواری
 گوی اورا بزرگواری گفتن اللہ اکبر یعنی خدای سبحانہ بزرگست از ہمہ چیز و اورا اللہ اکبر
 گفتن الطہار و الفیاد امر است حسنا اللہ دنیا یعنی کفایتگر ما خدای سبحانہ از ہذا
 دین ما حسنا اللہ دنیا یعنی کفایتگر ما خدائست سبحانہ از برای دنیا ما حسنا اللہ
 دنیا ہمنا یعنی کفایتگر ما خدائست از برای آنچه اندوگین سازد و ما حسنا اللہ
 لمن یعنی علینا یعنی کفایتگر ما خدائست سبحانہ از برای کسی کہ ظلم کند بر ما حسنا اللہ
 لمن حسنا یعنی کفایت گر ما خدائست از برای کسی کہ حسد برد بر ما حسنا اللہ
 لمن کاونا لبوس یعنی کفایتگر ما خدائست سبحانہ از برای کسی کہ مکر کند ما را بید سے
 حسنا اللہ عند الموت یعنی کفایتگر ما خدائست سبحانہ در وقت مردن ما
 حسنا اللہ عند القبر یعنی خدای سبحانہ کفایتگر ماست در وقت گور کردن حسنا اللہ عند المسائل یعنی
 کفایتگر ما خدائست در وقت سوال ما حسنا اللہ عند الصراط یعنی کفایت گر ما خدائست سبحانہ
 در وقت گذشتن از صراط حسنا اللہ عند الحساب یعنی کفایت گر ما خدائست سبحانہ
 در وقت حساب دن بر ذریات حسنا اللہ عند المیزان یعنی کفایت گر ما خدائست سبحانہ
 نزدیک وقت قیامت قیامت یعنی کفایت گر ما خدائست سبحانہ
 در وقت نزدیکی جہنم در بہشت و نزد دوری جہنم از دوزخ یعنی در روز قیامت ہمہ کس جز ستم
 اللہ کہ نزدیک گردند بہ بہشت و دور گردند از دوزخ پس کافی ما در آن حال خدائست سبحانہ

از برای این دو مهم سببنا اللہ عند اللقار یعنی کفایت گرمانند نیست سبحانه یا نزدیک
رسیدن بخداهی سبحانه و در تصاد گفته اللقار دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
بیان علماء اهل سنت و جماعت رحمهم الله و میان شلخ طریقت رنخی الله عنهم همچنین بدین
معنی که هر که از دنیا با ایمان بدرود و نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد درآمد
یا بیش از عذاب بعضی فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد مقتضای حال
و نیز برین معنی که هر که به بهشت و آید بدیدار حق سبحانه مشرف گردد خواه در دنیا بر تپه نشایده
رسیده باشد یا نه و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم همیشه
صادقه و حقیقی است ناطقه بر صحت این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیه کریمه اینست کلام انهم عن ربهم
یومئذ لم یخجوبون یعنی کفار از پروردگار خود در آن روز محجوب خواهند بود و این آیه کریمه دلالت
بآنکه دیدار همه مومنان خواهد بود زیرا که درین آیه تحقیق کرده کفار را باین که ایشان محجوب خواهند
بود از پروردگار خود در آخرت پس اگر همه مومنان را دیدار نباشد لازم آید که بعضی از مومنان شریک
کفار باشند و برین تحقیق و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد و تحقیق و اگر گفته شود که مذکور
اینست که جایز است چون بعضی از عصاات مومنین در روز قیامت خواهند بود و شک نیست که در
روز قیامت در آوردن تحقیق است پس بعضی مومن شریک کافر باشند و در دخول ناکه سبب تحقیق است پس چنانچه اندک انجاء نیک
شد و محجوبه که موجب تحقیق است گویم حاشا که در آوردن مومن در روز قیامت تحقیق باشد بلکه در آوردن کافران
تحقیق و در آوردن مومن از برای تطهیر در روز قیامت از برای همین است که سبحانه در حیدین
مواضع از قرآن عذاب همین را نسبت کرده بکفار مانند و لهم عذاب همین و اعتدنا للکافرن
عذابا مینا و اهل تفسیر تصریح کرده اند بآن که عذاب کفار را همین از آن جهت گفته که مقصود
از عذاب کفار امانت ایشان است بخلاف عذاب مومنان که مقصود تطهیر مومنان است
پس تعذیب مومن بدو روز مثل آنست که یکی بیمار خود را بجراح سپرد تا بر اعضای او و دغنها
نند بجهت رفع مرض و تعذیب کافر بدو روز مثل آنست که کسی بنده بد خدمت را بر روی و
اعضاء او دغها نهد و یا عقری بر او آتش افکند و شک نیست که این هر دو تعذیب بر ابر نیست
و در حدیث قدسی آمده که ابلیس بالخصایب و الطهریم عن المعایب یعنی مبتلا گردد انم عاصیان

بصیبتها و پاک میگردد و انهم ایشانرا از عیبها و چون ابتلا و دنیوی از برای تطهیر باشد آخر وی نیز
 از برای این تواند بود و اما اینجا اشکالی هست نظر بان آیه رَبَّنَا انک من تدخل النار فقد اخرجتہ
 یعنی ای پروردگار ما هر که را بدوزخ در آوردی خواه برگردانیدی و در این در آوردن و دوزخ
 موطن را تحقیق او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در ادخال نار تحقیق است
 ظاهر اما مراد آنست که غرض از ادخال موطن را تحقیق نیست باطن و اگر چه تحقیق او باشد ظاهر
 پس ادخال موطن را تحقیق اوست ظاهر نه باطن بجلالت ادخال کافر که مقصود تحقیق او از آنجمله
 آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه در آنجا اهل بهشت
 در بهشت گویند و نند سبحانه ایشان را که میخواهید چیزی که زیاده سازم شما را یعنی زیاده سازم
 بر در آمدن بهشت پس گویند ایامعید نگردد ایندی روی ما را در دنیا و روی ما را در بهشت
 و نجات ندادی ما را از آتش و دوزخ یعنی عنایت همین باشد که کردی پس برداشته شود حجاب
 و نظر کنند بر خداوند سبحانه پوشیده نیست که این حدیث دلالت بر آن میکند که دیدار مطلق اهل
 بهشت را خواهد بود از آن جمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابو ذر بن عقیل
 گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در روتیه گفت کبلی پس
 گفتند چه چیز است شال این در خلق خدای سبحانه گفت که ایامنی بینید همه شان ماه ما در شب چهاردهم
 خالی از مزاحمت غیر در روتیه گفت بلی پس گفت که ماه مخلوقیست از خدای سبحانه و خدای سبحانه اجل عظیم
 از همه چیز پوشیده نیست که این حدیث ظاهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از آنجمله
 آن حدیث است که بگذشت در اول شرح او را در تفسیر دارالاسلام و دیگر باید دانست که هیچکس را
 در دنیا زیاده مرتبه مشاهده تواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخرت همه مومنان را
 معاینه خواهد بود که آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم انکم سترون رکب عیانا یعنی شما را پوشیده کنید پروردگار خود را بطریق معاینه و باید دانست که بعضی
 از متصوفه که غافلند از مذہب سنت و جماعت و اعتقاد مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم و از مضمون
 آیات و احادیث در بعضی از مسایل آورده اند که هر که در دنیا بر مرتبه مشاهده نرسیده باشد در آخرت
 از شرف دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنابر آن گفته اند که اعمی در آیت کریمه و من کان فی ذلک

اعمی فهو فی الآخرة اعمی عیبار است از کسی بدرجه شایده نرسیده باشد و این از قبیل بنای فاسد است زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالفت اتفاق علماء و مشایخ است و مخالفت مضمین آیه و حدیث استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعمی را درین آیه تفسیر کرده اند و می گویند که کافران باشند بنا بران گفته اند وقتی که نازل شد این آیه که میوه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة است گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا گواهی که کافر خواهم بود و از آنست پس فرود آمد این آیه فانما الاعمی الا بصار و لکن قلنی القلوب - التي فی الصدور - یعنی قلوب است که نیست کوری چشمها کافران و لیکن کوری دلها می ایشان که در سینها کافران است پس مراد از قلوب اینجا قلوب کفار باشد پس درین آیه و لکن قلنی القلوب اشارت باشد که آن اعمالی که در آیه من کان فی هذه اعمی است آن کوری چشم نیست بلکه اعمالی قلوب است و نیز دلیل برین که اعمی در آیه من کان فی هذه است منسوب به الآخرة اعنی اعمالی قلب است آنست که سابق برین آیه ذکر آنست که من اولی کتابه یمینه فاولک یقرؤن کتابهم ولا یطیلون فقیلا پس من کان فی هذه اعمی در مقابل من اولی کتابه یمینه و شک نیست و من اولی کتابه یمینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه بدست راست میدهند بکافرا پس مراد از من کان فی هذه اعمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه در موضع دیگر فرموده که انمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کن هو اعمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود آورده شده بسوی تو از پروردگار تو حقیقتست همچون کسی که کور است و این اعمی واقع شده در مقابل کسی که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه قرآن حقیقت کافر است و نیز فرموده که و اما ثمود فمدینا هم فاسحجو الاعمی علی المسای یعنی ما ثمود را بنودیم راه بایان پس اختیار کردند کوری را بر راه راست و علی بن ابی حمزی کوری دل است که کفر است و نیز فرموده هم یم عمی هم لایرجون یعنی کافران که آن اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و گنگان اند که آنچه حقیقت و صواب نمی توانند گفت و کوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بینند و عمی اینجا معنی کور است و است که کفر است و نیز فرموده که و سورۃ ملائکه و بالیسئوی الاعمی و البصیر یعنی برابر نیست کور و بینا و اعمی را اینجا تفسیر کرده اند بکافری و نیز فرموده که و من اعرض عن ذکر می فان له معیشتة ضحکا و

محشره یوم القیامه اعمی یعنی هر کس که داند از ذکرین که آن برای منست که باد و بنده منست تحقیق که
 او را زندگانی تنگست و در دنیا و برانگیزم او را روز قیامت که رو اعمی اینجا معنی کوز ظاهر است
 بقبرینه آنکه در عقب این آیه آمده که قال رب لم حشرتني عمی و قد كنت بصیرا و با آنجه در قرآن هر جا
 که لفظ اعمی آمد اکثر چنانست که معنی کوری دل است و گاه معنی کوری چشم است و اما آنکه اعمی
 باین معنی آمده باشد که معنی مرتبه مشاهده نرسیده باشد آن بثبوت نرسیده و بعضی از آنچه
 دلالت میکنند بر عموم رویت همه مؤمنان را در آخر کلام حجه الاسلام است قدس سره
 در آخر کیمیا سعادت در اصل نهم از رکن چهارم که در بیان منجیات است و آن انیسیت که بدانکه
 و انستن و تقسم است بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکه عقل او را
 در یابد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی باز هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا در یابد
 و در وجه دار یکی را معرفه گویند و رای آن درجه دیگر است که آنرا روتیه و مشاهده گویند و نسبت
 آن معرفه در کمال روشنی همچون نسبت دیدار است با خیال همچنانکه با یک چشم حجابست از دیدار
 نه از خیال که تا از پیش برنجیز و دیدار بنویسند و همچنین غلافه نفس آدمی باین تن که مرکب است از آب و
 خاک و مشغولی با شمولات این عالم حجابست از مشاهده نه از معرفه و تا این حجاب برنجیز و یعنی بسبب
 مجاهده آن مشاهده ممکن نگردد پس چون مشاهده تمام تراست و روشن تر لا بد لذات آن بیشتر همچنانکه
 در دیدار و خیال و بدانکه حقیقت آنست که همین معرفه است که در آن جهان بصفتی دیگر شود که با ول
 ریح نزدیک ندر و چنانکه لطفه مرد میشود و دانه خرمادرختی میشود و باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
 تر شود و آنرا مشاهده و نظر و دیدار گویند که دیدار عبارت است از کمال ادراک و این مشاهده کمال
 آن ادراک است و برای انیسیت که این مشاهده همه اقتضا نکند چنانکه معرفت و بین جهان اقتضا
 نکرد پس تخم دیدار معرفت است هر که معرفه نیست از دیدار مجبوست حجابست ابدی که هر که تخم ندارد
 مرنوع صورت نه بند و هر که معرفه تمام تر دیدار و پرتا مگر پس کمان سیر که همه کس در دیدار و لذت
 دیدار برابر باشند بلکه لذت دیدار هر کس بر قدر معرفت وی بود و ان الله یجلی للناس عامته
 دلایلی که خاصه این بودند آن که تنها بود و دیگران بهم بینند پس گمان میر که آن لذات دیدار که غیران
 یا بند آنرا دیگران نیز یابند و آنکه عالمان یا بند میان نیز یابند و آنکه عالمان متقی محبت بند عالمان

دیگر نیز مانند تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بر وی غالب بود و عارفی که دوستی حق تعالی چنان غالب نبود و لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفتست و تخم هر دو را برابر است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود و نیکوئی را نه بیند و لیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبولابر لذت عاشق بیش بود اگر یکی عاشق تر بود لذت وی بیشتر بود پس معرفت در کمال سعادت کفایت نیست تا محبت بآن نبود و محبت بآن غالب شود که محبت دنیا پاک از دل بشوید و این خبر نیز بد و تقوی راست نیاید پس عارف را بدر را لذات کاملتر بود و تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده که در آن قول امام واقع شده که و رای آن درجه دیگر است که آثار و تیر و مشاهده گویند این مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده اصطلاح صوفیان عبارتست از دیدن دل و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از روتیه پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود و دنیا امارت واقع نمیشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ ارنی روتیه بود از آن جواب آن لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیافتی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار است معرفت علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفت حالی که معرفت اهل مشاهده است زیرا که این معرفت تا شبی از غفلت بآن قرینه گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا دریابد و درجه و اوردی را معرفت گویند و شک نیست که معرفت خالی از آثار عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که او گفته هیچ مؤمن از اهل محبت خالی نیست و باز آورده از وی که محبت ثمره معرفت است پس از اینجا معلوم شد که هیچ مؤمن از معرفت خالی نیست و معرفتی که هیچ مؤمن از او خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است هر کس معرفت نیست از دیدار محجوبست الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید قافرا داشته باشند تا داخل نکرند و برین معید که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون قافرا و رضوا بحیوة الدنیا و المآل الا بها و الذین هم من آياتنا فلون اولیک ما ونیم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید قافرا ندارند بجز آنکه باعث و راضی شده اند بحیوة دنیا از آخرت و قرار گرفته اند بحیوة دنیا و آنانی که از علامات قدرت

مانغا فلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچه کسب می کنند از گناهان بلکه همه کس آبادی که
 مشتاق لقاء او باشند تا داخل شوند درین بشارت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
 من احب لقاء الله احب لقاء الله یعنی هر که دوست دارد لقاء خدای را سبحانه دوست
 دارد و خدای سبحانه لقاء او را و نیز داخل باشد درین اشاره که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
 که گفت حق سبحانه الا لال شوق الابرار الی لقاء الی لقاءهم لاشد شوقا این حدیث
 مذکور است در عوارف و رباب و هم و در کیمیا سعادت و رذ که شوق و راصل نعم از رکن که در
 منجیا تست و در ترجمه عوارف او را اینچنین ترجمه کرده که دیر است تا شوق ابرار بقاء نیست و
 من بقاء ایشان مشتاق ترم و در نفحات و ذکر شیخ ابوبکر لقاء قدس سره آورده که وی گفته
 مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یابد که زنده از شربت شهد شیخ الاسلام یعنی شیخ عبداللہ
 انصاری قدس سره گفت که بآن خدای که جز آن خدائی دیگر نیست که بنده نیکبخت را هرگز رزق
 نیاید نیکوتر و باراحت تر و خوشتر از آن روزی که عزرائیل بوی آید و گوید مترس که یا ارحم الراحمین
 میشود و بوطن خود میروی و بعد همین میروی این جهان مذلت و زندان مومن است این
 بودن عاریتی اینجا بهانه است بیکبار بهانه را دور کند و در حقیقت باز شود و مرد بزندگی جاوید
 برسد و دیگر باید دانست که گفته اند آنچه مومن را در آخرت میر شود از دیدار اجل و اقوی است
 از آنچه در دنیا میر شود و بی بده و بند گفته اند که اینجا مشاهده است و آنجا معاینه و نیز فصل الخطاب
 آورده که اهل ذوق و شوق را با میعاد یوم اللقاء هر لحظه باین تجلی تسلی دهند و نیز در کلام بعضی
 از عارفان وارو شده که تا آدمی در نشانه دنیا است حقیقت فنا از وی منتظر است و تا بقیه
 از بقایای وجود با و همراه است و ما دام که بقیه وجود با و هست وصول تمام صرتی و در آخر
 فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان
 گفته اند که بند و مشاهده میکند مرغی را اولاً در خواب و ثانیاً در غیب و این عبارت است از حالتی
 که حاصل میشود در میان خواب و بیداری و ثالثاً در واقع و این عبارتست از حالتی که عارض میشود
 بر شخص بیداری آنچه در غیب است از حاضران که با او شسته اند و مع هذا این مشاهده نسبت
 بشاهد که حاصل میشود در واقع باز مشاهده که حاصل میشود در وقت مرون شب مشاهده که او را

حاصل میشود و در قیامت همچون مشاهده ایست که حاصل میشود در خواب نسبت بشاهده که حاصل میشود و در غیب و باز مشاهده که حاصل میشود و در قیامت نسبت بشاهده که حاصل میشود و در بهشت همچون مشاهده ایست که حاصل میشود و تا میمانیم نسبت بشاهده بیدار با خیر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بشدت و مرتبه باشد پس چه حاجت بر ریاضات شدید و بجا آمدن شایسته که سالکان از انکاب نیانند و در دنیا گوئیم جواب از وی بر پنج وجه است اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند بتاخیر لقا تا وقت دیگر چنانکه نشسته نمی تواند که خوردن آب را بفرود اندازد و پس ایشان چون توانند که مشاهده را بفرود می قیامت اندازند تا بوقت درآمدن در بهشت نیست ز رغباً حدیث عاشقان در سخت شستی است جان بیدلان به نیست ز رغباً و طیفه ماهیان به زانکه بی دریا ندارند انس جان به دوم آنکه هر که در دنیا وقع حجاب نموده باشد او را خوف سوسی خاتمه است و بعضی برانند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند و این آیات است هست نعم را غم پایان کار به تا چه باشد حال او روز شمار به عارفان را غار گشته به می شنند به از غم احوال آخر فارغند به بود عارف را بهم خوف و رجا به سابق دانش خورد آن هر دو را به دید که سابق زراعت که وفاتش به او همی داند چه خواهد بود و جانش به بود او را بهم امید از خدا می به خوف فانی کشت پیدا شد رجا می به عارفان داند و ایم آمنون به که گذر کردند از دریای خون به و سوم آنکه کسی از دنیا محبوب بود و هر چند با ایملن رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود بدخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول باز را اینجار رفع حجاب میکند و چهارم آنکه هر که محبوب بود و با آنکه در دفع و رنج ورنیاید حجابش بعد از مدت مزید مرتفع میگردد و محروم مینماید از مشاهده حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا ماشاء الله تعالی پنجم آنکه اگر چه این مشاهده محروم نگردد اما مشاهده احوال موت و در قیامت و در بهشت مثل مشاهده مکشوفات نخواهد بود و در کیفیت و در کمیت الا ماشاء الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود دریا بد قاطبیتی و یا سلوک این راه را مناسبته و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جایز ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسیار و در اوقات لیل و نهار ساعتی نیا ساید و تا تواند سعی نماید تا باشد که سعادت بس عده کند و توفیق رفیق گردد و آن شاهد خلوتخانه غیب از حجاب

حجاب بیرون آید از تن مخیب روی نماید و آنچه موعود بود و بجا باشد آنچه مخوف بود مقفود گردد و اگر نتواند که
خود را بمشاهده رساند بارسی محسوس نماید که ذکر بروی غالب گردد و تا هنگامی دل و دست را طالب گردد و
تا اگر مقصود حاصل نگردد و در حین حیات میسر گردد و در حال ممات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام
قدس سره گوید و در کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفیای
را باشد پیدای نیاید لغو ننگردد و که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته
گشت بحال سعادت را مهیا شود و هر چه درین جهان پیدای نیاید پس از مرگ پیدای آید پس باید
که همیشه ملازم باشد و مراقب تا دل را بحق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید
عجیب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این هم نتواند که ذکر
ما بر خود غالب گردد اندک خدمت بر میان جان نبندد و کاهلی بر خود نه پسندد و بتوبه از معاصی
برگردد و محکوم او امر دینی شرع مطهر گردد و زیرا که در رعایت شریعت و ورزش استقامت چهار
فضیلت بزرگست اول آنکه آنکس از جمله اولیای دوستان حضرت حق بیگردد و دوم آنکه خون
عذاب و اندوه قوت مراد از او برداشته میشود سوم آنکه او را بشارت و خبرهای خوش رسانند
میشود و هم در حین حیات و هم بعد از ممات داین فضیلت ازین آیه معاوم میشود که حق سبحانه
و تعالی فرمود الان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یؤذون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی بدانید و آگاه باشید که اولیای خدا میمانند سبب آنرا نیست خونی
بر ایشان از جانب سیدن مکر و همی ایشان اند و بکین نمی شوند بسبب قوت مراد می این
اولیای آنکسانند که ایمان آورده اند و هستند مشغول بر رعایت تقوی ایشانراست بشارت و خبرهای
خوش و رحمة دنیا و وراخت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه و غیره فرمود
متقیانرا در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود و صلعم و نیز آنست که مینماید متقیانرا در خوا بهامی همچنانکه
مینماید خواص مومنانرا و مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیانرا در حالت
نزع که مشرف میگردد بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت
سلام میرسانند و بشارت میدهند بغیر و زمی یافتن برامات و بانواع الغامات و کرامات
و فضیلت چهارم آنست که آنکس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبرای تعالی

و طریقت استقامت بر شریعت است زیرا که حق سبحانه هرگاه بنده را به نجات و وحشت میدارد و میخواهد
 که با او مکر و دژی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگردد و نگاه میدارد و از مخالفت شریعت و انیست
 مستثنی آن حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضرب ذنبه یعنی نیکدار و نیکو اند که چنانکه نگاه کند و بفرساید مقصود
 حاصل نگردد و در کیمیای سعادت آورده که شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
 رفتن و در هوا بریدن و از غیب خبر دادن اینها هیچ کرامت نبود و کرامات آن بود که همه امر گردد و بی
 همگی و سی طوع فرمان شود که بروی حرام نرود و این اعتقاد را شاید اما آن دیگر ممکن بود که از شیاطین
 باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیار کارها خبر دهند
 اعتماد بر او نیست که وی و بالست وی از میان بر خیزد و شرع بجای وی نشیند و در مرصع و البها
 آورده که در بیان سراج رسول صلی الله علیه و آله و سلم که از قاب قوسین در گذرانیدند در مقام
 او ادنی رسانیدند و هر چه لباس سستی محمدی بود صلی الله علیه و آله و سلم از سر وجود او بر کشیدند که
 ما کان محمد اباً احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در او پوشانیدند و آن صورت رحمت را خلق
 فرستادند چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لا جرم
 در کمال وصول و رفع اثبنت و اثبات و حدیث این اشارت با اشارت بگستگان است و
 ضعفای ملت رسانیدند که اگر براق همت هر کس از سدره اشیا نه بشریه بسدره الممتنی روحانیه
 نتواند برآمد تا از وصول بحضرت خداوندی مابرون رود و بشود و بپای سر علقه خواجه علیه الصلوة و السلام
 نهد و مکر مطاوعه او بر میان جان نبود که اتحاد و یگانگی بر خواسته است و یگانگی نبسته هر که او را
 در رفیق مبین لطیف الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است بیکانگی نسبت تو مانی ما تو تمام شد کلام
 مرصع و البها و گفته اند که اصل ایمان که در دل مؤمنان است بمنزله تخم است که در زمین انداخته
 باشند پس همچنانکه تخم در زمین اندازند بعضی از او که نزد و یکتر بروی زمین است بزودی سبز میشود
 و مقصود از زود و تر بجای اصل آید و آنچه دور تر واقع شده ویر تر ظهور در آید همچنین است ایمان که تخم
 ویدار است و بعضی که قابلتر است لطنو نتیجه از وی نزدیک بکار شده ویدار از وی زود تر ظهور
 می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از او دورتر نتیجه او ویر تر بحصول
 می یوندد و پس اصل تخم که در زمین و است ثمره او عاجلاً و آجلاً در وقتی از اوقات لطنور خواهد

آمد و اگر آن کلمه ضایع نگردد و بسبب آن فتی از آفات و الله تعالی ولی التوفیق حبیبی الله الذی
لا اله الا هو یعنی کفایت کرد من خدا نیستم که نیست معبودی بر حق مگر او علیه تو کلمت و الیه
انسیب یعنی بروی تو کل کردم و بسوی او باز میگردد و لا اله الا الله سبحان الله
ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان و تعالی پاکست خدا چه بزرگست
ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا الله و سبحان الله هر دو اینجا از برای تعجب است
لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای تعالی
پاکست خدا چه بزرگست لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی لا اله
الا الله سبحان الله چه علیم است خدای سبحان لا اله الا الله ما اکرم الله یعنی نیست
معبودی بر حق مگر خدای تعالی پاکست خدا چه بزرگوار است لا اله الا الله و صده شریک
یعنی نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحان تنها است نیست شریک او را محمد رسول الله حق
یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست تحقیق اللهم صل علی محمد کما وکده
الذاکرون یعنی آئین رحمت و انعام کن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که یاد کنند او را
یا و کنندگان و صل علی محمد کما عقل عن ذکره الغافلون یعنی انعام و رحمت کن بر
محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان مراد از اینست که صلوٰۃ خدا
سبحانه بروی او و بر بار که یاد کنند او را و هر گاه که غافل شوند از ذکر وی نیست صلوٰۃ خدا
سبحانه بروی او و در جمیع اوقات تا بقیامت زیرا که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
یا وقت غفلت از ذکر وی پس هر که این نوع صلوٰۃ گوید بروی انجین است از راه تحقیق که در
جمیع اوقات تا بقیامت بروی صلوٰۃ گفته است و هر گز خاموش نشده زیرا که دعای
مومن که در امر شروع واقع شود البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب الله باشد
صلی الله علیه و آله و سلم پس هر که این صلوات گوید گویا تا قیامت گفته است و ازین جهت است
که صلوٰۃ را افضل الصلوات داشته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی الله علیه
و آله و سلم گفت که اللهم صل علی محمد الی آخره اینست که و غیر بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بگذار و کس بروی صلوات نگوید چنانکه در صحیح ابن حبان و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد خدا می پس و صلوات
نگوید بر من و توبه کشان آورده که گفته شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که خبر داده ما را ازین آیه
که ان الله و ملائکته یبصرون علی البنی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم که این از علمهای پوشیده است که اگر بنی پرسیدید از و خبر نمی کردیم
شما را حضرت حق سبحانه موکل کرده است بر من و دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد و بنده
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیا مرز و خدایتعالی ترا و میگوید
خدا می سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن جبران و در سنن ترمذی و ابی داود
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که نیست که بنشیند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدا را
سبحانه در آن مجلس صلوات گویند پیغمبر خود مگر این که می باشد برایشان حسرتی روز قیامت
از حبه ثواب و اگر چه و آید در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا یا الله تعالی ربا یعنی راضی ایم بخدای تعالی از روی پروردگار
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بر بوبه الله تعالی بعد از آن این ترکیب
تغییر کرده شد و اینچنین ساخته شد که رضینا یا الله تعالی ربا زیرا که تعبیر بعد از ابهام واقع است
و بنفس و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بهم است
پس اصل معنی اینچنین است که راضی ایم به پروردگاری خدای سبحانه و لفظ رضی بکار رفته
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام و بیاور نما اینچنین معنی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف ما همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحیح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و نه دو گویانما
آورده که بدانکه رضا بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی و در آن
آن نیست که محبت مقام بهتر نیست و رضای بهر چه خدای تعالی کند شکر محبت است نه شکر
محبتی بلکه شکر محبتی که بر کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم از قومی پرسید که نشان اینان
شما چیست گفتند در بلا میگیریم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضایم گفت علما اید و علما اید نزدیک است

از مخطی فقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم و در معارف است و فصل اول از فضول
 این باب آورد که وظیفه عارف رضا بقضا است و وظیفه صبر بران و وظیفه غافل کرامت و اضطراب
 نیست کلام ترجمه و پوشیده نماند که چون رضا بقضای وظیفه عارف باشد او از مقامات عالیه
 باشد چنانکه مشهور است و بالا سلام دنیا یعنی راضی ایم با سلام از روی دین روشن
 و محمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا یعنی نبی اکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی بنو
 و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
 در وقتی که در شام در آید وقتی که در صبح در آید سه بار بخینا بالله تعالی ربا و بالا سلام دنیا و محمد
 صلی الله علیه و سلم نبیا که آنکه می باشد واجب بر خدای سبحی نه این که راضی گرداند او را روز قیامت
 و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و
 بالا سلام دنیا و محمد رسولا یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدای سبحی نه از روی
 پروردگاریش و بالا سلام از روی و نیش و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی رسالتش پس
 لفظ نبیا و رسولا که در او را جمع کرده شده است بجهت آنست که هر کدام در حدیثی واقع است
 پس هر دو را جمع کرد از جهت بیان کردن فضیلت هر دو و بالقرآن اما ما قیستی راضی ایم
 لقرآن از روی امامتش و بالکعبه قبله و بالصلوة فرضیه و بالمؤمنین اخوانا یعنی
 راضی ایم بکعبه از روی قبلگی اش و بنماز از روی فرضیگی اش و بمؤمنان از روی برادرگی
 ایشان و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی ائمه یعنی ائمه
 ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان
 ضوان الله تعالی علیهم اجمعین یعنی رضای خدای سبحی نه بر ایشان همه و امر المؤمنین ابوبکر
 راضی الله عنه صدیق ازان گویند که صدیق در تاج الاسامی و در تفسیر این آیه که یوسف اثما صدیق
 اینچنین تفسیر کرده اند که بغایت راست گویی بود و در صحاح اللغات و معنی گفته یکی و ایم التصدیق
 و دیگر راست سازد قول خود را بمل پس اگر صدیق اینجا معنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین
 ابوبکر رضی الله عنه ازان جهت است که او بغایت راست گویی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله
 عنه روایت حدیث رسول راضی الله علیه و آله و سلم از پیچکس بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المؤمنین

ابو بکر رضی اللہ عنہ و اگر بعضی دوم باشد از آن جهت است که تصدیق او دایمی بود و تشکیک مشکک
 زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول راضی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آن شب کعبه
 معراج میسر شده است در باب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از یک
 بیت المقدس که یکما به اه است رفتیم و در آنجا ابنیا را علیهم السلام امامت کردیم و از آنجا رفتم
 تا بعرش و فوق عرش از حضرت حق سبحانه چندین سخن شنیدیم و در آن شب پنجاه وقت نماز بر ما
 فرض شد و چون مراجعت کردم و بموضع علیهم السلام رسیدم گفتم است تو تحمل پنجاه وقت
 نداشتی و مرا باز میگردد و ایندیو میرفتم و کم میساختم و در چهار نوبت چهل وقت نماز کم کردند و باز موسی
 مرا باز گردانید که هنوز بسیار است پس بر فتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار بر پنج وقت شده
 و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود و در آن
 شده و چون بیامد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن بجایه باورسیده بود
 و در حرکت شده چون بیامد هنوز در حرکت بود و ابریقی که در وقت رفتن کج شده بود و آب
 از وی میریخت چون بیامد هنوز آب تمام نرسیده بود و چون این حکایت را با مرهم گفته در آن
 مجمع جمعی از کفار با یکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بنایت دور از عقل و ظاهراً استحال
 است که او فی عقل داشته باشد و اندک این در غنست پس این بیان میتوانیم که ابو بکر را الزام بکنیم و او را
 از ایمان و متابعت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گردانیم و باین قصد بدرآمده اند و متوجه بامیرالمؤمنین
 ابو بکر رضی اللہ عنہ گردیده که بناگاه امیرالمؤمنین ابو بکر ایشان را در ره پیش آمده که بجلازمت بنشین
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفته ایشان گفته اند که اسی ابو بکر نشنیدی که یاز تو چه امر محال و عوس
 میکنند او گفته که از وی و روغ نیاید اگر گوید که امشب بعرش رفته ام و باز آمده ام راست نخواهد
 بود ایشان گفته او بعینه همین میگوید و او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدیق
 بعضی سوم باشد یعنی راست سازد قول خود را بعمل انیم یعنی درو نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه میدانند
 که او هر چه دعوی میکرد و اندا و را بعمل راست میکرد یعنی عمل می آورده امیرالمؤمنین عمر رضی اللہ
 عنہ را فاروق از آن گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما
 که منافقی دعوی میکرد و بر جہودی پس جہود منافق را بسوی رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میخواند

و منافق جہود را بجانب کعب بن اشرف کہ رئیس منافقان و جہودان بود میخواند بعد ازان ہر دو بجانب رسول علی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتند و رفع قضیہ کردند چون حق بجانب جہود بود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حکم از برای جہود میکرد و منافق را رضی نشد باین حکم و گفتہ کہ بیا تا برای عمر و یحییٰ بیامدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ جہود گفت حکم کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای من و این منافق را سی نفست بکلم او و برای تو آمد امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ گفت منافق را کہ آیا بچنین است منافق گفت آری پس امیر المؤمنین عمر گفت ہر دو را اینجا باشید تا بیا یم برای شما پس رفت امیر المؤمنین عمر بخانہ گرفت شمشیر خود را و بعد از بدر آمد و آہستہ آمد و زو کو بہ کرد منافق را و گفت من اینجا حکم میکنم برای کسی کہ راستی نیست بکلم خدا و رسول او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس جبرئیل آمد و گفت کہ فرق کرد عمر میان حق و باطل ازان وقت باز اورا نامیدہ شد فاروق و اما امیر المؤمنین عثمان را رضی اللہ عنہ ذی النورین ازان گویند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رقیہ دختر خود را با و دادہ بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم با و دادہ مرحبا بالصبح الجدید و بالیوم السعید و بالملکین الکاتبین الشاہدین العادلین یعنی مرحبا و کشادگی عیش بر صبح نو و بر روز نیکیخت و بر دو فرشتہ نویندہ دو گواہ داشتند و در تفسیر گواشی گفتہ در تفسیر لامر حبا ہم اسی لاسعۃ علیہم فی عیشہم پس گواہ بمعنی مرحبا آن باشد کہ کشادگی عیش بروی حیا کما اللہ تعالیٰ یعنی زندہ دارد خدای سبحانہ شما را اسی دو فرشتہ با آنکہ سلام گوید خدای سبحانہ بر شما فی غمرۃ یومنا ہذا الکتاب فی اول صیفتنا بسم اللہ الرحمن الرحیم یعنی در اول امروز ما بنویسد در نامہ اعمال ما بسم اللہ الرحمن الرحیم و اشہد ابانا شہدا ان لا اله الا اللہ و صده لا شریک لہ و گواہ باشند باین کہ ما گواہی میدہم کہ شریک نیست اورا و ان محمد اعبدہ و رسولہ یعنی گواہی میدہم کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بندہ اوست و رسول او و عرض ازین کہ گواہی میدہم کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پسر خدای نباشد چنانکہ جہودان گفتند عزیز پسر خدا نیست سبحانہ و ترسایان گفتند عیسیٰ پسر خدا نیست کما قال اللہ تعالیٰ و قالت الکیہود

وعزیز بن ابن اللہ قال: التصاری المسیح ابن اللہ پس تقدیم عبده ورسوله از جہتہ این تمام
 باشد و باید دانست کہ در گواہ گرفتن چیزهای برایمان خود خاصیت بزرگست زیرا کہ در کتاب
 کلمۃ الطیب آورده کہ ششغلی بودہ در بادنیہ سجدهی ساخته بود و بقبلہ مسجد خود ہفت سنگ نہاد و
 ہر بار کہ نماز میکرد میگفت کہ اسی سنگہا گواہ میگیریم شمارا برین کہ نیست معبود برحق مگر خدا
 سبحانہ بعد ازان آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگر ای را در خواب دید کہ میگفت امر کردند مرا
 کہ بدو رخ برید چون بدری از درہای دوزخ رسیدم دیدم کہ یکے سنگ ازان سنگہا بزرگ شستہ
 چنانکہ بستاند این یکدیگر را برین و ہمچنین آن پنج سنگ دیگر بستاند آن پنج دید
 را دوزخ را برین و دوزخ ترندی و ابو داؤد آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ اگر گوید
 بوقت ابداد و آیتہ این کلمات را کہ اللہم اجننا و شہدک و شہد جملۃ عرشک و ملائکاتک و جمیع
 خلقتک انک انت اللہ لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک و آن محمد عبدک و رسولک اللہ
 پیامرزد خدای تعالی از برای دی ہر گناہی را کہ رسد با دوزخین روز و اگر گوید این کلمات را
 در وقتی کہ شب و یگاہ در آید پیامرزد خدای تعالی از وی ہر گناہی را کہ رسد با دوزخین شب
 و معنی این کلمات اینست کہ الہی در صبح و آدیم گواہ میگیریم ترا و گواہ میگیریم فرشتگان
 بر درند عرش تو فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا این کہ توئی خداوند برحق نیست معبود برحق
 مگر تو تنہا نیست شریکے ترا برین و شاید ہی رسید ہم برین کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بندہ
 و رسول تو ارسلا بالہدی و دین الحق یعنی فرستادہ است تو محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بر راہ راست و دین برحق بطہرہ علی الدین کلمہ و لو کہہ المشرکون تا غالب گیرد
 دین او را بر دینہای ہمہ و اگر چہ ناخوش دارند این را مشرکان علی ہذہ الشہادۃ و کچی
 و علیہا مموت و علیہا نبعث ان شاء اللہ تعالی یعنی ما باین گواہی زندہ مانیم
 و با وی میسریم و با وی برانگیختہ میشویم از کو را اگر خواهد خدا تعالی و آن متعلق است بافعال
 ثلثہ و کلمہ علی معنی مع است اعوذ بکلمات اللہ التامات کما من شر ما خلقی
 یعنی پناہ میگیریم بہ کلمات کاملہ خدای سبحانہ از شر تمامی خلق آنچه آفریدہ است خدا می تعالی و در صحیح
 آمدہ کہ مردی پیش حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم گرفت یا رسول اللہ و صف نمیتوانم کردی

بر وقت کشیدم از گزیدن عقرب پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدان و آگاه باش اگر میگفتی در وقت شام
اعوذ بکلمات الله التامات کلام من شتر ما خلق منزلی رساند ترا عقرب و حیر و صبح مسلم آمده فرمود پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که هر که فرود آید در منزلی پس گوید اعوذ بکلمات الله التامات کلام من شتر ما خلق هیچ چیز
منزلی رساند او را تا آن زمان که کوچ کند از آن منزل پس هر شخص را لازم است که برین
عمل اعتقاد نماید و هر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلام که در او را و
است ویده نشده در هیچ روایتی بسم الله خیر الاسما یعنی پناه میگیریم با اسم الله
که بهترین اسمهاست بسم الله رب الارض و رب السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدا
که پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم الله الذی لا یضرع اسم شی
فی الارض و لا فی السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدای که عز و عزت رساند با وجود نام او چیز
در زمین و نه در آسمان و هو السميع العليم اوست شنوا و دانا و در متن ترمذی و ابن ماجه آمده
این معنی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که گوید در اول هر روزی و در اول هر شبی سه بار
بسم الله الذی لا یضرع اسم شی فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم عز و عزت رساند او را هیچ چیز
الحمد لله الذی احیانا بعد موتنا و الیه البعث و النشور یعنی لبوسی اوست برانگیخته
شدن مروجان و لبوسی اوست بازگشت ایشان و احیانا و اصبح الملک لله یعنی در صبح
در آمدیم و در عیال و در آمد ملک و بادشاهی در حالتی که همه از خدای سبحانه و اعظمه و الکی
و الجبروت و السلطان و البرهان لله یعنی غلبه و بزرگی ذات و بزرگی
صفات و بادشاهی و دلیل روشن براستی و یگانگی از آن خداست سبحانه پس عظمه مبتدا باشد و
ما بعد او معطوف برومی و قول الله خبر مبتدا رومی تواند که و اعظمه تا اینجا که الله همه معطوف
باشد بران قول که اصبح الملک لله و الالار و النجی ر لله یعنی نعمت های ظاهری و مطلق
نعمت های از آن خداست سبحانه و اللیل و النهار لله یعنی شب و روز برای خداست
سبحانه و ما سکن فیما لله الواحد القهار یعنی آنچه ساکن است و داخل است در
شب و روز از آن خداوند یگانه غالب است و احیانا علی فطره الاسلام و کلمه الاخلاص
یعنی در صبح و در آمدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و بر کلمه اخلاص که آن لا اله الا الله

است که خالص گردد و بسبب وی دین حضرت حق را سبحانه و در شکوة شریف از بندگی من آمده که گفت علیه
 بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کلمه شکر است ولا اله الا الله کلمه اخلاص است و علی دین نبینا
 محمد صلی الله علیه و سلم و بر دین شریف پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم و علی ملت انبیا ابراهیم
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و دولت پدرا که ابراهیم علیه السلام که مایل
 بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از مشرکان و دین ملت هر دو بالذات
 یکی است لذا ابراهیم را پدر مومنان گفته حضرت حق سبحانه و در آن آیه کریمه ای که ابراهیم و این از آن
 گفته و اجابت بر مسلمانان تعظیم و احترام همچو پدر چنانچه از و اج بنی را صلی الله علیه و سلم مادر
 مومنان گفته که ازواجهم از جهت و جوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مومنان را برادران
 یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهت و جوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در سند امام و در مجمع
 کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون صبح و رآمدی گفته اصحاب علی فطره الا سلام
 الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیاءه و رسله و حملة عراشه و جمیع خلقه
 علی سیدنا محمد یعنی در دوای خدا یعنی و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
 او و برادران و عرش او و جمیع خلق او بر مظهر محمد صلی الله علیه و سلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
 جهت تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب جود و آله و اصحابه یعنی صلوات این جماعت مذکور
 بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و بر کاتبه یعنی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و بر آل و اصحاب او سلام و رحمتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سبحانه
 و برکت عمارت است از خیر کثیر و در جمیع مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة
 گوید چنان یکبار رحمت کند خدا سبحانه بروی او بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر او و در بهشت و درین تریندی
 آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بیشتر
 باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی داود و دعوات کبیره می است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نیست کسی سلام گوید بر من مگر اینکه باز میگردد اند خدای سبحان بر من روح مرا و کنم بروی سلام
 و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد روزی و حال آنکه اثر نشاء

در روی او بود پس آمد مر جبریل علیہ السلام و گفت پروردگار تو میگوید آیا خوشنود میگزواند
 ترا می محمد انیکه بگوید از امت تو صلواته بر تو مگر انیکه رحمت کنم بر وی ده بار و در تنبیه الغافلین
 آورده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ نیست از شما احدی کہ سلام گوید بر من وقتی
 من بمیرم مگر انیکه بیا مد مر جبریل علیہ السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است کہ میخواهد
 بر تو سلام پس من گویم و علیہ السلام و رحمة اللہ ویرکاته و حضرت شیخ ابو اسحق کلابادی بخاری
 قدس اللہ روحہ العزیز در کتاب انصاب الاخبار از کتاب روضۃ الحدیث گفته کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ہر کہ صلواته گوید بر من روز صد حاجت او را کہ ہفتاد
 از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیا ست و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قدس اللہ سرہ از انصاب الاخبار
 از روضۃ الحدیث کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواته گوید روزی سہ بار بر من از جہتہ
 دوستی من و از جہتہ شوق من واجب شد بر خدا تعالی کہ بیا مزد گناہ آنروز را و در بعضی اربعین است
 و حدیث آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواته گوید بر من ہزار بار نرسد بر پوست او اثر
 و زخ و نیز در اربعین آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواته گوید بر من ہزار بار نرسد
 تا خبر داده نشود او را بہشت و نیز در اربعین آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواته
 بر من ہر جمعہ چہل بار بخوگردد و اند خدا تعالی گناہ چہل سالہ او را و نیز در اربعین آمده کہ گفت
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ فراموش کند صلواته گفتن بر من تحقیق گم کردہ است را بہشت و
 اما احادیثی کہ دلالت میکنند بر ترک صلواته و سلام نزد ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بگذشت
 در شرح الصلواتہ و السلام علیک یا رسول اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو یا ہای محمد
 صلواتہ فرستادہ خدا و صلواته و السلام علیک یا حبیب اللہ یعنی صلواته و سلام بر تو یا ہا
 محبوب خدا و صلواته و السلام علیک یا خلیل اللہ یعنی صلواته و سلام بر تو یا ہا
 دوست خدا بد آنکہ حبیب و خلیل ہر دو معنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
 از آنچه در خلیل است و لهذا مخصوص محمد شد صلی اللہ علیہ وسلم و اغلب استعمال خلیل در ابراہیم
 علیہ السلام کہ او را خلیل الرحمن گویند در قرآن مجید آمده کہ واتخذ اللہ ابراہیم خلیلاً یعنی کہ
 خدا تعالی ابراہیم را خلیل الصلواته و السلام علیک یا بنی اللہ یعنی رحمت خدا و سلام

بر تو باد ای نبی خدایم الصلوة والسلام علیک یا صفی الله یعنی رحمة خدا و سلام بر تو باد
ای برگزیده خدا خدایم الصلوة والسلام علیک یا خیر خلق الله یعنی رحمة خدا و سلام
بر تو باد آبرترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختاره الله یعنی تمیز
و سلام بر تو باد آنکه اختیار کرده است او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسله الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه فرستاده است و خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من زینته الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه آراسته است
ویرانده ایچا آنی فریش و بر خصلتها فی برانیکو ساخته الصلوة و السلام علیک یا شریف الله یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد آنکه شرف داده است ویرا خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من کرمه الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه مکرم گردانیده است ویرا خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من غظمه الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد آنکه معظم گردانیده است
اویرا خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد و امته رسولان الصلوة والسلام علیک یا امام المتقین یعنی صلوة و
سلام بر تو باد و امته پیروان الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد و امته پیروان خاتم بفتح تا رمز گین را گویند و اما کبسه تا ربنی آخر
اخیر است الصلوة والسلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوة و السلام
بر تو باد ای شفیع گناه گاران الصلوة والسلام علیک یا رسول العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد و فرستاده پروردگار عالمین صلوات الله و ملائکته و انبیائه
و رسله و جملة عرشه و جمیع خلقه علی سیدنا محمد صلعم یعنی درود و سلامی خدای سبحان
و فرشتگان او و انبیاء او و رسولان او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مهتر که محمد
صلی الله علیه و سلم و آل و اصحابه یعنی بر اهل بیت او و یاران او علیه و علیهم السلام
و رحمة الله و برکاته یعنی بر محمد و برایشان سلام و رحمة خدای و برکت فراوان و پایان
اللهم صلی علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی الهی رحمت و انعام کن بر مهتر یا محمد
صلی الله علیه و سلم و بر پیشینیان یعنی انعام و اکرام نمایی بر او بر خلائق و بر آخرت و همه دنیا

کمال عنایت و الطاف تر نسبت با وی و صل علی سیدنا محمد فی الاخرین یعنی رحمت و انعام کن بر مہترنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم در میان خلق اخرین و صل علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین یعنی رحمت و انعام کن بر مہترنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم در میان جماعت اعلیٰ کہ ملائکہ ارواح انبیاء و صدیقین بشہادت از تاروز قیامت و ملائکہ اعلیٰ از اجہتہ گویند کہ بہکان بلند ترند و ثواب این کلمہ کہ صل علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین اینست کہ نوشته میشود و در نامہ اعمال وی ثواب آنکہ صلوۃ گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا بر این سخن بر آنست کہ دعا مرد و نیست خاصہ و در حق حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ بگذشت در تفسیر و صل علی سیدنا محمد فی کل وقت و حین یعنی رحمت و انعام کن بر مہترنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم در ہر وقت و زمانی و ثواب اینکلمہ اینست نوشته میشود و در نامہ اعمال گویند ہ ثواب کسی کہ صلوۃ گوید بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم در وقتی و زمانی مادام کہ در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر اینکلمہ را گویند و بعد از آن خاموش نشینند ہمچنانست کہ ہمیشہ بصلوۃ گفتن مشغول باشند و اگر اینکلمہ را گوید و خواب کند و زمان خواب کردن وی حکم کند خدا کہ از فرشتگان و کہ بر او صلوۃ گویند و اگر اینکلمہ را یکبار بگوید و بعد از آن بمیرد و زمان خفیتدن او در گور حکم آن دارد کہ بصلوۃ گفتن مشغول باشد و می بعد از آن تیر و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین یعنی رحمت و انعام کن بر ہمہ انبیاء و مرسلین علی ملائکتک المتبرین یعنی انعام کن بر فرشتگان خود و صل علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود و علی اہل طاعتک جمعین و بر اہل طاعت خود ہمہ و ارحمنا معہم بر حمتک یا رحم الراحمین یعنی رحمت کن ما با ایشان کہ برست رحمت عام خوای مہربان ترین مہربانان و باید دانست کہ در اقتراح این او را کہ زاد قلوب سایر ان بیدمی ملکولست و اقوات ارواح طائران فضا و جبروت و لاہوت باستغفار از پروردگار مجبور و در اختتام ہر ہر رحمت رب ارباب اشارتی است واضح و بشارتی است لایحہ کہ بمقتضای ان ربک واسع المعفرۃ و بموجب رحمتی و سعت کشتی فاتحہ کار ہمہ یوم الحساب مغفرت است و خاتمہ کار ہمہ رحمت اللہم ختم بالسعادۃ اجالنا و حقق بالزیادۃ اماننا و اقرن بالعافیۃ عدونا و اصالنا و اجعل الی رحمتک و مغفرتک مصیرنا و انا کننا بر حمتک یا ارحم الراحمین و صل علی محمد فاتح ابواب المغفرۃ

والرحمة و خاتم اصحاب الرسالة والنبوة على آل الطيبين الطاهرين و اصحابه اجمعين برمتك
یا ارحم الراحمين فقط و تحول شاخ طریقت چنانست که بعد از ختم او را و فتیه بجای دعا
دست برداشته و عای رقاب را که هم از مالکفات سیر کبیر سید علی مهدانی است میخوانند
- لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب است و الله ولی التوفیق -

آغاز شرح دعای رقاب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم یا مالک الرقاب یعنی خداوند مالک گردنهای ما یا منفتح الابواب یعنی
وای گشاینده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی وای سازنده سببها یعنی
سببها یعنی مهیا کن برای ما سبب الاستطیع لطلبها یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن اللهم
اجعلنا مشغولین بامرک یعنی اسی بار خدا یا گردان ما را مشغول بکار خودت نمین
بعد لک یعنی امن یا بنده بداد تو آیین من خلقت یعنی نو میباشونده از خلق تو
آنسین یک یعنی انس گیرنده و تو مراد اینکه سوای تو انسی و رحمت گرد قمارشوم و
هر وقت حال در دل دارم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوگین شونده
از غیر تو را خدین بقضائک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلائک
یعنی شکننده بر بلائی تو قانعین بحطائک یعنی قناعت کننده بر عطا تو مراد اینکه آنچه بد
تو مرا قناعت کنم براد و از حرص یا زدار ما را شاکرین لرحمتک یعنی شکر کننده نعمت ترا
مثل ذوین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکران تو مراد اینکه در مجلسیکه ذکر تو شود من از
ولذت یا بم و خوشنود شوم به اینکه پرهنیز کنم فرحین بکتا یک یعنی شاد شونده بکتاب
تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است برو خوشنود شوم و غنیت دامن منابین
یک یعنی را زگوینده بوفی آناء اللیل و اطراف النهار یعنی در میان شب
و کنارهای روز و منفین لدنیای دشمن دارنده دنیا را محسبین للآخره یعنی دوست
دارنده آخرت را مشتاقین الی لقاءک یعنی شوق دارنده لبومی ملاقات تو

متوجهین الی جنابک یعنی روزنده بسوی حضرت تو مستعیدین للموت یعنی میباشوند
 برای موت ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسک ولا تخزنا یوم القیامه انک
 لا تخلف المیعاد یعنی بی ما بجز ما را آنچه وعده کرده ما را بر زبان نمیبرانی خود و رسوا کن
 ما را روز قیامت بد رستیکه تو خلاف نمایی وعده را اللهم اجعل التوفیق رفیقنا یعنی
 خداوند اگر داند توفیق خود را رفیق ما و الصراط المستقیم طریقنا یعنی کج راه راست
 را راه ما اللهم اوصلنا الی مقاصدنا یعنی خداوند ابرسان ما را بمقصد های ما و
 تب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی و قبول کن توبه ما بد رستیکه تو هستی توبه
 قبول کننده رحم نمایندہ اللهم صیبا و یک مسینا و یک نجیا و یک نموت والیک
 المصیر یعنی خداوند ابناءم تو صبح نمودیم و بنام تو شام نمودیم و بنام تو زنده هستیم و بنام تو خواهیم
 و بسوی تست بازگشت اللهم ارزقنا لذة النظر الی وجهک و الشوق الی
 لقاءک یعنی خداوند از روزی و ده ما را لذت و دیدار بسوی روی مبارک تو و شوق بسوی
 ملاقات تو اللهم ارزنا الحق حقا و ارفقنا اتباعه یعنی خداوند انا ما را راست را راست
 و روزی و ده ما را متابعت دمی و انا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنایه یعنی و نجا ما را
 باطل را باطل و رخصه و ده ما را پرہیز نمودن از ان اللهم ارزنا الاشیاء کما ہی تو ف
 یعنی اسی بار خدا یا نجا ما را چیز چنانکه در واقع باشند بمیران ما را در حالیکه سلمان باشیم و محققا
 بالصالحین یعنی و لاحق کن ما را بنیکو کاران اسی از بدکاران محفوظ دار و ارفع عنا
 شر الظالمین یعنی و دفع کن از ما بدی ظالمان و شارکنان فی دعا المسلمین یعنی
 و شریک کن ما را در دعای مسلمانان و دعا و شفاعت عن نومته الغافلین یعنی و بیدار ساز ما
 را از خواب غافلان و ارزقنا شفاعت سید المرسلین یعنی و روزی کن ما را شفاعت
 سید پیغمبران و اخلصنا الی سبیل سلام متین یعنی و داخل کن ما را در جنت ابدی و در حالیکه
 یابنده باشیم و احشرنا مع المتقین یعنی و برانگیزان ما را بر پیرو گاران و خلصنا من النار
 یا مجیر یعنی و خلاص ده ما را از آتش جهنم اسی پناہ دهندہ اللهم اغفر لامته محمد یعنی اسی
 بار خدا یا بخشای است محمد را اللهم ارحم امته محمد یعنی اسی خداوند ارحم کن بر امت محمد

اللهم افرم لعمري محمد يعني ابي خداوند احد کن است محمد را اللهم افتح لامته محمد يعني خداوند
 بکشايعی کارهای بسته است محمد را اللهم صلح امته محمد يعني خداوند دست ساز کارهای
 است محمد را اللهم فصح عن امته محمد يعني خداوند اکشایش کن از امت محمد اللهم کرم
 است محمد يعني خداوند بزرگ گردان است محمد را اللهم عظم امته محمد يعني خداوند بزرگی
 عطا فرماست محمد را اللهم تجا وزعن امته محمد يعني خداوند اگر گذر فرما از امت محمد و اینه
 بر خطائی که از امت محمد سر زو شود آزا سحاف فرموبوب و عده خویش که از محمد صلی الله علیه و سلم
 فرموده ذلیل مگردان است محمد را مثل است با دیگر چنبندان اللهم
 یا حبیب التوابعین تب علینا یعنی خداوند اسی دوست دارنده توبه کنندگان قبول کن
 توبه ما و یا امان الخافین آمنای یعنی و اسی امان و هنده ترسندگان آمن
 ساز ما و یا و لیل المتعیرین و لتا یعنی و اسی راهنمای حیرت زدگان ما و یا ما را
 و یا یادی المصلین و یا تائینی و اسی هدایت کننده گران هدایت کن با و یا یادی
 است تختین انشای یعنی و اسی فریادرس فریاد کنندگان فریادرس یارا و ما را بجا آید
 لا تقطع رجائنا یعنی و اسی امید گاه ما یوسان قطع مکن امید ما را اسی کسانیکه از خلق و حساب
 ظاهری مایوس شده اند و یا راحم العاصین ارحمنا یعنی و اسی رحم کننده گناهکاران
 رحم کن ما را و غافر الذنبین اغفر لنا و نوبنا یعنی و اسی بخشنده گناهکاران بخشای
 ما را گناهان ما و کفر غما سیئلتنا مع الابرار یعنی و دو رکن از ما بدیهی ما را و بمیران ما را با
 نیکوکاران اللهم اغفر ذنوبنا یعنی خداوند بخشش گناهان ما را اللهم اشر عیوننا یعنی خداوند
 به پوشان عیبهای ما را اللهم ارح صدورنا یعنی خداوند بکشايعی ما را اللهم احفظ
 قلوبنا یعنی خداوند انگهدار دلهای ما را اسی از وسوسه شیطان و نفسانی اللهم نور
 قلوبنا یعنی خداوند روشن ساز دلهای ما را اللهم لیسر امورنا یعنی خداوند آسان کن کارهای
 ما را اسی هر چه که در دل من است که تو دانده راز سینه هست اللهم حصل مرادنا یعنی خداوند
 حاصل کن مراد ما را اللهم کم تقصیرنا یعنی خداوند کامل ساز کوتاهی ما را اللهم یخفف
 نحاف یعنی خداوند انجابت ده ما را از آنچه می ترسیم یا خفی الالطاف یعنی اسی صاحب

سهراینهای پنهان اللهم اعفر لنا یعنی خداوند بخش ما را و لوا الدنیا و ماوراء الدنیا
 پدران ما را و لمشا کنما و لا استأفنا و بزرگان ما را و استأفنا و الاصحابنا
 و الاحبابنا و یاران ما را و دوستان ما را و لعشائرنما و لقبائلمانا یعنی و خویشاوندان
 ما را و قرابتیان ما را و لمن له حق علينا و کسانے را که حق شان بر ماست و جمیع
 ائمه محمد علیه الصلوٰة و السلام یعنی و تمامی است محمد را بروی رحمت خدا و سلام و
 وقنا ربنا شر ما قضیت یعنی و نگاهدار ما را از شر و دردگار من از بدی حکم خود
 و قنا عذاب الکفار و عذاب القبر و عذاب یوم القیامة یعنی و نگاهدار ما را از
 عذاب دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر و احشرا مع المتقین و الابرار یعنی
 بر انگیزان ما را با پرهنر گاران و نیکوکاران اللهم بجزمته او را و الفتیحه افتح لنا ابواب
 العنایات و الکرامات یعنی خداوند بجزمت این ادراودنجیه گشای برای ما دروازه های
 عنایتها و بزرگیها و وفقنا للطاعات و العبادات یعنی و توفیق ده ما را برای طاعتها
 و عبادتها و احفظنا من الآفات و البلیات یعنی و نگاهدار ما را از آفتها و بلاها
 و بارک لنا فی الرزق و الحسرات یعنی و برکت ده ما را در رزق و نیکبها اللهم
 احفظنا یا فیاض من جمیع البلیایا و الامراض و صلی الله علی خیر خلقه محمد
 و آل و اصحابه اجمعین یعنی خداوند نگاهدار ما را ای صاحب فیض از تمام بلاها و
 بیماریها و رحمت کامله نازل کند حق تعالی بهترین خلق خود محمد و آل وی و یاران وی همه
 فائده بر ضمیر منور طالبان اهل خدا و اوقات اسرار الالهامیاد که کتاب جواب سیرالمنجیب
 به خلاصه الاوراکه و تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه و حبیبه الله رحمة الله علیه

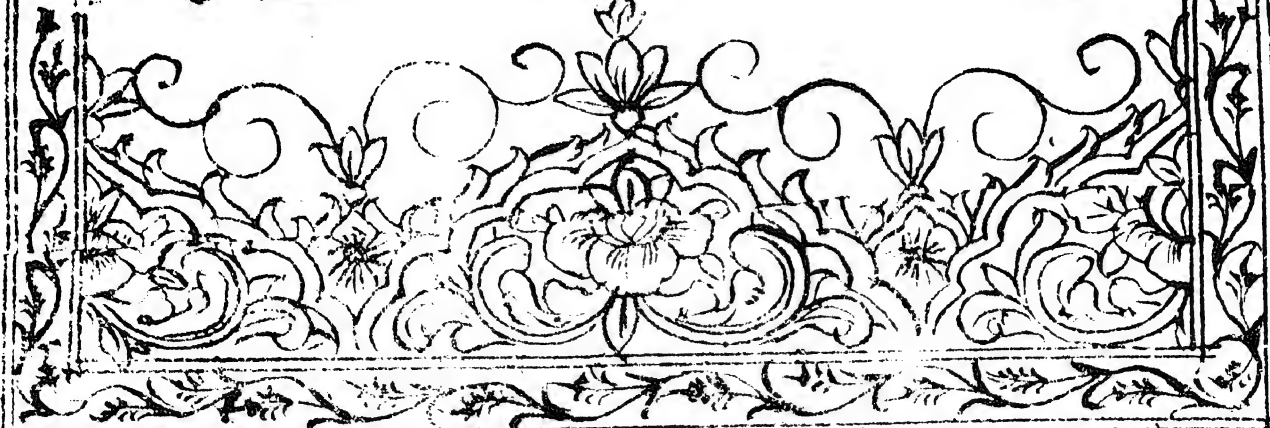
الحق کتابست برای دای حاجات منوین قوه در برای سلیمین سیرایه قوه لهذا

نست از حق منور چون نواذیم غریبه او را دیدن سبب است که برای راه

منوین آنرا نیز در شرح خود درج نماید امید خوانندگان

که این فقیر ابد عای خیر یابد نماید

فقط



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفق انوار من عباده ببيان النوافل من العبادات واجلوه واسلم

على حبيب جليله ونبيه محمد شريع العصاة في العرصات وكل الالطاهر من اصحاب الغايين
 اما بعد فتهذه بيانه المتقطعة من فتوح الاوراد وسميت بخلاصة الاوراد وجازان بعملها
 احد من عباده الصالحين فيدعو لي بالخير والله الموفق والمعين

وذكر بیدار شدن از خواب چون از خواب بیدار شود گوید لا اله الا الله وحده لا شریک
 له الملك ولا الحمد وهو على كل شيء قدير الحمد وسبحان الله ولا اله الا الله والله اكبر
 لاحول ولا قوة الا بالله يغير فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بیدار بیدار شدن این کلمات
 گفته اللهم اغفر لی بگوید یا دعای دیگر کند استجاب شود پس اگر وضو کند و نماز بگذارد قبول
 شود رواه البخاری و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و گوید الحمد لله رب العالمین
 حمد افزونی نموده و یکایک مزیده رواه ابو الشیخ

و ذکر دوم در پوشیدن جامه و چون جامه پوشد بگوید بسم الله بگوید الحمد لله الذي
 كساني هذا و رزقني من غير حول مني ولا قوة يغير فرمود صلی الله علیه وسلم جميع كنانا بان تقدم
 او بخشیده شود رواه الترمذی و ابن اسنی و ابوداؤد و رزاد علیه و آله و آخروا اگر جامه نپوشد
 باید که گفته استحق بیدار بگوید الحمد لله الذي كساني ما و اوری به عورتی و تحمل به فی حیاتی رواه
 الترمذی و غیره و بوقت جامه پوشیدن اول دست راست پوشد و وقت بیرون کشیدن از
 دست چپ بکشد ذکره الامام النووی فی اذکاره *

تذکر رفتن در خلا و آداب آن چون داخل خلا شود بسم الله بگوید که سبب تشریف است
از چشم من رواه الترمذی مرفوعاً و بگوید الحمد لله الذی اعوذ بک من الخبث و الخیار و الخذلان
ان شاء الله و استسوی علی السلام و در اینجا سخن نگوید که مکروه است و چون از استنجاء فارغ
شود بعد از ستر بگوید اللهم حصن فرجی و لیس امری و چون برآید غفر انک بگوید رواه الترمذی
و چون برآید اول پای راست بیرون کشد

تذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدد وضو و فضیلت دو گانه شکر
چون وضو کند اول بسم الله بگوید که در سنن احمد و ترمذی واقع است لا وضوء لمن یذکر
اسم الله علیه و در بعضی روایات فقہ بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام واقع
است و بعضی فقہا قسمیه متعارفه اختیار نموده اند و جمع بهتر است و در میان وضو بگوید اللهم
اعف عنی ذنبی و وسیع لی فی داری و بارک لی فی رزقی که عمل آن سدر است صلی الله علیه
و سلم رواه النسائی و ابن اسینی با سند صحیح اما قسانی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله رواه مسلم
و در روایت ترمذی بعد از وضو و ارد است باز یاد فی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المستظرفین و در حصن حصین وارد است که بعد از فراغ نظر بسوی آسمان کرده شهادت
مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفر
و اتوب الیک بگوید رواه النسائی و الحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود
باید گفت که در شیخ العمال مروی است لا وضوء لمن لم یصل علی النبی رواه الطبرانی مرفوعاً
و سوای این ادعیه در احادیث صحیحہ ثابت نشده یا در احادیث ضعیفہ است یا منقول
از سلف است و باید که در وضو مسواک کند البته که سنت مکره است و در حدیث صحیح است که
نمازی که مسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بهفتاد مرتبه رواه احمد و الحاکم فی
المستدرک مرفوعاً و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبات تفصیل در فقه مذکور است بموجب
آن عمل آرد و بعد از فراغ وضو دو گانه شکر وضو بگوید که فضیلت آن در حدیث وارد است
رواه الترمذی و غیره آداب اوقات مکروهه که آن وقت طلوع و وقت غروب و وقت استوات است

تکبیر کہ پہنچ نماز در آن نمی شاید و بعد از صبح صادق تا طلوع آفتاب هر سنت و فرض نمی شاید و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نماز نمی شاید و درین هر دو وقت قصداً توان گزارده

ذکر اذان و اذعیه آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بدینهمه گناهان را مقدم او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعاً و جواب اذان مثل ان و اجبت با اختیار محققان و اکثر علماء باستیجاب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق کرده است و مجرد سماع اذان مرجحاً بالاتفاقین عدلاً و مرجحاً بالصلوة الا ان بگوید کذافی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد

از اذان اللهم رب هذه البعثة النامة و لصلوة القائنات محمد الوسیله و لفیضه و البعثه مقام محمود الذی وعدته حلال شود او را شفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار در و بگوید کذافی حدیث مسلم و در جمیعین لا حول و لا قوة الا بالله بگوید کذافی حدیث مسلم و نیز در

حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اللهم ان لا اله الا انت وحده لا شریک له و تشهد ان محمداً عبده و رسوله رضیت بالله رباً و محمداً رسولاً و بالا سلام دنیا بخشیده شود گناهان و رواه مسلم و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی در میان و در میان اذان و اقامت دعا غنیمت و غیره که وقت استیجاب دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان و الاقامة لا یرد رواه ابو داود و

فاستلموا العفود العافیة فی الدنیا و الآخرة رواه الترمذی

ذکر سنت فجر و اذعیه آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و اصل در آن باتفاق اهل حدیث و فقه است که در خانه بگذارد و اگر مسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صف بگذارد و خصوصاً در وقت

جماعت که کرده است و بنود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر پنج سنتی متعددتر از سنت فجر رواه البخاری و مسلم و بیقرمود صلی الله علیه و سلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و ما فیها رواه مسلم و الترمذی و بعضی

علماء واجب گفته اند و قرأت پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین دو رکعت قل یا قتل هو الله بود رواه الترمذی و ابن ماجه و بعد از ادای سنت فجر سه بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد ابنی

اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی و بعد از آن این دعا بخواند اللهم احصل لی نورانی قیصری و نورانی قلبی و نوراً بین یدی و نوراً من خلفی و نوراً عن یمنی و نوراً عن شمالی و نوراً من فوقی و نوراً من تحتی و نوراً من سمعی و نوراً من بصری و نوراً من شفری

و نورانی نمی و نورانی دے و نورانی فخر و نورانی عطا سے اللہ عظیم لی نور او اعظم نور او
 و اجل لے نور سبحان الذی تعطف بالعز و قال سبحان الذی لم یس المجتد و مکرم بہ
 سبحان الذی لا ینفخ لتبج الا لا سبحان ذی الفضل و النعم سبحان ذی المحبہ و الکرم
 سبحان ذی الجلال و الاکرام کہ در احادیث صحیحہ حسنہ آئندہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 در وقت بر آمدن بحبت نماز صبح میخواندند و رواہ سلم مع زیاده فی بعض الالفاظ و تقدیم
 و تاخیر حضرت عیسیٰ علی نبیاء و علیہ السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت دفا
 بخواند اللہ انی اصحبت لا استطیع دفع ما کرہ و لا املک نفع ما ارجو و اصبح الامیر بدعی
 و اصحبت مرہنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللہ لا اتمت لی عسری و لا تسو بی صدیقی و لا
 مصیتی فی دینی و لا تسلط علی من لا یرحمنی رواہ البیہقی فی الشعب و باید کہ در میان سنت فجر
 و فرض آن این دعا بخواند یا سم یا قیوم یا مدبر السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام
 یا لا اله الا انت اسلمک ان نحمی بنور معرفتک ابد یا اللہ یا انت یا اللہ اللہ صلی علی
 محمد و علی ال محمد کہ منقول است از بعضی از سلف ہر کہ این دعا گوید دل مردہ او زندہ گردد و شیخ الاسلام
 ابن تیمیہ این ہر دو اسم یعنی یا سم یا قیوم بسیار میخواندند و می گفتند کہ این را تا نیر عظیم است
 در زندہ شدن دل مردہ و میفرمودند کہ این ہر دو اسم عظیم است و بعد از ادا سنت فجر
 پہاوی راست بر زمین رساند کہ عیسیٰ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کما ورد فی حدیث الصحیحین یا ام نوہ
 این راست گفتہ

و ذکر از خانہ بیرون آمدن بحبت جماعت نماز فرض چون از خانہ بیرون آید گوید
 بسم اللہ و توکل علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ و فرشتگان بامر حق سبحانہ تعالیٰ گویند ہر
 کیفیت و وقت و حتی عنہ شیطان رواہ الترمذی مرفوعاً قال حسن و یرگوید اللہم انی اسأ
 بحق السائلین علیک و بحق مشای ہذا الیک لم اخرج اشرار و لا باطل و لا ربا و لا سمعۃ
 خرجت القار و خطک و ابتغار منشاگ اساک ان تنقذنی من النار و ان تعفر لی دنوبی ان
 لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ چنین کند بہر کل سازد حق سبحانہ و تعالیٰ
 ہفتاد ہزار فرشتہ را کہ استغفار بحبت او کنند و متوجہ شود حق سبحانہ و تعالیٰ بوجہ کریم خویش

بسیوی او تا آنکه فارغ شود از نماز رواد الامام احمد و ابن ماجه

ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از آن و چون در آید اول پای راست درون نهد
و بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَلِیْمِ وَ جَبَّارِ الْکَرِیْمِ وَ سُلْطَانِ الْقَدِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ که عمل بختیگر بود سلی علیّه که
و سلم و فرمود هر که چنین گوید از جن محفوظ ماند تا تمام روز رواد ابو داود و در نو نما و بگوید بسم الله و الصلوة
و السلام علی رسول الله المومن غفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
پای چپ بیرون نهد و بگوید بسم الله و الصلوة علی رسول الله المومن غفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلتک
رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْمَبِیْسِ وَ جِنوده از شر شیطان طمطمع با نماز این
ذکر در بیان گزاردن نماز صبح جماعت و دیگر نمازها و فضیلت صفت اول و فضیلت
بکبیر اول و بیان قنارت نماز فجر باید که نماز صبح جماعت او کند که در حدیث متفق علیه
و ارد است نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیت و هفت درجه و جماعت سنت مکه
است در روایت مشهوره از عبد بن حماد و شیع ابن مہام و دیگر محققان بوجوب آن قایل اند
و در حدیث است هر که نماز عشا جماعت گزارد گویا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح جماعت
گزارد گویا تمام شب قیام نمود رواد سلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجد
که جمعه در آن میشود برابر با صد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر با چهار هزار نماز است و نماز در مسجد
حرام برابر با هزار نماز است رواد ابن ماجه و قنارت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه
زیاده نباشد و از پهل آیه کم نباشد و شصت آیه سیانه است و بهتر آنست که از طولان مفصل
نخواند و آن از حجات تا ذات البروج است و قصد آن کند که صفت اول در یاد که افضل است
و تجد کند که بکبیر اولی از وفوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل و یک بکبیر اولی در جماعت
یابد نوشته شود او را و بر اوست یکی از دوزخ و یکی از نفاق رواد الترمذی و رجال اسناد وثقا
و در عوارف المعارف از سید الطائفة جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
و خلاصه نماز بکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر حضور دل باشد که در حدیث آمده است
لا صلوة للکفت رواد الطبرانی و اکثر بزرگان نماز بحضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیر هم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

ہست لایزال اللہ عزوجل مقبلا علی العبد فی صلواتہ الم لیفت فاذا الفت انصرف عنہ روء الامام
احمد و ابو داؤد و النسائی و الدارمی و ابن خزمیہ فی صحیحہ و الحاکم و صحیحہ کلمہ
ذکر در بعضی ادعیتہ در نماز عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا وایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقت
کہ افتتاح صدقہ بیکارند میفرمودند سبحانک اللہم و بحمک و تبارک اسمک و تعالیٰ جدک و لا الہ
تغیرک رواہ الترمذی و ابو داؤد و مختار و در مذہب امام عظیم ہمین دعا است و ادعیتہ دیگر در نوافل
فرمودہ اند پس ادعیتہ دیگر ذکر کسیم تاہر کہ خواہد عمل آرد و در وقت جلسہ بین السجدتین می فرمودند
اللہم اغفر لے و ارحمنے و عافنے و اہرنے و ارزقنے رواہ ابو داؤد و الترمذی و الحاکم و صحیحہ
و بعد از تشهد البیتہ بگوید اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم و عذاب القبر و من فتنۃ المحیارات و الممات
و من شد فتنۃ مسیح الدجال رواہ مسلم و غیرہ و فی روایت مسلم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یعلمنا ہذا الدعا رکعنا السورۃ من القرآن و ادعیتہ دیگر در فتوح الاوراد مذکور است نیز بخوان
و دعائے کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بابو بکر صدیق رضی اللہ عنہما فرمودند چون رسید کہ یا رسول اللہ یا مومنین
ما را دعا کنید در تشهد بخوانیم قال قل اللہم انی ظلمت نفسی ظلمًا لیسرا و لا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرۃ من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیہ و از علی ابن ابی طالب
مروی است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آخر نماز بعد از تشهد میخواند اللہم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت
و ما اسررت و ما علمت و ما اسفرت و ما انت اعلم بہ منی انت المقدم و انت المؤخر لا الہ الا انت
رواہ مسلم و ابو داؤد و الترمذی و النسائی

ذکر دو از دہم و ادعیتہ بعد از نماز فرض بعد از سلام ہر فرض بگوید استغفر اللہ لعظیم الذ
لا الہ الا ہو ہو الہی القیوم و اتوب الیہ اللہم انت السلام و منک السلام و الیک یعود السلام
فحینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام اللہم لا مانع
لما اعطیت و لا معطى لما سئعت و لا راد لما قضیت و لا یففع ذالجد منک الجبدۃ یا ربنا یا ربنا یا ربنا
و عدا در احادیث صحیحہ وارد است رواہ البخاری و غیرہ و بعد ازین ادعیتہ در نماز صبح لا الہ الا اللہ
و عدہ لا شریک لہ لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ و عدہ لا شریک لہ و عدہ لا شریک لہ و عدہ لا شریک لہ و عدہ لا شریک لہ
صحیح وارد است بعد از ان بگوید اشہدان لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد

جسے اللہ عند الموت جسے اللہ عند المماتہ فی القبر جسے اللہ عند الحساب جسے اللہ عند المیزان
جسے اللہ عند الصراط جسے اللہ لا اکھ الا ہو تو کلت و ہو رب العرش العظیم و دعا ہمار
بسیار خصوصاً بعد از نماز صبح مروی است از مشایخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود
امادین قدر کفایت است اگر کسی مداومت نماید

ذکر در ادعیہ صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر
۳ مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا اکھ الا ہو الحق القیوم و اتوب علیہ کفارت کنایہ
او شود اگر چہ باشد مثل گفت در باروہ ابن اسنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ
کہ در صبح و مسا ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئی فی الارض لانی
وہو السميع العظیم ضرر کند اورا هیچ چیز رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال حسن صحیح پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح و مسا الحمد للرب العالمین الرحمن الرحیم ہمار مرتبہ
شکر روز و شب او کردہ باشد ہر کہ دہ مرتبہ الحمد للرب العالمین بگوید او کردہ باشد شکر
حق تعالی چنانکہ حق او ای شکر است رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللایلہ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید جسے اللہ لا اکھ الا ہو علیہ توکلت و ہو رب العرش العظیم
کفایت کند حق تعالی جمیع کمات اورا از دنیا و آخرت رواہ ابن اسنی و رواہ ابو داؤد پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح بگوید سبحان اللہ صین تسون و صین تخرجون و الحمد للہ صین
والارض و صین تطهرون الخیرج الخی من اہیت و یخرج اہیت من الخی و یحیی الارض بعد موتها
و کذلک تخرجون اورا گنہ ہر چہ از و فوت شود و تمام روز و ہر کہ در سا گوید همچنین است رواہ
ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صبا و مسا خاتم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العظیم
غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اکھ الا اللہ الیہ المصیر و آیتہ الکرسی
بخواند در روز و در آن شب در حفظ آتی باشد رواہ ابن اسنی و الترمذی باسناد صحیح و فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح و شام ۳ بار بخواند السميع العظیم من
الشیطان الرجیم بگوید و بعد از ان سہ آیتہ از اخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی
لا اکھ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا اکھ الا ہو ملک المقادیر

السلام المؤمن المہتمن العزیز الجبار المتکبر سبحان اللہ عما یشرکون ہو اللہ الخالق الباری المصور
 لہ الاسماء الحسنیٰ تسبیح لہ فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ہفتاد ہزار فرشتہ طلب رحمت از
 برای اکوشت تا شام و از شام تا صبح و اگر بید و راز و زیاد ران شب شہید مرده باشد رواہ
 الترمذی و قال حسن غریب و البزار و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ بعضی از دختران خود تعلیم فرمود
 کہ وقت صبح و مساکوید سبحان اللہ و بحمدہ لا اقلۃ الا با اللہ ما شمار اللہ مکان و المسمیٰ تسبیح
 لیکن علم ان اللہ علی کل شیء قدیر و ان اللہ قد احاط کل شے علما بعدہ فرمود علیہ السلام بگوید
 این را بیچ کس در صبح و شام مگر کہ در حفظ آئی باشد رواہ ابو داؤد و انسائی و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بیفرمود اللہم کب اصبحنا و کب امینا و کب یحیی و کب نمیت و الیک النشور و در مسامی فرمود
 اللہم کب امینا و کب اصبحنا و کب یحیی و کب نموت و الیک المصیر رواہ ابو عوانہ و ابن جبان فی
 صحیحا و رواہ ابو الشیخ و فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح اللہم انی اصبحت اشک
 و اشد حلة عر شک و ملائکتک و جمیع خلقتک انک انت اللہ لا ال الا انت و ان محمد عبدک و رسولک
 یک مرتبہ ربع او از دوزخ آزاد شود و اگر دو مرتبہ بگوید نصف و اگر سه مرتبہ بگوید حصہ و اگر چار مرتبہ
 بگوید تمامہ آزاد شود و در وقت مسابز ہجرتین است لیکن بجای اصحت بگوید رواہ ابو داؤد
 و الترمذی و سنہ و رواہ النسائی و زاد و حدک لا شریک لک بعد قولہ لا ال الا انت و این ضابطہ
 در جمیع ادعیہ نگاہ دارد یعنی وقت شام لفظ امیت و اسی بگوید و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
 ہر گاہ کہ صبح کنیدی از شما پس باید کہ بگوید اصبحنا و اصبح الملک تدر رب العالمین اللہم انی
 اسالک خیر الیوم و فتحہ و نصرہ و نورہ و برکتہ و ہدایہ و اعوذ بک من شرافیہ و من شر ما بعدہ
 در مسابز مثل این گوید رواہ ابو داؤد و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ سید الاستغفار یعنی اللہم
 ربی لا ال الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عہدک و وعدک استعظمت اعوذ بک من شر ما
 صفت البورک بتمتک علی و البورک بذنبی فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت بگوید
 در صبح یاد رسا و در آرزو زیاد ران شب بید و داخل شود در بہشت رواہ البخاری و الترمذی
 و لفظ وجبت لہ الجنۃ و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این کلمات را صبح و مسابز میخواندند اللہم
 اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرۃ اللہم انی اسالک العفو و العافیۃ فی دینے و دنیا و دینے

یا علی اللہم استر عورتی وامن روحی اللہم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمنی وعن شمالی ومن فوقی
 واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی رواہ ابو داؤد وغیرہ ورواہ الی کم وقال صحیح الاسناد وپیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم نگویہ هیچ کی در صبح و مسا و رخصتا با اللہ ربنا و بالاسلام دینا و محمد رسول
 اللہ آنکہ حق باشد بر حق سبحانہ و تعالیٰ کہ آن بندہ را راضی سازد رواہ ابو داؤد و النسائی و الی کم
 وقال صحیح الاسناد ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت کہ امر کرد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگویم
 در صبح و مسا و وقت خواب این کلمات را اللہم فاطر السموات والارض عالم الغیب الشهادة
 رب کل شئ و ملائکة اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و شر شیطان و شرک
 رواہ الترمذی وقال حسن صحیح و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بگوید در صبح اللہم ما أصبح بی نعمت
 او باحد من خلقک تمک و حدک لا شریک لک فاک الحمد و لک الشکر تحقیق ادا کرده باشد
 شکر آن روز را و ہر کہ در وقت مساکوید ادا کرده باشد شکر آن شب را رواہ النسائی ہر کہ وقت
 صبح بگوید بسم اللہ علی نفسی و اہل دماے پیچ آفت برویز چنین وارد شدہ در حدیث و اگر
 در شب نیز گوید بہرست و زمیرین عوام رخصۃ اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ فرمود هیچ کسے در اول شب و اول روز بگوید بسم اللہ ذی الشان عظیم البرکات شہید
 السلطان ما شاء اللہ کان اعوذ باللہ من الشیطان مگر کہ از شیطان و شکر او محفوظ ایز رواہ
 الحاکم فی تاریخہ صاحب فتوح الاوراد گوید کہ این مجرب فقیر است باید کہ دوستان عامل شہد و باید
 کہ اختتام ادعیہ برین درود مناسبت و این درود بار بخواند اللہم صل علی سیدنا محمد بعد ذل ذرۃ
 الف الف مرة افضل صلواتک و اجمل تحیاتک علی عبدو مخلوقک من الازل الی الابد صلوۃ
 سکون لک رضا و لمحۃ ابرہین یدی کل نفس و محطۃ و لمحۃ و طرفۃ یطوف بہا اہل السموات والارض
 و کل شئی ہو فی علمک کاین اوقد کان و علی آل سیدنا محمد و بارک وسلم کذلک و باید کہ درین
 ہر دو وقت مسبعات عشر بخواند و ان اینست سورۃ فاتحہ ہفت مرتبہ قلیا ہفت مرتبہ قل ہو اللہ
 ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الفلق ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الناس ہفت مرتبہ بعد و کل
 تجید یعنی سبحان اللہ و الحمد للہ و لا اله الا اللہ و اللہ اکبر ہفت مرتبہ عدو ما علم اللہ و زینہ
 ما علم اللہ و لا ما علم اللہ یکبار بعدہ درود ہفت مرتبہ بعدہ دعا بار ما ثورہ یعنی اللہم

و افعل و اعمل فی عسر و عافیۃ اللہم حرلی و اختر لی و لا یحکمنی الی اختیار الی اللہم اجعل الخیرۃ فی کل قول و عمل اریدۃ فی ہذا الیوم و اللیلۃ بعد از ان دعا را بی ذریض بخواند کہ فضیلت آن بسیارست آن نیست کہ انی اسالک ایمان و ایما و اسالک قلباً خاشعاً و اسالک علماً نافعاً و اسالک یقیناً صادقاً و اسالک دیناً فیما و اسالک العافیۃ من کل اللیلۃ و اسالک دوام العافیۃ و اسالک اشکر علی العافیۃ و اسالک النفع عن الناس در حدیث آمده کہ گفت جبریل علیہ السلام یا محمد سو گند بخدایتیکہ ترا سبوحش کرده بحق دعا کند هیچ کی از است تو باین دعا مگر خشیدہ شود اورا گناہان اگر کہ از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

نوکر در فضیلت علم و درس و تدریس بعد از ان اگر عالم است بدرس مشغول شود و در حدیث آمده ساعتی من عالم متکلم علی فراشہ بنظر فی علمہ خیر من عبادۃ العابد سبعین بار رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و ایضاً فیہ مرفوعاً فصل العالم علی العابد کفصلی علی اذنا ان السد عز وجل و ملائکته و اهل السموات و الارضین حتی النملۃ فی حجرہا و حتی الحوت فی البحر لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ و ایضاً فیہ مرفوعاً العلم سائر و رتۃ الانبیاء یجہم اہل السمار و یتغفر لهم الحیتان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر وقت درس نباشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب العلم فرضیۃ علی کل مسلم رواہ ابن ماجہ و البیہقی و غیرہا و احادیث در طلب علم بسیارست و اگر ضرورتی دارد کہ بسبب مشغول شود برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است اورا بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات هیچ چیز بہتر از مشغولی بشغل قلبی نیست پس بذکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا بتلاوت قرآن مشغول شود و خود را هیچ حال مہمل و معطل نگذارد

نوکر در نماز صبح و فضیلت آن ابو ہریرہ رضی عنہ روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بسبب چیزست روزہ از ہر ماہ داشتن و دو رکعت نماز صبحی خواندن و آنکہ وتر قبل از خواب کمز رواہ البخاری و سلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بدو رکعت صبحی بخشدہ شود گناہان او اگر چه باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و ترمذی و آنچه از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از نیک پیر روز باشد و فی بعض کتب مشہور و وقتاً

انما عنده مضي ربع النمار و در حدیث است هر که چهار رکعت ضعی بگذارد بنا شود برای او خانه در بهشت
 رواه الطبرانی و عمل پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صلوٰۃ ضعی اکثر اوقات همین چهار رکعت بود چنانکه
 معاذ رضی الله عنه روایت میکند که پرسیدم از عائشه ثمره که چند پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز
 ضعی میکردند گفت چهار رکعت میکردند و زیاده میکردند آنچه حق تعالی خواسته است رواه مسلم
 و اکثر آن تا دو ازارده رکعت آمده است و در حدیث مرفوع آمده است هر که دو رکعت ضعی بگذارد
 از فافلان نوشته شود و هر که چهار رکعت از ارمنان نوشته شود و هر که شش رکعت بگذارد از
 فانتان نوشته شود و هر که هشت رکعت بگذارد از فایزان نوشته شود و هر که ده رکعت گزارد از
 بیت گناه بر و نوشته نشود و هر که دو ازارده رکعت بگذارد بنا کند حق تعالی او را خانه در بهشت
 رواه ابو نعیم و البیهقی و فی الترمذی و ابن ماجه بنی الله فی الجنة قصر امن ذهب و در بعضی از کتب
 مذکور است هر که دو ازارده رکعت نماز ضعی بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار خواند و
 قل هو الله احد شله باز نازل شود از هر آسمان مهفاد فرشته همراه ایشان کاغذهای سفید
 و قلمهای نور باشد بنویسند مرعالم رحسانات یعنی ثواب آن تافخ صور و چون روز قیامت
 شود بیایند آن فرشتگان و با هر فرشته بهشت باشد و بگویند بر خیز ای صاحب قبر که تو از
 اهل امن هستی انتی مسی قی که توفیق یابد دو ازارده رکعت بگذارد و گرنه از چهار رکعت نگیرد و بوقت
 ضرورت دو رکعت بگذارد و قرأت در آن و الشمس و بعضی کنند یا قل هو الله احد ده بار
 بخواند در هر رکعت بعد از نماز صبحی صد بار بگوید اللهم اغفر لی و ارحمی و تب علی انک انت التواب
 الرحیم اغفور بعد از آن سیزده کرت این دعا بخواند که در سوس شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
 بعد از تسمیه بگوید اللهم صفر الدنیا با عینا و عظم جلالک فی قلوبنا اللهم و قنا برضاک و ثقتنا
 علی دینک و طاعتک بفضلک و کریم و رحمتک یا ارحم الراحمین
 ذکر نماز استخاره پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که قصد کند یکی از شما کاری را پس
 باید که دو رکعت استخاره بگذارد بعد از این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و تهتدک
 بقدرتک و اسألك من فضلك لعظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام
 الغیوب اللهم ان کنتم تعلم ان هذا امر خیر فنی دینه و معاشه و عاقبه امری او عاجل امر

و اجله فاقدره لی و میره لی ثم بارک لی فیہ و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینہ و معاشی و عاقبة امری
و اجله فاصرفه عنی و اصر فی عنی و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارفع رواد التجار و المارعة و درین
دو گانه قل یا ایها الکافرون و قل ہو الله بخواند و صاحب فتوح الاوراد میفرماید که مختارین فقیر
آنست که اول حدید و آخر حشر بخواند و گرنه آیه الکرسی و آسن الرسول بخواند که فضل بسیار دارد
و در و عا لفظ او که از عمر شک راوی واقع شده بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد و در
لفظ هذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمع الجوامع حدیث آمده هر که هفت مرتبه استخاره کند
و هر بار دعای مذکور بخنور دل با معنی بخواند هر چه بعد از آن خاطرش بر آن قرار گیرد بمنزله وحی است
انتهی و در حدیث است از سعادت این آدم است استخاره او در هر کار و از شقاوت اوست ترک استخاره
رواه الحاکم فی المستدرک الترمذی این صلوٰۃ استخاره غیر صلوٰۃ استخاره است که هر روز میخواند
ذکر دعائاتی که در تمام روز باید خواند بنیبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در روزی صد بار
کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله و احد لا شریک له لا اله الا الله و احد و لا اله الا الله و احد و لا اله الا الله و احد
او ثواب برابر کسی که ده برده از او کرده باشد و نوشته شود او را صد عمل نیک و محو کرده شود
صد بدی و باشد او را پناه از شر شیطان تمام روز و دنیا را و هیچ کی عملی از او فضل روز قیامت
نگیرد کسی که بسیار از وی گفته باشد روایه البخاری و سلم و همین کلمه باز بادی بجایی و میت و هوس
لا میت بیده الخیر و هوس علی کل شیء قدیر در بار بار بگوید بنو کسید حق تعالی برای وی هزار هزار عمل
نیک یعنی ده لک و محو کند از او هزار هزار گناه و بلند کند او را در بهشت هزار هزار درجه رواه الترمذی
و ابن ماجه و احمد و الحاکم فی المستدرک و ابن السنی و بنیبر گفته شده شود او را خانه و بهشت روایه
الترمذی و النسائی و انتی و باید که در هر روزی صد بار بگوید سبحان الله و مجده که ثواب آن در حدیث
بسیار آمده و نیز کلمه طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله هر روز صد بار بگوید در حدیث آمده
که باشد روی او در روز حشر مانند ماه شب چهاردهم و این گفتن کلمه طیب صد بار اکثر عمل
بزرگان در وقت مغرب آمده و دیگر باید که صد بار لا حول و لا قوة الا بالله هر روز بگوید
که در حدیث است که هر که صد بار بگوید این کلمه را نرسد او را فقر هرگز روایه ابن ابی الدنیا
مسند مرفوعا و در روایت دیگر هست که این کلمه کبھی است از گنهای بهشت و در حصن حصین

در فضل لاجول ولا قوتہ الا بالاسد آمدہ آئندہ و امر من تسعة وتسعين واربعة اسیرہ بالاسم راہ
 مالک فی الموطا و الحاکم فی المستدرک و باید کہ ہر روز بگوید اللہم بارک لی فی الموت و فیما بعد
 الموت بیت و یکبار داخل شود در بہشت بغير حساب و فی الحدیث قیل یا رسول اللہ
 یل بحیث یرح الشہداء اذ قال نعم بذكر الموت فی الیوم و اللیلۃ عشرين مرة و باید کہ کلمہ روز و
 ہر روز بگوید و آن آمیت اللہم انی اعوذ بک من ان اشک بک شیئا و انا اعلم و متفکر
 لما لا اعلم رواہ الطبرانی و رواہ ابویلی و قال ثلث مرات و باید کہ این دعا بخواند اللهم
 انی اسألك صحة فی ایمان و ایمانا فی حسن خلق و نجاح یتبعہ فلاح و رحمة منك و عاقبة
 و مغفرة منك و رضوانا در ہر روز و ہر شب این دعا را جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 بسلطان فارسی ضرر تعلیم فرمودند رواہ الطبرانی فی الاوسط و در قوسی کہ روز بسیار
 گرم باشد بگوید لا اے الا اسد ما شدہ حرہذا الیوم اللہم اسد فی من حرنا جہنم و در وقتی
 کہ بسیار سرد باشد بگوید لا اے الا اسد ما شد برود ہذا الیوم اللہم اسد فی من زہر جہنم
 حق تعالی میفرماید گواہ باش ای دوزخ من آزاد گرم این بندہ را از عذاب دوزخ
 رواہ البیہقی وغیرہ و در شب گرم یا سرد نیز گوید بجای ہذا الیوم ہذہ اللیل بگوید و در حدیث
 آمدہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بر من در روز و در شب در روزی ہزار مرتبہ میزد تا
 نہ بنید مقام خود در بہشت رواہ الحافظ المقدسی و در حدیث وارد است کہ پیغمبر فرمود
 صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ قل ہو اللہ احد در روزی بار بخواند گناہ پنجاہ سالہ او بخشیدہ شود
 مگر قرض رواہ الترمذی و قال حسن غریب

ذکر و فضیلت تلاوۃ قرآن بدانکہ در فضیلت تلاوۃ قرآن احادیث بسیار آمدہ و

فی الحدیث الاحمد و الترمذی و الحاکم اہل القرآن ہم اہل اللہ خاصۃ و فی الحدیث حملۃ القرآن
 اولیاء اللہ من اعادہم فقد عاد اللہ من والاہم فقد والی اللہ رواہ البخاری وغیرہ
 و در حدیث است فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل رحمن است بر سائر مخلوقات و فی الحدیث
 ہر کہ حق سبحانہ و تعالیٰ حفظ قرآن داوہ است و او گمان کند کہ دیگر بر او از من زیادہ داوہ است
 تحقیق او غلط عظم نعم را رواہ البخاری نے تاریخ و البیہقی مسلا و ایضا فیہ حق تعالیٰ

میفرماید هر که مشغول کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از ادعیه خواندن بدیم و را
 افضل از اینجه بسیار بدان بدیم رواه النسائی مرفوعاً و رواه الترمذی و الحاکم مرفوعاً هر که قرآن
 خواند و عمل کند بر و پوشانیده شود پدر و مادر او راجح روز قیامت که روشنی آن خویست
 از روشنی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید بآن کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
 و فی الحدیث قرأت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف منافع میشود
 تا دو هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعاً و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن آن
 در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خواهد شد ان شاء الله تعالی پس چون از ادعیه
 و اذکار و تلاوت قرآن از درس و تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است
 ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باینکه در اول و آخر دست بشوید
 که سبب برکت است رواه ابو داود و اول شستن سبب سعادت رزق است و شسته خورد
 و نه استاده که سنی است رواه مسلم و شروع طعام بسم الله کند که نزد جمهور علماء مستحب است
 و بعضی علماء واجب گفته اند اگر در اول فراموش شود و در آشنای طعام خوردن یاد آید بگوید بسم
 الله و آخره رواه ابو داود و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو اسم جامع لتعلیم اللکم احمل فیه برکه و عافیه
 و شفا که آن طعام ضرر نمیکند رواه ابو الشیخ عن عجب الله ابن مسعود و صحیح الشیخ ابن القیم و از
 ابن عطیه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعله رزقا طیباً مبارکاً لا یبتغیه فیه ولا حاساً
 بتحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت می کنند
 که بر هر نعمتی بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو نعمه حمد خدا میکردند و اگر
 بسم الله مطلقاً فراموش شود در آخر قل هو الله سه مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
 و اولی و آخر همیشه که موجب شفا است از نهفتاد رحمت که فی العوارف و بیغیت قوت
 بر عبادت بخورد و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پیریزد
 که موجب سستی است و تکلف و تنگم نکند و هر چه موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
 و سلم خیرین نان خورش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود و ابن ماجه و با مستقیان بخورد و از خانه مستقیان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه و سلم و گرم بخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب مقرر است و بدست
راست بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است
رواه مسلم و از پیش خود خورد و از میان طبق بخورد و از بالای آن نیز بخورد که کثرت نازل میشود
بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر الطعمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن رواست و نفع
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار بخورد که نهی ازین هر سه در حدیث وارد است و طعام نکند
اگر خوش آید خورد و اگر نه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیحہ مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقت خوردن سرکه مکرر فرمودند اللهم لا ادم الحبل کما فی التجار
و شیر را نیز تعریف فرموده اند و در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فیہ و از قیل
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فیہ الطعمه الخیر منه رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذی
و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البتہ از چیزی بخورد که
درین امر است از آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه البیهقی و باید که شبه انگشت بخورد و
عند الحاجة استقامت بر اربع جائز است و اگر جزا خورد و تر خورد چنین است در حدیث
و از میوه ها انگور و خرپزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه و سلم و اگر از
دست چیزی بفتند برداشته بخورد و اگر در طبق طعام باشد شور یا ملس بفتند او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفاست و در دیگر رحمت است مقدم میکند بازوی را که در دست راست
رواه ابن ماجه و فروغی و باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البتہ چیزی بدهد اگر چه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که پنجه است چنانکه در حدیث مسلم و غیر
ان وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر نبط یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنرا برداشته پاک کرده بخورد که از فقر و اضطراب
مأمون شود و زرق و اسع گردد و باید که اتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قرآن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد و قبول
نمیشود نماز او تا چهل روز و عامی را تسبیح و توبه و سبوح و هر گشتی که از حرام

بر بدن زیاده شود و زخ باد سزاوارتر است و حلال محض آنست که فتوح بی طمع رسد از جانی
که چنین حرمت نباشد یا کسب بوجه شرع کند یا آنکه بعد از محضه بخورد و باید که قیوت باشد
ذکره فی جمع الجوامع عن انس مرفوعاً و در حدیث آمده اکثر بهم شبا اکثر بهم جو عایوم القیامة
الترمذی و غیره و باید که مشتی نخورد و مطلقاً که منع است از آن و بعد از خوردن نکشتان بلید که
سنت است رواه البخاری و سلم و باید که و طبق آنقدر بگذارد که کسی را بجا آید و گرنه طبق را
بلید و بعد از فراغ از طعام شکر گوید که در حدیث است که حق تعالی راضی میشود از آن بند
که بعد از طعام بشرب حمد میکند رواه مسلم پس باید که چنین گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام
و رزقنی من غیر حول منی و لا قوۃ الا انما کنان ما تقدم بخشیده شود رواه الترمذی ابو داود
و ابن ماجه کلام مرفوعاً و پس از طعام خلل است که سنت قولی و هم فعلی است و خلل از فی نکند که منع است
از آن و باید که بعد از فراغ دست بشوید که این سنت قولی است و هم فعلی و مسح بر مال سباح
در مرتبه آخره و در مرتبه اولی منع است و بعد از طعام متصل غسیله که در حدیث است از مرفوعاً
طعامم بذکر الله و لا تأموا علیہ فستقی قلوبکم رواه فی عمل الیوم و الایام و بعد از آنکه باره از
طعام مضغ شود قیلوله کند که سنت است و قیلوله خواب نیم روز را گویند و قیلوله موجب قوت است
بر قیام شب و اعمال خیر که آورد استغن علی قیام اللیل بالقیلوله ذکره فی کنز العباد و غیره
و اندر الموفق و الحسین و یسعین و آب استاده نخورد و بیکدم نخورد بلکه سه دم بیاشامد
که سنت است اول بسم الله گوید و آخر الحمد صد گوید بعد از این عاجز اند الحمد لله الذی جعل لنا
بیومته عذاینا و لم یجعل له ذنوبنا لما اجابا که عمل آن سه و رست صلی الله علیه و سلم تمام شد

ذکر آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

ذکر نماز فی الزوال و نمازی که محبت ادای دین از آن حضرت صلی الله علیه و سلم منقول است
بعد از زوال منقل بر خیزد و نماز فی الزوال بگیرد که درین ساعت دروازه های آسمان
گشاده میشود رواه الترمذی و آن چهار رکعت است و قرارت در آن بعد از فاتحه آیه الکرسی
و قل مواقده است و در حدیث است که حق تعالی او را ثواب صدیقان و شهیدان داد
و برای ادای دین چهار رکعت نماز درین وقت مروی است قرارت درین بعد از فاتحه

آیه الکرسی و قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند قل اللهم مالک المملکت ما بغیر حساب بعد و این دعا
 بخواند اللهم یا یتشفی الغم یا مجیب الدعوة المفضلین یا تملک الدنیا و الآخرة و ربما اکرمت
 رحمة تعینتی بجاعتی تیرته من سواک و اقص دینی حق سبحانه و تعالی ویر از فرض غلامی که سه
 ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در سجده بجهت ادای نماز
 ظهر و غیر آن بپایان اجابت مسجد کند و در حدیث وارد است و سنی که یکی از شهادتیه
 پس نشیند تا آنکه دو رکعت نماز نکرده و راه البخاری مسلم و اگر وقت دو گانه باشد
 یا توفیق نیابد باید که کلمه تحجیب بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام فی ضرورت
 نکند که سنی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید که خود هم بردارد و کذا
 فی البخاری و در مسجد مع و شرا ممنوع است و منع از خواندن شعر کند و منع کند از
 حلقه نشستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند با و از بلند اذان
 دادن کرده فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گوشت
 سنت ظهر بخواند و بعد از آن نماز فرض جماعت بگیرد و بعد دو رکعت سنت
 مؤکده بگیرد و بعد او را دی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعد چهار رکعت
 بگیرد و در حدیث مرفوع وارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
 و چهار رکعت بعد از و حرام کند حق تعالی آتش دوزخ را بر او رواه احمد و الترمذی
 النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت مابین
 و عصر را اکثر بخواند در روز محمور دارد و بزرگان صد مرتبه در و بعد از ظهر فرموده اند
 و افضل آنست که این در و بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوٰة تکون لک خاتمة
 اداء در قواید سراجی که کتاب حدیث است می آرد هر که این دو دس و سه مرتبه بخواند
 هر روز حق تعالی دری در قیام مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه و سلم
 مشاهد نماید و شرف باین دولت تاقیامت باشد و فرمود صلی الله علیه و سلم
 که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من در و رواه الترمذی
 و بعضی از صیغهای در و مع فضایل آن بعد از این مذکور خواهد شد در ذکر ادعیه بعد از سجده

و در فضایل درود احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج درتی و فضایل درود نوشته هر که خواهد در آن مطالعه کند

ذکر و بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود تجوید و ضحاک و صلوة در سطر بر مذہب مختار همین نماز عصر است باید که باین نماز اهتمام بسیار و تاخیر تا وقت مکروه نماید و آن زرو شدن آفتاب است در حدیث است که آن از منافقان رواه ابو داؤد و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشد کراهت و وقت آن بعد از طلوع شلین سوای فی الزوال است و جماعت و نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است نیز اهتمام نماید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگزارد حرام کند حق تعالی بر او آتش دوزخ رواه البخراسنی و باین چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی را کرم الله وجهه و وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بحجت وصیت آن سرور صلی الله علیه و سلم با و ام که زنده باشم رواه البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قرارت دین چهار رکعت در آوسله اذان ولدت و در ثمانیه و العادیات و در شالکنة الفارعة و در رابعه التکم الکثیر در حدیث مروی است و در فرض عصر قرارت و السمار ذات البروج و السمار و الطارق و امثال آنها در حدیث آمده رواه ابو داؤد و الترمذی و غیرهما و در وقت مذکور است که اوساط مفصل یعنی از و السمار ذات البروج تا لم یکن در عصر و عشاء بخواند و باید که ما بین عصر و مغرب را معمور دارد باوراد و اذکار بعد از او عیبه که بعد هر فرض است و از جمله اعمال که در این وقت است آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر آنست که چنین گوید اللهم اغفر لی رب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید استغفر الله من جمیع کراه الله قولاً و فعلاً و عملاً و خاطراً و ناظراً یا گوید اللهم اغفر لی او لا الذی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و الاحیاء منهم و الاموات و باید که مبعوث عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل باین

ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعمیل افطار مستحب است یعنی قبل از ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم بگرد یا یا مغمیم که تاخیر مستحب است و وقت افطار صوم

وَعَامِي افطار بايد کرد و آن اينست بسم الله و الحمد لله اللهم لك صمت و على رزقك افطرت
 و عليك توكلت سبحانك و بحمدك اقبل مني انك انت السميع العليم و بگويد الحمد لله الذي اعانني
 فصمت و رزقني فافطرت اللهم اني اسالك برحمتك التي وسعت كل شيء ان تغفر لي
 ذنوبي و افطار بسم الله در خراکت يا بچيزيکه اورا آتش نرسيده باشد و اگر خرا حاضر نباشد
 بچند غرقه آب افطار کند که چنين بود مثل آن حضرت صلي الله عليه وسلم و در فضائل روزه
 احاديث بسيار آمده پيغمبر فرمود صلي الله عليه وسلم هر که يك روزه دارد براي خدا نيکي
 و در دارد روي او هفتاد ساله راه از دوزخ رواه البخاري و مسلم و احمد و الترمذي
 و النسائي و در حديث آمده خواب روزه دار عبادت است و عمل او مضاعف و دعای او
 مستجاب است و گناه او مغفور است رواه البيهقي في الشعب و در حديث است
 روزه سپر است مادام که باره نگرد است آنرا بدروغ يا غيبه رواه الطبراني في الاوسط
 و در حديث آمده سوگند بخدايي که روح محمد در قبضه قدرت اوست هر آينه بوي دهن روزه دار
 خوشبو تر است نزد حق تعالي از بوي مشک رواه مسلم و احمد و النسائي و در حديث است
 هر که روزه دار را افطار کند او را اجر مثل اجر روزه دار است و نقصان نمي شود از
 اجر صائم هيچ چيز رواه احمد و الترمذي و ابن ماجه و چون قصد روزه نفل کند بايد
 که روزه و شبانه و پختنه نگاه دارد که عمل کن سر و بر بود صلي الله عليه وسلم رواه احمد
 و ابن ماجه و در حديث صحيح مرفوعا و ارد است احب الصيام الى الصوم اخي داود و روزه
 بيض البته نگاه دارد و ذکر آن در ماه رجب خواهد آمد و در فضيلت صوم ماه رمضان که فرض است
 احاديث بسيار آمده در اصل کتاب نظر کند

و ذکر نماز مغرب و ادعيه آن چون اذان شام شنود اين دعا بخواند اللهم هذا اذان
 ليکذا و ادبار نهارک و اصوات دعائک و حضور صلواتک و شهود ملائکک فاغفر لي
 ذنوبي و تجاوز عن سيئاتي که در حديث ابی داود و بيهقي وارد است و در حصن حصين اذکار
 نووي نیز مذکور است و در میان اذان مغرب و کبير از مقدار سه آيت توقف نکند که مکروه است
 چنانکه در فقه مذکور است پس بايد که فرض مغرب بجماعت بگزارد و قنوت و ران قصار

مفصل است و در سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل ہوا اللہ بخواند چنین آمده در حدیث
و باید کہ در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نگذرد کہ مکروه است بعد از آن اورا دی کہ بعد
ہر فرض آمده است بخواند و در بارگاہ توحید بخواند یعنی لا اہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ
لہ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شے قدیر کہ فضیلت آن بسیار است رواہ الترمذی بعد از
سنت مغرب شش رکعت بخواند و آن در کتب فقہ مستحب گفتمہ اند و از اصلوۃ الا و ابن گوئید
و در حدیث ترمذی و ابن ماجہ مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید کہ اول رکعت
صلوۃ حفظ الایمان بخواند و قرائت در آن بعد فاتحہ قل ہوا اللہ احد نہفت مرتبہ بخواند
یکبار ہر کہ این نماز بخواند در امن باشد از نزاع ایمان بعد از آن دو رکعت دیگر بخواند و
بخواند در ہر رکعت آیت الکرسی یکبار و اخلاص شہ بار چہل سالہ نماز ہای فوت شدہ در
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضائل عمال بعدہ دو گانہ دیگر بگزارد و بخواند
و السماء ذات البروج در اول و والسماء و الطارق و ثانی کہ فضیلت آن در بعضی اواز
مذکور است و در تہ وقت صبح بارگاہ طیب گوید کہ در حدیث است کہ ہر کہ صبح ہر روز
کلمہ طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماہ شب چارہ ہم منور شود رواہ الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساختہ اند و باید کہ در اعیای ما بین العشاءین اہتمام تمام کنند
کہ بزرگان این وقت را نماز یا تہجدات یا ذکر چہر یا ذکر خفہ معمور داشتہ اند
و ذکر نماز عشا و اوراد و ادعیہ آن چون وقت عشا بر آید تجدید وضو کند
و قبل از ادای فرض چہار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقہ وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعدہ فرض عشا بجماعت بگزارد مروی است از رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ نماز عشا بجماعت بگزارد گویا نصف شب نماز اجابہ نمود رواہ
و قرائت در نماز عشا و الشمس و ضحیٰ و الیل و سج اسم و استین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا از کاری کہ بعد ہر فرض آمده متصل بسلام خواندہ دو رکعت سنت
موکدہ بگزارد و ادعیہ معمولی کہ دارد بخواند بعدہ چہار رکعت سنت مستحبہ بگزارد کہ در
فضائل اعمال آورده کہ ثواب عملی کہ در شب قدر کردہ باشد باید و اگر درین چہار رکعت

قرارت نماید در آیه الکرسی سید بار و در شانی قل هو الله یک بار و در ثلث قل اعوذ برب الفلق
یک بار و در پانچ قل اعوذ برب الناس یک بار ثواب بسیار باد چنین است و بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یا بعد از فراغ از نوافل عشا کلمه تحب یعنی سبحان الله
والحمد لله والاله الا الله و الله اکبر صد بار بخواند که عمل بزرگان است و بایک در نماز نفل یا
در سنت عشا یا نشسته یا بخایا در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیاتی که فضیلت آن در
احادیث صحیح و حسن آمده است نیز بخواند اگر نمس تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند نیت
است و آن انیت الم ذلک الكتاب لا ریب فیہ تا اول ملک هم المفلحون و اکلمکم آله واحد
تا یعقون آیه الکرسی تا خالدون تا دانی السموات و دانی الارض تا آخر سوره شهادت
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل الله مالک المملکت تا بغیر حساب بقا و خامه
آل عمران ان فی خلق السموات و الارض تا لعلم قلون و از سوره نسا ان الله لا یغفر
آثما عظیمما و از سوره مائده تا قلت لهم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سوره کهف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و ده آیه اول از قد افلح المؤمنون و بایک در شب بر قرارت
سوره فیس مداوست نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت میکنند
که گفت آن سرور صلی الله علیه و سلم وصیت علی امتی قرارت فیس کل لیلۃ بمن داوم علی قرارتها
ثم مات شهیداً رواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یسین در شب بسیار است
و اگر توفیق یابد سوره یسین بخواند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که این عروس قرآن است از
النخاری و از اول حدیث با بذات الصدور بخواند و آخر سوره حشر از هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
و الشهادۃ بخواند و اذ وقعت الوقع نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره و قحه
هر شب بخواند او را فاقه شد رواه ابن عساکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدد
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سج اسم بخواند و سوره الفصح نیز بخواند و سوره انا انزلناه بخواند و در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره اذ از لرزت الارض و اکلم الکماثر و قل یا ایها الکافرون و اذ اجار
قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که در فضیلت جمیع اینها حدیث وارد شده

ذکر نماز و نتر و باید که در ترتیب از نماز تجدید و این کسی راست که وثوق تمام دارد بر بیدار بودن در آخر شب و گریته اول شب بخواند و عمل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب بخوانند و بعضی آخر شب بخوانند و قرأت در آن دو رکعت اول سج اسم و در دوم قل یا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده چنین است در روایت ابو داؤد و الترمذی و در بعضی روایات در آخر قل هو الله احد فقط است رواه النسائی و ابو داؤد و این را در بحر الرائق اصح گفت و بعد از ادای و ترسله بار سبحان الملك القدوس بگوید و باید که مرتبه اخیر بد صوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از روی النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة و الروح و بعد از سلام باید تشهد این عا بخواند اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاک من عقوبتک و اعمودیک منک لا احصی ثنایک علیک انت کما اتخیت علی نفسک رواه ابو داؤد و الترمذی و الدیلمی و التوفیق و چون از سجده در خانه آید بگوید اللهم انی اسالک خیر المعالج و خیر المخرج بسم الله و لجنای بسم الله خیر جنان علی الله ربنا توکلنا رواه ابو داؤد و مرفوعا یا این آیه بخواند رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین و سلام با اهل کس که سنت است رواه ابو داؤد و غیره و اگر کس در خانه نباشد بگوید سلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

ذکر ادعیه وقت خواب و غیر آن چون بخل خواب آید باید که بستر به پرچه جامه که پوشیده است پاک کرده بشیند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر باین و آورد و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سوره قرآن نیز بخواند و سوره فاتحه و سوره تبارک و ایه الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره کهف البته بخواند و دست جمع نموده هر سه قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساند شروع کند و روی کند رواه البخاری و مسلم و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك وله الحمد هو علی کل شیء قدیر بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم و اتوب الیه جمیع گناهای او بخشیده شود رواه الترمذی و مرفوعاً و در وقت بیدار شدن بگوید یا سمک ربی و منعت جمعی و یکبار رفعه ان مسکت نفی فارحمنا و ان ارسلنا فاحفظنا بما تحفظ به عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

و بر شق امین خواب کند و بگوید اللهم قنی عذابک يوم تبعث عبادک سه مرتبه رواه ابو داود
و در حدیث است هر که بر وضو خواب کند و این دعا بخواند اللهم سلمت نفسی الیک
و و تبت و جی الیک و فوضت امری الیک و انجات طهری الیک رغبت و ربیت
الیک لا یجار و لا یجأ شک الا الیک اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت و شبیک
الذی ارسلت اگر در آن شب بیدار بماند و بگوید که آخرین دعا این باشد رواه
الصالح استه و باید که وقت خواب نیت کند که بجهت تجد خواهم بر خاست که در
حدیث است که هر که این نیت داشته باشد ثواب تجد یابد اگر چه برنجیزد و خواب او را قصد
حق تعالی باشد رواه النسائی و ابن ماجه با ناد جید و باید که وقت خواب در هر چشم
سه میل سه بار کشد که همچنین بود آن سرور علیه السلام
ذکر بیدار شدن از خواب و نماز تجد و ادعیه آن بدانکه وقت تجد بعد نیم شب
است تا طلوع صبح صادق و علیه الجمهور قبل از نوم باشد یا بعد آن و فی قوت القلوب لا یكون
التجد الا بعد النوم فما کان من الصلوة قبل النوم لا یكون تجدی و بدانکه طالب حق را تجد
از مهم ترین امور است و فی منهج العابدین عن بعضهم وضع الله تعالی خمسه اشیا رنجسته
مواضع الغفرة الطاعة و الذل فی المعصية و الهبة فی قیام اللیل و الحکمة فی تطین النالی
و اتخنی فی القناعة و فی البحر الرائق و من المنذوبات صلوة اللیل حث السنة الشریفه
علیها کثیرا و افادت ان لفان علیها اجر اکبر و فیہ ایضاً روی ابن خزمیه مرفوعاً علیکم
بقیام اللیل فانه اب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفرة لسیئات و منہاة عن الاثم
و اقل تجد دو رکعت است و اکثر آن دو از ده رکعت قیس چون از خواب برخیزد وضو کند
و در مسواک اهتمام تمام کند و خاتمه آل عمران بخواند که در حدیث متفق علیه آمده بعد
این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت
نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و عدل فی
و تقارک حق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و البنیون حق و محمد حق و الساقه حق اللهم لک
اسلمت و بک انت و علیک توکلنت و الیک آمنت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر

ما قدمت وما آخرت وما أسررت وما أعلنت وما أنت اعلم به منی انت المقدم وت الموتر
 لا الہ الا انت ولا حول ولا قوۃ الا بالتدرواہ البخاری وده بار استغفار کند وده بار لا الہ
 الا انت گوید وده بار اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیامۃ گوید بعد از ان نماز
 شروع کند اول دو رکعت سبک بگزارد و رواہ مسلم و مشائخ راضی اللہ عنہم در قنات آن
 اختلاف است بعضی در اول آیتہ الکرسی و در ثانی امن الرسول گفته اند و بعضی قل سوا اللہ
 بطریق متعارف گفته اند معنی از دوازده شہوع کند و بر یک تمام کند و بعضی آیات ادعیہ
 قرآنی گفته اند و قنات بین السمر و الجہر کند و چون از نماز تہجد فارغ شود باید کہ صد بار دست
 برداشته بار آیت گوید کہ ہر کہ این چنین عمل کند از خلق بے نیاز گردد و ہر کہ در وقت تہجد دست
 بردارد و ہر ہنگامی یکبار یا با سطر گوید و بر روی خود مالد آن کس ہرگز در عمر خویش بسوأل
 محتاج نگردد پس اگر شب بسیار باشد خواب کند و اگر توفیق یابد استغفار کند و در وقت سحر
 کہ در قرآن واقع است و استغفرین بالاسحار و ہر کہ ہفتاد مرتبہ استغفار گوید از ستغفرین
 بالاسحار نوشتہ شود رواہ الحافظ ابوالشیخ

ذکر و بیان اقوال مشائخ و فضیلت شب بیداری و پارہ از اعمال ایشان
 عثمان بن عفان تمام شب زندہ میداشت و ختم میکرد در آن قرآن و مروی است از چہل
 تابعین کہ تمام شب زندہ میشدند و رتوت القلوب نام بنام ذکر ایشان کردہ و در عوارف
 نیز آورده و دوران امام ابو حنیفہ را نیز شمرده و بعضی از بزرگان گفتہ اند کہ نیست در دنیا
 از نعیم بہشت گمر کہ می یابند اہل شب در دل خود از لذت مشاہات و باید کہ این ادعیہ جامعہ را
 ترک نہد اللهم انما سالک من خیر سالک منہ محمد بنیک صلی اللہ علیہ وسلم و تعوذ بک
 من شدة الاستعاذ بک محمد منہ بنیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم انت المستعان علیک البلاغ
 ولا حول ولا قوۃ الا بالتدرواہ الترمذی و البطرانی و باید کہ گوید دوازده بار اللهم صل علی
 اللہم حج عن امہ محمد اللهم ارحم امہ محمد بہر کہ برین دعا مداومت نماید او را از ابدال نویسند
 و ہر روز سہ بار گوید سبحان اللہ و مجدہ عدہ تسلیقہ و رضا نفہ و زہ عرشہ و مداد کلماتہ
 رواہ مسلم و گوید این دعا اللہم کفی ضعیف فقونی رضاک ضعیفی و خذ الی الخیر بنا صیتی و اجعل لک الام

شتمتی رضائی اللہم فی ضعیف فقوتی و ذلیل فاعزنی و فقیر فاعننی رواہ ابن عسکر و از ائمتہ
 جامعہ است کہ تعلیم کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ راضی اللہ تعالیٰ عنہا اللہم
 انی اسالک من الخیر کما عاجلہ و آجلہ ما علمت منہ و انا اعلم اللہم فی اسالک الجنۃ و ما قرب الیہا
 من قول و عمل اللہم اسالک مما سالک منہ رسولک و اعوذ بک مما استغاث بک منہ
 رسولک اللہم ما قضیت لی فاجل عاقبہ رشد رواہ ابن عسکر و الحاکم فی المستدرک و اگر
 این ادعیه را در روز و نہار بخواند نیز مضائقہ ندارد و این دعا را جبرئیل علیہ السلام از کنجائے
 کہ تخت عرش است برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہدیہ آورده و گفته کہ فرستادہ حق تعالی
 آنرا بر پیچ بنی قبل از تو یا من املہ المجدیل و سنۃ الفیج یا من لا یؤخذ بالجبرۃ ولا یتک
 استر با عظم العفو یا حسن التوازی یا واسع المغفرۃ یا باسط الیدین بالرحمۃ یا صاحب کل شیء
 و یا مستی کل شکوی یا کریم الصغیر یا عظیم المن یا سدید یا انعم قبل استحقاقا یا ربنا یسیدنا
 و یا مولانا و یا غایہ رغبتنا یا اشد اسالک ان لا تشوی خلقی بالارواح الحاکم فی المستدرک
 و صاحب فتوح الاوراد وصیت نموده بودند کہ این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
 و در کتب بزرگان مسطور است کہ پیچ شبی دشوار تر بر مرده مثل شب اول نیست پس باید کہ
 در آن شب صدقات دہت و اگر قدرت نباشد دو رکعت نماز گزارد و ثواب آن بروح او
 بخشید و قرائت در ہر رکعت آیہ الکرسی یکبار و الیکم التکاثرہ بار و قل ہو اللہ احدہ بار بخواند
 حق سبحانہ و تعالیٰ بفرستد در گور آن میت ہزار فرشتہ با ہر فرشتہ نوری و ہدیہ بدہد
 مران مرده را ثواب ہزار شہید

ذکر در بیان بعضی از اسمای عظام لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 ہر مسلمانی کہ چہل مرتبہ در مرض گوید اگر میرد اجر شہید باید و اگر صحت یابد جمیع گناہان او
 بخشیدہ شود بخانی الحصین الحصین الحمد للہ الذی تو اضع کل شیء لعظمۃ و الحمد للہ الذی ذل
 کل شیء لعزۃ و الحمد للہ الذی خضع کل شیء لملکۃ و الحمد للہ الذی اسلم کل شیء لقدرتہ این دعا را
 با خلاص تسام بخواند کہ فضل عظیم دارد اللہم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلوٰتک شیء و
 بارک علی محمد حتی لا یبقی من بركاتک شیء و سلم علی محمد حتی لا یبقی من صلاک شیء ہر کہ این دعا را

بگوید گزرد بریل صراط و دوی اور و شوق ترا از ماه چهاردهم باشد کذا فی الجمع الجوامع اللهم صل
 علی محمد بعد من صلی علیہ و صل علی محمد بعد من لم یصل علیہ و صل علی محمد کما امرتنا
 بالصلوة علیہ و صل علی محمد کما یثبٹی الصلوۃ علیہ و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملایکہ المتفر
 و علی عبادک الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین بزرگی امام شافعی را بخواب دید پرسید که حق تعالی
 با شما چه کرد امام فرمود که نجات این پنج درود مرابیا مرزید و گرنه لائق آمرزش نبوده مگر این دو
 را در شب در وزب یا خواند بیشک امرزیده شود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی

ابراہیم و علی آل ابراہیم و ارحم محمد و آل محمد کما رحمت علی ابراہیم و بارک علی محمد و علی آل محمد
 کما بارکت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک جمیعہ راہ ابن عساکر اللهم اجعل صلوٰتک و برکاتک علی
 سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین عبدک و رسولک امام الخیر و قائم الخیر و امام الرحمة
 اللهم البعثہ المقام المحمود الذی یخطبہ الاولون و الآخرون رواہ الدیلمی و ابن ماجہ و ابن حبیب
 را موقوف بر ابن مسعود نموده بعد از محامد اتی و صلوٰۃ بر سالت پناهی هر دعائی که کند انشاء
 سبحانہ جل شانہ مستجاب گردد

ذکر اعمال شب جمعه و روز جمعه باید دانست که شب جمعه افضل شبهای هفته است
 و این مذہب آنکہ ثلثه است یعنی امام ابو حنیفہ و امام مالک و امام شافعی رضی اللہ تعالی عنہم و روز
 جمعه افضل همه روزهاست تا آنکہ از روز عید نیز و در شب جمعه بار درهای آسمان گشوده میشود
 و در شبهای دیگر در ثلث اخیر و هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد او را عذاب نشود رواہ الامام
 احمد حی باید که در نماز مغرب این شب قیلا و قل ہو اللہ خوانده شود و در نماز غشا سورہ جمعه
 و منافقون که عمل آن سه و رست صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البیہقی و غیرہ و درین شب سورہ
 یس البتہ بخواند کہ تخصیص آن در حدیث مرفوع واقع است و اگر توفیق یابد سورہ کہف نیز
 خواند کہ در حدیث وارد است ہر کہ در شب سورہ کہف بخواند از محل خواندن تا کعبہ روشن شود
 و از انس ثر روایت است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ این کلمات در
 شب جمعه یا روز جمعه بخواند داخل بہشت شود اللهم انت ربی لا الہ الا انت عظمتی و انا عبدک
 و ابن امتک و فی قہضتک و ناصیتی بیدک مسیت علی عہدک و عہدک ما استطعت و اغفر لی

صنعت ابو رکن نعمتک علی و ابو یزید بنی فاعفونی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رواه
 البیهقی و آرا بن عباس فراموشی است هر که شب جمعه ده بار بگوید یا ایهم افضل علی البریه
 و یا ایسط الیدین بالعلیته و یا صاحب الموائیم اسئله صل علی سیدنا محمد خیر الوری حجتہ
 و اعف عننا یا ذوالعلی فی هذه العشیة نوشته شود و او را صد هزار تنگی و دور کرده شود و از دستم
 بدی و بخت کرده شود صد هزار درجه و روز قیامت همراه خلیل علی بنینا و علیه السلام باشد
 و در قبه خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم و اللیلۃ و شب جمعه از وقت عصر در و بسیار گوید
 که در حدیث است بسیار بگویند در و بر سر و شب جمعه که من شیب و شافع او می شوم روز
 قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر فرشتگان نازل میشوند و پنجاه
 فقره و کلماتی طلا می نویسند و در و از آن وقت تا شام روز جمعه رواه ابن بشکول مرفوعا عن ابی هریرة
 ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در آن است
 روز جمعه افضل ایام است بالاتفاق آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
 و ابن ماجه و الطبرانی و روایت ثقات مشهورون و قال المنذری و این روز مثل شب قدر
 خاصه پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
 آزاد میشوند و فی روایه کلهم قد استوجبوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم و اللیلۃ
 و محمد بن روز آدم علیه السلام ظهور آمد و همدین روز و داخل بهشت شد و در همین روز نوبه
 او مقبول شد و همدین روز قیامت بکری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب بکند ثواب
 بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و در همین روز ارواح بر قبور
 اطلاع می یابند و زیارت کنند و را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
 حق سبحانه تعالی در همین روز خواهد شد و ساعت استجابت در و مثل شب قدر است در
 ماه رمضان خواهد آن از محبت اشتها و اختصار ترک نمود و یکی از نامهای این روز
 یوم المزیه است از محبت از دیا نعمت الہی در آن اما ساعت استجابت که درین روز مقدر
 یافته و از احادیث صحیحہ مشهوره ثابت شده بهم است و در تعیین آن بحسب ساعات معینہ
 چهل قول است هر قول مستند حدیثی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده در ارجح ترین اقوال از روی حدیث دو قول است یکی از نشستن در میان دو خطبه تا انقضای صلوٰۃ دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس بایک درنگ گذاراشت این دو وقت نیک اهتمام نماید و آقام غزالی حجت الله میگوید که بعضی از بزرگان فرموده اند که منتقل میشود آن ساعت و تمام روز جمعه مثل انتقال شب قدر در ماه رمضان این پاره تری است نهی ذکر نماز جمعه و آداب آن و از اہم امور که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند شش جمعه بی عذر عمر کند حق سبحانه و تعالی بر دل او یعنی در دل او نور اسلام در نیاید رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و الترمذی و ابن ماجہ و ابن نمیه فی صحیحہما و الحاکم مصححاً علی شرط مسلم و در بعضی روایات متوالیات یعنی پی در پی واقع شده و قال فقہ نینذ الاسلام و راہ طہرہ رواہ ابو علی موقوفاً علی ابن عباس با سند صحیح و در بعضی روایات واقع شده من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقانی کتاب لایحی و لایبطل رواہ البیہقی پس نابراین عمید شدید مومن را بایک نماز جمعه را بیعذر هرگز هرگز ترک نکند و کفارت آن در حدیث یک دینار فرموده اند اگر نتواند نصف دینار بدد رواہ الطبرانی مرفوعاً و ناماد جمعه را آدابهاست یکی غسل است و این غسل سنت ماکده است در حدیث آمده کسی که غسل نماید و دیگر را ند غسل نماید و هر چه شسته پوشد و دیگران تاکید فرماید و پیاده برود و نزدیک خطیب نشیند و بشنود خطبه بتوجه تمام و لغو نگوید هر گام که در راه می نهد عمل یک سال عبادت یابد بایک در آن صائم النهار و قائم اللیل باشد رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ و ابن حبان فی صحیحہ و زاد الطبرانی فی الکبیر و ذلک علی السدیر شیخ ابن حجر فرموده که در احادیث مثل ابن فضل کم واقع شده دوم زمینت بایک کرد که در حدیث وارد است هر که درین دو زمینت کند از بدن او علت بزیاد و شفا در آید و امن شود از حرام و محفوظ ماند تا جمعه دیگر از لطایف رواہ الحافظ فی عمل الیوم و اللیلۃ سوم آنکه بر چہ خوب که داشته باشد بشوید و اگر سفید باشد بهتر رواہ ابن ماجہ فی سننہ و بکلام در آن روز کفایت نکند که دعا فی سنگان باہل عمامہ است رواہ الطبرانی چہارم آنکه خوشبوئی ببدن و پرچہ بمالد و مسواک کند البتہ و در سجده خوشبوئی بسوزد پنجم آنکه پیاده رود ششم آنکه از ہمہ پیشتر رود امام غزالی میفرماید

که در قرن اول از سحر مردم بمجامع حاضر میشدند و بعد از صبح کوهپایه میشد چنانکه در عهد است و اول بدعت که حادث شد ترک این سنت بود هفتم آنکه در راه صدقه بدهد هر چه تواند که در حدیث است که آن افضل صدقات است و بعضی از صحابه و تابعین ایتام میداشتند که بر چندان یا پارسند نیز بر میداشتند هفتم آنکه دروازه مسجد که رسیداروی در گرفت بگوید اللهم اجعلنی اوجه من توجه الیک و اقرب من یقرب الیک و افضل من سالک و رغیب الیک که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی امام نووی گوید که لفظ من زیاده کنند یعنی من اوجه گوید که این مستحب است نهم آنکه برگردن کسی نگذرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند کسی که چنین کند و ز مجموعه پل جهنم کرده شود یعنی گذرگاه مردم شود بیسوی دوزخ رواه ابن ماجه و هم آنکه قریب امام نشیند و سخن نگوید که او را دو برابر اجر دیگران باشد رواه ابو داود و یازدهم تا بر آمدن خطیب نماز مشغول باشد این عشر نماز در از قبل از جمع میکرد و میگفت که عمل پیغمبر است صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود با سند صحیح و ابن جبران و محم و در دستند امام احمد با سند ضعیف واقع شده که قبل از جمعه چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت پنجاه بار قل هو الله احد بخواند نیز و تا جائه خود در پشت نه بیند و این نماز اکثر شایخ میکنند و اما غزالی در احیای علوم تاکید نموده است و اگر صلوته تسبیح بخواند قبل از جمعه مستحب است فی عمل الیوم و اللیلۃ یعنی وقتی که در وقت وسعت بیند یکی از اینها با هر دو عمل آرد و در خزانه جلالی مخدوم جهانیان از مضمرات نقل میفرماید جاری فی الآثار من صلی یوم الجمعة اربع رکعات یقر فی کل رکعة فاتحة الكتاب مرة و قل هو الله احدی عشرة مرة ثم یقول بعد التسلیم ایهة مرة لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حفظ الله تعالی الایمان عند الشروع و ایضاً فی الخزانة الجلالیة عن الشیخ جلال الدین البتیریزی هر که عقاد درست در میان سنت و فریضه جمعه صبار یا بصیر بگوید محفوظ بنظر غایت حق تعالی شود و در آنکه در وقت خطبه سخن نگوید که حرام است و هر که درین وقت سخن گوید جمعه او باطل میشود و اگر شخصی سخن میگوید در حالت خطبه و دیگری گفت که خاموش شو جمعه منع کنند نیز باطل شده چنانکه در حدیث صحیح است رواه ابو داود و الترمذی و انسائی اما با شارت منع آمده است چنانکه منقول است از بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم رواه الطبرانی فی الکبیر و مکرره است شریف

خطبہ را آنچه مکرر است و نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و بحث و پیاختبانی
و ہر طرف دیدن چنانکہ در کتب فقہ مذکور است و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نموده است
و اللہ ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعہ سورہ فاتحہ و انخلاص و معوذتین ہفت
ہفت مرتبہ بخواند کہ سبب مغفرت ذنوب با تقدیم و تا آخر است رواہ المنذری و ذکرہ
ابن حجر عسقلانی جمیعہ للامور المکفرۃ للذنوب المتقدیمۃ و المتاخراۃ و در حدیث مرفوع
است کہ قبل از گردانیدن پا از ہیئت قشید بخواند کہ انی قوت القلوب و کنت العباد و
در حدیث مرفوع دیگر آمدہ کہ عامل عمل مذکور از جمیع بلیات محفوظ میماند تا جمیعہ کہ
رواہ ابن اسنی و در روایتی مرفوع آمدہ من قرأ ہا قبل ان یتنی رجليہ او یکلم حفظہ
دینہ و دنیاہ و اہلہ و ولدہ رواہ ابن وہب و در حدیث جمع الجوامع وارد است کہ پیغمبر
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از ادای جمعہ قبل از برخواستن از آن موضع سبحان اللہ
و حمد سبحان العظیم و بحمدہ و استغفر اللہ صد بار بگوید یک لک گناہ از بخشیدہ شود
و میت و چار ہزار از والدین او رواہ ابن اسنی و الدارمی و باید کہ روز جمعہ تہار روزہ
تدارد کہ نزد اکثر علما مکرر است و در احادیث مکرر منع از آن آمدہ مگر آنکہ روزہ دیگر
مستقل دارد قبل او یا بعد او کما رواہ البخاری و غیرہ و نیز باید کہ تخصیص جمعہ و شب جمعہ
بعبادت نکند باین معنی کہ دیگر اوقات اصلاً نکند اما اگر زیادہ اوقات دیگر بنفوذ مستحب است
و ایضا از منجبات است کہ بعد از ادای صلوٰۃ جمعہ اللهم یا غنی یا حمید یا سبیدی
یا معبود یا رحیم یا ودود یا غنی یا جلالک عن چراک و بطاعتک عن معصیتک و بفضاک
عن سواک ہفتاد بار بخواند کہ از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ بگوید روز جمعہ بعد از نماز ہفتاد بار دعای مذکور بگذرد بر او دو جمعہ حق بقی
اورا غنی سازد گذانی الیوم و اللیلۃ آمم غزالی و غیرہ این را نص فرمودہ اند و در خزائن
جلالی حضرت مخدوم جانیان مذکور است ہر کہ دو رکعت سنت بعد از نماز جمعہ در ہر
رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد صد بار و معوذتین کی بار بخواند تا جمعہ دیگر در امان
باشد و بعد از ادای جمعہ مشائخ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین مضافہ مستحب میدانند

چنانکه مخدوم شیخ رکن الدین فرزند مخدوم شیخ بهاء الدین بود میفرمودند که یاران مصافحه
از ان میگویند که مخدوم دست من بوستد بلکه از ان میگویند که شاید درین مجمع دوستی از دوستان
حق تعالی آمده باشد که دست مبارک او بدست من ببرد که سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
درین این قسم بیعت را از قسم مباح فرموده اند و چونکه اصل مصافحه سنت است از فقہین
بعضی اوقات از سنت بر نمی آید که انی خزائن الروایت و احادیث صحیحہ در باب مصافحه
بسیار آمده است و از روایت ابو داؤد و الترمذی آمده که دو مسلمان مصافحه میکنند الا غفر لهما

قبل ان تیفرقا و بعضی از احادیث آمده مامن عبدین محتاجین فی الله یقبل احدهما
صاحبه فی مصافحه فیصلیان علی النبی صلی الله علیکم السلام تیفرقا حتی یغفر الله ذنوبهما ما تقدم منها
و اما آخر رواه ابن اسنی و هر که بعد از جمعه چیزی فروشد یا چیزی بخرد نهفتاد برکت در شود
رواه ابن ماسم عن بعض السلف و علیه بعض الحافظ و در روز جمعه سوره که گفت البته بخواند که
خواننده آن تا هفته آینده در امان باشد و از ابن عمر مروی است موقوف او مرفوعا که فرمود
صلی الله علیه وسلم هر که بر روز جمعه سوره که گفت بخواند از قدم تا آسمان نور شود و روز قیامت
و کفاره گناه ما بین جمعیتین شود و رواه ابن مردویه و اگر توفیق یابد سوره آل عمران نیز
بخواند و بایک در روز جمعه درود بسیار خواند و در حدیث مرفوع آمده اگر کسی صد بار روز
جمعه درود فرستد صد حاجت او روا گردد نهفتاد از آخرت و سه از دنیا و در حدیث علی کرم
وجه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گوید بیاید روز قیامت و روی او تابان شد هر که
به بیند در حیرت بماند که چه غسل در دنیا میکرد ذکره ایشیخ محمد الدین الفیروز آبادی و ایضا
علی کرم الله وجهه روایت میکند هر که گوید هر روز سه بار روز جمعه صد بار صلوات الله و
لما یکنه و انبیاء و رسال و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و علیه و علیهم اسلام و رحمة الله و بکرات
گوید درود جمیع خلایق گفت و محشور سازند او را در زمره خاص پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و میگیرند آن سر و صلی الله علیه وسلم دست او و نگذارند او داخل کنند در بهشت
رواه الحافظ ابو موسی المدنی این هر دو حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع است
و ابن مسعود رضی الله عنه روایت فرمودند که روز جمعه هزار بار اللهم صل علی محمد و آل محمد

میگفته باش و خلاد ابن مسلم که از تابعین بزرگ است این عمل در وقت نزع رفته
از غیب در رسید که در بابلین او یافتند این بر اوست خلاد دست از دوزخ زد که الحاقه صلا
عن ابی عبد الرحمن المقری صاحب فتوح الاوراد میفرماید که از آن زمان که حدیث مذکور
و واقع مسطور بفقیر رسید هزار بار بعد از نماز صبح همراه یا ان مو طبت و از بعد از ادا
آن ورد میخواند و ابضا از مستحبات است که درین روز لاجول و لا قوة الا بالله بسیار
گوید که امر پشیمانه است صلی الله علیه و سلم و در فتاوی صدوقیه بخزانة جلالی مذکور است
هر که بعد از عصر تا غروب یا بعد از چمن یا رسم گوید هر چه مطلب باشد مستجاب گردد و این از
خضر علیه السلام مروی است باید که وقت عصر جمعه را البته از دست ندهد که سبب ثبوت
نفع عظیم میشود و ما توفیق الله به علیه تو کملت الیه انیب
ذکر زیارت قبور در روز جمعه و غیر آن از ایام شریفه و یکی از مستحبات
این روز زیارت قبور است باید که بعد از ادا نماز جمعه زیارت قبور نماید بعضی قبل از
زوال منع میفرمایند لیکن از فتح الهدی شرح هدایم مروی است که جائز است عمل در این معین
نیز برین واقع و عبارت فتح القدر نیست و سبب ان بخرج کل یوم الی البقیع بقیع القدر
قیزوز القبور بها خصوصاً یوم الجمعة و بکار کلاماً یفوتنه سلوة الطمیع الامام فی مسجد فقه
کام علیه السلام نبرده و در حدیث است هر که درین روز زیارت میکند موتی را علم حاصل
میشود و باید که قبر او را زیارت کند مخصوصه که در حدیث مرفوع وارد شده من زار
قبر اوبیه او حسد هائی کل جمعة غفر له و كتب براته و باید که سوره یسین بر قبر بخواند که این
عمل سبب مغفرت جمیع مقبره میشود ذکره الشیخ العالیف احمد الرفاعی قاضی سر و دین بزرگان
دین فرموده اند که فاضل ترین روزها برای زیارت قبور سه روز است دوشنبه و چشنبه
و جمعه بعد از نماز و در ایام متبرکه مثل عشره ذیحجه و عیدین و عاشورا نیز مستحب است
و بجهت میت دو رکعت بخواند و در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بگوید
ثواب این نماز روح فلان یا الکی برسان حق سبحانه تعالی آن ثواب را نور گرداند و بوسیله
و مرگز ازنده را نیز ثواب بسیار عنایت فرماید و چون بگورستان رسید نعلین بکشد و در

اسبوی میت کرده بگوید اسلام علیکم من ربکم یا بل الصبورین المؤمنین و المسلمین بسم الله المتقین
والمناخرین اسأل الله لنا ولكم العافیة پس بنشینند و بگوید بسم الله و علی فله رسول الله و جبرائیل
که بردارد حق سبحانه و تعالی عذاب و ظلمت از تنگی گوز تا چهل سال پس بگوید لا اله الا الله
و صده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابداد و الجلال الاکرام
بیرہ الخیر و هو علی کل شیء قذیر در جبر است که روشن گرداند آن گور را حق تعالی و پیام زد گویند
او بنویسد هزار هزار تنگی و بخت کند هزار هزار درجه پس فاتحه و آیه الکرسی بخواند و ده بار
قل هو الله بخواند که آن میت آمرزیده گردد البته و اگر آمرزیده بود خواننده را پیام زد و همچنین
سوره الملك و اذ از لزلت الارض و النکم التکاثر نیز منقول است اگر توفیق یابد همه نماز
و گزیده هر چه میسر آید غنیمت شمارد و الله الموفق المعین

و ذکر در بیان فضیلت روز دوشنبه و پنجشنبه و بیان فضیلت صوم آنها
و اعمال دیگر پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که اعمال عرص کرده میشود درین هر دو روز و اینست اینست
که عمل من عرض کرد شود در حالتی که روزه داری باشم رواه ابو داؤد و نیز فرمود صلی الله علیه و سلم
که من متولد و مبعوث شده ام در روز دوشنبه از جهت شکر روزه میدارم رواه حمید
بن رنجیه و در حدیث مرفوع است که حق تعالی همه مؤمنان را در روز دوشنبه و پنجشنبه بخشد
اگر کسی که کینه مسلمانان داشته باشد رواه سایر و غیره پس روزه دوشنبه درین روز مستحب است
که عمل آن سرور بود صلی الله علیه و سلم

و ذکر در بیان نمازهای هفت بدائمه بزرگان دین مثل سلطان عبدالقادر جیلانی
و شیخ ابوطالب کی و امام غزالی و مشایخ عظام که از تعداد بیرون هستند نماز از
احادیث نقل فرموده اند لیکن در آن حدیث محدثان سخن دارند در تذکره الموضوعات
و غیر آن گفت لا یصح فی صلوٰۃ الاسبوع شیء و معنی این کلام آنست که حدیث صحیح نیست
بلکه ضعیف است و فرق است در بیان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث موضوع باشد
بر موضوع عمل کردن جائز نیست اما بر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال جائز است بلکه
مستحب است چنانکه امام فوری و حافظ سخاوی و غیره اجماع آئمہ حدیث و شیخ هم این

نقل نموده اند و فی الحدیث قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بلغه عن امتی عز وجل شری
 فیه فصل فاحظه ایماناً به ورجاء توای اعطاء اللہ ذلک وان لم یکن کذلک رواه الحافظ ابن
 فی قول البدر مصنف فتوح الاوراد گوید و ذلک الکتاب عندہ المولف بخطه قدس
 بنابر این بر صلوٰۃ اسبوع اگر فوق یا بعد از شب یکشنبه شروع کرده میشود که بنا بر علم
 است از یکشنبه و با مختار تمام نقل کرده میشود در شب یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر
 بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ استغفار هفتاد بار بگوید و در هر صد بار
 بفرسید و لاحق و لاحقہ الالباق صد بار بگوید کشاده شود بر ای و پشت درواز پشت
 تا از دری که خواهد در آید بغیر حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک بخواند
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده در روز یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه السن رسول
 بخواند و بعد از فراغ اخلاص ده بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند و در شب دو شنبه دو رکعت نماز
 بگزارد بخواند در هر رکعت آیه الکرسی پانزده بار و هر یکی از سه قل آخر پانزده بار بکند و ارحم الراحمین
 از بهشتیان اگر چه باشد از دوزخیان و تمام گناہان او بخش کند ان فی غیثہ الطالبین در روز
 دو شنبه دو رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی و هر سه قل اخیر بخواند و بعد از سلام
 استغفار ده بار بگوید گناہان او بخشیده شوند اگر چه بقدر کف دریا باشند در جو آخر سه
 این نماز را بعد از اشراق فرموده اند در شب سه شنبه شش رکعت بخواند در هر رکعت بعد از
 فاتحه هر سه قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمه توحید هفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
 و در روز سه شنبه ده رکعت وقت ضعی بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص
 سه بار حق سبحانہ تعالی گناہ هفتاد سال او بخشد و تا هفتاد روز بر گناہ نوشته نشود اگر
 درین روز بمیرد شہید باشد این نماز را در غیثہ الطالبین و قوت القلوب ذکر کرده و سبب
 چهار شنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو اللہ احد چهل مرتبه بخواند و بعد از نماز
 هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی از دوزخ آنرا او کند و اگر در هفتاد بمیرد شہید بمیرد و در روز
 چهار شنبه دو از ده رکعت قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص سه بار و سعود تین یکبار کند و فرشته از زیر عرش گناہان او بخشیده شد

وشداید قیامت از او بر طرف کرده شود و بر رکعت ازین نماز عبادت یک سال بنویسند با ختم
 نوشته شد در شب پنجشنبه دو رکعت میان مغرب و عشا بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحہ آیت الکرسی
 و هر سه قل آخر پنج پنج بار بخواند و بعد از فراغ بیست و پنج مرتبہ استغفار کند بہر کہ ثواب نماز کند کہ
 بوالدین خود بخش حتی تعالیٰ اورا فرزند بار بنویسد اگر چه عاق باشد و بہر اورا انچه بعد بقایان
 و شمیم آن خواهد و او کذا فی قوت القلوب و در روز پنجشنبه چار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد
 از فاتحہ اذ اجاب پنج مرتبہ و اما اعطینا پنج مرتبہ بخواند و بعد از فراغ ہفتاد بار استغفار کند
 ثواب بسیار نوشته اند در شب جمعہ دو رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحہ اذ ازلت الارض
 پاشد بار بخواند حتی تعالیٰ اورا از عذاب گور و نگلی آن و از اہوال قیامت ایمن سازد و در جمع الخیر
 این نماز را آورده و در رسالہ صلوٰۃ الاسبوع نیز آورده و گفته کہ بعد از فراغ یا سہ یا مقوم
 یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته در روز جمعہ در میان ظهر و عصر دو رکعت نماز بگزارد
 و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار و سورۃ الفلق بیست و پنج بار و در دوم بعد از فاتحہ
 اخلاص یکبار و سورۃ الناس بیست و پنج بار و بعد از فراغ پنجاہ مرتبہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ
 العلی اعظم بگوید قبل از مردن جایی خود در بہشت بنویسد یا حق تعالیٰ را در خواب بین بطریق نماز
 قضای عمری در حدیث آمده ہر کس نماز با قضا شدہ باشد و نداند کہ اعداد آن چند است باید کہ
 در روز جمعہ چار رکعت نفل بکشد سلام بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحہ آیت الکرسی ہفت بار و اما عطا
 یا شرفہ بار بخواند نیت چنین کند نیت ان صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم رکعات تکمیل القضاہ الفوائت
 التي فاتت منی فی جمیع عمری متوجہا الی جہۃ اللعینۃ بشرفۃ اللہ اکبر بعد از نماز یکبار این دعا بخواند
 اللهم یا سابق الفوت و یا سماع الصوت و یا محیی الحکم بعد الموت حمل علی محمد و علی آل محمد
 و اجعل لی خیرا و مخرجا مما انا فیہ فاکمل علم و لا اسلم و انت تقدروا لا اقدر و انت علام الغیوب
 یا و اہب العیا یا و انا فی الخذلان یا سبحان یقرب من رب الملائکۃ و الروح رب غفر و ارحم
 و تجاوز عما یعلم فاکمل انت العلی الاعظم یا ستار العیوب و ما غفر الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام
 و صلی اللہ علی خیر خلقک محمد و آلہ اجمعین بعد از ان صد بار درود بر سید عالم فرستد از ائمہ المعینین
 علی کرم اللہ وجہہ مروی است کہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ ام کہ اگر ہفت صد سالہ

نماز وی قضا شدہ باشد کفارت شود یا ران گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نماز او کہ قضا شد باشد و نماز مادر و پدر
 او و نماز فرزند ان او کہ قضا شدہ است ہمہ قبول افتد و شب شنبہ شش رکعت بخواند و در ہر رکعت
 بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد ستر مرتبہ بر آورد حق سبحانہ و تعالیٰ کہینہ و کبر و فسق و شک و نفاق
 و دوسواس و عجب و ریا از دل خارج ہوا و بجای ان نور و رافت و رحمت اندازد و در دال و گناہان بخشد
 و بعد از سرغ سبحان اللہ العظیم و حمد صد بار بخواند در روز و شب چہار رکعت بگذارد و در ہر رکعت
 بعد از فاتحہ قل یا ایہا الکافرون ستر مرتبہ بخواند و بعد از سلام آیۃ الکرسی بخواند ثواب بسیار
 نوشتہ اند تمام شد نمازی ہفتہ با مختصار و ایجاز

ذکر اعمال دوازده ماه و تمام سال ذکر ماه محرم چون ماه نو پدید بگوید اللہ اکبر
 اللهم اہمہ علینا باليمن والایمان و السلام و التوفیق لما تحب و ترشہ کہ عمل آن سرور بود
 صلی اللہ علیہ وسلم رواہ ابن حبان فی صحیحہ و الدارمی و ستر مرتبہ بگوید رب رب رب ربک اللہ مال
 خیر و رشد و ستر مرتبہ بگوید آمین للذی خلقک الحمد للذی ذہب بہ بستر کذا و جابر بشہ کذا و
 ابو داؤد و بگوید اللہ اکبر اللہ اکبر الحمد لله و لا حول و لا قوۃ الا باللہ المسلم انی اسألك
 خیر فی الشہر و اعوذ بک من شر القدر و من شر یوم الحشر کہ عمل آن سرور بود صلی اللہ علیہ وسلم
 رواہ الطبرانی و در آورد اکثر مشائخ رضی اللہ عنہم تنبی بار سورۃ فاتحہ گفتہ اند ستر کہ بخواند تا ماہ
 آئندہ در امان باشد و باید کہ روز اول ماہ محرم روزہ دارد و دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
 ہر چہ خواہد و قلیا و قل ہو اللہ احد او لے است بعد از قرغ این دعا ستر بار بخواند اللهم انت
 الانزلی الابدی القدیم و ہذا سنتہ جبرۃ اسألك فیہا العصمۃ من الشیطان الرسیم و العون
 علی بذہ النفس الامارۃ بالسور و الاستغال مما یقرنی الیک یا کریم یا اللہ الجلال والا کرام ہر گز
 کند موکل سازد حق سبحانہ فرشتہ را کہ دور کند از وی شیطان را و بد کند او را بر اعمال خیرات
 و موفق سازد بر اس طلب مرادات خویش و آسان کند بروی جمیع مطالب وی و شیطان
 بگوید وادیلہ تحقیق کہ نا اسید شرم ازین عامل تا تمام سال انتہی و چہ در روز اول محرم بگوید
 الحمد لله الذی تواضع کل شیئ لعلیۃ الحمد لله الذی ذل کل شیئ لغزۃ و الحمد لله الذی قطع

کل شیء المملکۃ والحمد للہ الذی استسلم کل شیء لقدرتہ اسالہ بعظمۃ وعزۃ وقدرتہ فی ہذہ السنۃ
 التجدیدۃ الاسن والایمان والعافیۃ والغفران والعصۃ من الشیطان در حدیث آمدہ من
 قالہا فی یومہ کتب اللہ لہ بها الف حسنہ ورفع لہ بها الف درجۃ وکل بہ اربعۃ الاف ملک
 یستغفرون لہ اسل السنۃ المستقبلیۃ رواہ الشیخ ابو حفص عمر النصفی فی کتاب یواقیت المواقیت
 ذکر روزہ محرم الحرام در شریعتہ الاسلام دعوات المعارف آوردہ عشرۃ محرم
 روزہ داشتن سجدہ است واحادیث در فصل آن وارد است پس فصل آن است کہ نام
 عشرہ روزہ دارد و اگر نتواند سہ روزہ یعنی تاسع و عاشر و احدی عشر البتہ دارد یکی از
 بزرگان دین را در خواب دیدند پرسیدند خدا تعالی بآنچہ کرد گفت گناہ مرا بخشید و مقرب
 در گاہ بغایت النامیت ساخت بمواظبت من ہر سہ روزہ مذکورہ و این سہ روزہ از سنن
 عمل سلف بود از ابن عباس رضی موعی است کہ ہر سہ روزہ میداشت و اگر نتواند روزہ
 دارد یعنی تاسع و عاشر یا عاشر و ہادی عشر و نہار روزہ عاشوراداشتن بعضی از بزرگان دین
 ستمردہ انداز مکرہہ مراد مکرہہ تنزیہی است و بخصوصہ در محرم عاشوراء ہم احادیث وارد است
 یکی آنکہ گناہ سال گذشتہ بخشیدہ شود رواہ مسلم و در روایت ابن ماجہ آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم فرمود کہ کفارت سال آیندہ نیز کنید و در یک روایت آمدہ کہ برابر ہزار روز است
 پس روزہ تخصیص نیز اگر دارد رخصت است

ذکر در فضیلت شب عاشوراء و بیان اعمالیکہ دروست باید کہ شب عاشوراء
 زندہ دارد کہ آن شب ہم از شبہای بزرگ است و درین شب صد رکعت بگزارد و در ہر
 رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ سہ مرتبہ بخواند و بعد از نماز ہفتاد مرتبہ کلمہ تجید بخواند و ہفتاد
 مرتبہ استغفار بگوید حق سبحانہ و تعالیٰ را پر از مشک و عنبر سازد و در قبر او ہر روز و ہر شب چشت
 تازی گرداند و باشد در قبر مانند عروس تازہ و قیامت وہمان تازہ و نعمت یہ بہشت بر دہ شود
 و اگر انقدر نتواند چار رکعت بگزارد و ہر رکعت بخواند بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و اخلاصی
 بار کہ در اکثر اورد مثل آن وارد است و ثواب بسیار آوردہ اند

ذکر فضیلت روز عاشوراء و بیان اعمالیکہ دروست روز عاشوراء روزی است

بزرگ و درین روز توبہ آدم علیہ السلام قبول شد و ہمدین روز ادریس علیہ السلام را
بالای آسمان بردند و ہمدین روز قوم موسی علیہ السلام از سر عون نجات یافتند و توبہ
بر موسی علیہ السلام نازل شد و یوسف علیہ السلام از سجن خلاص یافت و ایوب علیہ السلام
از بلا خلاصی یافت و یونس علیہ السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
اند با تجمہ این روز بزرگ است از زمان آدم علیہ السلام اسے یومناہذا اکثر بزرگان درین
روز مہرہ فصلت سنت فرمودہ اند و لو آمد من الاکابر ۵ علیکم یوم عاشوراء ر قومی ۶ ہن
ما تو العشر من خصال ۷ یوموم والصلوة وسجاید ۸ وتوسیع الطعام علی العیال ۹ وثمانم
زیارۃ عالمکم ۱۰ و تاسعة الدمار مع الکمال ۱۱ یکی از ان روزہ است و در فضل آن گذشت
و دیگر نماز است کہ بعد ازین مذکور خواہد شد و دیگر سجہ بدین برسیدہ تیمم است و دیگر غسل است
و در صلوة اسعدوی غسل در روز عاشوراء سنت گفتہ و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکہ
مذکور خواہد شد و دیگر سہرہ کردن است و در سہرہ کے ازین امور احادیث وارد است اما
محدثان درین احادیث سخن دارند الاحادیث روزہ و نماز و کحل و توسیع طعام کہ سہرا
آن در مہمہ اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من کحل بالانہ
یوم عاشوراء لم تزد عینیہ ابدار و اہ البیہقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری
رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ فی
سنتہ کلما رواہ الطبرانی فی الاوسط والبیہقی فی شعب الایمان و حسن ظن بربزرگان
اقتست کہ احادیث حسن در باتی نیز یافتہ باشد پس ہر کہ معتقد بزرگان است باید کہ عمل
فرمودہ ایشان نماید و اگر کسی بگفتہ بعضی اہل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
اورا معذور باید داشت و ما توفیقی الا باللہ ۱۲

ذکر در بیان نماز روز عاشوراء و ادعیہ آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
طالب کرم اللہ وجہہ روایت است ہر کہ روز عاشوراء چار رکعت نماز بگزارد و سہ باید
مثل ثواب تفرح علیہ السلام پس التماس کنید فضل این روز را کہ روزی است مبارک

تیسرین قمر است درین چهار رکعت نیست حضرت غوث الثقلین از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
حدیث مرفوع روایت میکنند کہ بگذارد چهار رکعت بخواند و در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنج بار
قل ہو اللہ پنج بار سالہ گناہ ماضی و پنج بار سالہ گناہ مستقبل او مغفور شود و بدین حق سبحانہ و تعالیٰ
اورانیز از مبنی نور و سلام بر خلی و از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت میفرمایند کہ چهار رکعت بہ و سلام بگذارد
در ہر رکعت بعد از اذان از لزمت قلیا بخواند و در مفتاح الجنان نیز چار رکعت آورده بعد از فاتحہ
آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص دہ بار گفته است بعد ہر حاجت کہ خواہد مستجاب گردد و در اول
محرم زین الدین و مفتاح الجنان و جواہر حلالی و جواہر خمسہ و اوراد صوفیہ و غیرہ و در ہر رکعت
فرمودہ اند کہ در رکعت اولی آیۃ الکرسی تا خالدون بخواند و در دوم آخر سورۃ حشر از یونہ
الخ بخواند و در فاتحہ صوفیہ میفرمایند و من الصلوۃ الیٰ علیہا مشائخنا بالجماعۃ علی سبیل
اشہدہ مکان الفرضیۃ صلوۃ یوم عاشوراء رکعتان بعد الا شروق بآیۃ الکرسی و آخر آخر
وامر الشیخ فیہا فی الغالب انتی صاحب فتوح الاوراد میفرمایند کہ حضرت پیر شکر بیچہ والد
امشان شیخ عیسیٰ حیدر اذ کہ از مشاہیر لطیار دکن اند نیز این دو رکعت را بجماعت میکردند
بعدہ دعائی کہ در جواہر خمسہ شیخ محمد غوث قدس سرہ مسطور است میخوانند و آن انیسب یا اول
الاولین و یا آخر الاخرین لا الہ الا انت خلقت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و تخلق آخر ما خلق
فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اولیت فیہ اولیاک و انبیاک و اصفیاک من ثواب البلاء
و استتم ما اعطیت فیہ من الکرامۃ بحق محمد علیہ الصلوۃ و السلام بعد از ان شش دیگر نیز بگذارد
کہ آن نیز در اوراد مشائخ سنت و شیخ عیسیٰ حیدر بران موافقت میداشتند قرأت آن
در اولی بعد از فاتحہ و شمس و در ثانی و الضحی و در ثالث انا انزلنا و در رابع اذان از لزمت
و در خامس اخلاص و در سادس معوذتین بعدہ این دعا بخواند اللہم اجعانی ممن دعا
فاجبتہ و امن بک فمدتہ و رغب الیک فاعطیتہ و توکل علیک فکفیتہ و اقرب منک
فادنیہ اللہم مدد لعیشی فی الخیرات تداد و اجعل لی فی قلوب المؤمنین و ذواللہم انی اسالک
الایمان بک و اسالک الفضل من الرزق و اسالک العافیۃ من البلاء و اسالک
حسن العافیۃ فی الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام انتی فی جواہر خمسہ و بعضی اوراد دیگر نیز هست

هر که این دعا بخواند یعنی سبحان الله المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة الحسن لا یلجأ
 ولا یمنجأ من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع و الوتر و عدد کلمات التامات کلمات السلاطین و تبرک
 یا ارحم الراحمین لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم و هو حی و نعم الوکیل نعم المول و نعم النصیر
 تا سال آینده میرود در بعضی از کتب هفت مرتبه فرموده اند و در فضایل الائمة سال حدیث مرفوع
 آورده است از عبد الله بن مسعود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که روز عاشورا دو رکعت
 نماز کند در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله است مرتبه بخواند و بعد از فراغ کلمه تحمید بنفاد بگوید
 بگوید حق تعالی بر او ایشک و عین پر کند و هر روز صدایده از بهشت فرستد تا روز قیامت
 و بر سر پادیه جمیع نعمتهای بهشت باشد و در قبر موسی آن شخص نیزه و متغیر نگردد و حساب او تا قیامت
 انقی و اگر توفیق یابد چهار رکعت نماز خضر علیه السلام نیز گزارد که در غیثه الطالبین غوث ثقلین
 فرموده اند که آن نماز در هفت وقت گزارند روز عاشورا و اول حیب و شیب رات و آخر
 جماد بر رمضان و در هر روز یک بار و در هر روز و در هر وقت و در هر وقت اولی بعد از فاتحه قل هو الله صدقه می رود
 دوم بعد از فاتحه قل هو الله صدقه مرتبه و قل ایها الکافرون مرتبه بخواند و در سوم بعد از فاتحه قل هو الله صدقه مرتبه
 و المسلم الکاشر یک مرتبه بخواند و در چهارم بعد از فاتحه قل هو الله صدقه مرتبه و آیه الکرسی
 یک مرتبه بخواند و ثواب نهمان یعنی کسانی که حق آنها بگردن این کس ثابت است و در قیامت خصومت
 توانند کرد به بخش حق سبحانه و تعالی کفایت کند امر او شان یعنی آنها را هر چه می که راضی شوند را
 سازد افشار الله و در آوراد شیخ بهار الدین بعد از سلام این دعا گفته اند اللهم اسر شوقی
 عن کل محرم و از و حرمی عن کل نام و امنی عن اذی کل مسلم یا ارحم الراحمین و در آوراد
 اکثر مشایخ است که روز عاشورا هفتاد مرتبه جسی الله و نعم الوکیل و نعم المول و نعم النصیر بگوید
 آمزیده شود و ایضا در جوهر طلایی و غیره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آرند هر که روز عاشورا
 هفتاد بار لا اله الا الله العلی لا اله الا الله رب السموات و الارض و ما بینهما و تحت الثر
 بگوید حق سبحانه و تعالی بر او بنده بنظر رحمت بگرد و ایضا می آرند که روز عاشورا هفتاد بار بگوید
 اللهم ارزقنی کمال الحسنى و سعادة العقبى و غیره لا اله الا الله رزق او فراخ شود و عمر او دراز گردد و ایمان
 او سلام است نماز و در عمره و الیوم و اللیل و فی صلاتی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آرند هر که روز عاشورا

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکور میگزارد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید او از فرمودی
که من شد منده تو ام ابی طالب باد و مرتب از تو قیامت در بهشت نروم تا ترا و گزاردن این نماز را در
برای خود در بهشت نبرم و الحمد للموفق و منقول است که صدیق اکبر فرمود بعد از نفل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
بیست و نهم روز در خواب دید گفت یا رسول اللہ بفرمای تا وظیفه بگیرم بر من پاک تو فرمود اگر خواب
که بگیرای بدی بروم پس در رکعت نماز بگیر بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از آن
و اضحی و در دوم الم تشریح بخوان هر که بروح من این چیز را در حق اوست بر من که شفقت
کنم او را فقیر حقیر و جیه اللہ سو و این اوراق میگوید که اگر کسی راقی تعالی توفیق دهد و این نماز را
دوازده ماه مداوم بخواند ثواب آن بروح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هدیه بفرماید چه خوب باشد
و باید که بتاریخ دوازدهم این بخش عدد و شصت مرتبه سوره اخلاص بخواند و در جوهر هفتم است که
بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز گزارد در هر رکعت سوره المزمل بخواند چون فارغ شود

سرسبده نهد هر تیر از حق تعالی خواهد پاد و این دعا بجهنم رود یا بخواند یا غفور تغفرت یا مغفرة
والعفو فی غفر غفرک یا غفور و الحمد للموفق و المتعین

ذکر ماه ربیع الآخر باید که در شب اول این ماه نماز دو رکعت در هر ماه آمده است بخواند و در شب سوم
این ماه چهار رکعت بگیرد و هر چهار قرآن خواهد خواند بعد از چهل و یک رکعت این سها بخواند یا ربیع
ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از ادعیه هر ماه دو رکعت مناد
گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جمعه دو رکعت دوم بعد از فاتحه سوره مزمل بخواند و نیز
در روز اول چهار رکعت نماز بگیرد و بعد از فاتحه در هر رکعت از اجاب نصر اللہ بخواند هفت رکعت
و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آنرا نیز احیاء دارد
و در شب بیست و هفتم این ماه هشت رکعت بسلام بگیرد و در هر رکعت بعد از فاتحه و اضحی بخواند
ذکر ماه جمادی الآخر بعد از فراغ از ادعیه و نماز که در هر ماه مقرر است در شب اول
این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چهار قرآن یا دو رکعت باشد بخواند بعد از سلام
استغفار بسیار گوید و در جوهر هفتم مذکور که در این ماه دوازده رکعت بخش سلام گزارد و در هر رکعت
فاتحه سوره لایلاف بخواند بعد از فراغ سوره یوسف بخواند حق تعالی در آن سال از منکدستی تو بکشد

آخر الزمان محروس دارد و هر چه در اوراد این چهار ماه نوشته شد از جزای هر سه منقول است
 نوک راه رجب و نماز او ادعیه آن و ذکر روزه آن و روزه ایام بیض منقول است که
 جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم بارک لنا فی رجب
 و شعبان و باختر رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
 مرفوعه در فضایل آن دارد شده و فی الحدیث من ایضاً اول لیلته من رجب لم میت قلبه اذا مات
 القلوب و صب الله علیه الخیر من فوق راسه صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولدته او و شفع فی سبعین
 من اهل الخطایا و الذنوب کلمه قد استوجبوا النار و معنی این حدیث ظاهر است پس باید که در
 ایضاً این شب اهتمام تمام نماید و در فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آرد که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمودند که اگر از ماه رجب عجب ترا خبر دهم گفتیم بی یا رسول الله فرمود صلی الله
 علیه و سلم هر که بگذارد نماز و روزه اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 قل یا کبار و قل هو الله و قل یا ارحم الراحمین بخواند هر گناهی را که کرده است از روزی که قلم بر او جاری
 شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هر چه کرده است از صغیر و کبیر عفو سازد و حق
 محقر او در اول شب جمعه این ماه که آنرا لیلته الرغایب گویند در میان مغرب و عشا
 دو بار ده رکعت شبش سلام بگذارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة الفدر سه بار
 و قل هو الله دو بار و بار آخر از فراغ بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی آله و عتبه و مرثیه
 بعده سجده کند و در سجده بنشیند و مرثیه بگوید سبحان قدوس نیلایک الملائکة و الروح بعد
 سه بار دارد و بنشیند و مرثیه بگوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت اعلی الاکرام
 بعده باز سجده کند و آنچه در سجده اول خوانده بود بخواند بعده سوال حاجت کند تحقیق
 حق سبحانه تعالی سوال او را رد نکند هر چند در حدیثی که در فضیلت این نماز واقع است حدیثی
 طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در ایضاً این
 امام غزالی در تعریف این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیع مویطبت دارند برین نماز
 و قوت القلوب شیخ ابوطالب یکی این نماز را هم مذکور کرده اند و فضل بسیار دارد و در تعجیبه ایشان
 در فضیلت این نماز حدیث بسنده مذکور است و در فتاوی صوفیه میگوید و من الصلوة

التي صلوا بها مشائخنا بالجماعة سبيل للشجرة في مكان النصفية صلوة الرغائب في اول ليلة الجمعة من
رجب الح و بالجملة اين نماز در اوراد جميع مشايخ است و تعريف اين نماز در اوراد بزرگان زياده از
حد است پس بايد كه به نيت متابعت بزرگان عمل نمايد و در رساله در تنظيم امام باقر ع و شمس الامارة
و غيرهما آورده كه در روز اول نيشينه از ماه رجب مقطعات قرآني از آيات آخر بر صفحه نقره نقش كنند
تا تاثيرات عجيبه دارد و في فضيلة سن نقشش على خاتم فضته يوم اسس اول رجب سن رجب الم تاتخر
اذ لبسه خائف آمن و اذ ادخل حائل على سلطان كبر في عينه و بابه و فسي حواجه بقدره الله تعالى
ومن مسح به على راس غضبان رضى ومن مصبه و هو عطشان روى ومن جبالى مار لمطر ليلته ثم
شبه به على الريق قوى حفظه و ان لبسه معطل تصرف و ان لبسه امرأة عازية عطشت غير موجب و ان وضع
على مصروع افاق و بايد كه روز اول اين ماه صايم باشد و چون آفتاب برآيد بگويد لا اله الا الله
تعالى لا اله الا الله ايماناً و صدقاً لا اله الا الله تعبد و اورقا لا اله الا الله و صده لا شريك له و بعد از آن محمد عبده و رسول
لا اله الا الله محمد رسول الله و بايد كه درين روز غسل كند كه فضيلت آن در حديث آمده و بايد كه هر روز درين ماه بعد از
نماز صبح سوره يسين بخواند و بايد كه هر روز درين ماه استغفار بگويد صديقه يا در اين استغفار بگويد
استغفر الله ذوالجمال و الاكرام من جميع الذنوب و الاثم كه فضيلت بسيار دارد و در فضيلت صوم
اين ماه از اين عباس رضى الله تعالى عنها روايت ميكنند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود روز
داشتم اول روز از رجب كفارت سه ساله گناه ميكنند و در دوم روز كفارت دو ساله و در سوم روز كفارت
يك ساله و بجزه هر روز برابر گياه است و در جمع الجواهر از اين عمره روايت ميكنند كه در مودني و نيشينه
عليه وسلم هر كه هفت روزه از رجب نگاه دارد هفت در دوزخ بياو بسته گردد و كسى كه هفت روزه
نگاه دارد هشت در بهشت برو كشته شود و كسى كه ده روزه نگاه دارد سوال نكند چيزي از حق تعالى
مگر آنكه او را بدهد و كسى كه بيازده روزه نگاه دارد نكند شادي از آسمان كه تحقيق تخشيد حق تعالى
جميع گناهان انقضاء عمل از سر گير تحقيق بدل كرد حق تعالى گناهان تر اجناس رواه ابوسهقه
في شعب الايمان پس اگر مقام ماه روزه دارد بهتر است و اگر نتواند ده روزه دارد و گرنه از بهشت
كتم كنند و اگر اين هم نتواند يا سبب ضعف پيري يا ضعف مرض سه روزه البته نگاه دارد و بدين اول
و اوسط و آخر و چون خواهد كه روزه ميض دارد بايد كه از ماه رجب شروع نمايد كه اين چنين است

عمل اکثر مشائخ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و در حدیث بخاری مسلم است کہ صوم کثیفہ یا بام من کل
شهر صوم الہی و در حدیث نسائی بیان آنستہ روزہ یا بام بیض واقع است و در بعضی از
کتب واقع شدہ کہ ہتر آدم علیہ السلام بعد از قبول توبہ در ہمین ماہستہ روزہ و ہشت تا یکم
الہی بدن مبارک کہ سپاہ شدہ بود سفید گشت ذکرہ فی جوہر الجلالیہ و در شکات صابج
ابن عباس خذ روایت میکنند کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر
ولا سفر رواہ النسائی و در جوہر جلالی از سلف نقل میکنند کہ تجربہ یقین شدہ ہر کہ ایام بیض مداہم
بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و هیچ مکر و ہی بد و نرسد و نعمت داریں او را حاصل گردد
مینہ و کریمہ واللہ الموفق و المستعین و باید کہ در شب پانزدہم ماہ رجب کہ آنرا شب افتتاح
گویند رکعت نماز بگزارد و ہر رکعت ستر بار سورۃ اخلاص بخواند کہ در جوہر جلالی فضیلت آن
بسیار نوشتہ اند و او را اکثر مشائخ نماز مذکور آورده اند و باید کہ در شب پانزدہم و روز پانزدہم
رجب لا الہ الا اللہ ہزار مرتبہ بگوید از شہ شیطان وقت موت بگاہد آشتہ شود و از عذاب قبر مبرا
گردد و روز پانزدہم روزہ دارد کہ در خبر آمدہ ہر کہ روزہ دارد در آن روز باشد کفارت از گناہ
دو صد سال و ہر کہ قل ہو اللہ بخواند ہزار مرتبہ حق تعالی بنا کند ہزار قصر در بہشت و چہل ہزار شتہ
طلب مغفرت او کند تا روز قیامت و از ابن عباس رضی عنہم مروی است کہ حق سبحانہ تعالیٰ وحی
فرمود بموسی علیہ السلام ہر کہ این روزہ دارد او را ثواب ہزار حج مقبول است و ہزار غزوہ جہاد و ہزار قبیۃ مومنہ
ذکر احیاء شستن شب معراج یعنی شب بیست و ہفتم ماہ رجب و بیان روزہ
از ان و بیان اعمالی کہ درین روز و درین شب است و در فضایل اعمال آورده
ہر کہ در شب بیست و ہفتم ماہ رجب دو روزہ رکعت نماز بگزارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ
سورۃ اخلاص صد کرت بخواند او را ثواب عبادت ہزار سالہ شود کہ روز ہا صائم باشد
و شبہا قایم بعد از فراغ حمد و شنای الہی گوید و درود بفرستد و استغفار کند و سورۃ فاتحہ
چہار مرتبہ بخواند ہر یہ از حق تعالی طلب کند یا بدام کہ دعا بگناہ و قطع رحم نکند و ادنی
دعائی کہ مستجاب شود آنست کہ آزاد شود گردن او از دوزخ انتہی مختصر و در غیشۃ الطالبین
کہ تصنیف محبوب ربانی شیخ عبد القادر جیلانی است در حدیث می آرند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

روز بیست و هشتم ماه رجب چهار رکعت میگزارند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلنا
 سنه بار و قل هو الله احد و بخانه بار و معوذتین یکبار میخوانند و ایضا در کتاب مذکور است هر که
 بیست و هشتم ماه رجب روزه نگذارد و آن شب را احیا کند گویا که صد سال هر روز
 روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل به
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی آورده بود و انتی یعنی شروع وحی درین روز بود و فی کتب
 الحدیث و بی لیلیه الرمی فیها بمحمد صلی الله علیه و سلم و در کنز العباد شرح اورد
 حدیث آورده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوم سبعة و عشرين من رجب

کتب الله له صیام ستین شهرا و هو الیوم الذی هیط فیہ جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
 علیه و سلم بالرسالة پس باید که درین روز البته صایم باشد و در پنج روزه هزار مرتبه ذکر
 ان سابق نیز گذشته و الله الموفق و المستعین و در اورد اکثر شایخ خود اورد
 که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سلام بگزارند در هر رکعت بعد از فاتحه
 آیه الکرسی یکبار و سوره الکافرون یکبار و سوره اخلاص سه بار و در اورد و مخدوم شیخ بهاء الدین
 و در مفتاح الجنان دو اذنه رکعت شش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند در هر رکعت
 بعد از فاتحه آیه الکرسی سه بار و قل یا سئل الله احد سه بار فرموده اند و نقل
 این نماز از حدیثش گفته و بعد از هر سلام این دعا را بخواند و ده بار درود گوید دعا
 انیت یا اعز من کل عزیز و یا اجل من کل جلیل و یا اکرم من کل کریم و یا اظم من کل
 عظیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اودد من کل واحد و یا خیر من کل احد انت ربی
 لا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجا ربهم اغثنی بفضلک و جنتک یا ارحم الراحمین
 یا رب فی عمری مد فی خیر و عافیه و هب لی من لدنک عمر اطویل فی رضاک یا ارحم الراحمین
 و یا خیر الناسین و صل الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین و در مفتاح الجنان گفته
 آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز در آخر زیاده کرده اند اللهم
 اقذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عن سواک حتی لا ارجو احد غیرک اللهم و اضعفت
 عنه قوتی و قصرت عملی و لم تمنه الیه رعتی و لم تلیفه مسألتي و لم تجر علی سانی مما أعطیت

احد من الاولین و الآخرین من متقین مخفی به یا ارحم الراحمین و این دعا را خیر است
 دیگر است افضل ازین چنانکه شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقة بروایت ابن عساکر رضی الله عنه
 می آرد که حضرت معاویه رضی الله عنه نجیست حضرت امام حسین علیه السلام به سال صد هزار و دوم
 فتوح مقادداشتند و بعضی از سالها توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
 علیه الصلوة و السلام میفرمایند که طلب کردم دو ات و قلم را تا بنویسم حقیقت حال معاویه را باز
 توقف نمودم همدان شب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم مرا پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 ای حسن چه حال داری گفتم بخیر است و شکایت تاخیر معاویه کردم فرمود صلی الله علیه و سلم
 طلب کرده بودی دو ات را تا بسوی منقوش شل خود بنویسی تا یاد دانی ار گفتم بی یا رسول الله
 و فرمود صلی الله علیه و سلم این دعا بخوان اللهم اوفیت تا آخر این دعا خواندم سوگند تجی جهان
 و تعالی که یک هفته تمام کرده بودم بتضرع که فرسنا و معاویه رضه ده لک و پانصد هزار و دوم
 پس گفتم الحمد لله الذی لا یشی من ذکره و لا یجب من دعاء یا زیدیم پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
 در خواب پرسی چه حالت داری ای حسن گفتم بخیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
 صلی الله علیه و سلم همچنین است هر که بخالق امید کند و از غنا و قاطع نماید حاجت تفرج الا و را
 میفرماید باید که این دعا همیشه خند و ص بوقت تعجب هر قدر که لذت دست دهد بخواند و فتوح با
 طلب نماید و الله الموفق و المستعین یا ارحم الراحمین

ذکر عم سال ماه شعبان باید که شب اول ماه شعبان را زنده دارد و چهار رکعت
 طویل القرائت بخواند که ثواب بسیار است و نیز باید که در زنده رکعت بخواند و در هر رکعت بعد
 از فاتحه سوره اخلاص پانزده بار بخواند که در او را اکثر مشایخ است و در هر پنجشنبه بعد از
 نفل این نماز فرموده اند بنامه اعمال آن بنده ده هزار تنگی نویسد و ده هزار بدی دور
 انتهی و درین شب نمازهای دیگر است بحجت انحصار ترک نموده شد و در مختار الاحادیث
 حدیث می آرد و از علی رضی الله عنه روایت میکند هر که اول روز از شعبان روزه دارد و هفتاد و سه
 که چهل و سه بار عبادت یک سال نوشته شود و هر که روز دوم روزه دارد هفتاد و سه بار
 سینه موجب دوزخ باشد بر طرف کرده شود و هر که روز سوم روزه دارد هفتاد و سه بار

از با صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که سه روز از اول دهه روزه
از سیانه و سنگه آخر ماه شعبان کند از ثواب هفتاد نبی یابد و گویا هفتاد سال عبادت کرد
و اگر بمیزد ما شعبان دیگر شصت و سه روز و در احادیث صحاح سته وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در ماه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزه میداشتند و در او را و محمد و شیخ با روزه
و غیره فرموده اند که در ماه شعبان هزار بار بخواند لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصین له
الدین ولو کره اکثر کون در تقاضا الحسان آورده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که
عمل نکند که حق تعالی در ماه اعمال او ثواب عبادت هزار سال نقت نماید و
گناه هزار سال محو کند و چون ماه شب چهاردهم روز قیامت روی او سیاه و از صدقیان
باشد و الله الموفق و المعین و در فضائل اعمال با سند خود از انس بن مالک فرمود است
میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه و سلم در روز جمعه از ماه شعبان دو رکعت بخواند هر رکعت
بعد از فاتحه آیه الکرسی ده بار و شب است سلام ده بار و هر حق سبحانه و تعالی چیزی و ستد که
پنج چشمی ندیده و هیچ گوش نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انتی مختصر
و ذکر در فضیلت شب برات و اعمال و ادعیه آن بدانکه شب برات و آن
شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصه الحقایق
مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن
و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که صد در درگاه
رحمت گشاده میشود پس می بخشد حق تعالی به جمیع مومنان را که ساحر و کاهن و مشا جن
و مد من خمر و سر بر زنا و اکل ربا که بعد از توبه اینهارا می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق
آنکه بعضی مفسران بر آن فرسته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در عمل الیوم و اللیله
ذکر است و احادیث صحیح حسن و در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه و تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد
گناه کاران را اکثر از مویهای گوسفندان می کلب و در حدیث بیقی وارد شده که درین
اعمال و از راق تمام سال مقرر میشود در فضایل اعمال حدیث مرفوع با سند خوش روایت

میکنند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد بر چه پاک و چهار رکعت نماز بگزارد بیک سلام بخواند و هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد میت و پنج بار بر آید از گناهان چنانچه بر آید موی از آرد و می بر آید روز قیامت بجائی که روی او تابان باشد مثل ماه چهاردهم الحدیث و در آرد او اکثر شلخ صد رکعت نماز در شب مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غنیمۃ الطالبین محبوب ربانے شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و تسمی هذه الصلوة الصلوة الخیر و غیره بر کتھا و کان اسلف الصالح بصلواتها جماعة یجمعون لها و فیها فضل کثیر و ثواب جلیل روی عن حسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثلثون من اصحاب البنی صلی الله علیه و سلم انه من صلی هذه الصلوة فی هذه اللیلة نظر احد الیه سبعین نظرة ترضی له یکل نطق سبعین حاجة اذنا بالمغفرة انتهى و در اجبار علوم و قوت القلوب هم فضل این نماز مذکور است و فی البحر المرائق و من التذکرات اجبار لیالی العشر من شهر رمضان و لیلی العیدین و لیالی عشر ذی الحجة و لیلة النصف من شعبان كما وردت به الاحادیث و ذکرها فی الترهیب والترهیب مفصلة و المراد باجبار اللیلة قیامه و طاهرة الاستیعاب و یجوز ان مراد غایه انتهى پس اقتدا بشایخ کرام نموده این نماز را البته باید خواند اگر چه بعضی از محدثان در احادیث این طعن کرده اند و الله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب مشایخ وارد است بر کردن است در چشم و دانه بخت و در روز آن روزه داشتن است و درین شب سه بار سوره بخواند یکبار به نیت طول عمر خود و یکبار به نیت غنا و یکبار بخت امینی از بلا

و ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم توجه نمیکردند بیدان ماهی جز ماه رمضان است که میدیدند میفرمودند اللهم ادعنا بالسلامة و الاسلام و الصحة من الاستقام و الهدی و الاغیال و الاغیال و رضیانیة بالیسیر من النعم ذکره ابن العطاء و فضیلت ماه رمضان و روزه آن و احادیث صحیح و حسن القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی احادیث ذکر کرده می شود

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من فام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه

رواه البخاری و مسلم و در جمع الجوامع بروایات متعدده آمده که هر شب ماه رمضان شش کس از دوزخ آزاد میشوند و بروایتی ده کس و هر شب جمعه بقدری که دیشتم هفته بود و در شب قدر بقدری که جمع ماسبق بود و در شب آخر همان قدر که در تمام رمضان بود اننتی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تفرقه که اول شب ماه رمضان بود و در زنجیر انداخته شوند شیاطین جنیان متهم و بسته میشود درهای دوزخ و کشاده میشود درهای بهشت و ندای میرسد هر شب ای طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و ای طلب کننده بمعصیت بس کن هر شب حق تعالی آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و احمد و غیرهم و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزه سپهر است از دوزخ پس هر که روزه دار باشد در آن روز کسی جمل نکند اگر کسی جمل نکند او را دشنام ندهد و بگوید که من روزه دارم سوگند بخدا ای که روح محمد در قبضه قدرت اوست هر آنی بوی بد روزه دار خوشبو تر است نزد حق تعالی از پوشش رواه مسلم و احمد و النسائی و ترمذی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر عمل میرا درم مضاعف میشود از ده تا هفت صد تا عددی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید مگر روزه که آن خاصه من است و من جزایران بشم یعنی تقار من و رضوان من جزا بر روزه است میگزارد صائم شہوت و طعام خود از رحمت من او را و فرحت است فرحتی وقت افطار و ذیعتی وقت ثبات پروردگار رواه مسلم و احمد و النسائی و ابن ماجه و ترمذی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم کس است که حق تعالی از خوردن ایشان حساب نیگیرد و وقتی که حلال باشد روزه دار و سحر خور نه و کسی که منتظر قتل است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان خمس اسلام و احادیث درین باب بسیار آمده پس باید که در صوم رمضان اهتمام تمام نماید و در تمام افطار در ذکر صوم نقل بیش ازین مذکور شده آمان از پس اہم نماز و درین ماه نماز تراویح است و آن بیست رکعت است به دو سلام در میان فرض و عشاء و در نماز تراویح سنت ماکده است و یک ختم قرآن در آن نیز صفت است و چون از نماز تراویح فوروز و رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام بقتل و است قرآن یعنی هر قدر که قرآن خوانده شود بخواند در روز و در شب تا نام او صیغه رضی الله

در ماه رمضان شصت و یک ختم معنوی و یک در ترویج و یک ختم در شب و یک ختم در روز و این وقت
ملکی است و از جمله خرق عادات کراهت است که مثل آن بعمل آرد اما هر قدر که تواند غنیمت
شمارد و باید که درین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی بازدارد که بعضی
احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفسد صوم است و باید که سحر خور و کس سنت است و
احادیث درین باب بتاکید آمده اگر چه بیک ختم باشد و اتباع سنت و غنیمت دانند و اہم
چیزی که درینماہ است اعتکاف است کہ آنهم موکده است پس باید کہ از دست نہ پیغمبر
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد اورا اجر برابر روح
و دو عمر رواہ ابوالبیہقی فی شعب الایمان و الطبرانی فی الکبیر بخود و در حدیث آمده کہ ہر یک روز یکمان
نشیند محض بہت حق تعالی کرد اند حق سبحانہ و تعالی در میان او و در میان دوزخ سہ خند
کہ سافت آنها در ترا باشد از سافت مشرق و مغرب رواہ الطبرانی فی الکبیر و البیہقی
و الحاکم مختصر اوقال صحیح الاسناد و در شکاة المصابیح و غیرہ حدیث وارد است کہ پیغمبر
علیہ وسلم تباریح بیت و یکم اہ رمضان نماز صبح خواندہ داخل محل اعتکاف می شدند
و در وظائف البنی و غیرہ گفتہ کہ داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیت و یکم قال و
بذا ہوا صحیح و باقی احکام اعتکاف در فقہ مقرر است از اینجا معلوم کند و چون حق جل و علا
بندہ را توفیق دہد بروزہ ماہ رمضان کہ آن فرض است و نماز ترویج و ختم قرآن در آن کہ
سنت موکده است و با اعتکاف در عشرہ اخیرہ آن کہ آنهم سنت است و اشتغال بتلاوت
قرآن در لیل و نهار آن و حفظ لسان از مالا یعنی بس است اورا این قدر عبادت و حاجت
بنوافل دیگر نہست سوای نوافل یومی و لیلی کہ پیش ازین ذکر یافتہ و صاحب فتوح الاورد
در ہر شب و ہر روز آن نوافل آورده عمدہ آدرین مختصر آنرا ترک دادہ و اگر کسی اخذ اتباع
توفیق دہد در اصل کتاب فتوح الاورد بہ بیند و بعمل آرد و اللہ الموفق و المعین
و کرب شب قدر و فضیلت آن بدانکہ شب قدر خاصہ این است است و سورہ انما انزلنا در
فضیلت این شب نازل شدہ و در حدیث وارد شدہ ہر کہ قیام شب مذکور کند حق تعالی
بخشد گناہ ما تقدم اورا رواہ البخاری و سلم و گناہ ما تاخر اورا رواہ النساکی و محمد

و استاد الاول صحیح و الثانی حسن علما اختلاف نموده که چه قدر قیام معتبر است جامع یکسانه
گفته اند و ظاہر آنست که اکثر شب می باید لان لا اکثر علم اکمل چنانکه در فقه مقرر است کنانی
فتوح الاوراد و علما در شب قدر اختلاف بسیار است و مذہب اہل سنت آنست که شب
قدر یاتی است الی یوم القیامۃ و المشہور عن الامام ابیحنیفہ انما تدور فی السنتہ کلما و ربوت
صحیح از امام اعظم آنست که در تمام رمضان دایر است و روایت از امامین یعنی از امام
ابی یوسف و امام محمد آنست که شب بیست و ہفتم است و این مختار اکثر مشائخ حنفیہ است
تا آنکہ گفته اند کہ ختم درین شب کروں مستحب است چنانکہ در خزائین الروایۃ و غیرہ مذکور است
و مختار امام مالک و امام احمد قبل و سفیان ثوری و غیرہ ہمسب آنست کہ در عشرہ اخیرہ
رمضان دائر است و این یک روایت امام شافعی و روایت صحیح امام شافعی آنست کہ شب
بیست و یکم است و مختار غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیست و ہفتم است و موسیٰ
این قول را حدیث کثیر باید کہ درین شب تمامہا بیدار باشد و درین شب کلہ لا الہ
الا اللہ بسیار گوید و باید کہ این دعا نیز بسیار گوید اللهم اناک عفوقا عف عنک
در حدیث صحیح است کہ خواب سالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ را رضی اللہ عنہا ام
نہرہ بودند کہ درین شب این کلمات گویند و باید کہ درین شب تلاوت قرآن تیر بار کند
کذا جاز فی الحدیث

ذکر ماہ شوال و ادعیہ و اوراد آن باید کہ شب عید الفطر را احیاء نماید در عمل الیوم
واللیلۃ از ابوالمانہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکنند مرقوعا و موقوفاعن ابی الدرداء
موقوفاقالامن قام لیلۃ العیدین مدحتہ بالمہمت قلبہ مین بیوت القلوب رواہ الاول
ابن ماجہ و الثانی الامام الشافعی و البیہقی و این شب از جایز آن شبہا است کہ دعا در
مستجاب است رواہ الامام الشافعی و راو او شیخ بیاض الدین مذکور است کہ در شب عید فطر
بجست طول عمر بین العشاءین دو رکعت بگزارد در اول بعد از فاتحہ الذین قال لهم انما
ان الناس قد جمعوا الیکم تا و اللہ ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحہ و اما ان لا تنوکل علی
و قد ہدانا سبلنا و لنعبرن علی ما اذیتونا و علی اللہ تکیوکل المؤمنون بعد از سلام بقلوا

بگوید عیسیٰ اللہ و کفی مع اللہ لمن دعی و لیس و رار اللہ منتہی من عظیم بقدری سبحان اللہ الذی لم یزل لا
یزال حق تعالیٰ عمر بالتوفیق بدعا انشاء اللہ تعالیٰ و درین شب وہ رکعت نماز بگذارد
بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد وہ مرتبہ بخواند و در رکوع و سجود تسبیح بقا و گفتہ سبحان اللہ
والحمد للہ و لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلیٰ العظیم وہ بار بگوید و بعد از تسبیح
واجب خواهد ما جہش بر آید انشاء اللہ تعالیٰ

ذکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقہ مذکور است در اینجا بنید اما آنچه
در احادیث از فضل این روز مذکور شدہ آنرا بیان نمایم از ابن عباس رضی اللہ عنہما
مروی است کہ گفتہ سید الاہام العیدان و الجمعۃ و از وہب بن منیہ مروی است مرفوعا
کہ حق تعالیٰ بہشت را در روز عید فطر پیدا کرد و جبرئیل را بوحی برگزید و بجل را کیفیت
غسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشان داد و کواکبا قضا ابو موسی المدنی و فضل بن
سبار است بہت اختصار بدین قدر اکتفا نمود * * *

ذکر احکامی کہ مشترک است در میان دو عید اول غسل است
و دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن کہ در ملک او باشد چہ اگر مافطر بخرا
کہ دن قبل از خروج از مسکن تا صفت و اگر خرباہم نرسد بہرچہ میسر شود افطار کند و بعد از نماز
عید لغوی افطار از قسربانی کردن سبب است چہ چشم پوشیدن از دیدن نامحرم چشم پیادہ
رفتن در حدیث آمدہ ارب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی عید و لا جنازۃ قطروا
الشامی و ان کان کہ عذرو کان منزله لعید افرکب لا باس بہ و کہم در فقہ آمدہ است
کہ شیوخ سوار شوند و جوانان پیادہ روند و ہستم مخالفت و طریق یعنی وقت بازگشتن
از راہ دیگر بیاہ کہ منین بود عمل پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم خیابانی در بخاری و غیرہ وارد
است و مستحب است و این دعا بخواند یا س یا قیوم لا الہ الا انت بر متک استغیث کفہ
شانے کہ و لا تکلنی لے لعلی طرفہ صین رواہ الطبرانی و البیہقی و بعضی از تابعین این دعا
میخوانند اللهم ان کان صغری ہذا اجمع امد نظرت الیہ فانظرنا لثیابہ و ان کان ہذا
العید اخر عید من آجالنا فاغفر لنا و ان کان ہذا بینا و بین عید اخر فدلنا فیما بیننا محمد بن علی

لك وحسن العبادۃ والاسعة في الرزق والعافية في البدن اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك
 وسلم بمشتم از نماز عید نماز نفل گذارد که ممنوع است بلکه بکلمه توحید مشغول باشد و بعد
 از نماز عید از ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که دو رکعت سبک از او و از قتاده و ابن
 مسعود رضی الله عنهما مروی است که بعد از عید چهار رکعت یا هشت رکعت میخوانند
 و رواه الطبرانی و از سلمان فارسی رضی الله عنه چهار رکعت مروی است مرفوعاً و در اصولی
 بعد از فاتحه سجده و در ثانی و الشمس و در سوم و الفی و در چهارم اخلاص و در پنجم
 در سیوم بجای و الفی و اللیل گفته و در جوهر شمس در چهارم الم تشریح فرموده اند تمام آنکه
 اول او مترود باشد و در قبول خباثه مروی از ابوهریره است رضی الله عنه که رفت
 روز عید پیش عمر بن خطاب رضی الله عنه ایشان گریه میکردند گفت که عید روز فرحت گفتند
 القسح للمقبولين و البكار للمطرودين و لا ادری من اے الفریقین اما ذكره الحافظ
 الصلاحی و هشتم آنکه منع نكند نفس خود را و اهل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مباح
 و سرود درین روز که در حدیث صحیحین ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین روز سر شنیدند
 و رقص دیدند اما سرود پس آنست که در خانه عایشه صدیقہ رضی الله عنهما می شنیدند و
 ابو بکر رضی الله عنه آمد و منع کرد و شنیدن را رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و همای
 ابابکر ان لكل قوم عید و هذا عیدنا قال الحافظ الصلاحی و در صحیح بخاری و سلم است که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم لعب حیث در ایام منی دیدند عمر بن خطاب رضی الله عنه منع نمود فرمود صلی الله علیه
 و سلم و عجم یا عمر قنذ دلیل علی ان اظهار القسح و السرور فی العید من شعار الاسلام
 یا ز هشتم بعد از شراغ نماز عید مستحب است که گویند تقبل الله منا و منکم
 عقر الله لنا و لکم که عمل صحابه رضی الله تعالی عنهم بود و رواه احمد با سند و جید و از هشتم
 درین روز فقر اطعام خواند و زکوة فطر بدهد و اگر عید الفی باشد که کوشش بدهد که ثواب بسیار
 ذکر در بیان صوم سه شوال ابویوب القاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم روایت میکند که فرمود صلی الله علیه و سلم هر که ماه رمضان روزه دارد بعد از آن
 شش روزه از ماه شوال تابع او سازد باشد او را مثل صیام دهر رواه مسلم و فی روایه

الطبرانی تسبیح من ذلوقہ کیوم ولدتہ امہ واین شش روزہ باتفاق علما سبب است
 لکن نزد امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان سبب است و نزد امام شافعی رضی اللہ
 عنہ تابع احب است لما فی الحدیث من صام ستہ بعد الفطر متتابعۃ الحدیث رواہ الطبرانی
 ذکر ورنہ از ماہ شوال در فضائل اعمال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
 روایت میکند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در ماہ شوال دو از وہ رکعت نماز
 گذارد و شب یا در روز و ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یک مرتبہ بخواند بعد از فراع کلیمہ تجید
 بقا و بار بخواند و استغفر اللہ و اتوب الیہ بقا و بار بگوید سوگند بخدائی کہ مرا برستی بخلق
 فرستادہ است پشہامی حکمت از دل او جاری شود ہر زبان و گناہان او بخشیدہ شود
 و برض او ادا کرد و انتہی مختصرا

ذکر ماہ ذی القعدہ در جوامع خمسہ مذکور است کہ نہ ماہ ذی القعدہ
 دو رکعت بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ مزمل بخواند و بعد از سلام سورہ یسین کریمہ
 ذکر ماہ ذی الحجہ فضل عشرہ ذی الحجہ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم واللیلۃ
 سیکوید کہ ذہب کثیر من العباد الی الفضیلۃ علی عشر رمضان لا خصاصہ بیوم غیر
 و انحر و ذہب المحققون الی ان لیالی العشر الآخر من رمضان لا شمال علی
 لیلۃ القدر افضل من لیالہ ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لا شمال علی عرقہ و انحر تہی
 محصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ کہ توبۃ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر کہ
 از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ اول فضلہ و منہ و در تنبیح العمال از ابو ہریرہ رضی اللہ

عنہ می آرد ما من ایام احب الی اللہ ان یتعبدلہ فیما من عشر ذی الحجۃ لفضل صیام کل یوم
 منها بصیام ستہ و قیام کل لیلۃ لقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجہ پس باید کہ در
 صوم این عشرہ یعنی نہ روز استہام نماید در عمل الیوم واللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
 میکند کہ بود در زمان آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روز ازین
 عشرہ برابر ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار
 روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابو الشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ

روایت می کند کہ ہر روزہ برابر روزہ یکسالہ است و ہر عمل کہ باشد مضاعفت آن
بہفتصد عمل انتہی در غایتہ الطالبین مذکور است پسندان از امام جعفر صادق فرم
ما علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در ہر شب این عشرہ در
ثلث آخر چار رکعت بخواند و ہر رکعت فاتحہ دو بار و آیتہ الکرسی ست بار و اخلاص ست بار
و بعد از فراغ دست برداشتہ گوید سبحان رب العزۃ و الجہوت سبحان ذی القدرۃ
و الملکوت سبحان الحی الذی لا یوت الا اللہ تعالی و میت و ہو حی لا یوت سبحان
رب العباد و الحمد للہ کثیر اطیبا مبارکاً علی کل حال اللہ اکبر کبیر از بنا و بدار و قدر و کل
سکان بعد از ان ہر چہ خواہد و ما کند باشد اورا اجر جمیع اہل حج و زائران قبر نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و اجر محمدان و بیچ سوال نکند از حق تعالی بگوید اورا عبت و اگر ہر شب این نماز
کند روز و دو ما بخواند حلال کند حق تعالی اورا فردوس اعلی و محو کند از ہر گناہ و گنہ شود
کہ عمل از سر گیر پس اگر روز عرفہ صایم باشد و بگذارد این نماز و این دعا بخواند و تضرع
بسیار بکند حق تعالی فرشتگان را فرماید گواہ باشید انی غفرت او و شکر کردہ بالحق حاج
الی یسئلی قال فلبس شبرا لعلی اللہ ذلک السعید لصلوۃ و دعائے انتہی مختصر او درود و الاوراد
می آرد کہ ہر شب درین عشرہ بعد از وتر دو رکعت بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ انا اعطینا
و اخلاص بخواند این نماز را ثواب بسیار نوشته اند و در اوراد اکثر مشائخ بہت ہر کہ سوئے
و الفجر درین عشرہ ہر روز بخواند حق تعالی اورا بیاورد و از دوزخ خلاص کند و در اوراد
مخدوم بہا والدین فرمودہ اند ہر کہ ہر روز درین عشرہ ذبح علی الخصوص روز عرفہ
بعد صلوۃ تعریف این تسبیح گوید دوزخ بر تن او حرام گردد لا الہ الا اللہ عدد الالیالی
والدہور لا الہ الا اللہ عدد اسواج البحر لا الہ الا اللہ عدد الراح فی البراری و السموات
لا الہ الا اللہ من الیوم الی یوم نیفج فی الصور لا الہ الا اللہ عدد شوکتہ الشجر و الرمل و الشعیر
لا الہ الا اللہ عدد خواطر الطنون لا الہ الا اللہ عدد ملح الیمون لا الہ الا اللہ عدد خیر ما یخیر
لا الہ الا اللہ فی اللیل اذا عسعس و السبح و تنفس صلی اللہ علی محمد و آلہ اطابا بہ ملک جبرائیل
ذکر فضیلت روز عرفہ مخصوصہ در حدیث بر فصح آمد و یوم عرفہ افضل ایام الدنیا

رواه ابن حبان فی صحیح و فی الحدیث ما من یوم اکثر علی قاسم النار من یوم عرفة رواه ابو یوسف
 بو فی روایت مارئی الشیطان یوما فیہ اصغر ولا احقر ولا اغبط منه فی یوم عرفة و ذلک لما یرى
 فیہ تنزل الرحمة و تجاوز القس من الذنوب العظام الحدیث رواه مالک و از ابن عمر رضی اللہ
 عنہما روایت است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ شود آخر روز از یوم عرفة
 باقی نماند یک کس کہ در دل او مقدار حب خردل از ایمان باشد بگر مغفور میشود ابن عمر
 گفت یا رسول اللہ اهل عرفة خاصه فرمود صلی اللہ علیہ وسلم بل المسلمین عامه رواه ابی ہریرہ
 فی البکیر و نحوه فی جمع الجوامع و در غنیۃ الطالبین باسناده آورده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم غشیۃ عرفة دعا کرد و نماز است خود را بگرفت حق تعالی قبول کرد مگر نظام خلقت بعد
 عرض نمودند کہ اسی پروردگار تو قادر می کہ مظلوم را ثواب از خود بدی و ظالم را بخشی آن شب
 سو قوت شد و قتل صبح بعد از دعا و روز دهم می رسید کہ غفرت کم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 تبسم کردند اصحاب پسندیدار رسول اللہ و تبسم بیت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم شیطان چون غفرت دید
 و او یلاہ گفت و خاک بر سر کرد و انتی و از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ فرمود
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صام یوم عرفة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما اخر رواه الحافظ
 ابوسعید و در تلخیص الاعمال وارد است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم عرفة کفایت
 لغت است رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث وارد است کہ افضل الدعاء یوم عرفة
 و افضل ما قلت انا و النبیین قبلہ لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك و لا الحمد ہو علی
 کل شئ قدیر رواه مالک و الترمذی معناه پس باید کہ این کلمہ را درین روز بسیار گوید و اگر
 صبح یوم عرفة تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذہب مختار متاخرین چنانکہ در فقه
 مذکور است و اما تعریف بغیر عرفة پس مختلف فیہ است و فی اکثر متون الحنفی و اما التعریف
 فلیس بشئ و اختلفوا فی معناه فقال فی الکافی عن ابی حنیفہ انہ لیس بنبی و انما ہو حدیث
 احدی الناس فمن فعل بآز و فیہ الفیا و قیل یستحب ذلک لانه تشبیه بآل الطاعة فیکون
 لهم ثوابهم و الظاهر من کتب المتاخرین کاین الہام و البحر الرائق ان معناه الکرار
 و بالتکلیف مشایخ عظام علی الخصوص بزرگان سمر و رویہ در ادای صلوة تعریف و ادعیہ

آن مبا لغہ تمام دارند و در اوراد نقل دارند و در اصول فقہ مقرر است اذادار الامر من کوم
سنه و بدعتہ فالاحتیاط فی ترکہ ذکرہ فی الجہد الرایق و غیرہ پس باید کہ نمازهای کہ از حدیث
سے آرند تمہا بگذارد و استغفر + +

ذکر نماز تعریف و طریقہ آن و طریقہ صلوة تعریف علی ما ذکرہ فی اوراد المشایخ علیہ السلام
فی الجواهر الجلالیۃ نیست قال فیہا من عمدة العباد و خلاصۃ الزیاد الشیخ ضیاء الدین ابو
الحجیب السہروردی عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم

ما من عبد یکشف رأسہ فاقصفا شمس الحاج و یصلی صلوة التعریف فی یوم عرفة بین صلوة الظہر
العصر ست رکعات یقر فی الاولی الفاتحة ثلاث مرات و سورة الانبیاء مرة و فی الثانیۃ

الفاتحة ثلاث مرات و سورة الحج مرة و فی الرابع رکعات یقر بعد الفاتحة سورة الاخلاص خمین مرة و یقر
بعد الفرائض دعاء العرفات الاول کہ لا یمکن ان یشیطان اعانی علی نفسی و یرمی الیہ فی جمیع احوالہ و یقول الشیطان یا ولایہ
و قد است منه فی جمیع السنۃ و حفظ اللہ نفسہ الیہ مدینہ و آخرتہ و دنیاہ و بے صلوة الحج لمن لا

یستطیع الیہ سبیلا و اما الادعیۃ المذكورة فی الجواهر الجلالیۃ و غیرہ من اوراد المشایخ فکثیرۃ
فیہا ما روٰ عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اکثر ما دعی الیہ صلی اللہ علیہ وسلم

عشیتہ عرفة فی الموقف اللهم کمل صلوتی و نسلی و صحابی و ماتی لک یا رب تبرانی اللهم انی اعوذ
بک من عذاب البقر و شتات الامر اللهم انی اسألك من غیر ما یجرب بہ الکتب رواہ الترمذی و فی

روایت لہ رضی اللہ عنہ اکثر دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشیتہ عرفة لا اله الا اللہ و عدہ لا شریک
لہ لہ الملك و لا الحمد و ہو علی کل شئ قدير اللهم اغفر لے ذنبی و لیسر لی امری و اشرح لی صدری

اللهم انی اعوذ بک من وساوس الصدور و من شتات الامر و من عذاب البقر اللهم انی اعوذ
بشر ما یلیج فی اللیل و من شر ما یلج فی النہار و من شر ما یبیب بہ الراح و شر یوائق الدہر انتہ

این ہر دو حدیث در غیشۃ الطالبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ باسانید خود آورده اند +
ذکر فضیلت شب عید انصحی شب عید انصحی از شبہائی است کہ دعا در ان قبول

است رواہ الشافعی و در جمیع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
من احیا اللیاس لے الاربع و جبت لہ الجنة لیلة الترویۃ و لیلة عرفة و لیلة النحر و لیلة الفطر

رواہ ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت *

تو کریم عید اسفحہ افضل ایام عند اللہ تعالیٰ بعد یوم عرفہ روز عید است کما نص علیہ انتخاب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و افضل خبر کہ درین روز کرده شود و اخیجہ است و ثواب اخیجہ در احادیث صحیحہ مذکور است کہ بر اول قطرہ دم جمیع گناہان بخشد شود و باقی احکام عید تفصیل در ذکر عید نظر گذشت *

ذکر نماز و اودعیہ آخر ماہ ذیحجہ در حدیث مرفوع آمدہ صدر رکعت و شب آخر یا روز آخر ماہ ذیحجہ گذاردن ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص و بار حق تعالیٰ عطا فرماید اورا دو ہرگز یکبار از اتفاق و یکے از دوزخ و قضا کند اورا صد حاجت دنیا و پناہ از آخرت و نبا کند حق تعالیٰ برای او مکانی در فردوس و وس از یاقوت کعب و ندا آید از آسمان کہ اسی فلان کناہ ما تقدم تو بخشیدہ شد انتہی مختصر او باید کہ در روز آخر سال توبہ کند و اجتہاد در عمل خیر نماید و روزہ دارد و خیا کند در ذکر محرم گذشت و مروی است ہر کہ آخر روز ذی الحجہ گوید اللہم ما عملت من عمل فی ذہبتہ

ما نیتنی عنہ و لم ترضہ و نیتہ و لم تنسہ و عملت اعنی بقدر تک علی عقوبتہ و ودعوتی الی التوبۃ بعد حراتی علیک استغفرک منہ ما غفر لے یا غفور و ما عملت فیہا من

عمل ترضاه و وعدتی علیہا الثواب فقبلہ منی و لا تقطع رجائی بخشد حق تعالیٰ مرا ورا ہر کناہ کہ در میان او و حق تعالیٰ باشد وقتی کہ نادوم باشد بر کردہ خویش بگوید شیطان یا ولایہ مشقت کردم تمام سال و ہدم ساخت این دعا کنندہ تمام مشقت ہار و یک عت رواہ الشیخ ابو جعفر عس بنی محمد النسفی رح انتقہ ۵

بر آسمی جمیع مطالب دینی و دنیوی باید ہر روزہ بصدق اول بخواند انشاء اللہ تعالیٰ بمطالب خود رسید و حاجتش روا کرد و بر کف فقر و جہالت و نیاز و ضعف و مرض و مجردی و مسافرت بسیار خوب است ہر برای روزہ بر بازوی چپ عورت بندد و اگر چہا صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم باید و ہر شب رود بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ربانی یا منان یا غیاثی یا مرادی یا سغانی یا دوائی یا شفا لے یا کھائی کفر ہی یا غفور یا غفر لے یا غنی یا فقیر

یا اللہ سہ بار یا رحمن سہ بار بر جنتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ و سہ بار معوذتین
 بخواند خدا تعالیٰ اور از جمیع آفات نگاہدارد بآید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید اعوذ
 بکلمات اللہ الثمات من شر ما خلق و رآن شب تا صبح از فضل آتے گزند می بوی برسد
 صحاح بآید کہ این را بخواند جمیع مرادات برسد از فضل حق تعالیٰ بعد از نماز یا بعد از صلاہ
 یا سقر و پیشین صد بار یا عظیم و دیگر صد بار یا فتاح و شام صد بار یا حافظ و فتن صد بار
 یا وہاب بآید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالیٰ گاہے محتاج کسی نگردد و حسبی اللہ الزک
 من المرئیین حسبی اللہ الخالق من المخلوقین حسبی اللہ الرزاق من المرزوقین حسبی اللہ
 الذی لا آک الا ہو عایہ توکلت ہو یا لعرش العظیم و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ جمیعین بآید کہ این
 و ما بخواند بسیار خوب است اکہی قلبی محبوب و عقلی مغلوب و ہوائی غالب و طاعتی قلیل
 و معصیتی کثیر و لسانے مقرب و لب فکیف صلیتی یا قلام الغیوب یا ستار العیوب فتن علی
 ذنوبی کما یا غفار یا غفار و صلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحابہ جمیعین و کلم جنتک یا ارحم الراحمین از بغیر
 علیہ السلام مرویست کہ بحضرت امیر المؤمنین فرمودند ہر ستم دیدہ و اندوہناکی و حساب
 حزینے و منعمومی و مسروقی و محروقی و خالف از سلطانی کہ بخواند حق تعالیٰ حاجت او
 روا گرداند و سرحد تجدد بسم اللہ الرحمن الرحیم یا عماد من لا عماد لہ و یا ذخیر من لا
 ذخیر لہ و یا سند من لا سند لہ و یا حرم من لا حرم لہ و یا غیاث من لا غیاث لہ و یا کریم العفو
 و یا مہین لیل و یا عظیم الرجا و یا غفار و یا مستقذ الغرق و یا منجی الملکی یا محسن یا تحمیل یا
 شہم یا مفصل انت الذی سدی لک سواد اللیل و نور النهار و نور القمر و شعاع الشمس
 و دوسے سن الماء و ضیف الشجر یا اللہ سہ بار تہودک لا شریک لک صل علی محمد و آل محمد
 و افعل حسنی کذا کذا بآید کہ بعد از نماز یا بعد از دیگر تہ بخواند و پر خود مدد چندان فست و کثایر
 دولت در کار او خدا پیدا کند کہ در خیر تحریر نیاید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علام الغیوب
 یا خافر الذنوب یا ساتر العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب یاسنور القلوب یا طیب
 القلوب سبحانک یا لا الہ الا انت یا ذوالجلال و الاکرام یا الجلال و الاکرام از اوراد
 شیخ اشعری در روز یا ہر شب بخواند انشاء اللہ تعالیٰ در بہشت رود انشدان لا الہ الا انت

وعدہ لا شریک لاواستمدان محمد عبیدہ ورسولہ وان عیسیٰ عبد اللہ وابن امیہ وکلت
 القیام الی مریم وروح منہ وان الخبیثہ حق وان النار حق وان الساعۃ حق وان لغیث
 حق باید کہ این را در عقب ہر نماز فرستید بخواند در حالت دین و دنیا در ہر حال کہ در ماند
 رحمت خداے را آنجا یابد و بسیار خوب است و از ان خلاصہ یابد و خطار او یابد بسم اللہ
 الرحمن الرحیم سببی اللہ الماوی لذنبی حبیبی اللہ المہمبی لدنیائے حبیبی اللہ الکافی
 لما اہمینی حبیبی اللہ السدید لمن کادنی بسوء حبیبی اللہ الرحیم عند الموت حبیبی اللہ القوی
 عند المسئفی اللہ القہر حبیبی اللہ الکریم عند الحساب حبیبی اللہ اللطیف عند المیزان حبیبی اللہ
 العزیز القدیر عند القراط حبیبی اللہ لا الہ الاہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم
 باید کہ این را بسیار گوید انشاء اللہ تعالیٰ اعمال او بیشتر قبول حق آریستہ گردد و بتاویل
 انک انت السمع العظیم باید کہ این را بسیار بخواند مدہ احوال صابر باشد و قدمش در کار
 ثابت ماند و دشمنان بروے ظفر نبیند ربنا افرسع علینا صبر و ثبت اقدارنا و افرنا علی القوم
 الکافرین باید کہ این را بسیار خواند انشاء اللہ تعالیٰ با دوستان حق جمع شود و ربنا انک
 جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان اللہ لا یخلف المیعاد باید کہ این را بسیار خواند انشاء اللہ
 تعالیٰ پنج عرصات قیامت نہ بیند ربنا اثنا و حدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمۃ انک لا
 تخلف المیعاد حق تعالیٰ بر جمہامی خود مخصوص گرداند انشاء اللہ تعالیٰ باید کہ این را
 بسیار خواند انشاء اللہ تعالیٰ در دنیا و اخرا و ند و غر و بل زندہ دارد و بعافیت و در آخرت
 نیز و بسیار خوب است ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
 باید کہ این را در بار بار و شبانگاہ بخواند حق تعالیٰ از زوال ایمان نگہدار و بسم اللہ الرحمن
 الرحیم انی اعوذ بک من ان یشک بک شیء وانا اعلم ویتغفرک لما لا اعلم انک انت
 علیم الغیوب باید کہ این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء اللہ تعالیٰ
 ربنا ارحم علینا نور اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید کہ این را بسیار خواند از سلب ایمان
 ایمن شود و رحمت حق تعالیٰ نثار او گردد و ربنا لا ترغ قلوبنا بعد از بدینا و برب لنا ان
 لدنک رحمۃ انک انت الوہاب پیغمبر علیہ اسلام فرمود باید کہ این را بتغفار و شب و روز یکبار بخواند

حق تعالیٰ دل اور انبورا بیان مزین گروانذبا بیان بروانشاء اللہ تعالیٰ بسیار خوب است
بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انت ربی لا آله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عبدک
ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر ما صنعت وابو اک بفتک علی وابو اک بذنبی فاعف
عانی لا یغفر الذنوب الا انت باید کہ این را بخواند تنگی سعاش برود و فتح روزیہا شود یا و اتم
العر و البقا یا یا ذا الجلال والا کرام الجواد والعطا یا یا ودود یا ذوالعرش المجید فعال بسیار
باید کہ این آیت را پیوستہ خواند از جمیع بلا ہا در امان حق تعالیٰ بن و بایمان باشد و طقائی
چون و بچگون مشرف شود آمین اسے اللہ تعالیٰ امور رسول علیہ السلام فرمود باید
کہ این آیت را بامداد و شبانگاہ بخواند تا کار بر او شود و فقر و فاقہ دور گردد و بسم اللہ الرحمن الرحیم
توکلت علی الہ الذی لا یوت و قل الحمد للہ الذی لم یخذ ولد اولم یکن لا شریک فی الملک
ولم یکن له و لے من الذل و کثر تکبیرا باید کہ سورہ کافرون در وقت طلوع آفتاب کہ در آغاز
طلوع باشد وہ بار بخواند ہر حاجتی کہ خواہد زد و بر آید فیصل الہی انشاء اللہ تعالیٰ پیغمبر صلوات
فرمود باید کہ پیوستہ بخواند از ہمہ بلیات محفوظ ماند و ہمہ جا با عزت باشد از حق تعالیٰ عفو شود
بخوابد و این دعا در اوراد شیخ اشیر مذکور است بسیار خوب است اللہم انی اسالک العفو
والعافیۃ والمعافات فی الدنیا والاخرۃ چنانچہ آنحضرت وقت حرب میخوانند جلہ کافران میگرفتند
رسول صلعم وصیت بامیر المومنین کرد کہ این را بخواند و ہر خود بد و یا با خود وارد و در عصمت و حفظ
حق تعالیٰ بہدو ہمیشہ از جمیع بلا ہا و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوز
و کید کافران و از مکر مکاران و حد ماسدان نجات یابد بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم
اسالک بحق لا آله الا اللہ محمد رسول اللہ و اسالک بحق ہذہ الاسماء والفرقان العظیم و اسالک
بحق ہذہ الکلمات والتفسیر المبین اسالک بحق ہذہ الملائکۃ و حملۃ العرش و الکر و بین و اسالک
بحق جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و در وائیل و اسالک بحق خاتم النبیین اسالک
بحق خاتم سلیمان بن داؤد و علیہا السلام و اسالک بحق آدم صفی اللہ و نوح بنی اللہ
و ابراہیم خلیل اللہ و موسیٰ کلیم اللہ و عیسیٰ روح اللہ و محمد رسول اللہ و اللہ غالب
علی امرہ و لکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا امارکونے بروا و سلاما علی ابراہیم و ارا و بہ

کبیرا جعلنا هم الاحقرین باجمعیم بہ السحران اللہ سیططان اللہ لا یصلح عمل المفسدین منک
 یا ارحم الراحمین باید کہ این را بخواند آمرزیدہ شود و از آقا مگر امین ہشاید کہ در مین سوار شدن
 بخواند سبحان الذی نحر لنا ہذا و ما کننا لہ مقربین و اما الی ربنا لتقبلون رسول علیہ السلام
 فرمود ہر کہ گوید لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ و الحمد للہ و غیر ذلک شان تا پنج انگشت گیرد اگر این بندہ
 در آن روز یا در آن شب یا در آن مفتہ بگوید یا ایہا انوار الابرار یا امیر زور رسول علیہ السلام
 فرمود یا علی ہر کہ ہر روز نیت و یکبار گوید اللہم یا رب فی الموت خذ امی غز و بل باوی
 در عقبی حساب کند آنچه دادہ است اورا یا بدیگر این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
 یا رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الوہم و باید کہ ہر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
 خوب است و باز گوید بسوی حضرت عزہ نماید و مغفرت و عفو خواہد استغفر اللہ و التوب الیہ
 و این استغفار بعد ہر نماز خواند بسیار خوب است بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انت ربی لا الہ الا
 انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عہدک و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شر ما صنعت
 و ابو و لک بھتک علی و ابو بذنبی فاغفر لی فانت لا یغفر الذنوب الا انت امیر المؤمنین
 علی فرمود کہ این استغفار بخواند بسیار خوب است باید کہ فردا بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم
 لا الہ الا انت سبحانک و بحمدک رب انی علمت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین
 لا الہ الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب
 الرحیم لا الہ الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فارجنی فانت خیر الارجین
 و این استغفار را بعد ہر نماز سہ مرتبہ بخواند خوب است اللہم انی استغفرک من کل شیء
 او بیتہ عمدا او خطا میرا او علانیہ و التوب الیہ من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
 لا اعلم انک انت اللام الغیوب بیان خواص اسماء حق تعالی اللہ باید کہ در عقب
 نماز نود و ہشت بار گوید حمد مخلوقات او را دوست دارند و تحشش نمایند و ہر چہ از حق تعالی
 طلبد یا بدو دشمنان مہربان گردند یا رحیم باید کہ ہر روز نود بار گوید از خلق بی نیاز گردد
 و در عقبی بہرہ مند گردد یا عزیز باید کہ دائم بخواند در میان مردم عزیز و با حست و صاحب
 شد و میل و یکبار بخواند یا خالق باید کہ در شب بسیار گوید بسیار ثواب است یا قہار

فصل در بیان دعای مفت قفل و سنادوی

روایت میکنند عبد الغفار از رسول الله صلی الله علیه و سلم که او فرمود بر آن خدا که جان من بقیه قدرت او است هر کس این دعا
مفت قفل را بی نیت هر روز بخواند و اگر خواندن نداند یا خود نگا بدارد و آتش مفت و دوزخ
بر وی بسته گردد و هشت و هشت بروی و بر دوستانش کشاده گردانم و بر پیغمبر صلعم کند
یا کرده است که خدا می عسزد و جل خواننده و دارنده این مفت قفل را از بلاهای ناگهان
و از سحر انسان و از غضب سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
از آب روان و از شر آدمیان و دیوان و پریان و گفتار ان و ماران و کز و مان و شران
و فیلان و از جمله بلاهای اینجهان و آنجهان افضل خود نگا بدارد و روزی جبرئیل گفت
یا محمد صلعم هر که آید عار البصدق دل بخواند و از جای خود برکوه و میدان رود و هر حاجتی
که از حق سبحانه تعالی بخواد روا گرد و اگر عورتی را فرزند نمی شود یا یک آب شور و
شیرین بیاورد و آید عار خواننده بد و سه روز خوردن و در بار گیرد و اگر عقیقه باشد
و اگر عورتی بد روزه در مانده باشد این عار را بر آب دمیده بخواند خلاصی یابد و اگر دره
گرنجیه باشد آید عار بخواند باز آید و اگر کالاسه گم شود باشد باید که بر آتش خوانده بدد
و آن آتش را در میان آب اندازد و سه روز نگیرد که همه کالاسه خود بیاید و اگر کسی را
دیو و جری گرفته باشد در گوش چپ وی آید عار با آواز بلند بخواند و بدد دیو و جری
از وی بگریزد و باز نیاید و اگر کسی را گفتار گرفته باشد در هر دو گوش با آواز بلند بخواند
و بدد گفتار گرفته نکوشد و گفتار ببرد و اگر کسی را مار گزیده باشد در هر دو گوش و
بخواند بر اثر نکند و اگر کسی را فساد آن یاد نمی شود و مرتبه آید عار خواننده بر شیرینی بدد
مگر بکریه با آواز بلند و بکریه آید و بخواند قرآن شریف یا در دو و حفظ او زیاد شود
و اگر کسی خواهد که بداند که زحمتی ببرد یا برود و کسی او را نداند باید که شب غسل کند و دو گانه
نماز قفل بگذارد و این مفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نهاده بخوابد
و یک آن شیر بخورد و اگر شیر خورده فی الحال استغراق کند زحمتی در آن مفت ببرد

و اگر یک ساعت بماند و استغراق کند در آن ماه بپیرد و اگر یک روز بماند و در آن سال نپیرد و اگر
 استغراق نکند حیات او بسیار شود و اگر کسی خوابد که خدا تعالی را در خواب بیند در ماه چپ و
 دارد و هر روز این مانجا نذارت است و هفتم ماه مذکور حضرت باری تعالی را در خواب خواب دید و اگر کسی
 خوابد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب بیند باید که در ماه شعبان هر روز بی مانجا کبرتیه این مانجا
 و اگر خواندن نذرند با خود گاه دارد و غسل کرده روز و شسته یا شد و بر جامی پاک و خوب بنشیند
 و گل و خوشبو و عطر و عنبر با خود دارد و این بخت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب سبت و هفتم
 ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب بیند و اگر خوابد که فرشتگان و عجبای قدرت خدا تعالی
 را بیند باید که در ماه رمضان المبارک این بخت قفل را آغاز نماید و بی مانجا بخواند و یا با خود دارد
 غسل کند و جامه پاک دارد تا عجایب قدرت ببیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد و اگر خوابد
 که پریان را حاضر کند محمد علی عارفی قاسم غازی آزموده اند غسل کند و جامه پاک پوشد
 و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا صاف خود غسل بلیسد و بمالد و جامه را در گلاب تر کند
 و خود بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور برابر خود دارد و اگر خود بسیار غسل بزمین پس
 و خود و ریان بنشیند و گل گلاب و غیره و یک سبوی شربت تر و خود دارد و یک پیرہ برگ تمبول
 بردست راست خود دارد و سپاری بردست چپ بگیرد و این بخت قفل را با آب و از بکند
 جوانیک بوزنه سرخ برگوسفند سیاه سوار پیدا شده اند دست راست آن برگ بستاند و یک
 عورت بر پشت آهوسوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و ترو باید که در محل
 سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد ازین هیچ ترس نخواهد شد چندانکه لشکر پریان گروه
 گروه بیایند و بعد ازین باد شاه پریان بیاید و هر دو دست بسته با داب تمام پیش او
 ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبید اشته دختر خود به شما میدهم
 و باز بر خود شمار اید هم تماشا نمایم و یا کینیز کان خود شمارا و هم زینهار آنچه او شان خوب بگوید
 و بدیند هرگز اقبال نکند و نطلبید و همین سخن گوید که آنچه لطف و شفقت شماست آن
 بکنید این سخن باد شاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعد باد شاه بر
 و از رفتن او هم در خوان مشغول باشد و یک ساعت فرصت نگیرد و چون تمام شود باز

از سر نفع شروع کنند تا به بید که چهل و چهار پری دختر بادشاه هر یکی لباس زرین و غسل
و یا قوت پوشیده اگر است و خوشبو مالیده از پیش بادشاه نزد وی آیند و بگویند هر چه میخوا
بخواند تا ما بر تو باشیم و قرآن تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت
قفل را بخوانی و با کسی سخن نگویی تا چهار صد دختران بادشاه بر پهلوی تو خوابند آمد و بدست
خود میوه با در دهان بدهند و بخور دهند و بگویند که بادشاه ما را بر تو فرستاده سخن تو گردانده
است تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری باشیم و باز گویند که اگر رخصت دهی پیش بادشاه
رویم و وداع شده بیایم بگویند نیکو باشد و ایشان را رخصت دهد و برون رفتی الحال بیایند
و این دعا را خوانده باشی و موقوف کنی بعد پیران پریان مر پریان را خواهد گفت که فی الحال
وداع شوید و بروید که حاجت شما از سر بخاند و دعا هر هفت قفل را بجهت براندن شما بخوانند
پدر ایشان مکان و کینزک بدهند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی مالیده
بهم بنایند و خدمت کنند و در پائی افتد و بگویند که فرمان برداریم آنچه بگویی بران را ضمیم
و هر جا که بداری نباشیم و این کینزگان را بر وقت که خوشش آید غرض خود حاصل کنند اما
این دختر بادشاه که همین باشد ایشان را نوبت کند و شب از ماه سوم روز از ماه یازدهم
و ششم و شب چهاردهم از ماه و بعد از یازدهم بر ایشان بروند و دور روز از هرگاه بروند
و کینزک هر وقتی که خوشش آید برود و هیچ زیان نکند و دیگر خواننده و دارنده این هفت قفل
در میان مردم عزیز باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هوکما
قیامت بروی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار است این قدر از ان شرح
نوت القلوب بر آورده شد و بعضی آزموده اند شک نباید آورد و بر این قدر اختصار افتاد
تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و او الله اعلم بالصواب

و دعای هفت قفل از اینجا شروع شد و قفل اول امنیت بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله مجربها و مرسیها ان ربی لغفور ارحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله
الی امر الله ان الحکم الا بالله بسم الله امنیت بالله و ما تو فیقی الا بالله بسم الله آمنا بالله
و محمد رسول الله تو کلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله

الملك الحق المبين بسم الله المعطي بسم الله الشافي بسم الله الكافي بسم الله
 الوافي بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض و رب السماء وهو السميع العليم بسم الله الذي لا يضر
 مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم لا اله الا الله الملك الحق المبين -
مفضل ووم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الذي ليس كمثل شئ وهو القتاح العليم
 لا اله الا الله الكبير الذي ليس كمثل شئ وهو السميع العليم القدير لا اله الا الله الحكيم الجبار
 الذي ليس كمثل شئ وهو اللطيف الجبار لا اله الا الله الغني الحميد الذي ليس كمثل شئ
 وهو الولي الحميد لا اله الا الله العزيز الوهاب الذي ليس كمثل شئ وهو العزيز الجبار
 لا اله الا الله العزيز الغفار لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت
 وهو حي لا يموت ابد ابد ابد بديه الخبز وهو على كل شئ قدير صلى الله على خير خلقه محمد وآله

واصحابہ اجمعین

قفل سوم بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كشيء
شئ وهو السميع البصير لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كشيء شئ وهو الخلاق
العليم لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كشيء شئ وهو الفتح العليم لا اله الا الله
الملك الحق المبين الذي ليس كشيء شئ وهو العليم الخبير لا اله الا الله الملك الحق المبين
الذي ليس كشيء شئ وهو السميع العليم :

قفل چهارم بسم الله الرحمن الرحيم لا آله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
 استغفر الله ان الله لا يضيع اجر المحسنين لا آله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
 استغفر الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين لا آله الا انت لا تهدي القوم الضالين
 لا آله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين لا آله الا انت اني اخاف الله رب العالمين
 ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين وصلى الله على خير خلقه محمد
 وآله واصحابه اجمعين

والله واثابة ابيهم
تمفل نخيم بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله وبحمده استغفر الله ربى من كل ذنب
 واقرب اليه سبحان الله الحكيم وبحمده استغفر الله ربى من كل ذنب واقرب اليه سبحان الله

القدیم وجمہ استغفر اللہ ربی منکل ذنب واثوب الیہ سبحان اللہ الکریم وجمہ استغفر اللہ ربی
منکل ذنب واثوب الیہ اللہ صلی علی محمد ربنا اختلف الملوان واثوب الیہ ان واثوب
الفرقان وعلی آل محمد اللہ صلی علی محمد عبدک ونبیک ورسولک البنی الامی وعلی آل محمد
وعلی کل ملک وبنی اللہ صلی علی محمد وبارک وسلم کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم اجمعین
فصل ششم بسم اللہ الرحمن الرحیم استغفر اللہ ان امت کل شیء شہید استغفر اللہ ان اللہ
بکل شیء بصیر استغفر اللہ ان اللہ علی کل شیء علیم استغفر اللہ ان اللہ علیم کریم استغفر اللہ ان
غریز حسیم استغفر اللہ ان اللہ لطیف خیر استغفر اللہ ان اللہ ثواب الرحیم استغفر اللہ ان اللہ
یفعل ما یرید استغفر اللہ ان اللہ هو الرزاق ذو القوۃ المتین استغفر اللہ ان اللہ یغفر الذنوب
جمعاً انہ هو المغفور الرحیم

فصل ہفتم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ عد واسبغ المسجون ابد اسر مد
اضعافاً مضاعفۃ الی یوم القیامۃ ولا اکر الا اللہ عد واسبغ المسجون ابد اسر مد اضعافاً
مضاعفۃ الی یوم القیامۃ واللہ اکبر عد واکبرہ المکبرون ابد اسر مد اضعافاً مضاعفۃ الی یوم القیامۃ
ولا اکر الا اللہ العلی العظیم عد واما جہ المجدون ابد اسر مد اضعافاً مضاعفۃ الی
یوم القیامۃ وعلی اللہ علی خیر خلقہ محمد واکر واما جمیع علی علیہ المصلون الی یوم القیامۃ
وسلم تسلیاً کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین

فکر و عامی عکاسہ بدالکہ این حرز مشہور است بدعائے عکاسہ و اسناد و تفسیر
فصائل آن بحیرہ تحریر نیاید و مطولات درین باب نوشتہ اند و حاصل آنہا بآن باز میگردد کہ عمل
آن در جمیع مہات محبوب است و کیفیت عمل بر آنست کہ پیش از طلوع آفتاب وضو سازد و دو رکعت
نماز گزارد و چون سلام باز دہد یکبار این حرز را بخواند و بعد از آن مراد خود خواہد البتہ حصول
پیوند و در اسناد این دعا چنان وارد است کہ ہر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار و بعد نماز
حقوق یکبار این حرز را بخواند و بر خود بداند امان و ضمان حق سبحانہ تعالی باشد و از مضرت
و خوف و زرد و دشمن ہرچہ اورا در نیاید و البتہ بر او خود رسد و دعائی معظم نیست بسم اللہ الرحمن
اللہ یا کثیر النوال و یا وایم الوصال و یا حسن الفعال اللہ ان دخل الشک فی ایمانی

بك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم صلح شاني بفضلک فراية
 من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الکفر في اسلامي
 بك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل العجب والكبر والرياء
 والسمعة في عملي ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان جري الاذى
 والغيبة على لساني ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الخفة
 والوسوسة في صدرى ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل التشبه
 في معرفتي اياك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق
 في معرفتي من ذنوب الصغائر والكبائر ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
 من سور ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اراوت لي خير فلم اشكرك ولم اعلم
 به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قدرت على من امر فلم ارضه ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اقممت على فضيئت ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اتيتني من نعمائك فقلت من شكرك ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما مننت به علي من احسن فلم احمك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ضيعت من عجزى لم ترضه فلم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اوجبت علي من انظر فيك فانخفضت عنه ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قصرت الي في رجاك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعدت علي سؤيك في اشد اشد ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان استعنت من غيرك في النوائب ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان طال لساني في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان زلت قيمي في السؤال من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما صلحت شاني بفضلک فرايت من غيرك ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان كنت كبتت اسمي في ديوان السعادة فلك
 الحمد ولك الشكر وان كنت كبتت اسمي في ديوان الشقاوة فاحم بكرك وثبتني في ديوان السعادة

فناک قات فی کتابک شیخ اندامیثار و ثبت و عنده ام الکتاب یامی یا قیوم یا لاله الانس
 سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجباله فنجیاه من الغم و کذلک غنمی المؤمنین و علی الله علی
 خیر فلقه محمد و آله و صحابه جمعین الطمین انظارین بر حتمک یا رحم الراحمین فقط بیان او را و وظائف ختم کرد
 از بنجا از کار دیگر شروع کرده ام برای فائده حمله عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمة آن سلطان مستطوف
 آن همه بر بیان محبت نبوی آن سیوه دل انبیار و آن جگر گوشه اولیا و آن ناقد علی و آن رث نبوت
 ابو جعفر صادق رضی الله عنه که منصور خلیفه بغداد و شیخ وزیر گفت برو صادق بیاور که تفضل بیاورم وزیر
 گفت کسی که در گوشه نشسته و از دنیا کناره اختیار کرده و از و جمعی هیچ کس نمیرسد چون قصد کشتن او توان کرد
 گفت البته او را باید منصور غلامان را فرمان بداد که بروید صادق را حاضر سازید و گفت چون
 صادق بیاید من کلاه از او بردارم شاد حال او را بکشید نقلست که او هر شب سه هزار بار درود
 گفتنی آنکه خفته بگره بر آن ایام زنی را نگاه کرده بود و سه شب این درود از او فوت شد مرد
 بود و در تیس نام پیغمبر اصلی الله علیه و سلم در خواب دید میفرماید که بختیار کاکی را سلام برسان
 بگو هر شب تحفه که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقلست که در خانه
 شیخ علی سکر می صحبت بود و خواجه در اینجا حاضر بود و این شیخ علی در ویشی بود از اقارب خواجه
 بزرگ معین الدین حسن بنجری همسایه خواجه قطب الدین قراوه هم در حوالی مقام خواجه است
 قول این بیت شیخ احمد جام را قدس سره بر خواند **هـ** کشکان خنجر تسلیم را به
 هر زمان از غیب جان دیگر است به خواجه را این بیت در گرفت چار شبانه و ز در خیر بود
 و برین بیت ذوق داشت شب پنجم حلت فرمود میر حسن دهلوی دو غزلی درین مین گفته
 است اشارت باین قصه کرده **لظم** جان برین یک بیت داده است آن بزرگ به آری
 این گوهر زکات دیگر است بد کشکان خنجر تسلیم را به هر زبان از غیب جان دیگر است **هـ**
 و کان ذلک لیلة الرابع عشر من ربيع الاول سنة ثلث و ثمان و ستائیه و این سال فوت
 سلطان شمس الدین التمش است انا را الله برمانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در
 دلیل العارفین مینویسد در مسجد جامع اجمیر دولت پایبوس حاصل شد و رویشان
 و عزیزان اهل صف و مریدانی که بودند خدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و مرید

کہ دنیا بانی سرگ مبینہ زندگیتند چرگفت الموت بسر بوجل الحجب استی الکاه فرمود کہ دوستی است
 کہ اور ایدل کنی نہ زبان و سخن بریدہ گردانی از ہر چہ بدانی آنکہ در گرد عرش طواف کنی فرمود عارفان
 آفتابند کہ بر جلگی عالم می تابند و از نورشان ہمہ عالم روشن است آنکاه فرمود اسی درویش
 مارا اینجا آورده اند دفن ما اینجا خواهد بود و میان چند روز ما سفر خواہیم کرد بعد از ان شیخ علی
 بنجری را فرمان شد کہ شمال بنویس تا قطب الدین در دہلی رود کہ خلافت و سجادہ قطب الدین
 دادیم و دہلی مقام اوست چون شمال تمام شد بر دست دعا گو دادند این فقیر روی بر زمین آورد
 فرمود نزدیک تربیانہ دیک شدیم و ستارہ کلام بر سر فقیر بنیاد و عصا خواجہ عثمان ہارونی بدست
 من داد و خرقة در برد دعا گوئی کرد و مصحف و مصلی و تعلیم برداد و گفت امانی است از رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم خواجگان ما رسیدہ مژتراروان باید کرد تا فوہر قیامت مراد در میان خواجگان شہر مندی
 تیار داین درویش روی بر زمین آورد و دو گانہ نماز بگذارد و خواجہ دست دعا گوئی گرفت و در
 سوی آسمان کرد و گفت برو بخدا سپردیم و ترا بنزل رسانندم انگاہ فرمود ہا چہ گوہر نفس است
 اول درویشی کہ تو گمری نماید و گرسنہ کہ سیری نماید سوم اند و گمین کہ شادی نماید چہارم با کسی کہ دشمن
 بعد و دوستی نماید و فرمود ہر کجا باشی بخراشی و خد باشی و ہر جا کہ باشی مرد باشی پس در دہلی آدم
 و سکونت کردم چنانکہ جلگی عالم از صد و وایہ بدعا گوئی روس نہادند چہل روز نگزشتہ بود
 کہ آیندہ باید خبر کرد کہ اسے درویش خواجہ بعد از روان شدن شہادت روز حیات بودند
 بعد از ان بر حمت حق پوستند قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ وسلم و السلام و الکرام
 شیخ الاسلام بہا والدین و کربا ملتانی القرشی الاسدی قدس سرہ
 خلیفہ شیخ شیوخ شہاب الدین عمر سہروردی است رحمۃ اللہ علیہما انذا کا براولیا
 مند است صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ پر بینی سادات صاحب
 ترمۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بلا زمست اور سیدہ اندو تر بیت یافتہ
 تقاسمت کہ در وقتی کہ از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
 اکابر ملتان را بروی حسدی پدید آمد بطریق کنایت کاشہ پر شیر را خدمت او فرستاد و عرض
 آنکہ درین شہر گنجایش دیگری نیست شیخ این معنی را دریافتہ کلی را بکاشہ شیر نہاد و پیش آنجا

فرستاد مقصود آنکہ جامی ماورین شهرین طور کہ کل بر شیر الیبتاده است خواهد بود اکابر
 از من لطافت این ادا حیران بماند و منقاد و طبع کرامات او گشتند و وی رحمتہ اللہ علیہ
 از انہمای شاگرد است و قول رب مبلیل کہ در شان فاسیل خود فرمودہ است
 و آمینا ہ فی الدنیا مستعد و انہ فی الآخرۃ لمن الصالحین و رقی او صادق است و
 بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و گوئی واقع بود فرمودی کہ دنیا
 تمامہا چقدر دارد قل شاع الدنیا قلیل و معلوم است کہ از ان چقدر پیش ما باشد
 و گاہی فرمودے کہ صحبت ما کسی را ضرر کند کہ افسون آنرا نداند و فرمودی کہ غنایل خسارہ
 حال ما است آورده اند کہ میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہا مدتی عظیم بود و سالہا
 با ہم بودند و پسین نیز گویند کہ پسر خالہ یکدیگر اند و وقتی از خدمت شیخ فرید الدین غنی سنانیدہ
 بودند کہ بموافق مجلس شیخ فرید الدین بود معذرت این سخن شیخ بہا و الدین شیخ فرید الدین
 رقعہ نوشت و یک سخن این بود کہ میان ما و شاعشق بازی است جواب این معذرت شیخ
 فرید الدین نوشت کہ میان ما و شاعشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین لیا
 قدس سرہ کہ فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چہ تب آمدی و تا قصد کردے
 و شیخ بہا و الدین ذکر یا قدس سرہ را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
 و این آیت فرو خواند یا ایہا الرسل کلون طبیات ہو علمو صالحا و فرمود او از آنہا بود
 کہ این آیت در حق او درست در آید و شیخ محمد نور بخش در سلسلہ الذہب در ذکر او نوشتہ است
 بہا و الدین ذکر یا الملکاتے قدس سرہ کان رئیس الاولیاء و یلہ شہد و ترکان علما با علما
 الظاہر الاولیاء و المقامات من الکاشفات و المشاہدات مرث و منقشب منہ کثیر من الاولیاء
 لہ فی الارشاد و ہدایۃ الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیۃ الی الطاقۃ و من النقص
 الی الرومانیۃ شان بکیر و در جمع لاخبار سیگوید و فی وصایا الشیخ بہا و الحق و الدین الواجب
 علی العباد ان یحید اللہ بالصدق و الافلاس و ذلک بنفی لا غیار و محو الاختصاص و العباد
 و الا ذکر و لا سبیل علیہ تخمین لا احوال و محاسنہ النفسی لا اقوال و الافعال فلا
 یقول و لا یفعل و لا یستد الفرو و ردہ لہم لکل قول و فعل الا التجار الی اللہ و الاستعانة بکثر

اللہ عزوجل خیر العمل والایضا قال فی رسالہ لبعض المریدین علیکم بذوام الذکر وبالذکر اصل
 الطالب الی الحیۃ والنجۃ بالشدیحرق کل وسرفاذا تحقق النجۃ کان الذکر ذکر اربع شہادۃ المذکور
 و ذہبوا الذکر اکثر الموصوفہ بہ الثلاث فی قولہ تقاسلے واذکر اللہ کثیر تعلمک تعلمون وایضا
 فی بعض رسالہ لبعض المریدین این ضعیف را بیان استماع افتاد کہ شیخ اشرف شہاب الدین
 ابو عبد اللہ عمر بن محمد السمرودی رضی اللہ عنہ با شیخ خود شیخ + + +
 ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر رضی اللہ عنہ در حرم کعبہ بود شیخ ابوالنجیب
 بر سر وقت خود بود و فخر علیہ السلام در آتش شیخ بد و التفات نکرد ساعتی ایستاد باز گشت
 چون بخود باز آمد آنگاہ تجددت او شیخ شہاب الدین البستانی بود پرسید کہ شیخ چگونه بود
 کہ نبی از انبیاء علیہم السلام زیارت شما اند و شما هیچ التفات بدو نکردید شیخ در روئے
 نگریست و روی شیخ کرد و گفت و یکجا تو چو دانی کہ حضرت آمد و باز رفت باز آمد اما
 این وقت کہ ما را بحق بود اگر بر رفتی باز نیامدی و نہ است آن تا قیامت باندی سدران بودند
 کہ فخر علیہ السلام در آتش شیخ برخواست و استقبال کرد و تواضع نمود و بر جو سیاسن برکات
 من الکرم پس مرید را باید کہ مراقب و شغور روزگار خود باشد و بر چه خبر از حق است از دل
 دور کند و محبت خلق بر خود سدا مگرداند و یاد حق بماند و اگر او را یاد حق بماند
 نبود او از محبت خدا متعلے بوی نیابد و ایضا فی بعض رسالہ لبعض المریدین سلام
 الحسنی قالت الطعام و سلامتہ الزوج فی ترک الاثام و سلامتہ الدین فی الصلوۃ علی
 محمد خیر الانام علی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم تو فی رحمۃ اللہ سابع صفر سابعی سن و سبأ
 سید نور الدین مبارک غزنوی رحمۃ اللہ علیہ غلیفہ شیخ شہاب الدین سمرودی مقتدر شیخ اسلام
 دہلی بود و در زمان سلطان شمس الدین اورامیر دہلی سے گفتند در فوائد الفوائد می نویسد روزی در روز
 شیخ نظام الدین ابوالوہب حکایت فرمودند کہ وقتی اساک باران شد او را لازم گرفتند کہ در خانہ
 باران کبن بکمر سر مشرب برآمد و در باران بخواند بعد از آن روی با سنان کرد و گفت یا اللہ اگر تو
 باران نفرستی من پیش پیچ آب دانی نباشیم این گفت و نہ و آمد حق تعالی باران فرستاد
 بعد از آن سید قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ با ملاحتی شد و این سخن با و گفت کہ ما را اعتقاد حق تو

را سخن است و سید انهم که تراجیح تعالی نیازی تمام است اما این لفظ هر چه گفتی اگر تو باری
نفرستی من پیش در صبح آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابوالموید گفت که من سید انهم
که باران خواهد فرستاد و نگاه گفتم سید قطب الدین گفت از کجا سید هستی گفت وقتی مرا سید
نور الدین مبارک غزنوی رحمه الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زبردست
لشینی تراعی رفت به بود من غنی گفتم بودم که او کوفته شده بود و درین چه مراد عار باران
فرمودند بره و خیز ایشان رستم و گفتم تو از من کوفته اگر با من تو آشتی کنی من و عار باران
نخوانم و اگر آشتی نکنی نتوانم خواند از روضه او آواز برآمد که با تو آشتی کردم تو برو دعا
نخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره **مفقولست** که فرمود بزرگی بود او را شیخ محمد
اجل شرنزی گفتند سید مبارک غزنوی نعمت از ویافته بود بعد از آن فرمود که در وقت
بازرگانی بود از مریدان ایشان بخدمت شیخ آمد و گفت که در خانه من سپری متولد شد
منیده زاده شما است نعمتی همراه کنی شیخ فرمود نیکو باشد چون من فرستادم نماز با ما و بگذارم
سیرک را بسیاری و از جانب راستای من بر آری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
غزنوی متولد شده بود رسید مبارک در آن محاسن فرمود این حدیث می شنید با خود گفت
من نیز سپر خود را بیارم و در نظر شیخ در آرام چون وقت نماز با ما داشت و بازرگان را درنگ
شدید رسید مبارک کمتر بر ناسته بود مؤذن بگیر گفت شیخ نماز قلم کرد و پدید مبارک
غزنوی از جانب راستای شیخ درآمد و سید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
نظر کرد این نعمتهای از آن یک نظر بود بعد از آن بازرگان درآمد شیخ گفت نعمت سید زاده را
نصیب شد فرمود وقتی در غزنی استسقا شد فلاح بر شیخ محمد اجل شرنزی آمدند و گفتند دعا
کین تا باران بارد شیخ این سخن شنید و از خانه بیرون آمد و خلق و دنبال شیخ و باغی پیش آمد
شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی خفته شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
برخیز و درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آن زمان که
حاجت آب را در آن خواهد بود و خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی
که دنبال من گرفتند امیدگان خدا و زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران

خواہد فرستاد این سخن گفت و باز گشت عقب آن چندین باران بارید که نہایت نبود
مقبرہ سید مبارک جانب شرقی حوض شمسی مشہور است *

شیخ حمید الدین صوفی السعید الناکوری السواسی لقب او سلطان
التارکین است و کنیت او ابو احمد از انما خمسہ خلفاء خواجہ بزرگ
سعیدین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت وی از بندگان خاص حضرت مولیٰ خراسمہ بہت ہمت
عالیٰ او از دنیا و عقبیٰ برتر است و نظر التفات او جز بدینچہ و رانی مخصوص نشاء است غی
اورا شانی عالمی است در تصوف و سکانی رفیع در بیان قواعد طریقت و وی از اولاد سعیدین
زید است کہ از عشرت شبرہ است رقیب آنست و وی از منقادین مشایخ نہاد است طبعی
یافتہ وی گفتہ است کہ اول سو بودی کہ بعد از فرست زبلی در خانہ سلیمان آمدنم از زمان
خواجہ سعید الدین و الحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود بحمل کہ ملاقات سیان
الشیان نیز واقع شدہ باشد و انشاء اللہ و شیخ نظام الدین قدس سرہ کلمات اورا تصنیفاً
او انتخاب شدہ بخط خود نوشتہ بود صاحب سیر الاولیاء آنرا از خط سلطان المشایخ نقل
کرده است نقل است کہ روزی خواجہ سعید الدین را وقت خوش بود فرمود پس
ہرچہ خواہد گو خواہ کہ ایواب اجابت متحقق است یکی دنیا خواست و دیگری عقبیٰ رو
بجانب شیخ حمید الدین کرد کہ تو می خواہی کرد کہ در دنیا و عقبیٰ معزز و مکرم باش گفت بندہ را ہوتی باشد
خواست مولیٰ است عالیٰ بعد از ان روی بجانب خواجہ قطب الدین آورد و ہمین کلمہ را فرمود و فر
کرد کہ بندہ را اختیار می نیست ہرچہ حکم شود اختیار شماست خواجہ بعد از ان فرمود التارک الدنیا و القمار
عن العقبیٰ سلطان التارکین حمید الدین الصوفی از ان روز اورا سلطان التارکین لقب شد
کہ اورا در سوالی کہ موضعی است از مواضع ناگوریکی دو طناب زمین اجبالی بود کہ ہم بدست مبارک
خود آن زمین را می کاوید و تخم میرخت و قوت فرزندان از ان می ساخت و فوات اولیست ہم
ربیع الآخر سنہ ثلث و سبعین و ستائیم و مرقد او در ناگور است قدس سرہ
و اورا باب شیخ الاسلام بہا والدین ذکر کرد قدس سرہ در باب فقر و غنا مرسلات و مکاتبات بسیار است

و مضمون کے از انہائیت کہ باطابق مشایخ بمقتضیٰ قصص و احادیث و نیا و شائع آن مانع
و موصول بحضرت مولیٰ است سبحانہ تعالیٰ چون شنیدہ بشود کہ بعضی از مشایخ عصر ماضی و حاضر
از ان دارند و یا وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاہر میشود این سکین را درین باب
حیرت زیادہ میشود اگر ایشان لطفت فرمودہ ازین اشکال کرہ گشت اند عین غایت ہش
و در مکتوب دیگر می نویسد کہ مضمون آن انیسب کہ این فقیر مکتوبے نجیب شیخ بہا و الدین
عرضداشت کرد و از اشکالے کہ این سکین داشت از خدمتش التماس جواب نمودند
ایشان بسبب از اسباب جواب آن نوشتند اگر نوشتہ ساقی نبود این فقیر بدرگاہ محبت اللہ
مقرر کرد و زاری نمود کہ مشکل بندہ خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا آید حضرت
محیب الدعوات دعاء بندہ را قبول کرد و چنان نمود کہ ارباب شریعت کہ طالبان
ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب خیرات و میرات از صلاۃ و قرات یکند کثرت
محقق تقویٰ و دقایق نفس و ہوا کہ ارباب طریقت دریا بند محبوب باشند همچنین ارباب طریقت
از اندر اقرب و انوار تجلی ذاتی کہ مخصوص طالبان موعیست و پیش ایشان ہرچہ باسواہی
ذات حق است اگرچہ کشف و مشاہدہ باشد حجاب ذات بود محبوب و معذور باشند پس ہر کہ
ہرچہ با دواعی حق است در ماندہ است بحقیقت محبوب ہر چند کہ او نداند کہ محبوب است
و مکتوبی دیگرے بجانب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در انجا نوشتہ است
قیل لو لعلم المشتغلون بذکرے فاما تم من قربی فیحکو اقلید و لیبکو کثیرا و لو یعلم المشتغلون
بقربے فاما تم من البنی لیبکو و لو یعلم المشتغلون بالبنی فاما تم منی لا لقطع
ارواحہم و القنینیات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشہر تعنیفات اصول طریقت
است و در انجا میفرماید مردان راہ کہ روی ایشان بدرگاہ است تا طایقہ از منبائے انک
در کلام مجید آمدہ است الذین اصطفینا من عبادنا ثم علم عالم النفس و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات سعد و رانند و مشکورانند و فانیانند و رانند و رانند کہ بعد الا بیان ہش
و اقرار ہم بتوہب بحضرت حاضر نیانند و اگر انید و برانید و آستہ انید و از خطاب عوا
فاضل باشند و مقتصدان کیانند آتہا کہ ابیان ہم عنان آیند باقرار ہم رکابہ و فانیان

گمانند آنها که خطاب السب بر یکم بیا و دارند جواب اینکه قالو بلی فراموش نکرده اند درین باب
 بیش از دعوت بحکم خطاب از سب و جواب لم یزلی اجابت کرده اند و در هدایت کار بطلب
 نهایت اسرار برآمده از اینها بسیار بودند که پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است
 و نشان ایشان شناخته و نامی نیست که شناخته اند تعریف خواجہ ماحمد رسول الله صلی
 علیه وسلم شناخته و گرنه نام و نشان ایشان کسی ندانستی و شناختی یکے از ایشان بود
 صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و مورد خود را و اطلب کرد و یکی از ایشان
 امیر المؤمنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت و یکی از ایشان
 اویس قرنی بود اگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نمی
 نیامدی و نشان و در هیچ دفتر ثبت نکردندی زهی مکننت که در حضرت عزت داشته
 که در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی بر نداشت آزا آمد و شاد برفت و یکے از ایشان
 سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب هدایت پیونید و صدق عهد
 میثاق از خود بخوید از اینجا رفته ایم که فاتیان گنایند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
 شان تعالی موجود نیست که فنا بر و زدانیت طالب فنا می شدند که آنرا وجود نیست
 و قدم در راه عدم نهادند و سرداران راه بیا و دادند و تحفه نامیدی اگر چه بخوانند نیست
 بخوانند و در راه فنا و حید و فرید چون الفت بماندند نه روی وجود شان بماند و نه رای
 فنا در عین فنا باقی شدند و هر که در فنا باقی شود این معنی بقای بد خوانند ازین روی است
 که در ایشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا دریشی است و دریشی امر سلبی است
 نه ایجابی احباب را سلب رواست اما سلب سلب روانیت و این سر نیست فاسفس بعظم
 دشوار است و اعتقاد نگاه سید او که صد و لا حارفتور الا سار خریته که همواره مخزون
 اوست و مانند هر خریه که خراب بود مخزون او بر سر آب بود و نیز سیفر ماید چنین یا نه باید
 یا سقط شود اگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر بر آید زنده راید و یا مرده و اگر مرده
 راید چون او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد و یا ناقص اگر ناقص
 مرده باشد مرجع او بدوزخ باشد علی قدر نقصان و اگر کامل مرده باشد یا مرگ آید یا نه

باطن مرده باشد یا برگ اجتهاد ظاهر مرده باشد اگر برگ اجتهاد ظاهر مرده باشد مرجع او با علی
 مقامات چنان باشد و اگر برگ اجتهاد باطن مرده باشد چنان او تا بمصداق خود که سداش
 از آنجا بوده باشد نرسد هیچ جانه نیست و نیز سبب آنست که بعضی ارباب تحقیق چنین میگویند که حق
 سبحانه تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند که طلب نشاید کرد همان تا تو هیچ کدام ازین دو
 قول را باطل ندانی و هر دو را حق شناسی همان تا در نظر تو ضد نباشد و بر خلاف یکدیگر که
 دو حکم بر خلاف یکدیگر آن زمان آید که از یک جهت باشد آنکه گوید که طلب باید کرد یعنی اگر طلب
 نمکنی تعطیل بود و آنکه گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب نمکنی تشبیه بود و این لائق در حقوق
 نیاید پس چه باید کرد آنکه طلب چون شتبهان نمکنی و ترک طلب چون معطلان نمکنی یعنی طلب
 نمکنی و طلب فرونگداری که او در جهت نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
 لازم گیری آینده نیست تا بدعا و زاری تجوایی و در نیست تا نزدیک او شوی کم شد نیست
 تا تفقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانی نیست تا لازم مکان کردی نه
 نفی طلب است و حق است پس اثبات کدام است آنکه نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
 تا از جمله صفات بشریت گذاره کنی و از جمله صفات ملکیت گذاره کنی و از کل شتبا مجرد و مفر
 ما چنانکه او تعالی و تقدس کسب گشته شئی است طلب تو لیس گشته شئی شود این ثبات طلب
 است و هر که خواهد تا عکس درست نماید و روی آئینه صاف نکند او محال طلبت باشد و هر که
 طلب حق بکند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند او محال می جوید و هر که راه صواب
 رود و لوح سینه از نقوش پاک کند او بیوده میگوید و هرزه می پوید طلب آن نیست که
 اشیات او کنی طلب آنست که خود را محو کنی طلب آن نیست که بد و تازی طلب آنست که
 وجود خود را در بازی طلب آن نیست که آنرا بجوئی طلب آنست که ترک خود مکنی تو آئینه صاف
 کن چون آئینه صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راه رو باید که در راه راست رو
 و انگاه در آن راه چهره راست رود و کج رو که بود بگویمیت راست شنود کج آن باشد
 که بر نه خواست رود و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است علم باید که بی علم
 عمل درست نیاید دوم مرتبه مراتب طریقت عمل است که بی عمل نیست و وجود نباشد

سوم مرتبه از مراتب درگاه نیست است نیست هیچ باید که بی نیست هیچ محل فریاد نیايد
چهارم مرتبه صدق است صدق باید که بی صدق عشق روی نماید پنجم مرتبه عشق باید
که بی عشق توجه درست نباید ششم مرتبه توجه باید که بی توجه سلوک راه نشاید ششم
مرتبه سلوک باید که بی سلوک در پیشگاه نکشاید ششم مرتبه پیشگاه کشاده باید تا مقصود و
نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بسرا نجا مقصود چیست آنکه توانایی کل شئی باک
الا وجه هسم امروز بر خود بخوانی نظم کار است و رایی علم روان را باش و در بند گم
سیاش کاروان را باش و دل هست مقام گاه بگذار و بیا و جان منزل آخر است و جان
را باش و رگه در پیش تو نداده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک
و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا مر کرده اند برفتن این راه دراز و شب دنیا آید تا بیک
که الدنیا کلها ناله درین تاریکی ببر تو ما متاسف را مطالع غایت طالع کرده اند که خلق مخلوق

فی الظلمه هم رشن غلیم من نور الله نور السموات والارض و اشرف الارض بنور بها
برخیزد و شتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انکار و خود
رایکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مردنی میدان و پیوسته این بیت بر دل منجوان بلیت
جانی است هر آینه نخواهد رفتن و اندر غم عشق تو رود او بی تر و اما خواجه بر بستر
غفلت در خواب بی فکر خوش نخفته است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و میراند خود
محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسید نام او در دفتر کذابان بنویسند کذب من
او می بخنی ثم اذا جن علیه الليل نام غنی سوال چون مردم میرد و جان او از کالبد جدا
شود باطل خویش راجع شود یا نه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا جهات طبیعی خوانند
مجموع دورا شناسد و مجابا را بداند و علایق معلوم کند و عشق آن عالم در وی پدید
آید و شوق مرآت را بداند و مجابا را بداند و علایق قطع کند و روی از موجودات
بگرداند و روی بموجود آرد و حق بر مقامی چنانکه شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقامی
که بدو متصل است بگذرد و در هر مقام حقیقی پیش از مرگ طبیعی میرد و چون چنان
برند و چنین میرد باطل خویش باز گردد و باطل را دمساز شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله وهو دنیا هر چه آن دون حق است دنیا است نفس دون است و هر چه
 نفس تو نزدیک است دنیا است امروز دنیا نفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیا است
 فرود است ازین معنی گفته اند بمیت امروز و پیر میرسد و فردا هر چارگی بود تو فردا
 فردا آسنا و صد قنا خطاب خواهد کرد و لقد جئتمونا فردی کما خلقناکم اول مرة یعنی چون آن ترک
 تان این بود از اول چه اختیار نکردی بختیاری باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس
 است و اسباب آلت حرب او و او در خانه خویش با قوت باشد و از ارباب و اصحاب خود بد
 دارد و روح درین عالم است از اصحاب و احباب خود دور افتاده است و از معدن اصلی خود
 نحو گشته تا مدیزدانی نباید هیچ کار از وی نکشاید سوال مدیزدانی کی خواهد آمد جواب
 ملک بنهاد اند و برای کراماده اند و از برخواست سوال جل جلاله وجود مطلق است و فیضان
 و اتم الوجود جواب این تفادتی که تومی بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل
 است سوال فرمودی که وجود و فیض بے تفاوتست تفاوتی که هست در قابل است سوال
 این تفاوت از کجا دانیم جواب هم از آنجا که تفاوت سنگ و خاکست در اصل یکی را ماده صاف
 افتاده است بی واسطه قبول میکنند و آن ارواح انبیاست یعنی مخرج واسطه خواهد تا قبول
 کند خواه واسطه انبیا خواه واسطه اولیا و خواه واسطه علماء و راغب و خواه واسطه مجاهد و پیا
 آفراننده مکرر افتاده هیچ واسطه قبول نکند و اگر چه بعضی بتقای قبول آنها تحقیق نرسند سوال
 ایشان را که ماده و مکرر افتاده با اختیار و ارادت خاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت
 خاطر یک برگ از درخت فرود نیاید سوال پس چه حکمت بود و در آفرینش بعضی از ماده صاف
 و صرف و در آفرینش بعضی از ماده مکرر و مخرج جواب اهل ملایه فاعل مختار است و فعل
 او بی علت است کسی را نرسد که گوید چرا و چون لا یشیال عما یفعل و هم لیسا لون یکرا
 در انزل شایان قرب و کرامت دانست و آنچه نکرده است در وجود آورد و لا جور تو دست
 از نیماز باره پای محبت بر تارک فلک دار نظم دنیا به خوش است زو بعضی خوش باش
 آخر که ترا بگفت مدنی خوش باش در محبت عالیت بر آید روزی به گمازار تو هر دو را بگو
 خوش باش به ظالم را شادی محبول مراد دنیا است و مقصد را شادی محبول مراد بقی

است سابق را شادی بوصول مراد بولی است سوال دین و دنیا فرمود
 و نمودی کہ مصیبت بفرمای کہ دین چیست جواب دین ظالمان گریختن و آویختن است گریختن
 از معاصی و آویختن لطاعات و دین مستقیدان بریدن و آرمیدن است بریدن از دنیا و آرمیدن
 بعبقوی و دین سالکان نیز او توے است نیز از مادون افتد و توے بالند قل اللہ ثم دہم
 فی خوہم لمعیون سوال بکم این تقریر درہا بر تفاوت اند جواب دین یکمیت و بی تفاوت
 است این تفاوت است این تفاوت کہ در نظر توے آید تفاوت تلمیذ است نہ تفاوت دین
 کہ دین بھر حال یکمیت لظاہر این از نہ را روی بختی سے نماید اما آنکہ نظریا طین بید و اند فایما
 تو لو فتم وجہ اللہ سوال شریعت را بطریقیت چگونہ کی دانیم جواب چنانکہ تو جان و تن
 خود را یکی میدان طریقیت جان شریعت سوال چون اوست و جزا و نیست امر و نہی برکیت
 جواب دین یکمیت و بی تفاوت است این تفاوت الالہ الخلق والامر امر بر امر خود است
 و نہی بر خلق خود بگفتم کہ مصیبت بلکہ گفتیم ہمہ بدوست پس ہمہ اوست سوال نہتم کہ دین
 ابشنا ختم بگو دنیا کدام است خیر کن مارا کہ دوزخ و بہشت چیست جواب بہشت دوزخ اعمال است
 فمن بعمل شغال ذرۃ خیر ایرہ و من بعمل شغال ذرۃ شر ایرہ از اعمال امروز و فردا صوبتا
 تو ساخته تمام میدا اگر خیر کردہ فردا و فردا صورتها ملایم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
 شر کردہ صورتہای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال را چہیت و منزل کدام است
 جواب سولے کردی کہ آن از اسرار است و جلد رونندگان را در انکار است جواب این خبر بد
 امن بحیب المصطر اذا وعاد نتوان گفت و این در کہ جلد عقلای عالم از سفتن آن عاجزانہ
 بگفت نتوان سفت زبان حال باید کہ گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نسبت کم از ان
 نباید کہ گویندہ از دل گوید و شنوندہ از دل شنود و من قوت و توان نداریم پس بہ ازان بخود
 کہ نگفتہ و شنیدہ انکاریم سوال اگر کوے بارہ نیست از انچہ شمشہ ازان بگویم و شنوم
 تا دلما مضطرب نمایند و جانها تاختہ تا سیدی بخوانند جواب بگویم بعون اللہ و اذنہ کہ از کدام راہ
 و منزل سوال میکنی از راہ و منزل ارباب شریعت و یا از راہ و منزل اصحاب طریقت سوال
 از ہر دو جواب راہ و منزل ارباب شریعت از نفس مال بر آمدن است و منعم مقیم در آمدن کہ

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واسوالهم الاكايه ودر راه و منزل اصحاب طریقت انجان
 و دل بر آمدن که و مبتذل الیه بتیلا و بذروه و خدمت بر آمدن که و ان اسے ریک
 المنتہی سہر و شیش ترا سبکویم زیرا کہ تو مسافر می و دیگران مقیم اند و مسافر شریعت نسبت
 اقامت درست نیامد زیرا کہ مسافر شریعت را روی بال و ملک پیش نمیتواند بود و مسافر طریقت
 را روی بال ملک است سوال بال ملک الکمل کجاست تا روی دل بوی آیم جواب
 کجاست کہ نسبت انیما تو لوفتم وجه الله مرد باید کہ از نصیب دنیا و آخرت بر آید و مخطوط نفس
 بگذارد و ہر جا کہ باشد با او باشد و ہر جا کہ رود بدو می آرد و ہر چہ گوید بدو گوید و ہر چہ جوید
 بدو جوید بلکہ اورا جوید بان ہماننداری کہ او صل جلالہ از تو دور است بلکہ تو از دور
 چون توبی تو در تو محو شد فتح الباب آن در کہ کسی نکشادہ است بر تو کشانند و ترا بمقصود
 بنمایند سوال کس دیدہ است تا ویرا بنماید جواب دیدہ است آنکہ بادیدہ است فی نے
 دیدہ است آنکہ بے دیدہ است نظم نامیدہ بود دیدہ کجا آمد دوست و خواہی کہ نشو
 دیدہ بیرون آہی ز پوست و از دیدہ شنیدی چو تو بگذشتی و دانی کہ کسی نیست بینی ہمہ است
 سوال انمعنی بسے مشکل است بفہم میرسد جواب ماہم برخواست انمعنی فہم نشود زیرا کہ است
 وحدت مطلق است و وحدت از صورت منزہ است و از نقش مقدس و ہم نقاش است
 و صورت انگیز و وحدت و کثرت صدرا نند و ضدان المیختعان ازین معنی بود کہ ابوحنیفہ رحمۃ اللہ
 علیہ فرمود کہ من عبد ما یدخل فی النور ہم فہو کافر حتی بعد تالم یدخل فی النور ہم این مرتبہ است
 کہ کس را بر آمدن برین محال نیست الا ماشاء الله راہ چہنین باریک دشت چہنین تاریک
 و تو خفۃ آنجا بگویی کہ من مذہب ابوحنیفہ دارم پس روی افعال است نہ پیش روی قول
 باش تا فرو پرده از روی کار برگیر ند معلوم شود کہ خواہ مذہب کہ دشتہ است لیوم مبتلا
 انسر اتر فمالہ من قوت و لا نامر سوال اوصل جلالہ پرده پوش است فردا بدوہ این شستی
 خاک بخوابد درید جواب پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم من التقی جلیباب الحیاء فلا علیہ
 و برین حدیث مستوفی است اگر دریافتی فہو المراد و گرنہ بدانکہ فردا کار بر خلاف روزگار خواہد
 ظاہر و باطن خواہد گشت و باطن و ظاہر بالا بفرود بدل خواہد شد و فرود بالا عوض خواہد پذیرفت

پیغامبر سرمد صلی الله علیه وسلم یحشر الظالم یوم القیامۃ علی صورۃ الذبائح لبعثت تو فی الفصوص
 بیا را می تا بفصوص قیامت مبتلا نشوی که فصوص الدنیا ابوان سن فصوص الاخرت سوال
 پیغامبر سرمد صلی الله علیه وسلم الموت کفارة چون گناه موت مکفر شد فقیحت آخرت چینی
 دارد جواب گناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکش در گو بکفر شود و گناهی
 است که بعد از بکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بندد و آتش دوزخ آن گناه را نسوزد
 هیچ سود ندارد و فریاد که از اینجا چندان نور برود که آن نور مزار دوزخ را فسر و خورد جزا
 سو سن فان نورک اطفا ربی سوال دنیا و دوزخ نقد ما شده است آتش گرسنگی و بی نوا
 در ما افتاده بخت سن سوخته ام با آتش بریانی + هر سوخته را دوباره بریان نکند + جواب
 سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ بیدار او ببرد سوال آتش دوزخ با درویشان
 چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفیان در وجود آورده اند که النار استوی
 المتکبرین جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آویزشی ندارد چه طاقت آتش فقر نیست
 هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقر کو فقر کجا فقر سیاهی است که فقر سواد الوجسیاه روی باید
 تا فقر در سایه سینه او فرو داید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفی با جمال فقر را روی نماید
 کما د الفقرا ان یکون فقرا سوال چگونه که هست بهر صفت که هست درویش درویش است
 جواب ز نهار تا هر فقری را فقیر ندانی و هر حقیر را فقیر نشماری که صفات و ذمیمه پوشیده عدم
 اسکان است تا آورده است که مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین بخبری شکر عدم
 قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الاسکان و بیاری فرمودی که سباده آدمی را
 با خن نگاشت دراز شود اگر نازن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر سلمان پاره کند با فقر کو
 که که اطاقت بود که الصبر مع الثین ابوان سن الصبر مع الفقر قوت پیغامبری باید تا با وجود
 اسکان فقر نماید و در فقر خرافت ناید سوال نحر بر جاکه هست مذموم است جواب فقر
 امر مذموم است بوجوه فخر کردن مذموم است و بعدم فخر کردن محمود ازین است
 که خواجہ ما محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجود دنیا و آخرت فخر نکرد و چون کار فقر
 گفت فقر فخری و اندک اعلم و احکم بالصواب *

قاضی حمید الدین ناگوری قدس سرہ نام او محمد بن علی است
از مشایخ متقدمین ہندوستان است

جامع بود میان علم ظاہر و باطن و وہی از صاحبان خواص قطب الدین
قدس سرہ است اگرچہ پیگویند کہ وہی از سلسلہ سہروردی است و مرید خلیفہ
شیخ شہناب الدین غمر شہر و روی قدس سرہ و گویند کہ شیخ در بعضی رسائل
خود نوشتہ است خلفا فی الہند کثیرہ منہم حمید الدین ناگوری و ائمہ اعلم اما بر مشرب و وجہ
وسماع غالب بود و موع بود لیساع بیچاکس در زمان او این مقدار توکل در سماع نہ داشت
کہ او داشت علماء عصر بر او محضر ساختہ بودند و بعد از وہی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسلہ
را برپا داشت و در زمان تعلق شاہ پسر ایشان نیز مختصر شد و ہمان محضر کہ در زمان قاضی
حمید الدین شدہ بود مافر ساختہ و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
بزبان عشق و ولہ سخن مے کند طوابع شمس از تصانیف مشہور است و روی شہر
اسما حسنی میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار پیگوید او جامع بود و میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریعت بود گاہے با اصحاب سطاغہ نیز کردی گویند روزی و سے با
شیخ یرمان الدین و قاضی کیر کہ یکے از مشاہیر عصر بود و یاران دیگر سوارہ میرفتند و پسی
کہ قاضی حمید الدین بر و سوار بود بسیار خورد بود و با سپاہان یاران دیگر ہمسر نمی توانست کرد
قاضی کیر گفت کہ اسب شالہا ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی بہ از کیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود و در فوائد الفوائد مے آرد کہ لطف حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قدس سرہ و ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود کہ وقتہ ایشان
خواستند کہ سماع شنوند قوآل مافر بنو شد شیخ بدر الدین اسحاق را علیہ الرحمۃ فرمودند کہ مکتوب
کہ قاضی حمید الدین ناگوری فرستادہ است بیاید شیخ بدر الدین رفت و خط کہ در و سے
مکتوبات و رقعات جمع کردہ بودند پیش نہاد و دست انداخت اول بہان مکتوب بدست آمد
آنرا بخیرت شیخ آورد و شیخ فرمود کہ ایستادہ بخوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوب این بود کہ
کہ فقیر ضعیف نحیف محی عطا کہ بندہ درویشان است و از سر و دیدہ خاک قدم ایشان شہم چون شہد

بشنیدنی حالی و ذوقی بروی پیدا شد بعد ازان این رباعی ہسم یاد کردند کہ ۱۲ در مکتوب بود
 رباعی آن عقل کجا کہ در کمال تو رسد + آن روح کجا کہ در جلال تو رسد + گیرم کہ
 تو پرده برگزفتی کہ مہال + آن دیدہ کجا کہ در جمال تو رسد + قبر او در پایان قبر خواجہ
 قطب الدین است بر صفہ بلند چہین گویند او خود را در پایان خواجہ نہاد تعظیما لہ اولاد او
 این را نہ پسندیدہ اند صفہ بلند تر از قبر خواجہ کردند و کان وفاتہ ستہ و ستائتہ منقولست
 از شیخ نظام الدین اولیا قاسم سرہ کہ فرمود سکہ سماع درین شہر قاضی حمید الدین
 ناگوری نشانہ و قاضی مہاج الدین زبانی چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
 استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان سناخت و خصومت بسیار کردند و او بران
 صفت ثابت بود بعد ازان فرمود کہ چندان با قاضی حمید الدین سناخت کردندی تا وقتیکہ
 مولانا شرف الدین رنجور شہر قاضی حمید الدین از صفای درویشان ترامی باشد عبادت
 بر در اورفت اورا خبر کردند کہ قاضی حمید الدین آمدہ است او گفت آنکہ خدای را معشوق سبکو
 او آمدہ است من روی او نہ بینم درین مجلس میر حسن شاعر حاضر بود او عرضہ داشت کرد کہ
 نہ مقصود ازین معشوق محبوبست سلطان المشائخ فرمود و درینجا بحث بسیار ہست و نیز از شیخ
 نظام الدین اولیا نقاست کہ فرمود از قاضی حمید الدین ناگور ہمارا سپردہ است کہ روز
 سماع بود یا آنکہ قوالان حاضر بودند و رخی گرفت صاحب سماع گفت بیائید اگر کسی را با کسی
 تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند ہم موثر نیامد باز گفت نباید کہ بیگانہ در آمدہ باشد
 تفحص کردند نبود ترک سماع گرفتند و باست قمار مشغول شدند و را شمار آن درویشی سید شہ
 برخواند باستماع آن اثر می پیدا آمد غریبہ دران مجلس بود کہ ہمدان مال جان بقی تسلیم کرد
 نقل از طوابع شہوس و حقیقت آنست کہ اقتضای انتخاب ازان کتاب حقیقت مآب
 کہ ہر بار معوج معوج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متغیر است جمیع مواضع
 در بیانہ و جزالت و حالت متشاکل و متشابہ واقع شدہ از اول کتاب کہ شیخ ہم ہست کند
 و کلمہ چند از آدمی باید و چندان معنی در شج این کلمہ گفتہ کہ وقت کاتب از انانہ آن مقام
 باری ہرچہ آید سبکو ہست +

قال قدس سرہ عرف اشارت است و اشارت نکشاید بود چون موجودی در نظر آید یا اثری
 خبر آید از بعد آن چون از وی فعلی که لایق او بود و دیده شود و در عرف گویند کہ او کرد و کس بگو
 کرد و چنانکہ غلیل صلوات اللہ وسلامہ علیہ چون روی از اثرات بگردانید و تیرہ از کل ظاہر کردہ
 بر حق مانتشر کون روی دل محبوب بان آورد و جهت و ہی للذی نظر السموات والارض
 منیفان بعد تیرہ احوال تیرہ تو لای و جهت ویرا گفتند الی سن توجه فقال الے ربی الای
 ہو یعنی یقین این اشارت اگر چه از مقام تفرق بود و حدوث اضافات دلیل این سخن است
 اما در طلب مشار الیہ جمع شد و صفہ باز غلت شمع شد و در حال در سکوت آمدن ذاہب الی
 ربی سیند کہ اللہ بالخیر سیفر سو و جملہ ذرات عالم کون را در سلوک چہ بدوست زیرا کہ جملہ طاب
 کمال خود اند و کمال جزو در عالم لایزال نبود بدین نسبت ہمہ را از صر عدم در ظہور آورد و در
 ہمہ بدان نور آورد و یکمی را سوال کردند و گفتند روسے ذرات عالم نجیب گفت بہشتی است
 اذ تو جد الا سنا بہ **نظم** گر روی دلم بسوی او خواہد شد بہ حال دل خستہ انہم کو خواہد
 قصہ یکنم رشتہ اسید دلم بہ با او چو یکے شود و تو خواہد شد بہ فی صیب خیال نصیب عینی
 و اسمہ فی خایری مکنون ان تذکرۃ فکلی قلوب بہ و ان تاملت فکلی عیون بہ ای برادر
 در عالم سلوک جمعیت محال است ان ذاہب ال ربی سیدین و دلیل این حدیث است
 اگر بدو جمع بود شہیدین چہ را گفت و در حال وصول تفرق و ضلال بود انا الحق و سبحانی
 سرانیمنی است بعمری در مقامی کہ اباباید گفت ہو گفتن تفرق بود و ضلال در مقام کہ ہو
 باید گفت انا گفتن محال بود و سیر ذال اللہ بالخیر سیفر سو کہ اگر گویندہ انا جزو در ان مقام ہو نیز
 گفتی بر سر آمدی چون بجای ہو انا گفت در سر آمد و از ہر چہ داشت بر آمد و اگر حسین بچار
 انا ہو گفتی و بر سر آمدی و از سر مایہ تو صید بر آمدی چون انا گفت بر سر آمد و ہزار ہزار مرتبہ
 بر سر آمدن قتلگہ فنا دیدہ بعمرے و اشارت شیر و مشار و اشارت باید تامل است ایہ و این
 و این در کثرت افت و ثبات ثلثہ نصاری فریب شود و از مقام تو حید دور کرد و الا اشار
 الیہ شرک و العبارة عنہ افک سرین سخن است **نظم** آنرا کہ بسوی تو اشارت شد
 در معنی عزت عبارت باشد بہ با ما یہ بسا از سو و تو صید بہ بیچارہ ہمیشہ در خسارت باشد

ای برادر اشارت حسن محبوسات بود و اشارت و هم موجودات بود و اشارت عقل متقولات
بود و هودج عزت و کبریا محبوب بان بدین عالم نسبت نداشت اشارت بد و غیر شرک
و دیگر چه اکودۀ و هودج عزت و کبریا محبوب اگر قانی اشارت بکسی بکنی و اگر حاضری اشارت
بیکسی بکنی خالق الخلق لایری و برائا بعزت افتد که اشارت بد و حیر از غفلت دل نبود لالا که
الافتد بر هر دل که تجلی عالم غفلت بود و او را پروای پایا و است او نماند و چون دل از یاد داشت
باز ماند بر آئینه زبان از یاد کرد و باز ماند درین مقام اشارت صدر بود و هوس البعد هم عن افتد کثرت
ذکر افتد رخ کسی سرش ننید اند زبان و کش زبان و کش ای برادر تو خود را فراموش بکن
و خاموش کن خود این سر اموشی یاد کردن بود و عجب و از ذکر ربک اذانت نفسک روزی
شب خود را فراموش کرد و لب بر لب نهاد و خاموش کرد و نمازش قبل نیست از وقت در گذشت
چون بخود باز افتاد از درد آن و رگزار افتاد و میگفت شعر نسبت الیوم من عشق صلاقی
فلا ادری غذائے من چشائے ؟ ذکر کس سیدی اکل و شرابی ؟ و و جہان ایت شفا و مدائی
بدانکه اسم ہو یک حرفست و حرف و آواز شیاع نعمت متولد شده است پس این اسم مقدس
ذلیل است بر وحدت سسمی و بیچ اسمی برین مناسب نیست عمری اسم اعظم بادشاه یگانہ یگانہ
باشد تا موجب معافی نیمر کرانه شود چون دائره با حرف ستقیم الهامی یافت صفات پیدا
محبوب شد با و بانامی المحبوب المحب یا ذیالذین استوا چون دائره بحرف علت که در نظر صحیح
نیاید متصل شد و صفات پیدا رجب گشت ہو و ہو نذر المحب المحبوت پس ندائے حضرت اعلام
او مر عاشقان کار افتاده را تا بدو شتابند با آمد و ندائے عاشقان بیا و داده مر حضرت عزت او را
تا بویک عزت وصل او در یابند ہو آمد و در عالم عشق و شوق چون از طس نفین بود با می ہو و خو
است و عظیم معتبر است نظم آنجا که ز عشق یار بوی باشد ؟ لابد باشد که گفت کوئی باشد
ور که که ز شوق جیت و جوی باشد ؟ بی شبهه ز هر دو با می ہوئی باشد ؟ بدان ای عزیز
که اسم هر اشارتست موجود ازنی و هست لم یزل موصوف باوصاف کمال و تقدس از تقدیر
و زوال موجودی که اولیت او را ابتدا نباشد و هستی که ریموسیت او را انتها نباشد و این ل
اسم است که از سر اوقات حجب در عالم ظهور آورده است چنانکه در سورۃ قل ہو الله احد ظاهر است

وہو اسم اعظم است و تجلی انوار او پراختر از اخف خواص حضرت جلالت ظاہر شود و چون این
اسم از اسماء اشارت بود از برای زیادت بیان اسم اللہ بران ضم کن و ہو اللہ شد تجلی
انوار اکسیت برار و اع خاص بود و چون انوار اکسیت قاہر انوار عقول بشری بود بر اسے
زیادت بیان اسم احد بران فہم کردند و تجلی انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود و چون
انوار احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان راسم فہم بران ضم کردند و تجلی
انوار احدیت بر شاخ اولیا بود و چون انوار احدیت ماہی رسوم انسانست و صفات کمیلہ و کم
یولہ و کم کلین کہ کفو احد بر اسے زیادت بیان بران فہم کردند و تجلی انوار این صفات مقدسہ
مراضاف خلق را در رفیعہ عبودیت آورد و ہمہ را طایعاً و کار ہما بر در گاہ الوہیت اندر ہمہ را از تہا
نظر برداشت افتادہ دائرہ ہای ہودیدند ہمہ محیط ہر چہ از راہ عبارت در سایر اسماء حسنی بود
از راہ اشارت در آن دائرہ یافتند گفتند کہ این اسم اعظم اصل اسمی است خباثتہ فاحشہ
ام الکتاب است این اسم اعظم اسمی است بسر خن باز آیم اسم ہو دیا چہ نطیہ سبلال
ذوالجلال است و فاحشہ اوصاف کمالست ذاکر این اسم اگر چہ صاحب نظر باشد و او را
از اسرار خبر باشد علیحدہ سلطان ہونیت حضرت او دالہ و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان
شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از او بد و بود و نظر
سرش و ایما بد و بود لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ یکے از اکابر طریقت فرمود کلی از وہما
پدیدم چون بد و رسیدم او را یافتم در بحر سود عرق و مشہود ستغرق لقمہ ما سبک قال ہو
گفتم من انت قال ہو گفتم من این جیت قال ہو گفتم اے این تربیت قال ہو گفتم گمراہ
از گفتن ہو حضرت ذوالجلال متعالست کہ مکاش لم یزل ولا یزالست فشقی شفقہ و حسرتیا
از وی اغرہب داشت و جانفش بہتقبال رویت بادشاہ حدیث خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وسلم
چون ساج بحر نور شد از عالم خودی دور شد با انوار محبوب مستور شد چون تلامذہ امواج شہود
بر سر آمد سلطان عزت بد و ناظر شد و او بخود ماضی فریاد بر آورد اللہ اسم اجعل فی قلبی نور
و فی بصری نور و فی سمعی نور و فی فہمی نور و فی حتی نور و فی امانی نور و فی خلقی نور
و اجعلنی نور و فی نور ی گفت ہمیت سرتا پیم قدای سرتا پست یعنی در محمد باد و جبریل باد

این معنی یافته میشود در مقصوده الرحمن بکشی و مارا سله مارا و خود نظر فرمای تا پیش از آنکه
 بر تو انوار جلال محرق شویم بر تو سجات وجه کنیم تو مشرب شویم پیش از آنکه بخورد با تو در
 حضور شویم با تراق صفی جمال تو نور شویم این معنی شود و اوراد را که را ذوقی سلیم باید تا جمال
 نماید ای عزیز چنانکه سیم اسم هو از کیفیت منزله است و از بدایت و نهایت مقدس است
 اسم هو از خالاج و بدایت و نهایت مقدس است و منزله کس بدایت او در نیاید و به نهایت
 او نرسد و این صفت حضرت جلت است که اولیت او از بدایت منزله و آخرت او از نهایت
 مقدس است و دائره پاسه هو چون وصل شود و از بی بدایتی و به نهایتی نجر است از بهوت
 حضرت جلت ای برادر با آنکه دائره های هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش و
 نگاه کنی هر چیزی از اجزای دائره با صلایت بدایت دارد و همان جزو صلاحیت نهایت دارد
 پس کلی آن دائره بحکم صلاحیت متضمن اولیت باشد و متضمن آخرت باشد بدین نسبت هم اول
 باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخرت در پاسوی اندر تصور توان کرد بدین نسبت
 اسم هو عین سیمی باشد و این رمز بر هر کس پدید نباشد نظم آن حلقه که اول است و آخر
 و آن نقطه که باطن است و ظاهر و خواهی که به بینی اسه نکوروی و در حلقه با نظر کنی است
 بسرخن باز آیم ای عزیز آنکه حرف هو استخراج از مطلق است او را با خلق مساس نیست پس گویند
 این حرف را باید که با عالم اسکان پیوستگی نبود سرمانه مبر شکستی تا در عالم وحدت باریاد
 و از مرادقات احدیت دیدار یابد ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است بدین
 نسبت فرد مطلق را در عالم مانای نیست چون ارباب بصیرت معنی احدیت در حرف با دیدند
 دل به آورده و گفتند که این حرف را معنی اوست بهیت حرفی که مراد ما از او باشد
 برادر نظر حرف تا او باشد و برین نسبت اسم و سیمی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شک باشد
 اسی برادر حرف با از میان جان متصاع میشود و از مکاسن اسرار بجهان اظهار می آید و او
 را هیچ محله علوی و هیچ مکانی نزمی نمی باشد و لب و زبان را که وکیل در سلطان دل
 اندازد و در او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا مشکشفان اسرار احدیت و متبصران
 انوار احدیت را معلوم گردد که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بحال مقدس بود

و ہر آئینہ سبھی این اسم مقدس ممکن بیکان و از ترسمن بزبان مقدس بود و ذلک سر غریز
 اتی برادر ہو اسم اشارتست ہر آئینہ بذات مشارالہ باشد نہ بحال صفت او و این سر
 معنی است کہ واصلان گفتہ اند کہ عشق بر ذات واقع شود نہ بر صفات خصوصاً ذاتی کہ کمال
 او موقوف ما ہو زاید علی الذات نباشد و این معنی دقیق بہ نزد ارباب تحقیق دلیل است
 بر تقدم ذات بر صفات نہ تقدیمی کہ موجب مغائرہ بود بل مقدمی کہ بہشت وحدت بود سر التوحید
 اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم ہو انست کہ اسم ذاتست مطلق نہ معلوم و نہ مشتق
 ای برادر اسم مشتق از اشتراک غیر خالے نبود و انچه از اشتراک غیر خالے نبود نیار وحدت بد
 عالی نبود اسم معظم ہو یا اتفاق عشاق مشتق نیست و جز دلیل بر وحدت مطلق نیست بہ نسبت
 اسم معظم ہو بود چون ہو او بود و ذلک رمز لطیف ای برادر مراد مطلق آن بود کہ اورا هیچ
 چیز صفت نتوان کرد زیرا کہ وصف چیز مقتضی تخیل بود میان ذات موصوف و صفت بدلیل
 استغناء موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکہ اخبار از چیزی تعین ذات
 نتوان کرد بدین نسبت درین معنی تقدیر و کثرت بود و تقدیر موجب نفی وحدت بود چون غیر
 عزیز در دہن مقرر شود نتوان دانست کہ جملہ اسماء مشتقہ و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی کیف
 حضرت مقدس او و اسم معظم ہو غیر است از حقیقت ادیت فرو مطلق و مظهر است مرتبت
 صمدیت الہ برحق را قال بعض المشایخ من عرق معنی اسم ہو نشی با سوار من الاسماء یعنی ہر کہ
 بر معنی فردیت با وقوف یا بد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پر میزد و د
 ذیل یکا کیے او نہد چون از یکی بیکے ناظر شود و الہ و میران گردد و رولہ و حیرت حق وجود آون
 بود کہ در بحر شہود غرق گردد و بفر و مطلق مستغرق گردد و اورا درین مقام با بنیت از یکا پرو
 یاد داشت اسمی مانند آئی برادر ہر کہ اورا شناسد ہر آئینہ بی چونی شناسد و بہیچون اشارت
 محال بود و از بیچون عبارت ضلال بود و ذلک سر لا الہ الا اللہ من احب شیئا اکثر ذکر ان تا
 است اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفت در وی
 سد البہیم عن اللہ اکثر ہم ذکر اللہ جمال نماید سجادہ عاشق از در و دل پیوستہ میگوش
 فطنتسم کہ عاقلی حدیث تو کم کنی + راہ سر گفت و گو محکم کنی + پس سوختہ خند فرایم کنی +

برگفتہ باریے و ماتم کنی + عجب در منتہای کار الاهی ثناء علیک انت کما انیت علی نفسک
گفتن سر این معنی است آنی لا استغفر الله کل یوم مائتہ مرتہ نودہ بار برای نود و نہ نام کیا
برای استغفار و ذکاب سرائی برادر آفر که در مقام تحمید فصاحت نماید او در مقام توحید
و م چون زندہ لاهی ثناء علیک و لا اله الا الله احب شایات الجیب با وجہ و لیکن سان
العاشقین کامل +

شیخ جلال الدین سرریس قدس سرہ الغریز از اکمل شاخ است
مناقب او از چند کتب معروف خود

شاخ چیست نوشته اند معلوم توان کرد در فوائد الفوائد نقل از سلطان المشایخ میکند
جلال الدین بتریز مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود بعد از وفات برد در دست شیخ
شہاب الدین سروروی افتاد و فرستاد که بیچ بندہ و مریدی را میسر نشود گویند کہ
شیخ شہاب الدین سروروی ہر سال بسفر حج رفتی پر شدہ بود و ضعیف توشہ کہ برای او
بر میداشتند چندان بر مزاج او نبوده است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کردہ بود کہ
دیگدانی و دیگی بر سر کردہ می برد و آتشی در آن کردہ چنانچہ سر او نشوز و تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بردی و وی با خواجہ قطب الدین و شیخ باباؤالدین سودت شبت
ذکر او در کتب مشایخ چیست بسیار است و بہر ان زمان خواجہ بدلی تشریف آورده بود شیخ
نجم الدین صفری شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر مولانا بریان الدین یحیی است با او
تقازی پیدا کرد و او را بامری شنیع شتم ساخت و چنان انگیخت کہ او را بجانب بنگالہ روان کردند
چون در بنگالہ رسید یک روز بر آبے نشستہ بود برخواست و تجدید وضو میکرد و حاضران
را گفت بیا بیجاؤد شیخ الاسلام دہلی نماز کنم کہ او این ساعت نقل کرد و چنان بود کہ بربا
اورفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد و روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام دہلی
ما را از شہر بیرون کرد شیخ ما او را از جهان بیرون کرد و ہم در فوائد الفوائد نقل از سلطان
المشایخ میکند کہ فساد شیخ جلال الدین تبریزی قدس سرہ چون در دہلی آمد بعد از چند گاہ
روان شد میگفت کہ چون سن درین شہر آمدم نہ صرف بودم این ساعت فقرہ ۴۴ ہم ہائیش تر

چه خواهر شد و هم در آنجا نقل میکنند که اندر آنچه شیخ جلال الدین تبریزی در بدائون رسید
 روزی در واپسرخانه نشسته بود و مردی خجرات فروشی کوزه خجرات بر سر کرده پیش آن گذشت
 و این خجرات فروش از جماعه قطاع الطريق بود که در مواسی بدائون می باشند چون نظر او بر روی
 مبارک شیخ جلال الدین افتاد سبک را دل لقیه در روی او بکشت چون شیخ درو نیز بیدار گفت در
 دین محمد صلی الله علیه و سلم اینچنین مردان هم باشند بر فورایان آورد شیخ او را علی نام کرد
 چون او مسلمان شد در خانه رقت و یک لکه قتل در خدمت آورد شیخ قبول کرد و فرمود که
 این سیم را هم تو نگا دار آنجا که خواهم گفت بصرف رسانی نه الجمله ازین سیم هر کس بخشد
 یکی را صد درم بفرمود و یکی را پنجاه درم که را کم و یکی را پیش و هر کرا اندک فرمود
 پنج مثیل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج مثیل بودی تا چندگاه بر آمدن آن سیم خرج شد
 یکدرم ماند ابن علی میگویی که در دل من گذشت که بر من یکدرم پیش نمانده است و اقل
 بخشش شیخ پنج درم است گر کسی را چیزی خواهند فرمود من چه خواهم کرد و پدرین اندیشه
 بودم که سایه پاد و سوال کرد شیخ مرا گفت یکدرم او را بده و پدر روی نقل است
 که شیخ شهاب الدین سهروردی وقتی از سفر حج باز آمده بود اهل بغداد بخیرست او آمدند
 هر یکی خدمتی آورد و از نقد و جنس بسیار درین میان راه بیاید گریه از چادر کنه خود کشید
 و یکدرم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یکدرم بستر یا لای آن تحفه و هدایا نهاد
 آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما هر چه می باید از تحفه و خدمتی بر گیرید هر یکی برخاست
 نقدی و مره و کالای بر سر گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب امده فراه حاضر بود
 او را اشارت کرد تو سیم چیزی بر گیر شیخ جلال الدین برخواست آن یکدرم کتان ال
 آورده بود برگرفت شیخ شهاب الدین چون این بیدار گفت این هم تو بروی چنین گویند
 که شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاؤالدین ذکر یا با هم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتی
 که بشهری که شیخ فرید الدین عطار از آنجا بود رسیدند شیخ بهاؤالدین را روشن چنان بود
 که چون منزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شهری برآمد شیخ عطار
 را دید که نشسته است محو الفوار کلمات او شب بچون بخوابگاه باز آمد با شیخ بهاؤالدین گفت

کہ امروز شاہ بادی را دیدم کہ از خود فرستم شیخ بہاؤ الدین فرمود کہ جمال یکمال سیرا و نکادی
گفت کہ با وجود او از هیچ چیز یاد نہیاد از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین شیخ بہاؤ الدین
مفارقت افتاد

ور فوائد الفوائد نقل می کند کہ شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بہ شیخ بہاؤ الدین نوکریا حجتہ
اللہ علیہ فرستادہ است و در انجا نوشتہ من اصحاب افخاذا النساء لم یفلح ابد نوشتہ است
کہ ہر کہ دل بر صعب بندد حینما بچہ عبد الدنیا در جوامع الکلم کہ از ملفوظات سید محمد کیسوداز
است می نویسد کہ شیخ فرید الدین قدس سرہ در کودکی بیشتر مشغول و متفرق بودی تا آنکہ
اورا مردم قاضی شہر دیوانہ میگفتند باری شیخ جلال الدین در ان منزل رسید رسید انجا
درویشی بہت گفتند کہ کودکی بہت دیوانہ مشکلی کہ در سبب جامع افتادہ می باشد شیخ جلال الدین
برای ہمین آواہ و ناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کردند یکداندہ افتادہ ماند
وقت افطار ہم بدان داندہ روزہ بکشد آن روز ندید و ترقی بالا تر یافت با خود گفت کہ اگر ان
تمام انار بخورم چہ ندید ہا می بود و چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست این حکایت
کرد شیخ فرمود با ما فرید ہر چہ بود ہمدان یکداندہ بود براس تو داشتہ بودند و سیرا اولیا
می نویسد کہ اثناء آنکہ سیان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکابلہ میرفت شیخ فرید الدین
بغایت جامہ پارہ داشت ہر بار یاد میزد و شیخ بدین سیرا ہن محل از پارہ می پوشید
شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ درویشی در غبارا بکلم مشغول بود بہت سال از اردن
نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار تا چہ شود سلطان المشایخ سیفر فرمود کہ شیخ جلال الدین
ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگالہ است
قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز

شیخ نظام الدین ابوالموید قدس سرہ از مشاہیر بزرگان ست
در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین قدس سرہ بود شیخ نظام الدین
نیز اورا دیدہ است میر حسن در فوائد الفوائد می نویسد کہ ندیدہ عرضہ داشت کرد کہ شہاد
تذکیر او وقتی بودید فرمود کہ آری من در ان ایام کودک بودم درک معانی بجا آورده است

روزی در تذکیر اور آدم اور ایدم بر در سجد تعلین در پامی داشت آنرا از پامی بکشید و بیت
گرفت و در سجد درآمد و دو گانه بگزاردن بیچ کس را در نماز بر نہیت او ندیده ام دو گانه باراحت
بگزارد و بالامی میرفت مفری بود کہ اورا قاسم مفری گفتندی خوشخوان او آستے بخواند لعب از ان
شیخ نظام الدین ابوالموید آغاز کرد کہ بخط بابامی خود نوشته ویدہ ام ہنوز سخن دیگر نگفتہ
بود کہ این سخن در حاضران در گرفت ہمہ در گریہ شدند آنگاہ این دو مصرع بگفت کہ بیت
بر عشق تو بر تو نظر خواہم کرد و جان در غم تو زیر و زبر خواہم کرد و این بگفت و لغزہا
از خلق بر آمد بعد از ان دوست ہارمین دو مصرع بگفت آنگاہ گفت کہ ای مسلمانان دو مصرع دیگر
این ست یاد نمی آید چکنم این سخن بر طبق بجز گفت چنانکہ در ہمہ جمع اثر کرد آنگاہ قاسم مفری
آین دو مصرع یاد داد بیت پرورد دلے چاک در خواہم شد و بر عشق سری زگو بر خواہم کرد
این رباعی تمام بگفت و قیہ خود اندیش نظام الدین ابوالموید الشمس العارفين گویند شیخ
جمال کولوی کہ مقبرہ او در کول است از اولاد او ست رحمتہ اللہ علیہم و
شیخ برہان الدین محمود بن انا الخیر اسعد البلخی رحمتہ اللہ علیہ از اکابر علمائے وقت
سلطان غیاث الدین بلبن بیکلہ موصوف بود بود فور علم و دانش و وجد و سماع جامع بود و دنیا
علوم شریعت و طریقت و بعالم شرع نیز سیلہ داشت و بعضی شعر ہا در ویشاد نیز از وی نقل
می کنند چنانکہ این بیت بیت گرم عام شرفت ز برہان عذاب و در بعل حکم شروہ کہ
ہمانند نیست و می شارق حدیث را پیش مصنف سند کردہ بود نقل است کہ وی بگفت
کہ من خورد بودم بقیاس شش سالہ ہمراہ پدر خود در راہی میرستم و آوارہ مولانا برہان الدین
مرغینانی صاحب ہایہ در افتاد من پدر آنجا بشو قیام کرد صبح پدرم در کوچہ دیگر رفت و مردی جا گذاشت چون
کو کہ مولانا برہان الدین مرغینانی نزدیک رسید من پیش شدم سلام کردم درین نظر کرد و
این سخن بگفت خدا مرا چنین مے گویند کہ این کودک در روزگار خویش علامتہ ہمد شود من این
سخن شنیدم و بچنان در رکاب او روان شدم باز مولانا برہان الدین مرغینانی فرمود کہ خدا
مرا چنین می گویند کہ این کودک چنان شود کہ بادشاہان بر در آو آیند نقل است
کہ او بار ہا گفتی کہ خدا عز و جل مرا از بیچ کیرہ نخواہد پرسید زیرا کہ نکر دہ ام مگر از یک کیرہ از و

پرسیدند کبیره کدام است گفت سماع چنگ است که چنگ را بسیار شنیده ایم و این ساعت اگر باشد هم شنویم قبر او جانب شرقی حوض شمس است که آنرا تختة نور گویند بطریق ترک مردم اینها خاک قبر او را با طفل بخوراند تا سبب عزیمت علم گردد از نیت قبر او ادبایان شکسته بودند چنانچه ویران کردند و باز از سر عمارت کردند رحمة الله علیه

شیخ احمد نهر و اسفندی مرید قاضی حمید الدین ناگوری است مردی بزرگ بونته شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس سره کم کسی را پسندیدی در باب شیخ احمد نهر و اسفندی گفته است اگر مشغول احمد بن محمد مایه و مضمونی باشد شیخ نظام الدین اولیا فرمود در آن سماع که واقع شیخ قطب الدین بختیار راوشی قدس سره بود احمد نهر و اسفندی نیز در آن مجلس بود شیخ نصیر الدین محمود میگوید که شیخ احمد نهر وانی گاه گاه او را پیر سر کار گاه عالی پیدا شد که از خود غائب شدی و دست از کار برداشتی و جامه خود یافته شدی روزی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره اگر دیدن او آمده بود ملاقاتی شد بعد از آن وقت و داع قاضی حمید الدین گفت احمد تا چند درین کار خواهی بود این گفت و باز گشت همانا شیخ احمد برخواست که شیخ را محکم کند بنج شکسته شده بود دست بر بنج آمده دست بشکست شیخ احمد بزبان هندی گفت این میر یعنی قاضی حمید الدین دست من بشکست بعد از آن شیخ احمد ترک کار گرفت و کلی بخدا مشغول گشت قبر او در بداون است رحمة الله علیه

شیخ محمد ترک نارنولے اصل از ترکستان است و در آنجا باریار بندر رسید و ز نارنول ساکن گشت گویند وی مرید خواجہ عثمان ہارونی است و ما آنچہ در ملفوظات شایخ دیدہ ایم ذکر او نیافتہ ایم و عوام آن دیار او را پیر ترک و ترکمان و ترک سلطان نیز گویند بمقبرہ اولیاء خواص و عوام آن دیار است چون از ترکستان باریار بندر رسید در قصبہ نارنول محوط بود کہ مدفن او بر لب آن حوض است و آلان حوض سمار شدہ رختہ است و در آبادانی شدہ آمد وی در آنجا سکونت کرد و مجرد بود و متوکل و مضمون و از توالد و تناسل و دیر حکم پس پیروی است نداد و مرید ساخت آوردہ اند کہ در اوایل اسلام کافران در نارنول قوت داشتند مسلمانان در شہر اندک و منہوان فرصت نگاہ میداشتند روز عمید بود و در نماز یکبارگی بر مسلمانان نجات

و شهید ساختند بسیاری از مسلمانان و زبان روز بسعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
 ممداران روز شهید شد اکثر شهیدان را بر لب آن حوض دفن کردند و بسکون مالوف خود مدفن یافت
 شیخ ترک بیایم فی گویند روی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی
 است و الله اعلم و از احوال چیزه شخص فاشه است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک بقلعه
 دلی است جانب فیروز آباد رحمة الله علیه رحمة واسعة و الله اعلم بالصواب
 شیخ شهاب رحمة الله علیه در بارون ابو قاضی عبدالدین ناگورس بود
 او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در آنچه او را خرقه داد نجاست شیخ محمود مونیه دوز فرستاد
 و گفت ما امر و زاین کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
 گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب ایستادند
 چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت در آن حال خواجه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
 چه خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من برود بگویم که تا خون من نکشاید و در
 غیر المجالس تمام این قصه را نقل می کند میگوید وقتی یاران او را بیرون بردند و شیر و برنج
 بخشید چون طعام کشیدند شیخ در آن طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ما نخوریم
 خورد یاران حیران ماندند و گفتند بیان ما کس خیانت نموده است و نفر باز که ایشان شهر و بیخ
 بخت بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آورده بود و گفت میر خیت او بدی نبود که در آن کرم
 بر زمین افتاد و گفتم بر زمین بریزد آن به با ما بخویم بفرودت خوردیم گفت پیش از آنکه طعام
 پیش یاران بکشند هر که نخورد خیانت کرده باشد عذر ایشان سموع نیفتاد ایشان شرمند
 شدند و هوای تابستان بود عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
 نباشد بعد حجام را طلبید و گفت آن قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریز
 شیخ نظام الدین فرمود که محبت بچنین که خون خود ریختن فرمود و دعایت ادب آنچنانکه
 عذر ایشان سموع نداشت نقل است که وقتی شیخ نظام الدین ابو المود را رحمة الله علیه
 رحمتی شد شیخ شاهی سوی تاب را طلبید و بگفت حتی به بند و تا این رحمت من بصفت بمل شوق
 و خواجه شاهی عذر خواست که شما بزرگید انیمنی را از من می طلبید من مرد و بازاری شهم با من

ازین دادی چه گویند شیخ نظام الدین خدو خداست گفت البتہ تراد عامی باید کرد و هست
باید بست تا من صحبت یابم گفت ہلا دو بار مرا بخوانید یکے را شرف لقب بود مردی صالح دوم
نیاطی بود ہر دورا بطلبیدند خواجہ شاہی با ایشان گفت کہ شیخ نظام الدین مرا اینچنین
کارے فرمودہ است اکنون شما یاسن یا را بشید از سر شیخ تا سینہ من و انتم اعضای سفلی
از پینتہ تا یک پای یکے داند و تا یک پای دیگر دیگرے فی الجملہ ہرے مشغول شدند دست
شیخ نظام الدین ابوالموید بسبب بل شد شیخ بدر الدین موسی تاب رحمۃ اللہ علیہ برادر شیخ شاہی
موتلاست دی ہوسیت شیخ شاہی پیش خواجہ قطب الدین رفت فرمود بیا شیخ بدر الدین صاحب
ولایت قبر او پس پشت نماز گاہ شمسی است کہ در بد او ن است رحمۃ اللہ علیہ خواجہ محمود
مؤمنہ دوز رحمۃ اللہ علیہ مرید قاضی حبیب الدین ناگوری است از صاحبان و محققان خواجہ
قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجہ بسیار است مقبرہ او در جوار روحہ خواجہ است
بیرون دری کہ بجانب حوض شمسی راہ دارد ہر گراہمی ہش سنگی از روحہ او بردارد و د
گوشہ او بند چون حاجت بر آید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمۃ اللہ علیہ مولانا میر الدین
حاجی رحمۃ اللہ تعالی و تقدس علیہ از ملفوظات مشایخ اینچہ دیدہ ایم هیچ جا ذکر او و ذکر پیر
از احوال او نیافتہ ایم و لیکن از بعضی بزرگان شنیدہ ایم کہ وی بزرگ بود تعلق بسیار بہ روحہ
داشت مرید شیخ شاہب الدین ہروری است قدس سرہ دوازده حج گذار و آخر بدلی
آمد سلطان شمس الدین آتش انار الدیر مانہ اورا صبر و ولایت خویش ساخت و اورا
بنو داد و سال قیطہ مہات این منصب بروجہ اتم نمود و نعتی برست و مضبوط ساخت و التماس
نمود کہ دیگر فقیر را معذور دارند و بخشند و سلطان شمس الدین التماس او را بیدول داشت
و از منصب صدارت او را خلاص کرد و رایام تشریف کہ ایام اکل و شرب و ایام ضیافت
خلق این دیار بمقام خواجہ قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا میر حاجی نام گذشت
و اللہ اعلم بالصواب شاہ خضر رح مشرب قلمداریہ داشت اصل او از ولایت ہمدان است
و کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بوجودی آمد ہر چہ کہ رسم اتابہت و بیعت از وی
بطور نیادہ بود چون بہندستان تشریف آورد در ان زمان شیخ الاسلام خواجہ قطب الدین

نجیاریاوشی برصہ رجیات بود و توجہ انابت نجیست او آورد و خواجہ کلامہ و خرقہ را ہم بمنزل او فرستاد
 و رخصت کرد بعد از ان اورا بجانب جوینور اتفاق سفر افتاد و چون در شہر پور رسید شاہ قطب الدین
 او مرید شد شاہ خضر بعد از عطای خلافت شاہ قطب متوجہ روم شد و الان در ہمایون
 سلسلہ برپاست سلسلہ اولیاد ریہ چشتیہ است رحمۃ اللہ علیہ شیخ بدر الدین غزنوی از حنفیہ خواجہ
 قطب الدین نجیاریاوشی است از اہل سماع بود مشائخ روزگار بر بزرگی او مستتر بودند و تذکرہ
 سخن کرد داشت بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی
 از عرفین اول بلا ہو آمد بعد از ان بدہلی رسید و مرید خواجہ شد در سیر الاولیاء نقل از سلطان المشائخ
 میکنند کہ شیخ بدر الدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و قستی پدر او اورا گفت کہ اگر خضر را بمن بنما
 میکوبت روزی در سجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند دو مرتبہ از مردم نشسته بود شیخ بدر الدین
 بہ پدر اشارت کرد کہ خضر آنست پدر گفت بعد از تذکیر اورا دیام چون تذکیر تمام شد خضر از انجا
 کہ بود غائب شد سلطان المشائخ میفرماید کہ سن از شیخ بدر الدین شنیدم کہ میگفت قولہ قطب الدین
 قدس سرہ این دو بیت بسیار گفتی نظم سودا بتواند ردی دیوانہ ماست بہ ہرچہ آن نہ
 حدیث است افسانہ ماست بہ بیگانہ کہ از تو گفت آن خویش منست بہ خویشی کہ نہ گفت از تو
 بیگانہ ماست بہ ہم دی میفرماید کہ شیخ بدر الدین غزنوی در عمر بزرگ بود و سن شہادہ او
 گفتند شیخ پیر شدہ است چہ شکل بر قصد گفت شیخ نیز قصد عشق میر قصد ہر کہ عشق است او را
 رقص است و ہم دی میفرماید کہ شیخ بدر الدین از پیری جبین نہ توانستی چون سماع شنید
 چنان رقصیدی گوئی کو دک وہ سالہ میر قصد قبر او در بیابان قریب قبر خواجہ بیت قدس اللہ
 سر ہار حمتہ و اسحق خواجہ بیت قبری است بالاتر از قبر خواجہ قطب الدین در جانب شمال او را
 قبر خواجہ بیت گویند و گویند کہ دفن وی پیش از مقبرہ خواجہ بیت است و او ایل فتح دہلی و لیکن از
 احوال ایشان چیزی معلوم نشدہ است واللہ اعلم مولانا ناصر الدین رحمۃ اللہ علیہ
 قاضی حمید الدین است و صاحب سجاوہ او در سیر الاولیاء نقل از سلطان المشائخ می
 مردی بود کہ اورا عزیز بشیر میگفتند از بداون بدہلی آمدہ بود و نجیست مولانا ناصر الدین بن
 قاضی حمید الدین ناگوری رحمۃ اللہ علیہا آمد تا خرقہ در خواہد ہر بن فیت جمعیت کرد و بہر خواہ

سلطان بعضی از درویشان آنجا حاضر شدند درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان را دید گفت این سهل حوض است حوض شاعر که در بد او آن است نه ازین حوض است
حکیم کبیر حاضر بود چون این را شنید بولان از صاحب الدین گفت که او را خرقه نهی که کذاب است
شیخ فخر الدین بن خواجه حسین الدین بزرگ و کسب زراعت مشغول بود و بوضع ماندن که فریب
اجامه است ایضا است و آنچه در موقوفات مشایخ چشمتیه است که فرزندان خواجه را دیهی ایجاب
بود و تا کم میزدند میگردیدند و خواجه بقریب آن در دلی تشریف آورد پسین شیخ فخر الدین است
و می نمود از یدربیت سال در صدر حیات بود و در قصبه سر و ارشانش زده کرده از اجیره وفات یافت
نزدیک حوض قصبه سر و اردفن اوست رحمه الله علیه و قدس الله سره اخیر شیخ فخر الحق
و اعلم الله الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
معین الدین و الحق نیز نصبت یافته از ایمان اولیا و ارکان این شافست بغایت ریاضت و
مجاهده و فقر و تجربه داشت در کشف و کرامت آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخلاص یک پوشید و خود را از چشم خلق می پوشید از شهری بشری می گشت و عاقبت در مقام
اجودین که مردم وی در شت خوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن نیست آنجا سکونت نمود هرگز آنجا کسی از حال وی پرسید بیرون قصبه و رختان گیر
بودند یک دخت بود انبوه زیر آن درخت با حق تمام مشغول بودی و پیشتر احوال در مسجد جمع
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقما می کشیدند و محنتها و شدت های دیدند عاقبت چون
بر آن قوی داشت پوشیده ماند نقیست که وقتی جامه او بسیار پاره شده بود مردی پیرانه پیش
او آورد و آنرا پوشید و در حال از تن بر کشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
در آن جامه داشتم درین جامه نیافتم نقیست که بیشتر افطار او بشربت بودی قدحی از شربت
بیاوردندی و قدری موین در آن کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه و ثلث بر حاضران
صنعت کردی و مقدار ثلث ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نصیب کردی
بعد ماند پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم مسخره کردند و خود نخوردی مگر باز
بوقت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گلی می که بر آن روزانه بنشستی بهمانرا بستر می خست

چنانکه آن کلیم تا پایان میرسد از شیخ نظام الدین اولیا قدس القدره نقلست که میفرمود
 که شیخ فرید الدین پیشتر نان زمبیل خوردی البته وقت افطار یک دو پر کالانان زمبیل پیش او
 بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها بخدمت شیخ فرید الدین زمبیل گردانیده
 اند و شیخ نظام الدین بارها فرمود که در آن شب که دیباکل گیر و در خانه شیخ سیر می خوردیم
 مار از در عید بودی و آن را بیکان بودی یاری میزدی آورد و همه میخوردند اما چون وقت
 دیبا و کبریه بودی زمبیل میگردانید بعد فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زمبیل
 گردانیده اند بعد فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجائی رسید که از نقلست که وقتی برآ
 شیخ خادم یک دانگ رانک و ام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن در رفت
 و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روانی باشد که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
 یکی از همها کو بخدمت او آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گر سنگی معروض پلاک
 رسیده است شیخ سیر بر آورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند
 رخی در پای او بندید و بیرون افکنید نقلست که چون وی خواست که مجاہد پیش گیرد و دنیا
 بخدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی مکن وی طلی کرد و تا سه روز چیزی نخورد
 سوم روز وقت افطار شخصی حین نان پیش او آورد و دانست که از غیب است بدان افطار
 کرد و در ده شیخ آنرا بر تافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخیمت پیر عرضه کرد و فرمود
 بجز از سه روز از طعام غامی افطار کردی اما عنایت باری در باب تو کارگر شد که آن طعام
 در معده تو جای نیافت حالا بدو سه روز دیگر طلی کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
 سه روز دیگر طلی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب بگذشت
 ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کرد و چند
 سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگریزه در دهان او شکر گشت
 چون این حال معائنه کرد با خود گفت این معنی نباید که از مکر باشد از دهن بیرون انداخت
 باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گشت ضعف غالب تر شد چند سنگریزه از زمین
 برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کار امت معائنه کرد پس تحقیق دانست که

این معنی از حق است چون روز شد بخدست خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو کردی که
 بدان افطار کردی که آن از عیب بود بروم چو شکر شیرین خواهی بود آخر از آن روز گنج شکر خوا
 اینچنین است در سیر الاولاد و در باب تسمیه او شکر گنج غیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
 سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از روی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
 این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار را بکشاد هم نمک برآمد پیش شیخ آمد
 و عذر خواهی نمود و عرض داشت کرد که دعا کنید که این نمک شکر گردد فرمود شکر گردد و خانان
 محبیرم خان که با وجود علو منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود بسبب
 طریقه درویشان و اعتقاد محبت ایشان وجود و تواضع و رعایت طریقه اعظیم لامر آمد و
 علی خلق الله اقصانی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدوق عاش سعید اومات شید بود مضمون
 این قصیده نظم کرده و گفته است ۵ کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بره آن که شکر نمک
 کند و از نمک شکر ایضا که کان نمک و گنج شکر و گنج شکر کان نمک کرد بدید در کان نمک
 کرد نظر گشت شکر شیرین ازین کراتی کس نشیند بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام اچ
 است چاه سکاوش کشیده تا چهل روز هر شب در آن چاه او را بدرختی که بر آن چاه بودی آویخته
 و چون روز میشد بپوش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا نقل است که دانشمندی بود
 ضیا الدین نام و زیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدست شیخ فرید الدین فرستم
 و من غیر علم خلاف چیزی نمیدانستم در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علومی پرسد که من ندانم
 چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود نگاه از من پرسید که تنقیح مناط چه باشد و تنقیح مناط
 مستانه است از مسابله علم خلاف من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفع
 و اقباتی که در آن معنی است برادر گفتم و غات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و شتایه و عمر
 شریفش بود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم رحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجاعت
 بگذارد و بپوشش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
 گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود و دوم گشت نماز بگذارد و باز بهوش شد
 و این باز بهوشی بیشتر بود باز بهوش شد پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دوباره گذارده اید

گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود سوم کرت هم بگذارد و بعد از آن فرمود با حق یا قیوم
و جان تحت تسلیم کرد و بعضی از موقوفات گنج شکر که خلیفه شیخ نظام الدین اولیاء یافته اند مکتوب
میگرد و فرمود چهار چیز از مفسد پیر طبقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من عقل الناس
تبارک الدنيا ومن ليس الناس الذي لا يقدر من اغنى الناس القانع ومن اقر الناس
تبارک القناعة فرمود ان الله يستحي من لعب ان يرفع اليه يديه ويرى بها خاتمين فرمود اگر هست
غیم نیست و اگر نیست غیم نیست فرمود روزگار نامرادی شب معراج مرد است و فرمود کارگر غم
سبحن سر مردمان نباید گذشت فرمود شیخ الاسلام جمال الدین نور الدین فرمود گفت است
الكلام منكر القلوب زن اول الكلام و آخره ان كان الله فيكم والافاسكت فرمود چون فقیر
جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن نمازگراشی و روزه باز نمایند چنانچه باشی
فرمود جذیت من جذیات الحق خیر من عبادة المتكلمين فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغل
عینه عن غیوب الناس فرمود العونی یصفو به کل شیء ولا یبکده شیء فرمود او از تو تم بلوغ
درجه الکبار علیکم بعدم الاتفاقات الی انباء الملوك فرمود لطفهم دوشینم شیم دل حزینم گرفت بد
واندیشه باز از تیمم گرفت بد گفتم به سرودید روم برود تو به اشکم بدو دیدم استینم گرفت بد
تفاسست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علماء است گفتند فرمود
سبحان الله یکی سوخت و خاک تر شد و دیگری هستنوز در اختلاف است الافة فی التابیر
و سلمته فی التسليم فرمود العار اشرف الناس والفقر اشرف الاشرف فرمود الفقیر من
العلماء کالبدرین کو اکب السمار فرمود ارذل الناس من تشغل بالاکل واللباس تفاسست
که مردی بخودت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت کرد بجانب سلطان نجیبات الدین
بلین سپارش نامه برای من در سلم آرید شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیه الی الله ثم الیک
فان اعطیت شیئا فاعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعط شیئا فالمانع هو الله وانت
المعذور شیخ نظام الحق والدین محمد بن ابونوی قدس الله سره العزیز خلیفه شیخ فرید الحق والدین است
نام او محمد بن احمد بن علی البخاریست و لعب او سلطان اشانخ نظام الدین اولیاء است
وی از مجربان و مقربان درگاه اتمیست دیار هندوستان مملکت از آثار برکات او جواهر و جواهر علی

و جہاد پرین او خواجہ عزت ہر دو از بخارا آمدند مدتی در لاهور بودہ بعد از ان در بد اوان
آنہ سکونت ساختند و پیر او خواجہ احمد در صغریں او بسر آوردت و ہم در سواد و باران
مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قبری بزرگ شد والدہ او اورا در کتب انداخت کلام
بخواند و کتابا خواندن گرفت و ہم در ایام صغر کہ عمر شریفش قریب بد و ارزدہ سال بود کتاب
لغت میخواند مدتی کہ اورا ابو بکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
کہ من پیش شیخ بہاؤ الدین ذکر یا قدس سرہ سماع گفتم ام این قول میگفتم نقد لبت الموی
کیدی مہر اع دوم یاد نہ آمد شیخ یاد دار بعدہ مناقب شیخ بہاؤ الدین گفتن گرفت کہ انجا
ذکر چنین و بعد چنین تا بزرگانی کہ آس میکنند ہم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت نمعنی
در دل او نشست بعد از ان حکایت کرد کہ از آنجا در اجودہن آمد شای دیدم چنین چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادت پی داشت کہ خود رفت از انگاہ باز حجم محبت
شیخ فرید الدین در زمین سینہ او نشست روز بہ روز تسبیح و ترتیب میبافت و در نشستن
و برخاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد و بعد از ان بقصد تعلیم بر می آمد و تحصیل
علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک کہ صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم
حدیث خواند و اورا طالب علمان نظام الدین نجات گفتندی بعد از ان بشوق ارادت
شیخ فرید الدین با جو دہن رفت و در آن زمان بیست سالہ بود شش سپارہ قرآن پیش
شیخ فرید الدین بخود کرد و شش باب از عوارث نیز سنجید و دہمید ابو شکور سلمی و بعضی آباہا
دیگر نیز پیش شیخ خواند تقلست کہ دی فرمود چون سعادت پایموس شیخ فرید الدین حاصل
کردم خنہ یمن سخن در کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواندہ ای آتش فراقت دہا خراب کرد
سیلاب اشتیاق چہا خراب کردہ بعد از ان خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم و ہشت حضور شیخ غلبہ جا ہمین کہ گفتیم کہ اشتیاق پای بوس عظیم غالب بود و چون
اثر و بہشت در من مشاہدہ کرد فرمود لکل داخل و بہشت ہمدین روز بخدمت شیخ بیت
کردم و عرضہ داشت کہ دم فرمان بیت ترک تعلیم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود
با کسی را از تعلیم منع نکنیم ان ہم کن این ہم کن ما غالب کہ آید در ویش را قدری علم باید

بعد از آنکه خلافت شریف شد و بدلی آمد و تا شیخ در صدر حیات بود سه بار بخیرت او رفت
اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبوده چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجہ قطب الدین
و خواجہ قطب الدین در وقت سفر خواجہ بزرگ معین الدین قدس التماس را بهم حاضر نمودند بعد از
ورود بلی باشارت فیضی در غیابش پور که آآن خانقاه او در آنجا است سکونت کرد و نقل است
که وی میفرمود در آنگاه که معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد خلق بپرسن انبوه شد و
آمد و شد ملوک و امارا و سایر مردم بسیار شد با خود گفتیم که از اینجا هم باید رفت درین اندیشه
بودم که همان روز نماز دیگر جوانی در آمد صاحب حسن لغایت خیف اول سخن که با من گفت
این بود بهیت آن روز که رسیدی بنیدستی به کائنات نامی عالمی خواست شد
بعد از آن این سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که
چنان شود که فساد و ارقیاست از رسول الله صلی الله علیه و سلم شرمندہ نمازد آنگاه
گفت چه وقت و چه حوصله باشد که خلق گوشت گیرند و حق مشغول باشند حوصله آن شد
که با وجود خلق مشغول حق باشد چون این سخن با تمام کرد قدری طعام پیش آوردم بخور
من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این بیت کردم قدری از آن
بخور و و بر رفت بعد از آن اورا ندیدم چون نیت افلاست او درست شد حق تعالی اورا قبول
تمام داد و فاض و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از بواب
احسان و انعام او فوائد بزرگ رفتند و او خود بر ریاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن
شتر لیش از هشتاد و تجاوز شده بود لغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم و دام و دشتی و بخت
افطار اندک چیز می چشید و طعامی که وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که بخوردی خادم
عرضه داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کمتر بخورد و اگر از طعام سحر اندک تناول کنند
حال چه شود ضعف قوت گیرد و درین محل بگریستی و گفتی که چندین سکینان و درویشان
و رکنهار ساجد و دوکان با گرسنه و فاقه زده افتاده اند این طعام در طلق من چگونه فرو رود
همچنان طعام از پیش بر رسید اشتد نقل است که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم
شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا تر چیز می گویم چون بدلی بردی در مجاهده باشی بکار بودن

بسیح نیست روزه داشتن همی راهست و اعمال دیگر چون نماز و حج و غیره را هم وقتی دیگر بود
 سن از خدا خواسته ام که هر چه تواند از دنیا تمالی بخوابی بیابے وقتی دیگر بود از برای تو قدر
 دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلالت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد را وقت دیگر در
 حجره سر برهنه کرده بشده مبارک متغیر شده سیکشت و این بیت سیکشت بیت خواهم
 که همیشه در وفای تو زیم * خاکی شوم و بزر بر پائی تو زیم * مقصود من خسته ز گونین توئی
 از بر تو میرم و برائی تو زیم * چون بیت تمام کرد سبزه نهاد چند کثرت مثل این دیدم
 در محبزه در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواب چه بخوابی سن چیزی دینی خواستم شیخ
 مرا بخشید بعد به پیشانی شرم که پرا نخواستم که در سماع میرم نقل است که وی شب تنها
 در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال
 افتادی تصور کردی که گزستی ملائحه است و از پس بیداری شب چهار مبارک او سرخ
 بودی گویند که میسر و این بیت در وصف پیر بے نظیر خود گفته است بیت تو شبانه
 می نمائی به بری که بودی اشب * که هنوز چشم سست اثر شمار دارد * که وی نبود
 مراد واقع کتابی و او اندر آن سطور بود تا توانی راحتی بدی میسران که دل مؤن محل
 ظهور ربوبیت است و سیر بود که در بازار قیامت بسیج کالامی را آنچنان روح نخواهد بود که در دنیا
 و لمار نقل است که وقتی در قیلوله بود در ویشته آمد آنرا باز گردانید شیخ فرید الدین
 را در خواب دید که سیف را بد اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجب است این
 از کجا آمده است که چنین خسته دل باز کرد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که
 آن در ویش را باز گردانیده بود و گفت شد که خدایت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکرد
 بعد اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه برگشته است و دوم
 آنکه آینده آمده است نقل است که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند هر یک برسم
 تحقیق چیزی فرمودند در آن میان سئل بود گفت این هدایا مختلف کجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم
 خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذی بچید چون بخدست او رسید
 هر کس چیزی پیش نهاد و آن تعلیم کاغذ پاره بچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا برداشتن گرفت

خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سر به تشریف خاص
برای چشم ماست آن معلّم ثابت شد شیخ او را به تشریف خاص مشرف گردانید و او را شکر
که اگر او را با نجویان منی حاجت باشد ما را بگویی نقل است که شخصی از قصبه خود بقصد
زیارت اومی آمد در شمار راه گذرا و بر قصبه بومدی افتاد و را بخاشیخته بود که او را شیخ بن
می گفتند بدیدن او رفت بر سید که کجا خواهی رفت گفت بخیرت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگوئی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات میکنم چون بخیرت
شیخ رسید عرض کرد که در قصبه بومدی درویشی است سلام رسانیده است و این سخن گفت
شیخ بنفس شد فرمود که او درویشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد و نقل است
که یک باری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخیرت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت
نوشت و یک فصل بدین مضمون بود که چون زندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین دنیا
هرگز حاجتی است از خدمت او برمی آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده است
ما را باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید زندگی شیخ را عرض داریم تا بدین خیریت
مملکت و صلاح ما در آن باشد اعلام فرمائید دنیا برین مقدمه فصلی چند درین باب
نوشته بخیرت فرستاده شده است آنچه در آن خیریت باشند زیر هر حدیثی بنویسند تا ما آنرا
پرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان داد که از جمله پسران محبوب تر بود و
مرید شیخ بود و او بخیرت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد و مطالع
نفرمود و حاضران مجلس گفت که فاتحه بخوانیم بعد فرمود که درویشان را با کان باو شایان
چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعا گوئی باو شایان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب این معنی باو شاه بعد از آن چیزی مرا بگوید از اینجا هم بروم ارض الله و اسع
چون این خبر سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر
قبول فرمائید من بخیرت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم
و بدعا غیب اثرهاست سلطان علاء الدین باز بحسب ملاقات الحاج کرد شیخ فرمود و شما
که خانه این ضعیف دو در دارد اگر باو شاه از یک در در آید من از در دیگر بیرونم نقل است

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که فلان موضع یا ران شما جمعیتی کرده اند و مزایر در میان
فرمود سن منع کرده ام که مزایر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند و رین باب بسیار
غلو کرده فرمود و میفرمود شیخ اوصد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلاً
خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش شلخ غایت تعلیم باشد چون شب درآمد
شیخ اوصد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قولان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشه رفت و لطاعت و ذکر مشغول شد مگر دستور گوید عفو الله عنه این حکایت
منافات دارد با آنچه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ اوصد الدین نزد شیخ
شهاب الدین سیکردند میفرمود نام آن مبتدع پیش من بزرید شیخ رکن الدین علاء الدین
می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد و الله اعلم نقل است
که وقتی شخصی رفته نوشت که خط او لغایت مغشوش بود و بدست شیخ و او شیخ را در ساطع
درنگی واقع شد فرمود سولانا را این خط شماست مولانا را بعذریت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقل است که وی پیش از
رحلت چهل روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و سن نماز گذارده ام اگر سیگفتند که شما نماز گذارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز
مکرر میگذازد و میفرمود میریم میریم و میریم و یا قبال فادم میفرمود اگر چیزی در خانه از پیچ
نگاه دارد و سر دار قیاس است عهده جواب حضرت عزت باشد فادم همه را یاد مکرر نکرده چند روز
علوقه درویشان بود فرمود این مرده ریگ چه نگاه داشته این را نیز بدرکن و در خانه جاروب
یده در مال انبار خانه را کشاوند و هبانی جمع شدند و غارت کردند بعد از آن خادمان
عرض کردند که مال ما سکنیان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان بر
که کفایت باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر نصیب خود بر خیزد و فوات
بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه شیر و هم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و ستانه حرمه الله تعالی
علیه فرمود رومده رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمال است
بعد از آن فرمود که سالک است و واقف و راجع سالک نیست که او راه رود و واقف نیست

کہ اور اوقفہ افتد درین محل سوال کردند کہ سالک اوقفہ می باشد گفت آری ہر گاہ کہ سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچہ از ذوق طاعت نماز اورا وقفہ باشد اگر زود کار را دریابد و بمانت پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذ باللہ ہمہ ران بماندیم آن باشد کہ راجع شود بعد از ان این را بر ہفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاسیل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق ستغریق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی در وجود بیاید کہ نپسندیدہ دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند یعنی رومی بگرداند پس عاشق را واجب است کہ در حال بہتغفار مشغول شود و بمقدرت پیوندد ہر آئینہ دوست ازو راضی شود و اگر آن محب ہمہ ران خطا سرار کند و عذر نخواہد آن اعراض بحجاب کند معشوق بحجاب در میان آرند پس محب را واجب آید کہ بتوبہ گراید و اگر درین باب ہم تاخیر کند بحجاب تفاسیل کشد چہ شود آن دوست ازوی جدائی گزیند و اگر منور ستغفر نشود سلب مزید شود مزیدی کہ اورا در او ذوق طاعت و غیر آن بودہ باشد پس اگر عذر آن نخواہد و بران لطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و رحتہ پیش از یدت داشت آن ہم بماند پس اگر انجا ہم در توبہ تقصیر رود بعد از ان تسلی شود یعنی دوست اورا بر جدائی دل بیاو آید پس اگر در انابت اہمال رود عداوت شود لغو ذبا اللہ منہا فرمود سماع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرامیت از بزرگی پسندند کہ سماع بیست فروستماع کیست سماع صوتی است موزون پس باشد سماع فرامیر حرام است فرمود بعضی رشتیان پس بیعت کردہ باشند بران پسند نمی کنند تا بر پیرے دیگر میروند و بیعت و خرقہ او ہم می ستانند نزدیک من این چیزے نیست بیعت ہمانست کہ اول با کسی کردہ باشند اگر چہ آن بپیریکہ از امام باشند و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود کہ وی مرد دوست او و مرید خیر نساج پور ترک او گرفت بر شیخ حبید آمد و درخواست بیعت کرد حبید فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دوست بیعت نہ ہم اورا رد کرد حبید مقتدار وقت بود و او را رخصت شد محرر مפור عفا اللہ عنہ گوید کہ در باب منصور مسلح اخبار مختلف آمدہ و اللہ اعلم بالحقیقہ الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر عفا اللہ عنہ مرویت کہ فرمود

کان ولیا - قهر بآئین الله قزالت قریاه و لم یکن فی غمده من یافذ بیده و لو کنت لی غمده
 الماخذت بیده و انما اعلم فرمود **نظم** گرچه ایزد و هدایت دین * بنده را
 اجتهاد باید کرد * نامه کان بخش خواهی خواند * هم از نیجا سواد باید کرد * فرمود
 اگر مرشیخ را گوید که من مرید توام شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید من
 و مرید گوید من مرید تویم مرید پیشانی را که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود قفل و سقا
 الکلیه با است همه کامیاب است باید اگر از یک نماند شاید که کجای دیگر شده شود
 صبح صادق صافان صبح است و صبح عاشقان شام و احیار مابین المشائین مشایخ از اجنا
 فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیر نتوان داد و اگر نشویند غسانیت
 و بهتر آنست که نشویند و سیفر شود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر نکسیر
 در کور نمهند روا باشد و یا وصیت کند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان بدهند و
 در سیر الاولیای می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در کور فرستاد و آوردند
 خرقة که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فرستادند و مصلای شیخ را
 در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردا قیامت بعضی ازین
 طایفه را در میان دزدان بایستامند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
 که جامه مردان پوشیدند و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز سیفر
 چندین خرقة که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را خرقة ارادت داده
 دیگر همه خرقة تبرک است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده
 سفتد هم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند میفتاد رسد و دیگر کی رسد
 پس نظر مقتضی بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجہ سن مرا خلافت داد گفت
 حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
 خلافت مشایخ باشد و از وی این کاریکو آید رحمة الله علیه و علیهم السلام جمیع شیخ نجیب الدین
 متوکل قدس سره العزیز بر آورد و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس الله روحهما
 سخت معالیه داشت و بغایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ چیز نقد و در سلطان

با وجود عیال و فرزند ان وعیش و خوشی کردی تا بعدی که ندانستی که امروز کدام روز است
 و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند که روز عید درویشان در خانه
 او جمع آمدند و آنرا هیچ چیز نداشت بالای بام رفت بحق مشغول شد بادل خود بگفت که انجین و فرید بگذر
 و در خلق فرزند ان من طعاسے نزد و مسافران نیایند همچنین نامراد و باز گردند و بعد از
 سیان می بیند که پیر مردی بالا بام می آمد و این بیت میخواند بیت بادل گفتم و لا خضر
 را بینی + دل گفت اگر مرا نماید بنیم + و آن مرد ماکده طعام پیش آورد و گفت کوس تو کل
 تو بر عرش میان ملا را علی میرزند و تو بخت این معنی ملتفت گشته گفت که حق می دانند که بسبب
 ملتفت نگشتم بسبب باران التفاتی روی نمود غالباً آن مرد خوابه خضر بود شیخ نظام الدین
 اولیا سیفر ماید که پیش از آنکه من بخیرت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
 بودم بر خاستم و گفتم کیبار سورہ فاتحہ و اخلاص بخوانید تبیت آنکه من قاضی شوم و شیخ
 نجیب الدین انخاض کرد من دستم که بسمع مبارک او ترسیده است باز گفتم کیبار سورہ
 فاتحہ و اخلاص بخوانید تبیت آنکه من قاضی جائی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود که
 تو قاضی شعر چیز دیگر شمر منقول است که شیخ نجیب الدین روزی بخیرت
 شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین میگویند که شما در مناجات یارب می گویند
 جواب می شنوید که لبیک عبیدی فرمود و بعد فرمود الارحاف مقارنہ الکلون باز
 همچنین میگویند که فقر بر شما آید فرمود و خبر باد بعد فرمود که حسین می گویند
 که در خدمت شما ابدال می آیند درین باب چیزی نفرمود و فرمود که تو هم از جمله ابدال
 روزی فقری بر و آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری منم نجیب الدین
 متوکل قبر او در راه مقام خوابه قطب الدین مقابل بھی مندرل که از عمارات سلطان محمد
 عادل است و خانه ایشان و خانه شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرها همین جا
 بود رحمة الله تعالی علیه و علیهم اجمعین سید جلال الدین بخاری که او را سید
 جلال سرخ ترک گویند مرید شیخ الاسلام بهاو الدین است وی سید جلال ملقب
 بخجروم جهانیا است از بخاری بهکرت شریف آورد و در ان شهر نیت اقامت کرد

سید بدرالدین بہاری کہ از اکابر و اعیان آنجا بود وصلت کرد گویند کہ در خواب از جانب
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بشیر شد بنزد مروج صغیرہ سید بدرالدین نیز باین دولت
نشارت یافتہ بلکہ گوشہ خود را بوی عقد ترویج بست برادران سید بدرالدین با وی بد شد
پس بپارچہ تشریف آورد سید بلال الدین را اولاد صوری سید بدرالدین با وی بد شد
و معنوی ہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او ہم در اچہست رحمۃ اللہ تعالیٰ
علیہ شاہ گرویز قدس سرہ العزیز از سادات کرویز است و از آنجا در ملتان تشریف آورده
و توطن نموده و روضہ او نیز در آنجاست مشہور و معروف نقل است کہ وی از قبر
دست بیعت بردی آن کج داد و آلاں در قبر او رہی کہ از آنجا دست می بر آورد گذارشتہ اند و
قدما رہنشاخ ملتانست معاصر شیخ الاسلام شیخ بہاؤ الدین ذکر یا است رحمۃ اللہ علیہما
شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکر یا قدس اللہ سرہ العزیز
بعد از پدر بر سندان ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا در سلک ارادت او منسلک
گشتند میر خینی سادات در آنجہ مشہور است مرید او است و در کنز الرموز مدح او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شہاب الدین سرور وی قدس اللہ سرہا کرده است و در
مدح او می یگوید نظم آن بلند آوازہ عالم پناہ سرور وین افتخار صدر گاہ
صدر و دین و دولت آن مقبول حق نہ فلک از خوان جودش یک طبق آب میون
قطرہ بحر دیش چون خضر علم لدنی حاصلش معتبر چون قول او افعال او ہم بیان
او گواہ حال او مقتدا می دین قبول خاص و عام دولتش کفایت تو فی خیر الانام ملک
سعنی مبلہ در فرمان او ہم بکسب و ہم بمیراثان او و در مدح شیخ بہاؤ الدین یگوید
سن کہ رواج نیک و بد بر تافتیم این سعادت از قبولش یافتیم کنوز الفوائد
از ملفوظات شیخ صدر الدین است کہ یکی از مریدان او کہ خواجہ ضیاء الدین نام دارد
جمع کرده است در آنجا می نویسد سن وصایا شیخ صدر الدین الی بعض المرید بہ در کلام
قدسی حکایت عن اللہ تعالیٰ رسول علیہ السلام سیفر ما ید لا آلاہ الا اللہ یعنی فمن وصل
آمن من عذابہ یعنی کل آلاہ الا اللہ حصن من است ہر کہ در آید در حصن من امن گردد از عذاب

سن حصن حصار است و حصار آنست که گرد بر گرد گیر و فاما گاه گاه دارد و گاه ندارد
 و همچنین آنست که گرد گیر و نگا دارد و در آمدن درین حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن
 و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جایجز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خضم شوند یا دوست بغیر
 حکم او هیچ نفع و ضرر و غیر و شتر نتواند رسانند قوله تعالی لا اله الا الله یسک الله لیسک الله
 کاشف له الامور دان یردک بخیر فلا راد لفضلہ باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه پیش
 از مرگ بزند گمانی درین سراسی فانی رسد جاودانی نیست و رقم قلم عدم برورفته
 قوله تعالی کل من علیها فان ثباتی ندارد و بستی و نیستی آن التفاتی نماید در باطن آن
 در آمده باشد حقیقت آنست که از روی بهشت و خوف و دوزخ در دل نیار و جزئی قزاق
 فی بقعه صدق غنم لیک بقعه چون آنجا رسد بهشت خود در تبع او گردد و دوزخ از وی گریزان
 باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الانام العارف صدر الحق والدین رضی الله عنه فی بعض
 وصایا بعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان
 آوردن است بدایه او ایمان آورد و ثابت بودن بران و آن ممکن نگردد الا بدانکه نبی
 یدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بر زبان قسار آرد بطوع و رغبت با محبت و معرفت
 که خداوند مایل و علایلی است در ذات و یگانه است در صفات خود موصوف است
 همیشه بصفت کما ان قدیم است با جلگی اسما و صفات و افعال و مشغول است از ادراک
 او نام و افهام مقدس است از وسوسات حدوث و عوارض اسما همه عالم آفریده است
 چون و چگونه بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ و بی هیچ پذیر نماید و هیچ چیز هیچ و به
 بدو نماید پیغامبران صلوات الله علیهم فرستاده او نید و محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فاضل بین جمله پیغمبران است آنچه او فرموده است راست و درست است و دران هیچ
 تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه در نیاید اما آنچه در نیاید تسلیم باید کرد تا
 درستی اعتقاد حاصل آید بدایه رسول علیه السلام خواست و دانست و کیفیت مشغول گشت
 و اگر بر تاویل موافق آیات و اخبار محکم محل افتد روا باشد و علامت محبت ایمان و در دل آنکه
 اگر نگوئی کند نشاء شود و اگر بدی کند بدش آید و علامت است ایمان یقین با آنکه خداوند

دوست تر باشند نیز داور خیر ایشان از روی ذوق و حال نه از روی عسل و المیان و
قال قدس سره فی وصایایه لبعض المیزان هیچ نفسی بی ذکر بر نیار که بزرگان گفتند اند
هر که از نفسی به نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از دوسوسه و حدیث در ذکر
گیرد و چون بدین صفت مدام ذکر باشد و دوسوسه و حدیث بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
در دل فروید و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر باشد شایسته ذکر بود و دل بنور یقین منور گردد
و اینست مقصود طالبان و مقصد سالکان مصراهم این کار نیست کمون هر که اراده
و ایضاً فی وصایایه قدس سره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر الله ذکر التذکیر
اذا اراد الله تعالی لعبده خیراً و کینه عبداً و وفقه کلام ذکر باللسان مع موافق
القلب و رفاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا بیسکت القلب
و هو الذکر الكثير و لا یوصل العبد لذلک البعد البتة من المتفان الخفی المشار الیه بقوله
علیه السلام اکثر منافی استی قوامها اراده نفاق الوقوف مع غیر الله تعالی و تعلق بالان
سواء فاذا وفق العبد لتجربته انظاراً لظاهر عما لا یحیل ثم عمالاً بحمد و اکرم بتفرد الباطن بتجلیته
عن الخفاط الیردیه و لا خلاف المذمومه و شک ان تجلی نور الذکر فی باطنه فیقطع عنه
الوساوس الشیطانیة و الهواجس النفسانیة و تجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره تجلی شایسته
المذکور و هذه هی الرتبة العظمی و المنحة الکبری التي تمنح الیه اعناق ارباب معانی اللهم من او
لا یدری و الا بصار من الاعم و البعد الموفق و السعین و الله اعلم بالصواب آمین شیخ کریم الدین
ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بها و الدین ذکره یا قدس الله اسمهم
صاحب سجاده راستین شیخ بها و الدین است و رفقاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در مجمع الاخبار و اخبار الاخیار مینویسد من لم یوظف فی بعض
رسایله لبعض المریدین مقرر آن عزیز یاد که مجموع آدمی عبارتست از دو چیز صوت و صفت
و حکم در صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
اما کما هو حکم صفت بر سبیل تحقیق و رد و از آخرت صورت نه بند و چه آنجا حقایق اشیا ظاهر گردد
و این صورت متلاشی شود و هر کس را در صورتی که ملایم صفت او باشد جشتر کنند و سپاس

باجماع عور را بخندان طاقت در صورت سبکی برانگیزند شکل کتل القلب و یحین صاحب طلم
 و اقتدای خوشن را در صورت گرگی بنیاد صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب بخل و حرص
 در صورت خوکى فکاشفنا عمک عطارد ک فبهرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم از این صفات
 بنیمد تزکیه نیاید بنور او در عدا و باجم و سباع است اولیک کالانعام بل هم اضل و تزکیه
 نفس حاصل نشود و مگر با تها و استعانت و حضرت غوث و ما بری نفسی ان النفس الاماره بالسوء و الا
 هم فی ان و نحو سیم فضل و رحمت او دستگیری و ناکند تزکیه حاصل نشود و ولو لا فضل الله علیکم و رحمته
 باز کی شکم بعد از علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعبوب نفس خود بنیاد کند و بر تو
 از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی است بر در و نه او بتابد تا همه دنیا
 و بزرگمایان آن در نظر او خاک بود و اهل انزاد و دل و سنگ ناپیچان این حالت بر در و نه قبولی گردد
 او را متابعت کامل بخیر حاصل میشود و بعد فرمود مولانا ظہیر الدین از علوم قائله مانی
 اما از علوم عالی عالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علا الدین
 بدلی تشریف آورده بود شیخ نظام الدین قدس سره و ران زمان بر سنا رشا و تشریف
 باداشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص علائقی که در قنات شهر دبل
 واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
 پرسید که کدام کس از اهل شهر شما را اول استقبال کرد فرمود کسی که بهترین اهل شهر است
 و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقازی در میان بود بعضی گویند که مقصود او
 از طلبیدن شیخ رکن الدین خرم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمه
 رفع توهم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت و رسید الا ولیا مذکور است که بعد از ان ملاقات
 میان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از جامعی که بر لے
 ناز معین داشت برخواست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
 بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبره خود
 که در ان زمان عمارت می کردند تشریف داشت تا گاه آواز آمدن شیخ رکن الدین برخواست
 شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین ضعیف بود

هم بر پاکی که بر و سوار آمده بودند شسته مانند شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پاکی
 او نشسته چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد
 اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر ازان است که از انفس شریف ایشان نفی برد
 شود بنده را حرفی بخاطر میرسد که حکمت و حجت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدین
 چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً حکمت آن باشد که بعضی از کمالات و درجات
 که بخیاب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند صحبت همکار
 صغیر شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر چنین می رسد که حکمت آن بود که بعضی از فقر
 بدین که وصول ایشان سعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
 میگویند که مقصود این بزرگواران آنچه فرمودند تواضع بود بیکدیگر که رکن الدین آن بود که آمدن در نجای بحر تکمال و استغفار
 است و غرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است ایحسان است در سیر الاواراد
 میربط محمد و جبرائیل علیه السلام گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که موقوف
 بر صحبت اصحاب صغیر بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجته
 نه کمال ذاتی فاشاپس قال هر دو سخن یکی باشد و الله اعلم بعدد طعام در میان آمد
 بعد فراغ طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جابت باریک
 که عکس دینار بایرون می افکند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
 استر و مهاب شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهابک و من مهاب یعنی در سبب
 ستر و مهاب و قباب حال در ویش است تا از نظر عوام ستور باشد شیخ رکن الدین
 در گرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا شیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
 در مرض صحبت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذمی الحجه است هر کس بحبت
 دریافت سعادت حج سعی کند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
 بعد ازان شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز منازعه را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
 ظاهر حکمت آنکه ما را سه سال در دینی داشتند حصول این نعمت بود و در ادنی مدت جمیع
 بوطن اصلی فرمود و فریر الحابس نقل از شیخ نصیر الدین محمود میگوید که فرمود در آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق والدین از ملتان در دہلی آمد قلندر ان وجو العیان رسیدند قلندر
گفتند شیخ ما را شربت بده شیخ ایشان را چیزی فرمود جو العیان برخواستند کہ شیخ ما را خج
برہ ایشان را چیزی دہانید بعدہ گفت آنکہ سر قوم است اورا سہ چیزے باید اول مال می با
تا این طائفہ ہرچہ طلبند تواند داد قلندر ان این زمان شربت طلبیدند اگر بردوش
چیزی نباشد از کجا دہد ایشان بدگویان بیرون روند یعقوب قیامت گرفتار شوند و
علی مے باید تا چون صحبت علما افتادہ باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال
می باید تا بادرویشان از مال چند رمتہ اللہ علیہ رمتہ واسعہ شیخ صلاح الدین درویش
قدس سرہ الغریز مرید خلیفہ شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبہ
باشیخ نصیر الدین معاصرومہسایہ بود انچہ از جانب سلطان محمد بن تغلق شاہ بہ مشایخ ازین
او تکلیف میرسید شیخ نصیر الدین آن ہمہ را وصیت شایخ خود تحمل میکرد و برمی داشت
خلافت شیخ صلاح الدین کہ با سلطان مذکور سخت پیش مے آمد و وی از ملتان بدہلی آمد
و ہمین ستوطن شد و وفات یافت مقبرہ او نزدیک مقبرہ شیخ نصیر الدین محمود است
و وفات از بیت دوم شہر صفر است و سنا جاتی بہت در مردم کہ آئینہا بات
شیخ صلاح گویند و در انجائی نوید الہی بحرست آن وقت و ساعت کہ صلاح درویش را
فیل سفید خواندی الہی بحرست آنوقت و ساعت کہ صلاح درویش را در زیر وخت
بر در مقام امر و اہم اللہ تعالیٰ بفریک اسلام گفتی و امثال این کلمات دیگر بہت
نقل است کہ جوانی بر اسب سوار میرفت و آن اسب بسیار خوش شکل و خوش رفتار
بود ناگاہ آن جوان بروی تازیانہ زد کہ آن خنم بر سرین اسب نقش گرفت شیخ بران
جوان غضب کرد و وی از اسب نیفتاد و چون نگاہ کردند زخم او تازیانہ بر اندام شیخ
صلاح الدین قدس سرہ نقش بستہ بود رمتہ اللہ علیہ و اللہ اعلم مولانا می بدالدین
اسحاق بن اسحاق الدہلوی قدس سرہ خادم و خلیفہ و ملا شیخ فرید الدین است
قدس سرہما از شایخ زمان خود بود و در زہد و ورع و فقیر و مشق بے نظیر بود در اوائ
حال در دہلی تحصیل علم میکرد و طالب علمان نجوش طبعی و حدت دین ممتاز بود و بعد

و در هر یکی تحصیل علم تمام کرد و آنچه طالب علمان و دانشمندان شهر میخواستند بخواند متوجه بخارا
 شد چون با جود و همت رسید آوازه کمالات شیخ فرید الدین را شنیده مشتاق خدمت او شد
 باری داشت او را بر آن آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون ملازمت او مشرف شد جمیع
 فضائل را که کسب کرده بود در حبیب کمالات او گم کرد و عاشق جمال و کمال او شد شیخ او را چون
 قابل دیدن خادمی و دامادی خود مخصوص گردانید و تربیت کرد و خرقه خلافت بخشید بوی که وی
 اکثر احوال در گریه بودی و چشم بر دشتی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت عیش
 روح فطرت میزند ای زهرار صغوه کم پس تو نوایچه منزلی به تمام روز در ذوق این بیت در عالم
 تحیر بودی چون وقت نماز شام درآمد شیخ او را امامت فرمود مولانا زراش شروع کرد بجای
 قرأت بهمین بیت بر زبان او گذشت او بهیوش افتاد چون بهیوش باز آمد شیخ باز او را
 امامت فرمود و ویرا رساله السیت مسمی با سیر الاولیاء که ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
 علم تصریف کتابی نظم کرده و غایت تحیر و فصاحت را در اینجا کار فرموده اند و ابوابی بچند
 که در آخر آن کتاب افشا نموده در سیر الاولیاء مسطور است و در آخر کتاب تعلیم خود با التماس
 شیخ نظام الدین چند سطر نوشته سمع منی و قراوه الذی نظم العزیز الامام المجاهد نظام الدین
 والدین محمد بن احمد ذوالفضایل الرضیه و شمایله مملکت دهن شمالیه و آبارک و عمت
 فضالیله و انواره وانی و ان کنت قلیل البضاعة فی هذا الضاعة و لکن النفاق هذا نظم کمال
 لاموسن بود جب الانبیا کسبی النماة بین یدی سلیمان و هو دام فضل لعمری من هذه الاظم
 مع کبر قدره و کبیرت ذلک استمالا لامره و انا صنعت الفقر الی الله العسی اسحاق بن
 الدهلوی خطبی رجاء ان ینکر فی بصالح و عایه جاد او مصلیا من وی در صحن مسجدی جامع فیک
 احو دهن است که پیشتر احوال در اینجا مشغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع الجمعین
 شیخ جمال الدین احمد الشوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفه کوفی است
 از اعانتهم خلفا و شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سرها و شیخ فرید الدین گنج شکر
 دو از ده سال محبت او در هاشمی بود و در حق او فرموده است جمال جمال است و گاهی فرموده
 جمال میخواهم که اگر دهر تو بگردم دهر کراشی خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول

کردی خلافت اور دست نشانی و اگر او رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده و جمال را فریاد نتواند
درست کرد روزی شخصی از ہاشمی خدمت گنج شکر آمد از وی پرسید کہ جمال ما چگونه است عرض کرد
کہ محذوم از ان روز کہ خدمت شما پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک
داده است و اگر سنگیہا و بلاہا می سخت میکشد شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد للہ خوش میباشید
نقلست کہ او از انروز کہ این حدیث شنیده بود القبر روضۃ من ریاض الجنۃ او حفرة من جنة
البیہ آن بغایت ملقت بودی و سبب این وعید بقرار چون بخوار رحمت حق پیوست بعد از
چند گاہ خواستند کہ بر بالای قبر او کینیزی بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزد یک ہجر رسیدند
غرفہ بجانب قبلہ پیدا شد کہ از انجا بوی بہشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و چہمان
پوشیدند و آنرا بر بستند و عمارت کردند قبر او در قصبہ ہاشمی است تا کہ کسی از او لا خود در
یک گنبد نختہ انداختل است کہ او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
کہ چون مرا در گور کردند و فرشتہ عذاب آمدند و فرشتہ دیگر در پے ایشان آمدند فرمان
رسانیدند کہ ما اورا بدو رکعت صلوٰۃ الروع کہ متصل سنت نماز شام بقراۃ سورۃ بروج و طہ
بعد از فاتحہ میگذارد بایۃ الکرسی کہ بعد از فرض می خواند بخشیدیم رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
پس ای طالبان راہ خدا و طلبکار دیدار مصطفیٰ شمار این لازم است کہ بخواندن این نماز مشغول شوند
و من کہ بعد از ختم او را دین او کار شروع نموده ام برای ہمین آگاہی نموده ام و الا دین کتاب احتیاج این
بیان بنود شیخ برمان الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین ہاشمی است قدس سرہ آوردہ اند کہ چون
شیخ الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم سفر بود او را خدمت شیخ فرید الدین آوردند لطف و عنایت
بسیار نمود و خلافت نامہ و مصلی و عصا با نعمتی کہ بشیخ جمال الدین روان کردہ بود بشیخ برمان الدین
عطا فرمود و خدمت شیخ نظام الدین اولیا وصیت نمود و وی ہر سال خدمت شیخ نظام الدین آمد
و تہمیت یافتی و تا شیخ نظام الدین و صد رجات بود یک مرید ہم گرفت و شیخ جمال الدین ایک پسر دیگر بود
و شنید کہ دیوانہ شدہ بود شیخ نظام الدین اولیا میفرمود کہ گاہ گاہ ببوش آمدی و ہوشیارانہ سخن
گفتہ روزی از ہاشمیدم کہ میگفت اعلم حجاب اللہ اکبر دانستم کہ او مجذوب حقیقی است و بیان
این جو از و پسیدم گفت علم دون حق است و ہر چہ دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سرد مرید شیخ فرید الدین است کج شکر آورده اند کہ ملکی از چہ و ملتان بدست وی صد تنگ
 نذر شیخ فرستاد و پنجاہ تنگ پیش خود نگاہداشت و پنجاہ تنگ پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
 عارف قسمت برادرانہ کردی عارف شرمندہ شد بر فوران پنجاہ تنگ کہ نہان داشتہ بود
 حاضر آورد و عجز بسیار کرد و مرید گشت و مخلوق شد بعد ازان در دست راسخ شد و استقامتی
 حاصل کرد شیخ اورا اجازت بیعت کرد و در حد و دیوستان فرستاد رحمۃ اللہ علیہ شیخ صابر در
 سیر الاولیائی نوید کہ او دروشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین بود
 کہ اورا اجازت بیعت میکرد با لفظ مہندی فرمود کہ بر بہو کما خواہی کرد یعنی زندگانی خوش
 گذرانید و بچنان بود تا زندہ بود عیش خوش میگذاشت و مرید می خوش باش و کشادہ رو
 بود غالباً این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است کہ داماد شیخ فرید الدین و خلیفہ او بود قبر او در
 کلیر است و سلسلہ شیخ عبدالقدوس و غیرہ بوی منتی میشود ذکر او در سیر الاولیاء اصلاً نکرده
 و آنچه کردہ ہمین شیخ صابر کردہ بران نہجی کہ در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او عالی از غربت
 نیست و تواند کہ مراد وی شیخ صابر ہمین شیخ علی صابر باشد و اللہ اعلم خواجہ نصیر الدین
 پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و بزراعت و خیر آیت
 کہ لقمہ حلال است قناعت کرد و عمر در طاعت بسر برد رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ مولانا
 شہاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرہا بود فور علم و فضائل داشتہ بود پیشتر احوال بخدمت
 شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند کہ فرمود میان من و مولانا شہاب الدین قاعدہ محبت
 بستی استحکم بود وقتی نسخہ عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افادہ میفرمود ہمانا
 آن نسخہ بود و بخط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونہ واقع می شد و من نسخہ دیگر پیش
 شیخ نجیب الدین متوکل دیدہ بودم مرا ازان یا دآمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخہ صحیح دارد
 مگر این سخن در خاطر گرامی شیخ گران آمد بر لفظ مبارک را ند یعنی دروش راقوت تقیم نسخہ تقیم
 نیست من ندانم کہ این حرف را نسبت بکہ میفرمایند چون ظاہر شد کہ مرا سیکونید بر خاتم و مہر
 کردم و در پای شیخ افتادم گفتم لغو ذبا اللہ کہ مرا مراد آن باشد من نسخہ دیدہ بودم ازان یاد
 آمد حکایت کردم ہر چند معذرت میکردم اثر بے رضائی بچنان در شیخ ظاہر بود من مضطرب و مضطرب

از مجلس برآمد سباده ایچکے را غمی که مر آن روز بود تا برسیدم بر سر چاهی خواستم که خورا
 در آن چاه اندازم باز تامل کردم و با خود گفتم گدای مرده گیر اما این بدنامی سبانه یا بر گرد
 همچنین در حضرت و حیرت بودم عاقبت چون مولانا شهاب الدین از حال من بخت نظر
 بہتر باز گفت انکاه خوشنود شدند و مرا پیش طلبیدند و مرحمت و شفقت نمودند فرمود انکاه کفر
 برای کمال حال تو کردم کہ بر شاطہ مرید است انکاه مرا خلعت فرمود و بکسوت خاص خود
 شرف گردانید شیخ بدر الدین سلیمان اشہر اولاد شیخ مزید الحق والدین بعد از پدر با اتفاق
 برادران و مریدان بر سجادہ خلافت نشست اورا نسبت ارادت بخاندان چشت است
 خواجہ روز و خواجہ غور کہ از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در صدر حیات گنج شکر
 در اجود من تشریف آوردند و شیخ تبرکات و تمینا مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین را
 کلاه ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ
 رحمۃ و اسقہ شیخ نظام الدین قدس سرہ اورا شیخ فرید الدین از جملہ سپران دوست تر
 داشتی وی شکر بود در وقتی کہ شیخ رحلت میکرد وی ہمراہ غیاث الدین بلبن در قصبہ بیجا
 بود ہمان شب کہ رحلت میفرمود حاضر شد اما بواسطہ آنکہ دروازہ حصار بستہ بودند درون نتوان
 آمد و شیخ را در آن حالت دریافت صبح کہ جنازہ از شہر بیرون مے آوردند در رسید فرزند
 دیگر خواستند کہ شیخ را بیرون شہر در میان شہداء دفن کنند او مصلحت در آن دید کہ بعد از نماز
 کہ مال مقبرہ شریف است دفن کنند ہمہ برای او اتفاق کردند و در حرب کفار شہادت
 بیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمۃ اللہ علیہ خواجہ یعقوب پسر خورشید شیخ فرید الدین شہد
 و معروف است نفسے کبر داشت و بطریقہ اہل ملامت وقتی با حق بر عکس آن بودی کہ با حق
 نمودی در سیر الاولیاء مے نویسید کہ اورا در شمار راہ امر و ہمہ مردان غیب بہ بودند رحمۃ اللہ
 علیہ مولانای داؤد قدس سرہ المعزیز مرید شیخ فرید الحق بود شیخ نظام الدین
 ذکر او بسیار کردی کہ مریدی بزرگ بود می فرمود وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیش خدمت
 یک با وداع شد و یک بابیرون آمدم اورا راہ گام بلند زدی و پیش رفتی و بہ نماز مشغول شد
 اما آنکہ من بدو میرسیدیم چون مزاج او معلوم شدہ بود با پیشتر می شدیم داؤد در نماز بود

ہمایک کردہ یا ذکر کردہ می رستم او از عقب ہمار سیدی و از ما گذشتی یکد و کرد و بیشتر میرفت
 باز بہما مشغول میشد و در رختان جنگل و بیابان را غلط نکردی نقل است کہ وی بعد از
 نماز با داد از خانہ بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدی آہوان سے آمدند
 و گرد ہر گرد او ایستادہ و دو چشم درو نہادہ تا شامی آن سیکردند رحمۃ اللہ علیہ و قدس
 اللہ سرہ الغریز مولانا می رضی اللہ عنہ منصور قدس سرہ درویشی کامل پوشی نصیر الدین
 محمود سیف را بد بزرگی بود در او دہ اور از صمت شد چنانکہ ساختگی و تہنیر و تکفین او کردند
 مولانا را و او مذکور و این مولانا رضی اللہ عنہ منصور ہر دو ہر حاضر شدند گفتند کہ چون
 بر سر او آمدیم ہمچنین تگزاریم صحبت او بخوابیم بعدہ مولانا رضی اللہ عنہ گفت یکطرف
 مریض شما قبول کنید و یکطرف من مولانا را و او طرف آن قبول کرد و مولانا
 رضی اللہ عنہ طرف پایاں ہر دو نشستند و چیزی خواندند و بعدہ برخاستند و دست
 آن مریض گرفتند و گفتند برخیز در حال برخاست و صحبت یافت رحمۃ اللہ علیہ مولانا
 کمال الدین زاہد موصوف بود کمال وسع و تقوی و دیانت شیخ نظام الدین اولیا
 مشارق را پیش او سجد کردہ است و او پیش مولانا را برہان الدین بلخی و او پیش
 صنعت و مولانا می کمال الدین زاہد در ذیل مشارقی کہ شیخ نظام الدین اولیا از او
 سماع دارد اجازت نامہ بخط خود نوشتہ است و نسخہ آن در سیر الاولیا مسموعہ است
 نقل است کہ سلطان غیاث الدین بلبن آرزوی آن کرد کہ مولانا را کمال الدین
 زاہد را امانت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دیانت
 و صیانت شما اعتقاد تام است اگر با ما موافقت کنید و منصب امانت قبول کنید محضر
 کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و قوفی تمام حاصل شود و مولانا فرمود کہ در ما چیز نماز
 چیزی نماندہ است اکنون بادشاہ چہ بخواہد کہ این ہم از ما برود و مولانا چون این جواب سزاوارست
 و مہابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت سہار با و گردانید رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
 شیخ نور الدین ملک از پیران شیخ بزرگ بود با صل از دار است و از انجا بازن پیر خود درویش
 آمدہ او از مشایخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا بزیارت روضہ

رومی آمد و ظاہر آنست کہ زمان حیات او را نیز دریافته باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر معلوم نیست و سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند کہ می فرمود پیش ازین کہ من در مسجد کلوکری بنماز جمعہ میرفتم روزی ہوامی تالستان بود و من صلایم مرادور آن آمد و دو کاسے نشستم در خاطر من گذشت کہ اگر مرا مری بوی بودی من بران سوار میرفتم بعد از این بیت شیخ سوری در دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم دوستان راہ بجای نبرد ہر کہ باقی را مرفت پس از ان خطرہ توبہ کردم بعد از سہ روز خلیفہ ملکیا بران رحمۃ اللہ علیہ بادیا نے بر من آورد کہ این را قبول کنید من اورا گفتم تو مردے درویشی از تو چگونہ قبول کنم او گفت سوم شب است کہ شیخ ملکیار پیران مراد خواب سیفر ماید کہ ما یان پیش شیخ نظام الدین بہ بر من اورا حواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد دہستم کہ فرستادہ حق است قبول کردم بعد از ان سب از غائہ ما گم شدیم بیگویند در وقتی کہ شیخ ملکیار پیران بدہلی آمد در ان جای کہ مقام اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسے قلندر می در ان زمان بود باؤز ساعے کرد او گفت مرا پیر من فرستادہ است او حجت طلبید مسافت از دہلی تا آنجائی کہ پیر او بود بس دو بود در اندک زمانی کہ نہ ہر محرابے عادت بود از آنجا خبر آورد از ان روز اورا ملکیار پیران گویند رحمۃ اللہ علیہ دانشمند اعلم بالعوالب شیخ ضیاء الدین رومی خلیفہ شیخ شہاب الدین سرورومی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود گویند کہ در روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت اورفت سلطان قطب الدین آنجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین کہ فرمود از شیخ ضیاء الدین رومی شنیدہ ام کہ مرا یاری بود اورا در سماع عالی و ذوقی بود بعد از نقل او در خواب دیدم کہ در بہشت مقام رفیع یافتہ است فاما مغموم شستہ نیست آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم شستہ گفت این سہ یافتہ فاما لذت و عالی کہ در سماع بود نمی یابم روضہ او در راہ مقام خواجہ قطب الدین مقابل بحیندل سلطان محمد عادل است رحمۃ اللہ علیہ شیخ شرف الدین کرمانی قدس اللہ سرہ و العزیز ساکن قصبہ

سرسی بود شیخ نظام الدین اولیا سیفر باید که بنید نام قوس از و شنیدم که روزی
 بود و او بیتی شنید و آنست کشید و جان بحق تسلیم کرد و رفته الله تعالی علیه سیدی موم
 زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود مریدان و اتباع بسیار داشت و مردم
 طعام می داد و خوارق می نمود بعضی مردم را بروی کمال کیا بود و بعضی اعتقاد لغت
 و کرامات و بعضی را گن سحر و شعبده و اقلندران شیخ ابوبکر طوسی در زمان سلطان
 جلال الدین خلجی گشتند و روز قتل او با دو غبار بی اندازه شرو عالم تاریک گشت سلطان
 جلال الدین را بمشاهده این حال با وی اعتقاد س که نبود پیدا شد و اسلام شیخ ابوبکر
 طوسی چندی شربت قلندر داشت میان او و شیخ جلال الدین پانصوی بغایت دوست
 بود چون از هانسی بزیارت خواجه قطب الدین تشرلیف آورده در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی
 که بالامی آب چون است نزول فرمودی و محبتهای درویشان داشتندی و سماعها
 کردند شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس دشتی نقل است
 که وقتی شیخ جمال الدین از هانسی آمد مولانا حسام الدین اندینی که شیخ القضاة
 و الخطباء بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد و بوقت استقبال شیخ ابوبکر طوسی
 مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوئی که من گنج میروم در لقیه اول شیخ جمال الدین مولانا
 حسام الدین پرسید که آن باز سیفر یا چگونه است یعنی شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین
 او قصه دارد شیخ جمال هم از آنجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو برو و توب
 من هم میرسیم و این رباعی را شیخ ابوبکر طوسی نوشت رباعی مرایی ترا سرم نثار اولتر
 یکسر چه بود بلک نثار اولتر در غار وطن صابر چون تو نگر از آنکه ابوبکر محمدی بلغار اولتر
 قبر او هم در خانقاه اوست نیز از و ترک به رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نیره سلطان التائین
 شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سجاده جبر بر گوار خود است و وظل غنا
 و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده
 و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدلی قدم آورده و ساکن گشته قبر او در فناء شهر قدیم
 است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی بمیندل واقع است و منزل او بمیدران جابو

شیخ عبدالعزیز پسر شیخ حمید الدین است رحمۃ اللہ علیہ در عنفوان شباب در حالت سماع جان عالم
 لیلیۃ الرغائب در خانہ یکی از صوفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را بر خواندند بیت
 جان بده و جان بده و جان بده فایده گفتن بسیار چیست بد لغزہ نزد گفت دادم دادم
 و جان بحق تسلیم کرد و آنرا علم شیخ علی کرد قدس سرہ در سیر الاولیاء نوید کہ سلطان المشائخ
 فرمود وقتی در ہائیں رسیدم و دران ایام شیخ فرید الدین قدس سرہ را روزہ داؤدی بود
 تہمت افطار خود شیخ علی را مہمان داشت در اثنای آنکہ ہر دو بزرگ ہم لقمہ شدند بخاطر شیخ علی
 گذشت چہ نیکو بودی کہ شیخ فرید الدین را صوم دوام بودی شیخ فرید الدین آنرا با شراق ملز
 دریافت بر فور دست از طعام برداشت وطن شیخ علی کرد در خطہ میرٹھہ بود و مدفون نیز ہما تھا
 است رحمۃ اللہ علیہ مولانا نور نیک قدس سرہ ذکر او قاضی سہاج در طبقات ناصری برنگی آورده
 است کہ از انجا تنقیص حال و شتیغ مذہب او لازم آید اما در فوائد الفواد مذکور است کہ
 شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمودہ است کہ بعضی علما در باب او چیزے گفتہ اند اما
 از آب آسمان پاکیزہ تر بود با علمای شہر قصبی تمام داشت بسبب آنکہ ایشان را آلودہ
 دنیا دیدی و او را سخنی کہ بود اما دست بکسی نداد ہر چہ گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاہدہ
 او را غلامے بودند اہل ہر روز یک درم مولانا را بدادے وجہ معاش او ہمان بود وقتی
 سلطان رضیہ بر وزری فرستادہ بود چوبی بدست داشت بان چوب ویرا سیزدومی گفت
 این چیست از پیش من ببرید چون بکہ رفت مردی ازین دیار آغا رسید موسی برنج نہایت
 وی بردستہ و دعا کرد آمد در دل گذرانید کہ ہمان بزرگسیت کہ در دہلی آن قدر زر رد کرد
 این ساعت این قدر برنج قبول سے کند مولانا نور ترک گفت ای خواجہ تو مکہ را بادی قیام
 مکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت وحدت کجا ماندہ است این ساعت پیر شدم و جہوب
 اینحا کم است فرمود کہ از شیخ فرید الدین شنیدم کہ من تذکیر او شنیدہ بودم چون در ہائیں رسید
 و تذکیر آغاز کرد من فرستم تا تذکیر او بشنوم آن جامعہ رنگین پوشیدہ بودم و پارہ و سیح و قتی
 میان ملاقات نبود ہمین کہ در مسجد درآمد و نظر او بر من افتاد آغاز کرد کہ ای صراف سخن
 رسید بعد از ان مدتی آغاز کرد کہ ای پادشاہی را گفت مذکر مولانا ی مخلص الدین شیخ نصیر الدین

قدس سرہ می نویسد کہ یکی موضع است موسوم اداوان آن مردی بزرگ در آن بود
قرآن و صاحب ولایت روزی باشا کرد آن بهم در تماشا رہ بود و در راه دختان آنک بار
گرفت بودند ایشان آنرا شکستند دوست کرده اند و مولانا را نظر افتاد و گفت بردست تو خیار
گفت من بآزاک است مولانا گفت نه خیار بہت شاکر دوان گفتند مولانا آنرا بہت خود
شکستہ ایم باز آک است و این زمان ہوا می خیار نیست شما از کجا میفرماید مولانا گفت ببارید
خیار بردست مولانا داد و مولانا کار کشید و بارہ کرو ہمہ را داد و خورد و خیار بود از حضرت شیخ
نصیر الدین رحمۃ اللہ علیہ پرسیدند خواجہ عزیز کسری و مولانا مخلص الدین حاضر بودند فرمود
آن معلوم نیست اما خواجہ عزیز تر کسری نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد از ان فرمودہ در بارون
بزرگان بسیار بودند رحمۃ اللہ علیہم اجمعین والسلام خواجہ علی قدس سرہ مرید شیخ جلال الدین
تبریزی و نعمت از ویافتہ مشہور است بکرامات نقل است کہ چون شیخ نظام الدین او را
قدس سرہ محضیل علم تمام کرد والدہ او بدست خود در میان رسید و دستاری از ان بافید و
طہامی ترتیب داد و علماء و مشائخ شہر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بر کف دست مبارک
کرده و مجلس درآمد و پیش شیخ علی نہاد شیخ علی یکسر دستار بدست خود گرفت و دوم مرتبت
شیخ نظام الدین داد و آن دستار کہ است بر سر نسبت و سر زرقم خواجہ علی آورد و خواجہ علی اورا
و عا کرد کہ حق تعالی ترا از علماء دین گرداند و بہنتہای بہت برساند و قصہ بدایت حال این
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد کہ شیخ جلال اورا در وقت رخصت فرمود
کہ خلق بدآون را و بنیاد توست گذارم و در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند کہ
فرمود در بدآون دو علی مولی بودہ اند علی مولانا خرد و علی مولانا بزرگ و این کہ مرید شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکہ اورا در وقت الیاس دستار بر سر شیخ نظام الدین قدس سرہ طلبیدند
علی مولی بزرگیت فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود کہ علی مولی پیچ ندانستہ
ہمین پنج وقت نماز کہ اردی و بس اما صادق بود جملہ مشائخ و علماء و خلق دیکر بدو تبرک میکردند
و پانی او می بوسیدند قبولی درو پیدا شد بود ہر کہ اورا دیدی تحقیق دانستی کہ مرد خدا تعالی است
رحمۃ اللہ علیہ خواجہ حسن افغان از مریدان شیخ بہاؤ الدین فرمایست کہ مرید سرور و خیر شیخ نظام الدین

اولیاء فرموده است کہ او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی و تقوی و در کونگی گذشت
 و مسجدی رسید مؤذن بکبر گفت امام پیش رفت خلقی بجاغت پیوست خواجہ حسن نیز درآمد
 اقتدار چون نماز تمام شد و خلق باز گشت دی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز
 شروع کردی و سن بتو پیوستیم تو از اینجا بدلی رفتی و پرده با خریدی و باز گشتی و این پرده بنہا
 بردی و از اینجا بلمان آمدی من و بنال تو گسسته می گشتم آخر این چه نماز است شیخ نقی الدین محمد
 قدس سرہ شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب داتم الاستغراق بود ہمراہیہ اورا خبر چیزی بنمود و
 منیدانست کہ این روز کہ ام روز است و این ماہ کہ ام ماہ است وقتی مردی بروی کاغذی آورد
 و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت متحیر ماند خادم دانست کہ شیخ نام خود
 فراموش کرده است گفت نام شیخ نقی الدین محمد است بعدہ شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
 در مسجد جمعہ رفت بر در مسجد رسید با مشاد و متحیر ماند خادم دریافت کہ شیخ پای راست خود فراموش
 کرده است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ انیت بعدہ پای را
 در مسجد نهاد رحمۃ اللہ علیہ شیخ برہان نقی الدین قدس سرہ در فوائد الفواد میگوید کہ وی نشہندی
 کامل بود اگر شاکر دی بخیرست او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی کہ اول بر من شرط کن تا
 چیزی ترا بیاموزم از ان شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا علم خالی ماند شرط
 دوم آنست کہ ناغہ کنی اگر یک روز ناغہ کنی دوم روز ترا سبق بگویم شرط سوم آنست کہ چون مرا
 در راہی پیش آئی و ہمین سلام کنی و بگزری دست و پا افتاد و تعظیم زیادت کردن و میان راہ کنی
 مولای علامی علاء الدین اصولی بغایت بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
 خیر المجالس میفرمود کہ شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علاء الدین متسام کرد مولانا فرمود
 مولانا نظام الدین بعد ازین دستار بہ بندخت شیخ سہ چار کریمی بست و دستار میسر بنو قصہ
 تمام در ذکر خواجہ علی مذکور شد در فوائد الفواد میگوید مولانا علاء الدین کوک بود در کوچہ از کوچہ
 بدانون میگذاشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سرہ نظر بردی افتاد او را بخواند و جامہ خود
 کہ پوشیدہ بود او را پوشانید آنمہ اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند کہ او را
 کینزگی بود و لو پرده مگر آن کینزک میگریست مولانا پرسید کہ چرا میگریستی گفت پسری دارم از و جدا

افتادہ ام مولانا اور از خانہ بیرون برد و پیر سر راہ مویشی کہ او از آنجا بود بگذاشت در فواید الغواد
میگوید کہ خواجہ ذکر الدبالحیر چون برین حرت رسید چشم پر آب کرد و فرمود کہ علماء طاهر انیمعی را مگر
نباشد اما تو آن دہنت کہ اوچہ کرد قبر او در بد او ن بہت رحمتہ اللہ علیہ نیز در خیر الحاس میگوید کہ
شیخ نصیر الدین محمود میفرمود کہ مولانا علاء الدین اصولی ہرگز از کسی چیزی قبول نکردی مگر
آنکہ وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بیکد وقتی در حیت مولانا بود مولانا را فاقہ
بود و مولانا نشستہ کنجا رہ میخورد درین اثنا مزمین در آمد مولانا علاء الدین اصولی علیہ الرحمۃ
والعفرلن بخوبست کہ مزمین بر فقر او اطلاع نیابہ کنجا رہ میان دستار پنهان کرد مزمین سحان
راست کرد مولانا دستار فرو د آورد اما مخلوق شود کنجا رہ بر زمین افتاد و درزی آن مزمین قصہ
را با یکی از بزرگان عصر در میان نهاد آن بزرگ چندین مایہ و چند سبوی روغن ہنر چیل بخت
مولانا فرستاد و مولانا آن را قبول نکرد و باز گردانید بعد از آن مزمین را بخود طلبید و ملاست کرد
و گفت تو باز دیگر برین نیای بعدہ آن مزمین مردم را شفاعت آورد و شرط کرد کہ بعد ازین سہر
در ویشان قاش نکلند تا بار دیگر او را بخود راہ داد رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ قاضی ضلال ملتانی بد او
بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمود کہ وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رست
راصلہ اللہ علیہ وسلم در سواد بد او ن کوہی کہ در موضعی نشستہ است و چاہ می سازد چون پیدار شد فرمود
بدان موقع رفت زمین تر شدہ دید گفت کورن ہین جایگا دید بعد از وفاتش ہمدان مقام فن
کردند رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ صوفی بدہنی قدس سرہ سلطان المشائخ سیف ریاضی بود در
کیش او را شیخ بدہنی مے گفتند او تارک عظیم بود تا بجای کہ تر عورت ہم نہاشت انگاہ فرمود کہ اگر
یکی سد جوع را کہ بدان قوام بدن باشد و خرقہ از جامہ را کہ بدان عورت پوشند تارک شود معائب
شود او از آنجا بود کہ ازینہا ہم دور بود اینچنین است در فواید الغواد و خیر الحاس نقل انو شیخ
نصیر الدین محمود میگوید کہ فرمود صوفی بدہنی ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی پیش
محراب شب و روز ہمین نماز گذاردی و خلق بسیار برو آمدند کردی روزی دانشمندان آمدہ بودند
ازیشان پرسید کہ در بہشت نماز خواہد بود ایشان گفتند کہ آن دافیر است آنجا خوردن منع کردن
پیش نباشد ہر عبادت کہ بہت در دنیا است صوفی بدہنی چون شنید کہ در بہشت نماز خواہد بود گفت

مران بہشت چکار سے آید کہ دران بہشت نماز نباشد و لفظی گفت بزبان ہندی کہ آنرا نتوان گفت
 بعدہ در مناقب او بخنی چند فرمود کہ مردی بود بر صوفی بدہنی نیادے روزی بالای بلندی بہشت
 آمد و غیب ملاقات کرد از وی پرسید کہ صوفی بدہنی چگونه کسی است مرد غیب گفت کہ مردی بہشت
 اما افسوس ہمین قہر گفت باز در حال استغفر شد و گفت استغفر اللہ آن مرد بر صوفی بہشت
 آمد آغاز کرد روزی آن مرد غیب گفت اما افسوس چہ بود گفت اگر در حال استغفر نشدی اورا چنان
 بالای بلندی فرود انداختی کہ گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود کہ دران وقت کہ مشغول
 شدی حالے پیدا شدی کہ سر جدا و دست جدا و پایی جدا گشتی یکے پرسید کہ صوفی بدہنی کد ام قہر
 بود فرمود در محمد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سرہ و در مردم مشہور است کہ خواجہ
 قطب الدین و شیخ صوفی بدہنی بہشت مغلان چکینہ خانی اسیر افتادہ بودند روزی تمام ندیان
 گرہنہ و تشنہ بودند بطریق غرق عادت خواجہ کاک از قبل بیرون سے آورد و شیخ صوفی کہ زہ
 آب تمام ندیان سے دادند و ازان یاز خواجہ کاک کے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدہنی کہ بزبان
 ہندی وی کو زہ مراد است و در ذکر خواجہ معلوم شد کہ وی را نسبت کاک چہ اسکنند و اللہ اعلم
 بحقیقۃ الحال قدس اللہ سرہ و العزیز و السلام شیخ شہاب الدین خلیف ہنسوی شیخ نظام الدین
 اولیا میفرماید کہ وی عزیز گئے بود ہر شب سورۃ البقرہ بخواندی آنگاہ در خواب شدی تا حکایت
 کرد کہ شبی این سورہ بخواندیم از گوشہ خانہ آواز برآمد میت داری سراو گر نہ دور از بر
 ما دست کشیم تو داری سراو اہل خانہ ہمہ ہفتہ بودند میران بانندہ اینکہ میگوید و در خانہ
 کسی نبود کہ این معنی از و صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود کہ وی سناجات کردی خداوند
 سن بسیار محمد ترا بو فارساندہ ام امید میدارم کہ تو ہم محمد را بو فارسانی کہ وقت نقل سن
 ریچکس با سن نباشد نہ ملک الموت نہ فرشتہ دیگر ہمین سن بشم و تو آخر چنان رفت کہ بخواب
 رحمتہ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ و السلام شیخ احمد بدوئی شیخ نظام الدین میفرماید کہ و سے از
 دوستان سن بود سر کد عظیم صالح بود معتقد در ویشان و ابدال صفت اگر چہ می بود ہمہ روز و تہجد
 مسائل شرعیہ مشغول سے بود فرمود کہ چون وی از دنیا رعلت کرد سن شبی بعد از موت اورا
 در خواب دیدم ہمچنان بر ملک سہود از سن مسائل و احکام می پرسید سن اورا گفتم این چہ تومی پرسے

[illegible]

در خانقاه بیامروز و دقت شد و نیز نقل است که شیخ الفیر الدین محمود سیف رودی من چپ
 لا یتیم که شیخ کنه امروز خود این کار بازی بچگان شد بعد از آن این بیت شیخ شناعی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت سلمانان سلمانان سلمانان سلمانان ازین آئین بے دنیان بیشمالی
 بیشمالی ۴ سیف رودی من ایان باید خورد و در پی کراست نباید بود و نیز سیف رودی که حیرانم
 که خلق بے بشا بد و چگونگی رنند نقل است که امیر سید محمد کیسود راز قدس سره که فرمود
 یکبار در زمان حیات خواجه را در دلی اساک یاران شد خواجه برای استغفار بزرگ تقصیر
 وزاری و نماز و دعا که از سلف مروست همه کردند پیچ راه در وی پیدا نمود تا آنکه باز گشتند
 که آنروز پاس پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو انجا بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگویی و خلق بر ما می نپایند و دنبال رد می کنند
 هر چه کردیم هیچ ما را بچیز نخرید آخر الامر چه کنم غل شدیم و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
 که عزیز سوال کرد حالی که در و نشانی را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود مال نتیجه
 صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مراقبه خوانند و مراقبه آن یلازم قلب العلم بان الله ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود و قلب بعد بر جوارح
 که تالیع قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان غیر مصوال کرد که عوارف
 صاحب مال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب قوت
 و المتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
 کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگوئید که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله با ایختر
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
 بداند که جز این وقت دیگر نیابیم یا بیابیم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و تبادلت با الصلوات یا ذکر یا فکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و اوقات
 معمور داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب مال شود و مواهب نتیجه کجاست و

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعدہ اثر آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بر سر یق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
 آن خود مقام گردد و بعدہ فرمود منتہی صاحب النفاس است فرمود و از باب طریقت معلوم
 دیگر گفته اند یعنی ہر چه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعدہ فرمود کہ این تعلق
 اصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند کہ وقتی از اوقات اورا حال
 پیدا شود اما غالب نباشد المقصدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال مستحضر
 کسی را گویند کہ حال اورا غالب باشد یعنی در اکثر اوقات اورا حال باشد و المنتہی صاحب
 النفاس آن کس را گویند کہ حال مقارن النفاس او باشد و بیچ نفسی نرزد کہ حال مقارن نفس
 او نباشد چنانست کہ حال اورا مقام شود بعدہ نفس سرور آورد و این حدیث فرمود قول علیہ
 السلام ان لربکم فی ایام و ہر کم نفحات الایق قروا لما فرمود کہ این وجد اینہاست چون بیدار
 باشند صبح آن بویہا خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنہ خفتہ باشد و آخر شب بیدار
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارفع مشاہدہ کند خواہ بہین
 زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاہدہ اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شعبہ نیست و این بیت بخواند **بیت** نظر در دید ہا ناقص فتادہ است و گرنہ یار ما ہر کس
 نہان نیست و فرمود کہ اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبہ می باید کہ صوفی نفس
 نگاہ دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد و فرمود صوفی آنست
 کہ نفس او شمرده باشد المنتہی صاحب نفس یک معنی ہمین است و جوگیان سرآمدہ کہ ایشان را
 سدہ ہی گویند ایشان النفاس شمرده میریند بعدہ نفس سرور سیتہ مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ماوشما بکہ ماند بان درویش گرسنہ کہ پیش دوکان طباخ بگذرد و نعمتی نختہ سے بنیاد
 و بوی خوش می آید بابتد و بگوید کہ تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغول
 و خلوت ندارم ہمہ روز باطلق سے باید بود بلکہ قیلو کہ نیز سیر نمیشود بار ہا میخوام کہ قیلو کہ بسنم
 برمی گویند کہ آیندہ آمدہ است بر خیزند اکنون شما کہ فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد خواندن فی باگذارد سنہ ما روز اصلا مقدور نیست فاما تو میدانے این سخن

در خانقاه بیامد و زود قوت شد و نیز نقل است که شیخ الفیر الدین محمود سیف رودی که پیش
 لایقیم که شیخ کتم امروز خود این کار بازی بچکان شد بعد از آن این بیت شیخ شناعی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت سلمانان سلمانان سلمانان سلمانان ازین آئین بے دنیان پیشانی
 پیشانی ۴ سیف رودی هم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز سیف رودی که میراث
 که خلق بے بشا به چگونگی زند نقل است که امیر سید محمد کیسود از قدس سره که فرمود
 یکبار در زمان حیات خواجه را در دلی اساک یاران شد خواجه برای استغفار برین آیه تفرغ
 وزاری و نماز و دعا که از سلف مروست همه کردند هیچ راه در وی پیدا نبود تا آنکه باز گفتند
 که آنرا زیا س پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو انجا بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگویی و خلق بر ما می نپایند و دنبال رومی کردند
 هر چه کردیم هیچ ما را بچیز نخرید آخر الامر چه کنم غفلت کردم و باز گشتم و در خیر المجالس مسطور است
 که عزیزه سوال کرد حالی که در و نشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود مال نتیجه
 صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مراقبه خوانند و مراقبه آن یلازم قلب العلم بان الله ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود بر قلب بعد بر جوارح
 که تالیق قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان غیر مسمو ال کرد که عوار
 صاحب حال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب قوت
 و المتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
 کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگوئید که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله یا الخیر
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
 بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا بیایم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و تبادلت با الصلوات یا ذکر یا فکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و او را
 معهود داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کاست و

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعد از آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجوارح میرایت میکند و حال بر سر یق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
 آن خود مقام گردد و بعد از فرمود منتفی صاحب انفاس است فرمود و از باب طریقت معنی
 دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعد از سه مود که این تعلق
 با مطلق دارد و در اصطلاح شایخ صاحب وقت کسی را میگویند که وقتی از اوقات او احوال
 پیدا شود اما غالب نباشد المعتدلی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال معتدلی
 کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتفی صاحب
 انفاس آن کسی را گویند که حال مقارن انفاس او باشد و هیچ نفسی نرزد که حال مقارن نفس
 او نباشد چنانستی که حال او را مقام شود بعد از نفسی سرد بر آورد و این حدیث فرمود قوله علیها
 السلام ان لربکم فی ایام و هر کم نفحات الایق فرموا لها فرمود که این وجد اینهاست چون بیدار
 باشند هیچ آن بویها و خوش بویا فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او هیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهد کند خواه همین
 زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شبته نیست و این بیت بخواند **بیت** نظر در دید با ناقص فتاده است و گریه یار را از سر
 نمان نیست و فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نفق
 نگا دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
 که نفس او شمرده باشد المنتفی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان سر آمده که ایشان را
 سده همی گویند ایشان انفاس شمرده نمیرند بعد از نفسی سرد از سینه مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ما و شما که مانند بان درویش گرسنه که پیش در دکان طباطب بخورد و نعمتی نخورد و بنیاد
 و بوی خوش می آید یا بستر و بگوید که تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغول
 و خلوت ندارم همه روز با خلق می باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بارها میخوامم که قیلوله بکنم
 بر می گویند که آینده آمده است بر خیزند اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد خواندنی با گذاردنی اما روز اصلا مقدور نیست غاما تو میانی این سخن

شکستہ وار فرمود و بکریست و این بیت خواند بعیت این دلوتی که درجه انداخته ام + نوید
 نیم که پر برآید روزی که فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه نموده و بدو مشغول گردید
 و غیر حق از دل نشئه کرده بایست نشست تا چایید شود فرمود و شین که درویشان کوتاہ کنند نشست
 که صوفی چون در سلوک در آید این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوق دست فرزند
 و ناگرفتنی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو غسل و صافی باراد
 سلمان پس چه کند آنچه نزدیک دست است یعنی استین را کوتاہ کند تا او را ندک شود بریدن دست
 و پیمین کوتاہ کردن و اسن جامه و موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایست
 سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر باریست اما اگر سه قلم کند از جمله چیزها مانده پس
 چه کند از سر موسی بر خیزد و آنکه موسی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کار
 نباید باید که از سر تراشیده نیز پیمان باشد که هیچ نامشروعی از وجود نباید پرسیدند
 که مراد از جامه و ائینا چیست فرمود میگویی در بیان این تقریر سے برگرفتند که فهم ستیمان
 بدان ترسد فرمود فراتر ایم تقریر سے آسان برگرفت فرمود جامه و ائینا لا جامه و ائینا
 الله الی لاجل الله در کلمه فی شدت الحال است که در کلمه لام نیست فی برای ظرفیت و در
 ظرف مفروق است تشهد این آیت خواند انما الصدقات الفقراء المساکین
 و العالین الخ فقر و مساکین بر اسے مجموع می شتابند و رقاب قاب قیمت است
 و رقیت را حکم سوخت آنکسے که برده آزاد میکند گوئی اخیار موتی سے کند پس درین شدت
 بیشتر باشد پس این را بکلمه فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدت سے است که در آن
 نیست این بیان علم و نحو معانی و بیان بود اما بیان شایع آنست که آنکه مجاهده خواہد کرد ازین
 سه غالی نیست یا از ترس و یا از امید و یا برای خاص ذات پاک حق جل ذکره آن مجاہد
 مند باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاہدہ بجای آورده شود و جامد
 حق مجاہدہ فرمود قدر مطلوب نیند آید آن مجاہدہ اختیار نئے کند فرمود قبول اعمال
 موقوفست بر جذب یعنی هر عملی که میکند تا جذبہ در نیامده است قبول نیست چو جذبہ مانزد حال
 او شد هر عملی که کند قبول باشد و آن جذبہ را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی

یاد رشتن تخت آما جذب را مراتب است جذبه غوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبه خواص
 توجه قلب است بسوی حق مع لا انقطاع عما سواه پرسیدند که اول شب فاضل تر است یا آخر
 فرمود در حدیث آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن جبریل ما افضل الاوقات
 فقال لا دری ولكن اذا مضی نصف الليل ترقی الملائکة وینزل المیزان ان لربکم فی ایام دهرکم
 لغتات لا فتمضوا لها فرمود رایت ربی لیلۃ المعراج الزاج فی حسن صورۃ رسول علیه السلام
 صورت خود را مراد داشته است امی و گنت فی حسن صورۃ کما یقول رایت اسدا را کبابی
 و گنت را کبابی آن زمان صورت من نیکوترین صورتهما بود زیرا که معراج بود و ملاقات انبیا بود
 و بشارت و نزول نور و قرب رسیده بود هر آینه حسن و جمالی در صورت پاک رسول علیه السلام
 پیدا آمده بود جواب دوم مراد از لیل سیدی است رایت سیدی جبریل فی حسن صورۃ روا شده
 اگر رب گویند و سید خوانند استشهاد قول بے هریره آورد و وقتی میگفت رایت ربی سفی
 ملک المدینۃ میشی علیه حله حمراء و فی حبس لیلۃ لفلان قالوا له اکفرت بعد الایمان فتم و قال
 رایت ربی امی سید الحسن رضی الله عنه چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان الله خلق
 آدم علی صورۃ چه باشد فرد ما نماید است به آدم زیرا که صورت آدم چنانکه آفیده شده
 در قد و بالا هم بر آن صورت بود خلاف صورت آدمیان زیرا که آدمی اول کودک بود بعد
 پیراناما آدم بر یک صورت بود و تبدل در وی نبود و از جمله فضلا و عصر که در حلقه ارادت
 شیخ نصیر الدین محمود در آمده بودند مولانا و مظهر کوه است در فضیلت و بلاغت و فصاحت
 از منفردان روزگار بود و با انواع مرهم و شفاقی شیخ مخصوص قصیده دارد و در مع و می که بعضی
 ابیات او این است نظم دوش آن زمان که از افق مغرب شتاب خورشید خواند سو
 و انجم اذ اموا شمع فلک زمانه و اندراب و در زمین نشانه بر آورد بر سما گفتی لکن که
 یوسف خورشید شپاه و گریزگی چو دیده یعقوب در معلوم و بادی برآمد از لب دریا که منشن
 گرد سیاه سر مه هم خجسته بر فضا و چون ساعتی دوازده شب و بخور برگذشت و منشنست باد کرد آمد
 با غلا و یک یک ستاره بر سر گردون منسرف و داد و چون در پشت طلعت تابان القیا و منشن
 منع از قدرت بر آوردید و قندلیهای نور برین نیلگون منسا و می جست نرم نرم نسیم از کنایه

گوئی پیام دوست همی داد و در حفا + گر گیمیای دولت جاویدت آرزوست + یا گلشن بهشت ازین
 شاخ بی ننا + چشمت چنین نکر نفس خواب بهار + عانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا + بردست او اگر
 نتوانی نهاد دست + باری بد از این سرخاکی بزیر پا + والا نصیر ملت و دین ل که مست بهیم
 از بس یزدان برو هزا + و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است
 زد و در محنت این نه سپهر زنگاری + کدام دل که نه خون گشت از جا خوازی + کجا بجام طرب مجلس
 کردند + که از سپهر بنارید سنگ قناری + و فاز عالم فانی مجو که مشهورند + فلک خیزه کشی ازین
 بعداری + خزینه ایست سپهر از نقوش انسانی + و فینه ایست زمین از بتان فرقاری + تو
 عزیز که در ملک و مال مغروری + سباش امین گر عاقلی و بهوشیاری + چه دانی آنکه در اوراق
 کارخانه غیب + قضا چه نقش بر آرد ز ملک جباری + زمانه سلح کند بادل توایست + فلک
 بدشمنی آید پیش ما بار + چو وقت آن برسد بچاکس نگیرد دست + نه ملک فی ملک نه
 سپاه سالاری + بقا بقایست خداست و ملک ملک خدا + که نیست قایم دایم بجز کسی باری
 دست خرج ندانم کجا کنم فریاد + که برگذشت با جور او زیاری + جهان با تم خوابه نصیر دین محمود
 هزار گونه فغان کرد و نوچه و آری + بقیه سلطه یادگار اهل کرم + که کر خستم خلافت ملک بیدار
 میبنا ملک منعمت او ندا + بحق نعمت قرآن دولت و قاری + بر جنتک تو که عام است در جهان
 بعزت تو که خاص است در جهان داری + که روح عظم آن شیخ پیشوا کرام + که نقد جهان بوده از اخبار
 بیم قربت خود کن خریق حمت خویش + مجاور سل و ابیاز مختار + و حمید شاعر قلندر جامع کتاب
 خیر الجاس نیز از خدمتگاران و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین
 کاتب همراه پدر در خدمت و می می رسید و محفوز محاسن شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
 خلفاء شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگر چه شراونه از ان قبیل است
 که او را توان با وی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و پیشتر شهرت او با اسم حمید قائم است
 اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جمله از ملفوظات او جمع آورده بعد از ان
 در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نموده آنرا خیر الجاس نام
 نهاد و ابتداء تالیف آن در سنه خمس و خمیس و بیستم بود و اتمام آن در ست و خمیس احوال

وحکایت را سادہ نوشتہ و تفصیل نوشتہ است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ سراج الدین عثمان المشہور بانے سراج از مشاہیر خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است قدس سرہ انجسہ از سلاسل مردان شیخ درین دیار مشہور است سلسلہ او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی از عنفوان شباب کہ سنوز از موسی ریش آغاز شدہ بود در حلقہ ارادت شیخ درآمدہ بود و در سلک خدمتگاران پرورش یافتہ بعد از چند سال برے دیدن والدہ بمقام لکنئوتی کہ آنان کمپور مشہور است سیرفت و باز نجابت میرسید و در وقت عطای خلافت اورا شیخ فرمود کہ اول درجہ درین کار علم است اورا چند ان نصیب از علم نیست مولانا فخر الدین زراوی عمر فرمود کہ اورا در شش ماہ عالم میکنم بعد ازان در خدمت مولانا فخر الدین تعلیم کرد و مولانا برای او تفسیر تصنیف کرد و و اورا عثمان نام نهاد بعد ازان پیش مولانا رکن الدین اندجی کافیہ و مفصل و مقدوری و جمیع التخرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سرہ سہ سال و یکسر اتھم کرد و بعضی کتب از کتابخانہ شیخ کہ وقت بود و جامہا و خلافت نامہ کہ از خدمت شیخ یافتہ بود خود برد و آن دیار را بحال ولایت خود بسیار است و در باب اول نفس شیخ چنین رفتہ بود کہ او آئینہ ہندوستان است نقل است کہ او بعضی جامہا را کہ از خدمت پیر یافتہ بود دفن کرد و بران گورستان است و در وقت رحلت وصیت کرد کہ مراد پایان کور جامہا دفن کنند بعد از نقل او ہمچنین کردند خلفای او در دیار کور مشہورند الی یومنا موجود مقام او نیز دران دیار است رحمۃ اللہ علیہ در ملفوظات شیخ حسام الدین مانکیوری مینویسد کہ در ویشی سروروی مہمان شیخ سراج الدین عثمان اود ہی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامہ از تن برکنند و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب نماز مشغول بود چون بامداد شیخ برخاست و بوضوئی شب نماز کرد و درویش گفت عجب کاری کہ تمام شب در خواب بودی و نماز مبادا و وضو کردی شیخ اورا تواضع بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کالائی ایم و در در پی آن کالا است نگاہبانی آن میکردیم و اسلام بیت اگر عاشق مسجد و زیارت دل عاشق ہمیشہ در نماز است شیخ قطب الدین منور پسر عالم خلفاء شیخ برہان الدین بن شیخ جمال الدین ہانسوی است و سی از عالم خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است جامع کالات

و نگر کر امانت بود و از شیوہ تکلف عاری بود و سرغوغای خلق نداشت در مدت عمر خود از جعفر
 با اختیار خود بدر نیامد و بدر فائده امر از رفت و بتوکل و قناعت گذرانید نقل است که وقتی
 سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
 با و همراه کرد تا او را بدینا بفرستد بعد از آن سلسلہ ایذا بجنبان چنانکہ عادت او بود بطایفه
 در ویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد انچه بادشاہ با و گفته بود در
 فرمان موضع و پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود کہ در آنچہ سلطان نصیر الدین
 بن شمس الدین طرفت اچہ و ملتان میرفت غیاث الدین را کہ در آن زمان ملک الامر النصیر الدین
 بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد فرمود کہ پیران ما
 اینچنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدی اکنون ما مریدان نیم ما را
 آن باید کرد کہ ایشان کرده اند آورده اند کہ یار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
 واقع شد و اینچنان بود کہ وقتی محمد تغلق طرف خطہ ہائے رفتہ بود در منی کہ چار کرده از ہائے
 است نزول کردہ نظام بذریاری عوف مخلص الملک را کہ سخت در شب مردی بود بدین
 حصار ہائے فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار ببارد نظام الدین بذریاری در زیر
 حصار میگشت تا نزدیک فائدہ ایشان رسید پرسید کہ این فائدہ از آن کیست گفتند کہ از آن
 شیخ قطب الدین منور خلیفہ شیخ نظام الدین گفت عجب است کہ بادشاہ اینجا باید و این شیخ
 بدین نیامد چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخ است از خلفاء شیخ نظام الدین کہ
 بدین بادشاہ نیامدہ است سلطان محمد را بخواست سلطنت در کار بود شیخ حسن مربرمنہ را کہ
 مردی عالمجاہ بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن مربرمنہ آمد و در پیش شیخ قطب الدین
 منور نشست شیخ را دہ نور الدین بیرون آمد و گفت کہ بزرگی شیخ شمار می طلبند حسن مربرمنہ
 بخدمت شیخ درآمد و مصافحہ کرد و نشست و گفت شمار سلطان طلبیدہ است شیخ قطب الدین
 منور فرمود کہ درین طلب اختیار بدست من بہت یازدہ گفت جبرم فرمان است کہ شمار ببرم
 فرمود الحمد للہ با اختیار خود نمی دردم بعدہ روی سوی اہل خانہ خود کرد و گفت شمار بخند
 سپردیم این سخن بگفت و مصلا بر گفت سبار کہ او کرد و حصار بدست گرفت و پیادہ دیوان شد

حسن برہنہ چون در سماع و می علامات و اصلاص حق مشاهده کرد گفت چرا پیادہ میری سپاہ
در جنبش میروند سوار شوند و مو و حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ توانم رفت چون
نزدیک خطیرہ آباد و اجداد خود رسید اورا گفت چه میگویی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پان
قیرصد و پیر رفت بعد از زیارت عرضہ داشت کرد کہ من از گنج شما اختیار خود بیرون نیامده
مرا بے اختیار من مے برند و چند نفر آدمی کہ بزرگان خدا نیکو خرج گذاشته ام چون از روضہ
بیرون آمدنم سبب سیم پیش آوردنم و این را بخائے من سپاہ کہ فرجے ندارند چون معبر
سلطان رسید من سربہرہ پنج معاینہ نمودہ بود بعرض رسانید سلطان از محمدا غاض نمود و
تطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بہت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در اثنای آنکہ پیش بادشاہ سیرت سلطان فیروز شاہ را کہ در ان ایام بہ
باریک بود گفت کہ مادر و نشانیم آداب در آمد محاسن بادشاہان و سخن گفتن با ایشان نے دائم
خیاں کہ اشارت شود بچنان کردہ است گفت کہ در باب شما بخدمت سلطان چیز ہا گفتہ اند چون این
چنین است خدمت شیخ از تواضع و ساحت و اخلاق بسیج فرو گذاشت لکن چون سلطان دست
کہ این ساعت شیخ می آید نشست بود با استاد و کمان بدست گرفت و تیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد و تعظیم تمام پیش آمد و صانع کرد شیخ قلب الدین چان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در لقمہ او لے آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین مشاجر و علماء را در
تبع ظلم آوردہ بود و مقتدر شد و گفت کہ مادر دیار شما رسیدیم تربیت نفرمودید و بلاقات
خوش مشرف نکردانید بدید شیخ گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بچہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات بادشاہان بکنند در گوشہ بدعا گوئی بادشاہان و کافہ
اہل اسلام مشغول مے باشد معذوری باید داشت سلطان محمد تغلق را جسین تقریب شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است بچنان کنید شیخ سنور فرمود و انھو
من فقر است و گنج بد و پیر بعدہ فیروز را و ضیاء برتے را کہ در ان زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لکۃ تنگہ انعام فرمود شیخ قلب الدین سنور گفت لغو ذبا اللہ کہ
این درویش لکۃ تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فرسان شد کہ

پنجاه هزار تنکه بدیندین نیز قبول نکرد تا آخر بدو هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد
گفت سبحان الله درویش را دو سیر کچی و دواکی شیر و غن کفات باشد او را نه ار با چکا آید
ایشان گفتند که ما کم ازین پیش ازین سلطان ذکر نموانیم کرد و ضرورت آن مبلغ را قبول
فرمود و در مقامات پیران خود خرچ کرد و فقیر او را بعد از چپ در روز سیاحت با نسی روان
قبر او نیز و گنبد جد و پدر او است رحمة الله تعالی علیه و قدس سره العزیز شیخ نورالدین
شیخ قطب الدین منورست قفاست که چون شیخ قطب الدین متور را سلطان محمد
پیش خود طلبید و آنحال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نورالدین خود بود و در قفسه
هیبت و عجب هجوم ملوک و امر او رذات او اثر کرد و از حال بشد هارین معنی شیخ قطب الدین
برین حال مطلع شد و گفت بابا نورالدین العظمت و اکبر با ارفد شیخ نورالدین یگوید که کبر
آنکه این سخن نسمع رسید تقوی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن هیبت و غلبه از من
بکلی بدر رفت رحمة الله علیه قبر او نیز و گنبد آبا و اجداد است شیخ حسام الدین تلمانی قریب
سره العزیز او نیز از خلفاء شیخ نظام الدین اولیاست طریقه او طریقه سلف بود بزرگوار
و ورع و فقر از میان یاران اصلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که
شهر دلی در حمایت او ست گونید که وی روزی در راهی میگذاشت مصلی از کتب مبارک او
بنفاده و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه برد که شخصی از عقب او آواز داد و چند بار
شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب
او دید و بوی رسید گفت شمار چند کرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود بتان شانتیند شیخ
گفت ای عزیز من شیخ نیم مری ملای فقیرم گونید که وی در شریعت هدیه و برود و طریقت
قوت القلوب و احیاء العلوم را بر ذکرداشت آورده اند که اندرا پنجه او از زیارت خانه کعبه
بودین و یار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانه کعبه
مشترف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علی جده نیت کند
و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گردد و در تطهیل زیارت کرده باشد مولانا
حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه مصمم ساخت

و از او

و روز دیگر متوجه شد رحمة الله علیه در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمود فرموده که منی
 مولانا احسان الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصرخان و مولانا شریف الدین عظیم الرحمة
 نجات شیخ خطاب شراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا احسان الدین سلام کرده و فرمود
 که اگر کسی روز صایم باشد و شب قائم کار تپورنی کرده باشد که این مقدار هر روز از این است
 می تواند کرد اما شغولی که بندگان خدا را می کند و بدان شغولی که این مقدار هر روز از این است
 جز این شغل نیست مولانا احسان الدین و یاران منتظر ماندند تا که خدمت شیخ این زمان بیان
 فرمود که در این مجلس بیچ بیان فرمودند که این مقدار اگر گفت که این مقدار هر وقت ماند
 شش ماه کم و بیش گذشت بعد از آن بهین عزیزان خدمت رسیده بودند و در آن مجلس
 محمد کاتب که او از سیان چهار سلطان علاء الدین داخل بنیگان شیخ شده بود و آمد زمین
 پس کرد و نشست خدمت خواجہ ازوپر سید کجا بودی جواب داد که در سرای خودم امیر و سلطان
 علاء الدین پیچاه هزار تنگه به بندگان خدا می عالی را انعام فرمود خدمت خواجہ روی مبارک طرف
 مولانا احسان الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر با وفاء و عده که باشما کرده است یا آن
 همه روی زمین نهادند و آوردند گفتند و فار و عده بعد خدمت خواجہ قدس سره فرمودند
 شغولی ساکنان بیش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید بوی اسطر از آله شکست
 و قبض و داعیه هوا و دم دوام و وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنکه خواب غالب شود
 بر فور بخسید و برخیزد و در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
 پنجم دوام ذکر بار بطن دل خود شیخ و هو عبارتہ عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خاطر غیر حق
 نقلست که چون او را مشرف خلافت مشرف می کردند وصیت طلبید شیخ لطاف الحق والدین
 قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با انگشت شهادت جانب مولانا اشارت
 کرد که ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان بکوشی عرض کرد که اگر فرمان شود بر
 آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلاسانی شود و مرد
 که هم در شهر باش کن کاخد من الداس چون از شهر بیرون آئی و بسراکی سکونت گیری غریب
 و شهری نبایران بر تو بر ساند که فلان درویش در فلان جانشست کرده است و مرام وقت تو شوند

و در آب جاها اختلاف علما و در آن شرعاً و سستی و خفتنی هست دیگر عرض کرد که بر بنده
 وقتی فتوح پیرسد چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می‌دارم و وقتی
 چند روز میگذرد که چیزی نرسد و فرزندان مزاحمت می‌نمایند و آینده محروم می‌رود و
 درین محل قسری کنم یا نه فرمود و تدبیر خواهی افتاد پس در ویشی کی خواهی کرد در ویشی آن
 باشد اگر چیزی موجود دارد تسبیح کند و الا جر کند و بزنام راوی لبناز و خود را در تدبیر بنیاد
 معبد فرمود در ویشی را هر دری نباید بود و هر دری دو نوعست صوری و معنوی اما صوری
 آن در ویشی آنکه بر در بامی کردند و چیزی میخوانند و معنوی آن در ویشی آنکه در کج خانه
 خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و مرا چیزی خواهد رسید هر دری صورت
 به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صورتی چنانکه هست می‌نماید اما هر دری معنوی
 ظاهر خود را بطریق مشغولان حق ننماید و باطن در بدر میگردد و وقتی از شیخ پرسید محمد و خلق
 کرامت می‌طلبید فرمود الکرامۃ ہی الاستقامۃ علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
 کرامت چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تعلق مردم شهر دہلی را در دیوگیر روان
 می ساخت بتقریب شہری که در آنجا آبادان میکرد مولانا حسام الدین در کجرات رفت
 و بهمانجا حجت حق پیوست در شہر تبین که شہر قدیم کجرات است مد فون شد مقام او در آنجا
 مشہور است و معروفست رحمة اللہ علیہ مولانا می فخر الدین نورادی رحمة اللہ علیہ و
 از خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جانی علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
 دین و صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در او ائیل مال پیش مولانا فخر الدین بالنسوی در شہر
 دہلی تعلیم میکرد و بخشش طبعی و وقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اہل شہر بود
 عاقبت مرید شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان معلمان
 برآمد و در سلک درویشان مسلک گشت و ہم در غیاث پور ساکن شد و بعد از حلت پیر بزرگ
 آب چون در محلی که آلاں فیروز آباد دہلی است مشغول شد و چند گاہ برسد حوض خاص علما
 جا کرد و مدتی در بند لبنا کہ در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
 شد و بعد از آن بزیارت خواجہ بزرگ معین الحق و الدین قدس سرہ با جمیر رفت بعد از آن

شیخ فرید الدین باجوہ میں رشتہ بیشتر احوال در سفر بودی و در صحرا با و بیا با ننا خدای را
عبادت کردی و صوم دایم داشتی نقل است کہ مولانا فخر الدین زراوی از شیخ
نظام الدین سوال کرد کہ شغولے بکلام اللہ فاضلتر یا ذکر فرمود ذکر وصول زود تر بود اما
خوف زوال ہم بود اما مالے را وصول دیر تر بود ولیکن خوف زوال نباشد نقل است
کہ شیخ نصیر الدین محمود میگفت کہ انجہ ما را در یک ماہ دو ماہ فتح شدی مولانا فخر الدین را در
را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی کہ مردم شهر را بدیو گیر بردند او نیز رفت و از انجا
بزیارت خانہ کعبہ رفت و از انجا بہ بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد از ان بشوق دہلی
کہ وطن قدیم وی بود باز گشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمۃ اللہ علیہ نقل است
کہ در ان ایام کہ محمد تغلق خلیفہ شہر دہلی را بجانب دیو گیر میفرستاد میخواست کہ ملک گرجستان
و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز خان را از ان دیار براندازد تمامی صدور و اکابر شہر را
فرمود تا حاضر آیند و بارگاہی بزرگ نصب کنند و در زیر آن بنیہ بنهند تا بران بنیہ خود بر آید
و خلق را در جہاد کفار تحریریں کند بعد از ان روز مولانا فخر الدین زراوی را و شیخ شمس الدین
یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود خواجہ قطب الدین کہ یکے از مریدان شیخ
نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از جمعہ عزیزان بدر گاہ
سلطان برد مولانا را بارہا می گفت کہ سن سر خود پیش در سرمای این مرد غلطیدہ چنی می
من با او مسامحت نخواہم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد خواجہ قطب الدین
و کیفیتشہای مولانا برداشت و در فعل کرد و با استاد و سلطان محمد انمعنی را معائنہ کرد
بسیج گفت و با مولانا فخر الدین زراوی بمکالمہ مشغول شد و گفت ما میخواہم چنگیز خان
لمعون را بر اندازیم شما با ما درین کار موافقت خواہید کرد مولانا گفت انشاء اللہ تعالی
سلطان گفت این کلمہ شک است مولانا گفت در استقبال چنین آید سلطان محمد از بن سخن
بر خود پیچید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود کہ غصب فرو خرید سلطان گفت
کہ الام غصب فرمود طعام آرد چون طعام حاضر آمد مولانا با کراہ اندک اندک طعام سے خورد
و چون طعام برداشتند بہت بزرگانگی کہ حاضر اندہ بودند چاہتہ صوت و یگانہ بزرگیم حاضر

اور دند شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین یحییٰ و دیگر بزرگان چنانکہ آمدہ است
 بدست گرفتند و خدمت کردہ باز گشتند اما جائہ وسیم مولانا شمس الدین را پیش از انکہ بوس
 برسد خواجہ قلب الدین دیر خورد بستر چون میدانست کہ وی نخواہد بدست گرفت و این ب
 فوت حرمست مولانا را خواہد شد چون این بزرگان باز گشتند سلطان محمد خواجہ قلب الدین
 پیر را گفت کہ مرور بخت این چہ حرکتها بود کہ کردی فخر الدین ز رادی را از زیر تیغ من خلاص
 دہانیدی او گفت او بہتاد نیست و خلیفہ مخدوم من مرا شاید کہ ادب او نگاہدارم سلطان
 گفت کہ این اعتقاد ہای کفر آمیز را بگذار والا ترا خواہیم کشت گفت زہی دولت اگر بخت
 مخدوم من بکشد رمتہ اللہ علیہ و علی جمیع عبادہ الصالحین و السلام مولانا فخر الدین
 مروزی حافظ کلام ربانی بود و کمال تقوی و ورع آریستہ پیوستہ کتابت کلام اللہ مجید کرد
 و از خلق مجر و زلی و از مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند اورا بامردان
 غیب ملاقات بود نقلاست کہ وقتی بخدمت شیخ عرض کرد کہ مرا تشنگی غالب شدہ بود
 در پیش من کسی نبود کہ آب لظلم کوزہ پر آب از غیب پیدا شد آن کوزہ بشکستم و آب بختہ
 شد و گفتم کہ من آب کرامت نخواہیم خورد شیخ فرمود کہ بالستی خورد ازینہا بیارمی باشد
 وقتی من نیز خواستم کہ شانہ کنم پیش من کسی نبود کہ شانہ بیار و درین میان دیوار بشکافت
 از دیوار شانہ بیرون آمد بستم و شانہ کردم از شیخ نصیر الدین محمود و منقولست کہ فرمود
 در انچہ مولانا فخر الدین مروزی کتابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چہ آرزو گفتند
 شش کاسے جزوی او گفتی من چہا بیتیل بستانم زیادت نستانم اگر کسے براسے
 جرک زیادہ از جتیل کردے نستانم چون پیر عمر شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین
 ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد اینچنین برکے بہت تاین
 زمان روژگار کتابت می گذرانند و حالا از کتابت ماند اورا از بیت المال
 چہزے تعیین شود و سلطان ہر روز یک تنگہ فرمود و گفت نخواہم بستانم
 بہان شش کاسے بدیند بعدہ بیتیل بسیار و شش کاسے قبول کرد
 رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

بیان مقامات حضرت خواجہ بہا والدین نقشبند نقل کرد کہ حضرت خواجہ علامہ الحق والدین
افاض المد سبحانہ برکاتہ علی العالمین کہ طریقہ حضرت خواجہ مافس اندر وجہ اختیار فقر بود
و ترک دنیا و قطع تعلقات و فرود کلی و سعی ماسوی و ہوا و نفاس قدسیہ ایشان و شبہات فقر و
محبت فقر بود و قدر و ایشان در چہ کمال بود و میفرمودند ہر چہ بایستم از دنیا بایستم و نتیجہ
صحبت شریف ایشان در ہمہ ظاہر می شد و بواسطہ آنکہ حضرت ایشان قدیم در مقامات متابعیت
سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبہات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
لقمہ و دایم در مجالس صحبت حدیث العبادۃ عشرۃ اجزا بر ستمینا طلب الحلال و جزیر
و احد سائر العبادات می فرمودند و جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حال شد
و قہر میبویست و نتائج آن عمل را بتحقیق ہر یک در وجود خود مشاہدہ میکردند و طعام
ایشان از زراعت بود ہر سال پارہ جو و پارہ ماش زراعت میفرمودند با احتیاط تمام
و در آن فرصت اکابر و علما کہ بہ صحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان را بطریق تبرک
و تقرب تناول میکردند و میفرمودند سبب آنکہ در آثار و اخبار آمدہ است کہ در حجرۃ
ازواج طاہرات رضی اللہ عنہن آمدہ است کہ آرد جو را بضر بال منی بخجۃ اند چند روز است
در منزل با آرد جو را نا پختہ طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
بر خاطر گذشت و معلوم شد کہ این رنجوری و فرودمانگی سبب آنست کہ با اہل بیت حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہن گدازین تشبہ بی ادبی کردہ شد و صورت
مساواتی نمودہ شد تنبیہ کردہ شد تا انابت کردند کہ بعد ازین آرد جو را نا پختہ طعام نمازند
و متابعت کوشند و خود را مقہر دانند و بیند بعد از انابت صحبت یافتند مست کہ بہ
بر پئے رسول نہادہ از ہمہ رہ روان پیش افتادہ و در شہر ایشان را خانہ تملکی بنور عازمت
بود غریب و ارمی رسیدند و ایشان را خادمی و خادمہ بنود ازین معنی ایشان را سوال کردہ فرمودند
بندگی با خدایکی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشان را حادینہ شدہ از اخلاق ایشان این بود
کہ اگر بنزل و بستی و درویشی رفتند جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پیش
کردند و خاطر ہر یک را بنوعی دریا فتندی و اہل آن بیت را در مان و دافع عن ذرخت خوانستند

و احوال مرغان و ستوران اور افتقد فرمودندی و بہ نسبت ہر یک شفقتی کردندی و از یکا م احوال
ایشان ہم سایہ و دوست و آشنایان در ویش محطوط شدندی و آن لطف ایشان ہر یک را
ملیل شدی بصراط مستقیم در ویشی پیش از آنکہ سعادت محبت ایشان مشرف گردد
پالیزی گشتہ بود ناگاہ بران موضع گذر فرمودند پالیزی نہ رسیدہ بود و چیزی حاضر نبود بنیاز سنجہ
محضرت ایشان برد و نیاز مندی نمود و عذر خواست چندین سال بود کہ حضرت ایشان
با آن در ویش نشست ظاہر و باطن شفقت میفرمودند و بفرزدان و متعلقان او تحقیقت
الطاف ایشان مرا و را روی براہ گردانید آن در ویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
لقل کردند خدمت خواجہ علاء الحق والدین از حضرت خواجہ ماقدرس القدر روحہ کہ فرمودند
در زمانی کہ از او ایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماہ این در برین بہتہ شد
و از عالم باطن ہیچ فیض بمن نہ رسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم کہ باز بلا زمت مخلوقی
مشغول شوم در آن حال گذر من بر مسجدی افتاد بر در آن مسجد دیدم کہ این نوشتہ کہ
ای دوست بیا کہ ما ترا یم بہ بیکانہ مشو کہ اشتما یم و قتم خوش شد و عنایت بی علت
در رسید و باز آن در بر من کشادہ شد از ذوق آن حال بسیار گریستم و ہم فرمودند و آوان عبود
بر مقامات و کثرت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و نزدیک آمد کہ آن صد از
من نیز پیدا شود در بخار او اری بود ہر دو کثرت خود را بی پای آن دایرہ دم و کھیم جای تو سر
این دار است بعنایت حق جل و علا از ان مقام گذشتہ شد منقول است در مقامات
سلطان العارفین کہ در مقام سیر در صفات انبیا علیہم الصلوٰۃ و السلام سیر میکردم بیاگاہ
محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم کہ در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نہادند
این سخن را بیان میکردند و بارہا میفرمودند چون من بعنایت انگی درین سیر باین مقام
رسیدم استراخی نکردم و توفیق آن یافتم کہ سر نیاز و تعظیم بر آستانہ عزت و احترام حضرت
نبوت او صلی اللہ علیہ وسلم نہادم نقل کرد در ویشی کہ در حضور خواجہ ماقدرس القدر روحہ مذکور
میشد کہ سلطان العارفین میفرمودند و ندہ را بہر چند رود آخر قدم و می باول قدم خواجہ
فرمودند از سر غیرت حرام باد محبت حق سبحانہ آن کس را کہ اول قدمش بر آثر قدم او نہادہ باشد

سوال کردند بعضی از مشایخ گفته ولایت محمدیه بر ختم شده است فرمودند ایشان ختم این لایق نیست زمان خود بوده اند نقل کردند خواجه علامه الحی والدین از ایشان که میفرمودند جماعتی این شام از قطاب زمان و او تا زمین حاضر شدند و مراد نرسید می نشاندند و اطراف کنز اگر رفتند و مراد بخت عالی نشاندند و هر آینه مرا بعد ازین هیچ غمی نخواهد بود و حضرت خواجه مقدس الله روحه سلسله مشایخ خود را گاهی تا شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه ذکر میکردند و گاهی همه میگفتند پناگه در ساله قدسیه مذکور است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود استغاثی کرد و پرسید که سلسله حضرت شما کجا میرسد تبسم فرمودند گفتند از بس سلسله کسی بجائی میرسد

فصل در بیان طریقه سلوک

وصفت صحبت و نتیجه صحبت حضرت خواجه مقدس الله روحه و ذکر حقایق و لطایف که در مجالس صحبت بر لفظ مبارک حضرت ایشان میگذاشته است نقل کردند از حضرت خواجه مقدس الله روحه که فرمودند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا امنوا انشأ کتبت بان که در هر طرفه این نفی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره مصرعه وجود ک ذنب لایغاس به ذنب و از حضرت سید الطائفه جنید قدس الله روحه منقول است که فرمودند پنجاه سال است که در ایمان اورویم و در ایمان تازه کردیم و هستور در انم در ویشی که از اهل علم بود نقل کرد که روزی بر لفظ مبارک حضرت خواجه مقدس الله روحه میگذاشت که تعلق بما سوسى الله روحه راه را حجاب کلی است مصرعه تعلق حجاب است و بی حاصلی و بر خاطر این فقیر گذشت که تعلق با ایمان و اسلام نیز چگونه است زاین دارد حضرت خواجه قدس الله روحه از ان خاطر پرسیدند عرض کردم قسم کردند و فرمودند ذیت حسین بن منصور حلاج را رحمة الله شنبوده کفرت باین الله و الکفر واجب علی و عند المسلمین بیخ و آنگاه فرمودند این طائفه اهل الله ایمان را چنین تعریف کرده اند که الا ایمان عقد القلب نیفی جمیع لیسیت القلوب بین المصار و المنافع سواه عز وجل و میفرمودند و اما بنعمه ربک محدث امر است به نعمت به ایت غایت ما را و الطاف ربوبیت ما را بر دل خود گذران و ولایت خاصه نعمتی پس بزرگ است ولی میباید که شناسد که او نیست تا بشکیر این نعمت قیام نماید ولی آلت که محفوظات الهی باشد

و او را با او گذارند و از آفات بشریت نگاه دارند بر بطور خوارق عادات و احوال و کرامات
 اعتماد نیست کار استقامت دارد و آنچه هر ولی گذرانند حکمت در آن نفی وجود بشری بود و پیوسته
 این طائفه سه قسم اند تقلید و کامل و کامل و کامل تقلید بشودن عمل میکند و کامل از خود تجاوز
 نمیکند و ترتیب جز کامل و کامل نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیار بی بزرگ کاری
 است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما نیست که گفته اند الارادة ترک الارادة فی الارادة
 مرید می باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا یکی محو گرداند **۵** اختیار خوشی هم
 از دست داده ایم **۶** کان اختیار شاه همه اختیار راست **۷** و میفرمودند اختیار راست
 اگر خواهیم لطالب بطریق حلیه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک و میفرمودند که طالب می باید
 که اول مدتی با ارباب صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت پیدا شود و این بیت نیز در زبان
 مبارک ایشان میگذاشت **۵** نه بینی وقت سفتن مرد حاکم **۶** بشاگردان دهد در خطرناک
 و میفرمودند طریقه ما از نوادر است غرور و ثقی است خاک در ذیل متابعت سنت **مصطفی**
 صلی الله علیه و سلم زده ایم و اقتدا با ائمه صحابه کرام ائمه رضی الله عنهم نموده و درین راه ما را از
 در دید فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگر چه درین طریقه
 باز که عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
ع اینچنین زیباروش کم می بود اندر حیان **۶** هر که از طریقه ما روی گرداند خطبه دارد
 پرسیدند که حضرت شما را چه توان یافت فرمودند بضرع و میفرمودند جمعی که صحبت ما می برند
 بعضی چنانند که چشم محبت در دلهای ایشان می باشد اما به اسطه فاشاک تعلقات نشو و نما می
 تواند یافت ما را می باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
 نیست ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطر می و محبت
 دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شب باروزی ما را بر نسبت او گذری می باشد و از
 سر چشمه شفقت و تملیت با او فیض رسیده است اگر واقف مال خود بود و راه گذر فیض را
 از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریقه ما سالک می باید که نداند که او در چه مقام است
 تا محباب راه او نشود و میفرمودند مرشد می باید که از سه مال طالب ماضی و حال و آینده بپوشد

تا اور اتر بیت گردن و میفرمودند ہر روز مرشد از احوال طالب خبر دار میباید که گردد و بفراست
 با استخبار احوال اورا معلوم کند و میفرمودند از شریط طالب آنست که در زمانی که بادرستی از دوستان
 حق تعالی صاحب است و آفت حال خود بود و زمان صحبت را با دامن گذشته موارنه کند تا اگر تفاوت
 از نقصان بحال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض عین داند و میفرمودند
 از شریط طلب این راه ادبست الطریقۃ کلما آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب بمن
 لزم الادب بلع مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
 ادب الجریۃ اعز من الخیرۃ و علامۃ قبول العمل و البعد و یہ ملازمۃ الادب و الطمان سور الادب
 و حفظ ادب ہم ثمرۃ محبت است و ہم تخم محبت و میگفتند از ادب چون چیزی کم کردی ہر چه برداشتی ادب
 بنی ملذنی فرمودند ادبیت نسبت حضرت حق سبحانہ و آدمیت نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آدمیت
 بہ نسبت شیخ اما ادبی کہ نسبت حضرت حق تعالی است آنست کہ بظاہر و باطن بشرط کمال بندگی فرمانهای
 اورا بجای آرد و از ماسوای حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی کہ نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 آنست کہ خود را تمام در مقام نامتبعونی درآرد و در جمیع احوال نوایں حرمت را نگاہ دارد و واسطہ کل
 موجودات بحضرت حق سبحانہ اورا داند ہر کہ نیست و ہر چه هست ہمہ را سرر استانہ عزت او ستاند
 کہ نسبت شیخ واجب و لازم است بر طالبان محبت آنست کہ ایشان بواسطہ متابعت سنت او بمقام
 دعوت خلق بحق سبحانہ رسیدہ اند و میفرمودند اولیاء اہل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی تصور
 و خطرات کہ بر طالبان میگردد می بیند و در میگذازند اما احوال مختلف است در زمان شہادت و اظہار
 ربوبیت در نظر ایشان کوہی کاہیت ۵ پیش جوش لطف بید تو شاہ ۶ و توبہ گردن از گناہ
 ۷ و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست در ان مقام در نظر ایشان کاہی کوہی است اینطریقۃ
 انصار حضرت اند زرہ و قلمیری را کہ بر طالب میگردد می بیند و از راه تحقیق باومی نمایند و فرو نیکند از
 ۸ اگر مبنی کہ نامیاء چاہست ۹ اگر خاموش بنشینن گناہست ۱۰ و میفرمودند روش باہل اند کسی
 میتواند کرد کہ از خود تمام گذشتہ باشد و در محلی این بیت میخواندند ۱۱ یا کن یا پیلپان دوستی ۱۲
 یا برآور خانہ در خورد و میل ۱۳ و میفرمودند مثل اہل ارشاد مثل ضیاء استاد است کہ بر قایق صنعت
 جانور متوحش را در قیدی آرند و از ان صفت توحش اورا بمقام استیناس میرساند اینطریقۃ ۱۴

چون تدریس عالمه با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردد و در طریق متابعت سنت می درازد و از انجام بقام اصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند و میفرمودند به حالت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت دوست اگر طالب مبتدی است بار او میکشند و بدست او میکشند چنانکه دارد دست یابد و او را در ایت الی طالبان فکن له خادما بسیار میباید تا طالب را قابلیت سکون این طرفی پیدا شود و میفرمودند سکون این راه موقوف بر حصول تعین است و تانہ بنی جمال عشق نگیرد جمال به می شنوی و صف یار است نیاید شنیده همه اعمال سالک میباید که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است همان صفت حصول پیوند و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل ائمه بنی ظهور تعین حاصل نیست اعتقاد مجرد بانکه چیزی معتدل میشود و میفرمودند تلقین ذکر میباید که از پیری کامل کامل باشد تا موثر باشد و نتیجه بظهور آید نیز که از ترکش سلطان نبود حمایت نمواند کرد و یا تلقین ذکر از خلیفه حضرت بزرگوار خواجه فی بابار سیاسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان علیهم السلام و اهل عنوان و دو طریق دیگر منقول است هر و خفیه و ما خفیه را بهجت آنکه اقوی و اولی است اختیار کرده ایم و می فرمودند وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صالح را پیش از آنکه وقوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس اندرجو رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبدالحق عجد وانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخواندند به تفسیر این آیت رسیده اند که ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه لا یحب المتعبدین از استاد خود پرسیده اند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست اگر ذکر کنند بخوانند یا در مقام ذکر با اعضا حرکت میکنند غیر واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگردد شیطان بحکم شیطان بحری فی ابن آدم بحری الدم و واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله کسی بتورسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبدالحق قدس اندر روح متوجه و منتظر بوده اند منتظر باش و چشم بردار به کو نظر را در انتظار نهاد به تا چند آنکه مردی از اهل الله که که در علمنا من لانا علما در شان اوست با ایشان رسیده اند و وقوف عددی مرا ایشان تلقین کرد و میفرمودند لا اله الا الله طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر الله

کہ ذکر حقیقت کلمہ نوحید بیدار یا گفتن شش با نیست و اشعندی پسیدند حقیقت کلمہ حبیت
فرمودند آنکہ از گفتن کلمہ سوی انگذ عرو بل بکلی نفی شود و همچنین در محلی دیگر حقیقت کلمہ را
همین شرح میگردند و میفرمودند وقوف زمانی کہ کار گزار روزه را است است کہ واقف احوال
خود باشد کہ در ہر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و توبہ فرمودند بنام
کار سالک را بر مساعت کردہ اند تا در یا بندہ نفس شود کہ بجزور میگذرد یا بہ بر رفت کہ اگر نفس
کند در یا بندہ این دو صفت نشود و پیش از نقل بچار رحمت بہ بست سال کما بیش میفرمودند تا یکی از
محبان در خلوتی بعد از آنکہ از بیماری کہ عارض شدہ بود بر خاستہ بودند و چنین تلقین میکردند کہ
بنام کار را درین راہ نفس میباید کرد و چنانکہ اشتغال بوظیفہ و اسم زمان حال اند کہ ماضی و تہذیب
مشغول گرداند و نفس را کمزارد تا مضائق گذرد و از ان احتراز کند کہ من قضی وقتہ فوقہ مشقت دارد آن
سعی کہ گفتہ اند کہ وقت ان بلا حظ الی ما قسم لک فی الازل و لا الی ما تصیر الیہ فی الابد و ان بحفظ امر او
الحق سبحانہ فیک بین بنفسین گفتہ اند کسی کہ مشتغل باوراد و طیفہ وقت بود او را صاحب الوقت
گویند قدرت و زوال باین وقت متطرق نشود و الا نسبت با سالکان سبب تلوین و ایشان از عمر
نشانند الا آن زمان را کہ این معنی و این محافظت موجود بود و اما نیست با و اصلا و اصحاب ممکن نیست
و ایم و سرمد باشد و صاحب این وقت چون دوام ندارد بخت تصرف خارج بود یا آنکہ او در احوال
متصرف بود بدان معنی کہ ہر وقتی را در اہم و اولی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و باین وقت
سالکی بود کہ حال بروی بسبیل سجوم و مفاجاتہ از غیب روی نماید و بعلت تصرف سالک را از حال
خود بستاند و منتقاد حکم خود گرداند و در محلی دیگر بیان کردہ کہ طریق او جذبہ است و صفت او میان طلال
و جمال است و تلقین دیگر نیز فرمودند و کیفیات او را حوالہ بعلم او کردند و در محلی دیگر صفت برج او را
بنظر مہبت کرامت کردند و در محلی دیگر بنظر مہبت او را نفس بخشیدند کہ باہر کہ گوید توشتر شود و
ہر چہ گوید آن شود و با اصحاب و غیبت و حضور او میگفتند ہر چہ او میگویی خدای آن میکند و میگویم
میگوید او نمیگوید و در راہ حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر او را گفتند حق و امانت کہ
از خواجگان طریقت بدار سیدہ است و آنچه درین راہ کسب کردہ ایم آن امانت را بتو سپردیم و چنانکہ
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که نسبت السحاب دیگران نبود و در آخر حیات در بخار اهبان سخن را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
 یکی توی می باید شد از خود و بشر ایت و بارگشت غیب حق و نسبت خلق تا یکی بلکه شود و میفرمودند ساکنان
 در دفع خواطر شیطانی و نفسانی تنفاه اند بعضی چنانند که پیش از آنکه خاطر گریه او را بینند و هم از ایجاد
 کنند و بعضی چنانند که چون خاطر در آید پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چندان فایده
 نمی دهد و میفرمودند شناخت زبان تحول و انتقال لغایت دشوار است و میفرمودند در این عالم عازقان
 بواسطه آن راه می یابند و دیگران یا بنده نمی شوند شسته است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه بنیان
 رویه المخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنیان رویه المخلوق یعنی رویه
 راه می باید که دایما ناظر جناب احدیت باشد و رقم نسیان و نیستی و فنا بر ناصیه جمیع مخلوقات کشد
 و دوام مراقبه نادرست و ازین طایفه اندکی درین سخن کسب کرده اند و ما طریق حصول آنرا یافته ایم
 مخالفت نفس است و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه زمان گذراند
 است و سکون ندارد آن وارد را نمی توانم اوراق کردن بصفتی که در محال میشود از قبض و بسط
 آنرا در می یابیم در قبض مشاهده صفت جلال می کنیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه نیست
 که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر وقت چیست و حضور چیست می بینیم که همه
 نقصان است باز گشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقو
 عمل می باید کردن و نا کرده انکاشتن و خود را مقصد دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین است
 و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما ممکن نبود حصول مقصد بی بدرقه عنایت یا میفرمودند

انچه وارد است من استوی یوماه فهو معجون ومن عذبه شرمن یومه فهو ملعون ومن لم یلین فی الزمان
 فهو فی النقصان ومن کان فی النقصان فال موت خیر له اشارت بطلب از یاد یقین است و میفرمودند
 انچه وارد است اذا احببت الله تعالی عبدك الم کیثرة ذنوب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
 گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرار
 ان الله يحب المتواضعين و يحب المتطهرين و میفرمودند ان الله يحب المتطهرين فی الدعامه و ان الله
 السوال معنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی می طلبید چنانچه ان تضرع نماید قبول
 کند که مامول حصول پیوندد آگاه چیز دیگر را همین طریق و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

و اگر بہت آن پیراہ الناس منک فلا تفعل اذ خلوت اشارت است کہ درویش میباید خلا اور را
 بلا باشد و ادبی کہ در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند بصلوۃ معراج
 المؤمن اشارت بدرجات نماز حقیقی است و در زمان تحریمی باید کہ اکبریت حضرت جل جلالہ در
 وجود نماز گزارندہ حال شود و خضوع و خشوع درو پیدا شود تا چنانکہ بحال استغراق رسد
 و بحال این صفت مرحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بوده است و میفرمودند صوم حقیقی
 اساکست از ماسوی یکلی و میفرمودند معرفت تفصیلی کہ مقصود از سیر و سلوکست مطہر
 شدنت تا از دلیل و برہان بکشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجہ مافدسن اللہ و
 ہر جگاہ حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و چکند فرمودند اگر رقی از ان حال باقی مانده باشد
 دلیل آنست کہ از تو تضرع و نیاز خواستہ اند از حضرت حق تعالی در خواہد و تضرع و التجا حضرت
 و نابی نماید و اگر رقی باقی مانده باشد دلیل آنست کہ از تو صبر و رضا خواستہ آید و میفرمودند
 خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند ہمہ کرامات در جنب گمہ تو حید نقل است کرامات ماطاہر
 با وجود چشیدن گناہ بر روی زمین میتو اینم رفت و میفرمودند ظہور احوال از شیخ کریمت مرید
 پرسیدند شناخت خاطر و ایشان را از کجا است فرمودند بصیرت و شناخت ایشان از نور
 فراستت کہ حق تعالی ایشانرا کرامت کرده است فانہ نیطر بنور اللہ از حضرت شیخ ابوسعید
 ابو الخیر قدس اللہ روحہ منقول است کہ فرمودند در پیش جنازہ ما این بیت بخوانند صیت
 ازین خوبتر در ہمہ آفاق کارہ دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یارہ حضرت خواجہ مافدسن اللہ
 فرمودند کہ در پیش جنازہ ما این بیت بخواندہ مفلسانیم آمدہ در کوی تو ہشتی سدا ز جمال روی تو
 در معنی قلب سلیم این دو بیت خوانندہ عاشق تو یقین دان کہ مسلمان نبودہ و در نہایت عشق
 کفر و ایمان نبودہ در عشق دل و عقل و تن و جان نبودہ و انکس کہ چنین نباشد او آن نبودہ
 و فرمودند اطلب ردد اسبیل سدا اشارت بدید طلبیت و لایح معرفۃ العارف حتی یتضرع الی اللہ
 عز و جل اشارت بہستی بندہ و بقار صفات اوست تا تو رستی خود زیر و زبر نکردی و درستی
 مطلق مرغ پیر نکردی و این پودہ نہایت در ہم شکن کہ ہرگز و در پردہ رہ نیابی تا پردہ و زکر و عی
 و عبادت طلب وجود است و در عبودیت تلفت وجود از اروت مقام الابدال علیک تبدیل لا حول

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمہ و لکن بغایت مرشد علی الاطلاق جل ذکرہ و مدد راہ برکت
 حقیقۃ الادب تیرک الادب اولیاء اللہ لا وقتانست زمانیت کہ در صحبت ایشان بی ادبی عین نیست
 و زمانیت کہ ادب عین بی ادبیت رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیت و ترک ادب و قبول
 نفس عین ادبیت و میفرمودند آئینہ ہر کی از مشائخ را دو جہت است و آئینہ مار آتش جہت است
 از سخنان عزیزانست کہ زمین در نظر این طایفہ چون سفرہ است و میفرمودند اولیاء را بر سر
 اطلاع میدهند ابی اجازت اظہار میکنند مصرع سرفاشر کن کہ خون بریزی بر زمین پڑد
 یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد فرمودند نظر کن تا دل بیاد نہی عم دیوانہ شود کسی کہ بنید
 رخ ما و میفرمودند کہ در روشنی چیست برون بیزنگ و درون بے خنگ و ما درین
 صورتیم کہ کس ما ہم نہ نجیم و ہم نہ نجایم و میفرمودند از یکی از اکابر دین سوال
 کردند کہ در روشنی چیست فرمودند زبونی عزیز بی اہل دلی مرا میگفت در روشنی وقت باش کہ
 کار با خود میکند و بار بار بر سر تو میدارند و می فرمودند با یکی کہ چہل سال است کہ آئینہ دار می
 و خطا ندیدہ ایم انچہ در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواہم دیدن و میفرمودند در روشنی
 در مقام غسل و بارگشتی میباید کہ چون وقت باشد کہ ہر چند طباغہ خور و صدای مخالفت از
 ظاہر نہ نشود و میفرمودند در روشنی اہل نقد و حالہ بآئینہ نمی کنند و امروز بین بدیدہ
 باطن جمال دوست و ای بخیر حالہ نفس را چہ میکنی و الصوفی ابن الوقت و خرومند از آن
 کس تیرا کند کہ او کار امر و زبرد اکتد و میفرمودند بنابر کار اہل ہوا و طبیعت ہمہ بر
 ضلالت است تصحیح نیت در امور بغایت مهم است پسینہ کسی کہ علم منطق خواند بچہ نیت خواند
 فرمودند نیت تیزتر از ہسل و میفرمودند ہر کہ را بیضہ قابلیت بواسطہ صحبتہای مختلفہ فاد
 شد تیر کار او دشوار است و میفرمودند در او اہل ما خود را مطلوب می شناختیم و دیگران را
 طالب این زمان آن طریقہ را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا در ہر کہ داعیہ طلب
 این راہ پیدا آرد و بسر وقت ما فرستادہ نصیبہ او باشد با و برسد و میفرمودند در اثبات
 اختیار بندہ اورا سعادت و تشریف بسیار است در خلاف رضا از راہ خجالت بعد و انابت
 مشغول گردد و اختیار بندہ و در محصل رضا با اختیار سی نماید و چون آن محل را دریابد توفیق میند

و شکر گوید المجاز قنطرة الحقیقة جمیع اعمال ظاہری قوی و فعلی مجازست تا روندہ راہ از و نگذرد
 بحقیقت نرسد روزی کودکی از گیت بیرون آمدہ بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
 چون گرفتند گشتند این آیت برآمدہ و کلمہ باسط ذراعہ بالوصید فرمودند کہ رسیدید ایم کہ آن بابائیم
 و میفرمودند اول این راہ کلمہ توحید است و آخر ہم کلمہ توحید سبق اول آخرست مفتاح سعادت
 ہمسج در بی او کشادہ نمی شود از حضرت سلطان العارفین قدس اللہ روحہ منقول است
 کہ در او آخر پوسیننی پوشیدہ بود و میفرمودند آئی ہمان دان کہ ترکی ام از ترکستان آمدہ تنگری
 تنگری گویان اکنون سعادت ایمان رسیدہ و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شمار یا اس
 شود در حق سبحانہ گزینید و قضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان ملائت از صحبت خلق کمی از کبرا
 سہ روز خاوت گزینید چون بیرون آمد بصفتی بیرون آمد کہ کسی با ایشان صحبت نتوانست و شش تن بہر
 گویا انیت و میفرمودند ہر کہ بیک حدیث در ہمہ عمر علی الدوام عمل کند متضمن ایم کہ گویا انیت تمام
 کرد و و ہنوز در ان حدیث کار باز نہ بود شلا اگر بحدیث من صلح بر ائد اصالح اللہ جوابہ عمل کند
 متضمن ہم کہ کار او در راہ دین طلب یقین ہر آئینہ تمام کرد و خواجہ بزرگ قدس اللہ روحہ میفرمودند
 مولانا زین الدین ابو بکر یبناوی رحمہ اللہ از رعایت ظاہر از باطن بہرہ ور شدہ بودند پسید عمل
 بر حضرت از حجت اصلاح خلق رواست فرمودند بعضی را رواست و بعضی را رواست و انیت و ان بعضی را
 کہ رواست در بعضی اوقات رواست و در بعضی رواست با محل صیت و طریقہ آن عمل کنندہ
 درجہ افتادہ است و میفرمودند خود را بہ نسبت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا ہر کس را
 تصرف میسر نشود و میفرمودند آنچه از حجت نظر بہ خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد و ہم
 بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد کہ دفع میشود و پیچ ضرری نیست از ان نظیر اگر چہ رعایت
 اسباب کہ در عالم حکمتت لظاہر خستست چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند از ضرارت
 کبار روح اللہ ارواح ہم زیارت کنندہ بہمان مقام ارفیض میتواند گرفتن کہ صفت آن بزرگ را
 شناختہ است و آن صفت توجہ نمودہ و در ان صفت در آمدہ و اگر چہ قرب صوری را در زیارت
 مشاہد مقدسہ آثار بسیار است اما در حقیقت توجہ با روح مقدسہ را بعد صورت مانع نیست در حدیث
 بنوی کہ صلو علی حیث ما کنتم بہان و برہان این سخن است و مشاہدہ صور شالیہ اہل قبور

کم اعتبار دارد و در جنب شناخت صفات ایشان در آن توجه و در آن زیارت و باین همه
خواجہ بزرگ قدس اندر روح میفرمودند مجاور حق سبحانہ و تعالیٰ بودن و احق است از مجاورت
خلق حق سبحانہ و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی کہ آخر آن ابیات اینست
کہ تا کی گور مردان را ایستی بگر و کار مردان کرد و رستی

فصل در ذکر کرامات و مقامات و احوال آثار کہ از حضرت خواجہ مقدس

القدر روح بطہور آمدہ است نقل کرد و در روایتی کہ روزی حضرت خواجہ مقدس اندر روح
در راہی میفرستند و کہنہ پوستانی پوشیدہ بودند و مبادی ظہور احوال ایشان بود و ہنوز از
اکابر و علماء بخارا کسی صحبت ایشان مشرف نشدہ بود و اشنا گشتہ دین حال مولانا سالم
خواجہ یوسف نور اللہ مرقدہ با جمعی از طلبہ علم از طرف مقابل ایشان در آن راہ می آمدند خواجہ
از راہ بیک طرف متوجہ شدند و میفرستند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود و خواجہ یوسف
از میان جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجہ آمدند و بتواضع و نیاز تمام ایشان
سلام گفتند و خواجہ جواب سلام ایشان بلطف تمام باز دادند و توجہ با من کردند و گفتند اول
کسی کہ از علماء با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود و آن نفس خواجہ دایم در خاطر من بود تا چہ آنکہ
بعد ہفت سال اثر سعادت ظاہر شد و خواجہ یوسف بحضرت ایشان پیوستند و نقل کردند کہ
خواجہ علامہ الحق والدین از حضرت خواجہ مقدس سرہ کہ روزی در بخارا بودند و سخن و صفت بصیرت
میگفتند و آن اشنا فرمودند کہ این زمان مولانا عارف از خوارزم اتفاق سرای رفتن کرد
و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راہ رفت بعد از زمانی فرمودند کہ باز در خاطر
مولانا عارف افتاد کہ بسرای رودہ اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از درویشان
درین زمان و صحبت خواجہ حاضر بودند تاریخ این را نوشتند مولانا عارف بعد از فرصتی از خوارزم
آمدند از مولانا عارف پرسیدند کہ در فلان تاریخ در خوارزم شمار اتفاق سرای رفتن شدہ بود
مولانا عارف قصہ را چنانکہ حضرت خواجہ فرمودند شرح کردند و نقل کرد و تذکرہ خواجہ علامہ الحق
کہ روزی در حضرت خواجہ مقدس اندر روح بودم اتفاقاً ہوا البر بود خواجہ از من پرسیدند کہ قوت
نماز پیشین شدہ است یا نہی گفتم ہنوز وقت نماز نشدہ است خواجہ فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها با دای فرض نماز پیشین مشغول بودند
حضرت خواجه فرمودند چه میگوئی نماز پیشین شده است من از آن گفته خود مجبور شدم و متغیر نمودم
نقل کردند که حضرت خواجه با قدس العزیز بعد از آنکه کرت دوم حج گزارده بودند در ویشی از
مجان ایشان قصد حج کرد اورا گفتند چون بمنان رسی امیر محمود دوست ماست دریابی آن
درویش گفت چون بمنان رسیدم شنوده اند که درین حوالی مردیست که اورا امیر محمود قصر معاش
میخوانند از درویشان حضرت خواجه ماست چون با ملاقات شد از سبب پیوستگی او بحضرت خواجه
ما قدس العزیز رسیدند گفت بفضل آگهی شبی بخواب دیدم که بگزیت از بزرگان دین و ابدال علم
یا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرا میگوید که این خواجه بهار الدین است و حال آنکه پیش ازین
من حضرت خواجه را ندیده ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجه و قصه آن خواب را بر پشت
کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان بزاری
نشسته بودم ناگاه عزیز نورانی بزرگان من آمد و نشست و اثر اہلبیت و جلال از و ظاہر بود چون
در روی او نظر کردم مرا آنصورت کہ بر پشت کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر
شد و از نہ بر اعضای من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجه التماس کردم کہ می باید کہ قدم
شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجه گرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان
راست بمنزل من رفتند این اول کہ استی بود کہ از حضرت ایشان مشاہدہ کردم چه مرکز ایشان
منزل مانذیرہ بودند و چون درآمد اتفاقاً مراجعہ بود فی الحال قصہ آن مجرہ کردند و درآمدند
و حال آن بود کہ بر دیوار آن مجرہ طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود خواجه دست مبارک و از
کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند
بر پشت این کتاب چه نوشته و حال چنان بود کہ آن وقعہ را بر پشت آن کتاب نوشته بودم
از آن شراف ایشان حالت من دیگر شد بعدہ چون نظر کردم از تاریخ کتاب آن واقعہ تا زمان
ملاقات بحضرت ایشان ہفت سال گذشتہ بود لطف فرمودند و مرا بہ بندگی قبول کردند و ازین
جنہ روز کہ در بمنان بودند مرا پریش می نمودند و بمنزل من کسی میفرستادند از محبان خود
نقل کردند خواجہ فضل خالہی رحمۃ اللہ کہ در اوایل سن شباب در خرد سالی مرا بحضرت خواجہ قدس

پیوستگی و محبت شدہ بود و از نظر ایشان صفتی در من حال شدہ بود و مرا وصیتی فرمودہ بود
 کہ مارا فراموش نکنی و خیال مارا نگاہ داری و من ہرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و اکثر مرا
 اتفاق شد کہ بچہ روند و مرا بخود بردند چون ہمراہ رسیدم و اوضاع آن بقعہ اتفاق افتاد
 آن صفت کہ از حضرت خواجہ بن سیدہ بود غایب کردم و چون با صفہان رسیدم مردان
 اطراف عزیز می بود کہ خلق روزگار با و تقرب تمام می نمودند و علامات ولایت از ولایت شاہ
 کردہ بودند والدین از ان عزیز نظری بہت من التماس نمودند و حال آن بود کہ من از صفت
 غیوری حضرت خواجہ قدس سرہ قوی می نہ رسیدہ بعد از مراجعت بعد سالی و بیشتر چون بہت
 ایشان ملاقات کردم بخوف تمام فرمودند مترس کہ آن کار راست تو فرزندانی ترا کسی تصرف
 نمیتواند کرد و باز فرمودند چون ہر اہ رسیدی مارا فراموش کردی نقل کردند خدمت خواجہ
 علاء الحق والدین کہ شامی حضرت خواجہ تاقی قدس العدر و در محکمہ کلا علیہ بودند در منزل درویش
 و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند درین آشنا حضرت خواجہ توجہ بمولانا داد کہ کوفتی کردند و فرمودند
 کہ مرا دوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا میفرمایم بجای می آری گفت می آرم فرمودند
 قلان کار اگر فرمایم میکنی گفت می کنم فرمودند دزدی میکنی گفت نمی کنم فرمودند چہ گفت
 بہت آن کہ آن کار ہا رتعلق بحق الہ است و کرم اورا نہایت نیست توبہ قبول فرماید انا
 دزدی تعلق بحق بندگان دارد فرمودند چون توانستال امرمانی کنی ترک صحبت ما کن و حال
 فیضی الہوی اورا پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تصرع بسیار کردند
 و مولانا داد کہ گفت کوبہ کردم بعد ازین ہر چہ اشارت باشد در حال بجای آرم بعد حضرت
 خواجہ از ان منزل بیرون آمدند و مولانا داد کہ رسید درویشی کہ در خدمت ایشان بود
 بطرف دروازہ سمت راست توجہ شدند چون بان محلت رسیدند بجائہ فرمودند دیوار اینخانہ
 را سوراخ سازت نزد صاحب بان کار متوجہ شد و سوراخ کردند فرمودند درین خانہ
 در فلان موضع جوانی ہر از خشت در آری و بیرون آری در آمدند و بیرون آوردند خواجہ
 با بعضی از اصحاب در گوشہ و پناہی فرستند و بہ شستہ ساعتی گذشت آواز سنگ
 بگوش آمد خواجہ مولانا داد کہ را با بعضی از اصحاب گفتند بان طلب کہ آوازی می

برویت رفتند دیدند که در آن ازان سوراخ در آن خانه درآمد و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از ما آمده اند و آنچه درین خانه بوده است برده اصحاب چون آن حالت مشاهده
کردند متعجب شدند اتفاقاً خداوند آن خانه بیاض فرشته بود با ما و حضرت خواجه آن جوال خست را بر سر
نزدیک او فرستادند و گفتند بگو که در ایشان شب برین موضع میگذشتند برین حال قهقش شدند
و جوال را از فرزندان گرفتند بعد حضرت خواجه مولانا دادرگ را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میگردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد و قوی مادم شد و مطالعه این وقعه سبب رشد
و یقین بجای شد نقل اگر چه خدمت امیر سپه کمال رحمه الله در سبادی احوال حضرت خواجه را
قدس الله روحه تشیفات فرمود چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرده ام و تربت
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بقیه بشریت بیرون آید اما مرغ هست تو بن پرور از
آفاده است و اجازت دعوت خلق تجی سبحانه دادند و در حضور خود تبصره باطن فرزند خود امیر را
امر کردند و آن امر را اگر کردند و خواجه امثال امر ایشان نمودند در حضور ایشان چنانکه گذشت
اما حکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عز وجل محبت است و حال محبت محض موهبت است
و بنابر جمیع احوال حالیکه ما هب محض اندر محبت چنانکه بنابر جمیع مقامات السایرین الی الله عز وجل
بر توبت و گفته اند المحبته ستمه الطایفه و عنوان الطریقه ای علامه طایفه السایرین الی الله عز وجل
و سیاهیم بها یعرفون و الیهام ینبون و المحبته الذاتیه فی قطب مذاتنا ای سلوک الی الله عز وجل
و علیها مدار مده الطریقه لان العمده فی سلوک ہی ترک الاغراض و الاعراض ابتغاء لوجه الله
ولا بطلب محض لحقیقه الا صاحب جنت المحبته فمن بعثه علی الطلب اشتاقات النوار بنده المحبته هو
انها بنیایه البغیه و المحبته الذاتیه ہی طور و رار العقل مہی فی الحقیقه من تعرفات الحق بذاته الی قلوب
اہل عرفان مہی و رار المنوت بہ نور ہا العقل و یعزلہ عن الحکم و لا برہان علیہا الا وجود ہا بقیہا
شہود ہا لا ینتی معرفتہا الا وجدانہا و جدا نہا لغنی عن تعریفہا و عرفانہا فلان فائدہ فی نعمتہا و از حبلہ
لوارض حال محبت حال غیر مستقیم محبت بنود الا کہ غیور باشد و الغیر سقوط الاحتمال و الضیق عن الصبر
لنقاسہ ای سقوط احتمال باشارک مجبوری فی تعلق المحبۃ بنجای مجبوریہ و ہذا الخجل ہوا الکرم شعر
و کیف تجود لی بک نفس حرۃ و اہل اشخ نیک ہم الکرام ہوا المقصود من بذل النجۃ تقدیم الخیر المستہام

والتقیق عن الصبر ففاته امی العجز عن الصبر علی مقاساة الشغل عن محبوبه واما حجة عنه ولفاته
 الرغبة فی الشئ من غیر لعمرة عنده لولماته المخلات بالکمال الماستری جمه الله فرموده است
 انه لابد علی الشاخص اشارات المريد من الحق سبحانه علیهم و یوسف بن حسین رحمه الله فرمود
 اشارات الخلق علی قدر مواجب هم و مواجبت هم علی قدر معارفهم علی قدر محبتهم و پس حال حب
 الی الله سبحانه بن محبة احب له لا جرم حکم حاک غیرت یا غیر آن والد تعالی اعلم خدمت امیر
 رحمه الله بعضی از اصحاب را در ان مبادی از متابعت حضرت خواجہ روحا الله روحه نمی نکرده اند
 چنانکه منقول است کہ شیخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امیر بودند و بعد کہ خفی و علانیہ مشغول
 در انبار ملازمت امیر ملازمت خواجہ آغاز کردند خدمت امیر ایشانرا نمی کردند و سوگند دادند
 کہ ملازمت او نکن و این نیز منقول است کہ گفتند او ساحر است و امام تشتری رحمه الله فرموده است
 و لقد کان صلی الله علیه و السلام قبل النبوة حمیداً لثان عند القوم جمیل الذکر و کانوا یسمونه محمداً
 الامین فلما وقع فی هذه الحالة بدلوا اسمه و ترقوا و صفه فواحد کان یقول ساحر و واحد یقول
 کاسن و ثالث یقول کاذب و رابع یقول شاعر و اشاعوا لثانی الحی شیخ قهقهه و کانوا
 لثانیاً نصار و الناحیه و هكذا حدیث الہجۃ لا ینفک عن الملام و لکن احد الملمات
 فی ہواک لذیۃ و جال ذکرک فلیکنی اللوم و حضرت خواجہ قدس الله روحه در مبادی احوال
 این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذاشته است ترس من و یار من زبدا می بود
 اکنون زچہ ترسیم چو بزم شدیم و اگر چه حجب ظاہر تغیر خاطر از امیر نسبت خواجہ فہم شدی در ان
 فیضی کہ بحضور خواجہ رسیدہ بود و خدمت امیر و اسلمہ آن شدہ در انجا میج قصور نمودی و در
 مثل این معنی گفته اند لظہم باغبانیکہ گریہیم در ویش باغ و آخر از باغ بیاید بر در ویش
 نقل کردند کہ در ہمین فرصت شیخ خسرو بر دکان موزہ فروشی در قم کلا با و بخارانشہ بود
 درین فرصت شیخ خسرو را چارہ پنجرہ درینار دسگاہ بود و خلق محتاج را بسیار بقرض و غیرہ دسگاہ
 کردی حضرت خواجہ بیادند شیخ خسرو در دکان درآمد و در را فرار کرد و گفت میان من و شما اینمین
 پیدا شدہ است امیر را سوگند دادہ اند کہ با شما ہمیشگی نکنم خواجہ فرمودند بیرون آی و من بشما
 یا پشت تلباتو خرید و فروختی بکنم موزہ باخاری بچیت مسعود شاہ کوشک ہند وانی از و خریداری و

گفت و از ده کم نگنم بکاس کردند گفت یازده کم نمیکنم همچنین بایشان یازده فرود آمد خواجه گفتند هر روز
چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه این مقدار خلاف قول خود میکنی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل المدیکنی این گفتند و فرستاد شیخ خسرو را تعلق باطنی با ایشان قوی شد و بقرار گشت و ده گانه را از او گرفت
و در طلب ایشان شد و آن روز ایشان را نیافت روز دیگر بر همان نشسته بود حضرت خواجه بیامند و ایشان
سخن گفتند شیخ ابو یزید قدس المدر و روح فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهیم خلقی بقرار
و بی آرام شوند و طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشه استین جنبانم شهری و طلب من بقرار شوند
امروز درین شهر همی گردم مست به میجوییم عاقله که دیوانه کنم گفتند و فرستاد بقراری طلب بر شیخ
خسرو استیلا آورد و در آن اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و طلب ایشان بقرار می بود
و او را صحبت خود راه نمی داد و روزی در طلب ایشان به طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خبردار شد که بر بانی نشسته اند با جمعی اصحاب بیاید و پیش از آنکه بر آید فرمودند ما نزد بانی را بر کشیدند و
مانیم شب چنانکه گفته اند سه همه شب چون جرس نالیده بر در و در کس نشسته اند و از سه در آئی
منتظر مرجهائی و برای برائی میبود و آخر شب نوید بازگشت آخر الامر او را گفتند اگر در آن طلب
روز صبر میکردی کار تو در ده روز تمام میشد حسرتی در و پدید آمد و آن در طلب را با این نفس در
زیادت کردند در دل من بدرد و در آن دست به دشوار من دل شده آسان دانست
گفتم شما ز وصل نوید شدم گفتا که مشو به نوز تو آن دست به و از انفاس نفی حضرت
خواجه است قدس المدر و روح درین طریق مسالک می باید که ندانند که او در چه مقام است احباب را به
نشد و مرشدی لازم از حال طالب باشد یعنی حال و آئینده با خبر باشد او را تواند تربیت کردن و در همین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه به طرفی دوید و سرگردانی کشید و در آن اوقات خواجه در حجره خمدان
مولانا عارف کمال و محبت کا و کشان با اصحاب جمعها سید شدند و در آخر روز شیخ خسرو خبر یافت که
خواجه با اصحاب در مزار بر ایوان خواجه ترس چندی آمد رفت دید که خواجه نزدیک آستانه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیشتر نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو
افتاد فرمودند بیا تا مسئله ترا از علما که علم فتوی بایست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی بایست و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب شنوی و سوال کردند که چه فرمایند ایامه دین خوانند

علیهم اجمعین در صورت که طالب راه حق سبحانه و تعالی پیوست و یا بنده معنی شد یا نشد بعد از آنکه
 بصحبت درویشی رسید که آن معنی را و صحبت او یا بنده تر است و کشاده باطن خود در صحبت او می بیند
 و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این درومنه شیخی نگذرد و در
 طلب چه نوع معاملت لازم میشود و چه نوع سلوک اوردار و است و اولی است مینو و توجروا و اخواج یوسف
 و علمای حاضر جواب فرمودند که اختیار ملین طالب است هر کجا کشاد باطن خود بشیخی بیند آنجا ملازمت
 کند و اگر سوگند بر گرفته باشد آن سوگند را شکسته و کفارت دادن اولی است و حدیث نبوی باین
 مطلق است که فلیات الذی هو خیر و لیکفر عن یمنه و الله تعالی علم شیخ خسرو چون این جواب شنید
 و دید که راه بر کشاده شد قوی بنسب شد و امید و ارگشت و طلب و ملازمت خواج سجد تر شد و موافق
 این جواب که خواج یوسف رحمه الله و علمای دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال شایخ طریقت قدس سره
 ارواحهم بسیار است و از جمله اقوال قول صاحب مرصاد است رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
 و تفسیر آیت قل فاقوا کتاب من عند الله هو اهدی منها ایتوه ان کنتم صادقین و فی قوله فلیاتوا
 الایه اشاره آخری و بی آنکه لوکان لطالب صادق و صریح حاذق شیخ لا یجتدی به و له شان
 مع المدعو و جل ثم استعد بنجد شیخ کامل بهی الی المدعو و جل منه و جب علیه اتباع و التمسک
 بذیل اراده حتی تم امره و لو تجدد له فی انشاء السلوک هذا استعداد بنجد شیخ آخر اکمل من الاول و الثانی
 و علم تراجب علیه اتباع الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی و هو الوصول الی الحضرة بلا اتصال لانفصال
 نقل کردند که حضرت خواج قدس المدروحه در آنوقت که با احتساب مشغول بودند باختیار خواج یوسف
 و جمعی از علما و غیر هم پنجاه شصت سوار کما بیش بسو خاری با احتساب رفتند و از ذکر علانیه نمی کردند
 و گفتند علما ازین نمی میکنند حدیث امیر روح المدروحه فرمودند بنحو اهم و بد آنکه چنانکه خواج احوال
 و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنهم در دهن شاجرت و مخالفت منتقلت قیاس
 بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل و استن و حکمت آنرا احوالت بعلم حق سبحانه و بعلم الراجحین فی العلم
 می باید کرد و همه را المدونی المدوستان میباید داشت و نظریات قلوب ایشان میباید کرد که اکثر
 در آن بوده اند نه بصفت بشری که گاه بهر طوایر ایشان رفته است نیاز حکمتی تا دین بسلامت ماند
 همچنین احوال شایخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از انفاست
 نفس

حضرت خواجہ است قدس سرہ روح حق را بر ای حق نفی میکردن و مولانا روم قدس سرہ میفرمود
 مثل این حسنی در حق این طایفه اهل اللہ خسرو و شاد کی با دگری در جنگ اندو لیک چون
 و انگری متفق و یک کار اندو مردمی کن مرو از خدایت آن مردم شوق زانکه این مردم دیگر همه مردم خوانند
 بله باشد ار که در شهر دوسه طرا اند که بتا بیر کلاه از سر بر دارند دوسه رنند که بشیار دل میستند
 که فلک را یکی عریه و چرخ آفتاب سر مانند که تا سہ نہی میزند ساقیانند که انگور بنی فشارند
 یا آفتاب است که جان طالب او همچو چشم خوش و خیر کشی بیارند صورتی از ولی دشمن صورتها اند
 در چہ مانند ولی از ہر دو جان بزارند همچو شیران برانند بویب میخندند دشمن ہا اگر لغو و حقیقت یار اند
 همچو خورشید ہمہ روز نظری بخشد مثل ماہ و ستارہ ہمہ شب بیارند اگر کبک خاک بگیرد ز سرخ شود
 روز گندم در وند ارجہ شیخ کارند پس کن پیچ مگو کہ وہاں سخن است زانکہ این حرف دوم و تافیه ہم اغیارند
 و قال الامام القشیری رحمہ اللہ فی قولہ عز وجل قالت الیہود لیس الیہود علی شیء ثم قالت ہذا
 لیس الیہود علی شئ لہ الاشارة فی ہذہ الایہ لعکس من حکم الظاہر الماحد اربہ اربعہ من
 بعض الیوم والا ولایا من وجہ کذلک قالوا الازالت الصوفیہ نحرنا قروا فلا یقیس بعضهم بعضا لآ
 یوقل بعضهم بعضا یقی بعضهم مع بعض ولكن الایہ کلیم علی الباطل عند بعضهم من بعض والا ولایا
 کلیم علی الحق عند تیری بعضهم من بعض ہذا ما ذکرنا من حکم لعکس فی کتابا الطبقات ۵۲ رویم بن احمد
 و یقال رویم بن محمد و احمد اصلح من اہل بغداد من جملہ مشایخ ہم توفی سنہ ثلاث و ثلاثین سبیل
 عن ادب مسافر فقال لا یجاوہر ہم قدمہ و حیث ما وقفت قلبہ کیوں منزله و قال رویم بن احمد
 لا یرال الصوفیہ نحرنا قروا فاذا اصطلمہ ہلک و فی تاریخ الصوفیہ قال ابو العباس بن عطار
 رویم تم حلالا من لاخیر تصاریف الاحوال قال الجینی لا یستحق کم تنادی علی المدین یدی العاصی فقال الجینی
 اما تنادی علی العاصی یدی المدین و جل فقال رویم قوم افنوا اسرارہم بالخطوط و افنوا البصار ہم
 بالخطوط انی لہم الی ذکر الحق سبحانہ سبل و عن ابی عمر و الزجاجی قال نہانی الجیندان ادخل علی رویم
 فدخلت یوا و کان قد دخل فی شیء من امور السلطان فدخل علیہ الجیند فانی عندہ فلما لم یجہا
 قال الجیند کیف راہ یا خراسانی قلت لا ادری قال بان الناس یتوہمون ان ہذا نقصان فی حال
 و وقتہ و ما کان رویم اعمرو قناتہ فی ہذہ الایام و لقد کنت اصعبہ بالتوہن فی حال الاواراد و کنت

فی خبر قنین و هو الساعة اشد فقر منه في تلك الحال وتلك الايام فقلنا كره دنکہ کہ سہرین اوقات مذکورہ کہ
شیخ خسرو در طلب صحبت خواجہ قدس الدیر و جہ مقرر شدہ بودند روزی در طلب خواجہ بود و دران ایام
ساعتی گزشتہ شدہ بود در شہر فیما بین السبیل و بین دو غن جوشی گرفت و پیادہ تا قصر نہد و ان طلب
ایشان رفت و حاجہ نیافت و اینجہ در دست داشت و زحمت خواجہ گذشت و بطرف او آمد و آخر روز
و بارزاری گذشت بر مدرسہ خارجک مولانا عبد العزیز رحمہ اللہ کہ از اصحاب خواجہ بودند بر در حجرہ
شادی تحک کہ در دیشی بود آہنگاری میکرد و دران بازار و باغ محضری داشت بر دروازہ بود و خواجہ
دران اوقات با دو آفتاب داشتند و بدکان و باغ او نیز اجناس میفروخت و اتفاقاً دران بازار خواجہ در منزل او
بودند و بازار و شیخ امیر حسین دران منزل آتش میکرد مولانا عبد العزیز نیز می نشست و می در آورد و خواجہ
علامہ الدین و شیخ زاد حسین الفقرا دران مجلس مراقبہ داشتند و خواجہ پوینہنی پوشیدہ بودند با سکوہ
و کرتہ در تن مبارک ایشان بود شیخ خسرو درآمد بہ نشست بعد از سلام گفتن و خواجہ در اول حال
یا و التفات نمودند و در آخر مولی از پوینہن مبارک خود بر کنند و بہ دست اشارت کردند تا شیخ
بگیرد و چون او قصد گرفتن کرد دست خود باز کشیدند و بچہن چہن بار باین وجہ باطن او را تصرف میکردند
و گفتہ اند این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو و تربیت باطن او و در یک کرت کہ خواجہ دست
بازی کشیدند و آن موی را منیدادند خواجہ علامہ الدین و شیخ زادہ را کیفیتی شدہ تجمہ و اہر دو افتادند
و از دہان خواجہ علامہ الدین گفتا بیرون آمد فقل کردند کہ در مباردی حضرت خواجہ با اقدس الدین
با خدمت مولانا جلال الدین خالدی روح الدیر و جہ در مزار خواجہ با دام رحمہ اللہ درش صحبت خلوتی
مولانا از ایشان پرسیدند مقصود چیست فرمودند معرفت گفتند کہ ام معرفت فرمودند تفضیلی کنند و
چند صفت فرمودند یکی و دو تاسہ و چہار بعد از ان خواجہ میفرمودند تمامی رخت خود را کشود و سن
دو و ایک رخت خود را کشودم بر کل او غالب آمد و هنوز شعلہ میزد فقل کردند کہ در مباردی احوال
پوینہنی کہ منہ بر تن دہ در میان بازار بودند بر سہ بازار صرافان درویشی گریہ بان ایشان میگرفت گفت
بر خدای رست گوی درین فرصت اندک این کمالات از چہ حاصل کردی فرمودند از ریزہ چہنہ
فقلنا کردند کہ خواجہ علی داماد را فرمودند پیش از وفات بچہ قبر کہ روضہ ایشان ست بعد از اتلم آن
بجہت خواجہ روح الدیر و جہ حاضر آمد و در خاطر میگذاشتند کہ بعد از ایشان اشارت بکہ خواجہ بود برادر

و فرمودند سخن بهمانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هرگز اگر زوی مادر یا فلان نظر کنند علما را الدین با
ایشان داشته اند بعد ازین نفس روز دیگر بجوای رحمت حق سبحانه نقل کردند و در اوقات ملازمت با راه
و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شمار این مقدار ملازمت حاجت قیامت و در مبادی
که سخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان یافت و در نظر میکردند و راه را می گفتند و می فرمودند
حاضران ناس او هر فردی نسبت حال خود سخن خواهند شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرمود
اند نسبت غنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده بر آنکه ظهور خواهد کرد اما خبر سنگی بر راه است تا او بر خیزد
نقل کردند که حضرت خواجه با قدس اندر و در مبادی احوال که در صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیک پل شاه و شیخ محمد دتاهن و غیر ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند و اجتماع
می برخاستند و جاهها از تن مبارک بیرون میکردند و فوطه بر میان می بستند و میفرمودند من بظاهر و
باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را وقتی میشد میگفتند شما با کمال حال چنین می کنید و چنین میگوئید
ما این اولی تریم هر یک باین صفت در فدای طاهری و باطنی می درآمدند و اثر این تاده دوازده روز بر
این حال در آن دوازده کس باقی میبود نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کثرت اوقات
که از سفر حجاز بازگشتند مدتی در مر و بودند و دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید و مر و ایشان
اجتماعی شدند اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند و فرمودند
هر کس باید سلوازی گردیده خواجه اول آغاز کردند و گرم گفتند و همچنین ده یا توده بیت کس فیکر گرم گفتند
توبت خواجه علار الدین و خواجه محمود شاه رحمهما الله رسید و ایستادند خواجه محمود شاه را عرق قوی را
شد بر خاستند و در خواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علار الدین ترغیم کاره مبتی بدشت خوانند آخر الامر توبت بشع رشید بیدین مبتی خوانند که هم هر کس از
سوی کویت ره کجا اند که هست و راه تو خم در خم و صدا شد و در هر خمی بن مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان از
در وجود آید باید که سر نیستی نیز آرد و هر از بار نیست تر شود و از خود زیادهای کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی از در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نوسید نگردد و دل را در قبضه تصرف خود نیک
نگاهد و اندک هیچ طرف دیگر نرود و دیگر هر امری که گردند و در کرم باید که بران اقدام کنند تا در باب مقصود

شود و الا بی بهره ماند نقلا که دند که حضرت خواجہ توسی سرہ بعد از میت روز کا پیش برکان شیخ رشید رسیدند
اصحاب و کاکین کہ بران حوالی بودند حاضر بودند فرمودند برپای شود بر ہیئت خشوع و تضرع سوال کن
کہ چند روزینا فتم کجا بودیت شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف حمید قاصد
بیاید و گفت اگر ششستہ اید بر خیزید و اگر برپای آید رود در راه و گریید و نگاہ بطریق ملاطفت قصہ گزار
فرمودند و گفتند رفتند چون با بنجار رسیدیم ایشانرا از بخور یا تمہچین قصہ می گفتند و در انبار آن فرمودند
درین روز ہا کہ آنجا بودیم و حضور مولانا عارف رحمہ اللہ ایشان فرمودند حاضران را مرا با ایشان
یا ماہر دو در خانہ دیگر در آئیم یا شما در آئید حاضران گفتند شمار از بخوری و کسری بہت ما در خانہ دیگر در آئیم
انگاہ مولانا عارف در ان خلوت با من گفتند میان شما من معلوم است کہ اتحاد کلی بودہ است بہت
اگر چہ عشق باز پیدا دین میان گذشتہ باشد اکنون وقت با خرا آمدہ است در اصحاب خود و در صحاب
شما نظر کردم قابلیت این راہ و صفت پستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم ہر نظری کہ درین راہ یافتہ
بودم و ہر معنی کہ کسب حاصل کردہ بودم ہمہ را اشارت او کردم و با و سپردم و اصحاب خود را متابعت
او امر میکنم شما نیز در باب او ہر آئینہ درین معنی تقصیر نخواہید کرد کہ او از اصحاب شماست بعد از ان فرمود
دو روز تا سہ روز دیگر ہمیش نمازدہ است بہت خود دیکہای آب را بشوئیت و بدوز انوشینیت و خود
آتش کنیت و آب گرم کنیت و بہت داد من بہانیت و بعد ازین روز سوم باز کردیت حضرت خواجہ فرمودند
کہ بعد تمام آن وصیتہ ما عمل کردم اکنون از ان طرف رسیدہ ام و بکرات و مرات دایمائی فرمودند سخن
ہماشت کہ مولانا عارف رحمہ اللہ فرمودہ اند تمام کردہ نقلا کہ دند کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر جو
در مبادی علل الحق والدین را رحمہ اللہ در پیش خود بسیار می نشانند و نزدیک بخود میگردد و انیدند در
مجالس ایشان ازین معنی سوال کردند فرمودند او را نزد خود می نشانم تا گرگ او را بخورد و گرگ نفس او
در کمین اوست ہر خطہ از حال او متخص می تائیم سخن اہم تا مظهری شود و ہم نقلا کہ دند کہ حضرت خواجہ
بزرگ قدس اندر قاسلہ روحہ در مبادی بعد خلوت رفتہ بودند و بنزل شیخ شادی رحمہ اللہ نزول
فرمودہ شیخ شادی در خدمت ایشان ششستہ بود در ان مجلس در کسب حضور و مراقبہ سہر بر آوردند
و فرمودند شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست کہ بر خیزی بخدمت مشغول باشی اما در ان خدمت
خود را نمیدانی و بی وجودی و صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ را و از حق

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خوانند و این بیت حدیث آنکه لایوس
احدکم حتی یکون هواد تبعاً لما جنت به و بیت سقا مسوز و بر نیاید بوی خود و پخته و اندکین سخن با خام
و گفتند ضمن همین است و تمام است نقل کرد و ذکر مولانا عارف را رحمه الله خویشی بودند مولانا در پیش او
و ایشان از توابع امیر خود رحمه الله بودند و بنکر چه مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان
رفت و دینی منکر بجای آوردند و گفتند اگر نمی شویت گا و کاری شما تلف خواهد شد نشنودند
و گا و کاری شام آنروز تلف شد مولانا در پیش امتناع نکردند و بتائے عزیزان بواکنه رفتند
و باز آمدند همچنین گا و کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف
کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیریت بیت کا ز نادان کوتاہ اندیش است بد یاد کرد کسی
که در پیش است و مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معاشرت کسی را رواست که آن کار که مقصود
آورده است بهمت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمه الله از ایشان نقل کردند با امیر
افتخار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معاشرت بردند و نکردند و این سخن را نقل کردند
حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره در مبادی طلب بولایت نفس تقیلاً و خواجه مبارک رحمه الله
بخدست مولانا بهار الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بهار الدین فرمودند این چنین مرغی که بونی
یا تو عارف دیک کرانی است خواجه فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر شود و شوق دریافت
مولانا عارف رحمه الله بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در دیک کران بودند در آن زمان و در آن
زمین چنبره می شکستند با مولانا امیر شرف و بابرادر ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و با خال خود خواجه
احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خود و الکنوی قدس سره بودند و مولانا عارف را پدر سببی مولانا
بهار الدین رحمه الله خواجه را گفتند اگر ترا خاطر معارف است او را آواز دهم هر آینه خواهد آمد بیرون آمدند
و بر بامی برآمدند و کثرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نه روز از کار زمین چنبره بیرون آمدند و
گفتند شما بطرف منزل رویت که مرا مولانا بهار الدین طلبیده اند و روان شدند و در همان روز در آن نیمروز
پیش از آنکه دیک از آتشندان فرو گیرند بعد از آنکه آتش رسیده بود در آن صحبت که در قشلاق بودند رسیدند
و اول ملاقاتی که از حضرت خواجه را با مولانا عارف رحمه الله بود در آن صحبت بود و نقل کردند که خدمت
مولانا عارف در دیک کران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجه بزرگ

خواجہ بہا الدین در آن صحبت بودند در خاطر اصحاب خواجہ مارحمہ اللہ گذشت کہ خوش بودی اگر حضرت
 خواجہ انیسر دین مجلس بودندی تا بلقاعی ایشان مشرف شدی مولانا عارف رحمہ اللہ سر بر آوردند
 و گفتند بہا الدین رطلیم حاضر شود و خواجہ در آن حالت در بخار بودند اصحاب خواجہ خوش خاطر شدند
 و در آن صحبت چند باہی در تہنہ بودند چون بخت شب پیش از آنکہ سہ تہنہ بکشایند و ماہیانرا بیرون آرند
 حضرت خواجہ قدس سرہ از آنجا کہ بودند حاضر شدند با جاہلانی تکلف و شاخی از درخت سجدی کتف
 درآمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمہ اللہ جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
 بہا الدین سلمانی یا کافر فرمودند کافر مصرعہ کافر خوشیم و مسلمان عشق بہ دین کفر با طاعت و یونہ
 باشد الایہ و جار فی تفسیر طاعت کل احیفہ و این سخن را کہ فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
 اذا اہل العبادة سألونا بـ اجنبناہم باعلام الاشارة الیکبریت دین تم کہ پنهانی نیست بہر دشمن
 سرش باسانی نیست بہ ایمانش ہزار بار تلقین کردم بہ دین کافر اکثر سلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
 رحمہ اللہ ہر کہ در بندہ تہنہ خود است در روز خرقہ است و ہر کہ در مطالعہ تقدیر اوست سجاد و بہشت
 تقدیر است و فرمودند در وقت خوردن ہر عضوی بکاری مشغول است دل بچہ مشغولست گفتند نہ کہ حق بجانب
 فرمودند نہ کہ گفتن اللہ و لا آلہ اللہ نیست ذکر از سبب بہ سبب رفتن است و نعمت را از سبب دیدن
 یکی از اصحاب خواجہ بزرگ را قدس سرہ لڑہ بودی نالید خواجہ درآمدند فرمودند نامزدی الی گفت
 صبر کردم آخر الامر فی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواہی صد ساعت خود را نگاہدار و جہزی بخود
 بعد از سہ روز خفت میدہد و در روز چہارم صحت و مجلس ملک ہرہ رحمہ اللہ از حضرت خواجہ تہنہ
 اللہ روحہ کرت اولی کہ حج رفته بودند ملک رسید و اکابر اعیان حاضر بودند کہ امام ولایت است کہ از نبوت
 ما ضلست است خواجہ فرمودند ولایت ہمان بنی ملک سوال کردند چون حضرت شمار او کہ جہر و خلوت ہما
 نیست طریقہ شہادت فرمودند سخن خانوادہ خواجہ عبد الحائق عجد والی است قدس اعلا و ہم
 خلوت در انجمن و متابیع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن بہ باشد فرمودند بظاہر یا خلق بودن و باطن
 با حق بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر شود حضرت خواجہ قدس سرہ روحہ فرمودند حق
 تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید رجال لا تلیہم تجارۃ و لا مہن عن ذکر اللہ و می فرمود
 اغیاب الزیادۃ مع حضور القلب فی من دوامہا مع نفور القلب سخن شیخ ابوسعید قدس سرہ

و در حدیث یا امام پروردگار خجسته و جفا فرمودند اگر چه ابوهریره رضی الله عنه از پس ستون در گشت
 و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش ازین طاقت ندارم اما اگر مال و متاع است
 کردی بهتر بودی و چون در کرت نماینده بعد از مراجعت از بیت الله زاده الله سبحانه شرفا بمنزله سلم
 رسیدند مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیره و شیخ نظام الدین عبدالرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفت
 شیخ نورالدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
 سکوت نگه می نمودند اصحاب خواجه در آن حالت از ایشان صورت غیبی مطالعه می نمودند بعد از آن
 خواجه سر مبارک بر آوردند و ردی با اصحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
 که مرادین زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد باقر قدس الله روحه حاضر شدند و مر گفتند
 فرزند درین مجلس از تو سوال بزرگ خواهد کرد و در طریقت راقف باش و بی و بهشت جواب گویی
 پس از آن بزمانی درویشی سوال کرد در احادیث یا در سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم
 منقول است ما رایت شیئا الا و رایت شیئا الا و رایت الله فیه ما رایت شیئا الا و رایت الله معه ما رایت
 شیئا الا و رایت الله بعده ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله توفیق میان این چند وجه است خواجه
 جواب را پیش نورالدین حواله می کردند و شیخ نورالدین باز خواجه حواله می کردند همچنین چند کثرت واقع شد و
 هیچکس را بحال دخل و درین سخن نبود تا یک در آن مجمع و بر آن صفت بسی از علما بر مناظر از خفیه و شافعیه
 حاضر بودند و طریق ایشان معلوم بود و در سرعت خویش در کلام و بسی از قهر و اهل معرفت نیز حاضر بودند
 آخر الامر خواجه سر بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
 در اهل جمع تصرف کرده همه بیک کلمه تحسین می کردند و از هیچ کس جوابی و سوالی درین مجلس موجود نشد
 و میفرمودند لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب ولا بنی مرسل بک معنی آنست که مرا کمال
 میباشد که در آن حال ملک مقرب و بنی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مبتدی را نیز در بعضی
 اوقات میبود و دیگر آنکه ترا عالی میباشد که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
 و بنی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت بنو حضرت رسول است
 صلی الله علیه و سلم چنانکه بعضی از مشایخ گفته اند الولاية و فضل من النبوة و دیگر اشارت
 باین معنی می نماید که هر گاه حق تعالی بر بنده نصفت جمال تجلی فرماید و خود آن بنده چنان

بزرگ شود که در عالم کنونی لایسعنی ارضی و سمائی و وسعنی ثلث عبدی المؤمن اللبیب الورع و میفرمود
بعد از سوال و شنیدی که لطف و قهر هر دو صفت خداوند حق است و در حد کمال است لغز از کجاست که
هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که مظهر صفت قهر میشود محل نفی است فرمود مظهر
قهر او و معنیست یلی آنکه قهر از او ظاهر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قهر بروی ظاهر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بلا به نسبت ظاهر است و بلوی نسبت باطن و میفرمودند در اللام اغفر فی
و لوالدی و رویشان تمام گذشته اند از خود و هیچ بهره نمی طلبند یا کی وجود خود را برای یکی دیگران
سیط کنند و میفرمودند آنچه از مشایخ منقول است الصوفی غیر مخلوق تاویل او انست که صوفی را
در زمانی صفتی و حالی میباشد که او نمیباشد این سخن به نسبت آن زمانست و الا صوفی مخلوق
و میفرمودند الفقیه لا یتحتاج الی اعداد از سخنان ایشانست و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سوال استجبی من سوالی علمه بجالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اذ اتم الفقیر فیه
عز وجل اشارت بعنا و منستی بند و محو صفات اوست چون تو بنودی چه بود جمله خازنش
چون تو نمایی چه ماند جمله خدا اسی گدا به نقل کرد و درویشی که در کثرت اولی که حضرت خواجه از سفر
مبارک مراجعت فرمودند مباحان آمدند مولانا محمد پیروی نام داشتندی در عقب ایشان از
بعد آمد خواجه قدس الدروحه فرمودند موقوف بزمان التفات است اتفاقاً روزی جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجه فرمودند آن ساعتی و زمانی که همه طالبان و عاشقان و سونندگان این راهگران
آند رسیدت مولانا محمد را نزد یک خود خواندند و فرمودند وقف باش تا بهره برگیرست گشت مسجبه
خود را بر زانوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و بهوش گشت خواجه او را بجال خود باز آورد
و فرمودند با خبر باش که زمان میگردد و باز با التفات کردند حالش متغیر شد باز او را بخود آورد
و کثرت سوم فرمودند که وقف باش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد متوجه حضرت
خواجه شد و ایشان باو التفات میفرمودند چون ساعتی گشت خواجه گفتند ای مسلمان و نیل
چه جای یاد کردن باغ زانهاست چون خواجه این گفتند مولانا محمد در گریه شد و جامه بر خود پیاده
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد پیروی چون از آن حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب از او
پرسیدند که در آن زمان شگرت سبب گفتن حضرت خواجه این سخن را چه بود و آن اضطراب شما

در عقب آن سخن خواجه از چه بود مولانا محمد گفت قصه باغ و زراغان آن بود که روزی بادوستی و بیخی
 باغ زراغان هرات بودم آن دوست مرا گفت که وقتی که بصحبت دوستی از دوستان حق تعالی بری و ترا
 از برگه آن عزیز وقت خوشی باشد در آنوقت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجه مرا این میفرمودند و در آن
 گذشته را بر من میگذاشتند پس بعد تفصیل و در آخر مشاهده حال شکر فی میگردم درین حال بزرگ
 چون قصه باغ زراغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجه فرمودند ای مسلمان چه جای یار باغ زراغان
 گریه و اضطراب من از آن بود که چه خواجه بر آن خاطر واقف شد و من سالها بود که در عالم می گشتم
 هرگز باین کمال کسی ندیده بودم و گمان من این بود که درین روزگار انجمن صاحب دولتی نیست
 نقل کرد و در روشی در آن فرصت که حضرت خواجه اقدس العدر و روحه در خراسان بودند و خدمت ایشان
 بودم و از طوس بطرف مشهد متوجه شده بودند و راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت
 کرد و چند دیناری بحضرت خواجه آورد و خواجه او را فرمودند که ازین عدلی بوی بازمی آید صورت حال را با ما
 آن سوا گفت سه ماه شد که هفت شتر غائب کرده ام خواجه فرمودند عدلی را بگیر وقتی که شتران تپورند
 بگیرم زود خواهی یافت چهار استاده اند و سه خفت آن سوار بعد از آن آمد و گفت انجمن که فرمودند
 شتران را یافته ام و معاشرت آورد و تضرع بسیار کرد و از بجهان حضرت خواجه شد نقل کردند
 که یکباری حضرت خواجه اقدس العدر و روحه بعزبوت رفته بودند شیخ شادی بحضرت خواجه رسید قوی
 بسط و سرور خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت کردم
 شریف حضرت خواجه فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است ازمانیت این گفتند و شیخ شادی را
 بکاری فرستادند چون او از پیش خواجه بیرون آمد خواجه فرمودند این بسط او از حق است سبحانه در
 چند تنگه زیافته است او بدان التفات کرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از ویر رسیدند که
 چه عمل از تو در وجود آمده است شیخ شادی گفت بخدمت شما می آمدم و در راه چند تنگه زردیدم
 و خاطر من آمد که اینهار از نظر خلق پوشیده گره انم باز استغفار کردم و گفتم مرا این چه کار است
 مصلحت آنست که هیچ وجه باین التفات نکنم چون سه قدم که شتم این صفت بسط در من پیدا شد
 خواجه فرمودند هر که حق را بر غیر حق گزیند هر آینه گیمه سعادت او این بود نقل کرد و درویشی که
 من در موضعی ساکن بودم که نزدیک بود بقطعه عازان و بجز قصه بی شغول میبودم و در آن موضع

عزیز گوسفند داشت اتفاقاً حضرت خواجه اقدس اندر روحه مرا گو سغندی دادند که در رومه آن عزیز
گذارد و بعد از قرصتی حضرت خواجه مرا فرمودند که آن گو سغند را اقتصابی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
مرا و آن عزیز طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت که شب در میان چهارصد
گو سغند من دزد درآمده است و آن یک گو سغند حضرت خواجه را برده تا قل گفت من متخیر شدم چه
پیش ازین این قصد را شنیده بودم تصد آن کردم که قیمت آن گو سغند را بحضرت خواجه بیا
و گفتم غرامت این برست گناه من کرده ام حضرت خواجه فرمودند این وجه را من قبول نمیکنم بسبب
آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرض داشته ام که آن گو سغند من فرای راه بود و عوض آن گو سغند
ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجه می بودم در چهار روز وقت نماز دیگر در ویشان خواجه
از طرف فسف آمدند و ده گو سغند آوردند تعین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالعه
آن حالت بسبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد و در روشی که یکی از نزدیکان حضرت خواجه را آتش
المد روحه مبلغ بیست و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجه گفتند ایشان فرمودند این عدلی
را کینزک این خانه گرفته است کینزک را فرمودند که عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک است سه دینار است حاضران از آن سخن خواجه تعجب کردند آن تفحص
کرده شد در زیر خاک سه دینار بیش نبود نقل کردند که در آن صحت که حضرت خواجه اقدس اندر
روحه کریمینه رسیدند شامی بود و ایشان آن بقعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردن
فارغ شدند حضرت خواجه فرمودند که بر در این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
کسی بر در ایستاده بود و طبق امر و دست او بود پرسیدند گفت آمده ام تا بحضرت خواجه
مشرف گردم اجازت کردند و آمد و بر خواجه سلام کرد و آن طبق را و پیش حضرت ایشان
گذاشت خواجه از وجه حل آن امر و پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریدم
خواجه فرمودند که امر و ما را در فوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجه خود تفحص کردند بدست خود
آن امر و ما را و از میان آن امر و ما یکی امر و را بان یوسف دادند و فرمودند که باقی را حاضران
قسمت می بایند کرد و بایک کسی ازین امر و نخورد پس روی بان یوسف کردند و گفتند چه سزا
درین که بر خاطر ما گذشت تا درین امر و بحث بسیار کردیم و باز گفتم که ازین امر و کسی نخورد سزا

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کریمینہ چنین و چنین صاحب کمالی آمده است
 من خواستم که خدمت شمار ایاز ما بم کی امروز در ایشان کردم و در طبق نهادم تا آنرا بمن و میباید
 باقی آن امروز را بران گذاشتم خواجہ فرمودند نیک تفحص کن آن امروز آن نیست که با تو و آدم گفت
 ملی همانست خواجہ آن درویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند کہ ہند گان حق تعالی را نمی شناید
 آزمودن اگر من این امروز را بتو میدادم زیان زده میشدی و از ما دور می افتادی کسی در پیش
 از درویشان دین محمد باشد صلی اللہ علیہ وسلم اورا آزمودن چه حاجت آن یوسف توبہ و انابت
 کرد و حاضران از محبان شدند نقل کرد و دانشمندی کہ از جملہ مجبان حضرت خواجہ باو در پس
 کہ در آن فرصت کہ آن لشکر با بیت بطرف دشت تپاق بخارا آمد و آن چندان خلوت در حصار درآمدند
 و کار بہ تنگ درآمدہ بود بسیاری مردم ہلاک شدند و خبرابی حال چہار پایان بی اندازہ بود درویشی بود
 از جملہ دوستداران حضرت خواجہ اقدس روحہ فراخ شاخی داشت کہ از لاغری و بی قوتی بر جای ماندہ بود
 روزی حضرت خواجہ اقدس سرہ آن درویش را فرمودند کہ این فراخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
 آن درویش گفت تا کی تربیت کنم نمیدانم کہ این ہلاکی دفع خواہ شد خواجہ فرمودند و ہر روز دیگر
 این فراخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من مساب میکردم از بیک نفس مبارک ایشان
 روز دہم آن ہلا از اہل بخارا دفع شد و سلمان از چنان در ماندگی خلاص یافتند نقل کرد ہمان
 دانشمندی کہ روزی بحضرت خواجہ ستودہ شدم و چون صحبت شریف ایشان رسیدم و لحظہ گذشت
 چنان دانستم کہ آن نسبتی و صفتی کہ از بیک نظر حضرت خواجہ بمن رسیده بود پیچ نماید در خاطر من آمد کہ اگر
 حضرت خواجہ آن سستی را از من باز گرفتند درین حال خواجہ متوجہ بدرویشی شدند و فرمودند ما چہ
 داریم از آن شایست اما صید کلب غیر معلوم مرست نمی شاید خوردن نقل کرد ہمین دانشمند کہ بیکبار
 حضرت خواجہ اقدس اللہ روحہ از من بختبیدہ بودند و مقدار دو ہفتہ بحضرت خواجہ نیستہ ام فتن
 درین مدت در قبضہ اندوہ بودم و زمین فراخ بر من تنگ شدہ بود و آخر غلہای رسید از حق تعالی
 انابت و بارگشت کردم و ارواح بسیاری از مثل نخ را شقیع آوردہ چون بآمد ایشدہ بر او آئینہ
 آن پیدا شد کہ بحضرت خواجہ فرستم چون سلام گفتم حضرت خواجہ باقی بجایت خوش کردند و یک از
 درویشان را مخاطب ساختند و گفتند ما از تو بختبیدہ بودم و ترا از خاطر بیرون کردہ اما چون این

ارواح طیبہ بزرگان دین را و روح آن مبتدع را شفیع آوردی تر بخشیدیم و قبول کردیم بعد از آن
 و آشنائی گفت که چون طریقہ حضرت خواجہ در متابعت سنت بر کمال بود مرا آگاہ کردند کہ فلان مبتدع بود
 است و ذوق را از شفقت و ترمیم فرزند آشتند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمہ اللہ کہ
 از جملہ ذاکران بود و ولایت خانان عزیزان قدس اللہ روحہ کہ گفت چون کرامات و آثار ولایت
 حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ روحہ مشہور شدہ بود مرا داعیہ آن پیدا شد کہ از سمرقند
 بدریافت صحبت شریف ایشان بہ بخارا روم و دایما از ان زمان کہ متوجہ خدمت ایشان شدم
 در خاطر من این بود کہ میباید کہ اول خدمت ایشان شرف کردم چون بہ بخارا رسیدم و در
 کاروان سہای تزلزل کردم پیش از آنکہ مرا هیچ کسی ملاقات شود در حال بعزمیت دریافت
 خدمت خواجہ بیرون آمدم دیدم کہ جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت کہ این طایفہ میباید
 کہ از درویشان باشند و درین صفتی و حالتی پیدا شد کہ بہ تعہیل و عقب ایشان روان شدم
 و در حال در خاطر من گذشت کہ چون خدمت خواجہ رسم میباید کہ اول مرا سرشیر دهند و کس
 با من شریک نباشد ہمین صفت پارہ راہ رفتم آن جمع ایستادند چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
 جمع عزیزی مرا استقبال کرد و آثار ولایت در جبین او لالچ بود مرا در کنار گرفت و دو کتہ فرمود
 خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود کہ پیش ازین ہرگز مرا بحضرت آن عزیز ملاقات
 نشدہ بود من متحیر شدم کہ ایشان چون نام مرا دانستند درین حال در باطن من گذشت
 کہ ایشان حضرت خواجہ بہار الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال کبابہ و علمائے شرفمند
 پرسیدند بعدہ در منزلی درآمدند و چون جمع نشستند و حضرت از ان منزل بیرون آمدند و اصحاب
 چنانکہ سنت ایشان بود حاضر غایب نشستہ بودند لحظہ گذشت خواجہ آمدند و گروہ و سرشیر پیش
 من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور کہ نصیبہ تست کسی را با تو غمگرت نیست و آہستہ
 با من گفتند کہ خاطر عزیز از این منفرد چیز فی باید رنجانید حال بر من دیگر شد و مشاہدہ آن
 حالت سبب محبت من شد بخیرت ایشان نقل کرد و شیخ امیر حسین رحمہ اللہ کہ با ما دعوت و بیان
 و حضرت خواجہ ماقدس اللہ روحہ در شہر بخارا در منزل محمد خفاف بودند از معارف سخنی می گفتند
 در خاطر من در آنکہ میباید کہ مرا اجانت فرمایند تا والدہ ایشان را مبارکباد عید گویم و دیگر مرا آگاہ ہند

در خلوتی و دیگر سه درم را با دامن سه درم را بسته و سه درم را مژانه شویط بعده خواجہ مصطفیٰ عید می‌رسند
 چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزدیک والدہ من مبارکباد عید بر و چون نزدیک خانہ محمد خفاف
 رسیدند اورا فرمودند کہ خانہ را خلوت ساز و ملا اشارت کردند کہ در آن خانہ در آنی پس حضرت خواجہ طعام
 آوردند آن مقدار کہ از من زیادت ماند بعد از آن مردی بیاید و پاره رشته بخدمت خواجہ آورد خواجہ
 پرسید این رشته را بچند درم خریدہ افزود گفت سه درم دیگری بیاید و دو طبقی پاره مژانه شور آورد
 خواجہ از آن کس پرسیدند کہ بچند درم خریدہ گفت سه درم ساعتی بود یک کس دیگر سه درم بخدمت
 خواجہ معاشرت آورد سویی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سه چیز طلبیدہ بودی اجازت
 مبارکباد و طعام ملون و این سه چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستہایک نیست باین واسطہ
 ما از آن عالم باین عالم آمیم و از حجت کفایت کار خود گوشه خاطر مشغول کردیم نقل کرد درویشی کہ حضرت
 خواجہ قدس السد روحہ در بعضی از نواحی بخارا بودند و اتفاقاً فصل زمستان بود و در نزدیکی آن موضع
 خلق نمودند و گرسنگی بہ درویشان فلیہ کردہ بود حضرت خواجہ یکی از آن حاضران فرمودند کہ بقلان دیدہ
 و در آن دیدہ باغی است باین نشانی در آن باغ حوضی است در آن حوض اندکی آب است و در آن آب
 ماهی بزرگ است بیا تا اصحاب را طعام شود آن درویشی مسافتی راہ قطع کرد و بان دیدہ رسید و آن مملکت
 کہ فرمودہ بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بہمان کیفیت در آن حوض اندکی آب بود و در آن آب ہی بزرگ
 آن ماهی را بحضرت خواجہ حاضر کرد اصحاب را حالی عجب پیدا شد نقل کردند کہ حضرت خواجہ با قدس السد
 در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خاتقہ آتشدان میساختند و در آن اثنا بدس احتیاج شد
 و اسی بود آہنیں ہر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و از نہر کہ پرسیدند کسی ہم نشانہ
 خواجہ فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادند بحدلولت نزدیک درویشی و اشارت
 کردند کہ در خانہ قطب الدین مذلولتی در آئی و از در گنجینہ او ہمین کہ می در آئی دس آہن مارا در خر تہ
 پیچیدہ است بر زہر سقف نہادہ است آن دس را زود بجا مل مکتوب فرستی کہ قوی در کار است رہت
 کرد آن درویش کہ در گنجینہ خانہ قطب الدین درآمد و بہمان موضع کہ خواجہ اشارت فرمودہ بودند
 و سقف گنجینہ کو آن داس را یافت و بحضرت خواجہ فرستاد اصحاب کہ در زمان مکتوب نوشتن حضرت
 خواجہ حاضر بودند چون قصہ یافتن داس را بان کیفیت معلوم کردند و شگفت شدہ نقل کردند کہ فصل

تیرا ہوا بود حضرت خواجہ مقدس السدر و روح در غدیرت بودند در ویشی در حضرت ایشان پاره انا آورده بود
و دوشی محمد زاید در ان جمع بود حضرت خواجہ انا را قسمت کردند و فرمودند بجزرت محمد زاید گفت خاطر من
مشغول است بجهت آنکہ غلام من اگر خنیت است خواجہ فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دور و زود و شب نزدیک
با باش روز سوم بطرف ریورہ تون بمنزل خود رود و خبر غلام تیور سدا غلام محمد زاید آنچه فرمودند بجای آورد
روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکہ بشارت حضرت خواجہ را باہل خود گوید غلام از درخانہ درآمد
محمد زاید کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون از اینجا بیرون آمدم قصد کن کہ دم
کہ بطرف کنت روم چون پاره راہ رفتم برپای من نندی پیدا شد کہ نمیتوانستم رفتن و آواز دای سے آمد
چنانکہ مرا وہم میشد کہ این آواز بخارامیرسد و چون بطرف ریورون باز می گشتم آن بند از پامی من کشا وہ
میشد و آن آواز منی آمد سہ روز حال من چنین بود پس از ان دستم کہ این کیفیت از جای دیگرست گشتم
و بجزرت شما آدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و ہر کہ این قصہ را شنود اورا بحضرت خواجہ قدس السدر و
محبت بسیار شد و نقل کردند از شیخ شادی رحمہ اللہ کہ گفت بر من تصویری گذشتہ بود از عدد کو
بقصر عارفان حضرت خواجہ قدس السدر و روح رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجہ فرمودند ملحت
می باید گفتم فراخ شاخی معالمت آدم این در وجہ معالمت قبول نیست چہل و ہشت دینار عدلی دار
کہ در عدلوت در سوراخ خانہ دیوار پنهان کردہ و دود آن موضع را سیا کردہ است و مدتی بران گذشتہ است
از جہت معالمت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مراحل دیگر شد بواسطہ آنکہ کیس
بران اطلاع بنود بعدہ بتعمیل بعدلوت رفتم و آن مبلغ چہل و ہشت دینار را بحضرت خواجہ آوردم
آن عدد را کشا وہ طلب کرد و نزدیک نیاری از ان لہار بعد از تفحص من دادند و فرمودند یک دینار حرام
از کجا تو سیدہ است و اشارت کردند کہ باین مبلغ چہل و ہفت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
و بجزرت ہنگام حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت سبب مشاہدہ این حال یقین من بحضرت خوا
زیادت گشتہ اقل گفت از شیخ شادی رحمہ اللہ از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از ان کہ
سبعاوت نظر قبول حضرت خواجہ قدس السدر و روح مشہون گردم مدتی مقامی کردہ بودم آن یک دینار
در میان آن عدلیہا از ان جہت بود نقل کردند از درویش نیک روز رحمہ اللہ کہ گفت پیش از آنکہ
مبشرت صحبت حضرت خواجہ مقدس السدر و روح برسم ملازمت سید امیر کلال نور اللہ مرقدہ معین فرم

چنانکه وظیفه ایشانست ذکر هر میگفتم و در آن فرصت مرا بر خاتونی تعلق شده بود و خود را بر صفت
 پری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگوند و سخنان بیفایده می گفتم
 روزی خدمت خواجه مابنزل خدمت امیر رسید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفه ذکر هر خدمت
 خواجه زاهد مابنزل امیر بودند چون ذکر هر مشغول شدند خواجه زود از آن منزل بیرون آمدند و بنزل
 امیر برهان که فرزند کلان تر امیر بودند رفتند و حال آن بود که امیر برهان را بحضرت خواجه محبت بسیار بود
 و من نیز در عجب خواجه رفتم مقصد آنکه ایشانرا گویم که چرا موافقت ذکر نگردید چون بنزل امیر برهان
 رسیدند خواجه روی من کردند و گفتند اگر ازین درویش عزیز شرم نیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
 نیز شرم نیداری که میگویی ارواح چنین میگوند چرا انی گویی بر فلان خاتون هوا آورده ام و تعلق دارم
 ازین سخن حال من دیگر شد زود دامن مبارک خواجه را گرفتم و گفتم یا فتم انجمنی هستم خواجه دست مبارک
 خود را بمن رسانیدند بخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجه مستعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
 ش نمودم که چون اینحال مسمع خدمت امیر رسید کلان رسیده است از خدمت خواجه شکایت کرده اند
 که خواجه فرزند من امیر برهان را و فلان درویش را بخود مستعلق گردانیده است و چون این شکایت
 امیر مسمع مبارک خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت خود را انداخته و بعد عزوجل من ذلک از
 من همه علی در وجودی آمد که خلافت رضای حق سبحانه می بود و در تی برین گذشت روزی مرا بحضرت
 خواجه ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چه حالت است ترا اندک آشنا کردیم حق تعالی باز در گمراهی
 زنی گفتم سبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال اوایل و اواسط و اواخر خود را بخدمت ما مبر
 بگو و باز نانی که بار آشنا کرده بودند ما را منع کردند بهمان اشارت بخدمت امیر فرستم و حال خود را
 عرض کردم در آن زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود هر کجا مقصود تو کفایت می نمود بر و بر منو بحضرت خواجه
 آمدم و سعادت هدایت رسیدم و حال آن بود که امیر برهان را نیز خواجه تربیت میفرمودند و او بر من سابق بود
 هر گز نمی که مرا با او ملاقات میشد احوال باطنی مرا فارت میکرد و مرا عریان می ساخت گفتم حق خود را بر حضرت
 خواجه عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بی فرمودند در آن زمان که او توجه
 بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعد چون با او رسیدم و خواست که بهمان طریق من مشغول شود گفتم من
 نیستم خدمت ایشانند حاش دیگر شد و پیش گشت و بیفتاد و من بعد نتوانست که بآن نوع در من

تصرف کند و زبان مبارک حضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ بہ نسبت بیان آن حال کہ میان ایشان
و خدمت امیر کلال بود نور اللہ در وقتہ این سخن بسیار میگذشت در حضور امیر و غیبت ایشان کہ چون
مرغ روحانیت طالب از بیضہ بشریت بواسطہ تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از ان پرواز گاہ
آن مرغ را جز حضرت اللہ تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعہ کس را وقوف نیست کہ مارا چه حالت است ؟
استعداد و قابلیت ہر یک بحسب فطرت مختلف افتادہ است قد علم کل اناس مشربہم
زان ازلی نور کہ پروردہ اند بر تو زیادت نظری کردہ اند و مشائخ طریقت قدس السداد و اہم
گفتہ اند منازل الوصول لا تقطع الا بالآبائی العمر الاخری الابدی کیفیت فی المر القصیر الدنیوی و در عرض
اخیر حضرت امیر نور اللہ مشہدہ اصحاب را بتماہمت حضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ اشارت فرمودند
بر صحت حال خواجہ قدس اللہ روحہ و رانچہ ایشان میگذشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند کہ
ایشان در ذکر جہر تماہمت شما نکردند امیر رحمہ اللہ فرمودند عملی کہ بر ایشان میگذرد نہ آن عمل دیگر است
انچہ بر ایشان میگذرد اندہ ہر آئینہ بنابر حکمت است الہی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعہ ای ہمہ
تو من کم چنان کہ تو داری ؟ سخن خلفار خاندان خواجگانست قدس السداد و اہم اگر ترا بیرون آویزد
از خود ترس و اگر خود بیرون آمدہ ترس ؟ یکیت عشق لیکن ہر صورتی نماید و این احوالان حسن
و چارہ بنماید صدیق احمد در غم اسماست ہر چند او بطاہر در غامی نماید و صاحب مرصاد
رحمہ اللہ تفسیر او کہست بحر الحقایق در معنی این آیت کہ قل قاتوا بکتاب من عند اللہ و ما یستنبطونہا اتبعہ
آن کنتم صاوقین بصحت مثل این حال نیست صاوقان اہل طلب اشارت فرمودہ است و بموجب
اوایل مقامات شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس اللہ روحہ و ہم در کتاب طبقات مشائخ الصوفیہ
قدس السداد و اہم الشیخ ابی عبد الرحمن اسلمی قدس اللہ روحہ نیز اشارت بصحت مثل این حال از
عاشقان صادق و طالبان حاذق و اللہ سجاد بقول الحق و ہو بیدی اسیر نقلم کرد و رویش کہ
پیش از آنکہ بحضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ پیوندم و رقرشی میبودم و در موضعی کہ من ساکن بودم
مردی بود از ترند و او را فرزند میبود سر پوشیدہ مرا با او میل خاطر می شد روزی او را در خانہ خالی
یافتم تو با او چند سخن گفتم و در کنار گریتم و بوسہ دادم بعدہ آن در ویشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
شد چند روزی با او مصاحب شدم معلوم کردم کہ از جملہ درویشان حضرت خواجہ است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریف خواجه رسیدیم و بمن طمعت
شدند و فرمودند در چه کاری گفتیم داعیه صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
احوال کجا دختر مرد ترفندی را در خانه بوسه میدهی و کنار میگیری و باز میگوئی صحبت درویشان
دارم من گفتم ندانستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و ما مشرور
من گفتم شما آنجا نبودن چون معلوم کردند خواجه فرمودند آن کس که دید و دانست مرا گفت من
متخیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم **تعلک** دند خواجه علامه الحی و الدین که روزی شیخ محمد
در اهلبین رحمه الله سوال کرد از من که دل بنزدیک تو بچه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
نیست آن درویش گفت که دل بنزدیک من چون ماه سه روزه است بعد از آن من تعریف
و به مثل آن درویش را به نسبت حال بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ میشد
بجميع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
اینست پس حال دل را کی توانی که او را آن کنی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
که لا یسعی ارضی ولا سمانی و لکن یسعی قلب عبدي المؤمن از غوامض است هر که دل شناسد شناسد
تعلک دند که روزی شیخ شادی با جمعی از غلوت بجهت خواجه اقدس الله روحه آمدند خواجه در منوی
بودند که بطرف آفتاب برآمدن باغ مرا رست و الفاعان آن زمین را پنبه کشته بودند و شیخ امیر حسین
در حضور خواجه در آن پنبه تش میزد چون درویشان غلوت بنزدیک رسیدند حضرت خواجه با
شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف ماست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
پتج سخن گفت حضرت خواجه بصفت همیت درویش کردند حال او دیگر شد افتاد و سر او چون لاج
در زمین میرفت و سر گردن او دزیر خاک ناپید میشد و از او هیچ نفس بر نمی آمد در آن نزدیکی دغنی بود
زرد و او حضرت خواجه پشت مبارک بر آن دخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی
گفت که از حضرت خواجه شیخ امیر حسین را در خواست سخن صفت یابن را قبول میکند من بخوبی تمام
حضرت خواجه متوجه شدم فرمودند بچه میگوئی گفتیم عفو می طلبم حضرت خواجه کرم فرمودند و بنزدیک شیخ
امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر سینه او نهادند در حال در حرکت آمد

و در گریه و ناله شد حضرت خواجه او را فرمودند که در عوض آب در آو غوطه خور و اشارت بجوش باغ مرا کردند اتفاقاً
 در آن زمان که حضرت خواجه نزد یک شیخ امیر حسین میرفتند نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب برآمدن زمین
 پنبه افکند و دو کس بودند که بطرف خواجه نظر کردند در حال آن دو کس نیز افکندند ناقل گفت حضرت خواجه مرا
 فرمودند تنگ که ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محمد زاهد بود و محمود دیور تونی بحضرت خواجه عرضہ و شتم
 کردم فرمودند و نزد یک ایشان رفتند و سکه کرت گفتند محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از پرسیدند
 شما را چه حال شد گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از هیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
 خواجه بطرف باغ مرا متوجه شدند شیخ امیر حسین میخواست که در عوض در آید چون در آمد غوطه خورد و بسیار
 توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بدر آ و اگر فی همان صفت باز خواهد پیدا شد شیخ امیر حسین
 از آب بیرون کرد بعد از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
 چشم من باز بود و آب بود که زمین و آسمان و ماه و آفتاب و روز و شب و هر طرف که نظر میکردم نور آفتاب
 نقل کرد و درویشی که یکبار بدر یافت صحبت شریف حضرت خواجه ماقیس الصدروحه متوجه شد م اتفاقاً
 ایشان بطرف شهر بخارا میفرستند در آن راه بخودت ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
 یکی از نزدیکان ایشان بود متوجه باو شدند و فرمودند این مرد میست که بر آسمان خواهد پرید چندی روز
 در خدمت صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کریمیه روان ساختند صفتی در من
 حال شده بود و حالی بزرگ در من تصرف کرده بود و آن نفس حضرت خواجه قیس الصدروحه داریم در خاطر
 میبود روزی نظر میکردم در قعود بودم حالی عجب ظاهر شد چنان دیدم خود را که بر آسمان میروم
 تا چند آنکه رسیدم بجایی که تقریر از شرح آن عاجز است نه آسمان بود و نه آفتاب و ماه و نه عرش و کرسی
 و نه لوح و قلم فقط که در رویشی که سبب محبت من بحضرت خواجه ماقیس الصدروحه آن بود که یکبار حضرت
 ایشان را ملاقاتی بود در ویشان که در آنوقت در بخارا بودند مولانا عارف و غیر ایشان بطریق اجتماع کبیراً
 خواجه آمدند و ایشان در باغ مرا بود در آن حالت رنجوری درویشان را ملقی بغایت خوش کردند و مراعات
 بسیار کردند و بذات شریف خود یکبار خدمت پنجم طعام مشغول شدند و مرا بجهت شعلی بنزل خود دیدند و فرستادند
 ضعیفه در آن حوالی نشسته بود از پرسیدم که منزل شیخ بهار الدین کدام است آن ضعیفه بجفا مشغول شد
 و گفت در اینجا نشینی نیست طراست جلا و سیت منزل او آنست من خسته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

درس نظر کردند و فرمودند: آنچنان کہ از پیش بارفته بودی نیامده سبب تغیر تو چیست باز نمائی و آنچه
 از آن ضعیفہ شنیدہ بگوی سخنان آن ضعیفہ را در حضرت خواجہ تقریر کردم محکمہ گذشت باز حضرت خواجہ مرا
 فرستادند چیزی طلب کردہ آن ضعیفہ در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میکوئی اورا ذکرینی و سماعی
 و خلوتی و ریاضتی ندارد من قوی خستہ خاطر شدم چون بخدمت خواجہ رسیدم فرمودند این کرت از گذشته
 متغیر آمدی من قصہ را کہتم فرمودند بیرون باغ درویشی است از آن ما امیر حسین نام اور طلب کن من
 شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجہ اورا گفتند نزدیک آن ضعیفہ رو و بگو جلادی تو می کنی و بر
 سمت می نمی اگر گوید من چه جلادی کرده ام بگو با فلان کس در فلان گاہ و آن کار فساد می کردی چون
 اثر آن در تو ظاهر شد و مردمان خواستند کہ ترا فضیلت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
 در تو و اخلاط دفن کردی و حضرت خواجہ مرا گفتند عجب امیر حسین برو و واقف باش کہ این سخنان
 آنچنانکہ شنیدگی بگو بماند شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفہ متوجہ شد با او موافقت کردم و دو
 عجب اور و آن شدم آن سخنان را بہمان کیفیت کہ حضرت خواجہ گفتہ بودند آن ضعیفہ گفت
 آن ضعیفہ در گریہ و ناله شد و در قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین سزا
 مطلع می بودہ اند و بسیار گریست و تصرع نمود و توبہ کرد تا قفل گفت مشاہدہ این حال
 محبت من شد حضرت خواجہ قدس الدرد و بعد از روز این درویشان اجازت طلبیدند و
 بطرف شہر متوجہ شدند در آن کی حضرت خواجہ مارا قدس الدرد و نفی میگردد مولانا عارف
 رحمہ اللہ اورا گفتند کہ بدگفتی تو ایشانرا نمی شناسی در حق اولیاء اللہ گمان بد نمی باید بدو بیا
 بی ادبی نمی باید کرد و او از آن نفی باز نمی ایستاد خلاف درویشان کہ ہمراہ او بودند واقف آنحضری
 بودند درین حال زہنوری از ہوا بدہان او درآمد و چند جای دہان اورا انگار کرد و بدر دیم
 مبتلا گشت و آرام و قرار از وزایل شد مولانا عارف روح الدرد و فرمودند بیواسطہ برآ
 آن بی ادبی بتورسید آن کس بسیار گریست و توبہ و انابت کرد جماعت ہمراہان از آن حال متوجہ شدند
 و مشاہدہ این حال نیز سبب زیادتی یقین و محبت من شد حضرت خواجہ قدس الدرد و قفل کرد
 درویشی کہ روزی حضرت خواجہ با قدس الدرد و مرا بشعنی بطرف فرستادند و اتفاقاً ہوا گرم بود
 و در وقت مراجعت در سایہ درختی بہ شستم و بران درخت تکیہ کردم و خواب رفتم حضرت خواجہ را قدس الدرد و

دیدم که ظاهر شد عصائی بزرگ در دست مبارک ایشان قصد من کردند و بهیبت مرا گفتند که اینجا بهاس
 خفتن است بر خیز من از ان بهیبت از خواب بیدار شدم دیدم دو گرگ بر زیر سر من ایستاده اند و در دست
 آن دو گرگ از نزد یک من رفتند و حال آنکه مسافت میان من و میان حضرت خواجہ بسیار بود و حال
 بطرف قصر عارفان شدم چون نزدیک خواجہ رسیدم فرمودند آن جای که تو مکلیہ کردہ بودی چہ جاتی کہ
 کردن بود مرا وقتی پیدا شد از حال شفقت و محال اشراق حضرت ایشان نقل کرد و درویشی کہ حضرت
 خواجہ اقدس اندر روح یکباری در قصر عارفان بودند مرا فرمودند کہ پارتی ترنگبین از شہر بخارا بیار وین
 در زمانی بود کہ نماز خفتن گزارده بودند و مردی را ایستادہ و خلق جماعت نیز حاضر بودند و اتفاقاً فضل
 بود بر موجب اشارت خواجہ بطرف شہر بخارا متوجہ شدم و حال آن بود کہ در آن فرصت گرگ غلبہ کردہ بود
 و خلق را تشویش میکرد و مشہور شدہ بود کہ بسیاری از مردم را ہلاک کرد بلاست و در راہ چون بہ پل علی
 رسیدم سہ گرگ بیادند و قصد من کردند کہ من پوشتینی پوشیدہ بودم و در پای موزہ ہوا شتم چون نزدیک من
 رسیدند چنانکہ دہان ایشان بمن میرسید نتوانستند کہ دہان را باز سازند چون در بخارا رسیدم ہمسوزان
 خفتن میگفتند از دہن بازار درآمد ہر کجا دکانے بودے می گفتہ بندہ از بندگان خاص حق را ترنگبین بیاید
 چند آنکہ ترنگبین گرفتہ در حال متوجہ قصر عارفان شدم چون نزدیک رسیدم اثر باران پیدا شد رفتہ
 در مسجد درآمد و آن شب باران بسیار آمد چون صبح و مید و خلق دینہ بسجود حاضر شدند مرا دیدند بعضی
 گفتند او امر خلاف کہ مر خواجہ کرد و ترنگبین نہاد و چون حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ نماز جماعت
 ادا کردند من آن ترنگبین را در خدمت خواجہ گذاشتم خواجہ فرمودند در راہ ترا اگر کان پیش آمدند
 من گفتہ بل و لکن الی من نتوانستہ رسانیدن حضرت خواجہ فرمودند ہر آئینہ نتوانند دہان ایشان را
 بستہ بودند اہل جماعت اہستہ با یکدیگر سخن میگفتند خواجہ فرمودند چہ میگویی گفتند ما را مشکلیت
 خواجہ فرمودند از سوال کنیت گفتند شکل امنیت کہ شب باران بسیار آمد پوشتین او خشک است
 من گفتہ چون نزدیک دینہ رسیدم اثر باران بسیار پیدا شد زود در مسجد درآمد خلق متحیر شدند
 از آن زمان کہ ما نماز خفتن گزاردیم تا زمان باران باریدن اندک فرصتی بود این مسافت بہک و مشک
 را چون رفتہ است و آمدہ من گفتہ در سعادت بر من کشادہ شد از رفتن و آمدن مرا خبر نہ بد نقل کرد
 و درویشی کہ در آن فرصت کہ آن لشکر از طرف دشت بخارا آمد و خلق و حصار درآمد غلام ترکی و اشتم

هر بخت و طرف آن لشکر رفت من قوی بگران خاطر شدم از بهت غیبت غلام و از بهت خوف
 از ظالمان که تهمت می نمودند بخدمت خواجہ رستم و صورت حال را عرض کردم فرمودند خاطر جمع دار
 اگر بر تو تهمت کنند غم است آنرا من گشتم و غلام تو خواهد آمد خاطر من از بهت ظالمان جمع شد
 هیچ کس سخنی نگفت روزی بخدمت خواجہ بخت تقاضای غلام رفتم فرمودند این زمان
 تقاضا نیست اگر غلام تو نیاید عالم را بر هم زنیم از بر که نفس ایشان غلام من مسافت با هم
 را از سراسر ای آمد از اینجا که بخت و با من طرف آمد چون ولی را هست قدرت از آگاه
 تیر بسته باز گرداند ز راه فکلا کردند که حضرت خواجہ مافیس اندر وجه در بهادی احوال که
 در صحبت امیر سید کلال که کلمان ترا صاحب بودند شیخ یاکار کن سرون و مولانا عارف
 و یک کرانی و مولانا علام الدین کن سرون و دو کس دیگر را غیرتی شد چون نظر امیر را
 بخواجه زیادت میدیدند بکام مصرعه و لکن عین السخط تبدی المساویات بخدمت امیر این
 پنج کس حاضر شدند در غیبت خواجہ و خواجہ را بگویمش کردند و بعضی احوال ایشان را
 بر قصور حمل کردند امیر این خصوصیت که گاه از جوابی نگفتند در آن مجلس تا آنگاه که یاران
 بالادستی سببی شد که همه حاضر آمد و سبب شغل عمارت جماعت خانه و غیره از منابر و دیگر
 بود پانصد کس کما بیش جمع شده بودند و امیر بعضی را یاب کشانیدن و بعضی را لکل صحن
 و بعضی را بخت زد و بعضی را بخت کشانیدن در آن روز اجتماع مشغول کردند حضرت
 خواجہ با جمعی بخت کشانیدن مشغول بودند چون نوبت آن کار با خبر آمد در آن روز اصحاب
 حاضر بودند در آن مجمع خدمت امیر توجہ باین پنج بایر خوش کننده کردند و گفتند شما در حق خواجہ بهادری
 یا فرزند بهار الدین کمان بدی بیت و بعضی کارهای او را بر قصور حمل می کنند شما او را شناخته است
 عنایت حق سبحانه ترین حال اوست و نظر بندگان خداوند عز و جل تابع نظر حق سبحانه است
 بنگریت باین جماعتی که خشت میکشاید بعضی چهار خشت را بر فرسوزات می نهند و بجای نیکه می نهند
 و بعضی شش خشت را بر سینه می نهند و می کشانند فرزند بهار الدین در میان ایشان بیکیت که
 دو از ده خشت را از اول تا آخر بر سر می نهند ولی ملال و کلال بر غیبت و نشاط خزان خزان
 بدوق و شوق میکشانند کاری که برای خداوند عز و جل میکند چنین و توفیق با بنوچه در هر محله

رفیق او میگردد و بر حسب مزید توفیق مزید نظر غایت از حق سبحانه میباید و نظر بنندگان خداوند
 عزوجل تابع نظر خداوند است عزوجل در مزید نظر بحال او مرا صغی و اختیاری نیست آنگاه
 خدمت امیر در آن روز حضرت خواجه امارا قدس الله روحه طلبیدند و در آن مجمع روی ایشان
 کردند و ایشان استاده بودند و گفتند فرزند بهار الدین نفس حضرت خواجه محمد باقر است
 راقی الله روحه در حق شما تمامی بجای آوردیم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آوردیم
 در حق فرزند بهار الدین بجای آری و در این نگاری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
 و گفتند بستان برای شما خشک کردم با ترتیب تمام و مرغ روحانیت شما از سینه بیشتر
 بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت هست از هر کجا که بخواه
 بشام شما میرسد از ترک و نازیک طلب است و در طلبکاری بر موجب همت خود تقصیر نکنند
 حضرت خواجه قدس الله روحه از آن روز بتازگی بر موجب نفس امیر در طلب درآمد و در آن
 حال بمقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب به این وعده که
 کردست که فردا اش طلب به در غم اگرش نیابی در شادی جوی به سرگردانی گردین
 هر جایش طلب به و بر موجب آن نفس به هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
 بودند و انواع مجاهدت در آن متابعت و ملازمت بر خود میگرداند در یک گران کن شو
 میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند در عمارت رباط ملک و قصه ها
 غریب عجیب در آن هفت سال بر ایشان میگذاشت و چنان بوجه تعظیم متابعت و
 ملازمت مولانا عارف میکردند در آن هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
 از مولانا عارف طهارت نمیکشاند و در راهها که با هم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
 ایشان نمی نهادند و بر موجب آن نفس نزد قتم شیخ رحمه الله رفتند که از مشایخ ترک بود
 و از خاندان خواجه احمد سیوی قدس الله روحه قتم شیخ رحمه الله در آن اول ملاقات خبر نمود
 میخورد پوست خرنده را سوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلب که ایشان
 بود پوست را همچنان بر سبیل تبرک تمامی خوردند سه بار در آن مجلس پوست خرنده میخورد
 ایشان بیندخت و ایشان تمامی خوردند در همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شربت

بیشتر اک و چار اسب غایب شدہ اند شیخ اشارت بحضرت خواجہ قدس اللہ روحہ کرد و
 ترکی گفت اور محکم بگیرند چار کس از مریدان چنان بهیبت درویشان افتادند که گوی
 جوئی در میانست و می فرسودند حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ ہر کس را شناخت مشایخ ترک
 نباشد سر آئینہ از ان طریقہای ایشان کلی از شان نوسید گرد و معرض شود خواجہ دوزانو در
 مراقبہ درآمدند و متوجہ شدند بعد از ادا نماز شام خادم درآمد و گفت شتران و اسبان خود
 بیا بند باین صفت دوسہ ماہ کمابیش در متابعت و ملازمت قتم شیخ رحمۃ اللہ بودند آخر الامر
 ایشانرا تشریف فرسود و گفت مرا نہ پسند و جسم توئی و تو بر ہمہ مقدم و سالہا چون از تو آئے
 غشب بخارا آمدی خواجہ رعایت او کردند و او گفتی این صفت طلبکاری کہ در تو می بینم در
 بیچاکس از طالبان و صادقان مطالعہ نکرده ام و این قتم شیخ رحمۃ اللہ رعایت گرمی و
 کمال بے تعلق کہ داشت در آخر حیوۃ روزی بینم شیخ کہ در شہر بخارا بود در نزدیکی مسجد
 درآمد و انواع سودا ہا کرد و بیرون آمد آثار صحت برو ظاہر بود برو کاچہ نشست و از فرزند
 و متابعان آنان کہ با او بودند ہمہ را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیدہ است کلمہ توحید را بر
 موافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد و نقل کردند از حضرت خواجہ ما قدس
 اللہ روحہ کہ فرسودند چون از خدمت امیران نفس ظاہر شد کہ مرغ بہت تولبند پرواز افتادہ
 است تبا زگی در راہ طلب قدم زن آن واسطہ ابتلا شد کہ اگر بر بہان صورت متابعت میر
 می بودیم از ابتلا دور تر و سبلاست نزدیکترے بودے آنچه من در عشق جانان باستم
 کمترین چیز را جان باستم * چون بدیدم آشکارا روی دوست * صد ہزاران راز بہان باستم
 چون در افتادم ببید از بقا * در بقا خود را پریشان باستم * چون فرو رفتم بدربائی فنا
 در فنا و رفراوان باستم * تانہ پنداری کہ این دریای شرف * ہست و شوار و سن سان باستم
 صد ہزاران قطرہ خون از دلم * تا نشان قطرہ زان باستم * شعلہای عشق از سودا بست
 در دل عطار سوزان باستم * نقل کردند کہ بعد از عیدی در ان روز ہای عید اجتماعی عظیم
 بود نزد امیر سید کمال رحمۃ اللہ از اطراف و نواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمدہ بودند
 بیشتر بودند بر نزدیک شوہر فقہای ایشان حضرت خواجہ نشستہ بودند یکی از ان جمع سر بر آورد و دست

امیر الفت صفت مروج اہل کمال سے شغوم و در بیان اصحاب شاہین جے منیم کہ شامہای
دوشنبہ و شامہای آونہ و طیفنہای ذکر علانیہ را ملازمت میکنند و صفی دیگر از صفات اہل کمال
مطالعہ نے کہیم یا نست کہ درین بیان کسی از اہل کمال نیست یا خود نیستند و باشندہ مال ایشان
و ایم خدمت امیر رحمۃ اللہ سر بر آوردند و گفتند ہستند و ہم زانوشتہ اید اما شاہیندہ نہایت
انگاہ طبق سویری بو پیش خود آوردند و آن سویر ہار اسیر داند تا شش سویر اختیار کردند و بہ
گرفتند بعد از ان نام حضرت خواجہ را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجہ از قفای ایشان در سواچہ
ایشان بر لب بنشوی مافرشہ زد و استادند خدمت امیر ستار را از سر مبارک خود برداشتند و ہا
تہ کردند و چار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از ان طرف خواجہ پستادند
و بقوت ہر چہ تا مگر کہ داشتند کہ آن ستار را بر بیان خواجہ بستند آنگاہ امیر خواجہ را گفتند طرف
غضب سی باید رفتن لقبلاق خواجہ مبارک بنزد مولانا بہار الدین دیک کرانی و نشانی است
سیان ما و ایشان آنرا آوردن یک روز می باید باشند و یک روز می باید آمدن و این شش
سویر را بکیریت بہت توشہ سہ روز بہر روز می راد و سویر خدمت خواجہ آن سویر ہار برست گرفتند
در وانشیند و بر وقت چنگاہ روان شدند از سو فارسی و نماز دیگر را میان دو نماز لقبلاق خواجہ
مبارک رسیدند خواجہ سیفر سودند چون در ان روز بنفس خدمت امیر روان شدم صحنہ عجب
و عالی بزرگ در من تصرف کردہ بود و از خود بخیر شدہ بودم و مطالعہ میکردم کہ بیج گزودہ
کہ در یک قدم در نور دیدہ می شد چون بمنزل مولانا بہار الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
جو رفانہ نبودند و رہا نمی بودند ہر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از انکہ خواجہ
سخن گویند گفتند خدمت امیر شمارا فرستادہ اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیدہ اند امروز با شیت و فردا نیز تا روز سوم شمارا روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی است کہ کلاہ مبارک عزیزان خواجہ علی را بتنبی قدس اللہ سرہ رسیدہ بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما بنگاہ دشتن این کلاہ اولے ایت و من ایشانرا
گفتم شما نیز املی تربیت بچنین چیز کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آخر الامر
ایشان گفتند این کلاہ نزد شما بمانت باش گوہر گاہ محل آن در رسید از شما طلبیدہ شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چنانکه بود روز سوم آن کلاه را حضرت خواجہ پیر دند
و ایشان آن کلاه را در آن دستار خدمت امیر محمد دند و از خشب روان شدند و میان و در آنجا را
لبو خاری رسید خدمت امیر و آن شش مویر در دست ایشان بود و آن پسندیده از صفت اهل کمال
در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرد و غرض خواست و اعتراف کرد که اهل کمال بوده اند و پسند
و قصور در بنیائی مابوده است نقل کردند که مولانا امیر ابو بکر شیخ رحمہ اللہ کہ از حلقہ محبان و
معتقدان حضرت خواجہ مابودند مقدس اللہ روحہ روزی در نشستہ نشستہ بودند و جمعی از جوانان
و طالب علمان مستعد کہ ستغیر از ایشان می بودند و حضور ایشان نشستہ در آن مجلس ذکر خواجہ
مامی گذشت یکی از طلبہ سبیل افکار گفت ایشان را ریاضتی نیست و شب بیداری نمی دهند و ذکر
و سماعی و غلوئی نمی چنانکہ مشایخ دیگر راست مولانا امیر ابو بکر رحمہ اللہ ازان سخن متاثر شدند
و گفتند شما صفت ایشان را نمی دانید و نمی شناسید تا دانستہ افکار بکنند و همان حال بودند شیخ
ابراہیم مجذوب کہ آثار مجذوبہ آتشی از و خلق بسیار مطالعہ کرده بودند و او در نواحی بخارا و در آن
اب می بود و چند ترکی با خود سیداشت و در آن نواحی سیگشت و چون او روان سے شد ترکا
در عقب او روان سے شدند بافتند رسید و تل ریگی بود و بر آنجا برآمد و خدمت مولانا امیر ابو بکر
رحمہ اللہ در آن حال روی طلبہ علم کردند و گفتند برو بقیہ بمانید کہ ازان دیوانہ چہ نظور سے آید
طلبہ علم بامرا ایشان رفتند و بر آن تل ریگ نزد آن شیخ ابراہیم نشستند و مالی را روی بایشان
کرد و قسم کردند و آن آیات مولانا در دم را رحمہ اللہ خواندن آغاز کرد کہ اول آن آیات این است
۵ چون نقش نقش بند از چہ دانی ۵ تو شکل پیکر باز چہ دانی ۵ و چون باین بیت رسید کہ
۵ درخت سبز و اند قدرباران ۵ تو خشکی قدر باران چہ دانی ۵ و روی بآن طالب علم کرد
کہ افکار از دور وجود آمدہ بود نقل کردند کہ حضرت خواجہ ماقدر اللہ روحہ در آن فرصت کہ از بخارا
مستوجہ نواحی کوفن شدند بحق گزار می مولانا قاضی سلطان کہ از حلقہ محبان و معتقدان ایشان بود
و والد او در گذشتہ بود چون بدیہی رسیدند کہ بہرہ راہ است و نزدیک قزل رباط است جمعی از دو
غایر شدند حضرت خواجہ فرمودند این جمع را با ما کار نیست اصحاب کہ بایشان بودند متعجب شدند چون نزدیک
رسیدند جمعی انبوه بودند ازان دیہ بیرون آمدہ و بہرہ راہ آمدند و برگردا ہی کہ مرکب خواجہ بودند

۱۵
افشہ نام
قریب است
در بخارا ۱۲
مکرر از حسن

درآمدند و گفتند درین دیر پیری از مشایخ ترک و خاندان سید انار جمہ اللہ اند کہ سال ایشان صد و بیست شدہ است و در صد و بیست و یک و آمدہ اند و این جمیع ابنوہ کہ می نمایم ہمہ متعلقان او ہم از ہر طرف جمع آمدہ ایم بعضی فرزند و بعضی نیرہ و بعضی فرزند نیرہ بعضی از ان فرو تر ہر نوع نسبتی با او و ایم فرزند می و دامادی و غیر آن مدتی مدیست کہ جمع آمدہ ایم بہت بیماری با متعلقان خود منتظر حال او ایم او نمی رود و مہمتی نیز نمی یابد کہ بادل فارغ از پیش او با و طمان خویش باز گردیم شنودیم کہ حضرت شیخ از بخارا ستوجہ این نوامی شدہ اند سر راہ گرفتہ ایم تا کار ما از ایشان بر آید حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ متوجہ گشتند بآن دیر ایشانکہ بر نزدیکی آن راہ بود چون رسیدند درآمدند در محوطے کہ پیر بیمار در آنجا بود و برد کاخ و آن محوطہ پر شدہ بود از جماعت ضعفا کہ متعلق با و بودند چون خواجہ نزد او رسیدند ضعیفہ را کہ بزرگتر آن ضعفا بود از فرزندان او فرمودند نشست و پیر نشست برینہ او نہاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجہ را دریافت و مر مبا گفت و خواجہ نیز جواب سخن او گفتند پیر گفت تبرکی چون قدم شما اینجا رسید غنی فرمائیت خواجہ در سخن درآمدند و تبرکی سخن آغاز کردند بدو زانو نشسته و سیفر نمودند اول عالم بر عالم دین بخشی راق و دور ہمچنین بیان فضیلت آن عالم و لقاء آن عالم و بیان فنار این عالم و بے حاصل این عالم میکردند و اورا بشارت مے داوند کہ شما را آن عالم بہ ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی ثوبت گرم شد پیری گریست و آن منعفا و جماعت متعلقان او ہمہ می گریستند و خواجہ با اصحاب پیر میگريستند درین میان پیر سر بر آورد و گفت تبرکی شیخ مراد کردیت اکنون لطف آن عالم روان شدم و قتی کہ باز کردیت تبرت سن بریت و خمتی بکنیت خواجہ برخواستند و روان شدند کسان پیر ہستند عالم فرمودند نفس پیر آن شد کہ وقت بازگشتن منتظر آن باشند چون در بازگشتن بعزل رباط رسیدند گفتند بعد از ان کہ پیر شما را دریافت روز دیگر نفسل کرد و چون در ان رفتن بعزل رباط رسیدند شیخ یوسف در ویشی بود در ان مکان در مقام خدمت حضرت خواجہ و اصحاب ایشان تلقی نیک کرد چون نشستند کلید انخیرستان را بیاورد و التماس کردند کہ در ان انخیرستان کشتی فرمایند و زمانے استراحت کنند تا او لطمی و خدمتی پردازد خواجہ سخن او را قبول کردند چون او برخاست تخمین کردند و گفتند خدمت چنین می باید زندہ دل است و بیا و محل شناس و ہر چہ در خاطر داشت ظاہر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جایارید تا بمنزل قدم می برند
اختیار اوداد اند گفت آن که قدم شامنزل بنده برسد رختند و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
اد کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسریت و باید در خنکی سواروان شوید قبول کردند بعد از
نماز پیشین با اصحاب در مقام حضور دران مقام شستند غایت حاضر دران زمان یکی از اهل حرست
که حکومت آن نواحی داشت وصفت تجر و تکبر بر غالب بود و رآمد با خند کس و نشست با و التفات
نفرمودند و آن حضور غیبت بگذشتند در غضب شد و خن بر ایشان آغاز کرد و نیت سرید ای نهاد
هم ملتفت نشدند بجاوب و بکلم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن تجر را نصیحت کرد
و تبیین فرمود از حال ایشان که انس با حق سبحانه ایشانرا از اشتغال بخلق مانع آمد و قصوری که تصور کرد
در ایشان نیست آن تجر تجر و خجل شد و گوش گرفت و عذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بهر حال
از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله روحه با جمع از یاران بر
لورقون رفتند و از انجا بطولایس و دران جماعت خانہ شیخ محمد درزی رحمه الله که از اصحاب ایشان
بود نشسته بودند و جمعی از ائمہ سولانا ضیاء الدین و یک کرانی و غیر ایشان دران مجلس بودند شیخ
محمد برخاستند و گفتند در ویشی درین نواحی بید آمده است شیخ حاجی شنانی نام و نسبت
بشیخ فخر خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین
ترک و غیر او و بر منزل که بدعوتی با غیر آن می روند تسبیحات و اذکار بر طریق جبر بخوانند و آوازا
ایشان بگوشتهای مامی رسد و این بدعت درین جا گیکه نبود و اکنون پیدا شده است و سولانا
ببار الدین و یک کرانی رحمه الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت هست تا انکار کنیم و این
بدعت را بر اندازیم حضرت خواجہ قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن میگویی درویش
پیدا شده است و ذکر حق سجانہ سیگوید شاید غرض می صحیح بود آهبار حسام در کوز بامی بکنند و درین کوچه
می گذرند و آوازهای آن مجمع بگوش تو میرسد آن منکرات علی تحقیق را نمی توانی تعمیر کردن بر انداختن
تغییر ذکر جبر که شاید که صحت غرض آن ذکر آنرا بود در تو پیدا شده است صبری باید کردن اگر رضا
حق سجانہ دران بود که این ذکران بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق سجانہ دران نباشد آن محبت ایشانرا ماری نخواهد بود و زود

مستغرق شدند و آثار ایشان مانند سبی بر نیامد که آن جمیع مستغرق شدند و آن شیخ حاجی بطرف اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن مجتبیها در آن نواحی مانند نقل کردند که روزی
حضرت خواجه ماقدهس الله روحه در شهر بخارا در محلت دروازه سمرقند در منزل مولانا سیف الدین خواجه
رحمه الله بودند و در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع بطیخ اشتغال می نمودند بعد از طبع اول در
خدمت خواجه مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه شش بردار و اگر دو کاسه دیگر برداری هم
میشود سه کاسه شش بردار انگاه فرمودند کس در راه اندازد و رمی آیند و فرمودند یکس از این آینه شش
خواهد خورد و او را از طریق ما بهره خواهد بود و دیگرش نخواهد خورد و از طریق ما بی بهره خواهید ماند
طیخ آخر شد و بطیخ دیگر مشغول شدند و فرصت استیلاوی یافت و شنوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بود و هم بعضی را بر طرف می برد تا در او اخرا آن صحبت در آفران و زکس حاضر شد و آثار
راه بر ایشان ظاهر بود سلام گفتند و حضرت ایشان را در یافتند و نشستند بر طرف حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی مساره میکردند و می گفتند آن دو ناخونده را ازین کس شناس
مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فرست شما پوشیده نخواهید بود و چنین اشاره میکردند
در باب آیندگان و آنگاه فرمودند با آن سه کاسه شش حاضر کردند و در پیش آن سه کس نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین وحشی بود و رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجه ماقدهس الله سه مشرف گشت و اذان دو کس دیگر یک گفت آتش را بکنیم من طلب
آمده ام اول معنی من نماند و خورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آتش ما را آتش نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس الله روحه آن
دو کس را در محل خلوتی با استراحت مشغول ساختند و بعد ازان با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد همچنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی
در حجره مسجد مراغان بودند و سید علی بنیاطت جامه ایشان مشغول بود با او عتاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که اذان عتاب دیگر بود در اثنای آن عتاب خواجه علاء الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمتا الله در آمدند و رمی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین عتاب فلانی است از سوزن خلق او خلق بسیار از راه حق عز و بل اعراض خواهند کرد و غیر این

تأدیب و تهذیب بوده ازدوستی معتقد شنیده شد که حضرت مولانا جلال الحق والدین خالیدی
 کشی روح الله تعالی روح و روان ایام که حضرت خواجہ باقر مقدس الله روحه کثرت دوم بجا زرفته بودند
 مستوجب جانب نسبت شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز خواهیم یافتن فرمودند بخارا چه رویم
 خواجہ بہار الدین آنجا نماند از ایشان پرسیدند نسبت سلوک و طریقہ خواجہ بہار الدین از متاخران
 مشایخ بطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند سخن از متقدمان گوئیت و ولایت سال زیاد است
 ہما این نوع ظہور آثار و ولایت کہ بر قدرت خواجہ بہار الدین لغایت آلمی شدہ است بر هیچ کس
 از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث احمد رانی شیخ عبدالقادر جیلانی قدس

الله تعالی اسرارہ باب اول در ان چہار وصاست

وصل اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشد کہ الله تعالی
 کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبدالقادر است یکی
 از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تلمیذہ آنحضرت محی الدین چہ بودند یکبار
 از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد و زمرہ سناہدی عشر و خمسائہ ناگاہ شخصی را دیدم
 بیمار افتادہ و زار زار گشتہ مرا گفت سلام علیک با عبدالقادر گفتم بلیکم سلام گفت نزدیک
 من بیا رفتم گفتم مرا نشان نشانندم دیدم کہ تن او پالودہ و صورت تر و تازہ نمودیم
 کہ تو کیستی گفت مرا نمی شناسی گفتم من دینم سخت پرمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالی
 مرا بتوزنہ گردانیدہ است محی الدین او را ہما نجا گذاشتم و مسجد جامع شہر را آدم خلق برین
 هجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین ہمیکس مرا بدین لقب
 خواندہ بود لفظ ہم عیسی زمرہ تنی زندہ بدم سیکردی زندہ شد از تو دل و دین
 زکیا تا یکجا است + وصل دوم در نسب آنحضرت بدانکہ آنحضرت از جانب پدر
 حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح موسی جلی
 دوست بن عبداللہ بن یحیی زاید بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبداللہ بن موسی جون

بن عبد اللہ محسن بن حسن شتی بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امہ الجبار بسی بخیر و صلاح آراستہ بود و دختر شیخ عبد اللہ
صومعی است و شیخ صومعی از کبار مشایخ جیلان و از رؤسا و زماہ ایشان است و مراورا از
احوال عالی کرامات ظاہر بود ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالیٰ از برای و می نمود
انتقام کشیدی و ہر چہ خواستی خدا تعالیٰ بخوان کردی **۵** ای شمع شبستان ابی صالح
موسی **۶** یک لغہ زرخسار تو بد آتش موسی **۷** شد صومعہ صوفی از روی نور روشن **۸** تا
شعشعہ روز شمع رخت در شب پیدا **۹** نیان حسن چون بصفاف شد متقاطر **۱۰** از بحر حسین آمدہ
آن گوہر بکیتا **۱۱** در سہر بدان ماہ کہ شد ہادی عالم **۱۲** خود مہدی خدمت تحقیق چہ گویا **۱۳**
زیبق صفتش از نعل دایہ روان شد **۱۴** گویا کہ فلک دایہ گری داشت تنہا **۱۵** ہر گہ سو
لمتب شدہ آن سرو خزان **۱۶** شد پیش پیش جمع ملک عاشق و شیدا **۱۷** وصل سوم
در صورت و سیرت آنحضرت **۱۸** ہر آنکہ آنحضرت نجف الیدین و عریف الصدور سیانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند و حاسن عریف و دراز داشتند لباس علماری پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون بدیہ و نذر بکفرش کسی مے آورد بر حاضران وقت قسمت میکردند و خود ہم
از ان مے خوردند و بآن جاہ و جلالت و علو منزلت باضعفا و فقرا محالست خرمودی
و تواضع نمودی و پیچ یکے را از ارباب دنیا و عظام آن برتجاستی و تعظیم نکردی و بمنشین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ محزونست بلطائف و طرائف در طرب می آوردی و آنحضرت
چنان جاہ نفیس مے پوشیدند کہ یک گزیدہ دنیا رمی از زید وقتی خاد مے از بزاز آنچنان
جاہہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ اینچنین جاہہ خلیفہ را باید درویش را
باین جاہہ چہ نسبت باشد چون در دوکان برفت ساری بیایش درآمد از درویش آن مقدار
گشت و بیسچہ جز تسکین نمی یافت متعلقان را گفت مرا خجست حضرت ایشان برید چون
خجست آوردند آنحضرت دست خود بجای درو او نہادند یہ شد بعد از ان فرمودند کہ این
اعترافی است کہ یہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت سمارتشکل شدہ مادر بتو در آمد
۵ اعتراف بگدایان در حضرت او **۶** در دل و دیدہ منکرتم و سمار بلاست **۷** و **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

در نشان دادن اهل مکاشفه از ملو شانی آنحضرت قبل از وجود و ظهور آنحضرت کمی از آنها شیخ
ابو بکر بن هرارست و آن از کبار شیخ عراق است صاحب کرامات ظاهره و مقامات ناخذه بود
و این مردی است که او را حضرت صدیق اکبر خرقه پوشانیده بود در خواب بحکم حضرت رسالت پست
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و بعد از آن خواب حضرت رسالت در نشان او
فرمودند که ای ابن هرار بتو زنده خواهد شد سنن اهل طریقت از است من در عراق و باز
بتو قایم میشود و سنار ارباب حقیقت نسبت تو باشد شیخ در عراق تا روز قیامت مرگست
از شیخ محمد شبلی که شنیدم از شیخ خود ابو بکر بن هرار رضی الله عنه که فرمود که او تا عراق
سفت اند معروف کرخ و احمد جبل و کشرمانی و شصور بن عمار و جند و سهل شتر
و عبدالقادر گیلانی گفتند عبدالقادر کیست گفت نجفی است شریف که ساکن خواهد شد در
بغداد و باشد ظهور او در سن پنجم و او از صدیقان او تا د افراد و اعیان اقطاب زینت
و از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم است و دیگر از آنها شیخ عقیل نجفی است این مرد از
اجلاء مشایخ شیخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجه ولایت رسیده اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی مابین و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل است
از شیخ موسی مابین و غیر ایشان رضی الله عنهم که پرسیده شد شیخ عقیل نجفی روزی
از قطب زمان مابیکه مخفی است نمی شناسد کسی او را مگر اولیا و زود باشد که ظاهر شود از نجای
اشارت کرده بجانب عراق جوایز عجمی شریف که کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او هر یک از خاص و عام و موقوف و موقوفه بقول قدمی بده علی رقبه کل ولی الله
و باشند و بپشت کنند پیش او همه اولیا گردنهای خود را بر سن بشم و در زمان او هجرت له
راسی بر اینینه سر کشم در قدم او همچنین بسیار از مشایخ کبار باین متفق که ذکر آنها بتفصیل
اطنالی دارد چون درین رساله اختصار مطلوب بود بدو شا به عدل اکتفا نمود باب دوم
در و سه وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت وصل دوم در احوال
صغیر آنحضرت وصل سوم در مسافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد وصل
اول در ولادت آن حضرت وقتی که آنحضرت از صلب پدر انتقال نمود مادر حضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز کرامت ظاهری و برهانی با هر است که در سن شصت سالگی
که وقت نوید است از محل ولادت بشری وجود آنحضرت چنین خارق عادت ظهور آمده
بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او را
صحن عنقوان جوانی ازین دار فانی بسرای جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عرفان
حضرت ابی صالح موسی ازین جهان رحلت فرمود همین دو در میم گذاشته بود آنکه بعضی مردم
می گویند که حضرت ایشان اولاد نداشتند و آنهای که اکنون خود را با آنحضرت نسبت میکنند
در حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند و اولاد حضرت ایشان این سخن صحیح نیست زیرا که بخت
پیوسته است که برادر حضرت ایشان که خدا ناکند ازین جهان رحلت فرموده است و آنحضرت
فردی پسر و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز الکریم
مجدد اساسی ایشان نوشته می آید شیخ عبد الوهاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد الله شیخ
عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ محی شیخ ابوالسحاق ابوالاسم ابوالفر
سوسی آن سه فرزند که در صدر سطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت
تاریخ سنه سبعین و اربعه ایست بوده است ریاضی آن دلبر حیل که شش لغز او است
هر غمزده را دل بجانش شاد است و تاریخ کر از مولد او می طلبد و دریاب که آنجا صد
و مقتاد است و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحساب ابجد از حروف کلمه عشق ظاهر می شود
زیر که عین در حساب ابجد مقتاد است و سین سیم و قاف یکصد نظم در حسن حال
ماه حیل و هر دید که دید گفت عشق است و تاریخ ولادتش ز عارف و هر کس که شنید
گفت عشق است و حاصل دوم در احوال صغر آنحضرت نقل است
از امام الخیر فاطمه رضی الله عنها که در بدت رضاء ایشان هرگاه که ماه رمضان در آمد
بر در بستان نیکرفت و شیر نمی خورد و نظم از لبش می روان بود که من گفتم
این شکر که نگذارد آن تو بخیر می نیست و یکبار در احوال رمضان بجهت ابر پوشیده مانده بود
و مردمان آمده از من پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امر و زیارتان
نگرفته است و شیر نخورده بعد از آن روشن شد که امر و زیارتان بود و شهر مشهور شد

کہ در خانہ سادات چنین زندگی ستودہ شدہ است کہ در ماہ رمضان شیرین خورد و نوشی
 را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرمودہ است شعر ہدایتہ امری ذکرہ الاما لفضلاً
 و صومی فی مہدی بہ صار شہرتے و آنچہ فقیر نوشتہ است نیز اشارت باین معنی است
 مخمس آمدہ بر استانت یارب از راہ نیاز و باستماع قلب خویش از صوم شیع و نماز
 گرچہ بی سازیم آخر در پذیرای کار ساز و از طفیل روزہ آن نازنین مہدناز و شاہ جیلانی
 کہ ناشی ہر سسی را کیمیاست و حقیرت ایشان فرمودہ اند کہ چون در ایام صغریہ ہستم
 کہ باکو دکان بازی کنم از عالم غیب ندا آمدی کہ اسے یا مبارک یعنی لبوی بن بیاس
 مبارک چون بن این رامی شنیدم مے گر ختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
 اکنون بن آنرا در خلوت می شنوم را سماعے این سادہ پسر کسیت بخوبی شمرے و
 شیرین شکری سوکری رو قمری و گر عالم بالاش ندای آمد و ای سرور و ان جانب
 ماہم گذری و آنحضرت ایشان پرسیدند تو کے خود را شناختی کہ ولی خدائی فرمود
 وہ سالہ بودم سوی مکتب می فرستم ملایک رامی دیدم کہ علقہ بستہ گردن می رفتند افسحوا ولی
 اللہ فراخی کنید و جا و گذارید از برای ولی اللہ و نیز حضرت ایشان فرمودہ اند و تے
 مروی را ویدم کہ سن اورا نمی شناختم چون از ملایکہ شنید کہ می گفتند افسحوا ولی اللہ از
 طفلان مکتب ببالغہ تمام پرسید کہ این پسر کسیت گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت
 این پسر را شانی عظیم خواہد بود تمکین باید بی حجاب و حجاب و صلی باید بے بحر قربے باید بی فکر
 و پس از چہل سال شناختم اورا کہ در ابدال آن وقت بود در بعضی رسائل نظر بر فقر خلق شد
 محمد و جید اللہ سیدہ است کہ حقیرت در زبان طفولیت وقتی در بغل دایہ بود کہ یکبار از کنار او پریدہ
 در ہوا شد و بمقابل آفتاب چون پارہ سیاب می گشت و آن دایہ از حسرت چشم در ہوا
 و دختہ و باتش جدائی و لسوختہ بود کہ ناگاہ بالطف خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
 چون حضرت ایشان در بغداد متمکن شدند دایہ از گیلان رفتہ و بغداد بلا زست مشرف شد
 روزی زمین خدمت بوسید و عرضہ داشت کہ دو وقتی آنحضرت در بغل سن بود ناگاہ از بغل
 سن در ہوا شد و می دیدم کہ در برابر آفتاب چون پارہ سیاب میگردند آیا آنچنان حال

اکنون بسم روی سید بدان حضرت بسم فرمود و گفت ای مادر اکنون لغایت اکتی بیش
از بیش است ولی آن زمان وجود من ضعیف بود تا آن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
است صد هزار شل آن آمده در من کم میشود و مرا از جابرون نماند میت رفت آنکه
بیک جام می از دست شدم و وزیر کس نمور تیان بست شدم و خود باده شدم ماهه گرا
کنند و کی نیست شوم چون ز لبش بست شدم و وصل سوم در مسافرت آن حضرت
از کیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خورد بودم روز عرفه بیرونستم و نبال
کاوی گرفتم بجهت حراشت ناگاه آن گاوروی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لند اخلقت
ولا بهذا امرت چون این از شنیدم بترسیدم باز گردیدم و بر بام خود آمدم عاجیان را
از اینجا دیدم که در عرفات ستاده بودند از بام فرو آمدم و پیش مادر خود عرض کردم که مراد کار
نمده کن و اجازت ده تا در بغداد روم و علم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم از سبب
آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگریست و برخاست و بنیاد بیرون آورد
که میراث پدر من مانده بود و چهل دینار برای برادر من گذاشت و چهل دینار زیر بغل من در
و لوق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر رستی بر جمع احوال و بوداع من بیرون
آمد و دعای آسخت که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر موی هر چه من یافته ام بدو است
آن دعا یافته ام دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و قدرت الکافی
و وجده الکافی لکل کافه الکافی و نعم الکافی و لله الحمد بعد ازان بقا فله باندک
توجه بجانب بغداد کردم چون از میدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند از لیکن قافل
را گرفتند و بکس را قرض نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه داری
گفتم چهل دینار گفتم کجاست گفتم در جامه من دوخته است وزیر بغل من گمان برد و مرا شتر
سیکود را گذاشت و بر رفت دیگر آمد و می نیز عجمان پرسید و شنید از من آنچه یا نخستین
شنیده بود هر دو پیش منتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
و بالای تلای که اموال قافل را قسمت میکردند مرا بودند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار
گفت کجاست گفتم در جامه من دوخته است وزیر بغل من بفرمود تا جامه من بشکافتند و آنچه

من گفته بودم بافتند پس گفت ترا برین چه داشت که خود را خرافات کردی گفتم ما در من مرا
 عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی نخواستم من در عهد ما در خود خیانت کنم پس آن مهر
 ایشان بگریست و گفت تو در عهد ما در خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من عهد
 پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و بدست من توبه کرد پس اصحاب بی
 گفتند که تو در قطع طریق مهر بودی اکنون در توبه هم مهر با پیش همه بردست من
 توبه کردند و آنچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تا بان از دست من ایشان بودند
 قطعه هم بر بختی سومی دشت امی بت چنین از بی گشت به شده بنده حسن تو تمامی در دشت
 بارب چه غزاله که بدین طره چشم به دام و داین دشت همه صید تو گشت به این حقیر و جیه افتاد بعضی
 عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهر احمد بدوی بود بعد از آن که تیار
 شد آنحضرت را بخانه خود برد و دختر دشت تسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حفره قبول
 کردند پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و ابله را فرمودند که ما بخانه باشد و بعد از آنکه
 در بغداد متمکن شدند ایشان را طلبیدند **باب سوم** در وود و وصل است
وصل اول در دخول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلم وصل دوم
 در زیارت و صحبت مشایخ که در آن زمان متعین بودند و وصل اول در دخول آن حضرت
 به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد سده ثمانین و اربع مایه قدم از رانی فرسوده اند
 و در آن زمان آنحضرت تیزه سال بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند از اتمام
 از برگرفتند بعد از آن علم مذہب و مناظره و اصول پیش ابو الوقا علی بن عقیل و ابو الخطیب
 محفوظ و سماع حدیث کرد از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو القناکم و
 ابو البرکات هبیته الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طایه بن احمد
 عاقولی و غیر ایشان رحمهم الله اجمعین و وصل دوم در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان
 و رغبوان جوانی در بغداد طالب علمی می کردند و هر جا که غزیری از مشایخ وقت می شنیدند
 بزیارت او میرفتند عبد الله شامی گفته است در بغداد غزیری بود که ویرا غوث می گفتند
 من و ابن سقا و شیخ عبد القا در زیارت غوث فرستم این سقا در راه گفت از وی جمله خواتم

پرسید کہ جواب آن نتواند داد و من گفتم از دو مسئلہ خواہم پرسید تا بہ بینم کہ چہ سہ گوئید
 و شیخ عبد القادر گفت حاشا اللہ کہ من از وی چہ سہ نہ پرسم میروم و انتظار برکت دیدار
 اومی برم چون خلوت او در آیدیم ویرا آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم کہ در میان ما نشسته است
 و کسی معلوم نکرد کہ از کجا آمد و چگونه درآمد پس از سر ہم چشم بجانب این سقا کرد و گفت وای
 بر تو ای ابن سقا از من مسئلہ می پرسی کہ جواب ان ندانم آن مسئلہ توانست و جواب آن
 این می بینم کہ تش کفر در تو زمانہ می زند بعد از ان من نگر است و گفت از من مسئلہ می پرس
 و می بینی کہ چہ بیگویم آن مسئلہ اینست و جواب آن این ہر آئینہ بیگیر و نذر دنیا تا بدو کوش
 بہمت بی ادبی کہ ہن کردہ بعد از ان بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و ویرا نزد خود خواند
 و نشانزد و گفت ای عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بہمت این حسن ادب
 کہ بجای آوردی گویائی بینم ترا در بغداد کہ غیر برآمدہ و بیگوئی قدمی ہذہ علی رقبہ کل
 دلی افتد و می بینم کہ ہمہ اولیا گردنہا خود را نیست کردہ اند اجلا و اکرام ترا پس آن غنچ
 همان ساعت قلیب شد بعد از ان ویرا ہرگز ندیدم و ہر چہ بہ نسبت ہر کہ گفتہ بود ہمان طور
 واقع شد این سقا بہ روم رفت و بدختر ترسانی عاشق شد و بتقریب آن کافر گشت
 و مراستولی و شق ساختند از ان رہ گذر بدینا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر باند
 فرصت سلطان ہمہ اولیا و اصغیا گشت چہن ادبی کہ نسبت آن خوش بجا آورده بود
 ۵ چون شمع رخ خویش را فروختہ بود ہر جا کہ دلی بود برو سوختہ بود ہر جا کہ حسن
 ادب شدہ خوبان یارب ہر جا کہ حسن ادب را از کہ آموختہ بود ہر جا کہ صحبت آن حضرت
 شیخ تاج العارفین ابو الوقا حضرت الیشان در استدار از بغداد بدیہ قلنیا کہ سکن شیخ
 تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفتہ بودند شیخ در خلوت یا خادمی نشستہ بود ناگاہ
 خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت رایہ بند و اگر جوانی عجمی بیاید او را آمدن مدہ
 چون خادم بدر آمد دید کہ حضرت الیشان مے آیند و بنخواستند کہ شیخ را زیارت کنند خادم
 رفت و شیخ عرض کرد و بیچ جواب نگفت و یا فطر اب تمام در گوشہ خلوت پنهان شدن
 گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را الطاب از آنجا کہ حضرت الیشان را دید

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبدالقادر بعزت معبود که بادل بار که ترا خست ندادم نه از بی وقار
 تو بود بلکه از جنت ترس و بیم و همت تو بود و آخر چون دیشتم که هر چه از من گیری باز من خوار
 دادم پیشم و شرف ملاقات تو در یافتم صحبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان
 بغداد چون صحبت تاج العارفین می آمدند بر من خواست و تعظیم می کرد و مردمان را جرات و ارادت
 حضرت ایشان مبالغه تمام می نمود و دیگر روز در مجلس وعظ از منبر فرمود آمد و نزد حضرت ایشان
 نشست و گفت ای عبدالقادر ترا وقتی است که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند
 و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت در آن وقت این شبیه را فراموش نکنی و قدر
 و سجه و عطا و کاسه خود بحضرت ایشان دادم مردم گفتند چرا این را می دهی خود نمیکری گفت علی بن
 داغ الحزمی صحبت حضرت ایشان شیخ حماد و تاس مرتضی از ابو شجاع که حضرت شیخ عبدالقادر
 اول که زیارت شیخ حماد آمد شیخ حماد جانب ایشان نظر کرد گویا که بازمی بصد خود آورد و نظر شیخ
 در روی اثر کرد فی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ بنحیب
 سهروردی فرموده که حضرت شیخ عبدالقادر صحبت شیخ حماد در آمد و در آن وقت آن حضرت
 در آنجا جوانی بود چنان بادب در صحبت شیخ نشست که شیخ حماد و تمام مجلس شقیقه حسن ادب گشتند
 چون از مجلس برخاست شیخ چشم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجب
 را قدمی است که در وقت خود بر همه اولیا باشد و ما موشود از حق سبحانه تعالی که بگوید قدمی
 بزه علی رقیبه کل ولی الله و پیر آئینه بگوید و پست کنند همه اولیا گردانی خود را پیش او
 باب چهارم در و چهار وصل است وصل اول در مجاهده و سیاحت آن حضرت وصل
 دوم در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابوسعید مخزومی وصل سوم در بیان ماسور شدن آن حضرت
 بدعوت خلق وصل چهارم در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت وصل اول در ذکر مجاهده
 و سیاحت آن حضرت فرموده است که بسیت پنج سال مقدم تجرید بوده ام در بازاری
 عراق و خرابهای آن و چهل سال نمازهای بباداد بوضو خشاک دارم و پانزده سال بعد از
 نماز خفتن بر یکپا استاد ختم قرآن میکردم و بارها سه روز تا چهل روزه چنان می ماندم چنانچه
 نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

و من اورا گاہے ندیدم گفت هیچ آرزو در صحبت داری گفتم بایست گفت اینجا بنشین تا من
بیایم و از نظر من غایب شد یک سال من ہما بنامانم بعد ازان بیاد و ساعتی نزدیک من نشست
پس برخواست و گفت از اینجا نزدی تا من بیایم بار یک سال دیگر غایب شد و منی بچنان بر جا
خود بودم بعد ازان بیاد و نان شیر آورد و گفت من خضرام نامور شدہ ام کہ با تو ہم نمک کرد
از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید کہ درین دو سال قوت آنحضرت چہ بود فرمود انہی بودت
بود و وصل چہ پارم در کیفیت فرقہ پوشیدن آن حضرت از قاضی ابوسعید مبارک
محرومی رضی اللہ عنہ آن حضرت فرمود کہ یک بار در برج نجفی با حق سبحانہ عہد کردم کہ طعام خورم
تا کسی لقمہ ساختہ در دہان من نکند و آب نہ نوشم تا کسی بدست خود مرا نہ نوازد چہل روز بدین
حالت گذشت پس ازان مردی بیاد و طعام پیش من نہاد و رفت نفس از بسیار گر سنگی
خواست کہ بر بالا طعم بقتد گفتم واللہ از عہدی کہ با خدا بستہ ام بر نکردم تا از باطن خود
فریادی شنیدم الجوع الجوع، هیچ التفات بدان نکردم شیخ ابوسعید محرومی در راہے
گذشتند این فریاد شنید پیش من تشریف آورد فرمود ای عبدالقادر این چیست گفتم
این قلق نفس است اما روح من بر سر خود است در مشاہدہ حق و بوی آرام دارد فرمود
با من بیا این گفت و مرا ہمیران حال گذاشتہ و روان شد در دلم چنان رسید کہ از خبا
نروم مگر بامر کسی ناگاہ دیدم کہ خواجہ خضر آمد مرا گفت بر خیز و پیش ابوسعید برو و چنان
کردم دیدم کہ شیخ ابوسعید بر در خانہ خود ایستادہ است و انتظار من می برد چون مرادید
فرمود ای عبدالقادر آنچه من ترا گفتم پس نبود کہ گفتہ خضر نیز ترا می بایست پس ازان مرا
بخانہ پیر طعام کہ مہیا کردہ بود آورد و بدست مبارک خود لقمہ لقمہ در دہان من کرد تا
آنکہ سیر شدم و بعد ازان مرا فرقہ پوشانید و من ملازم آنحضرت شدم شیخ ابو محمد عبدالقادر
بن ابوصالح موسی جیلے لبس الحسنہ و من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المحرقی
و ہولیسما من ید الشیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی و ہولیسما من ید الشیخ
ابوالفرج الطرطوسی و ہومن ید الشیخ ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التیمی و ہو
من ید الشیخ ابی بلکہ شبلی قدس اللہ ارواحہم ۵ شاہ ما فرقہ زبوسعد مبارک دارد +

لہ
بہنوالت
میرزاہاس
اقتادہ از
۱۰ جنس از
مولوی محمد
عزیز حسن
سکدہ

او خود از ابو الحسن بن ابو الحسن از طرطوسی و ابو الفرج آن شہ طرطوسی ز عبد الواحد و او زبلی
 است بدین خلعت و این لمبوسی و وصل سوم و یا مورشدن حضرت ایشان
 بدعوت و تقییت خلق آنحضرت فرمودہ کہ من روز شنبہ شانزدہم شوال در سندہ پند
 و بیت و بکم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا بی چرا
 بر مردم کلام نمی گویی گفتم یا بار من بن مرد اعجمی ام بر قصہ اربعہ و چگونه سخن کنم فرمود
 دہن بکاشای بکشادم بفت بار در دہن من بدید و فرمود بر خلق سخن گوی و ایشان
 را دعوت کن بحق پس اذان من نماز ظہر گذاردم و ششم مردم بر من هجوم کردند و زبان
 من بستہ شد حضرت امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ را دیدم کہ در مجلس مقابل من ایستادہ اند و فرمودند
 کہ چرا سخن نمی گویی گفتم یا بار من بستہ شدہ است فرمود دہن باز کن باز کردم نزدیک
 من شد شش بار در دہن من رسید عرض کردم یا بار من چرا بفت باز ندیدی فرمود از
 جہت ادب با خواجہ کائنات صلی اللہ علیہ وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد اذان
 من در سخن شدم و خلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود کہ مرا در خواب و بیداری
 می گویند کہ بکن یا بکن و چنان کلام بر دل من هجوم می کند و غالب می آید کہ اگر سخن نکنم
 خفتہ شوم و ممکن نیست کہ ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود کہ پیش ازین نزدیک من
 دو نفر یا سه نفر می بودند کہ کلام می شنیدند پس اذان هجوم بسیار شدن گرفت در صلا
 باب حلب می نشستم بعد اذان آمدن مردم پیش از پیش گشت بنبر در نماز گاہ عید بیرون
 شہر بردند شیخ عبد اللہ جیائی فرمودہ است کہ ہفتاد ہزار کس در مجلس حضرت ایشان
 حاضر میشدند و چندان سواران سے آمدند کہ از مرکب آنها گرد مجلس چون طلقہ صہاری نمود
 وصل چہارم در کیفیت مجلس و عطا آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرمودہ است
 کہ من نیز بر بنبر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند کہ بر پایہای بنبر دوکان
 دوکان سے نشستند و فرمود زیر بنبر مر وانی سے نشستند کہ در مہابت همچون شیر زے نمود
 و در ہر مجلس حضرت ایشان دو کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس بر دل
 آنها می یافت و چہار صد کس حاضر می بودند کہ فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

نقل است از شیخ ابوسعید قیامی که در مجلس حضرت عوث اعظم بارها حضرت پیغمبر را
 علیه وسلم را و دیگر پیغمبر را علیه السلام مشاهده میکردم و ملایک را می دیدم که طایفه
 طایفه در مجلس حضرت ایشان حاضر می شدند و چنین مردان غیب و جنیان را می دیدم
 که به نیاز تمام می رسیدند و خواجه خضر در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
 فلاح بخواد باید که این مجلس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در آشنای سخن گرم میشوند
 می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجا است و درین مجلس خلعتها عظامی شود
 و نیز فرموده اند نسبت از پیغمبر به مخلوق ولی بزرگتر حاضر شدند در مجلس من احبایا بندگان
 و اموات بار و لوح و نیز می فرمودند ای غلام از سر و کمر سوال کن چون آیند بر تو در قبر تا ترا
 خبر کنند از غزو جابه من با تحببم در پنج وصل است وصل اول در تقرت
 و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در
 توجه بآن حضرت از برای حاجت و طریق دو گانه وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت وصل اول در تقرت و کرامات
 آن حضرت شیخ ابوسعید سفود شیخ عثمان مریخی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا
 اظهار نکرده و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت عوث اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی
 بعضی اگر کسی از کرامات او شمار کردی در یک روز تا چند شری و بیچایس از حضرت ایشان
 کراماتی طلب نکرده و مگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بغداد حضرت ایشان رسید و عرض کرد که بخوانم
 چیزی از کرامات آن حضرت به یتیم تا یتیمین من زیادت شود فرمود که چه میخواهی گفت
 بوسیب از عالم غیب و آن زمان سرد بود و سبب نمیدیدم آن حضرت دست در هوا کرد و دو
 سبب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگری بدست مبارک خود شق کرد و لغایت سفید
 خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گندم با کرم برآمد خلیفه
 حیران ماند و گفت مانده حضرت ایشان فرمودند چون سبب دست غلام باین سبب
 رسید گنده شد و درو کرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود شبی آن حضرت از خانه برآمد
 عصا دست داشت یکی از اصحاب در دل گذراند چه باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت بنایا اندیشہ و محفرت ایشان روشن گشت فی الحال عصاره زمین علی بنی عصار است شده
 همچو شمع نور دادن گرفت بعد از آن حضرت ایشان عصار را برگرفتند و او را فرسودند و تو از
 خواسته بودی مشایخ زمان فرسوده اند از خوارق آن حضرت چه گفته شود گاهی در وظایف مشی
 و گاهی از پنهان ماند نقل است شیخ بقا که فرموده است که ما روزی در مجلس
 حضرت غوث الاعظم حاضر بودم در اثنا آنکه سخن میگفت بر پایه اول از سبزه ناگاه قطع سخن
 کرد و ساختی خاموش بود و بر زمین سر و آمد بعد از آن بنی بر بالا رفت و بر پایه دوم نشست
 پس من مشاهده می کردم که پایه اول کشاده می شد چندانکه چشم کاری کرد و فرشتان سبز
 انفراد افتند حضرت رسالت پناه با محاب آنجا شسته و حق سبحانه بر دل حضرت غوث اعظم
 تجلی کرد چنانکه نزدیک بود که آن حضرت از آن پایه بیفتد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 ویرا گرفت و نگاه داشت بعد از آن خورد و لا عرش چون عصفورے بعد از آن همه
 از من پوشیده شد آنکه از وظایف می شد نقل است از جماعه اصحاب که روز شنبه
 از ماه صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسه حاضر بودیم وضوی ساخت و قبقاب در
 پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد لغره ما بیت بلند بر آورد و یک قبقاب در
 هوا پرتاب کرد تا آنکه قبقاب از لنگر غایت شد و بعد از آن لغره دیگر نزد قبقاب
 و دیگر همچنان پرتاب و در آن وقت همکس را مجال آن نشد که حضرت ایشان به پرسد
 که این چه بود ناگاه بعد از بیست روز قافله از جانب عجم رسیدند و آن هر دو قبقاب
 بخادمان حضرت حواله کردند از آن جماعه پرسیده شد که این قبقاب شما از کجا رسید گفتند
 روز سه شنبه سوم از ماه صفر غریبان بر سر ما افتاد و تمام ستاع را غارت کردند و بعضی دم
 راکتند و در باد فرسود آمدند و مال در قسمت داشتند که ما حضرت شیخ عبدالقادر را در نیت
 یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم که دو لغره عظیم شنیدیم که بیت آن تمام
 بادیه را در گرفت و از پس ساختی دیدیم آن غریبان لبا جزمی دنیا را تمام آمدند و گفتند بایند
 و مال خود را گرد آرید و ببینید که بر سر ما چه مصیبت رسید رفتیم دیدیم که دو غریبان سردار شکر
 و مرده افتاده اند و این هر دو قبقاب آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس باله

عربان ببا باز دادند بدو و عظمت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی ۵ آنما کہ با حجاب تو بر کین
ستیز اند ۴ گوی خبر از حضرت قباق ندارند نقل است از جامعہ اصحاب کہ حاکم بغداد ابو المنظر
بن یوسف بشی بخیرت حضرت غوث اعظم آمدہ و دہ بدرہ زربہ نذر آورد و آن حضرت قبول
نکرد فرمود حاجت نیست و می الحاح کردن گرفت پس از آن حضرت یک بدرہ بدست راست
گرفت و یک بدست چپ و ہر دوراہم شپاہید در مال ازان خون روان گشت فرمود ای
منظر از حق شرم نداری کہ بگر مردم خون سازی و خونہاے ایشان بر گردن خود می کنی
و بآن پیشین آنی نقل است روزی عجوزی پیش آن حضرت آمد و پسر خود را ہمراہ
آورد و گفت کہ این پسر زندہ من اسیر محبت تو شدہ است و ہمیشہ متعلق تومی باشد من حق
خود باز آدمم و از خدمت خودش آزاد کردم از برای خدا و اقبال قبول کن حضرت ایشان قبول
کردند و بجا ہرہ و سلوک طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن عجوزہ پیش فرزند خود
آمد کہ نان جو نخورد و زرد و لاغر شدہ از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
ایشان آمدہ آنجا طبقہ دید و روی استخوان ہا و مرغی کہ آن حضرت خورده بود و عجوزہ عرض
کرد یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
بر استخوانہا نماد و گفت تومی یا زن اللہ الذی یحیی العظام و ہی ریم آن مرغ زندہ شد
و بانگ کردن آغاز کرد و بعد از آن حضرت ایشان بآن عجوزہ فرمودند کہ وقتی پسر تو چنین
شود ہر چہ خواہد کو بخورد و روزی حضرت ایشان محاسن می فرمودند باران در استاد
و بعضی مردم متفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود مالاکرد و فرمود من جمع می کنم و تو
تفرق می کنی باران از محاسن در استاد و در بیرون محاسن می بارید و صل دوم
در شرف ارادت و نسبت بآن حضرت نقل است از شیخ عمر کرمانی و شیخ عمر بزاز
کہ از کبار اصحاب آن حضرت اند کہ حضرت غوث الاعظم فرمود حق سبحانہ وعدہ کردہ است
بمن کہ در آرد اولاد و اصحاب مرا و ہر کہ من محبتی داشتہ باشد در بہشت و نیز نقل است
ازین دو بزرگ کہ وقتی با حضرت ایشان عرض کردہ شد کہ اگر شخصی نسبت ارادت خود
ایشان کند و حال آنکہ نہ دست شما گرفتہ و نہ فرقہ شما پوشیدہ آیا اورا از مردان اصحاب

حضرت شمشادیم یانی فرمودند هر که خود را بمن نسبت کند و نام من بر و مقبول حق گردد
 در گذر و حق سجانه از و اگر چه پیر سبیل مکرده بوده باشد ۵ شاه جیلی باخته مسعود +
 ابد اکان غله محدود + هر که در سایه عنایت اوست + گنمش طاعت و دشمن دوست
 نقل است از شیخ ابوالحسن علی که حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان می فرمود ۵
 بر ندارم قدم ز پیش خدا + تا روانم نسا زدم به شما + سوی خلد برین به نعمت و ناز +
 ای مریدان با صفا محتراز + نقل است از شیخ عبدالرزاق که حضرت غوث اعظم میفرمود
 که وقتی بدست من بجلی نکلنا و خط داده شد بد رازی که نظر کار کند دیدم که در و نام اصحاب
 و مریدان من و مریدان که تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد و مرقوم است
 و حکم شد که این همه را تیغ بشیدم ۵ شاه جیلانی که مردم را چون نور دیده است + من غلام
 دی که مارا حق بوی بخشیده است + و نیز آن حضرت فرموده است که از مالک که خازن مالک
 و تیغ است پرسیدم که تیغ کی از اصحاب من نزد تو هست گفت فی ۵ با گردایان مرا کوش
 نهم را چکار + گرنیب نیستش و تیغ بهم لرزیده است + و نیز آن حضرت فرموده است که اگر تیغ
 شود عورت مرید در مشرق و من در مغرب باشم هر آئینه بپوشم او را بیت هر گز یار
 توئی ناز گردد و هرگز + چون تو غمخوار و می خوار نگردد و هرگز + و نیز فرموده است بلغزیدین
 منصور و بنود در زمان او کسی که او را دست گیری کند اگر من در زمان او می بودم هر آئینه
 دستگیری میکردم و از یاران مریدان من هر که مرکوب او بلغز و قیام قیامت دستگیری او بکنم
 نظم هر کسی سرست عالم از می عرفانی است + از طفیل شیخ عبدالقادر گیلانی است +
 صدانا الحق کوتایید حقایقهای او + قاریخ از و ارسیاست غافل از زندانی است نقل است
 از شیخ ندی این ساف که هر که از مریدان شایخ آرزوی خرقه کند او را بپوشانم مگر نیازندان حضرت غوث
 اعظم را زیرا که ایشان در محبت بی نهایت و عنایت بی غایت غرقند که هیچ چیز ایشان را احتیاجی نیست
 و ایشان چه لباسی اتقانت نمایند زیرا که کسی بر راترک داده آب بیل غیر و مصرع هر که در محبت
 عدلست گاستان چکند + بان ای گدائی سلسله حضرت قادریه می شنوی چه سیکزد و باید که سر
 و هر دری نباشی ۵ شاه وقتی گدائی جیلانی + حکم قد خود نمیدانی + بعضی از اصحاب حضرت نقل کرده

کہ مردی بحضرت ایشان آمد و چنان نمود کہ پدر من وفات یافته است شب اورا بجواب دیدم کہ
گفت مراد گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من عار التماس کن آن حضرت اورا
فرمود پدر تو گاهی بر مدرسه من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد کہ پدر را شب خواب دیدم بسی خوش و خرم خلعتی سبز در بر پوشیده می گفت
کہ عذاب از من برداشتن و این خلعت مراد اندیہ برکت حضرت شیخ عبدالقادر و بر تو باد کہ
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داود سیف مودند کہ بر پیر و سنگیر ما عهد بسته اند ہر کہ وقتی
بہستان تو رسیدہ باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعلیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود بہ تعلیم گرفتہ باشد ہم ہمہ تو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
کہ وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردند کہ از فلان قبر نالہ و فریاد مرده می آید و چند روز است کہ او را
دفن کردہ اند فرمود او فرقہ من پوشیدہ است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شدہ است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده است گفتند نہیں
فرمود مقصود بر بیان کارے او کمتر ساختی سر در مراقبہ کرد اثر بہیت و وقار در لشیرہ مبارک
او ظاہر شد بعد ازان فرمود ملا یکہ سیگونیا و وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سجایہ بسبب آن پرورمت کرد بعد ازان بار بار سر آن قبر رفتند هیچ نالہ و فریاد شنید
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سہروردی کہ خبر کرد ما را والد من کہ از شیخ حماد بس
ہر شب آوازی شنیدہ میشد همچون آواز گاس انگبین و زی این معنی بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت ہنوز اشتہار نیافتہ بود وقتی بصحبت شیخ حماد رسید و پرسید بہیت صحبت
و باس را این ساز چیست ہر زمان این نغمہ و آواز چیست شیخ حماد گفت مراد وازد
ہزار مرتبہ است ہر شب ایشان را می کنم و حاجت ایشان از خدا می خواہم و ہر کہ از ایشان
بگناہ مبتلا است درخواست میکنم کہ در آن ماہ اورا توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیروز
در گناہ نماز پس حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی فرمود اگر حق سجاد و تعالی مراد حضرت خود
منزلتی دید درخواست کنم کہ از مریدان من تا قیام قیامت کسی بے توبہ نہیرد شیخ حماد گفت
حق سجاد مرا شاہد بنمود کہ اورا مقام و مرتبہ عطا کند کہ مریدان او بی توبہ نہیرند و ختم ایشان

بتوبه پشید اگر چه اول چیزی بتلا باشد بیت این غلغله در خانه و مسجد و دیر است یعنی که بحبان
 ترا ختم بخیر است و وصل سوم در توجیه آن حضرت از برای حاجت بطریق دو گانه نماز
 نقل است از شیخ عمر بن از که حضرت غوث اعظم می فرمود هر که در کرتی بن استغاثه کند
 آن کرتی دور انداخته شود از او هر که در شدتی بنام من نذاکند و ساخته شود از او هر که تزلزل
 کند بن در حضرت حق از برای حاجتی بر آورده شود حاجت او و نیز آن حضرت فرموده است
 هر که دو رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص یا زده یا پس فعلی که کائنات
 را درود فرستد و سلام گوید برو و او را یا گوید پس جانب عراق یا زده کام برود و نام
 من گیر و حاجت خود یاد کند هر آئینه بر آورده شود حضرت ایشان می فرموده اند که صاحب
 حاجت را باید که بعد از سنت نماز شام یک چله این دو گانه را ستواتر بگذارد و اگر وقتی فوت
 شود از سر گیر و البته مقصود رسد انتہادت این وظیفه چهل روز است و گرنه بیش از چهل روز
 بیچیت دوم حضرت قادریه انچه مقصود بهت دست دهد وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت اسے غلام بر تو باد و صدق و صفا که اگر این هر دو نمی بودند تقرب بحق سبحانه
 مر لیس را هرگز میسر نمی شد نکته تفقه کن پس اذان اعتدال بکن از آنکه هر که عبادت خدا
 غر و جل تفقه کند بغیر علم است افساد او بیشتر ازان بود که سبب اصلاح او نکته هر که عمل کند
 بدانچه سید اند حق تعالی او را روزی کند علمی که آنرا نمیداند نکته قطع اسباب کن از خود بزرگوار
 از مفارقت اخوان و اقسام دیگر تا حق تعالی ترا قوی گرداند و جلالت غبت نکته حسن ارباب
 را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اعیار و اسباب کناره گیر خوف آنکه مصباح طلب نطفی
 نگر و نکته چل صباح یا اخلاص زنده دار تا نیایم حکمت منفر گیر و از دل تو زبان تو
 نکته شریعت محمدی ثمره شجره وجود ملت اسلام است آفتابیت که روشن شده است نور
 آن ملک کونین الطباع شمع او معطی سعادت دارین است پس حذر کن تا بیرون نیائی از
 دایره آن و حذر کن تا مخالف نشوی اجماع آنرا نکته اگر در محبت او صادق باشی بطلب طاعت
 برابر و او بسوی مقصد صدق نکته شناخت قدر جلال او هر که یک لحظه با او ماند از ذکر او
 نکته ذکر روح جناب رحمت است چون نیم او بر شام ارواح ذاکران بوزد از سنوات آن روح

و نفس اشباح و زینتش آید نکتہ کعبہ و ہر عارفی موضع نظرات حق است از و نکتہ اقرب
 طرق الی اللہ لزوم قانون و عبودیت و ہمتساک بغزوہ شریعت اسلامیہ و تقاضا بر جادۂ
 تقویٰ نکتہ انس تو با حق بر اندازہ و شست و شست از غیر او نکتہ انعام حسن در طلب دنیا
 پشت عقل را دوامی کند از طلب مولیٰ عز و جل نکتہ علائق زہر است دنیا حجابیست مانع
 از وصول ملکوت اوست بر تو توجہ رحمت نکتہ اگر طفل عقل تو بحال جوانی رسید
 و کنارتاد ب ہرگز دنیا التفات نکردی ولیکن او هنوز بر بستہ گوارہ شغلش اسوانا
 و المونا است نکتہ حق تعالی جیل شانہ و عسم نوالہ و غزیرا نہ تاشیل وجود را بر ساحل
 دنیا بر اس امتحان عیون اہل اطفال ارواح را کہ پرورده شدند در مجود عصمت و ہود
 ثبات نکتہ بلی و ولادہ ستارہ اند کہ از فلک سعادت طلوع میکنند و محنت و محبت و دو گل اند
 کہ از یک شاخ بر می آیند نکتہ معاشرہ العارفین برات از حول و قوت الایہ حقیقت توحید
 است و محو ہر متلوجی از عین عقل محض تفرید و القا فیہ در وجود است از مد طمع عین تجسید
 نکتہ اسم اعظم اللہ مستجاب شود مر ترا چون بگوئی اللہ در دل تو غیر او نباشد بسم اللہ
 از عارفان بخون کن است از حق عز و جل نکتہ افراد تو در طریق طلب او امارت نصحت
 محبت است و تکریم و دیدہ دل تو بغیر او نشان بعد نکتہ سخن بغیر ذکر او زنگار است
 بر صفائی آئینہ قلب نکتہ امی غلام محو بلبل سباز کہ شیفہ صورت خود است وقت
 و بیج و یا ترجیع اشجار خود در ساختہ لیکن همچون باز باش کہ التفات نمیکند بحقارت اصوات
 بلا اہل در ریاض و بیچ در طرب نمی آید لذت العام ہو الف از علوم ہمت و عزت نکتہ
 حضور با او بغیر تخریب قوالت ہرگز ممکن نشود نکتہ از برای آنکہ یک لحظہ باو
 باشی اگر از مہر اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نکتہ چون نفس صاف شود
 و از کدورت بشریت استثال او امر کند نکتہ یا غلام عیون عقل فحول التفات
 بدنیانے کند و ز فارت و زہرات آن مرا ایشان راستے تواند فریفت بلکہ قول محبوب
 را از ان نہم می کند کہ انما الحیوۃ الدنیا لعب و لہو نکتہ حب دنیا در نفوس
 بغض آخرت باری آرد نکتہ یا ہذا ماتم بالا خلق و الخالق پس اگر اختیار خالق بکنی

قتل انهم عدوی الارب العالمین نکتہ یا ہذا فنا اعدام فلا یبق است و انقلاب
 طبع بطبع ملائکہ بعد از فنا از طبع ملائکہ و حقوق بہ مناج اول فتح بیتنگ ربکما تنفیک
 ویرزع فیک ما یرزع نکتہ در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبدالوہاب
 کہ حضرت والدی غوث اعظم در ماه رمضان خید روز مرض داشتند و روز بیت نہم ماه
 مذکور جمعی از شاخ پیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن ہبیتی و شیخ نجیب سہروردی
 کہ مردی بزرگ و قار تمام درآمد و گفت سلام علیک یا ولی اللہ من ماه رمضان مدہم
 ما افتدار کنم از انجہ کبر تو مقدر شدہ بود در سن وداع کنیم ترا کہ این اخیر اجماع نیست با تو
 پس باز گشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمود و ناہ رمضان
 دیگر نیافتہ کہ نقل کردند اصحاب کہ در مرض آخر سیف الدین عبدالوہاب از آن حضرت
 وصیت طلب کرد و فرمود علیک تقوی اللہ والطاعت ولا تخیف احد او لا ترہ و کل
 الخواج انی اللہ کلما و اطلب منہ ولا تشق باحد سوی اللہ غر و بل ولا تقدر الا علیہ التوکل
 و التوکید و اجماع الكل بعد از آن مرض غلبہ کرد و فرزند آن کہ گردن شدہ بودند ایشان
 فرمود حاضر شدہ اید غیر از شما نزد من بر خیزید و جہان پدید ایشان را و ادب ایشان بجا آرید
 اینجا رحمت عظیم شایستہ و فرمود علیک اسلام و رحمۃ اللہ و غفر اللہ لی و لکم و تاب علی
 و علیکم و بعد از آن فرمود انا لا ابالی بشئ و ملک الموت پس از آنکہ صبح عظیم
 زد چون سکرات موت درآمد گفت استعنت بلاک الا اللہ الحی الذی لا یوموت
 ولا یخشی ان یفوس سبحان من تعدو بالقدرت و قهر العباد بالموت لا الہ الا اللہ
 محمد رسول اللہ تا آنکہ روح از بدن مفارقتہ فرمود رضی اللہ عنہ وارضاه عما در محبتہ
 الاسرار آورده است کانت و قلت رضی اللہ لیلۃ الثیب بعد العشاء تاسع
 شهر ربیع الآخر من سنہ احدی و سبعین و خمس مائۃ بہ بغداد و دفن بدرستہ بیابان
 اعاد اللہ علینا من یرکاتہ و جمیع مدت حیات آن حضرت نو د سال بود ہیزدہ سالہ
 بودند کہ از جیلان بہ بغداد رسیدند و بہت سال تحصیل علوم نمودند و بہت بیخ سال
 در تجرید و انقطاع از خلق بودند بعد از آن بیس سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان شمراتی کہ از خدمت نمودن بنیو و مارا حاصل شد چنانچه این اندک لایح اجر الحسین
 ممره میفرمودند پس تسبیح یاسے یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
 نمایند و ہر روز سی صد و شصت عدد بخواند ہائید و ہر وقتی از اوقات روز کہ تواند جامع حصول
 مرادات دارین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بزرگوار
 قسم است روحانی و جسمانی و حیوۃ روحانیات از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات
 جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی کہ بدین دو اسم حق رایا و کند بدان ماند کہ بزبان
 تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد مسطور است کہ اسم
 اعظم درین کلمات فالین البرکات مذکور است **ممره** میفرمودند بنماز قلاقل موافقت
 نمایند اگر کسی خوابد کہ را بنماز تراشد اگر چه محالست طفیل این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
 چہار رکعت است بیک سلام باین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در ہر رکعت
 بافتہ چہار قل غسم باید نمود و بعد از ادای سلام سربجہ نہادہ ہفتاد و یکبار باید گفت یا حی
 و یا قیوم ہر چہ تک یا من استغیث میفرمودند کسی کہ اسباب و نیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
 محصول راضی افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و ولہاسی غیر را مغمور میسازد
 و بحیث جمعیت خلایق خود را در تفرقہ علایق می اندازد اورا باید ملاحظہ نمود اگر دلی کہ بواسطہ
 تعمیر آن مصدر تخریب دل خود است از دل او بہتر است یعنی اگر ہمت او مصروف خدمت
 اہل اللہ است بدان اشغال نماید و اگر بخلاف آن دیر خلافت آن پذیرد کہ قلب و الطمینان
 را سزاوارتر است از قلوب عوام و سالک را تصفیہ دل از کدورات تعلقات ہم مہم
 است **ملکوتی** آنکہ ستانی و بیفشانش بہ بہتر از انست کہ نشانش بہ و رشدن
 حرص جہانت دهند و رشدن آسایش جانت دهند **ممره** میفرمودند تقبیل
 ابہامین و مساس آن بر عینین در وقت استماع اشہدان محمد رسول اللہ از مودن بتا
 سنت آدم ست علی نبیا و علیہ السلام و حقیقت این مقدمہ آنست کہ چون ذریات را روز
 آنست آدم علیہ السلام بر صفحہ ناخن ابہام مطالعہ نموده بجز و طلوع النوار لقای جہان آرای
 حضرت نبوت پناہ محمد رسول اللہ صبعین خود را بلب لب بوسہ دادہ از وجہ تبرک

و استغفار عظیم پس فرمود **بیت** رواق منظر چشم من آشیانه تست به کرم نما و فرود آ که خانه
خانه تست به **مکره** میفرمودند از بعضی فقرای مجانبین با اطفال یتیم خرق عادت که
نظم و آید بسبب آنست که حق سبحانه بالغه از ایشان کرامتی بخلق فرماید تا دلها سی خلاق از
مشاهده آن برایشان گراید ولی میربی مجازی فرو نگذارند و لوازم محافظت و مراسم خدمت
بجا آرند و این معنی را سموت گویند **مکره** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید
خطاب فرمود یا دنیا آخدمی و آخدمی من خدک یعنی اسی دنیا خدمت کن مگر کسی را که خدمت
کرد و مراد طلب کن نسبت از کسی که خدمت کرد ترا و در رفتاد و دولت اسلام و مقصد ملت کفر ضلالت انجام
تارک نیامد و مملکت است شهر الجوه فقری و الفقر عرض به الفقر شفا و سوی الفقر مرض به العالم کلاما ضدا
غور به و الفقر من العالم سر و عرض به **نقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیه
ترک روی نمود و چون صورت داعیه را بخدمت باز نمود فرمودند که این سعادت شخصی را مسلم
است که اگر ایضا بقوت محتاج شود بیا زار رود و آنچه بعد از مراجعت تره فروشان بر مکان
و مکان آنها از جنس تره بسبب کساد متاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتاده بیند آن را
بچیند جب جاه درین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او درین معامله مساهله نکند کما فی المتنوی
المعنوی بیت رشتها سی خلق بند محکم است به در ره این از بند آهن گمی کم است به و بعد
از ارتکاب این امر بر غذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید که چون طلب خطوط نفسانی
و حطام دنیا سی فانی از وی نپهور آید متابعت نفس اماره نموده تحصیل آن گراید فرموده اند
اگر چه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتا سالک تارک را قوت استیصال طمع
بدین منوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نیاید
مکره میفرمودند اگر سالکی تواند که از عمده آن بر آید که خود را در لباس کسب مستور داشته
سلوک نماید بهتر از آنست که در وی فقیه انور آید مقصود ازین بیان این بود که صفت صوفی
کاین باین باید و حکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاهرا اعتبار را نشاید **فرموده** و مداخل
طریقت لباس ظاهر نیست به مگر بخدمت سلطان به بند و صوفی باشد **مکره** میفرمودند
بک پیوی و حبست و جوی و تحصیل اسباب و معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجهت

رو کردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
باید نمود و نه تصحیح باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **لعل** است که عابد می غمزد
موسیٰ علی نبینا وعلیه السلام مدتی مدید عبادت و ریاضت اشتغال نموده و در آن روزی
خلوت نشسته و زاویہ عزلت بر روی خلق بسته بود اما مجاہدہ او بشمارہ نیم پیوستہ روزی
از استیلا می بین سوز بر سر راه کلیم اللہ مترصد شد و بعد از دریافت ملازمت او صورت
واقعہ خود بعرض رسانیده درخواست نمود کہ احوال حسرت مال آن سہجور را بعد از صعود بر
کوہ طور بعرض رب العفو رساندہ باعث عدم و حصول او بدرجہ قبول استغفار نماید پیغمبر مذکور
اجابت نموده متوجہ مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد کہ اگر چه او بحسب دعوت در ادای عہودت
عبادت حضرت ماشتغال است اما پیوستہ عاشق ریش است و ہمیش مصروف تہربیت
آن شش لاجرم نامقبول است چون کلیم کہیم مراجعت نمود آنچه در جواب استدعی از حضرت
ذوالجلال شنیده بود باحسن المقال بیان نمود و طاهر عابد مذکور می حسن حسین داشتہ و پیوستہ
آئینہ میدیدہ و شانہ میکشید بحجرتہای آن فرمان از شدہ یاس و حرمان در حجرہ مالوفہ درآمدہ
بیتفہ می سن خود مقید شد فی الحال جبریل علیہ السلام می از علیم علام بہ کلیم علیہ السلام رسانید
کہ آن غافل را بگو کہ هنوز مشغول بر ریش خودی چنانچہ التفات بنزہین آن مصدر آفات بود
ہمچنان باستیصال آن مضیع اوقات است و منطبق بطیر آن عاشق سبک سیر اشارہ بدین قصہ
کرده و گفتہ **شعری** ریش اگر آراست پر تشویش و دور می بر کند ہم در ریش بود
لیکن نفس بے او بر آوردن خطاست کہ چه کبش از یازمانی چه براست کہ کھرہ می فرمودند
روزی از حضرت شیخ نصیحتی درخواست نمودم فرمودند رکعات معدودہ و صلوات مفروضہ را
با حسن الوجہ ترک نکنید و فروگذارید و بہر مقامی کہ از مقامات معرفت برسید بدان
اکتفا نکنید و بدرجہ اعلیٰ از ان درجات ہمت گمارید بیت این راہ را نہایت صورت
کجا توان بست کہ کش صد ہزار منزل بیش است در پدایت **مکرہ** میفرمودند کہ
حضرت شیخ قدس سرہ العزیزی فرمودند کہ مراد رابط **کلمہ** تملک مضمون اعلیٰ القاشدہ و آن

انیست ماکان المذمومین ماکان لنیره فموتین می فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعال مجازی از کس قوه بمنصه فعل می آرند تعلق به نیت قاعلم دارند بسبب آنکه امری از دو شخص لغت یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت چنان باید که اگر در یک جائز مرتب شود جای دیگر شر باشد و اگر حاصل کی نفع بود نیجه دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفعل باشد خیر و صواب بود هر یک با جور مشاب بود چنانچه نقل است که مردی و تدبیری برکنار چاهی که بر سر راهی واقع بود نصب نموده بنیت آنکه چون مسلمانی صادر شود و خواهد که دایه خود را سیراب کند بدان و تدبیر ساخته سهولت بر مراد خود فایز گرد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاه رسید و تدبیرکنار منصوب ویدنی الحال از جایزه کند و بطرفی افکند بنیت آنکه اگر یکی از مسلمانان جهت اطفای حرارت غطشان شبی برین موقع دارو شود و بیاو که بیش پایی بخورد و ایذای عاید شود مراد آنست که ان الله لا یطیر الی عبورکم ولا الی اعمالکم ولا کن یطیر الی قلوبکم دنیا کم یعنی بدرستی که خدا نمی بیند بسوی ظاهر اعدا و نه بسوی علمای شما و لیکن حق سبحانه می بیند بسوی لسانی شما و نظر میکند بپرتی شما بیت ما برون را بگیریم و قال راه ما درون را بگیریم و حال را شمره می فرمودند و در روز عاشور هفتاد مرتبه کلمه بی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بخوانید این قرات را مستلزم ثواب بحساب و انید نقل است یکی از ابنا می روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق بود بی جمعیت عبوری باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت رقعہ بخدمت حضرت ایشان ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر بمتصدیان صدارت ایمانی فرمایند تا یومیه جهت صرف معیشت من مقرر نمایند از عنایت بیغایت بعید نباشد و در جواب رقعہ فرمودند یا چون سایر خلایق که در دایره علایق اند با کتاب بایستی نمود یا بعد از التباس کسوت و رویشان و ارسام برسم ایشان بر مرکز توکل مستقیم باید بود و مال و احوال برزاق لایزال تقویضه باید نمود و مقصود از این بیان این بود که مادر زمره اهل کسبه آمده ایم بزرگ ایشان تمک و دو باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز آید و در وکان فقر فقر باید کرد قطعه یا کمین با پیل بانان دوستی + یا بنا کن خانه در خور بیل + یا کمین بر چهره نیل عاشقی + یا کمین بر خان و مان انگشت نیل شمره می فرمودند و چه اسمی انسان آنست که در حیلت او هفت

سیاست ملی ہم از انست کہ کریم نفسی آدم و رشان اوست شمره می فرمودند ماه رمضان المبارک فقط ہر زبان بناید راند و از لوازم تعظیم محرفی با و ضم باید ساخت کذلک در تحریر نیز کہ مقرر است کہ انچه گفتن آن جائز نیست نوشتن آن نیز جائز نہ و نیز می فرمودند ہر کہ در شب غرہ سی کرت سورہ فاتحہ الکتاب بخواند تا سلخ آن ماه اوقات معیشت بعافیت بگذراند شمرہ می فرمودند در اجبار آمدہ ہر کہ بعد از فرضیہ بباد و در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر اورا بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید کہ بعد از نماز فجر دست بدعا برداشتہ بیست و ہفت کرت بگوید اللہم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات شمرہ می فرمودند روزی گذرم بر تہخانہ افتاد ساعتی بفتح ایستادم دیدم ہر کہ از عہدہ انضمام غلالت بدباجم آمدی او صنم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعدہ سائر اسنام کو چک را پرستش نمودی آنکہ گاوی منصوب کہ در مقابل آن بت منصوب بود ویرا نیز پرستندی از مشاہدہ آن صورت انمعنی بخاطر رسیدہ داب طلب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی بر خدمت مرشدی گراید و حسب المقدور از عمدہ مخاومت دی بر آید تسبیت بمحمد و مزا دہا ہم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید کہ بجای آرہی کہ خدام القبلہ مرام را نیز عزیز و محترم دارد و نیز می فرمودند کہ ہر گاہ مردم ابنوہ ہر من جمع می آیند و بملا قاتم غلو مینمایند و دلم دران حالت متکبر می آید و از صحبت بنفرت میگراید بخاطر می رسد کہ چرا چون بت سنگین در مقام تسلیم تسلیم نباید بود و نوشتن آن مثل آن صنم منظہری تصور نباید نمود کہ نہ کسی از زیارت خویش میخواند نہ الیش میراند نقل است روزی شیخ عبد القادر کیکی از صوفیان شہر بود و بجنرت ایشان آمد و اظہار نمود کہ صفت حلم و اعتقار و تواضع و انکسار در حضرت بحیثیتہ معاینہ میکنم کہ در پیر خویش دیدم و در جواب وسے فرمودند کہ اظہار شکستگی و فروتنی بی تحقیق مرتبہ فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجہ فنا فی اللہ و حصول نتیجہ بقایا اللہ تکبیر و استغفار بعضی لازم نیاید چنانچہ نقلست کہ امام جعفر صادق رضوان اللہ علیہم پیوستہ لباس فاخر پوشیدندی و در طریقہ بزرگی و کبریائی کہ لایق جناب عزت مآب ایشان بود پوشیدندی روزی یکی از مخلصان بخدمت معروض داشت کہ تمام اخلاق و اوضاع حضرت ایام

مقبول خاص عام است الا آنکہ با حلق خدا بود و وضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر سلوک
می فرمایند جواب یافت کہ آنچه معاینہ میکنی نہ از تکبر است بل ظنور کبر یا مٹی خداست چون
کبر بشیریت از نهاد ما بر آید و بعض فناء پیوست کبر یا مٹی حق پرستہ وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
پیر و پروانہ چو در آتش افتاد و سوخت خود را بد گوید کہ آتش من لیک از زبان آتش
کمرہ می فرمودند میخواند بود کہ سہ کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و غذای یکی نور شود این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بندد کہ ہر کس را
عزیمت آن بود کہ ریزہ و خلاصہ خوردنی او بخورد و با بقی نصیبہ شرکا شود لقمہ او حرام است
و ہر کہ برداشتن لقمہ منصف باشد یعنی موافق با نصف قسمت خود بکاربرد و قوت او حلال است
ہر کہ اہمیت او معروف آن باشد کہ در مطہوبات با ہمکاسہ ایشا رکند اسفل را خود بردارد و اسفل
را بہ شریک واگذار و غذای او نور است و فرمودند کہ سلطان ابو سعید ابو الجیر رحمۃ اللہ علیہ
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند مگر یکی سوال نمود کہ چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع منطبق قانون سنن نبویست علیہ الصلوٰۃ والسلام این عمل خلاف سنت
بدیع یتیماید سلطان علیہ الرحمۃ و الغفران در جواب سایل فرمود مذہبی میدانم کہ اجتماع بر یک
سفرہ تناول در یک قطعه موافق سنت است ہورث برکت غایتاً در زمانہ سابق کہ این عمل
معمول بود ہر کی بردگیری ایشا رینمودہ الحال چون عزیمت ایشا بر سبیل ندرت سے منیم
طعام را ببرد ان قسمت میکنم تا ہر کدام با کل نصیبہ خود ویردازند و بہ نیت فاسد لقمہ حلال
را حرام نسازند کمرہ می فرمودند از مقتدا سی عالم یعنی امام عظم آورده اند کہ ایشان نماز
چہل سالہ اعادہ کردہ اند و سبیلین ہوجیب احوال علما آنست کہ بعد از مردت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث بنوی و آنستند کہ تحلیل انگشتان پای در طہارت بر خلاف سنت
لعمیل آورده اند بنا بر ان اعادہ فرمودند و صورت این مسئلہ مطابق سنت آنست کہ با انگشت
کف دست چپ خلال از کف پای بالا کند و حضرت امام انگشت خلال از پشت پاسے
فرار می آوردند اما محققان گویند چون ایشا نما بعد از انقضای مدت چہل سال از عمر حجتہ
مال در حین نماز مشاہدہ محبوب بی نیاز نصیب گشت بالجزم صلوٰۃ مانعہ را بواسطہ عدم

مشاہدہ فائیتہ و انتہ رجوع باو اسی قضای آن نمودند و وقت عزیز رفت بیا تا قضا
کنیم و عمری کہ مجبور صراحی و جام رفت و بخاطر حنین این کترین میرسد کہ غالباً حضرت امام
نیز درین شعر کہ گفتہ اند شعر عمر فی العمر لم یولعب و فاما ثم اما ثم اما ثم ایشارہ
بدنمیعنی فرمودہ اند و ہنگام و ہدان مطلوب بر ایام فقدان تاسف و تادہ نمودہ کمرہ
می فرمودند تکبر برود و نوعست کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست کہ ایشان از وجود
تمنعات و نیوی و تکلفات نوریہ مسرور و مخرور گردانند بدان افتخار کنند و کبر خواص آنست
کہ ایشان چون سخن حق بشنوند اقبال نمایند و بر قایل آن نظر بہ استحقاق کنند کما قال علیہ السلام
الکبر بطر الحق و عظم الناس یعنی کبر آنست کہ باطل گرداند حق را و تحیر کند بر خلق و فرمودند چون
بامؤمنان صحبت دارید ہر کہ در سال از شما اصغر است چنان بپایانند کہ بر صغیر اعمال او
مؤمنان کمتر خواهند بود مطابق آن پیش آید و آنکہ سال او از شما بیشتر است بدانید
کہ قدم او در وادی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود موافق آن سلوک نایبیت
سوی ہر کس چنان گردان نظر را کہ بینی بہتر از خود ہر تبرا و کمرہ و نیرمی فرمودند
کہ اگر خلق را بتطر خلق و بد شود و اعتراض وجود گیرد و اگر بتطرق دیدہ آید علی کل صورت پذیرد
بحکم ما ضحی اللہ فو خیر اکمرہ می فرمودند تخصیص الیتام کلمہ کرم اللہ وجہہ بنام خجستہ فرجام
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آنست کہ ایشان قبل از ظہور نبوت سیدانام و اظہار دعوات آن
حضرت بر دین اسلام نیز ہرگز روی مبارک خود بسجود صنم عواپت انجام نہادہ بودند
و حق سبحانہ و تعالی وجہ فرخندہ ایشانرا کہ امت ازلی وابدی دادہ کمرہ می فرمودند و
مبادی احوال بخاطر مگذشت کہ زمرہ جوگیان و فرقیہ یقیدان باید کہ در خلافت و جہالت
مساوی باشند زیرا کہ ایمان اگرچہ دم از اسلام و ایمان مینمندان اما مثال احکام آن
نمی کنند پس نباشند درین باب الامعی کذاب چون صورت این خاطر را بعزیز کے
باز نمودم فرمود اینچنین نیست بنا بر آنکہ جوگیان جاہل و راعول دین غلط کردہ اند و سر از جیب
کفر بردار آورده و بی قید آن غافل و در فروع خطا کردہ اند و احکام اسلام لعل آورده و امور منہیہ
را بطلح و انتہ زخم اباحت و الحاد خوردہ کمرہ می فرمودند پنج طایفہ از باز خواست عمل قولاً

و فعلی معاف و مرفوع القلم اندکی معصوم یعنی کودک تا بجد بلوغت برسد قلم تکلیف بر او نرود و در تمام
هر که در خواب است بدانچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد و مواظده نباشد سوم
و یوانه چهارم معدوم العقل و تفریق میان ویوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوای
جنون نیز زوال عقل ممکنست چنانچه امتداد از حمت و احتیاط حسنه و استیلائی عشق و مانند آن
مرزب غفلتست چنانکه یعنی هر که بشدت بلا و کثرت غنا مبتلا باشد اگر از وی اضطراب و عدم
اختیار گستاخی بر زبان راند و یا بدان بگیرد شکر کاین بهترین خلق الله محمد و جبرئیل و غیره بفرمانند که اشتغال
شتر شاید یا مطلق ازین امر استمر از نماید اول در جواب این آیه خوانند که و ما علمناه الشکر و ما
یمنی له یعنی نیاختیم ما محمد را شکر گفتن و نشاید مرا و این فن باز این خطاب بر زبان رانند
که ان من الشکر بکلمته یعنی از جمله شکر بر این حکمت است و فرمودند بر هر تقدیر اگر از و اراوت است
الما نمایند و اگر فضول است بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اهم مهم و اتم مرام آنست که اوقات
را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که مهت را همگی مصروف استخراق معیت بلا جهت دارد که بکلم آیه که میوه و هو حکم انیا کثرت ثابت
میشود و باید ساخت و از همه امور بگذرد و دوستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
و دوست حقیقی دوست بل محب و محبوب همه دوست باید پرداخت و مصلحت و
من آنست که یاران همه کار را بگذارند و هم و طره یاری گیرند و بعد از شماع کتابت با پیروی
فرمودند هر گرامی شکر شود که در حین کتابت مشغول بود و خوبست زیرا چه در آثار نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر حلقه کاغذ و بر صفت وجود میآید و در منظر کاتب صفت
خالق روی مینماید مگر می فرمودند اجساد و بنی آدم که بعد از مفارقت ارواح بمرور کیشبان
روز امان میکنند و متعفن میشوند و نابر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربا سی
خود را در لحظه گذشتندی و نعوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قدید نمود
نگاه داشتندی و فرمودند و را جناس غله که بمرور مدت کرم می افتد و مصدر تضحی آن میشود
بنابر آنست که اگر بر خلاف این صورت بودی حریصان و مسکان بشابه زب و نقره غله را
نیز مصون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محکم گشته در عالم قیام انداختندی مگر می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دستار فیض شمار خود برآورده بدست مبارک در سر من
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عناسه کلاه میداشته باشد ملائکه رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل است روزی درویشی از اهل تجرید بخدمت حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیاء مقرر و معین است زکوة فقرائش شخص و معین است معمول اغنیاء است
که از چهل درم یک درم دهند و مذمب فقرائست که اگر یک درم را نگاهدارند بر خود یک داغ نهند
در جوابش فرمودند هر کسی چنانچه خود را بگنجان فراماید فی الحقیقه نیز همچنان یابینی آنکه دم تجرید
زند اگر یک درم ذخیره مستحق داغست و آنکه چون سایر مردم حدیث نماید در حق او نگاهداشت
اسباب را بقدر حاجت مساع است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه و دینیت حیات
بموکلان قضا و قدر بار سپرده بود و یک درم یا یک دنیا را زودتر که مانده چون این صورت
بجناب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تا فتنه بر نفسش او داغ نهند و چون یکی
دیگر از اصحاب صفه رحلت نمود اندوهی دو درم متروک ظاهر شد آن درم فرمود تا آن
دو درم را بروی دو داغ نهادند و وی را از محاسبه بود الحساب فراغ دادند و آن حضرت
علیه السلام و التَّحِیَّه بنماز تثنیئین مذکورین حاضر شد صیبه خواند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله بعضی از یاران هستند که مال وافر داشته و میراث متکثر میگذارند و در حق
آنها هرگز این حکم شریف صادر نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داغد و در حق حدیث
بطهوری آمد و دعوی تجرید نمیکند و بر وصول نعم نامتناهی الهی همدین سراسی قایل اند
لا جرم معاتب نمیشوند اینان چون آستین همت از حطام عدم انجم و نیوی انشایده بودند
و نسخ فقر از صفی روزگار خوانده لا جرم آنچه داشتند و گذشتند اگر چه قلیل بود هر کدورت
معامله ایشان دلیل بود و در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بجناب
حربه ایست در دست علیه طایفه صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سر
سقطی در دم و اسپین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحهما
فرمود این بود که ایاک و مصاحبت الاشرار و لا تقطع عن الله لصحبت الاجبار یعنی بر تو باو
که عذر کنی از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع کنی بواسطه صحبت از مکان از خدای قدیر

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنودی
 صحبت ناصح نیز ترک نمودی مگر در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین این بچی منیر سے
 قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیاید یا باید و بسوی او
 کشش دل نیاید باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
 میخواند باشد و حسب المقدور بعمل می آورد تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
 ان شاء الله العفو بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفع بر فتوح الغیر ز فتمیاب شود روز
 در مکتوبات خوانده شد که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
 که هر طالبی که بعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی ویرا سوای آن نیر و ارش
 علم دیگر گرداند برکت صدق معاملات و استقامت بر آنچه دانسته و توانسته بیست پیش شنود
 نیک و بد گفتار و آنچه بشنیده بکار و آرد می فرمودند و خبر است که هر که بعد از فریضه
 با داد و در حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی ویرا از جمله آن اولیا گرداند که برکت
 ایشان اهل زمین را رزق میرساند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استسعا دست
 برداشته بیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و نیز می فرمودند که قاعده
 ایما آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خواند و مراد بعد از ادا می نماز سجده
 خجالت و انفعال روی مینماید که روی بقوم نمیتوانم نمود بنابراین روی بقبله گماشته
 و پشت بخلق داشته استدعا می کنم بخاطر امان کترین خلق الله محمد و جلیل میرسد که این کلمه تیج کلام سلف
 است رضوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات القربین یعنی هر عملی
 که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزدیک مقربان از امور سیئه است مگر می فرمودند
 تا در ویش را در مجالس متعدده دیده نشود و صحبت های متعدده با وی اتفاق نیفتد حقیقت
 او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال متنوعه جاریست
 و حقیقت او در آن متواری و نیز می فرمودند که در ویش را در سه میدان استخوان باید نمود یکی
 در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الله در من قال و فرمودند که شناختن
 خدا آسانست اما شناختن اولیا متعذر بیست در شاخه مال پخته هیچ خام و پس سخن

کوتاه باید و الا لازم تهره می فرمودند کرم ایزد پاک در حق مشیت خاک بی پاک از خیر اوراق
 بر دلست چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را ازین امت حکم شود که برداغ
 بزند یکی فی القور بی تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود و دیگری چون ملائکه
 عذاب می کشیده باشند او میرفته باشد و بر تقاضای خود می نگریسته تا ایزد بی نیاز هر دو را طلب
 فرماید اول از آنکه تن بر ضا و روا سوال کند که باعث توجیه و اقبال تو بکنم چه بود گوید خدایا
 با خود اندیش کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد او امر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
 درین یک حکم باری مطیع و منقاد باشم فرمان شود که او را برکت اطاعت این امر بخشیدم بش
 برید بعد از آن از آنکه او را می کشیدند و با گراه میرفت و باز پس میدید سپرسند که تو بکدام نیت
 بر تقاضای خود نگاه میکردی و مهت بر احتملاص می گماشتی و با عمل تباه و نامت سیاه خود چه طمع
 میداشتی گوید بار خدایا اگر چه غرق گناهم و جزای اعمال خسارت مال من آن بود که حکم رفت اما
 در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
 احتمال دارد که کریش تقاضای عفو کند در شحات سحاب رحمانی سیات و نافرمانی از نامه
 اعمال و ناصیه احوال این محرم فراشوید فرمان شود که این را نیز لطیفیل حسن لطیف عفو کردم بهشت
 در آید **فر و کرم کوه گشت از کرم و اینجاست** با مید از در رحمت مرواسی با ده پرست +
نقل است یکی از درویشان بی احتیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
 نمود و شرح از سعادت ملازمت یافت فرمودند که دین سفر مانع تو دلچ چه بود آذر ویش
 بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجه بدینجا نب کردم و رخصت سفر در خواستم چنانسان
 افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بمساجد و خانه
 ارباب دنیا نزول اختیار نخواهی کرد و در جواب او فرمودند اگر از ماد و اع میشد می نصیحت
 بر خلاف این میشنودی زیرا که اگر مسافر نزدیک مساجد وارد نشود و بعلت بعد مسافت از ثواب
 جماعت محروم ماند و قرب جواری کسی سزاوار است که مومن باشد و باوصاف میبده
 موصوف بود چنان ملوک و چه از سلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح تو نگر باید
 گریخت دور پیروی کا فر فاسق مغلس باید آویخت از من شمره اشتغال می نماید که مبتدی را

بر معاملہ خود کہ تو ہم و تمخیل است اعتماد نہ شاید چنانچه در مخیله آن درویش نمود خیال فاسد
 بود و مکره می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بهتر است و کلام نافع از سکوت اولی و خلوت از صحبت
 اهل و اهل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و وریش صاحب تکلیف از خلوت افضل
 مشنوی نارخندان باغ را خندان کند و صحبت مروانت از شربت از مران کند و
 اگر تو سنک محزه و مرمر بودی و چون بصاحب دل رسی گوهر شوی و نیز فرموده اند که حکمت
 در اجتماع اهل عالم و مصالح ایشان با هم در ایام جمعه و عیدین و بیگام طواف حرمین الشریفین
 آنست که چون از لارواح با هم بودند و ابدافراهم خواهند آمدنی مابین نیز در اوقات عزیز
 مجتمع شوند و اتحادی و ابدی یاد کنند و نیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که در
 مومنان کسی که مغفور بود هر که با و مصافحه کند وی نیز مغفور گردد و مکره می فرمودند که در باب
 دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر و نعمت تخفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
 الارباب استدعا مینموده باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الهی چون نعم این جهان از
 فضل و کرم عطا کردی حساب آنجهان نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقر را باید
 که بر وصول فقر شاگرد بود و استدعی آن باشند که از خدا اعتدال تجا و زن کنند و همواره در
 مناجات بگویند که الهی بیشترین فقر که خلعت خاص ابنیا و اولیاست مشرف ساختی
 غایت شدت آن ازین بنده ناتوان باز دارم و ضعیفی را در محل امتحان بسیار می فرمودند
 الا آنکه طالبان ریاضت میکنند و نتیجه آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان گمانی
 از دنیا منقطع ننگردد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و حیفه آنرا ناکشیده
 آب از چاه می کشیده باشند و درین صورت هر چند آب بر آید پاکلی چاه روی نماید و اگر اول
 حیفه را که مصدر ناپاکست از چاه بر آرد بکشیدن چند و لو معدوده آب ظاهر شود همچنان اگر
 سالکان لوث حسب دنیا از ول ضایع کنند باندک مجاهده صفا ظاهر شود و خاطر
 کی رقم فیض پذیر و بهیات و مگر از نقش پراگنده ورق ساده کنی و فرمودند طلب دنیا
 و طلب خدا هر دو خدا را لایحیجان اند چنانچه از امیر المومنین عمر رضی الله عنه منقولست
 که فرمودی اگر دین دنیا یکی فراهم آمدی مرا میسر شدی بیت هم خدا خواهی و هم

دنیا می وون + این خیالست و محالست و جنون + میفرمودند مقرر است که در حالت
مخمسه مرد از حلال میشود اما باید دانست که بموجب اختلاف طبایع حکم مخمسه مختلف و متفاوتست
کسی را که طاقت برامساک سه روز باشد مخمسه او بعد از وقوع سه فاقه هست و آن را که قوت
زیاده از یک فاقه نیست نهایت مخمسه در حق او هم نیست و هر کرا فاقه از امور شاقه است
و صبر آن ممتنع غایت صبر او بر گر سنگی ساعت مخمسه اوست کما قال الله تعالی لا یكلف الله
نفساً الا وسعها یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بروسع امکان آن نفس و فرمودند
علامت صحت وقوع مخمسه آنست که اداسی نوافل ایستاه نتواند اگر چه فرضاً در حالت
قیام بالنصرام رساند مگره میفرمودند در تعین فاقات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
و علمایانیرمیین قول الفاقست که انسان را بعد از اطلاق شایه با زروحانی از علاقه جسمانی
سراسر عالم غیب مشاهده میشود و انمعنی دانست بر صدق احوال علیه طایفه صوفیه چه ایشان
خود را در بونه ریاضت گذاخته بدورت نفسانی را محمل ساخته اند و در قمار خانه و قوا
قبل ان تموتوا نقد شربت را در حین حیات باخته لاجرم با وجود مرکب اشباح شمسوار
ارواح ایشان در عرصه ملکوت تاخته و دیدنی دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
بالتر از جان کنی + چون که پهل روز بزند ان کنی + و فرمودند اهل کشف را حالت
وست و بد که معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جمله معقولات بهیچ حال
سنگر احوال صدق مال ایشان نباید بود و اعتراض بر اقوال و افعال شان نشاید
نمود چنانچه ابو الوفای خوارزمی در مصراع ثانی این رباعی فرمود و بداعی او هست
نمان و آشکارست جهان + عکس بود و شود اهل عرفان + پندست همه چه آشکار و چه
نمان + گر اهل حقی غیب کی بهیچ بدان + شکره می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
قدس سره بعد از ارتکاب ریاضات شاقه و تجرید و تقزید تمامه دنیا را عرض کردند ایشان
اقبال نمودند و ران ایشان ارواح بزرگان علیهم الرحمة و القدر ان حاضر شدند
و گفتند اسی فرزند آنچه بر تو عرضه می کنند قبول کن که قبول دنیا کلاً را بعد از وصول
بمرتبه کمال نقصان نداده و حسب الاشارت ارواح مطهره اعزّه اختیار فرمودند

بعده اظهار نمودند که قبل ازین تسبیحات جهادات و نباتات و حیوانات شنود می از انگاه که مرکب
 است از نانی و نیویه شده ام از سماع تسبیح جهادات باز مانده ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه شخصی
 که تکلیف ربانی و ترغیب روحانی التفات بدینا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنرا که بطلب
 نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین حطام فانی نمایند چه ثمر نباشد **مصرع** آشنا را
 حال انیت و اسی بر بیگانه مهره میفرمودند هر که برای ادای نماز حبه متوجه شود و مسجدی
 تعیین کند که در آنجا قاری قرآن را با لحن خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
 بمسمع مستمعان میرساند یا در پیشی در آن مکان میگذراند و نیت وی در تعیین مسجد این
 باشد که آن اصوات حبه را استماع نماید یا در پیش معتکف را زیارت کند نمازش مکروه
 شود و مراد آنست که سعی و توجه مصلی بساجد خالصه للعسلوه باید و نشاید که بشایعه اغراض
 بیالاید **مهره** میفرمودند کسی که خلوت بذكر ایزد بی همال اشتغال نموده باشد خدا تعالی از او
 خشنود و در و بجزیریل علیه السلام اعلام کند تا وی نیز از ان بنده عزیز خشنود و بعد **چیریل**
 بسایر ملائکه بگوید که از بنده خدا رضیت شما هم راضی باشید انگاه جمیع فرشتگان نیز از وی
 راضی شوند و در و لما بخلایق القا کنند تا مردم عالم هم از ان بنده راضی بوده اطاعت وی
 نمایند و در استرضاش بکوشند و شخصی در خلوت بعبود اشتغال فرماید و در مجالس خود را
 مشغول بحت و نماید اندک زمانی را در خلوتش فتنه راه یابد که حالتی رود که مال احوالش
 بر سوی منجر شود لغو ذی الله من هذا الضلال **فرود** نیک باشی و بدت داند خالق بد به که
 بد باشی و نیکت داند **مهره** میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت کج باشد کجرو می نیند
 چون شمر سخاوت و تحسن و زیباست **مهره** میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
 که بنجل بسعادت شهادت مستعد نگردد زیرا که هر که نان نتواند داد بهیبت جان نتواند داد و فرمود
 که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگر چه شجاعت وی منحصر بر این بود که در همه عمر خویش
 جرأت نموده یک بازی را کشته باشد **مهره** میفرمودند سخنی که دروغ نماید اظهار نشاید اگر چه
 راست باشد مثلاً ضعیفی که بعضا ایش احتیاج است گوید که من قوت و جوانان پهلوان شستم
 یا مفلسی که بدانگی محتاج است اظهار نماید که مرا مقدار دی بود که اسب فیصل بختی می اگر چه ممکنست

کہ آنرا اور ایام جوانی و این را در ایام کرامانی چنانچه باز نمودند پیر یا شد غایتاً دانمود این
 مقدمات در وقتی کہ میسر آیند از ان صفات لطیفی ندارد و مکره میفرمودند اشتغال مرده بعد از
 تدفین از ان زمین ممکنست چه بعضی را در هر کجا کہ دفن میکنند نعوش ایشان را بزمین نیست
 آئین کعبہ معظمہ می برند و بعضی را در ان موضع شریفہ مدفون می سازند و اجساد ایشان را
 از انجا بمسکت و گیر می اندازند **مصباح** کردگار آن کند کہ سخنان مکره میفرمودند
 بصورتی کہ ارواح واجبہ و ملائکہ تصور میشوند و در نظر مردم می در آیند آن صورت اصلی
 ایشان نیست بلکہ بصورت غیر مکرر مشتمل شدہ خود را و اخلق می نمایند فرمودند کہ تجلیات حق
 جل و علا نیز در نظر ارباب شہود ازین عالم تصور باید نمود و فرمودند کہ اصحاب جنت نیز حق را سبحانہ و تعالی
 بآئین نمودند و دید و آنکہ مقرر و محقق است کہ بیچون و بیچگونہ بنیاد آن نیز مرا و امارت تعیینی است کہ نہ
 بیچونی و بیچگونہ موصوف است زیرا کہ آن است بخت از ادراک بصائر عقول انبیا و اولیا منزه و مقدس است
 ششوی با کلخ خویش گفتیم اسی غنچہ دامن + ہر خطہ پوشش چہرہ پوششہ دامن + زندہ خندہ کمان
 بعکس خوابان جهان + در پردہ عنان باشم و بی پردہ نہان **نقل** ست روز می پوشی
 از حضرت ایشان سوال نمود کہ در ساعت زوال فراق و وصال معشوق با عشاق آب
 چشم را سبب چیست فرمودند چنانچہ گریہ از غم وجود میگردد و از شادی نیز صورت می پذیرد
 غایتاً تفاوت بین آکہ معین اینست کہ گریہ کہ از غم ناشیست آبش تلکین است و گریہ
 کہ نشاء آن شاد است آبش شیر نیست در ان حین این کمترین خلق اللہ محمد و جہا اللہ بخیرت باز نمود
 کہ گریہ بعد از وصول مقصود ازین جہت نیز میتواند بود کہ در ان حال اہل وصال را محقق میشود کہ از
 چنان نعمتی مہجور ماندہ بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
 مستحسن افتاد الحمد للہ الموفق بالسداد مکره میفرمودند ہر کراہ جمعیت ظاہر جمعیت
 باطن دست داد ویرا تجرید و ریاضت احتیاج نیست و اما آنرا بر خلاف این صورت روی
 نمود لا بد لازم مجاہدہ باید بود چنانچہ **نقل** ست کہ زندہ پوشی بزیارت یکی از اولیای
 حق کہ بغضای مطلق غنی گشتہ بود احرام بست چون بمقصد پیوست او را دید بستر استراحت
 گستریدہ و بر فرش مہمدہ خوش براح آرمیدہ در خاطر درویش بگذشت کہ بقیت من در

طالب این درویش فراغت کشیش غیث بود زیرا که اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فاسق
نیامود فی الحال صورت خطر زنده پوشش در دل بغل آن صاحب هوش که چون مرآت سکندری
از کج و کورت برسی بود بر تو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشد و گفت مگر مراد این معاش
نمودن و برین فراش غنودن اختیار سی منسوب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و
در طریقه کوشش محشامی دارند که مرا چنین براحت میدار و جهت ترا بر اختیار محنت میگویم
زایر که ادراک با فی الضمایر از مزور مشاهده نمود و دانست که وی در آن سلوک سالک
طریق تحقیق بود و مکره میفرمودند اگر چه معنی الکریم اذ او عهد وفا نیست که چون کهیم و عهد
وفا کنند اما اینجای دقیقه نگاہ دارد و الا نه خطا کند اگر وعده بعطاست بوفای آن احسان
کیون زیباست اگر موعود ضرب و ایذاست نقص آن کردن اولیست و این قسم
ثانی ثانی معنی الکریم اذ او عهد وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
عفو و احسان است اگر چه وعده و وعید برخلاف آنست مکره میفرمودند چنانچه مجذوب
را بعد از سقوط شعور جنبی ناسوتی اسور غیبی ملکوتی منکشف میشود همچون نیر این صفت
متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سر ایر است خواه بجدات
و یگانگی ساقط شود و خواه بباخویا و دیوانگی فروماند که تشبه مجاذیب نیز خالی از فایده
نبود زیرا که ویرا گرفتار روی ننماید ترک رسوم خود صورت بند و آن هم غنیمت است
فرد و زیاده هیچ اگر نیست این نیل بس که ترا دمی زو سوسله عقل بچیند دارد
مکره میفرمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای طاهری علمی که دارند نمیتوان
که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ
فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند زیرا آنست که لایتمدی من
اجبت و لکن الله هیدی من ایشار مکره میفرمودند حضرت شیخ طاهر رحمه الله که عموی
حضرت شیخ بودند در علوم طاهری استاد ایشان در آخر تلخیص نمی نمودند و هر که باین
نیت در خدمت ایشان میرفت و در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
و یقین یقین من اثر نخواهد کرد و فرمود که چون حضرت شیخ را داعیه طلب حق مستولی

شد بخدمت عمومی خویش باز نمودند که چون مربی نماز و استاد شریعت شما میاید لاجرم میخوانیم که مربی باطن و پیر طریقت نیز شما باشند و مرا ارشاد نمایند تا حق دیگری در فتنه من وجود نگیرد و حضرت شیخ طاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گردد تو اندک ظروف و دیگر را بر آب که داند و خود هم بی آب ننماید اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواهد که ظروف و دیگر را پر کند نمیتواند خود نیز از آن آبی که دارد حتی مانند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شما بم ایشان اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند ارادات دست فرمودند یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر یاد و پیر و را نمیدیدم گمان میکردم که مثلانج وقت و مکان دارند کسی با اهمیت عالی نیست غایتاً ایشان را دیدم دستم که دنیا از وجود وی خالی نیست و از دو پیر مرد شیخ طاهر و شاه شکر محمد یاد و در همه احوال نقل است روزی یکی روی ارادت بخدمت حضرت ایشان آورد و التماس بیعت کرد و متمسک و را قبول نفرمودند و زبان بمذرت کشوند و بی رجوع بخدمت باز نمود که هرگاه جمعی در سلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر کسی که دیگر نیز در آن سلک غریزاً منظم شود و مقتضی المرام گردد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از طلبیان گذشته اند که است ایشان یک کس بوده و بس بهمانان که آن بنی بجهت دعوت یک نفر مبعوث شده و بعضی را قبیل است بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی شمره میفرمودند و در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب کی آورده که الخواطر سل الخلق فلیستجب له یعنی خطرات فرستاد می حق اند پس استجاب کن آن خطرات را اگر چه بکلم این قول اجابت خطرات باید نمود غایتاً اینجا دقیقه نگاه باید داشت و آن اینست که چون خطر در دست صاحب خطر را باید ملاحظه کرد اگر چه چالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرون گردانند و اگر خطر جلالیست آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه مقتضای اینزد بخیاال بگذرانند و فرمودند که این قول وظیفه منتی مینماید برخلاف مبتدی که ویرانفی خاطر باید شمره میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جاریست اگر بوسیله یزانی ساخته حق او از ذمه همسایگان ساقط شده باشد و همسایه که مسلمانست صاحب دوستی کی حق همسایگی دوم حق اسلام و همسایه که مسلم و خویش است حقوق وی از هم

بیش است زیرا که دیر است حقست یکی حق قرب و جوار دوم حق اسلام سوم حق صلوات عام مکرر
 میفرمودند که بر تقوید برای شفا می رغب و اب حضرت شیخ بنود غایتا هر که بنیت است شفا بخد مت
 ایشان ربوع کردی قدر می آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دیدد با و او اندی و در وقت
 دیدن انگشت سبابه را در آب نهادندی و فرمودند که مانیز برین سنت عمل میکنم و بهمان
 دستور بنیت شفا می بخور نام فرزند و فرجام حضرت شیخ را بر آب میدیم و از شیخ فرید
 رحمة الله که پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کرد که هر گاه دم مار موثر شود دوم
 درویش بے اثر چون بود مکرر می فرمودند که روزی حضرت شیخ فرمودند که تا ما
 و مقام ارشاد ششم قدر اب مرشد گماهی ندیم زیرا که بعضی اوقات در زمین مراقبه نمود
 خیالی و پیکر شالی سریدان در طالبان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاهر میگردد و بعضی
 را ندیده میشوند که توجه تمام متوجه گشته و استاده و بعضی اعراض نموده و پشت داده و بعضی
 چشم بپوشانده و بعضی بیدین و یا را بر نهاده در آن حالت تقدیرات هر یک غلبت
 و نمی محک امتحان زده میشود و مخلص از منافق متمایز میگردد و چون آنچه بچندنا ایها المنافقون اسی
 جرعه نوش سینه پاک دار کائینه ایست جام جهان بین که آه از وی فرمودند سالک را
 ترک صحبت مردم کلمه لازمست لا صحبت مرشد و ده خدمت مرشد نیز دو وقت حاضر شود
 یکی وقتی که دقیقه از دقایق سلوک یاد گیرد دوم وقتی که معامله از معاملات صورت پذیرد و آن
 را بعرض برساند فرمودند که چون بندگی شاد شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمما الله جلوس
 اربعین فرمودند با طهارت هر معامله که نمود باید امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معامله کند
 که درخت کید ایست پر بار و ایشان از آن شاد میباشند و در دامن خویش میگردند و در وقت
 غروب جوانی پشت آفتاب داده و تیر و کمانی در دست گرفته استاده چون صورت
 این معامله را بخد مت حضرت شاه رحمة الله باز نمودند تعبیر فرمودند که اتحاد شمره از آن
 شجره علامت افاده و استفاده است و معاینه جوان بخیل باتیر و کمان اشارت بآدن
 اکبر باد شاه است باین ولایت و تسلط و تعالی و می بر ملوک این ملک اندک زبانی
 را چنانچه بر لوح تعبیر نقش بسته بود و آئینه ظهور روی نمود و روزی یکی از دانشمندان مسمی

بہ عبد الرحیم از حضرت ایشان سوال نمود کہ مہمد قاعدہ چیل آہم کہ بود فرمودند کہ از حضرت شیخ
 شنیدہ شدہ کہ اسمای مذکورہ را دعا مادیسی نیز میگویند زیرا کہ در حدیث آمدہ کہ ادلیس
 علیہ السلام مدام درس این اسم گفتی تا آنکہ از تاثیر آن تدریس صفات بشریت خویش تمام محو
 یافت و ازین جہان عروج نمودہ بر مکان عالی شافت کما قال جل جلالہ فی شانہ و رفعتہ
 مکانا علیا میفرمودند در خبر دارد است کہ چون حضرت رب العزت بر اہل جنت بلیقنی بکلمے
 کند زما گویند کہ این تجلی رب مانیست و ماسجدہ نکتم تا تجلی رب خویش بنیم حق جل و علی تبعیندی دیگر
 متجلی شود آن را نیز اقبال نمایند بچنان ہر تجلی کہ محکم شدہ باشد و بیکوہ باشند تا علامت محبوب
 بر حسب اعتقاد و مہلوب ایشان متجلی گردد و آنگاہ ہر ہمہ سرسجدہ ننند و گویند انیسیت پروردگار ما
 اما عرفا ہر تجلی کہ از تجلیات متعددہ مشاہدہ کنند بدان سجدہ آرند زیرا کہ ایشان در جمیع تعینات
 مختلفہ و تجلیات متنوعہ حق را متجلی دانند و نیز را مفقود خوانند و میفرمودند کہ از حضرت شاہ
 شکر محمد عارف پرسیدہ شد کہ در آن حالت زائدان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
 مواخذ شوند یا معذور باشند حضرت شاہ رحمۃ اللہ فرمودند کہ مواخذہ و رشان ایشان
 ہمین قدر کافیست کہ معشوق تجلی کند و شناسد و در عین جلوہ محبوب از مطالعہ حالش
 محبوب مانند **ف** و مسوزاتش محروم کہ هیچ عذاب و زروی داد و الم چون عذاب
 حرمان نیست و **م** می فرمودند کثرت شمول زحمت و سرعت حصول صحت علامت
 مومن است و رسیدن بیمارسی بعد از مدت و کشیدن آن بہلاکت و شدت علامت
 منافق است آن مثل شاخ سبزیست کہ پیوستہ بادی بروی بوترو و مضطرب حال نماید
 لیکن اضطرابش نیاید و این مانند درخت خشکیست کہ نہ ہرگز آسبی بوی رسد و آنہ از
 صرصری خم شود تا آنکہ تیری براوزند و بیگبارگی در عدم شود و نیز میفرمودند کہ ہر کہ را
 مرضی از امراض مزمنہ کہ مورث نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
 گردد و علامت آنست کہ حکیم علی الاملاق ویرا از تنگنای حادثہ راسی الفت خلق اعراض
 میفرماید و بقضای دار الشفای انس خویش دلالت می نماید رمز آنست مردود الخلق
 مقبول الحق **م** میفرمودند چون **ا** ہم رسیدہ بر دل صدق منزل نبذہ مومن تجلی میفرماید آنگاہ

داعیه ارادت صادق و رباطن او استیلا نمایند و او بخدمت مرشد می گراید **مشنوی**
تا بر اهل طلب خدای مجید و تهجلی نشد با سم مرید و بارادت نشد کسی موصوف و بخت نشکستی
معروف و بخاطر قایلین کترین خلق الله محمد و جلاله می آید که ازین شمره عقد کلیم و کیبونه می کشاید
فرد و ذره را تا نبود بهمت عالی حافظ و طالب چشمه نورشید و رخشان نشود و وزیر میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض را هست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تربیت طالب صادق ملتفت گشته امانت خدا و ندرا
باور سازد نقل است روزی میفرمودند که امروز بعد از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصرع زیبای مراتب خوانی که بر زبیدار است و ناگاه دید که تحت ولایت
نموده و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را بر این تحت نشاند باید که در مقام ارشاد
نشیند فرو تکیه بر جای بزرگان نتوان رو بگذارد و مگر اسباب بزرگی سمه آماده کنی
و نیز میفرمودند هر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محبوب است چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارفست اقتدار شاید و محبوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت
اسما و صفت نماید و نیز میفرمودند که حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روضه فرزندان
خود را وصیت نمودند که بعد از من هر کسی که خواهند اختیار کنند امانت را با اعتبار ارث
قدم بر پا طینتی و ارشاد منبیه و فی حصول فناء و مقامات طریقت نزنید حق تعالی
مرا فرزند ان مینماید عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرد** و گیرم که
مارچوبه کند تن بشکل مار و کوزهر بر دشمن و کومهره بهره دوست شمره میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدا سی حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از عبادت و مخاومت فعلی و مالی بجا آورد از
عهد آن بر آید بیت طریقت بجز خدمت خلق نیست و پیچ سجاده و دلق نیست
سال دوم در جرحه خلوتش بنشیند و بذكر و شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضای
مدعای دل خود بعمل آرد **مصرع** در دل بنگر بوح محفوظ و است و بعد از مرور سه
سال بدین منوال بطن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مردمان و طریق سلوک سالکان نیست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب منحصر بر اینست و هر چه
 وصالش نه به کوشش دهند و آنقدر اسی دل که توانی بگوش و چه آنرا که خوانند در اول
 کام مطلب رسانند و محتاج سلوک نمانند و آنرا که را نند و او را از نو نمانند و هیچ حیل و وسیله
 در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند و باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد و حکیم
 بخت کسی را که بافتند سیاه شمره میفرمودند مرشد کامل که حکیم و لهاسی سقیم است علی حلقه
 طالبان علیل را به او بوی تنوعه معالجه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا یر جاده شریعت
 سلوک فرمودنت و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک مقصد نرسد و او فرماید
 و آن عبارتست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحبت باطن
 روی نماید داغ نهد و آن اشارت است بدرد و ایذا که از تباها کردن اعضا مترتب شود
 اگر سقم طبیعت آن مخمخون ازین معجون نیز زایل نگردد زهر دهد و آن کنایتست بجزایات چنانچه خواه
 حافظ فرماید و فریبی بجا ده گمین کن کن پیر معان گوید که سالک بجز نبود ز راه و رسم نمر لها و غیر میفرمودند
 که بعضی مرشدان تربیت مسترشدان و به تصرف سعی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقیم شده
 حواله بجا اینمایند و قومی بجد و جهد نهادند و وصل دوست و قومی دیگر حواله بقدر میکنند
 و اینچنین کترین خلق الله محمد بنی الله معاینه نمود حضرت ایشان و تربیت مردمان و استفیاد ان
 قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
 می فرمودند که روزی بکجه سعادت در سر انجام مهمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
 نیفع و الجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب سعی و کوشش را از تقدیرات الهی سعی و کوشش
 او شمره میفرمودند اگر مرشدان بعضی اوقات طالب را فریاد و گدازد و بحسب ظاهر نسبت
 باحوال او نیز داند و بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست نقل است چنانچه که زن
 عقیقه نزد حکیمی دانا آمده اظهار نموده که غم بدم فرزندم بسیار است و چون شجرم بی بار است
 شوهر خارد در خار است اگر او و یکه مقصدی تولد فرزند باشد عنایت شود و حکیم که این
 عجزه بر مراد خود فایز گردد چون حکیم موانع حمل او دریافت جز این جواب علاج ندید که گفت
 ترا بادویه دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیه حیات چهل روز

سلوک از آنرا که در پیشگاه خداوند

و

دیگر است و پس آن عقیقه چون چنین استماع نمود مایوس و مغنوم گشته مراجعت نموده تمیّه مرگ
 ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منقضى شد و الضعیفه از خوف ارتحال و هم
 انتقال ضعیف و متحنی گشت چون خللی در اقامت پیکر او راه نیافت رجوع بدان حکیم نموده از رو
 عتاب با وی گفت ترا درین ضمن چه مقصود بود که بجای سقیم نپردازى و در دل او خوف هلاک
 اندازى و انا گفت چون نادانى نمیدانى که در ضمن این جواب متوحش علاجت روى نمود
 و عقده باطنت مکشود همانا که حجت باشیافا سد نمجوده و منفذ ایند مسدود ساخته بود الحال از بیم
 هلاکت در باطنت گداخته شد رحمت قابل حمل گشت و مهت پر داخته شد شمره مى فرمودند
 در ارادت شرط نیست که مرید هرگز مرکب نواهی نشود چه اگر بر این شرط نماید و از مرید بطلب
 داعیه بشریت برخلاف آن واقع آید بکمال اذافات الشرط فوت الشرط و طریقه ارادت منقطع
 گردد و لهذا در زمان انابت نومید را گفته میشود که حلال را حلال باید دانست و حرام را
 حرام بعد چون کل انا و تیر شیخ بمافیة حکمت موافق تاثیر انقاس بر دستخلاق مرید مقتضای
 تقدیر بعمل خواهد پیوست شمره مى فرمودند در خدمت و روش صفاکیش بعضی طلاب را
 حلاوتی تا کم و بیش فی الفور فراپیش آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روى مى نساید
 زنگیست زود رس اما قرارى نیست **مصرع** دیر آمدنت رواست ویر آمی و
 درست و نیز میفرمودند که هر سالکی که از وجه صدق بکعبه بیجبت توجیه فرمود و سرمایّه
 عمر گرانمایه را از داد و راحله آن با دویه نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و حکم
 کل امر بهون باد و قاتلها در عین حیات دست در آغوش کعبه حاجات نکشید و زبانش
 حالش بر این ابیات مترنم گروید که **لطم** نجت از دامن دوست نشانم نمیدهد
 دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد مردم در انتظار و درین پرده راه نیست یا هست و پرده
 دارانم نمیدهد ز نهان و ز او می نویسد نیشیند بلکه چون ناصیه ملک الموت به بیند
 شمره مراد از شجره اعتقاد خود بچیند **لطم** گر گران و گدازنده بود عاقبت جوینده
 یابنده بود چون نشینی بر سر کوئی کسی عاقبت بینی تو هم روى کسی اندرین ره
 میخراش و میخراش تا دمی آخرد می فارغ مباش شمره مى فرمودند طالب را بلامکان

تجلی بلا حجت و الا مکان مہرین جہان اعتقاد باید و استبعاد نشاید تا من کان فی ہذہ اعمی
 فہو فی الآخرۃ اعمی و در شان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست کہ ہر کہ بہت دنیایا
 نابینا و دیدہ دلش اہ عوالب نہ بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
 ہر کہ اینجا روی تو بہ بیند آنجا جمال مغفرت مشاہدہ کند و بقول محققان مؤید مصنون شمرہ
 مکتوب فیہ است **ف**رو منکد امروزم بہشت نقد حاصل میشود بہ نسبتی فردای زاید را
 کجا باور کنم شمرہ می فرمودند بصفتی کہ پیر در دل مرید موصوف گردد و بچشتی کہ در معرفت وی
 معروف شود و ہمان صفت نقد وقت مرید گردد و مریدی کہ سر خود را بجمہری مملو از در را سرار
 و معانی و تجلیات انوار زمانی داند حق سبحانہ لای حقیقت و معرفت خویش در درج
 سینہ او مندرج گرداند و مرید کہ پیر را عابد و قراض گمان کند حق سبحانہ طی مراتب مجاہدہ
 بروی آسان کند و مریدی کہ پیر را متشرع و متورع اعتقاد کند حق سبحانہ ویرا بر احکام علیہ
 شرعیہ منتقاد کند و مریدی کہ داند پیر او دام تزویج گسترده است و ہمت را ہنگی بر تحصیل
 لوازم معیشت معروف کردہ او حاصل خود ہما بیند و بادام بدام تلبس مبتلا بودہ بہزار بہانہ
 دانہ از خرمن رزق خود بچیند رباعی اسی برادر تو ہمین اندیشہ باقی تو استخوان ریشہ
 گر گلست اندیشہ تو گلشنی و در بود خاری تو ہمہ کلنخی و نیز می فرمودند کہ اگر مریدی پیر
 خود را بصفاقتی مذکور کند و بکراماتی مشہور گردد اند کہ وی بدان صفت متصف نباشد روز
 محشر آن مرید را در محاذی پیروی حاضر سازند و رب الارباب از وجہ عتاب خطاب کند
 کہ ایچہ ما بنا بر حکمت صالحہ در بر تو تعبیہ فرمودہ بودیم و ویرا منظر آن ننمودہ تو در دنیا
 بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بران مقال الحال کجبتی پیش آئی و ازان اوصاف
 در موصوف صفتی بران ویا در زمرہ کاذبان در آئی طریقہ دوزخ بہ ہامی پس مقرر است
 کہ نباشد در ان ساعت آن مرید الابدعی نخل مصری متغزل شمرہ می فرمودند ہر دل خستہ
 را بعد از مروری سال تا چیل سال از عمر حسرت ظل غم ازین مرہم فراہم آید یعنی طلب
 حق روی ننماید و وی بوسیلہ علم و عبادت تحصیل مطلوب گراید اگر چہ بتشریف پاداش
 کرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اختصاص

محروم و مایوس ماند زیرا که در ایام تحصیل سعادت از سرمایه عمر غافل بود و هنگام تکمیل محبت از یاد غفلت لایعقل و فرمودند که از حضرت شیخ بکرات شنیده شده که الصوفی بعد از طاعتین بار و بیست هر که اول ترا و مسعود تر به هر که آخرین ترا و بدو تر به و نیز می فرمودند که اگر از اتفاقات حسنه و عنایات ذوالفضل و المنة کسی را و آخرا عمر این عطیه اعظم فراهم آید نادر است و حق سبحانه بر ایفا قادر است مگر می فرمودند هر که از وادی طلب کردی بر رخ زرد نشسته باشد و او بادل شکسته و رحمت و جو مطلوب کمر همت بگد و پوسی بسته مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بر پیش نباید انداخت زیرا که در مذهب متعدد هر که طالب است همانا که بسوی مقصد متجدد و ذاهب است بیست که پیر میغان مرشد باشد چه تفاوت و در هیچ سری نیست که سرخی خدا نیست مگر می فرمودند بهترین عبادات و نیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیرا که ذکر مافی ناسوی دوست و مشت ذات اوست بعده تلاوت قرآن بعد از این سایر عبادات و هر کدام منسج حسناست مقصود ازین بیان این بود که اگر بعضی اوقات که سالک مشغول باشد و نفس بنماز بطوع یا نوافل دیگر دلالت کند ویرا باید که در القای فعل نیک از اعدا عدول بین جنیک استمالت کند چه ضد آن خواهد بود که این را از ذکر و شغل که طرفه ادنی وافر است باز دارد و بمقتضای تصرف خویش در قعه و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند که کیفیت فنا رسالک را از هیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفصیل از کار و اشتغال بر سایر اعمال اگر اینجبت تواند بود زیرا که نتیجه هر عملی که در ماش ست حسن پاداش است و ثمره این شجره چیست بر جوع باصل یعنی انانیت خود فصل و بهویت خود و وصل بیست و تو خود کم شو کمال انیت لبس تو همان اصلا وصال انیت لبس و نیز میفرمودند اکثر طاعت و عبادت وسیله در باب جنت است و لیست و حور و تصور اولی و اعلی اشتغال بذكر و استغراق بذكر و تحلیه باطن از ماسومی باعث تجنب و تقرب حق است جل و علی آن قاعده عباد و صلحا ست وین فایده عشاق و احبا آنجا حصول القاست اینجا وصول بمنعم آن جماعته را نظر بر بحر است این طایفه را منظور مکرر فرمود و طوبی ما و قامت پاره

فکر کہ کس بقدر ہمت اوست **تقلست** یکی ابنی روزگار از پریشانی دل و عدم جمعیت
 بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استر شاد بیان نمود فرمودند حلقہ ذکر بر در دل زیند تا از
 پریشانی و تفرقہ باز آیند و گردن و سینہ را اندک کلفتی و مشقتی جایزدانستہ بر ذکر نفی و اثبات
 مداومت نمایند و بدرجہ درجہ عدو حلقہ در مراد اندازید تا بحسد می کہ ہشت ہزار حلقہ
 ذکر در روزی معتاد سازید و فرمودند اولاً از درویشی اذن گرفتہ ثانیاً بچل پیردازید ہمت
 چہ حلقہ کہ زدم بر در دل از سر شور و بہوی صبح وصال تو در شبان و از کمرہ می فرمودند
 تلوین ثبات و تعمیر خانقاہ استدعای او تربیت لوازم استدعا و مثل ہذا از جملہ اسباب
 درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و حصول بمطلب درویشان
 نہ طریقہ سلوک این طایفہ حبست خود را کسب و بگرفتہ احوال خویش از مہمہ ہفتن پیوستہ
 طریق شکستگی پیمودن و بحق بستگی نمودن و نیز می فرمودند کہ روزی در مبادی احوال
 حضرت شیخ جبہ بچینہ زدہ کلیم سیاہ در بر کردہ بملازمت شاہ شکرمحمد عارف قدس اللہ
 سر ہما رسیدند حضرت شاہ رحمۃ اللہ دیدند و فرمودند عیسی بہاسی امروز در لظرم مانند شیخ
 شیوخ مینمائی جامہ یکتائی بروغن گل آگندہ بپوشید و در طریق تحقیق بپوشید ہمارو
 حضرت شیخ جبہ مذکورہ را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات یکتائی میپوشیدند
 تا آن گاہ کہ حضرت شاہ بپوشیدن پیر من امر نمودند مقصود ازین بیان این بود کہ اگر چہ
 اصلاح اوضاع ظاہری تیر مستحسن است ولیکن شان الطالب شان ماخر یعنی ولیکن شان
 طالب حق شان دیگر است و اورا نشانی دیگر بیت راہ دین صنعت عبادت نیست
 جز خرابی و عمارت نیست کمرہ می فرمودند سنا لک را باید کہ از مہم و زہم اہل عالم اہم
 بودہ بسلوک اشتغال نماید زیرا کہ ہر کہ بر قول خلایق گوش نہاد از طریق تحقیق و اقبال
 باز ماند و در ورطہ تعطیل و اہمال افتاد چنانچہ نقل است کہ پیر مردی با فرزند سی ماہت
 سافر شد چونیک مرکب داشت خود بران نشست و آن پسر پیادہ میرفت ناگاہ در راہ
 با جمعی ملاقی شد اورا دیدند و زبان ملامت کشیدند گفتند عجب مرد بیت سنگ دل خود را ب
 است و پسر خود سال را جل چون گوش بر قول آن قوم نہاد پسر را سوار ساخت

و خود در رکابش افتاد تا فرقه دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را باین کیش دیدند گفتند شخصیت
غریب و از قانون ادب بی نصیب بسیر خود را سوار ساخته و خود در رکابش پیاده تاخته چون این
سخن استماع نموده خود با سپهر را کب شد و بسوی مقصد و اهب تا گروهی دیگران حال را مشاهده
نمودند و زبان بسیرانش کشودند که ظالمیست جاہل و از محنت این بی زبان غافل بیکبار باز
دو سوار برین ستور سناوه و از طریق انصاف بر طرف افتاده چون برین کلمه اصفا
نمود خود با سپهر پیاده شد عنان مرکب بی سوار از روی اضطراب در دست گرفته می کشید
تا بجای دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرفه پرست خرف
و از جاوه عقل منحرف فحشش بر ماده حق معترف خود با سپهر پیاده راه میبرد و مرکب بر
اشترآماده همراهی برده چون این سخن بشنید سر تحریر بر در جیب تفکر کشید و فہمیده که از اصفا
و معاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
ملامت نرہید و دید آنچه دید پست کس از دست جو زبانه نرست و اگر خود بہت
و گر حق پرست شمره می فرمودند سالک را در ابتدای سلوک بمطالعہ کتب یقینی و تحصیل
علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا کہ او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
بمال یعنی است افتاده و استفادہ علمیہ از آن باز میداد و اگر از استیلا می جذب میخورد
است بخودش باز می آرد و در سلسلہ مجاہدین نمیگذارد و فرمودند کہ حضرت شیخ می فرمودند
کہ نباید کہ سالک اعلی الدوام تمام جذبہ در را بدیزیرا کہ درین صورت معرفت حاصل
نیاید همانا کہ مجذوب مغلوبست از مشاہدہ جمال مطلوب مجبوست فرود مراد وصال
تو هرگز چگونه دست دهد کہ در حضور تو از خویش بشوم غایب و نیز می فرمودند کہ
حال بشاہ زکیست کہ گاہ هست و گاہ نیست کہ اگر صاحب حال را بہرہ از علم باشد
مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال و رزائو غفلت و اہمال مانند علم و ست
او تیر خویش گرداند شمره می فرمودند یک میل است کہ در وجود انسان تبسمیہ است
و او را داعیہ مستنوعہ همان میل واحد و گر سنگی لطعام خواهد و در تشنگی آب در زمان
سیر بجا معیت رغبت کند و در آوان ماندگی بنجواب و چون از نیمہ مہجور شود جمع کند

مطلب رب الارباب بس هر که سیر بخورد و آشناد و تن خود را در بستر مباشرت و خواب
 کشید استیلا می در حق حق ندید طبیعت او بحصول دواعی مخطوط و بهره مند گشت و
 آن مجرب بهین قدر چون بهایم غور شد گشت مشنوی تات چون خردین سرا
 خراب و شکم از نان پرست و پشت ز آب و پامی کی بر نمی بیام فلک و باد کی در کشی
 ز جام ملک و آنکه این داعیه را از حضور مدعای او باز داشت و در خوردن و آشامیدن
 و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتیامی او از جمیع مشتیات یا پس
 محروس گشته عنان محبت و زمام همت از مجاز بحقیقت مسرف شد لطم تا خیال
 میل تو چون بر یود و تا بدان پیر بر حقیقت پیر بود و چون بر اندازی شهوة و پرت بر نیت
 آنکه گشتی و آنخیال از تو گریخت و پیر نگار و چنین شهوت مران و تا پیر میل بر روی
 جهان و خلق چند اند عشرت می کنند و با نیالی بر خود پیری کنند و نیز می فرمودند که هر که
 تن پرور فارغ باشد حسب المقدور و تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه مرتاض ضعیف
 بود ویرانی الجمله با ستراحت دلالت باید نمود و نیز می فرمودند که مبدی را باید که حقوق
 نفس بوی رساند و از خطوط انفسانی پیرین نماید و منتهی اگر از خطوط نیز متغی گیرد شاید
 نقل ست شیخ ابراهیم کفش و دوز که نعلین کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاد
 بود روزی بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استر شاد پیغام فرستاد که مرادین و لا
 تفرقه روی داده جمعیتی که دوشتم رد بدم نهاده در جواب وی فرمودند که خلاف
 عادت و انصراف وضع معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی در بستر لباس خوب
 باید پوشید و اگر کنج عزلت مقرر است در سیر و سیاحت باید پوشید و اگر نماز معکوس
 و نوافل کثیره مقاد است بفریضه و سنن موکده اختصار اختیار باید نمود و امیدوار
 وصول فیض نامتناهی الهی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید نقل ست روزی
 یکی از محدومان که مملکت وجود خود را فی الجمله دیران ساخته و باز لکالیف واجبات شرعی
 را از دوش انداخته بخدمت حضرت ایشان باز نمود که نماز مفروضه را قضا می کنم و عملی
 دیگری نیز از ما وجود نمی گیرد و مال حال ما چگونه باشد فرمودند لیس علی الخراب خراج یعنی

موضع می که ویران باشد سلطان ازان موضع خراج نخواهد و فرمودند که هر که پشته را از سر انداخت
از وی عشر که طلب کند بیت عاشقان را بر همان سوزید نیست به برده ویران خراج
و عشر نیست نقل است یکی از اهل تبریکه از فقده آن مطلوب بل تنگ شده بزرگ بقیه آن
برآمده بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرض داشت که هرگاه سالک غانی شود حفظ
مراتب بعد از قنای وی از که صورت بند و غانی چگونگی بپزند و فرمودند چون سالک
بعد از قنای فی الله بقا بالله حاصل شود و بخواهد بویب تصرف حق بر جاده امر میرود و حافظ
مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایبه خلل و زلل مکنون و محروم
سیدار و کما قال جل جلاله کنت له سمیاً و الهیاً و لیسائی لیسع و بی بیصر و بی منطق یعنی چنانچه
فرمود خدای تعالی در کلام قدسی که باشم من آن عبده شنوای و بنیای و گویای بمن بشود
و بمن تکلم کند مکره می فرمودند هرگاه بنده مومن به نیت صدق عزیمت زیادت بر توبه
مومن رساند هفتاد هزار فرشته که هر هفتاد استعدای رحمت از حق در حق او
نمایند اگر یکی از اولیای حق باشند و مستغرق مطالعه اندازد ذات مطلق سایر ملائکه باز ایر
ستفیض شوند و اگر بر خلاف غم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب
نموده با صلاح عیوب او پرداخته بتجارت قلبش را بخدمت ساخته بنای مسجد انداخته مراجعت
نمایند مکره می فرمودند چون عبادت و ریاضت سلفی به شایبه غرض و داعیه عوض
می بود بنا بران باسرع الزمان عقده باطن ایشان می کشود الحال هر که راضی نفس
بد آرام است طالب کشف و الهام است جرم اگر چه از تاب ریاضت سوخته است
بشد طکاران خام نا تمام است پس در توبه گوی که ایان بشیر طم و مکن به که دست
خود روش بنده پروری داند به مکره فرمودند که شیخ محمد الدین بغدادی از اربعین اول
را تا آخر رسانیدند و نتیجی آن مرتب نشد بخدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود در خواب
فرمودند اما در نیت تو خطی خواهد بود شیخ محمد الدین عرض کرد که نیت من آن بود
که بحق و اصل شوم بعد از ان مهجوران را نیز و اصل سازم بر فرمودند که و بیت شما
خلل است زیرا که بر عرض مشتمل است اکنون دار اربعین نشین و نیت کن که حجه بمنزله

است و پیرهن مبتدیه کفن و مجد الدین مرده است او را هیچ و نهی با چون حسب الامر شد نیت کرد
 بن کثیر یافت آنچه یافت و دید آنچه دید مکره می فرمودند آنکه سلطان العارفین گفت
 بن الطریق الیک خطاب مدوع نفسك و تعال مراد از گذشتن نفس بالطبع است
 باین اشارت به انجلیح صفات بشری است که عباد را هست نه با نقطه حیوة عنقری
 و درگاه است **ف** و جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی به غبار به نشان
 و قوای کرد مکره می فرمودند کافه نام در ضرب معاش بر سه نوع اندیکی آنکه عطیه الهی را
 بن بپوشد و در اظهار فلاس کوشد او منافع باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب
 بعد دارد در معیشت بظهور آرند او موافق باشد سوم آنکه محارمی احوالش بغير و فاقه
 این باشد و او در مقام ستاری این از همه فایز باشد و حکم اظهار الفناء و فکرت شریعت
 از اقیق شود مکره می فرمودند چون بر در پیش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه که
 و اول و احتمال شبه و منت حاصل و حاصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استغنا
 از اخذ آن بکنند هم بهش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بنده که
 حرج و اقتقار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الجبار است و قول
 محبو بکبر مهدانی قدس سره که در نفحات الانس مسطور است تأیید انیمعی میکند که گفته
 شش سبب چیز است ترک الطمع و المنه و المحبب یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
 بدیگری جمع مکنی مکره می فرمودند که از شیخ جیند قدس سره منقولست که خطوتان قد
 بدین یعنی یک قدم بر نفس خود نه و آن دگر در کوی دوست به هر چه بینی دوست
 مرو این دانت کار نیست مکره و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مراد از قدم
 منع بر نفس شناختن اوست که واسطه رابطه معرفت بدوست مکره می فرمودند در
 بخند سوس که از مصلی واقع می شود بدو قسم است عامه و خاصه سهو عوام نتیجه
 مغنوم که دل ایشان از دیگر تعاقبات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
 فرموده الغدام حضور و استلزام قصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از ان است
 سهو و طعن ایشان در حالت نماز از غامت نیاز مستغرق شود اصول بر فروع غفلت عباد

آید و قلب التفات بحركات قالب نه نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو
 آنجا که دور امو است و اینجا محمود و محمود بیت در نماز هم ابرو که تو چون آمد و حالتی رفت
 که محراب بفریاد آمد شمره می فرمودند هر که مذہب او مخالف مذہب شما نماید صحبت او خللا
 را نشاید زیرا که در آن مصاحبت مذہب نموده آید و آن بقاعدہ اہل نفاق گراید فرو
 سخت موغطہ پیر صحبت این حرفست کہ از صاحبنا حبس احرار کنید و شمره و فرمودند
 کہ از صحبت محاذیب نیز محترز باید بود اما از ہر گونه اماناد و اعانت این جماعت باید نمود
 زیرا کہ در خدمت محذوب فایده است و در صحبتش نقصان عایدہ شمره می فرمودند اگر
 مرشد طالب خویش را اختلاط با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا کہ طریقہ سلوک این طایفہ
 مختلف است یکی خلوت میگزیند یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می و نماید و یکی
 رعایت قوت مینماید چون سالک بعدی بر خلاف پیرویش سالک تنوعہ مشاہدہ کند
 یحتمل کہ مذہب شود و در ورطہ تعطیل افتد بیت ہر قوم راست را ہی دینی و قبلگاہی
 من قبلہ راست کردم بر سیمت کج کلاسی شمره می فرمودند در ویشی منحصر بہ ہشت
 صفت است کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طہارت
 و نفی خواطر بد کردار بناط قلب بر شد پس در ذات ہر کہ این صفات موجود است اگر چه
 از ائمہ دنیا ست محمود است و در ہر کہ صفات نامی مذکورہ معدوم است اگر چه فقیر است
 مگر انظرہ فقر محروم است و فرمودند کہ حضرت شیخ ازین صفات ثامنہ دو صفت انتخاب
 کردہ اند کہ در ویش را کافیت و علل او را شافی یکی نفی خواطر دوم ربط قلب زیرا کہ
 چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علاست دل مرید نیز لطیف از باطن بدن عکس
 آن تجلی را سزا است چنانچہ نیز منیر چون بہ آب تابش می یابد و فرمودند این مصراع
 دو دل یک شود بشکند کوه را و بنی بر این معنی است و چون دل طالب بادل مرشد یکے
 شود کوه نفسانیت را بشکند و فرمودند کہ در طریقہ شطاریہ در ویش را یک صفت باید
 فقط و آن اشتغال است بدین شغل کہ اللہ و پاسواہ بیت ہر چه بنی یا ربست
 اغیار نیست و غیر حق جزو ہم خبر بندار نیست شمره می فرمودند طالب کہ بلند بہت

باشد چنانچه بد ریافت هیچ مقامی از مقامات قانع و خورسند نشود و پیاپی طلبش بدان بند
نگردد و او را پیر چندان احتیاج نباشد چه پیر نسبت همین مطلوب است که سالک مبتدی و متوسط بخاند
و بارشاد وی خود را بختیهای مطلب رساند بپست اگر شود این درد و انگیزه تو به بس بود
این درد و ایام پیر تو فصل است روزی یکی بجز رسانید که با آنکه حضرت ایشان در
جوار مزار متبرک برنود میگذازند و بر زیارت مرکز طهارت کم میبردند چه معنی دارد فرمودند
حضرت شیخ نیز زیارت مرقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و میفرمودند
که قبر پیر وجود میداست پس بجای قریب است اگر چه بصورت بعید است **ف** و در جان
منی ز راه معنی چون یافته ام جرات جویم کمره می فرمودند قبض نسبت باحوال مبتدی
بمثال ابراست و فصل تابستان که متلاشی میگردد با سرخ الزمان و نسبت بحال منتهی بشا
ابر است که تراکم میشود و هنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند و ران موج
و نیز می فرمودند که خوف و رجاء عبارتست از تمام عابد و فیض و سبط اشاره بمقام عاشق
و سبب و انس کنایت از تمام عارف کمره می فرمودند حیرت را دو صورتست یکی مذموم
و یکی محمود آنکه مبتدی را پیش آمد مذموم است و آنکه منتهی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
مبتدی مستلزم آن سدا و راه است و حیرت منتهی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
زوال طریقت است و این نتیجه کمال معرفت و نیز میفرمودند مبتدی را بر حقیقت ریا
که جدوی ازان طالب عقبی و مافیهاست تمامی الطلاع نباید و اما که بکلیه دل
از عمل بیپردان و خود را در ورطه بطلالت اندازد کمره می فرمودند بخوابد بسیار و مفارقت
مذبح است زیرا که دل از محبت اولاد و اسوال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
ج و جود سبک و مهاجرت است از وطن و فرمودند که بیا و جود اقامت در وطن را بط
محبت از عیال و اهلالت منقطع پذیرفته نیست بر لوح و لم جزا افع
قامت یار به چکنم حرف و گریه انداد استادم و این کترین خلق الله محمد و جیه الله بوضو سائید که معنی محمدان
بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشت به مراجعت می نمایند و به غفلت دل سے
افزایند از چه باشد فرمودند خانه مبارک بشا پسنگ مکن است نقد قالب سربیک بعد از

وصول آن در معرض امتحان می آید و بخار خالص و منشوش کجا ہی می نماید فرمود خوش بود و در محک تجربه آید بیان بتاسیہ روی شود ہر کہ در غمش باشد و نیز می فرمودند ہر کہ بسوادت جج مستعد گردد و ویرا باید کہ خود را بجای ملقب نکند و بوسیله این لقب مال و جاہ طلب نکند چہ صفات دینیہ را و قایہ تحصیل اسباب و نیویہ ساختن ضلالت محض و جہالت حرفت چنانچہ بعضی سادات و علما و حفائظ و فقرا کہ سیادت با علم یا حفظ قرآن یا درویشی خویش را بہر اظہار کمال و حصول جاہ و مال وسیلہ می سازند شمرہ می فرمودند کہ حقوق والدین در ذمہ فرزند بمرتبہ الیست کہ اگر ما در و پدر کی کافر باشند و فرزند را بفرمایند کہ برای ما گوشت خوک بیا و بسیار دوا اگر بطنج آن امر نمایند پختہ و مہیا ساختہ پیش ایشان بدارد لیکن اگر با کل تکلیف کند خوردن ذرا کہ درین صورت مخالف فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر حرمین است و فرمودند کہ شیخ ابو الحسن حزقانی را قدس سرہ برادری بود کہ چنانچہ شیخ مدام در مراتب طاعت و مجاہدہ او کو شیدے و پی علی الدوام در مخاومت والدہ گذرانیدی روزی الہام زبانی بشیخ حزقانی در رسید کہ این دولت کہ ترا ندادہ ایم یعنی مرتبہ کہ بتو دادہ ایم بطفیل آن برادر است کہ در خدمت مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوند اوی خدمتی مخلوق اختیار کردہ من بعبادہ خالق رو آورده فکیف نفسانی کہ شامل حال من شود و بطفیل وی بود جواب یافت کہ مخلوق بخدمت و امداد محتاجست و حضرت الوہیت از عبودیت عباد و تقنی و محقق است کہ خدمت نیاز مندی از عبادت بے نیازی اہم باشد و فایدہ آن اتم فرد طریقیت بجز خدمت خلق نیست بتبسیع و سجادہ و دلق نیست شمرہ می فرمودند بر جرم در سبای جلوس نمودن مورث صفات ہیمنہ است و طبیعت سلیمہ انسانہ و بر پوست آہوشستن باعث عدم تمکین و اطمینان و وجوہ خطرات سیاحت و سرگردانی است و فرمودند کہ حضرت شیخ و بعضی اوقات پوست گوسفند بحبت جلبہ اختیار می نمودند و می فرمودند کہ در وقت جلوس صفت غریب و مسکنت و طبیعت سرایت میکنند شمرہ می فرمودند چون کسی از مقربان سلطان یا از ظایفہ زنان می خواهد کہ ارادت بہن در

نماید بر دلم بغایت گران می آید اگر چه این عطیه آبست از عطیات الهی و موہبت است از موہب
تا متناہی کہ منبہ مقبول و لما شود خلایق بنیت انابت بملایمت وی رود غایت این بدان
ماند کہ سلطان ابراہیم اوہم را رحمۃ اللہ علیہ شبی از شبہای زمستان غسل واجب شد چون در آب
سر و غسل کرد از مہر بہ ودت آب خوشکی ہو او جو بش بغایت متاد می گشت رندہ کہ دشت
در سر کشیدہ و پہلو بر زمین نہادہ در آن حال ریم متعال اثر دہی را بہم خواہی وی فرستاد
ندست سلطان علیہ الرحمۃ والعفران چون در خواب بود پہلویش بچوایہ نرم و
گرم احساس نمود زمانی بدان استراحت نمود بعد ازانی کہ سر از خواب کشید و صورت
واقعہ بدید گفت خداوند اگر چه تو از لطف عمیم با صلاح این بندہ سقیم پرداختی و بختہ از اہت
ایذا سی برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
و لم را طاقت مصاحبتش نیست بجز خطو خطرہ مذکور در خاطر خطیر سلطان علیہ الرضوان
آن ثعبان جدا شد و بر رفت و نیز می فرمودند کہ از کلمات فایض البرکات مولانا نور الدین
عبدالرحمن جامی قدس سرہ السامی منقولست کہ ہر کہ صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال نباشد و خلایق بزیا رت وی رجوع نماید علامت آنست کہ اشعہ الوار آفتاب تجلی
الوہیت بر آئینہ اش یافتہ دشت بدن و جبہ قبول قلوب یافتہ شمرہ چون کسی از ارباب کتب
ارادت ترک می نمود و بغرض حضرت ایشان میرسانید در جوابش میفرمودند کہ ترک سباب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابستہ بوفیق کہ بھی
را بعد از ترک اشتغال غلبہ حال بدینموال نمی نماید و رطوبت تعب حرارت طلب فروسے
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون غاریست کہ از پایی دل بر آید و بدو کام سلوک این آد
مشکل اسیر آید و یک قدم بر نفس خود نہ وان دگر در کوسی دوست ہر چه بینی دست
بین با این و آنت کار نیست و نیز می فرمودند کہ در سلسلہ شطاریہ طالب را ترک نمی فرمایند
و بقریب اس ظاہری نمی نمایند بلکہ در ہر شغلی کسبی کہ باشد بہمان حال مشغول می سازند و بہ
تبدیل باطن وی می پردازند لکن و لو کہ خفیہ شکل دبی ادب ہر سوی او می غنچ وادار
می طلب شمرہ می فرمودند اعطای خلافت مستلزم حال و مستوجب کمال نیست یعنی لازم نیست

که پیر کامل مریدی را خلقت و پدر که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند و پیچی بار اوست
 او پیر و ازندهر آینه ایشان را بر وفق استعداد خویش رهنمونی خواهد کرد و مثلاً شخصیست
 که شرایط طهارت و احکام نماز و باقی میداند و با دای آن مشغولست اگر خلایقش و هم
 گنجایش دارد و زیر که چون تبارک الصلواتی دست بیح و بی دست و بدلقین که بتلقین
 نمازش هدایت خواهد نمود و اینقدر ارشاد نیست با استعداد آن مرید کفایت خواهد بود و شکر
 می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال بتبصر اجنه طالب حق را لایق نیست
 بناید آن سرگزشتات بدان نکردم بیت کردی و سخن تو کرد و در زمین هر دو چه حاصل
 تو کرد و اما هر سال در اربعین ششمی و بنیت حصول کمال معرفت بدعوت اسماء اشتغال نمود
 سرگزشتات و نظرم نیامدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودند
 و بخواندن اسماء نمودند و در حجب بعضی موکلان حاضر شدند و بایشان مکالمه کردند
 من اینمعنی را از ایشان شنیدم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرات
 اسماء موکلان را می بینید و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نمایند فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
 و چیزی در نظر داعی نیاید شکر می فرمودند یکی از روزها در اربعین بخواندن اسماء مشغول بودم
 ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذاکر شدند و بزبان فصیح اسم برهان بیان میکردند چون رت
 حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوب است گفتیم اگر با اسم حق ذاکر شدند می اولی
 نبود می فرمودند این اتم و افضل است و فرمودند که سر مضمون کلمه سابق که حضرت شیخ فرمود
 بودند بهتر آنست که چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چندگاه بطهور پیوست اما بهتر این کلمه صوت
 ظهوره لبست و نیز می فرمودند که در ویشی را حضرت شیخ ذکر نفی و اثبات تلقین کرده بودند
 چون و می روزی بذكر مذکور اشتغال نمود و عرض حضرت شیخ رسانید که هنگام ذکر هر چند
 در نفی ممکنات می یابم و میخوانم که ابیات ذات متعالی صفات واجب بوجود نمایم و خود را بآفتاب
 میابم در جواب می فرمودند که مقصود همین است دیگر چه باید بیت بر نقش خود است فتنه
 نقاشی کس نیست درین میان تو خوش باش و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در سال
 ماه در اربعین ششمی و نه ماه مجلس داشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل را

موافق این بیت خواص حافظ شیراز است که گفته فر و نگو میت که همه سال می پرستی کن +
 سده ماه میخورد ماه پارسا می باش + روزی این کترین عقیدت آئین بعرض رسانید که دیگر
 نفی و اثبات خطرات محل حضور دل میشود و در پاس انفس فی الجملة امان میدهد از چه
 باشد فرمودند اذکار و اشغال متدوّه است و غیر متجددّه سالک را باید که در آنچه جمعیت دل
 خود مشاهده کند بران مواظبت نماید بلکه در جمیع امور و گیز نیز مناسب وقت و حال است چون
 جلوه خلوة و قنوت و سیاحت و غیره مراقب دل باشد بهر چه اقبال کند دست دران زند چه
 ذکر و شغل و چه تلاوت نماز دل بود کعبه مقصود مشغول از و + گرد دل کرد که مقصود شود
 حاصل از و + روزی دیگر بعرض رسانید که درین ولاد در خلا دل را جمعیت فراهم نمی آید لاجرم
 صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بر دو قسم است که دلهای سالکان از آن تنفیض
 پیشو یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت فیض نبوت آنست که جلوة مستلزم جمعیت باشد فیض
 ولایت آنکه جلوة مستوجب جلالت گردد و در همسایه بنشین و همراه همه اوست + در دل گلد
 و اطلس شه همه اوست + در انجمن فرق نهان خایه جمع + بالله همه اوست شم بالله همه اوست
 کهره میفرمودند که اولیا را الله موافق کشف خود با عامه مؤمنان سخن گویند مستمعان بدان
 ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و الکا رویند و پیمان اگر اقطاب با اولیا وفق مکاشفات خوش
 رمزی در میان نهند ایشان تصدیق آن نکنند و کذلک اگر غوث که آنرا قطب الاقطاب
 نیز خوانند با قطاب بر طبق علم خود دقیقه بیان سازد و چه صدق آن در آئینه لوصول ایشان پرتویند
 از و غایتاً عرفان قطاب کلمه الناس علی قدر عقولهم شجوه وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر اعتقاد
 وی سپرداخته کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی رباعی جان دل را طاقت این جوش
 نیست + با که گویم در جهان یک گوش نیست + آنکه میگویم بقدر فهم انست + مردم اند
 حصرت فهم درست + و نیز میفرمودند که چون مجالست که سخن خواص را عوام معلوم کنند باید که
 آن سخن را از شایسته قصور و قوت بر او مراد آنست که در که ناقص خویش را مذموم کنند چنانچه
 نقل است که مردی را از اهل نیاز درومی از عشق مجاز بر دل سلیم شکستی ایلم انداخته بود
 و عمره معشوق ستمگار ره آن غمزه بیچاره را در بادیه مهاجرت با دل صد پاره آرد آن ساخته عشق

مسکین بجناب ولایت تائب سلطان العارفین باب احوال حضرت مال خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش دهائی و حروف متی و قوئی را یکدیگر
غیرت از لوح ضمیر تیراش و خود را معشوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب نیست
بایل بود فهمیم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین در آن حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان پیاپی گشودند و هر قدر جو سئله اولیٰ فرمود بعد
از اختتام این کلام فرمودند و نیز بمضمون این قول عزیز را ابتدای حال محال می نمودند
تا آنکه روزی بعزم ملاقات فایض البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شناستم و هنگام عبور بر بازار عدم شهودا غیار آئینه دل را مینویس یا قسم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظم گشت و راست چون تیر در نظرم از من در گذشت
خواستم که او را بنیم خود را بچو داو دیدم و او را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم ناگاه
حقیقت آنچه از زبان نیریشیده بودم فهمیده فر و پرسید یکی که عاشقی چیست به گفتم که
چون شوی بدانی به این کمتر قتی از تنزل احوال خود نسبت بایام مانعی بعضی رسانید فرمود
چنانچه در مسالک ظهوری بلندی و پستی پیش می آید و راه رو را در طی آن مراتب صعود
وهبوط و روی می نماید و او در فرو و شتاب پستی خود را معطل ننمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از جمله انقطاع راهست همچنان در طریق معنوی نیز غرور و نزول نسبت
باحوال دل سالک وجود میگردد و در هر دو حال سلوک صورت می بندد و فرو و مشکلات
طریقت عنایت تائب اسی دل به که مرد را بیندیشد از شیب و فراز به و فرمودند سالک
که بر یک حال باشد ویرا ترقی محال باشد شمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جیلد رحمت الله در جایی نشسته یا قسم که طالب حق را باید که باوندگی استعمال
نماید بنا بر آن هرگز بجز طر و ف خاک ظرفی قیمت ناک در جمله املاک خویش نگاه داشتیم چنانچه
در مباحث احوال و کثرت و زود و زجر و درآمده یک مرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبه دیگر چادر
که چندان بجزیری نیز زود یا فته برداشته و بگذشته و نیز می فرمودند که چون وزد در حسنه
در ایشان در آید و چیزی می از امتنه خانه ایشان بر باید بر صاحب خانه شکرا نه این معنی لازم

که حق و جل و علا ویرا فارغ البال میخورد و خاطرش را متعلق بچیزی نمیکند. از دشمه می فرمودند
 نماز جماعت بصفت اول شستن و نظر تحصیل ثواب بزیل و شستن مطابق مذهب فقهاست
 و در صفت آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار بر برادر مؤمن ایشان فرمودن موافق مشرب فقر است
 و نیز می فرمودند که آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیرو این طایفه
 معنی اصحاب طریقت تبعیت جمیعت نمایند شکر میفرمودند مرا بعلم عروس و قافیه مهارتی نبود
 روزی حضرت شیخ فرمودند که اگر بعد از فراغ تدریس در خلوة حاضر شده استفاده این فن
 نیز نمایند رخصت است من بعبض رسانیدم که هرگاه حضرت در خلوت تبریبت من بابتقت
 شوند چه ادران وقت دقیقه از دقائق حقایق معروض ندارم و بجا بآن مستفید نگردم فرمود
 که اگر چه آن ساعت مقتضی این جواب شد اما بعد آن بخاطر رسید که بهتر چنانستی که بر مقام سلیم
 مستقیم بودی و آنچه فرمودند بلا عذر ارتکاب نمودی بیت چون گزیدی پیران تسلیم شوند
 همچو موسی زحیم خضر و یونس موزون که از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور
 و غرظهور یافته نیست بیت سرناز که برگویم بشنوی جان پدر در خود نگران و مطلق
 مانگرددی در بدر و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از آن جمله یک غزل درین
 محل از وجه تبرک توار و نموده شد و آن اینست غزل اسی طوطی خوش گوی بمنقار
 دو عالم شد آینه روتیور خسار دو عالم خواهی برخ خویش ز هر گونه تماشاء و رنه حضرت
 چیست با طهار دو عالم زلف سیه در تنق غیب نهان بود ظاهر شده در کسوت اغیار
 دو عالم آن جان جهان گر خود و در غیب نهان بود گشتت عیان بر سر بازار دو عالم
 چندی نشین بے می و معشوق زمانی چون هست دلت مخزن اسرار دو عالم
 می فرمودند که حضرت شیخ تخلص خویش را چندی بنا بر این اختیار نموده بودند که چندی معنی
 لشکر است و ایشان در سلک خلفای شاه شکر محمد قدس الله سره هما انتظام داشتند
 شکر میفرمودند از فرزندان مشایخ که درین حیات پدر بر تبه کمال تکمیل رسیده اند و بعد
 از آن نیز خود را بر شدی دیگر متعلق نمی سازند و بارادت پیری نمی پردازند و توجیه بقدر
 آبا و اجداد خویش نموده در مقام ارشاد می نشیند غلط میکنند زیرا که مرشدی می و قایم باید

تا تبریت و توجہ ظاہری و باطنی و سی عقدہ مریدان و مستفیدان بوجه احسن کشاید و فرمودند کہ
اگر استقامت استر شاد از قبور جائز بودی هیچ مرید یا پیری حاجت نیفتادی جمیع طالبان
حق رجوع بدین شریفہ نموده بودند بمرقد منور و روضہ مظهر آن سرور کردند و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشتہ بمطلب رسیدندی **فرود** چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی
بباید عطفی را جبرئیلی و میفرمودند سماع حقیقی را کہ در ضمیر انسان ضم است بطہور می آرد
و نقاب از جمال شاہد بی مثال در حال بر میدارد و مطرب عشق معجب ساز و نوای دارد
نقش ہر نغمہ کہ ز دراہ بجای دارد و ہولذا قال ابو طالب مکی فی قوۃ القلوب من انکر السماع
فقد انکر سبعین صدیقاً من الصحابۃ و التابعین یعنی ہم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
در کتاب قوت القلوب کہ ہر کہ انکار کرد و سماع را پس تحقیق منکر شدہ بقا و صدیق را از صحابہ
و تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین بیت ہر کہ شد محرم دل در حرم باز بماند و انکہ این
کارندانت در انکار بماند و در نفحات الانس مسطور است کہ روزی خدمت مولو کہ
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سرہ فرمودند اواز رباب مریر باب بہشت است
کہ ما شنویم شکر می گفت ما نیز ہما آواز می شنوم کہ چنان گرم نمیشنویم کہ مولانا خدمت
مولوی فرمودند حاشا و کلا انچہ ما می شنویم اواز باز شدن آن در است و انچہ وسے
می شنود آواز فراز شدن و راست قطع میگرددیم راز دیا گوید رزقست ہر چون
رزق بود ولی کہ در خون غرقست ہر تو پنداری کہ جملہ دلہا دل تست ہر نی جانا میان
دلہا فرقت ہر شہرہ میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد و در آن حالت لگد فنا بر زمین و زمان میزنند و آستین ہمت از دوہان
فشانند اما بعد از فراغ آن تجدید و ضوابط لازم نمی دانند و بہمان طہارت ناز میخوانند اگر منکر
برین حرف انگشت اعتراض نہد و گوید کہ اگر سماع ایشان از تیاج پنجود است پس مستلزم
نقص طہارتست و اگر در آن حالت ما خود حاضر اند پس استدعی مدعیست جواب نہایت
کہ اسقاط شعور ایشان از ظہور جذبات ہشا بہ سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نہ بینی کہ چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیا از لمعہ اش ضایع نشود بلکہ تقابل

تجلیات آفتاب جہانتاب مضمحل و متلاشی نماید باز چون در خانہ بازگشت در آنجا احتیاج قناباس
نیفتد و همچنان بر حرافت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المعنوی **م** چون زمانہ شمع
پیش آفتاب نیست باشد هست باشد در جناب **ه** هست باشد ذات او تا تو اگر **ه**
بر تہی پنبہ بسوزد آتش **ه** نیست باشد روشنند ہترا **ه** کرده باشد آفتاب اورا فنا **ه** چراغ
آنجا کہ خورشید منیر است **ه** میان بود و نابودی اسیر است **ه** و تیر میفرمودند کہ صوفی
ما قبل از ان کہ وجہ ستولی شود اگر بہ نیت حصول آن بتواجد گراید شاید کما قال علیہ السلام
اورا تیم اہل البلاء را فاکبوا وان لم تکنوفیا کو یعنی چنانچہ فرمودند علیہ السلام کہ چون بیند شما اہل
درد و بلا را پس گریہ کنید و اگر گریہ نیاید شمارا پس تکلیف بیارید گریہ را و بروایتی و گیشان
ورود این حدیث چنانست کہ فرمودند علیہ السلام صحابہ را کہ چون تلاوت قرآن کنید بگریید و
اگر گریہ نیاید تکلیف بیارید بعدہ چون پیوستہ بزبان ہند گفتم میفرمودند این بیت فرمودند کہ
مندی جہوتہ موتہ کیلی پیچ موی **ه پیچ کیلی بر لا کوئی **ف** و در دے**
اگر نیست تحقیق بتقلید **ه** چاکلی بگریبان زن و خاکی بسرا انداز **ه** و تیر میفرمودند کہ حضرت
شاہ شکر محمد رحمۃ اللہ مریدان خویش را آنگاہ رخصت مجلس جامع میفرمودند کہ روزہ طہی
بیداشتند **ف** و غسل و راشک زدیم کابل طریقت گویند **ه** پاک شواول و پس ندیدہ بران
پاک انداز نقل ست روزی یکی از فقراسی بپقد بنجد مت حضرت ایشان اطہار نمود کہ
در دیشی مسافر میگوید کہ مدت چہل سال است کہ سیاحت میکنم و ہمہ جا سری کشیدہ ام
نهایتاً مشرک محرمات در دنیا قطعاً ندیدہ ام یعنی بیچ متنفسی زمین این گنبد خوانیست کہ مشرک
باشد و هیچ شئی بر صفحہ روزگار نیست کہ حرام و مہلک باشد و جواب وی فرمودند کہ حسب
این کلام یا صدیق باشد باز ذیق زیرا کہ صدیق چون خرقہ ترکیب غنصری بر ساحل فن
افکند و ستہ فرق بحر مجاہدہ شدہ او سرشاید ہکف آورد و هیچ ذرہ از ذرات مکونات بی
احاطت ذات بلا ممکنہ و جہات ندیدہ خبر یک وجود حقیقی اعتبارات عاصی در نظرش نیامدہ
ہر آئینہ در آئینہ شودش تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت واد در قضای توحید بی
مراحت غبارا غبار گذریافت آنجا کفر و ایمان ہم رنگ دید و حلال و حرام ہم سنگ یافت

و برین مقام نه کفر است نه دین نه شک است نه یقین نه آنست نه این اگر بی پیری امی دست
 و مغزی یا بی پی دوست دانی چه نیک است شنو می پیش تو جیداد نه گفته نه نوشت نه هیچ
 است هیچ دوست که دوست در دوی عقل راست بیجا پنج چشم ایمان دوی نه بنیده هیچ
 آماز ندیق چون در طریق مخالفت افتاد بر تابست نفس با نه دم نسق و فساد او سر از
 جیب اباحت بدر کرد و سیلی الحال خور و از بند صورت نطاحش نشد و بقیقت اشیا بی نیز و ناچار
 بواسطه انحراف مخالفت و انکار شریعت مختار بر سبیل تقلید بدین گفته و دوی آینه اواراد و شک
 از مقلدان محقق فرقه است بکین چو دوا و داست و آن دیگر جداست کافر و مومن خدا گویند
 لیک در میان هر دو فرقی هست نیک شکر میفرمودند و تفسیر آیات مشابهات چنانچه
 کریمه اینما تو لو شتم وجه الله دید الله فوق ایدیم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سه نوع است معتقد
 بعضی چنانست که حق سبحانه را وجه هست نه چون وجوه خلایق بل وجهی که مراد است لایق
 و دوست هست نه چون دوست مالتو بل دوستی که سزاوار است بحضرت کبریای او و جماعه را
 عقیده بر آنست که از وجه مراد ذاتست و از قدرت و بچنین بر آئینه مشابهت را تا و ملی است
 مطابق علم و حکمت و طایفه را اعتقاد آنست که برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
 ادراک کنه آن عاجز باید بود کمره میفرمودند و تفسیر آیه کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا
 لیبعدون بعضی نفسان مثل حجت الاسلام گفته اند که لیبعدون امی یعرفون و این معنی را
 از وجهی چاره نیست زیرا که هرگاه خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کرده
 بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظهور خلقت بر طبق مشیت صورت
 نه بند و غایتاً توجیه این معنی چنین باشد که جمیع اجنه و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
 فی الجملة نصیبی از معرفت نامتناهی الیمینه هست چه هر فردی از افراد جن و انس عارف
 بر آنست که حق سبحانه خالق یگانه و جهان بخش جهان آفرینست مرصعه در پنج
 سرخی نیست که سرز خدا نیست و در تفسیر آیه کریمه ان الله لا یفقران اشیرک به و یفقر
 ما دون ذلک لمن ایشا شکره میفرمودند که نزدیک محققان کلمه لمن ایشا در شان هر دو طایفه
 محتمل است یعنی از مشرکان نیز کسی را که خواهم نمایم زنی آنکه سوامی شرک معانی هر دو

کہ خواہد از اہل عصیان عفو سازد و ویرازد و فور رحمت و بجز مغفرت اندازد و متنوی ہے
 نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک و چه یقین + چه مسلمان چه گنہگار و
 چه گنہگار و چه صومعه براوہ + و نیز میفرمودند کہ در تفسیر انوار الاسرار کہ حضرت شیخ نوشته اند
 در بیان آیہ کریمہ یا ایہا الذین امنوا امنوا باللہ یعنی اسی آن کسانیکہ ایمان آورده اید ایمان
 بیارید بخدا اسی نہ صد وجہ تحریر فرمودہ اند شمرہ در تفسیر آیہ کریمہ و امن و اہل الاموال و اہل البیت
 ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیست هیچ یک از چہندہ مگر آنکہ حق سبحانہ گیرندہ است بموی
 پیشانی او بدستی کہ رب من بر راہ راست مستقیم است میفرمودند کہ چون اخذ بر صراط
 مستقیم بود مقرر شود کہ ما خود نیز بہ ہما صراط رود زیرا کہ ما خود را از طریق القیاد و اتحاد
 اخذ انحراف و اختلاف صورت بندیم و بطریق ہر چہ آید پیش سالک خیر است +
 بر صراط مستقیم اید کسی گمراہ نیست + و فرمودند کہ این صراط مستقیم اسمائیت و آنکہ
 در صورتہ فاتحہ مسطور است کہ انا بالصرراط مستقیم انبیائیم شمرہ در تفسیر آیہ کریمہ
 نون والعلم والیسطرون میفرمودند کہ نزد محققان نون کنایت از ذات است و علم عبارت از
 صفات و الیسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا اکتبر خلق اللہ محمد و جیلہ اللہ در سالہ خود
 و رتبت حضرت ایشان بیان کردہ ایم معنی را در قید این دو بیت در آورده متنوی
 زعفرانش رقم بستن مجاہست + کہ این معنی و راسی قیل و قالست + بلضیب و زعفران عین
 نوشت + قلم را علم بر مایسترونست + ازان عارف بجز حق کیست آگاہ کہ سیر او بود باللہ
 فی اللہ شمرہ میفرمودند چون حضرت رسالت پناہی از الیادات الہی در شب معراج در مقام
 قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند کہ تف یا محمد ان ربک لصلی یعنی توقف کن اسے
 محمد کہ پروردگار تو نماز میکند و فرمودند توجیہ این آنست کہ اگر چہ نسبت نماز بحضرت
 بی نیاز مجاز و مجاہست غایتاً اینجا مراد از علوہ تعین مہمین متعالست چنانچہ حدیث رایت
 ربی فی لیلة المعراج علی صوت امرئ شاہ قبط بر زمین نیست این کبر خلق اللہ محمد و جیلہ اللہ در ان عین لغیرین بناید
 کہ قادر بر کمال را در تعین تعین توقف چہ احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ سفسار
 کردہ بودند و ایشان جواب فرمودند کہ اظہار توقف بمقتضای حکمت است چنانچہ ایجاد عالم

و ردت شش روز با آنکه قادر بود بر آنکه در آن واحد موجود و مهیا گرداند کفوله تعالی
هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام یعنی اوست آنکه بیا فرید آسمان و زمین
را بقدرت کامله و رمدۀ شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از
چیزی شمره در بیان این حدیث قدسی که قال الله تعالی الکبریا ربی و العظمة ازاری
یعنی کبریا رب و اکیست و بزرگی ازار من میفرمودند نزدیک محققان رد اشاره با شمار
الیه است و از عبارت از اسماء کینانیه است شمره در بیان این حدیث قدسی که
قال الله تعالی اولیائی تحت قبائسک لایعرفهم غیری یعنی اولیاء من که ستوراند زیر
قبه های من نمی شناسد ایشان را کسی سوا من میفرمودند که این قباب غیرت که اجباب
رب الغفر و تحت آن مسطوراند پیکار قبته کو زید کی قبه علم است گروهی ملک انبوهی در
در مدرسه بحسب حواس خمسہ مقید بطالع و ورق اند و بدیده بصیرت در مشاهده جمال مطلق
مستغرق و دویم قبه دنیا است اجنبی مرکب اشباح و عرضۀ دنیویۀ تاخته اند و در آن غبار
خود را از البصار اعمی مخفی ساخته و یا دل آگاه لخطه با سوی الله نپرداخته بیت ظاهری
با این و آن در ساخته بد باطنی از جمله واپرداخته بد و نیز میفرمودند که دنیا ملک و مال نیست
و دنیا اشتغال است با اسباب از سبب بدیت چیست دنیا از خدا غافل بودن بدنی
قماش و نی زن و فرزند و زن بد سوم قبه بلاست و برنی با انواع مرض مبتلا بآیه متنوعه را
چون برص و غیره بر صفحه جسمیه نموده اند طاهر پرستان را از آن نفرت طبیعت غفلت
افزوده و در دار الشقاء انس بر روی دل سلیم کشوده چهارم قبه دغا است و این سبیل
معاست فهم من فهم فرقه آیین کاس نوشیده و خود را درین لباس پوشیده بدیت
بر آستان نه میخواند گرسرینی بد مزین پیاسی که معلوم نیست نیت او نقل است روزی
و رویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد که در رساله غوثیه مسطور است که قال الله
تعالی من اراد العبادت بعد الوصول فقد اشرك بالله العظیم یعنی هر که اراده کرد عبادت
را بعد از وصال محبوب لایزال پس تحقیق شرک آورد بخدای که بزرگست در جواب
وسی فرمودند که عبادت مستلزم اثبیت است چون بنده بر خود بندگی اطلاق کند و

و خود را عابد و حق را معبود و اندر آئینه دینی حاصل آید و شرک و وجودی روسی نماید غایتا بعد از آنی
 که حجاب دینی منقطع شد و نقاب منی و توئی مرتفع گشت ساجد و سجد یک وجود مشهور میشود
 انگاه هر طاعت که از عارف و اصل فاعل می آید آنرا عبودیت میگویند بضم عین که عبارت از
 وحدت است بر خلاف عبادت که اشارت باثنیت است بعد از این بیت خوانند بیت
 هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا به هر طاعتش بحیث کمنه در برابر است و نیز میفرمودند که
 روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و در آن ساعت انصاف
 ایشان بآرب العزت تفرس مینمودم ناگاه فرمودند این که زاهد و عباد عبادت میکنند و
 میگویند انا عبد و انت رب انت مالک و انا مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
 اسناد عبودیت بخود و ربوبیت بحق اثبات در وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
 شرک محض و جهل عرفست رباعی بدکردم و غنچه زبده ترا ز گناه چون هست درین عذر
 چه دعوی تبا به دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل و لا حول و لا قوة الا بالله ذکره
 میفرمودند بعضی احادیث بنویس که محققان در مصنفات خود درج فرمودند و مضمون میمون
 آن است تشهد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شتافته هر دو طایفه
 درین اختلاف محقق اند و بقا نوشته از صدق منطق زیرا که میتواند بود که ارباب تحقیق هر
 حدیثی در کتب سیل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حالت واقعه یا مقام بی
 واسطه استماع نموده باشند و بدان تمسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
 احادیث درست نیابند یقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند ذکره در بیان این
 حدیث که قال البنی صلی الله علیه وسلم الرویا الصالحه جز سن سته و اربعین هجری من النبوت
 میفرمودند که چون حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه بعد از چهل سال بدعوت مبعوث
 شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس بیست و سه سال از عمر حجبته مال
 بجای وحی خوابهای صالح میدیده اند و بعد از آن بیست و دو نیم سال دیگر صبر کسل علیه السلام
 می آمده و انصوص قرآینه نازل میشد پس بنا بر این قاعده صورت نمید که خواب صالح یک
 جزو است از چهل و شش جزو نبوت لیه که شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو نبوت

وسہ سال شمرہ در بیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایاکم والنظر الی الامار د انتم یوکلون اللہ میفسر مودند کہ یک وجہ آنست کہ کلمہ ایاکم مشعر بر اعتبار و انتباہ باشد یعنی بر شہاد و منظر عبرت و بیشہ لبوسی امردان اسی عشاق بدستی کہ ایشان را رنگست بمثال رنگ معشوق علی الاطلاق بدیت درین سرسیت ز اسرار خدائی کہ ز آب و گل نیاید دلربائی و وجہ دوم کہ زبان شرع قابل بر آنست اینست کہ لفظ ایاکم بنی بر تحذیرست یعنی بر شہاد و کہ حذر کنید از نظارہ امردان پس در نیصورت معنی انهم یوکلون اللہ چنین باشد کہ تحقیق ایشان در دلربائی با خدا ہر نگ اند یعنی چنانچہ در تجلیات حق سبحانہ دل از تجلی لہ مبرا بد ہچنان نظارہ امردان نقد دل از کف نظارگیان سلب مینماید و نیز میفرمودند کہ بتدبیر در شہاد بمشادہ جمال حقیقی و مطالعہ آیات معنوی توسل بظاہر صوری و بعشق بمعاشق مجازی خالی از شہوت خفی نیست بدیت شاہان زمانہ خورد و بزرگ دیدہ را یوسف اند و دلرا گرک شمرہ

در بیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من زانی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان لا یمثل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیہ السلام ہر کہ بید در منام پس تحقیق دیدم را بدستی کہ شیطان تمثل بمثال من و شکل نجیال من نشود میفرمودند کہ اگرچہ شیطان بصورت منور آنسر و تمثل شدن نمیتواند نمود و فائتار ویت حضرت نبوت مآب و در حالت خواب بر سبیل توہم و تجہیل را میتواند بود چنانچہ نقل است کہ امام محمد غزالی قدس سرہ العالی مربرا در خود را امام احمد قدس سرہ العزیز ہر گاہ گفتی کہ من پیغمبر را در خواب دیدم و می نفی ان کردی و گفتی کہ انچہ دیدہ تو ہم تصویرست نہ ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنسر و را در واقعہ دید آن علیہ السلام خوشہ خرم بوسی ارزانی داشت در الوقت بعرض رسانید کہ برادر من شغف رویا سے بقای مبارک بغایت دارد و میخواہم بدین سعادت مستعد گردانم خوشہ تبرکی بوسی عطا شود و دلش متسلی شود آنسر و در و خرم از ان خوشہ جدا گرد و خود را در خواب امام نمودہ بوسی عطا کرد چون امام احمد تصدیق کرد و خوشہ مذکورہ را کہ دو خرم از ان جدا شدہ بود و ظاہر ساختہ صورت واقوئیش تقریر فرمود پس محمد بعد از انتباہ صورت نمیمالہ را بہ برادر باز نمود فسد مودند کہ اگرچہ شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را بمردم

در خواب نمیخوانند نمود اینجای حق سبحانه و تعالی میتواند نمود یعنی البیس برین تمییز قدرت دارد که خود را
 نوعی در رویا فرمایند که هر که ویرایند پندارد که خدای را دیده مگر در بیان این حدیث که قال
 البنی علی الله علیه وسلم الشیطان مع الواحد و مو من الاثنين ابعد میفرمودند که محتمل است برودنی
 یکی آنکه هر که مجرب است شیطان با او مقید است و هر که متاهل و که خداست از سو اس خناس
 جداست دوم آنکه هر سالکی که تنهایی را بهیروی و انا خواهد که درین طریق رود برای اغوای شیطان
 رفیق شود و آنکه مبتا بعت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس البیس و در بر آید بدیت بگوی عشق من
 بیدلیل راه قدم بد که گم شد آنکه درین راه بر بهیروی نرسید مگر میفرمودند که حضرت شیخ میفرمود
 که چون باید تدریس کتاب شکات المصابیح شتغال نمودیم این نیست کردیم که اگر از جمله احادیث
 علیه نبویه بر مضمون هدایت مشحون یک حدیث نیز غفلتوان نمودیم آن وسیله نجات ما خواهد بود
 چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل و علا استدعا نموده که اگر در حق کسی بر
 زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل با فرین شود و مانیر بتا بعت رسول خدا دعا کردیم
 که خداوند اگر در حق یکی از مردمان و طالبان کلمه که متصدی نقصان و خذلان وی بود
 باشد گفته نپذیرم و او را بدان گیرم بلکه از وجه لطف و بی نیازی نفرین را بدعا مبدل
 سازی و فرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنا تعلیم کتاب مذکور جذب در گرفته بود مگر در بیان
 این حدیث که عن ابی هريرة جازنا س من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الى البنی فسالوه فاجابهم في الفسنا ما يتعاطون احدنا ان يتكلم به قال او قد وجدته قال نعم قال ذاك
 صريح الايمان يعني از ابا هريره رضی الله عنه مرویست که گفت اند چند کس از یاران رسول
 صلی الله علیه وسلم بسوی بنی علی الله علیه وسلم آمدند پس سوال کردند او را بد رستی که مامی یا بم
 و نفسهای خویش چیز را که تعاطم میکنند هر یک از ما آنرا که متکلم شود بد آنچیز گفت رسول علیه الصلوة
 والسلام آیا تحقیق می باشد شما آنرا گفتند بل گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزی که صحابه
 رضوان الله علیهم اجمعین در نفسانی خویش در می یافتند و بسبب عظم دانستن آن بر زبان
 نمیآوردند آن وحدت وجود بود و لهذا حضرت نبوت تاب و ران باب ذاک صریح الايمان
 فرمودند مگر در بیان این حدیث که عن ابی هريرة قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم

دعائین فاما احدهما قنبه فیکم و اما الآخر فلو ثبت قتل هذا البلعوم یعنی از با هر سه مرویت گفت
حفظ کردیم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دو طرف سر پوشیده فاما یکی از ان دو پس
پراکنده ساختم آنرا در میان شما و اما دیگری از ان دو طرف اغنی از ان علم اگر پراکنده کنم آنرا
تشر سازم مضمون آن بریده شود این حلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است یکی
که مثبت و منتشر ساخته علم شریعت و دیگری که مخفی داشته علم توحید با وفور رحمت رب العزت
و عموم شمول آن نسبت بحال اصحاب الطاعت و از باب معصیت مکره میفرمودند قاعده
درس حقایق در زمانه سابق بنا بر آن نبود که سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار
و انوار توحید خود بخود واضح و لایح می باشد الحال چون طالبان از قلت استطاعت محکم یعنی
از عجز ریاضت و طاعت نمی بر آیند و ابواب حقایق بمفتاح مجاهده نمیکشایند لاجرم محتاج
اند بآنکه برایشان ازین علم چیزی خوانده شود و بیان کرده آید تا سر از رقبه تقلید بر آزند و عقاید
بر توحید رسوخ و از ندیدیت گریز شکر خیزده می توانم به باری مگس از تنگ شکر میرانم به
و فرمودند که از سید الطایفه شیخ حیدر رحمه الله علیه منقولست که هر که معتقد عقاید است داخل
زمره اولیاست و نیز میفرمودند که حضرت شیخ درس حقایق در مدرسه میگفتند جماعت بر نمعنی
انکار کردند و اظهار نمودند که چون مشایخ سلف کتب حقایق را در بلاد بخوانده اند علم تصوف
را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند النسب باشد حضرت شیخ در جواب
فرمودند که لازم نیست که طریقه سلوک جمیع مشایخ متحد بودیدیت هر کسی را اصطلاحی
داده ایم به هر یکی را سیرتی بنهاده ایم مکره میفرمودند که از بندگی شاه شکر محمد عارف
قدس سره پرسیدند که کسی تواند که کتاب فصوص الحکم را موافق بشرع بخواند فرمودند
که اگر مدرس منصف باشد تواند و نیز میفرمودند که در وقت که بندگی شاه شکر محمد و احمد
آباد بودند و بمطالع فصوص الحکم اشتغال مینمودند در آن وقت شیخ علی متقی نیز در آنجا بوده و
ابواب احتساب مفتوح داشته اهتمام تمام مینموده چون شنیده که حضرت شاه رحمه الله
و جها عتیقه بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند و زمی ایشان را با کتاب مذکور
مطالبه نمود حضرت شاه بی تکلف شتافتند و شیخ را دریافتند و فصوص الحکم در دست

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار نمی‌ای ایشان فرمودند که درین کتاب آیات و احادیث مندرجست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که مدتیست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن بشناود بر کمری نشست شیخ برخاستند و با حرام ایشانرا وداع کردند و بعد با صحاب و تلامذ خود گفتند که این نوع مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعه کتب حقایق از جمله شغل بهتر است **مهر** میفرمودند بحکم الطرق الی الله بعد و الفاس الخلاق اگر چه راه بسوی مقصد حقیقی و کعبه تحقیقی بعد و نفسهای مردم است و این لا تعد ولا تحصى است غایتاً سه راه اقرب و اولیست که سلوک مبهورا و لیاست اول جائده شرعست که منیر اصل و فرعست دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت مولیست کما قال جل جلاله ان اگر کم عند الله اتقیکم سوم سلوک سالکان شطراست و آن اشتغالست بتفکر معنی لا حول و لا قوه الا بالله از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف مثنوی از ما همه عجز و نیستی مطلوبست + هستی و توانیش ز ما سلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت و فعل از ان نما سلوبست + و نیز میفرمودند که شرعست و ورع است و فرعست یعنی چون بنده بتوفیق سبحانی مشرع گردد و اگر تامل یزدانی از ان مقام ترقی کند متورع گردد و اگر نجات ربانی از ان مرتبه نیز عروج نماید ثمرة حقایق اسما آئینه و کنایه بر شجره روحانی و می متفرع شود **مهر** میفرمودند اگر چه سر رشته اعتقاد جمیع مؤمنان برین مستقیمست که حق و سبحانه کلیمست اما هر که این صفت را عین جمیع صدا و اند سماع کند و حروف و اصوات ممکنات را بمظاهر الکلام بحیرت و صوت داند عارف کامل است و هر که ازین معنی جاہلست غفلت **لطم** عشق در پرده مینواز و سازد عاشقی گو که بشنود آواز + همه عالم صدای نغمه اوست + که شنیدار چنین صدای دوازده و نیز میفرمودند که کثرت برهم زدن مشرکان علامت غرمانست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بداند که بوی از عرفان بمشام جالش رسیده است و قطره از بحر شمیم و جودان در کام اسمانش چکیده فرود چو ساز و درون آن تیر خانه + زپیر باشد آن را صد نشانه **مهر** درین کترین خلایق الله محمد صلی الله علیه و آله

رسخید که هرگاه زبان حال این طایفه قایل بودند سی وجود است و در نظر وقت شان
 غیر مقصود و تکلیف در کتب و رسائل خود نوشته اند که سالک را باید که دل از مزاحمت
 اغیار خالی نماید فرمودند که هر جالفظ غیر تصنیفات و مکتوبات این طایفه صورت درود
 پذیرفته مفهوم آن مجاز نیست نه حقیقی بدیت گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال حبسیت⁺
 نقشی غلط بین که همه لوح ساده ایم + مراد آنست که اسم غیر و سوسی ممکنات را بنا بر
 امتیازات نبیه و ذاتیه است به خصوصیات اصلیه فی من هذا الوجه اغیار بعضنا مع بعض
 چنانچه مخدوم الانامی مولانا سی جامی در دیباچه نقد نصوص شرح نفس الفصوص تبیین معنی
 پرداخته و تبصیل جزیل بین و سیر من ساخته و نیز میفرمودند که صوفی را باید همیشه این
 بیت بخاطر داشته باشد و همت بر مضمون آن گماشته بدیت حق جان جهان است
 و جهان جمله بدن + توحید همین است و گر شیوه و فن مکره میفرمودند تا آنکه چهارده شراره
 آتش در تنگ مضمراست بلک وجود شک فی الحقیقه هما شرار است اما چون شرری از
 حجری بروز نماید و ظهور فرماید و ترتیب یابد و شعله کش گردد اگر بهما سنگ را که نشامی
 آن آتش بوده در وی افکند بسوزد بدیت سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت +
 آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت + مقصود ازین بیان این بود که جذب من جذبات
 الحق از باطن سالک متفرق سر برزند بعد از استقرار ظاهر وجود ویرا که بحسب شهود از و
 ناشی شده است فراگیر و مستهلک سازد اینجای خطاب عند ظنور الحق بنور الحق نقاب
 از رخ بر اندازد بدیت بگرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چون آدم تو پیا برین
 کش + القصه چنان سوختم اندر غم او + کاتش همه میزد شد و میزد همه آتش + مکره
 میفرمودند اهل الله را قدرتی دست میداد و اتفاقی متحقق میگردد که از صفات الهیه بهر
 صفتی که میل نمایند متصف گشته در نظر هر که خواهند تجلی شوند چنانچه نقل است روزی
 در مجلس حضرت شاه عالم قدس سره الاعظم حافظی این آیه قراة مینمود که هو الله الذی
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام اللطیف الخیر المتکبر اسمی رین آیه کریمه
 خواندی حضرت شاه رحمة الله بدان صفت متصف شده تجلی گشتی تا آنکه قاری باسم جبار

رسید و شاه بصفت جباری متجلی دید بی اختیار رو بفرار نهاد و هیچ وجه نتوانست که خود را
و حضور قرار دارد و مکره میفرمودند هر که از کافه انام متوفیق ملک علام بمرتبه کمال میرسد
و انسان کامل میشود یکی ازین دو صفت متصف میگردد و یا آنکه طریقه حفظ مراتب را پیش
نهاد بخاطر فیض باثر خویش ساخته و حلال و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
یا آنکه نظر بر وحدت صرف گماشته اصل را منظور داشته بفروع الثقات مینماید بیت
اینهمه رنگهای پر نیرنگ و خم و حدت کند همه بیک رنگ و فرمودند که صفت ثانی از تجلی
اسم حق است و صفت اول از تجلی اسم حیم و اعتبارات نیست و نیز میفرمودند که از شیخ
جید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرکب نشود ایشان در
جواب ساعتی سکوة نمودند بعد از این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا مکره میفرمودند
روزی یکی از مجازیم شهر مجلس تربیت داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع گشته
من نیز بیت تفرج کمر بسته و بدانجا رفتم و گوشه ششم دیدم که از هر طرف قوالی و نغمه پردازی
بود و در هر صف صاحب جمالی در ناوک اندازی و در ضمن مجلس مطربها در رقاصی و کرشمه
سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بنظاره مشغول بودم
و آن تعینات متعدده و شیونات متجده و غیر متجده را ملاحظه نمودم امتیادی مرتب گشت
و التصانی متحقق شد که در هر کس قی خورشید انتم کیفیتی مانا در کسوتی جمیع ملبوسات بود قلمون
منم و من و حرم این مخلوقات گوناگون تم و فرمودند که قبل از آن روز جلالت اندوز بعضی
اوقات خاطر متعطل بودی و رانکه از لباسها کدام لباس اختیار کنم که کم بهاتر و پیش و فاتر
باشد چون در آن مکان آنجا ساینه افتاد بعد از آن خطره تردد لباس و تعین آن از خاطر
بر افتاد اکنون هر چه از غیب میرسد می پوشم و هیچ باب نمی گویم و نیز میفرمودند که لباس
میرید بویب فرموده باید زیرا چه مرشد و انا هر یکی را بمقتضای مصلحت وی القباس فرماید
مکره میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجه فنا تحقیق مرتبه بقا بجمیع اسماء و کنایات
و آئیه انصاف حاصل میشود و وی در آن حالت لبفت اشیا متصف میگردد چنانچه حضرت
شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را بصفت فیل و شیر متصف می یا بجم کثیبتی که یکی را

صفت

جبار

بجز طوم اندازم و مدام سازم و بر یکی پنجه زخم و بخت که نم و در آن آن استید عا میکنم که خداوند
این صفت از من بر هر که و سی مبعوض تست و اجمع باد و الله اعلم بالرشاد کمره میفرمودند
تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قیاس استعدادات تجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
و تقدس لاتدر که الا بصار صفت اوست حکما هو هو بر یکس تجلی نکرده و کند و احدی از انبیا
و اولیا و ارجانچه اوست ندیده و نه بیند لیکن بر وفق استعداد هر یک از عباد و متعین گشته برو
تجلی گردید پس چون استعدادات متفاوتست تجلیات نیز غیر مکرر باشد چنانچه در لمعات
آورده که تجلی را تکرار نیست **فر** و ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند بقدر دانش خود هر
کسی کند او را کمره میفرمودند هر بنیده بر وفق مقام خویش نظر میکنند و بصفتی که خودش
اتصاف یافته اشیاء مرئیة را نیز بهمان صفت متصف می یا بد چنانچه زمان مصر که بان لغت عشق
زلیخا کشاده بودند چون جمال عدیم المثال پوسف علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
سلطان عشق صفات بشری و جسمانی آنها محو گشت و بنظر ملکی و روحانی نظاره کردند
بنابران منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش الله ما هذا بشر ان هذا الملك
کریم پاکست خدای از صفت عجز و آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
حین جمال مهود بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظار گیان
از ان مقام فراتر شدند می و بصفات آلیه متصف گشتندی هر آینه ان هذا الملك کریم
لقتندی کمره میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت
ایشانست این بیت درج فرموده بودند که **فر** و این عشق تست که منجیز و از رب
و رب بچوب خشک مرا این گمان بنوده روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
چون من غایت رعایت ادب و اتمثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند و فرمودند
که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله
موجودات است پس هر سری که از و ناشی میشود از صفات آن ذات است که محط تمام کتب است
و هو بکل شیء محیط چه اگر نظر بر باهیت رباب کنم جمادی پیش نیست و چون جماد از صفت
تکلم معراست پیدا است که لغزش از خویش است و فرمودند که هیچ شیء موجود نیست

پس هر شیئی بحسب سریان ذات در او جامع جمیع کمال است **شعر** با من بد اجمالک
 فی کل مابد بادش را جان مقدس ترا قدا و نیز میفرمودند که حقیقت اشیا از نخبه مفهوم
 نیگردد که حقیقت الحقایق معنی است **منوی** عالم بود از نه زغیر عاری و نه ری جاری **طری**
 طارے و ندر همه طورهای نهر جاری و سرسیت حقیقه الحقایق ستاری و معنی
 این بیت مولانای جامی قدس سره السامی که گفته **بیت** باشد که وارند ما را زبازمان
 روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی **مهر** میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند که تصرف پیر و
 غمیر معلوم است اما مراد از خوب و بد جوانی طالب خداست و تعریف واریه نیدن بروی
 بنا برین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزدیک مرشدی
 می آید مرشد را نیز از مشاهد وی حلاوت بینهایت روی مینماید و میفرمودند که صحبت
 اصحاب مطالعه مطنی انوار ارباب مراقبه است ایات باد و فی دوش آنز و عرب
 و چه خوش میگفت از روی طرب و ایها القوم الذی فی المدرسه کلمه حاصلتمو اہم
 و سوسه و فکر کم انکان فی غیر الجیب و مالکم من نشاء الاخری نصیب **مهر** میفرمودند
 روزی حضرت شیخ درس اذکار میگفتند و کتاب جوهر خمسہ در میان بود در آنوقت شیخ
 عبدالحق نام عزیز می سوال نمود که اگر اعتقاد طالبی بر مرشدی رجوع نیاید و وی خواهد که
 باسم ذات مشغول شود در وقت اشتغال چه تصور کند فرمودند صورت مرشد سایل گفت
 من اول عرض کردم که اگر ذاکر را بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که اشتغال این ذکر نماید
 انگاہ چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندارد و غیر موجودات
 انکار و **بیت** هر چه هست یا نیست اغیار نیست و غیر حق جزو هم و جز پندار نیست
 آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتی است و حق مبتدی چگونه صورت بندد فرمودند
 که پس ذات تعالی صفات حق را از آنچه در حیطه و هم و خیر فهم در آید مقدس و منزه داند
بیت هر چه نزد تو پیش از ان ره نیست و غایت و هم تست الله نیست و بعد از ان
 بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامع بین التشبیه و التنزیہ **مهر** میفرمودند
 چوب سیراکی که باصل واحد مشب است بدو شعبه و فقره بچته شکی یا خود دارند بخاطر مبدء

کہ مراد از نگاہداشت آن در اصل این خواهد بود کہ از تصورش این شغل صورت بندد کہ درین
و جوب بدکون کہ معتبر از آلہیت و عبادت است یک حقیقت است کہ جامع ہر دو مرتبہ است
و باینکہ اصل واحدیت ناشعب بدو شعبہ است صفات آلہیہ شامل و شعبہ اعتبارات
کیانیہ را حامل این کترین خلق اللہ محمد و بیہ اللہ در خدمت رسالہ او مایہ میگذرانند چون
سابق بدین محل رسید کہ گفتہ عاشقی بیکاریست فرمودند کہ تعریف بیکار بر عاشق بنابر این
قاعدہ صادق افتد کہ عاشقی حقیقت را اندیشہ پیچ کار بنجا طرد لی اعتبار سے ماند
و ہرگز ہمت عالی را مصروف امرے از امور دنیویہ و اخرویہ نمی گرداند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذراند و خلق و پیرا ورین حالت بیکار
میخوانند و نیز روزے میفرمودند کہ مردے یکے را از مریدان شیخ بہاوالدین ذکر یا قدس
سرہ پرسید کہ پیچ متنفسے بود کہ یک نفس از یاد حق غافل نشود وے گفت نخواہد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاہ گشت این مرید رسید کہ چون در جواب سایل نگفتی کہ این
شخصے کہ یک نفس از عمروی بی یاد حق گذرد پیر ہنست مرید ہجدمت حضرت شیخ باز نمود کہ نزد تہی
پرکاری سخن اینچنین بیکاری توان گفت ہمانا کہ اینجا پرکار کنایت از مبتدی باشد کہ وے را
بسیار است و او ہمیشہ دو کار و بیکار حکایت از منتہی بود کہ وے خود را از جمیع امور متعلقہ
فارغ ساختہ و لحظہ از خود بخود و کار خود پیرداختہ علم من علم رباعی تا روسی ترا بدیدم اسے
شمع طراز دینی کار کنم نہ روزہ دارم نہ نماز د چون با تو بوم مجاز من جملہ نماز د چون بتیو بوم
نماز من جملہ مجاز د شمرہ این کترین خلق اللہ محمد و جیہ اللہ ہجدمت باز نمود کہ ہر گاہ ذات تعالی
صفات حق را ہمانہ و تعالی نہایتی متصور نیست پس محققست کہ سیر فی اللہ نیز لا یتناہی ہست
فلکیف تعریف منتہی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند کہ در پیش منتہی نہ ازین و گویند
کہ سروی ہمتناہی ذات بلا اکند و جہات پیوست بل بدینو جہ گویند کہ ہمتناہی شش رسید
و سرسلوکش بر طبق مراتب و مقامات دینی تناہی گردیدے شکر خدا کہ انچی طلب کردم از خدا
بر ہمتناہی ہمت خود کامران شدم د رمز آنست کہ ما نا الالہ مقام معلوم یعنی نیست ہ هیچ
یک از ما مگر آنکہ ما و ما مقایست معلوم کہ ازان تجاوز نتوان کرد و ہست ہیکل

مکنه اور و نیست عقل و جان از کمالش اگر نیست شمره میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند روزی
وقت شام تجلی آفتاب الوهیت بر آئینه دلم تافت بهر دران حالت بنماط راه یافت که اگر
چنین است پس از چه رو و خلایق سجده می آرند چون نماز شام خواندم و از مسجد بنماط رجوع
کردم مردم را دیدم که سحر بر قدم میگذارند و لوازم عبودیت بجای می آرند همانا که از
اتفاقات حسنه اند روز سلخ ماه بوده و بوقت شام ماه نوطالع شده و هر یکی از مریدان و
مستفیدان بوسیله بار کباب قبیل ماه قدام آن کعبه مرام نموده و در نیصورت سر صدق تجلی
الوهیت ظهور فرموده و نیز فرمودند که حضرت شیخ در حالت تجدید طهارت تا مدتی مسواک مینمود
و میفرمودند که بعضی اوقات در حین استعمال مسواک تجلی ذات پاک واقع میشد و فرمودند که
سر این کلمه در حق من بالعباده ظهور مییوست روزی خانه خالی بود و من مسواک میکردم
ناگاه تجلی بلا کیف صورت طست شمره بر کترین خلق اندک محمد طیبته خوست که چون از انفاس متبرکه مرشد هدایت
مال مقدمه چند برسبیل اجمال در قید تحریر آورد و مجملی از خوارق عادات ظاهره و کرامات باهر که
و ما قوال و افعال حضرت ایشان از کمن غیب بمنصه عیان آمده نیز املانا میاید اگر چه انیمقوله
از وصف بیان مستغنی است و مضمون مفوظ مسطور بر آن مبنی اما بجهت ارتباح ارواح طالبین
و الهیمنان اصلاح مذذبین اگر نوشته آید شاید تا کره باطن کرده ممتحن و ثقات ظاهر ارباب
ظن بوده حسن کشاید فر و گر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است و من آن نسیم
که از عشق باز می آیم باز و چو آنیمنی را بعرض رسانید فرمود فضل الکرامات و اکمل المقامات
آنست که طالب را از بند مکنه طبیعت و تقیدات بشریت آورده شود و سالک را بمقصد
حقیقی و کعبه تحقیقی هدایت کرده شود و بجیشی که حجاب از چشم مجبوش بر کشد و نقاب از جمال مجبوش
اندر کشد فرمودند که آنچه در مبادی حالات کرامات مینمودا کمال و هم و خیال مینماید و موهم
و تمخید اظهار مانشاید و این مقدمه متضمن شهرتست و فقر را اشتها را بناید غایتا اگر شمه از
مقامات علیه و کرامات علیه حضرت شیخ الما نمایند گنجایش دارد بنا بران مقدمه چند از خوارق
عادات حضرت شیخ از آنچه که حضرت ایشان با حسن البیان نقل فرموده بودند و این کترین
خلق را بدیدار میاید در صدق اصنام و لونه نوشته می آید الله ولی التوفیق و مادی الطریق و علیه عتقاد

بالتحقیق اول آنکه روزی متصل بمرایب مسجد خاقانه خویش نشست بود و ندیچه روحانی بنیابت نورانی
 در محراب ظاهر شد چو مصافحه نمودند لدتی تمام و حلاوتی مالا کلام مترتب گشت و چنان معانی افتاد
 که بنیچه طیبیه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود و فرمودند که ازین حال ایشمال مینماید اگر چه نسبت
 ارادات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روحه درست نموده اند چنانکه
 بالا ذکر رفت است اما نصیبیه از طریق اولیه نیز داشته اند نقل است آنکه روزی
 در خلوت نشسته بودند ناگاه سنگی سیاه از گوشه حجره غلطان شد و متوجه ایشان شد چون
 استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا جمعی گمراه مرا وسیله
 تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدر مرا شناخته زیر بغل نهاده و در بدر ساخته اند از
 قباحت شناعة معاملات ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فر
 حافظا میخور و رندی کن خوش باش ولی + دام تمویز کن چون و گران قرآن نقل است
 آنکه روزی در حجره تجدید اراده و منو کردند چون دست فریاد افتاب بر دند مس بی حس بزبان
 فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
 آتش کشیدند آنچه باز نموده بود همچنان دیدند بیت بیش تو این سنگ ریزه ساکن است
 بمیش باحقا فصیح ناطق است شمره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس روحه
 که شیخ اولیا نام بخد مت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون روزی
 سابق خلایق تعلیل باران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردند و استدعای استفسار نموده
 بطفیل دعای ایشان کامران گشتندی امسال نیز باز ایستاده و بعلت قلت آب خوف
 قحط در دلهای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا آب تشنگان را عت
 و دل تشنگان بی بضاعت شاداب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
 آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که از آثاران بر رخساره مبارک
 ایشان گلگونه ظاهری شد بعد از ساعتی سر بر آوردند که از خرقه ترکیب عنصری خروج نموده
 تا آسمان هفتم عروج کردم و همتس شما را در خواستم با جابت مقرون گشت و بجز وجود و طلاطم آید
 بهنگام تنزل ما و تا آسمان دنیا همراه آمدیم آب خواست کسوت ابر در کند من تا شما

شدم چون خانه شما بعد مسافت واقع است بسرعت خود را برسانید و در شحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسیده و انید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بحضرت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از همانجا تحیة اسباب خود از آب نمود و روانه شد هنوز
نخانه رسیده بود که باران در رسید و ابر رحمت دامن افاضت بر سر عالمیان کشید نقلاست
آنکه روزی در درس کل نسبت مذکور شد متدرس بعضی سنانید که من بدیده ام حضرت شیخ
عبد القدیر نام صوفی را امر نمودند که بصحرای رود و قدری از گل مذکور بیارد مردم خدمت باز
نمودند که سویم آن نیست فرمودند اگر گل برداخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیا و صوفی بنوعی که اشارت رفته بود رفت دو سه شاخ از درخت گل مطلوبه حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خانقاه نصب فرمودند و بران مکان
وضو نمودند و روز دیگر اصحاب را گفتند که برین شاخها کل نمودار شده هیچ می بیند اگر چه
دران ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت شگفتگی و طراوت بران شاخها ظهور فرمود و اول
خانقاه تفرج نمودند و صورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر و کوچه غلوا آوردند و تماشاگر
آن حدیقه علیا میکردند تا آنکه دیواری از خانقاه بران جایگاه ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمه مذکوره میفرمودند که بسبب طهارت این کرامت
تا چهار ماه جمیعت باطن از من سلب شده بود بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود نقلاست
آنکه روزی بن النوم والیقظ حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ والتحیة را دیدند که آنسرور
سینه مبارک خود را بر سینه ایشان مالیدند و فرمودند ترا حق جل و علا مقام خاتم الولايت
عطا کرده بعد از امتباه تعجیر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولايت یکی بیش نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولايت بجناب رب الارباب استفسار نمود و فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بر تبه مخصوص میکند که جمیع انبیا و اولیا فیض بصداخذ میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولايت میگویند و این مقام امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبعاد و رأید و سوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

فکین ممکن باشد کہ یکے از اولیا برترتہ مخصوص آمد کہ حاتم الانبیا نیز از وی استفاضہ نماید جواب
 او نیست کہ علامی طریقت رحمہ اللہ گفتہ اند کہ احد فیض خاتم النبوتہ از خاتم الولايت
 بشا بہ انتخاب آل صاحب المال است از خزینہ وار خویش آنگہ روزی وقت ظہر در
 حجرہ خلوت و نحو بیساخت و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند از آنسے برو رختی
 کہ قریب بدان حجرہ مظهر واقع بود آواز کے کشید فرمودند کہ از رسیدن فتوح خبر میکند
 ہما روز بعد از نماز عصر کی در رسید و یازدہ روپیہ در کاغذ پیچیدہ بحضرت شیخ بگذرانید
 در آنوقت حضرت ایشان را نزد خود خواندند و فرمودند کہ شیخ برمان از آنچه آن زلف
 اخبار مینو و نداین بود نقل است آنگہ روزی در معاملہ دیدند بمقام موسی علیہ السلام
 رسیدند چون صورت معاملہ را بہ پیر خود باز نمودند ایشان در جواب فرمودند کہ اگر
 چنین لا بد است از فرغونی کہ در مقابلہ سر برزند و معارضہ کند اندک زمانی را تمہید
 حضرت شاہ رحمۃ اللہ بظہر پیوست و یکی ہم از قبیلہ حضرت شیخ بخدمت ایشان
 برخاست در مقام سعادت نشست غایتاً چون حضرت شیخ فاعل مطلق حق را
 دیدند کے ہمہ را در ہمہ باب معذور و معاف داشتندی و فرمودند کہ ہر انبیاء
 صلوات اللہ علیہم اجمعین مصائب متواتر صادر شدی بنا بر آنکہ بسبب خوشحالی و دلجوئی کہ صفت
 جلی و حضرت ذاتی ارباب بنو تست خلایق از مخلص و منافق ہر ایشان آمدندی و ہر
 ہمہ خویش را در زمرہ اصحاب و اصحاب شمر و ندسے تا آنکہ مصیبتی نازل شدی و مفتی
 شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول کربت اصحاب وفاق میر جرافت سابق بودند کہ
 و ارباب نفاق اعراض و انکار نمودندی ہمانا کہ ایزد و امام بدین بہانہ اہل آن زمانہ را در
 معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و متشنی ساختی شمرہ میفرمودند کہ آلی تو
 قادری یا اللہ آلی تو حاضری یا اللہ آلی تو تاملری یا اللہ آلی من عاجز ہستم یا اللہ آلی غم از
 دلمن برگیر یا اللہ بحق لا اگہ الا اللہ محمد رسول اللہ حبیبی اللہ یا ذا الجلال و الاکرام بحق یا غفور
 یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور بر خشتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
 مصطفی علیہ السلام است برای فتح سمات دینی و دنیوی ہر کسی کہ ہفت روزہ است

بجز وحدت متعالی نمی شود و آشنای راستی و مستقیم سازد وی را با نبی او ساخته بر سر
 آب اندازد و آن غرقه بحر حقیقت از خرقه وجود مجازی عاری شده به وجه تصرف امواج
 بر سر آب بی تکلف آب بازی جاری شود آنگاه هر نوائی و صدائی و حرکتی و سکنتی
 که از مشهور گردد از وی نسبت آست زیرا که وی در لایزال تسلیم مقتضای مشیت
 آب چون حساب است و چون بحقیقت بنگری همان آست که متعین بعین
 جالبست و اندک روزی احسن مآبست بدیت انکس که ز شهر آشناییست و داند
 که متابع ما کجاییست و اگر سهوی و خطائی در عبارت این ترجمه صورت وقوع پذیرفته
 باشد آنرا باصل مضمون منسوب ننمائید بلکه از قسم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
 بپردازد زیرا که جناب ارباب ولایت از تهمت قصور و قوت مقدس و بر است و نامیه
 احوال جبارت مال منکر کلمات و احباب البرکات این طایفه از دو قسم خالی مساده نیست
 یا آنکه از جاده انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده و در یاد و غنایان افتاده یا از طریق
 استغناء و غرور گشته و در زاویه حیران مانده و سعادت دریافت صحبت ایشان از نامساعدی
 طالع وی دست نداده و توچه دانی زبان مرغانرا چون ندیدی و می سلیمانرا
 پیش نهاد خاطر این خلق الله و مجربان بود که هر کلام از این معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
 مصلحت در اظهار دیدندی در سلک تخریشیدی غایتا چون در انصورت عبارت بطول
 انجامیدی و مضمون هدایت مستحون خیر الکلام او سها قل دل درین محل تعبیل نرسیدی بنابرین
 آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفاده از انجا مقدور ترک تکرار بیان آن کرده
 فایده مجده را قید تحریر آورده اختصار اختیار افتاده و الله اعلم بالرشاد و صرح
 در خانه اگر کسیست یک حرف نیست و قوله تعالی ان فی ذلک لذکر لی لمن قلب و الله
 السمع و هو شهید یعنی بدستی که هر آنچه مذکور شد هر آینه نید و یاد کرد و نیست مگر کسی را که باشد و در
 ادل متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود
 بطریق اعتبار او حاضر باشد بوقت اسماع تا فهم تواند گردان سر بر و الله الموفق و المعین بفضل

خاتم الطبع

الحمد لله المرضیه واثنا و الرضیه للخالق التواب که درین زمان انتخاب شرح
اوراد و فقیه و خلاصه الاوراد و دعای رقاب

که چنین دعای نایاب و شرح مستغنی الاوصاف و الخطاب که از

بیان بیان و شرح شرح بیرون از تصنیفات ثلث

محمد جعفر جعفری که از علمای عصر برگزیده اقران بود

تبصیح مولوسه شاه غفر حسن صاحب

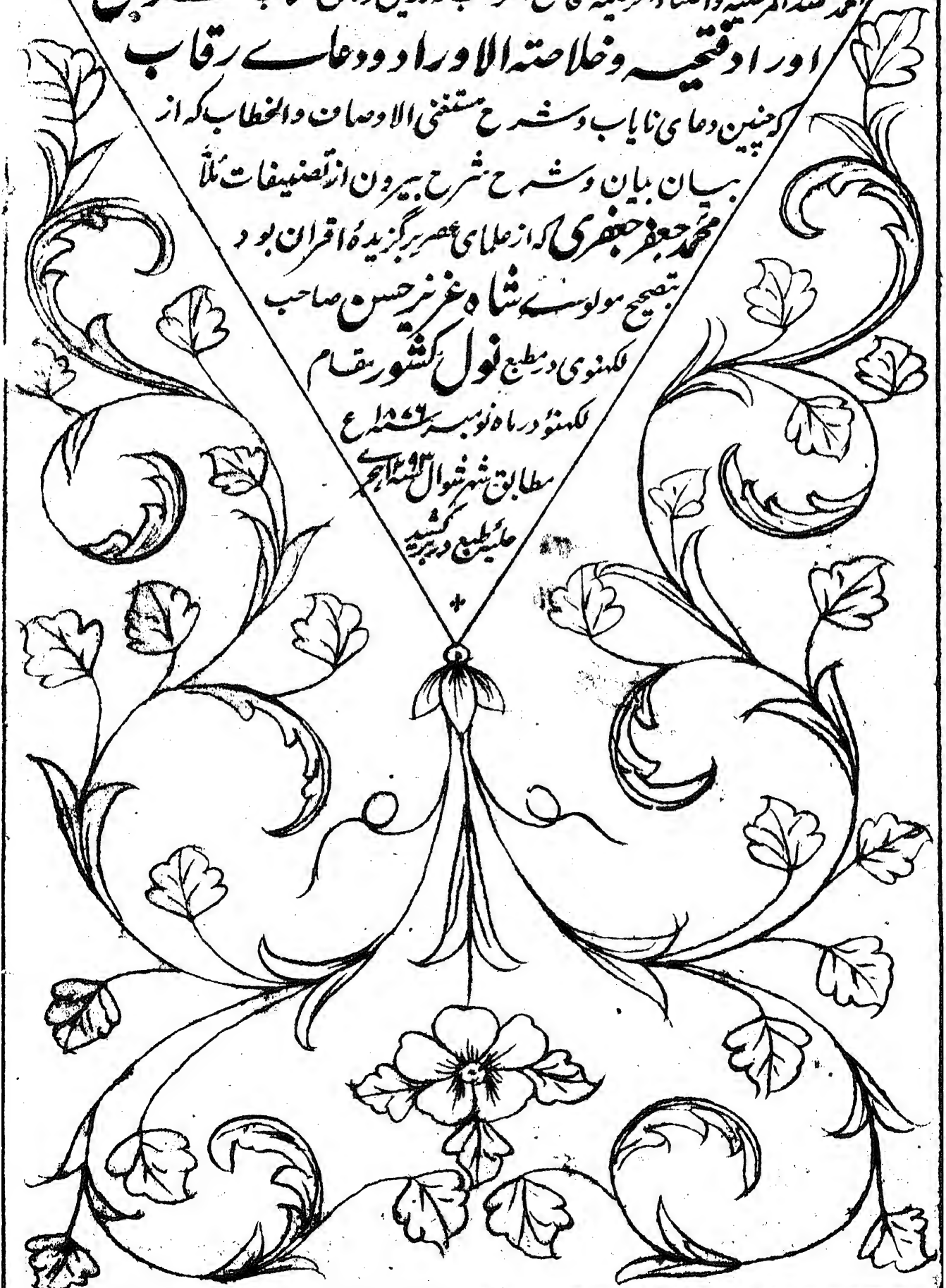
لکهنوی و مطبع نول کشور مقام

لکهنو در ماه نوبه ۱۳۴۷

مطابق شهر شوال ۱۳۴۷

طبع و بریده

+



بِیرون صنایع ملکین و مرکا فضل خلائے وزن

اس سال میں بارہ مہینوں کے فضائل اور جو دعائیں ان کا نام دی گئی ہیں ان کی برائی یا سوچاؤ میں ہر قوم کو ہر مہینہ ہر سال

فضل الشہر رمضان

فی

ولادتنا والصلوات علی الامام

جلو عالم ذی شان مولوی محمد رمضان صاحب صفی الذہب کی دیئے ہوئے کتابت مبارک

مطبع میمنشی نوکشاہ و نساہ مطبوعہ
میں حسین حسین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الحنان المنان ذي الفضل والاحسان والكرم والامتنان
مبين البيان ملهم القلوب خالق الجنان والجنان رزاق اهل الخير
والطغيان جاعل الزمان والمكان باسط الارض والاسكان
فاطر السماء باشد البنيان ونحمدك على القلب واللسان ونشكر
في كل اوان وزمان ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
شهادة فاضلة بين اهل الجنة والنيران ووسيلة موصلة
الى لقاء الرحمن ونشهد ان محمدا عبدا ورسوله الشفيح لاصحاب
الجرم والعصيان ومقبول الشفاعة عند سبحان صل الله عليه
وسلم وعلى اله المكرمات بحضرة الديان اما بعد كما هي فقير
بترقيق محمد رمضان بن محمد في الذب مجدي بوري يومي غفر الله له ولوالديه

ایک روز بیٹھا تھا میں اپنے مکان میں مع احبابوں اپنے کے اور دیکھتا تھا کتابوں کو حضرات کی مثل غنیۃ الطالبین وارشاد الطالبین وارشید المومنین وریاحین اور تذکرۃ الاولیاء اور تحفہ نبوی اور جاموخی اور فضائل المشہورہ وغیرہم کے پھر کہا میرے دوستوں نے کہ اگر کوئی رسالہ مہینوں کے فضائل میں اور رات و دن کی عبادات میں لکھا جاوے تو بہت مفید عام ہر مجاہد مسلمان کو ہو وے پس موافق فرمائے اپنے دوستوں کے تمام کتابوں سے فضائل عبادات شب و روز کے اور فضائل بارہ مہینے کے نکال کر اس رسالہ میں لکھا ہوں اور نام اس رسالہ کا فضائل المشہور و الصیام فی اوراد اللیالی والایام رکھا اور ختم کیا ہے اس رسالہ کو اوپر پانچ باب کے یعنی پہلے باب میں بارہ مہینوں کی فضیلت کا بیان ہوا اور اس باب میں بارہ فصلیں ہیں یعنی ہر مہینے کی ایک ایک فصل علیحدہ ہوا اور دوسرا باب متفرق فصلوں کے بیان میں ہوا اس میں تین فصلیں ہیں اول فصل میں توجہ کی فضیلت ہوا اور دوسری فصل میں جمعہ کے روز غسل کرنے کی فضیلت کا بیان ہوا اور تیسری فصل میں ایام بغض کے روزوں کی فضیلت کا بیان ہوا اور تیسرے باب میں ایام ہفتہ کی نمازوں کا بیان ہوا اور اس باب میں آٹھ فصلیں ہیں یعنی اول فصل میں پانچوں نمازوں کی فضیلت کا بیان ہوا اور دوسری فصل میں شنبہ کے دن کی نماز کا بیان ہوا اور تیسری فصل میں یوم یکشنبہ کی نماز کا بیان ہوا اور چوتھی فصل میں یوم دوشنبہ کی نماز کا بیان ہوا اور پانچویں فصل میں یوم سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہوا اور چھٹی فصل میں یوم چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہوا اور ساتویں فصل میں یوم پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہوا اور آٹھویں فصل میں نماز یوم جمعہ کی فضیلت کا بیان ہوا اور چوتھے باب میں یوم

نماز کا بیان ہر اور اُس میں سات فضلیں ہیں **اول فصل** میں نماز شبِ شنبہ کی فضیلت کا بیان ہر اور دوسری فصل میں فضیلت شبِ یکشنبہ کا بیان ہر اور تیسری فصل میں نماز شبِ دو شنبہ کا بیان ہر اور چوتھی فصل میں شبِ سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور پانچویں فصل میں چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور چھٹی فصل میں شبِ پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور ساتویں فصل میں شبِ جمعہ کی نماز کا بیان ہر اور پانچویں باب میں فضیلت کلمہ لا الہ الا اللہ کی ہر اور وظائف اور دعائیں کہ جو حدیثوں میں ثابت ہیں ان کا بیان ہر اور دعا کے مقبول فرماوے آمین ثم آمین

باب اول فضائل شہور و الصیام میں اور اس باب میں بارہ فضلیں ہیں

فصل اول فضیلت ماہ محرم میں جانو تم کہ مہینا محرم کا مبارک ہر اور پڑی فضیلت اس مہینے کی کتابوں سے ثابت ہر چنانچہ کتاب ریاضین میں حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے روایت ہر کہ جو کوئی پڑھے اول شب محرم میں آٹھ رکعت نماز نفل اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے دس بار سورہ اخلاص پس شفا ہووے اسکے گھر والوں کی مگر جو کہ پاک ہوں شرک سے اور کتاب رشید المومنین میں لکھا ہر کہ جو کوئی محرم میں اول روز پڑھے دو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص اور بعد سلام کے ہاتھ اٹھا کر تین بار کہے اللھُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ الْاَبَدُ الْقَدِیْمُ وَهٰذِهِ سُنَّتُجَدِیْدَہُ اَسْأَلُکَ فِیْہَا الْعِصْمَۃَ مِنَ الشَّیْطَانِ وَالْعَوْنَ عَلَی النَّفْسِ الْاَمَّارَۃِ بِالسُّوْءِ وَاسْأَلُکَ الْاِسْتِغْثَالَ بِمَا تُقَرِّبُنِیْ اِلَیْکَ یَا اَکْبَرُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ خدا تمہارے اسکے اوپر فرشتہ موکل کرے گا کہ وہ مدد کرے اسکی کار نیک میں اور کشتی شیطاں کہ افسوس نا امید ہوا میں اس شخص سے تمام سال کو اور حضرت شیخ بہاء الدین

نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ نے فرمایا ہے کہ جو کوئی محرم کی اول شب میں پڑھے چار رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے گیارہ گیارہ بار سورۃ اخلاص اور بعد سلام کے کہے سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ پس ثواب بہت پاوے اور جاتا چاہیے کہ نزدیک اللہ تعالیٰ کے اس مہینے میں روز عاشوراء ہر بزرگ گروانا ہر اللہ تعالیٰ نے اسکو جو شخص کہے اس مہینے میں پس پایا اسنے ثواب بہت انتہا چنانچہ حدیث شریف میں وارد ہے کہ روایت کیا اسکو نصر بن نے باپ اپنے سے ساتھ سند جید کے مجاہد سے اور ابن عباس سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُونَ يَوْمًا یعنی جو کوئی کہ روزہ رکھے ایک روز مہینے محرم میں پس خاص اسکو ہر ثواب بمقابلہ ہر دن کا بیس دن کا اور روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ أُحْطِيَ ثَوَابُهُ عَشْرَةَ آلَافِ مَلَكٍ یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشوراء کے محرم میں دیا جاتا ہے اسکو ثواب عظیم ہزار فرشتوں کا وَمَنْ صَامَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ أُحْطِيَ ثَوَابُهُ عَشْرَةَ آلَافِ شَهِيدٍ وَثَوَابُ عَشْرَةَ آلَافِ حَاجٍ یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشوراء کے محرم میں دیا جاتا ہے اسکو ثواب دس ہزار شہیدوں کا اور ثواب دس ہزار حاجیوں کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی رکھے ہفتہ اپنا اوپر سر شہیم کے عاشوراء کے دن دیو لگا اللہ تعالیٰ اسکو دن قیامت کے بمقابلہ ہر بال یتیم کے کہ اوپر سر اس کے ہن درجے جنت میں وَمَنْ أَفْطَرَ مَوْثًا لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا أَفْطَرَ عِنْدَ كَاجِمِيعِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاللَّهُ وَالشَّيْبَعُ يَطْوُونَ لَهُمْ اور جو کوئی کہ افطار کرے روزہ مومن کا شب عاشوراء میں پس گویا کہ افطار کرایا اسنے تمام امت محمدیہ

صلحہ کو یعنی جو کوئی روزہ دار وغیرہ کو شب عاشور امین کھانا کھلا دے تو اسے تمام امت محمدیہ کو کھانا کھلایا اور پھر کیا اُنکے شکم کو عرض کیا صحابہ نے کہ یا رسول اللہ کیا روز عاشور اِخدا نے افضل پیدا کیا ہے اور پر تمام دنوں کے فترہ آیا حضرت نے کہ ہاں پیدا کیا اللہ تعالیٰ نے آسمانوں کو دن عاشور کے اور پیدا کیا بچاڑوں کو دن عاشور کے اور پیدا کیا دریائوں کو روز عاشور کے اور پیدا کیا قلم کو دن عاشور کے اور پیدا کیا لوح کو دن عاشور کے اور پیدا کیا آدم کو دن عاشور کے اور داخل کیا حضرت آدم کو حبت میں دن عاشور کے اور پیدا ہوئے حضرت ابراہیم و ن عاشور کے اور قدیدہ دیا گیا بدلے میں اُنکے بیٹے حضرت اسمعیل کے واسطے ذبح کے دن عاشور کے اور غرق ہوا فرعون دریا میں یوم عاشور ایسے فسق پائی حضرت موسیٰ نے اوپر فرعون کے دن عاشور کے کہ وہ اسی دن غرق کیا گیا اور دور کی اللہ تعالیٰ نے بلا حضرت ایوب کی دن عاشور کے اور توبہ قبول کی اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کی روز عاشور کو اور پیدا ہوئے حضرت عیسیٰ بن مریم روز عاشور امین اور دن قیامت کا بھی ہوگا روز عاشور امین اور نبی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً سِتِّينَ سَنَةً بِصِيَامِهَا وَقِيَامِهَا یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے لکھتا ہے اللہ تعالیٰ واسطے اُسکے ثواب ساٹھ برس کے روزہ رکھنے کا اور شب زندہ رکھنے وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَ أُعْطِيَ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے دیوگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب ہزار شہیدوں کا اور آیا حدیث میں کہ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے لکھتا ہے واسطے ثواب ساتوں آسمانوں کے رہنے والوں کا اور حدیث میں وارد ہے کہ جو کوئی عیادت کرے بیمار کی عاشور کے دن پس گویا کہ عیادت کی اُس نے تمام

اولاد حضرت آدم علیہ السلام کی اور جو شخص کہ گزاریے چہار رکعت نماز نفل دن عاشوراکے کہ پڑھے
ہر رکعت میں الحمد یک بار اور سورہ اخلاص پچاس بار بخشنے خدا تعالیٰ اُسکے گناہ پچاس برس کے
اور بناوے خدا تعالیٰ واسطے اُسکے فرشتوں کے گرد دین ہزار محل نور سے اور تحقیق حدیث
میں وارد ہے کہ پڑھے روز عاشوراکے چار رکعت نفل ساتھ دو سلام کے اور پڑھے ہر رکعت
میں سورہ فاتحہ ایک بار اور سورہ اذا زلزلت الارض ایک بار اور سورہ قتل یا ایہا
اکافرون ایک بار اور سورہ اخلاص ایک بار اور پھر درود شریف بھیجے اوپر رسول اللہ کے
شتر بار جبوقت کہ فارغ ہووے نماز سے بخشے اللہ اُسکو دن حشر کے اور حضرت ابو ہریرہؓ
سے روایت ہے کہ فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ فرض کیا اللہ نے اوپر
نبی اکرمؐ کے روزہ ایک روز کا تمام سال میں اور وہ روزہ عاشوراکا ہے کہ وہ دسواں روز
محرم کا ہے پس جو کوئی روزہ رکھے اُس روز فراخ کرے اللہ تعالیٰ روزی اوپر اولاد
اُسکی کے اور جو کوئی روزہ رکھے اُس روز ہووے خاص اُسکے واسطے کفارہ چالیس سال کا
وَقَالَ يَحْيَىٰ بَنِي كَنْثِيرٍ مِّنَ الْكُحُلِ يَوْمَ عَاشُورٍ بِكُلِّ فِتْرَةٍ مِّسْكٌ لَّكُمْ لَيْشَكٌ عَيْنُهُ لَا
قَابِلَ مِّنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ یعنی کہایکے بن کثیر نے کہ جو سرمہ ڈالے اپنی آنکھوں میں دن
عاشوراکے ساتھ اُس سرمہ کے کہ بچ اُسکے مشک ہووے پس درد نہ کریگی آنکھ اُسکی
آئندہ سال تک اُس روز سے اور تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ روزہ رکھتے تھے
بچ کو کے دن عاشوراکے پس جبوقت کہ آئے حضرت مدینہ شریف میں پس فرض کیا اللہ تعالیٰ
نے مہینہ رمضان کا اوپر امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے پس جو کوئی چاہے روزہ
رکھے دن عاشوراکے اور جو کوئی چاہے ترک کرے اُسکو اور ابن عباس رضی عنہما سے روایت ہے
کہ آئے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حج مدینہ کے پس دریافت کیا یہود کو کہ روزہ رکھتے تھے

دن عاشوراء کے پھر پوچھا حضرت نے اُنسے حال روزہ رکھنے کا پس کہا یہودیوں نے کہ وہ
 روزہ ہر امر ابن عبد اللہ کہ غالب کیا اللہ تعالیٰ نے بیچ اُس روزہ کے موسیٰ علیہ السلام کو
 اور بنی اسرائیل کو اور قوم فرعون کے پس روزہ رکھتے ہیں ہم اسبب تعظیم اُس دن کے
 پس کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ میں حق دار ہوں ساتھ موسیٰ کے تم سے پھر فرمایا
 حضرت نے لوگوں کو ساتھ روزہ رکھنے دن عاشوراء کے اور کہا ہر علمائے کہ وہ روزہ عاشوراء
 عشرہ محرم کا ہر اور قول بعضے علماء کا یہ ہر کہ وہ نوین تاریخ محرم کے ہر یعنی شب عشرہ محرم کی
 اور روایت ہر حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے کہ وہ نوین تاریخ محرم کی ہر اور روایت ہر حضرت
 عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ کہا جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نے روزہ نوین کو اور
 دسویں محرم کو اور ابن عباس رضی اللہ عنہ سے مروی ہر کہ روزہ رکھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم روزہ عاشوراء کے اور حکم کیا لوگوں کو واسطے روزہ رکھنے کے اُس روزہ صحابہ نے عرض
 کیا کہ یا رسول اللہ بزرگ جانتے ہیں اُس روزہ کو یہود اور نصاریٰ پس کہا آنحضرت نے
 کہ حبوت ہووے سال آئندہ اگر چاہا خدا نے تو روزہ رکھو نگاہ میں نوین کو اور دسویں
 محرم کو پس نہ آیا سال آئندہ یہاں تک کہ وفات پائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
 ذکر کیا ہے اُسکو کتاب غنیۃ الطالبین سے کہ تصنیف ہر حضرت محبوب سبحانی قطب بانی
 شاہ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز کی اور کتاب الاوراد میں لکھا ہر
 کہ جو کوئی شب عاشوراء میں سو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص
 تین تین بار اور بعد فراغ کے تتر بار کلمہ تجید پڑھے بخشے جاوینگے اُسکے تمام گناہ اور
 تذکرۃ الاوراد میں ہر کہ روایت ہر عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ شب عاشوراء کو تیر
 صبح کے چار رکعت پڑھے اُسکے گناہ بخشے جاوین اور جنت میں تمام نعمتیں حاصل ہوں

مگر پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ اخلاص تین تین بار اور پھر بعد فراغ نماز کے سو بار سورہ اخلاص پڑھے ثواب بیشمار ہے اور کتاب تحفہ یمنی میں روایات کی ہر کہ جو کوئی شب عاشورائین چار رکعت پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے پانچ بار سورہ اخلاص پڑھے رحمت خدا کی اسپر نازل ہووے فضائل روز عاشوراء کے کتابوں میں بہت ہیں مگر ہم نے اس جگہ پر مختصر کیا اللہ تعالیٰ بھائی مسلمانوں کو توفیق عمل کی دے پھر آمین

فصل دوسری بیچ فضیلت مہینے صفر کے کتاب تحفہ یمنی میں لکھا ہے
 کہ جب دیکھئے تو چاند ماہ صفر کا پس پڑھ اس شب کو بعد نماز مغرب کے اور پہلے عشاء کے چار رکعت اور پڑھ ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ گیارہ بار اور بعد سلام نماز کے پڑھ درود شریف ایک ہزار بار وہ یہ ہے **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ** اور ایک روایت میں یہ درود شریف ہے **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ** تو بخشے جاوینگے گناہ اس کے اور دیکھ گاہ خواب میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو تمام ہوا مضمون تحفہ یمنی کا اور تحفہ محمدی میں لکھا ہے کہ اگر اس روز بعد نفلوں کے جو دعائے مانگے تو ضرور قبول ہوگی دعا اس کی ذکر کیا اسکو حضرات مشائخ رحمہم اللہ نے اپنی کتابوں میں مگر یہ ازکار کتب احادیث سے ثابت نہیں ہیں اور کتاب تذکرۃ الامراء میں لکھا ہے کہ آخری چار شعبہ ماہ صفر کو بعد صبح کے غسل کرے اور وقت چاشت کے دو رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت میں گیارہ گیارہ بار سورہ اخلاص اور بعد سلام کے شتر بار درود شریف **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ** بعد اسکے یہ دعا پڑھے **اللَّهُمَّ صَرِّفْ عَنِّي سَوْءَ هَذَا الْيَوْمِ وَأَعْصِمْنِي مِنْ سَوْءِهِ وَبِحَبْنِي عَمَّا أَصَابَ فِيهِ مِنْ خَوْسَاتِهِ**

وَكُنْ بِبَارْتِهِ بِفَضْلِكَ يَا دَارِغَ الشُّرُورِ وَيَا مَالِكَ الشُّكُورِ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَعْبَادِ وَبَارَكَ وَسَلَّمْ
 اور کتاب انوار الاذکیا میں حضرات مشائخ نے لکھا ہے کہ جو شخص آخری چہار شنبہ کو ماہ صفر میں
 دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے پھر بعد سلام
 کے الم نشرح اور والیتین اور اذاجار اور سورہ اخلاص ان سب کو اتنی ہی بار ایک گوشہ
 میں بیٹھ کر پڑھے اسکی برکت سے غنی کرے گا اللہ تعالیٰ اسکے دل کو اور تذکرہ میں لکھا ہے
 کہ یہ سات آیات قرآن کے کہ انکا نام آیات السلام اور آیات الرحمتہ ہے انکو بعد ہر نماز کے
 ایک بار پڑھ کر اپنے دم کرے یا انکو لکھ کر پانی میں دھو کر پیوے پڑھنے والا ان
 آیات کا اور پینے والا انکا تمام آفات اور بلیات سے محفوظ رہے گا وہ آیتیں یہ ہیں
 سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ سَلَامٌ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ
 عَلَى إِبْرَاهِيمَ سَلَامٌ عَلَى إسمٰعیلَ وَهَارُونَ سَلَامٌ عَلَى إسمٰعیلَ
 سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبَقَتْ فَاذْخُلُوا خَالِدِينَ سَلَامٌ لَهَا حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ
 اور اسی کتاب تذکرہ میں ہے کہ چہار شنبہ آخری صفر کو وقت طلوع آفتاب کے اس تعویذ
 کو لکھ کر پانی میں گھولے اور اس پانی میں چھلا چاندی کا سات بار چھبے وہ جو کوئی
 اس چھلے کو بائیں ہاتھ کی چھوٹی انگلی میں پھنسنے سے کہ وقت آبدست کرنے کے وہ
 چھلا اس جاے تلا جادے ہو اسیر خونی اور بادی دور ہوگی انشاء اللہ تعالیٰ اور
 اگر وقت دروزہ کے وہی چھلا عورت کی کمر میں باندھے تو حلیہ می فراغت ہو جاوے گی وہ تعویذ
 یہ ہیں بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمَصْرُورُ الْقَانِ الرَّحِيمُ حَمْدُكَ طَلْعُ الْيُسْرِ
 طَلْعُ طَلْسِ اور مغرب اور عشا کے درمیان میں لو بان کی خوشبو دلوے اور یہ

حروف مقطعات چالیس بار پڑھ کر اسی پتھلے پر دم کرے اور جب شب جمعہ ہووے تو دو رکعت نفل پڑھ کر یہ حروف مقطعات چالیس بار پڑھ کر دم کرے بتیری شب جمعہ تک اسی طرح کرے دور ہو ویگا مرض بواسیر کا فصل بتیری ربیع الاول کے مہینے کی فضیلت میں کتاب اور ادین لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اس رات کو سو رکعت نفل پڑھے دو دو رکعت کی نیت سے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے جب فراغت پاوے تو بعد کل نفلون کے یہ دو د شریف پڑھے ہزار بار اللہم صل علی محمد وعلی النبی اٰلہٖ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ وَرَحْمَةُ اللّٰہِ وَبَرَکَاتُہٗ اور پڑھے اس درود شریف کو بارہ روز تک پس دیکھو گاہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں بارہ روز سے زیادہ نہیں گذرنیگے مگر بعد نماز عشا کے اسکو شروع کرے اور درود شریف پڑھ کر با وضو سو جاوے اور ایک کتاب مشائخ میں لکھا ہے کہ تابعین اور تبع تابعین نے بروز وفات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے یعنی بارہویں تاریخ ربیع الاول میں یہ نیت بدیہ بروج اقدس صلی اللہ علیہ وسلم کے بیس رکعت نماز پڑھی اور ہر رکعت میں اکیس اکیس بار سورہ اخلاص بعد الحمد کے پڑھی چنانچہ ایک بزرگ پڑھتے تھے ان نفلون کو واسطے بدیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس دیکھا اس بزرگ نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں اور خوشخبری دی حضرت نے اسکو نیت کی سبجان اسد زہے نصیب ان لوگوں کے جو دیکھیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں کتاب مرقومہ میں لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اسی روز تمام مہینے تک یہ درود شریف ہمیشہ ایک ہزار ایک سو پچیس بار بعد نماز عشا کے پڑھے دیکھو گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں دو درود شریف یہ ہر اللہم صل علی محمد وعلی النبی اٰلہٖ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ وَرَحْمَةُ اللّٰہِ وَبَرَکَاتُہٗ

حَیْثُ تَحْیِیْدُہَا اور اسی کتاب میں ہر کہ جو کوئی پڑھے اس درود شریف کو ربیع الاول میں
 سو الاکھ مرتبہ ضرور دیکھیں گے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہ یہ ہر صلی اللہ علیہ وسلم
 یا یون پڑھے الصَّلَاۃُ وَالسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا رَسُولَ اللہ اور جو کوئی واسطے رجوع ہوئے
 کسی شخص کے بارہویں ربیع الاول کی شب کو وتر پڑھ کر یا ایدِ یَعْمُ الْعَجَائِبُ بِالْخَیْرِ یَا بَدِیْعُ
 کوسات ہزار سات سو اکتالیس بار ہر روز تین روز تک یعنی بارہویں اور تیرہویں اور
 چودھویں تک پڑھے پس اگر فقیر پڑھیں گے غنی ہوگا اسم اعظم کی برکت سے مگر شرط اس میں یہ ہے
 کہ بارہویں تاریخ میں دن پر کا یا دن جمعرات کا یا جمعہ کا ہو وے فصل چوتھی فضیلت
 میں مہینے ربیع الثانی کے کتاب جاموخی وغیرہ میں ہر کہ چاند دیکھے ربیع الثانی
 کا تو پڑھے اُس میں یعنی شب اول میں بعد مغرب کے آٹھ رکعت نفل وود کی نیت سے
 اور پڑھے اُس میں بعد الحمد کے سورہ کوثر تین بار اول رکعت میں اور دوسری میں قل یا ایہا
 الکافرون تین بار یا فطقل ہو انت ہی پڑھے ہر رکعت میں تین تین بار ثواب بشمار ہر
 الصیاء اور جب چاند نظر آوے ربیع الثانی کا اور اُس چاند کی جب اول جمعرات
 آوے یعنی شب جمعہ اگر واسطے رجوعات کے کوئی عمل شروع کرے تو مناسب ہے ہر
 بلکہ ایک کتاب میں لکھا ہے کہ عمل سورہ منزل کا اگر اس مہینے میں شروع کرے تو بہت
 مفید ہے واسطے مسخرات کے اور شروع کرے نوچند ہی جمعرات کو یعنی شب جمعہ کو
 اس طرح کہ اول غسل کرے اور جس مکان میں پڑھے اُس میں عود کی خوشبو دیوے
 اور نئے کپڑے پہنے اور اول درود شریف اکتالیس بار پڑھے اور بعد اُس کے یہ دعا
 اکتالیس بار پڑھے یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعَتْ کُلُّ شَیْءٍ دَحْمَتُہٗمَا یَا حَنَّانُ
 پھر بعد اُس کے سورہ منزل اکتالیس بار پڑھے پھر بعد اُس کے یہ دعا اکتالیس بار

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ اَنْ تَسْأَلَنِي خُذْ اَمْرَ هَذِهِ السُّورَةِ الشَّرِيفَةِ بِحَقِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ بِمِثْرِ اَسْمِ اُورِدُو شَرِيفِ كُوْكَرِ جَوَادِلِ جُرْحَاتِهَا كِتَابِيسِ بَارِ ثَرْبِ اُورِ
 پڑھے اس عمل کو چالیس روز تک پس دیکھا اسکو اتنا تھا کہ وہ نعمت کہ نہ دیکھی ہو کبھی
 اُس نے اور اگر اُس صورت کا عمل کسی اور مہینے میں بھی کرے تو مصلحت نہیں ہے اور کتاب
 فضائل الشہور میں لکھا ہے کہ پندرہویں اور آخری روز اُس مہینے کے چار رکعت نماز نفل
 پڑھے اور پڑھے بعد الحمد کے ہر رکعت میں پانچ بار سورہ اخلاص ثواب عظیم ہے اور
 بختمے کا خدا تعالیٰ گناہ اُسکے اور دیکھا اُسکو آمد ثنائے حیات فصل پانچویں فضیلت
 میں مہینے جمادی الاول کے کتاب تحفہ میں مذکور ہے کہ حضرات اصحاب پڑھتے
 اُس مہینے کے غزہ میں بینا رکعت نماز نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص
 ایک بار اور بعد فداغت کے سو بار درود شریف پڑھتے تھے اور ایک کتاب میں ہے
 کہ مہینہ جمادی الاول کی پہلی شب میں بعد نماز مغرب کے آٹھ رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت
 میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار پڑھے ثواب بہت ہے اور جو عمل علوی
 اس مہینے میں شروع کرے تو جلدی مقصد حاصل ہو دے فصل چھٹی فضیلت
 میں مہینے جمادی الثانی کے کتاب فضائل الشہور میں اخطب ابن حسان
 روایت ہے کہ حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شب اول مہینے جمادی الثانی میں بارہ رکعت
 نماز نفل پڑھتے تھے اور اکثر اصحاب نے بھی اس پر اتنا ہی کیا ہے اور اسی کتاب میں
 لکھا ہے کہ دس روز آخر میں جمادی الثانی میں اصحاب روزہ رکھتے تھے واسطے استقبال
 مہینے رجب کے اور ہر شب اُس دس روز میں بینا رکعت نماز پڑھتے تھے فصل
 ساتویں مہینے رجب کی فضیلت میں ہے تحفہ یعنی میں لکھا ہے کہ زیاد بن

عمران نے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جب ہلال
 حجب کا معانیہ فرماتے تھے وہ فون ائمہ مبارک اٹھا کر پڑھتے تھے **اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا**
فِي شَرِّ حَجَبٍ وَشَجَائِمْ وَبَلْعَانٍ اِلَى شَهْرِ رَمَضَانَ اور علامتہ الاخیار میں ہے کہ مَنْ اَذْرَانِي
 شَحْرَ رَجَبٍ فَالْحَسْبُ فِي اَوَّلِهِ وَآخِرِهِ وَاسْطِهِ وَآخِرُ حَرْجٍ مِنْ ذُلٍّ يَكُونُ وَلَدَتُهُ اُمُّهُ
 لکن فی ارشاد المطالبین سینہ مصنف حجب کی پہلی اور پندرہویں اور آخر دن میں غسل کرے
 خارج ہو ورنہ اسے گناہ ہے اس روز کی طرح کہ جب پیدا ہو ورنہ اپنی مان سے
 اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ اس مہینے میں پانچ شب افضل ہیں واسطے عبادت کے یعنی
 ایک شب اول اور ایک اوسط اور تین آخر میں اور جانتا چاہیے کہ شب اول میں بعد
 نماز مغرب کے بیس رکعت نماز پڑھنا بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص موجب فوائد
 ہر دو جہان کا ہوا اور حشر شریف میں آیا ہے کہ روایت کیا اسکو سلمان فارسی نے
 کہ فرمایا مجھ کو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے سلمان! یہ کیا نہیں کوئی بندہ
 مومن اور مؤمنہ کہ شہرے نماز اول اس مہینے کے یعنی درمیان مغرب اور عشا کے
 بیس رکعت اور ایک روایت میں بیس رکعت بھی آیا ہے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد
 فاتحہ کے سورہ اخلاص تین بار اور سورہ قل یا ایہا الکافرون تین بار پس معاف
 کرے اللہ تعالیٰ تمام گناہ اسکے اور پاک کرے اللہ اسکا دفتر گناہوں سے اور اٹھاوے
 اسکو قدامت کے قیامت کے شہیدوں کے گروہ میں اور لکھا گیا وہ شخص نزدیک
 اللہ تعالیٰ کے بڑا عابد کہ گویا عبادت کی اسنے ایک برس تک اور عطا کرے اللہ تعالیٰ
 اسکو ہزار درجہ جنت میں اور اگر روزہ رکھے اس مہینے میں تو بڑا ثواب عظیم ہے اور
 شہرے نماز اس طور سے کہ جو ذکر کی گئی ہے تو حرام کی اس پر اللہ تعالیٰ نے آگ جہنم کی اور

واجب کیا اُسے اللہ نے جنت کو اور ہوا و شخص بڑا مقبول اللہ تعالیٰ کے نزدیک اور فرمایا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خبر دی مجھ کو اس نماز کے ثواب کی جبریل علیہ السلام نے کہ
 ام حبیبہؓ پڑھتا اس نماز کو مگر مومن اور مبین چھوڑتا اس نماز کو مگر منافق اور شرک
 حضرت سلمان فارسیؓ روایت کرتے ہیں کہ کہا میں نے یا رسول اللہ خبر دیجیے مجھ کو
 اس نماز کی کہ کس طرح پڑھوں میں اس نماز کو فرمایا حضرت نے کہ ام سلمان پڑھ بیچ
 اول شب اسکی کے دس رکعت اور پڑھ ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
 اور سورہ کافرون تین بار اور جب سلام دیوے تو یعنی جب دس رکعت پڑھ چکے
 تو ہاتھ اٹھا دے اور کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
 يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُقْطِعَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُكَ الْجَلْدُ مِنْكَ الْجَدُّ
 پھر جو دعا مانگیگا بیشک قبول ہوگی دعا اسکی پھر جب درمیان مینے کا ہو وہ سے
 یعنی پندرہون شب کو جب کی پڑھے دس رکعت اور پڑھے اُمین بعد الحمد کے سورہ
 اخلاص ایک بار اور سورہ کافرون تین بار جب دس رکعت پڑھ چکے تو دونوں ہاتھ
 اٹھاوے وقت دعا مانگنے کے اور پڑھے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
 الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُقْطِعَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُكَ
 الْجَلْدُ مِنْكَ الْجَدُّ پس جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی پھر اخیر ماہِ ربیعِ
 میں دس رکعت پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
 اور سورہ کافرون تین بار جب نماز سے فراغت پاوے تو اٹھاوے اپنے ہاتھ

مع
 اور
 اس
 نماز
 کی
 فضیلت
 ہے

پھر بعد سلام کے تتر بار پڑھے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ اور چار رکعت دوسری میں اذاجا، تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے تتر بار پڑھے إِنَّكَ قَوِيٌّ مُعِينٌ وَأَحَدٌ دَلِيلٌ بِحَقِّ آيَاتِكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اور پھر چار رکعت تیسری میں سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے تتر بار الم نشرح پڑھے پھر سینہ پر ہاتھ رکھ کر حاجت طلب کرے البتہ اسکی حاجت برآوگی اور جانتا چاہیے کہ اس مہینے رجب میں لیلة الغائب بھی ہے اور لیلة الغائب رجب کے پہلے خشبہ اور جمعہ کے درمیان کی رات کو کہتے ہیں اس رات کو بعد نماز مغرب کے بارہ رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور سورہ اخلاص بارہ بار اور بعد فراغ نماز کے تتر بار پڑھے اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأَرْحَمِ وَعَلَى آلِهِ پھر سجدے میں جا کر تتر بار پڑھے سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ اور پھر سر اٹھا کر دے اور تتر بار کہے رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَنَّا تَعْلَمُ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ پھر سجدہ میں جا کر دعا مانگے مذکور تتر بار اور پھر تتر بار سر اٹھا کر وہی درود شریف پڑھے اسکے بعد جو دعا مانگے گا قبول ہوگی اسوقت سے عشا کی نماز تک جو دعا مانگے گا قبول ہوگی اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ اس مہینے میں شب استفتاح پندرہویں شب رجب کو کہتے ہیں کتب مشائخ میں منقول ہے کہ اس شب کو بیس رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار ثواب پانچ صدقہ فقہ و طلا کا لقمہ سپاڑون دنیا کے اور ثواب نماز کا لقمہ بر گماں درختان دنیا کے اور کتاب سیاحین اور کتاب الادرا د میں ہے کہ تیرہویں اور چودھویں اور پندرہویں رجب کو روزہ رکھے اور پندرہویں کو بعد زوال آفتاب کے

غسل کرے اور آٹھ رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص
 پڑھے ثواب اسکا بہت ہے اور کتاب ریاضین میں النس بن مالک سے روایت ہے کہ پندرہویں
 رجب کو طلوع صبح سے پہلے تینہ تریب وقت نماز تہجد کے پچاس رکعت پڑھے اور پڑھے
 ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک ایک بار قبول ہوگی تمام دعائیں اسکی اور
 روشن ہوگی قبر اسکی اور مغفرت ہوگی اسکے گناہوں کی اور حشر ہوگا اسکا مومنین میں
 اور شہیدوں میں اور جنت میں جاویگا پینہرون کے ساتھ بیان شب معراج
 کہ ستائیسویں رات جب کی ہر کتاب اور آدمین ہر کہ اس رات کو بارہ رکعت پڑھے اور
 بعد اختتام کے سو سو بار کلمہ تمجید اور درود شریف اور استغفار پڑھے صبر سجدہ
 میں جا کر جو دعائے قبول ہوگی اور اسکی صبح کو روزہ رکھے بڑی فضیلت ہے اور
 روایت ہے حضرت سعید خدری سے فرمایا کہ تھے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حسبوت
 کہ انا مینہ رجب کا کہتے تھے آنحضرت کہ اللہم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا
 ما مضیٰ اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے ان فی الجنۃ ثم یقال لہ
 رجب و ما رکھا اشد بیاضا فصن صا حریکو ما رجب سقاہ اللہ
 من ذلک النقص ثم رجب تحقیق جنت میں ایک نہری کہتے ہیں اسکو رجب اور ہر
 پانی اسکا سفید زیادہ سفیدی سے پس جو کوئی روزہ رکھے مہینے رجب میں پلاویگا
 اسکو اللہ تعالیٰ اس نہر سے پانی کہ میٹھا زیادہ شہد سے اور ٹھنڈا زیادہ
 برکت سے ہے اور یہ بھی فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزہ رکھے مہینے رجب
 میں تو نہ جلاویگی ہرگز اسکو آگ اور رسالہ حشر میں ہے کہ جناب رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم قبرستان میں تشریف لیگے آپ نے دیکھا کہ ایک قبر میں اوپر مردہ کے

عذاب ہو رہا ہے اور وہ رو رہا ہے اور کتا ہے کہ یا رسول اللہ مجھ کو آگ دوزخ کی جلا رہی ہے اور کفن میرا آگ کا ہو گیا ہے فرمایا حضرت نے اُس اہل قبر کو کہ اگر ایک روزہ بھی رجب کے مہینہ میں تو رکھتا تو یہ عذاب قبر کا تجھ کو نہوتا پھر پڑھی حضرت نے سورہ اخلاص سو بار اور بخشش اُس مردہ کو پس معاف کیا اللہ نے عذاب قبر کا اُس سے اور بخشش دیا اللہ نے اُس کو اور سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ بیچ مہینے رجب کے ایک روزہ ہے اور ایک رات ہے جو کوئی روزہ رکھے اُس روز اور عبادت کرے اُس رات کو پس ہووے واسطے اُس کے ثواب مانند اُس کے کہ روزے رکھے اُسے سو برس کے اور عبادت کی اُسے سو برس تک پس وہ رات ستائیسویں اور دن ستائیسواں ہے عبادات اور صیام ماہ رجب کے بیشمار ہیں اگر تمام فضائل اس مہینے مبارک کے لکھوں تو ایک دفتر طویل ہو جاوے اس واسطے مختصر کیا گیا ذکر فضائل ماہ رجب مبارک کا اب ہم احوال ماہ شعبان کا بیان کرتے ہیں

فصل آٹھویں فضیلت میں مہینے شعبان کے عَنْ ابْنِ بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمٌ مَوَالِيكَ النِّصْفِ مِنْ شُعْبَانَ فَإِنَّ مَوَالِيكَ مَبَارَكَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِيهَا هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ

یعنی روایت ہے حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اٹھوا میرے لوگو شب نصف ماہ شعبان کو یعنی پندرہویں رات شعبان کو تحقیق وہ رات مبارک ہے کہ حق تعالیٰ فرماتا ہے اُس رات میں کہ امی بندو ہر تم میں سے کوئی شخص کہ بخشش چاہے مجھ سے تو بخشوں

میں اُسکو پس پندرہویں شب شعبان کی نہایت بزرگ ہی اور جو عبادت اس شب میں کرے
 ثواب اُسکا بہت بڑا ہے چنانچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہر کہ بزرگ
 بجاؤ تم شبِ برات کو کہ وہ پندرہویں شعبان کی ہر کہ اترتے ہیں اُسین فرشتے رحمت
 کے اور نازل ہوتی ہر رحمت الہی اوپر اُنکے کہ جو کوئی اس رات میں عبادت کرے
 پس وہ ایک رات ہر کہ بزرگ کیا ہر اُسکو خدا تعالیٰ نے جو کہ عبادت کرے اس شب
 میں اللہ تعالیٰ کی بخشش ہر اللہ تعالیٰ اُسکے تمام گناہ صغیرہ و اکبرہ یعنی پاک
 ہوتا ہر وہ تمام گناہوں سے اپنے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
 چاہے آگ و دوزخ سے بچاؤ تو پندرہویں شب شعبان عبادت کرے حرام کرے لگا
 اللہ تعالیٰ اُسپر آگ و دوزخ کی اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ
 رکھے پندرہویں رات شعبان کو زندہ رکھتا ہر اللہ تعالیٰ اُسکو قیامت تک یعنی بعد
 موت کے بھی اُسکو ثواب عبادت کا کہ ہر روز کرتا ہر نامہ اعمال اُسکے میں لکھا جاتا ہر
 اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وصیت کی مجھ کو جبریل علیہ السلام نے کہ امت اپنی کو کہدے امر
 رسول اللہ کہ شبِ برات کو زندہ رکھیں جو کہ زندہ رکھیں اُسکو نو گویا زندہ کیا اسے شبِ برات
 کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خدا تعالیٰ پندرہویں شب شعبان کو تمام عابدوں
 کو اور صالحوں کو اور صدیقوں کو اور نیکوں کو اور بدوں کو بخشش ہر گھر جادو گروں کو
 اور منجم کو اور جھیل کو اور مان باپ کے تکلیف دہنے والوں کو اور شراب خوار کو اور غافل
 و مقبول کو اور جو کھانے والے نشے کی پیروی کے ہیں نہیں بخشش ہر اللہ اُنکو مگر جو کہ
 توبہ کر کے مر گئے ہوں اور وار د ہر کہ خدا تعالیٰ پندرہویں شب شعبان میں
 بندہ مومن کو کتا ہر کہ ہر کوئی جو بخشش چاہے مجھ سے کہ بخشش میں اُسکو اور

فرماتا ہر امدت والے کہ جو کوئی مافیت مانگے مجھ سے تو مست ہوں میں اُسکو اور اگر ہر فقیر
 تو مجھ سے غنا چاہے غنی کروں میں اُسکو حضرت عائشہ صدیقہ رضی فرماتی ہیں کہ گئی میں
 رات کو پاس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے پس اٹھ کھڑے ہوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور گئے
 صلی اللہ علیہ وسلم پھر غیرت آئی مجھ کو پس جب دیکھا میں نے حضرت کو سجدے میں روئے زمین
 اور مغفرت امت کی چاہتے ہیں پھر کہا حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا کہ مان باب میرے فدا
 ہوؤں پھر یا رسول اللہ تم سجدے میں روتے ہو اور میں بیچ غیرت کے کھڑی ہوں
 آپ سر اٹھائیے پس جب حضرت نے سر اٹھا یا تو کہا امیر حیدر اکچہ جانا تو نے کہ یہ شب
 کوئی ہر حضرت ام المومنین رضی فرماتی ہیں کہ کہا میں نے امد اور رسول اُسکا خوب
 جانتا ہر پھر فرمایا حضرت نے کہ یہ رات بند رہوین شعبان کی ہر امی عائشہ یہ وہ رات ہر کہ
 جو زندہ رکھے اس رات کو اور پھر دعا مانگے اپنے رب سے جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا
 اُسکی اگر ہو دعا اُسکی مانند پہاڑوں دنیا کے اور نخواستہ ہر امدت والے اپنے بندوں کو
 اس رات میں اور آزاد کرتا ہر امدت والے لوگوں کو اس رات میں دوزخ سے ساتھ
 شمار بنی کلاب کی بکریوں کے بالوں کے اور زمین نخواستہ ہر امدت والے میں گروہ کو یعنی
 مشرک اور بنییل اور شارب خمر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
 إِنَّ اللَّهَ يُرَحِّمُ الْمُصَافِينَ الْمُتَمَتِّينَ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ بَعْدَ دُشَعُو رِ اغْنَامِ
 بَنِي كِلَابٍ وَرِثِيمٍ وَمُضَيٍّ لَيْلَةِ تَحْقِيقِ اَمَدٍ تَعَالَى رَحْمَہُ تَزَامُرِ مِہْرِ اَمَدٍ كَتَاہِرِ رَوْنِ
 پر شعبان کی بند رہوین رات میں بشمار بالوں کو سفندان بنی کلاب اور بریج اور مصر کے
 یہ عرب میں میں قبیلے تھے کہ بکریان اُنکے یہاں بہت تھیں کہتے ہیں کہ ایک قبیلہ بنی
 سے کم بکریان نہ تھیں اس واسطے حضرت نے اُنکی طرف اشارہ کر کے فرمایا اور

نبی ارشاد حضرت صلعم ہر کہ جبریل پاس میرے آئے اور کہا کہ اٹھو یا رسول اللہ اور نماز پڑھو اور دعا مانگو کہ یہ شب پندرہویں شعبان کی ہر کہ بیچ اس شب کے حقیقے تین سو دروازے رحمت کے اوپر بند دن اپنے کے کھولتا ہر یا رسول اللہ بخشش مانگو اس رات کو واسطے اپنی امت کے مگر مشرک اور جادوگر اور منجم اور بخیل اور شراب الخمر اور ربا خوار اور زانی کی بخشش ہرگز نہ مانگو کسو واسطے کہ اللہ عذاب کرنے والا ہر اور پرانے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے طوبی لمن یعمل فی لیلۃ التّصف من شعبان خیراً یعنی خوشی ہر واسطے اس آدمی کے کہ عمل کرے نیک پندرہویں شب شعبان میں اور پندرہویں رات شعبان کو چاہیے کہ غسل کرے بعد شام کے اور یہ سب ہر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پندرہویں شعبان کو غسل کرے ساتھ نیت عبادت کے بدلہ میں ہر قطرہ پانی غسل اسکے کے لکھا جاوے ثواب واسطے اسکے سات سو رکعت نماز نفل کا پھر بعد غسل کے دو رکعت نماز تحیتہ الوضو پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ قل ہوا صد تین بار پڑھے پھر بعد فراغت تحیتہ الوضو کے اٹھ رکعت نماز نفل ادا کرے پھر ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورہ انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص پچیس بار پڑھے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں کہ جو یہ نماز شب شعبان کو یعنی پندرہویں رات کو ادا کرے تمام گناہ اسکے بخشے گئے اور پاک ہوا وہ گناہوں سے اپنے مانند بچے کے کہ پیدا ہوا ہر مان اپنی سے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے پندرہویں شب شعبان چار رکعت نماز نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار پڑھے اور پندرہویں روز روزہ رکھے معاف کریگا اللہ تعالیٰ گناہ اسکے پچاس برس کے اور ایک روایت میں یوں بھی آیا ہر کہ جو ہر رکعت نماز نفل

پندرہویں شب کو ادا کرے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص دس دس بار
تمام گناہوں سے پاک ہوا اور سو حاجت اُسکی ادا کریگا اللہ تعالیٰ اور حلال کریگا اللہ اوپر
اُسکے جنت اور حرام کریگا اُسپر دوزخ کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی پندرہویں رات شعبان کو چودہ رکعت نماز نفل پڑھے اور جو کچھ کہ جائے بعد الحمد
کے پڑھے یا سورہ اخلاص اور قل یا ایہا الکافرون اور معوذتین ہر رکعت میں یہ چاروں
سورتیں پڑھے پھر آیت الکرسی ایک بار اور لہجہ جاہل رسول آخر تک ایک بار پڑھے
پھر بعد سلام کے دعا مانگے ضرور قبول ہوگی دعا اُسکی اور نہ مایا آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے پندرہویں دن کو پس نجات پائی اُسے
اگ جہنم سے جیسا کہ حدیث میں آیا ہر من صاغر یوم الخافس عشر من شعبان
کم تمسہ النار ابدًا اور حدیث میں آیا ہر کہ پندرہویں شب شعبان
کو اترتے ہیں فرشتے آسمان سے ستر لاکھ کہ وہ دیکھتے ہیں اس رات کے عبادت
کرنے والوں کو اور لکھتے ہیں اُنکے واسطے حسنات قیامت تک یہاں تک کہ پورے
نہیں ہوتے وہ حسنات دن قیامت کے فرماویگا اُسے اللہ تعالیٰ کہ مہیور دو تم امر
فرشتوں لکھنا حسنات کا اور ہمارے بندوں کو بحساب جنت میں داخل کرو اگر
تمام حسنات ہمارے بندوں کے لکھو گے بلکہ اگر تمام ملائک زمین اور آسمان کے
حسنات اُنکے لکھیں تو بھی تو پورے نہونگے اور ایک کتاب میں یون بھی آیا ہے کہ جو
شخص اس رات کو عبادت کرتا ہر سال تمام تک وہ شخص اللہ کے نزدیک عابدوں
میں لکھا جاتا ہے اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو کوئی پڑھے جمعہ کی رات کو شعبان کے مہینے میں چار رکعت نماز

۱۰
پندرہویں شب
بسم اللہ الرحمن الرحیم
قل اعوذ
ببسم اللہ

نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے بتیس بار سورہ اخلاص پڑھتے پس پاپا اُس نے ثواب حج اور عمرہ کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص سو بار اس رات کو اور سو بار اُس دن کو اوپر میرے درود بھیجے سلام کرے گا اللہ تعالیٰ اوپر اُس کے آگ جہنم کی اور داخل کرے گا اُس کو خدا کے تعالیٰ جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص رات اور دن شعبان کے مہینے میں اوپر میرے درود بھیجے تین سو بار حق تعالیٰ بچا دے گا اُس کو آگ جہنم سے اور شافع ہو گا مین اسکا سب سے پہلے دن قیامت کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص شعبان کے مہینے میں اوپر میرے تین ہزار بار درود بھیجے پس واجب ہوئی مجھے شفاعت کرنی واسطے اُس کے دن قیامت کے اور حضرت شیخ ابوالقاسم صغار رحمۃ اللہ علیہ سے منقول ہے کہ دیکھا میں نے حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو خواب میں کہا میں نے امی خاتون کس چیز کو دوست رکھتی ہے تو نہ یادہ تر کہ اوپر روح تیری کے بخشون میں فرمایا فاطمہ رضی اللہ عنہا نے کہ دوست رکھتی ہوں میں شعبان کے مہینے میں آٹھ رکعت نماز بیک سلام ساتھ چار قعدہ کے اور پڑھ تو امی ابوالقاسم رحمہم بیچ ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار جو کہ یہ نماز شعبان کے مہینے میں پڑھے اور بخشے محکم ثواب اُسکا امی ابوالقاسم رحمہم ہرگز قدم نہ رکھوں گی جنت میں جب تک کہ اُسکی شفاعت نہ کروں میں یہ نماز کسی ہی شب میں اس مہینے مبارک کے ادا کرے اگر اول ہی رات کو پڑھے تو بہت ہی خوب اور بہتر ہے یا اُس کو اختیار ہے جب چاہے پڑھے اب منقر کیا ہے اس ذکر کو اوپر ذکر قلیل کے یا اللہ یا کریم سب مسلمانوں کو توفیق عمل عنایت فرمے آمین فصل نوین بیچ فضیلت مہینے رمضان المبارک کے

جانتا چاہیے کہ مہینہ رمضان المبارک کا فرض کیا اللہ تعالیٰ نے اور امت محمد رسول اللہ
صلعم کے جو کوئی اس فرض کا منکر ہو گا فرہم پناہ اسد تعالیٰ فرماتا ہر یا ایہا الذین
اٰمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَّامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ
لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ اے ایمان والو لکھا گیا یعنی فرض کیے گئے ہیں اور
تمہارے روزے رمضان کے جیسا کہ لکھے گئے ہیں یعنی فرض کیے گئے اور پانکے جو پہلے
میں تھے شاید کہ تم درانو و عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمُ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ مِنْ
اَوَّلِہٖ اِلَی الْاٰخِرِہِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِہٖ کَیْفَ یُخْرِجُ الْاُتَمُّ
روایت ہے عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی روزے رکھے رمضان مبارک میں اول سے آخر تک باہر آیا اپنے گناہوں
سے گویا کہ ابھی پیدا ہوا ہے اپنی ماں سے بچائیوں مہینہ رمضان کا بزرگ اور معظم
ہے حضرت موسیٰ علیہ السلام نے مناجات کی کہ اے الہی امت محمد کو کو نسا مہینہ عطا ہو گا حکم
ہوا کہ اے موسیٰ عطا کیا ہے اُنکو مہینہ رمضان المبارک کا عرض کی حضرت موسیٰ نے
کہ الہی کیا فضیلت ہے اُس مہینے کی حکم ہوا کہ اے موسیٰ فضیلت مہینے رمضان کی
اور تمام مہینوں کے ایسی ہے جیسا کہ فضیلت میری اور پر تمام بندوں کے ہے اور جو
کوئی روزہ رکھے اُس مہینے مبارک میں عبادت تمام آدمیوں کی اور تمام پریوں
کی اور تمام مخلوق کی بیچ نامہ اعمال اُسکے کے لکھو لگا میں حضرت موسیٰ علیہ السلام
نے عرض کیا کہ الہی محبت بھی امت محمد میں کر کہ میں بھی اس ثواب سے محروم
نہ رہوں اور لکھا ہو کہ جو روزہ رکھے رمضان المبارک میں تو تمام فرشتے اور پرندگان

اور وحوش اور طیور اور جو اوپر زمین کے ہیں بخشش مانگتے ہیں واسطے اُس روزہ دار کے یہاں تک کہ درخت اور سنگ اور کلوخ اور گھالیں وغیرہ واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہیں اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے مہینے میں رمضان المبارک کے عطا کرے گا اللہ تعالیٰ اُسکو دن قیامت کے ایک مکان زمر دکان ہو گئے اُس مکان کے دروازے ہزار اور آگے ہر ایک دروازے کے ایک درخت ہو گا اگر سو برس تک سوار ہو کر اُس درخت کے سایہ میں پھرے تب بھی اُسکے سایہ سے باہر نہ آوے گا ریت کیا اُسکو احمد بن جام نے اپنی سند میں اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو صدقہ دیوے مہینے رمضان میں بہتر ہووے صدقہ اُسکا زیادہ ہزار درم سے کہ اور مہینوں میں دیا ہی اُس نے اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو رمضان کے مجبہ کے روز عبادت کرے یا قرآن شریف پڑھے پس ثواب ملے اُسکو ہزار سال کی عبادت سے زیادہ اور فرمایا حضرت بنی مکریم نے کہ جو روزے رکھے مہینے رمضان میں اور ساتھ اپنے عیال و اطفال کے افطار کرے اُس روزے کو پس عطا کرے گا اُسکو اللہ تعالیٰ اتنا ثواب کہ گویا اُس نے حج مکہ اور مدینہ اور بیت المقدس کے روزے رکھے ہیں اور جو کہ حج مکہ معظمہ کے روزے رکھتا ہے تو ثواب شتر ہزار حج اور شتر ہزار عمرہ اور شتر ہزار مہینے رمضان المبارک کا پاتا ہے اور جو کوئی مدینہ منورہ میں روزے رکھے عطا کرے گا اُسکو اللہ تعالیٰ ثواب ہر ایک آدمی کے شمار کے بدلے میں کہ جو ایمان دار ہیں اور دور کرے اُس سے اتنی بدی اور بلند کرے اللہ تعالیٰ اتنے درجے اُسکے جنت میں اور جو کوئی بیت المقدس میں روزے رکھے تو ساتون آسمان کے فرشتے اور زمین کے فرشتے واسطے اُسکے بخشش

چاہتے ہیں اور فرمایا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے امت میری جیسے
 رمضان میں خاص اللہ ہی کے واسطے پس گویا کہ آزاد کیے اُس نے چھ سو ہزار بردہ اور قربانی کی اُس نے
 چھ سو ہزار اونٹوں کی اور عبادت کی اُس نے اللہ کی چھ سو ہزار سال تک اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ روزے
 چند وجہ پہ میں نزدیک حضرت خواجہ مظہر کستانی رحمۃ اللہ علیہ کے اول روزہ روح کا اور دل کا ہر لینے ان
 دونوں کو طرف یاد الہی کے مشغول رکھے دوسرا روزہ عقل کا ہر کہ خلاف عقل اپنی کے کوئی کام بد
 نہ کرے اور تیسرا روزہ نفس امارہ کا ہر لینے کشتہ کرے اُس نفس کو ساتھ اساک کھائے
 اور پینے کے اور شہوتوں کی چیزوں سے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں
 الصَّوْمُ نَصْفُ الْإِيمَانِ وَالصَّبْرُ نَصْفُ الصَّوْمِ یعنی روزہ آدھا صبر ہے اور
 صبر آدھا ایمان ہے اور حضرت شیخ بن سید رحمۃ اللہ علیہ فرماتے ہیں کہ الصَّوْمُ نَصْفُ
 الطَّلَبِ یعنی روزہ بھی آدھا طرقت ہے اور امام محمد رحمہ صاحب فرماتے ہیں کہ روزہ
 آنکھ کا یہ ہے کہ اُس نے بڑی چیزیں نہ دیکھے یعنی رجوع کرے اپنی آنکھوں کو طرف
 نیکیوں کے اور دیکھے اُس نے قرآن شریف اور احادیث لینے دیکھ کر پڑھے اور
 دیکھے اُس نے شکل اچھے لوگوں کی اور نظر بد نہ کرے اُن آنکھوں سے اور فرمایا کہ
 کانون کا روزہ یہ ہے کہ نہ اُس نے کوئی کلام فحش اور بدی کا اور نہ کلام
 اُن کانون سے اللہ اور رسول کا اور زبان کا روزہ یہ ہے کہ جاری رکھے اُس
 زبان کو خدا کے نام سے اور نہ کہے اُس سے کوئی بات بیودہ اور لکھا ہے
 کہ بہت کم بولنا بھی روزہ زبان کا ہے جو زیادہ بولتا ہے بڑی خرابی میں پڑتا ہے
 چنانچہ امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ اپنی تصنیفات میں فرماتے ہیں کہ ہر کہ
 سخن بسیار گوید در غیبت افتد اور ہر سمعون کا روزہ یہ ہے کہ اُس نے کام خلاف

شرع نہ کرے اور نہ کوئی کام گناہ کا کرے بلکہ اُس نے کام وہ کرے کہ جس سے عاقبت بخیر ہووے اور پانوں کا روزہ یہ ہے کہ رجوع کرے اپنے پانوں کو طرف عبادت کے سینے واسطے نماز کے اور واسطے جماعت کے جاوے یا واسطے وعظ اور نصیحت سننے کے جاوے اور تمام وجود کا روزہ یہ ہے کہ اپنے تمام وجود کو اللہ ہی کے رستے میں فنا کر دے یا اللہ ہم سب کو عمل نیک کی توفیق دے آمین اب ہم آگے پھر فضیلت ماہ رمضان کی بیان کرتے ہیں اور شاہ احمد کاشانی رحمۃ اللہ علیہ لکھتے ہیں کہ آدمیوں کو چاہیے کہ اپنے ہاتھ اور پانوں کو اور زبان کو اور آنکھ اور دل وغیرہ کو حرام اور مکروہات خیروں سے بچاوے ورنہ اُنکے سبب سے جہنم میں جانا ہوگا اور یہ بھی شرط ہے روزے میں کہ افطار کرے روزے اپنے کو وجہ حلال سے اور وقت افطار کے وجہ حلال سے بہت بھی نہ کھاوے اور جو چیز کہ ہر روز ایک وقت کھاتا ہے اُسی قدر کھاوے اور دل اپنے کو درمیان خوف ورجا کے متعلق رکھے اور حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرماتے ہیں کہ پوچھا میں نے رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے کہ کیا ہر فضیلت مہینے رمضان کی یا رسول اللہ اپنے فرمایا کہ اے عمر رضی اللہ عنہ رمضان مبارک کو تو ریت میں خط کھینچتے ہیں اور انجیل میں طاب اور زبور میں قربت اور قرآن مجید میں رمضان المبارک اور معنی خط کے یہ ہیں کہ گناہوں کو خط کرتا ہے یعنی کھوتا ہے اور اسکو طاب اسواسطے کہتے ہیں کہ پاک ہوتا ہے اُس مہینے میں رکھنے والا روزے کا اور قربت اسواسطے کہتے ہیں کہ نہایت قرب حاصل ہوتا ہے بندوں کو اللہ تعالیٰ کا اس مہینے مبارک میں اور رمضان ماخوذ لفظ مرض سے ہے اور وہ باران ہے کہ پہلے خریف سے برے اہل عرب اُسکو مرض کہتے ہیں پس یہ مہینا رمضان ہے کہ رحمت نازل ہوتی ہے اُس میں اور مناقب محمدی میں

لکھا ہر کہ مہینے رمضان میں پندرہ حتمین نازل ہوتی ہیں اول تو زرق فرخ ہوتا ہے اور دوسرے
 رزو مال زیادہ ہوتا ہے اور تیسرے جو کچھ کہ اس مہینے میں کھاتا ہو وہ کھانا اسکا عبادت میں
 لکھا جاتا ہے اور چوتھے کل کار مضاعف ہوتا ہے پانچویں تمام فربشتے زمین و آسمان کے
 اُسکے واسطے سختش جاتے ہیں چھٹے شیاطین کو بند کرتے ہیں ساتویں دروازے رحمت کے
 کشادہ ہوتے ہیں آٹھویں واسطے اُسکے دروازے جنت میں کھولے جاتے ہیں اور دروازے دفع
 کے بند کیے جاتے ہیں اور نویں ہر رات کو رمضان میں سات سو ہزار گنا گناہ جہنم سے آزاد کیے جاتے ہیں
 اور دسویں ہر شب جمعہ رمضان کو اسقدر آزاد ہوتے ہیں کہ چھٹے سات روز میں آزاد ہوتے ہیں
 گیارہویں آخر رات رمضان کے تمام گناہ لوگوں کے بخشے جاتے ہیں بارہویں ہر روز بہشت آراستہ
 کیا جاتا ہے واسطے ہر مومن کے جو روزہ دار ہیں اور تیرہویں دعا انکی مستجاب ہوتی ہے اور چودھویں
 پاک ہوا تمام بدن انکا گناہوں سے پندرہویں خوشنودی اُسکو خدا تعالیٰ کی حاصل ہوتی ہے
 اب ہم تھوڑا سا بیان سحری کا بھی لکھتے ہیں اُسکو بھی مستجاب ہے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے کہ اسی لوگوں کو روزے دار و سحری کھاؤ تم واسطے مخالفت یہودیوں کے اسواسطے کہ یہودی
 سحری نہیں کھاتے ہیں اور جو کوئی سحری کھاوے ساتھ شمار یہودیوں کے ثواب آزادی بنیگن
 کا نامہ اعمال اُسکے میں لکھا جاتا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگوں کو روزہ دار و سحری
 کھاؤ تم جو نعمت کہ کھاؤ گے دن قیامت کے اسکا حساب نہوگا اور یہ بھی لکھا ہے کہ جب وقت سحری
 کے اٹھو تو یہ دعا بہت پڑھو یا داسع المغفرۃ پس گناہ معاف کیے جاویں گے اور لکھا ہے
 کہ جو شخص سحری کھاتا ہے ساتھ نیت روزے کے لکھتا ہے خدا تعالیٰ خاص واسطے اُسکے ہر لمحہ پر
 ثواب ایک سال کی عبادت کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو سحری کو عمدتاً ترک
 کرے اُسین تشبیہ یہودیت کی پائی جاوے گی اور لکھا ہے کہ جو کوئی ایک لقمہ سحری کا وقت سحری کے

کہا دسے نامہ اعمال اسکے میں ثواب بہت سا لکھا جاتا ہے اور جان تو اسی مومن کے نماز تراویح سنت ہے
 اور پڑھنا قرآن کا بھی انہیں سنت ہے اور پڑھا اسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اور حکم
 کیا حضرت نے السحابون کو واسطے پڑھنے اسکے کے یہاں تک کہ پھر گئے مسجد کے اندر اور باہر سے
 پھر چھوڑ دیا حضرت نے نماز تراویح کو چند بار اور فرمایا کہ اگر ہر روز پڑھوں میں اسکو تو قوت
 میں کہ فرض نہ ہو جاوے یہ نماز اور پڑھتا رہے اور ہر روز پڑھینگے یہ نماز زمانہ میں حضرت
 عمر رضی اللہ عنہ کے اور فرمایا کرتے تھے حضرت عمرؓ کہ جو ترک کرے اس سنت رسول اللہ
 کو جان کر القبتہ تدارک دو گا میں اسکو اور روایت ہے حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ نہیں
 پکڑا کسی نے اس سنت رسول اللہ کو سوائے حضرت عمرؓ کے کہ پھر جاتی تھیں مسجدین اندر
 اور باہر سے زمانہ میں حضرت عمرؓ کے اور روایت ہے حضرت ابو بکر صدیقؓ سے کہ سنا میں نے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فرماتے تھے کہ تحقیق گردش کے ایک جگہ ہے کہ نام اسکا خفیۃ المقدس ہے اور
 جگہ نور کی ہے دیکھتا ہے اللہ تعالیٰ اس جگہ سے بندوں اپنے کو کہ جو تراویح پڑھتے ہیں اور روایت
 ہے ابو ہریرہؓ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ باہر آئے اول رات کو مینے رمضان میں پس سنا قرآن مجید
 کو سچ مسجدوں کے اندر تراویح کے پھر فرمایا حضرت علیؓ نے نزل اللہ قبر عمرؓ کا نور مسجد اللہ
 یعنی منور کرے اللہ تعالیٰ قبر حضرت عمرؓ کی جیسا کہ روشن کیں مسجدین اللہ کی عمرؓ نے ساتھ
 قرآن مغرب کے اور ایسا ہی روایت ہے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ
 گزرے حج مسجدوں کے ہی ترہر بالقنادیل والناس یصلون اللہ اویح فقال
 یٰ علیؓ نزل اللہ عز وجل علی قبر عمرؓ کا نور مسجد اللہ یعنی وہ مسجدین روشن تھیں ساتھ
 قندیلوں کے اور ساتھ آدمیوں کے کہ وہ پڑھتے تھے نماز تراویح کو پس کہا حضرت علیؓ نے کہ روشن
 کرے اللہ عمرؓ کی قبر کو جیسا کہ روشن کیا انھوں نے اللہ کی مسجدوں کو ساتھ قرآن اور یہی

جاننا چاہیے کہ نماز تراویح میں رکعت میں اور یہ ہر سنت نبوی اور روشن کیا اس سنت کو حضرت
 عمرؓ نے جو اس سے کم ٹپھے یا بتلاوے وہ بڑا گمراہ ہے اور متاثر ہے حدیث اصحابی کا التَّحْمِیْمُ
 بِأَيِّهِمْ أَقْدَرُ أَفْئِدَتُهُمْ تَلَوُكًا اور روایت ہے ابن مسعودؓ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے کہ جو انکا دسے مسجد دن میں قنیل واسطے روشنی کے مہینے رمضان میں ہمیشہ
 فرشتے واسطے اسکے بخشش جاتے ہیں اور رحمت بھیجتے ہیں دُبر اسکے اور وہ فرشتے شتر ہزار ہیں
 یعنی وہ فرشتے مغفرت جاتے ہیں اسکی بیان تک کہ رہتی ہیں جب تک وہ قنیل مسجد میں ہیں
 روزے رمضان کے فرض ہیں اور قیام کرنا شب کو سنت ہے اور قیام شب مراد ہے پڑھنا نماز تراویح
 کا کہ وہ بیس رکعت ہیں چنانچہ کتاب لغتہ الطالبین میں حضرت شیخ حمی الدین شاہ عبدالقادر
 جیلانی قدس اللہ سرہ نے بھی فرمایا ہے کہ دُھوی عَشْرُونَ رُكْعَةً یعنی وہ نماز تراویح بیس
 رکعت ہیں اور بہت سی فقہ کی کتابوں میں وارد ہو چکا ہے چنانچہ در المختار میں اور فتاویٰ
 قنیہ میں اور فتاویٰ صمیری وغیرہ میں اور بہت سی کتابوں سے ہویدا ہے کہ تراویح بیس رکعت
 ہیں اور مستحب ہے کہ پڑھے تراویح جماعت سے ساتھ آواز بلند کے یعنی بلند قراءت سے اور اگر
 قرآن حفظ یاد نہ ہو تو الم تر کیف سے سورہ والناس تک دو بار پڑھے اور اگر یہ بھی یاد نہ ہو
 تو فقط سورہ قل ہو اللہ ہی کفایت ہے اور ابن عباسؓ سے روایت ہے کہ کما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ جو نماز تراویح بعد نماز عشاء یعنی بعد فرض اور دو سنت عشا کے پہلے و ترون سے پہلے پڑھے گئے
 گناہ اسکے اور نیت کرے دو دو رکعت کی یا چار چار کی مگر دو و افضل ہیں اور پڑھے اُس میں قرائت
 ساتھ ادا سے حرفوں کے اور ساتھ ترتیل کے اور جلدی نہ کرے پڑھنے میں کہ مکروہ ہے تمام رمضان میں ایک
 قرآن شریف پڑھنا سنت ہے اور پھر مستحب ہے زیادہ کرنا ایک قرآن سے یہاں تک کہ دشوار نہ ہو اور مقتدیوں
 کے کہ تنگ ہوئیں اور لاحق ہو کر انکو ملال اور مکروہ ہے نقل پڑھنی درمیان دو تراویح کے اور یہ بھی مکروہ

کہ پڑھے تراویح کو دو مسجدوں میں اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فَمَنْ فُطِرَ فِيهِ صَائِمًا كَانَ
مُفْضَرًّا لِدَنُوهِ وَخُتْبَةِ النَّبِيِّ لَيْسَ بِشَخْصٍ كَفَاطَارِ كَرَّاسٍ مَعْنَى رَمَضَانَ مِثْلَ كَفَاطَارِ كَرَّاسٍ
روزہ کو پس ہووے مغفرت واسطے گناہوں اُسکے کے اور ہووے آزاد گردن اُسکی آگ دو رخ سے
اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ فُطِرَ صَائِمًا عَلَى تَمْرَةٍ أَوْ شَرَبَ مَاءً أَوْ مَذْقَةٍ
لَبِنٍ وَهُوَ شَهْرُ أَوَّلِهِ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ عِتْقٌ مِنَ النَّارِ یعنی جو کوئی افطار کرے
روزہ کسی روزہ دار کا اوپر ایک چھوڑے کے یا ایک جرعمہ پانی سے یا ایک گھونٹ دودھ سے اور
وہ ایک مہینہ مبارک ہو کہ اول اُسکے میں رحمت ہو اور درمیان اُسکے مغفرت ہو اور آخر اُسکے آزادی
جہنم سے اور روایت ہر گلی رضی اللہ عنہ سے اور وہ روایت کرتے ہیں ابی نصر سے اور وہ روایت کرتے ہیں
سعید خدری رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ إِنْ أَتَوَابَ الْجَنَّةِ وَأَتَوَابَ
السَّمَاءِ لَنُفْتَحَنَّ لَهُ وَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَلَا تَغْلُظُ إِلَى آخِرِ كَيْلَيْتِهِ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ
یعنی تحقیق دروازہ جنت کے اور دروازے آسمان کے ہر آئینہ کھولے جاتے ہیں یہ رات
اول مہینہ رمضان مبارک کے اور نین بند کیے جاتے آخر رات تک رمضان کے اور نین کوئی بندہ
مومن اور مومنہ سے کہ نماز پڑھے اُن راتوں میں مگر یہ کہ لکھتا ہر خدا تعالیٰ خاص واسطے اُسکے
ہر قابلہ ہر عہدہ کے ایک ہزار اور سات سو نیکی اور بنا لے جاتے ہیں واسطے اُسکے گھر جنت
میں یا قوت سرخ سے اور ہونگے اُسکے دروازے ستر ہزار اور فرمایا آنحضرت معلّم نے کہ جو کوئی
روزہ رکھے اول روزہ مہینہ رمضان میں بخشتا ہر خدا تعالیٰ اُسکے تمام گناہوں کو آخر رمضان تک
اور روایت ہر ابی ہر یہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ إِذَا كَانَ مِنَ
أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَى خَلْقِهِ وَإِذَا نَظَرَ إِلَى عَبْدٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ
إِلَّا إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ یعنی جب ہووے شب اول مہینہ رمضان کی نظر کرتا ہر خدا تعالیٰ

طرف مخلوق اپنی کے اور حبس وقت دیکھتا ہر طرف اپنے بندوں کے ہرگز عذاب نہیں کرتا اسکو ہمیشہ اور آزاد کرتا ہر اسد تعالیٰ پنج ہر روز رمضان کے ہزار ہزار آدمی دوزخ سے دُخنی اپنی ہرگز رَضِیَ اللہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم اِذَا جَاؤَ رَمَضَانَ فَتُحْتُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَتُغْلَقُ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ یعنی حبس وقت کہ آتا ہر مہینہ رمضان کا کھولے جاتے ہیں دروازے جنت کے اور بند کیے جاتے ہیں دروازے دوزخ کے اور قید کیے جاتے ہیں شیاطین اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے رمضان مین نکاح کرتا ہر اسد تعالیٰ اسکا ہر روز ایک حور سے جنت مین اور روایت ہر ابن عباس سے کہ فرمایا رسول اسد صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم نے کہ البتہ بہشت پاک کیا جاتا ہر اور آراستہ کیا جاتا ہر ایک سال سے دوسرے سال تک جبکہ قریب آتا ہر مہینہ رمضان کا پس حبس وقت کہ ہوئی اول رات مہینہ رمضان کی تو چلتی ہر ہوائیچے عرش کے کہتے ہیں اسکو مشیرہ کہ ہلاتی ہر وہ جنت کے درختوں کے بیون کو پس جب بہتے ہیں وہ تپے اس ہوا مشیرہ سے تو خوش لگتی ہر آواز انگلی کہ نہ سنا ہو گا کسی کان سے کسی نے بہتر اس سے بچہ آراستہ کیجاتی ہیں اسمین حورین جنت کی بیان تک کہ کھڑی ہوتی ہیں دے اوپر بلندی جنت کے بچہ آواز کرتی ہیں وہ بطور مناجات کے کہ اے رب ہمارے پورا کر وعدہ ہمارا بچہ کستی مین حورین کہ اے رضوان کو نشی رات ہر یہ پس حبس جواب دیتا ہر رضوان حورین کو ساتھ لبیک کے کہ اے حورویہ رات ہر ماہ رمضان المبارک کی کھولے گئے ہیں اس رات مین دروازے جنت کے واسطے روزہ داروں کے امت محمدیہ مین سے پس کتا ہر خدا تعالیٰ اے رضوان کھول دروازے جنت کے اور اے مالک بند کرد دروازے دوزخ کے اور بچہ حکم ہوتا ہر کہ اے جبرئیل جا طرف زمین کے اور قید کر شیاطینوں کا اور بند کر انگو ساتھ زنجیروں کے بچہ باندھے انکی گردن مین زنجیروں سے تاکہ فساد نہ کریں اوپر امت محمدیہ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم کے کہ بہت

دوست رکھتا ہوں میں روزہ داروں کو امت محمد میں سے اور فرماتا ہر اللہ تعالیٰ بچ ہر رات کے مہینے رمضان المبارک میں تین بار کہ ہر کوئی بندہ کہ سوال کہے مجھ سے کسی چیز کا پس دون میں اسکو وہ چیز اور ہر کوئی بندہ کہ توبہ کرے گناہوں اپنے سے پس قبول کروں میں توبہ اسکی اور بخشوں میں اسکے گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب آتی ہر اول رات مہینے رمضان کی مذاکرتا ہر اللہ تعالیٰ رضوان کو کہ نگہبان بہشت کا ہر کہ امی رضوان بچہ کرتا ہر رضوان کہ حاضر ہوں میں امی رب اور بچا لایا میں فرمان تیرا بچہ فرماتا ہر اللہ تعالیٰ کہ امی رضوان آراستہ کہ جنت کو واسطے میرے بندوں روزہ داروں کے اور ست شدہ کہ انہیں سے کسی آدمی گنہگار کو یا کافر کو کہ جنت نہ تمام ہووے مہینا رمضان کا اور بچہ حکم ہوتا ہر اللہ تعالیٰ کی طرف سے مالک جہنم کو کہ امی مالک بندہ کہ دروازے دوزخ کے تمام مہینے رمضان تک اور بچہ حکم فرماتا ہر اللہ تعالیٰ جبرئیل کو کہ امی جبرئیل بندہ کہ سرکش شیاطینوں کو امت محمد صلعم سے کہ وہ فساد نہ کریں او پہاٹھوں کے اور امی رضوان کھول دے دروازے جنت کے واسطے امت محمد صلعم کے اور روایت ہر عبد اللہ بن اوفی سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تَوَمُّ الصَّائِمِ رِجَاءُ دُخَانٍ وَصَفَرٌ تَشْهِيْرٌ دُعَاءُ مَسْتَجَابٍ وَغَمَلٌ مُنْجَعٌ یعنی سونا روزہ دار کا عبادت ہر اور خاموشی اسکی بتیج ہر اور دعا اسکی معجاب ہر اور عمل اسکے دو چند ہیں اور روایت ہر حضرت عمر بن الخطاب سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اِذَا دَخَلَ كَهْرُ رَمَضَانَ عَرَّجَتْ لَهُمْ خَيْرُ كَلِمَةٍ صِيَامُ نَهَارِهِ وَقِيَامُ لَيْلِهِ وَالْتَفَقَتْ فِيهِ كَالْتَفَقَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی جب آتا ہر مہینا رمضان کا خوشی اور فراخی ہوتی ہر ساتھ اس مہینے کے کہ نیکی ہر تمام اس میں یعنی روزہ ہر دن میں اور قیام ہر رات میں اور خرچ کرنا بچ اس مہینے کے مانند خرچ کرنے کے ہر بچ راہ خدا تعالیٰ کے یعنی جو کھانا وغیرہ کہ اپنے آپ اور اپنے عیال و اطفال کو کھلاؤ

وقت افطاری کے اور وقت عصری کے تو گویا کھلایا اُس نے اس کے رستے میں مسکینوں کو اور ولایت ہر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ ہر نیکی کہ کرتا ہر فرزند آدم امت میری میں سے پس زیادہ
کرتا ہر اللہ تعالیٰ ثواب اُسکا دس نیکی سے سات سو نیکی تک مگر روزے کو کہ کتا ہر خدا تعالیٰ
الصَّوْمُ مِثْلِي وَأَنَا أَجْرُ نَبِيٍّ یعنی روزہ واسطے میرے ہر اور میں جزا دو لگا اُسکو کہ چھوڑتا ہر بندہ
ہمارا آرزو اپنی یعنی شہوت اور چھوڑتا ہر بندہ ہمارا کھانا اپنا اور پینا اپنا واسطے میرے
اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لَنْ الصَّوْمِ مِثْلُ جِدَّةٍ یعنی روزہ ڈھال ہر اور خاص
روزہ دار کو دو خوشی ہیں ایک خوشی وقت افطار کرنے کے اور دوسری خوشی وقت دیکھنے دیدار
پروردگار اپنے کے اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ حرف رمضان کے بائچ ہیں یعنی رستے سے اشارہ راضی
ہونا اللہ سے ہر اور حرف تیم سے اشارہ ساتھ محبت اللہ تعالیٰ کے ہر اور حرف صَاد سے اشارہ ہر
صامن ہونا اللہ کا اپنے بندے سے اور الف اشارہ الفت خدا سے ہر اور نون اشارہ ہر خدا کے نور سے
اور کہا گیا ہر کہ تشبیہ مہینے رمضان کی بیچ اور مہینوں کے مانند دل کے ہر بیچ سینوں کے جیسا کہ
انہی میں بیچ آدمیوں کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ امت میری خوار نہو گی جو
اُسٹھے واسطے عبادت کے مہینے رمضان میں پس کہا ایک آدمی نے کہ یا رسول اللہ کیا خوری ہر
انگوفہ رہا یا حضرت نے کہ خوار ہر وہ شخص کہ کرے اُس مہینے میں حرام کاری یا پیوے اُس میں
شراب یا زنا کرے اُس مہینے میں پس نہیں قبول ہوتا اسکا رمضان اور لعنت کرتا ہر اُسکو
خدا تعالیٰ اور تمام فرشتے زمین و آسمان کے تمام سال تک اور اگر مرے اس رمضان سے
دوسرے رمضان تک پس نہیں واسطے اُسکے بخشش نزدیک اللہ تعالیٰ کے اور تو آدمی نے
اپنی کتاب میں لکھا ہر کہ سردار آدمیوں کے حضرت آدم ہیں اور سردار عرب کے محمد رسول اللہ ہیں اور
سردار فارس کے حضرت سلمان ہیں اور سردار روم کے صہیبؓ ہیں اور سردار حبش کے

حضرت بلال رضی اللہ عنہ اور سردار قرلین کا مکہ منظمہ ہر اور سردار وادیون کا وادی بیت المقدس ہر اور
سردار دین کا دن جمعہ کا ہر اور سردار اتون کی شب قدر ہر اور سردار کتابون کا قرآن شریف ہر
اور سردار سورہ بقرہ کا آیت الکرسی ہر اور سردار پھرون کا حجر اسود ہر اور کتودن کا سردار چاہ زمزم ہر
اور سردار عصوان کا عصا حضرت موسیٰ کا ہر اور سردار مچلیون کی وہ مچلی ہر کہ تھے حضرت یونس
اُسکے پیٹ مین اور سردار اوٹون کی اونٹنی حضرت صالح علیہ السلام کی ہر اور سردار گھوڑون کا
باق ہر اور سردار انگوٹھیون کی انگوٹھی حضرت سلیمان علیہ السلام کی ہر اور سردار مہینون کا مہینہ
رمضان کا ہر اور جان تو ای مومن کہ اعتکاف کرنا اس مہینے کے آخر مین دس روز تک یا تین روز تک
یا سات روز تک واسطے حاصل کرنے ثواب شب قدر کے ہر اور یہ سنت موکدہ ہر اور آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نے اخیر رمضان مین ہمیشہ کیا ہر تمام عمر مین ایک بار فوت ہوا ہر سو وہ بھی مہینے شوال مین قضا
کر لیا چند بار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول ماہ رمضان مین بھی واسطے اعتکاف کے بیٹھے مگر جب
آپے وفات پائی اُسوقت مین حضرت نے اخیر مہینے مین اعتکاف کیا اور اکثر آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم آخر مہینے مین دس روز تک اعتکاف کرتے تھے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی ایک روز بھی اعتکاف مین بیٹھے کرے گا اللہ تعالیٰ دن قیامت کے درمیان اُسکے اور درمیان
دو رخ کے تین خندق کہ ہر خندق کا پائنتو برس کا راستہ ہوگا اور فرمایا ہر حضرت صوفیہ کرام نے
کہ جب اعتکاف مین بیٹھے تو اپنے آپ کو مردہ تصور کرے اور ہاتھ تھرف کے تمام چیزون سے کوتاہ کر
جب بغیر حاجت کے باہر آیا اعتکاف ٹوٹا مگر واسطے حاجت انسانی یعنی واسطے بول و ہزار کے
یا واسطے حاجت شرعی کے جیسا کہ نماز جنازہ کی یا نماز جمعہ کی اور اعتکاف بغیر مسجد کے درست
نہیں اگر مسجد جامع مین معتکف ہووے تو بہت بہتر ہر اور اعتکاف مین خاموش ہونا مکروہ ہر
پس چاہیے کہ ذکر کرے اللہ کا ساتھ زبان کے یا ساتھ دل کے یا قرآن شریف پڑھے یا درود شریف پڑھے

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ کا کرے اور متکف کو چاہیے کہ خرید و فروخت مسجد میں نہ کرے۔ سب اب ہم کچھ تھوڑا سا شب قدر کی فضیلت کا بھی بیان کرتے ہیں عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَارْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ روايت ہر جابر بن عبد الرحمن رضی اللہ عنہما سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی عبادت کرے شب قدر کو باعقاد اور بامید ثواب بخشے گئے تمام گناہ گذشتہ اسکے اور جاتا چاہیے کہ شب قدر بزرگی کی رات ہر اور برکت ہر اسمین اور رحمت ہر اسکے اندر اور کوئی شب اسکے مرتبہ کو نہیں پہنچتی ہر چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اِنَّ اللَّهَ زَيَّنَ اللَّيْلَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ بِمِشْكِ زَيْنَتِ رَبِّهِ اَللّٰهُ تَعَالٰی نے راتوں کو ساتھ شب قدر کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اَفْضَلُ اللَّيْلِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ یعنی بہترین راتوں کی شب قدر ہے اور فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈو شو شب قدر کو آخر دس راتوں میں رمضان کے اور طلب کرو اسکو طاق راتوں میں یعنی اکیسویں^{۲۱} تیسویں^{۲۳} اور پچیسویں^{۲۵} اور ستائیسویں^{۲۷} اور انتیسویں^{۲۹} کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ اگر تم چاہو کہ قبر تمہاری روشن ہووے نور سے تو شب قدر میں عبادت کرو اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے شب قدر کو پس نہ مرے گا دل اسکا دن قیامت کے اور بخشید گا خدا تعالیٰ تمام گناہ اسکے صغیرہ اور کبیرہ اور فرمایا حضرت صلعم نے کہ جو زندہ رکھے شب قدر کو پس واسطے اسکے ہر ثواب سو برس کی عبادت کا اور یہی سبب ہے کہ اللہ تعالیٰ نے شب قدر کو پوشیدہ کیا تاکہ بندے ہمارے شوق رکھیں اسکے تلاش کرنے کا یعنی مانند عاشقوں کے اسکی طلب کریں اور فرمایا حضرت نے کہ جو پاؤ شب قدر کو تو حرام کرے گا اللہ تعالیٰ اسے آگ دوزخ کی اور برلاوے گا اللہ تعالیٰ اسکی حاجت کو اور نزدیک علماء کے شب قدر غیر معین ہے اور ہر وہ رات اخیر رمضان کے دس روز میں آجوشیدہ فرماتے ہیں

کہ پوچھا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہر شب قدر کی آہٹے فرمایا کہ اے ابو سعیدؓ وہ اکیسویں شب ہر رمضان کی پھر حضرت علیؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہر بزرگی کی رمضان میں فرمایا کہ اے علیؓ وہ رات تیسویں ہر رمضان کی پھر حضرت صدیق اکبرؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی شب قدر ہر اس مہینے مبارک میں پھر فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈو اے ابو بکر صدیقؓ شب قدر کو ستائیسویں رات رمضان میں پس پاؤ گے تم اسکو اور اکثر علما کا اتفاق اس پر ہے اور حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ سے بہت روایتیں اسی تاریخ کی ثابت ہوئی ہیں چنانچہ فرمایا حضرت ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نے کہ تحقیق عطا کی سکوا اللہ نے شب قدر کہ نازل ہوا اُس میں قرآن اور فرمایا کہ لیلۃ القدر کے نو حرف ہیں اور لیلۃ القدر اس سورت میں تین بار آیا ہے پس جب تو نے حرفوں کو تین جگہ کیا تو نو تھے ستائیس ہوتے ہیں اس میں یہ اشارہ ہوا کہ ضرور ستائیسویں کو شب قدر ہوتی ہے اور اکثر پایا ہے بزرگوں نے اسی شب کو نزدیک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسویں رات کو رمضان المبارک میں تو لکھتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے لوہے ستائیس ہزار سال کا اور بنا کرتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے گھر حنیت میں کہ گنتی انکی اسدی جانتا ہے اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسویں رات کو رمضان کی تو ضامن ہوگا میں اسکا قیامت کو حنیت میں بچانے کا اور فرمایا اللہ صاحب نے **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ الْبَيِّنَاتِ** کیا ہے اسکو یعنی قرآن کو یا مردہ جبریلؑ سے یعنی اتارا ہے قرآن کو اوپر تیرے جبریل کے ہاتھ سے اے محمدؐ کتابوں میں ہر کہ جب تمام قرآن شریف کو جبریل علیہ السلام نے اوپر فرشتوں کے ایک بارگی پہنچایا تھا تو وہ رات شب قدر تھی اور پھر وہاں سے تھوڑا تھوڑا اوپر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے موافق حاجت کے اوترتا گیا اگے فرمایا **قُلْ لِّلَّهِ الْفُورُ** یعنی اتارا ہے قرآن کو نزدیکی کی مامت میں یعنی بھیجا ہے جبریل کو ساتھ قرآن کے

شب قدر مین و مَا اَذْرَاكَ مَا لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ یعنی تو کیا جانتا ہر امر محمدؐ کہ کیا ہر وہ شب قدر
 یعنی کیا جانی تو نے نیرنگی شب قدر کی لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ خیر من ألف شکر یعنی شب قدر بہتر ہر ہزار
 مہینے سے یعنی جو کوئی تیری امت مین سے اس رات کو عبادت کرے تو عطا کروں گا مین اسکو ثواب
 زیادہ ہزار مہینے سے اور تخصیص اس مدت کی اللہ تعالیٰ نے واسطے فرمائی ہے کہ ایک روز حضرت صلی
 علیہ وسلم اپنے یاروں مین قصہ حضرت شمعون عابد کا کہ وہ بنی اسرائیلیوں مین سے تھے بیان
 فرما رہے تھے کہ اُس نے ہزار مہینے عبادت کی تھی اور کافروں سے جہاد کیے تھے خدا کے راستے
 مین لڑا تھا فقہہ انکا بہت بڑا ہر اصحاب رسول اللہ صلی علیہ وسلم کو افسوس ہوا اور کہا کہ یا رسول اللہ
 اپنی امت کی عمر تو اتنی نہیں ہر تاکہ وہ بھی کرتے اس عبادت کو حضرت اسی غم مین تھے اسی وقت
 سورت نازل ہوئی کہ ام محمدؐ عطا کی مین نے واسطے تمہاری امت کے ایک رات نیرنگ کہ و خیر
 من ألف شہرہ اور عطا کرینگے ہم تمہاری امت کو ثواب اسکا زیادہ ہزار مہینے سے اور زیادہ
 اس عابد سے کہ جو زندہ رکھیا تیری امت مین سے اس شب قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم نے مَنْ اَذْرَكَ لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ رَفَعَهُ اللَّهُ قَدْرًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی جو کہ ہاوسے
 شب قدر کو بلند کرے گا اللہ تعالیٰ اُسکے مرتبہ کو دن قیامت کے اور حضرت عبید بن عمر
 فرماتے ہین کہ ستائیسویں رمضان کو دریاے شور مین سوار تھا مین پس وقت رات کے
 جب پانی دریا کا چکامین نے تو شیریں پایا اسکو اور جہاز ہمارا چلنے سے باز رہا اور جب
 پہونچے ہم قریب جزیرہ کے تو دیکھا نہنے کہ جھک گئے ہین تمام درخت طرف سجدہ کے
 اور نشانی شب قدر کی امام نویدی نے یوں بیان کی ہے کہ جب ہوتی ہے شب قدر تو نازل
 ہوتے ہین اس مات مین لاکھوں فرشتے اور مصافحہ کرتے ہین اس رات کو اُنکے کہ جو زندہ رکھتے
 شب قدر کو اور نشانی مصافحہ کرنے کی یہ ہے کہ نہایت خوش ہوتا ہر دل اسوقت مین

اور نکلنے میں آنکھوں سے آنسو اور غالب ہوتی ہے محبت طرف اللہ کے پس اس وقت معلوم کرے کہ یہی وقت ہے قبولیت کا جو دعائے اس وقت میں ضرور قبول ہوگی دعا اسکی تجربہ کیا ہے اسکا بہت سے حضرات نے اور غنیۃ الطالبین میں حدیث موجود ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتی ہے شب قدر حکم کرتا ہے اللہ تعالیٰ جبریل کو پس آتا ہے جبریل طرف زمین کے ساتھ بہت سے فرشتوں کے اور ہوتے ہیں انکے ساتھ نیزے سبز اور ہیں جبریل کے چھ سو بارو پس آتے ہیں جبریل اوپر کعبہ کے اور حکم دیتا ہے جبریل سب فرشتوں کو پس جاتے ہیں انہیں کچھ فرشتے طرف مشرق کے اور کچھ طرف مغرب کے اور حکم کرتا ہے جبریل ان فرشتوں کو کہ جاؤ تم آج رات کو پاس امت محمدیہ کے پس آتے ہیں وہ فرشتے پاس انکے اور سلام علیک کرتے ہیں انکے کہ جسے زندہ رکھی رات بزرگی کی اور نماز پڑھی اس رات میں اور یاد کیا نام اپنے معبود کا پس صاف کرتے ہیں وہ فرشتے انکے اور آمین کہے ہیں وقت دعائے انکے کے یہاں کہ طلوع ہو جاتی ہے فجر پھر ندا کرتا ہے جبریل کہ اے گروہ دوستان خدا اب کوچ کرو تم پس کہتے ہیں فرشتے کہ اے جبریل کیا خبر کی اللہ تعالیٰ نے بچ حاجات مومنوں کے امت محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم سے پس کہتا ہے جبریل کہ اے فرشتو دیکھتا ہے خدا تعالیٰ طرف انھوں کے ستر بار اور معاف کیے اللہ تعالیٰ نے تمام گناہ انکے اور بخشید یا انکو مگر نہیں بخشا ہے اللہ تعالیٰ جابر طرح کے آدمیوں کو پس فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ جابر طرح کے آدمی یہ ہیں ایک دائم الخمر اور دوسرا نافرمانی کرنیوالا اپنے مان باپ کا اور تیسرا قاطع الرحم اور چوتھا عداوت کرنیوالا مسلمانوں سے پس اترتے ہیں اس رات کو فرشتے اور روح اور کہا ہے علمائے کثیر نے کہ روح نام ہے حضرت جبریل کا اور بعضے کہتے ہیں کہ روح نام ہے ایک فرشتہ کا کہ وہ موکل ہے روحوں پر اور فرمایا اللہ صاحب نے سلام بھی حق مطلع اللہ یعنی امان ہے وہ رات صبح کے نکلنے تک

میں زندہ رکھے شب قدر کو ساتھ قرآن کے یا ساتھ ذکر اللہ تعالیٰ کے اور جانتا چاہیے کہ چند رکعت نماز بھی شب قدر میں پڑھے کہ ثواب بہت ہے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں کہ جو پڑھے چار رکعت نماز شب قدر میں ستائیسویں رمضان کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ قدر لیجھے انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص ستائیس بار پس باہر آیا وہ اپنے گناہوں سے گویا کہ پیدا ہوا واپس مان اور عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ ہزار قصر حبت میں اور فرمایا کہ جو پڑھے رات کو شب قدر کی دو رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص تین بار پس عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب شب قدر کا اور قبول کرے اللہ تعالیٰ اسکے رزق اور عطا کرے اسکو ثواب مہتر حضرت ادریس علیہ السلام کا اور حضرت شعیب علیہ السلام کا اور مہتر الیوب علیہ السلام کا اور حضرت یونس اور حضرت داؤد اور حضرت نوح علیہم السلام کا اور عطا کر یگا اللہ تعالیٰ اسکو شہر ایک جنت میں مشرق سے مغرب تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ستائیسویں شب رمضان کو چار رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور پچاس بار سورہ اخلاص پڑھے اور بعد سلام کے سجدے میں جا کر ایک بار کہے سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ بعد اسکے دعا مانگے التبتہ قبول ہوگی دعا اسکی اور عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ نعمت بے انتہا اور بخشے جاوے گیے تمام گناہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ستائیسویں شب رمضان کو غسل کر یگا ساتھ نیت نماز کے بخشیکا اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہ پہلے بالٹون کے دھونے سے اور چاہیے کہ پڑھے شب قدر میں یہ دعا

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَفْوٌ مِّنَ الْعَفْوِ عَفُفْتُ عَنِّي يَا غَفُورُ يَا غَفُورُ فَغُفِّرْ لِي فَضِيلَتُ مَا فِي رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ

کی بہت ہے مگر مختصر کیا ہے اس کو سبب طوالت کے یا امتدیا کہ ہم سب مسلمانوں کو عبادت کی توفیق عنایت فرمائیں فصل سوئین ماہ شوال کی فضیلت میں عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

مَنْ صَامَ سِتَّةً مِنَ الشَّوَالِ آمَنَ اللَّهُ مِنْ الشَّلَاةِ وَلَا غَلَاةٍ لِيَعْنِي رَوَايَتُ هِرَالِسِ بْنِ
 مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنْ يَكُونَ فِي جَوْزٍ رُزْءٌ شَوَالٍ كَيْ
 مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مَنْ رَكَعَ اسْكُوَاتَ تَعَالَى سَلَاةٍ أَوْ غَلَاةٍ سَمِعَ أَوْ جَانِ تَوَكَّاهُ مِثْنِي
 شَوَالٍ كَابِتٍ بَرَكٍ هِرْفَايَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنْ يَكُونَ جَوْزٌ مِثْنِي شَوَالٍ مِثْنِي
 أَتَى كَوْنًا هَوْنٌ سَمِعَ بَجَاوَسَ حَلَالٍ كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ كَوْنًا شَوَالٍ كَيْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 وَفَجَّرَ زِيَادَهُ هَوْنًا هِرْفَايَا كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 فَرَمَايَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنْ يَكُونَ جَوْزٌ مِثْنِي شَوَالٍ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 كَوْنًا كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 نَامَهُ أَعْمَالُ اسْكُوَاتَ تَعَالَى سَمِعَ شَارِبٍ رُزْءٍ كَيْ تَوَابَ هَزَارَ رُزْءٍ كَيْ عِبَادَتِ كَوْنًا فَرَمَايَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنْ يَكُونَ جَوْزٌ مِثْنِي شَوَالٍ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 اسْكُوَاتَ تَعَالَى كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 قَوْمَ حَضْرَتِ لُوطٍ كَيْ رُزْءٍ شَبْنَةَ كَوْنًا هِرْفَايَا كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 لِكِشْبَةَ كَوْنًا هِرْفَايَا كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 هَوْنًا هِرْفَايَا كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 وَهَرَفَ مِثْنِي شَوَالٍ كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 شَوَالٍ كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 صَامَ لَنْ يَكُونَ جَوْزٌ رُزْءٌ كَيْ مِثْنِي شَوَالٍ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 تَوَابَ تَامَمَتْ مِثْنِي كَرِيكًَا أَفِيهِ اسْكُوَاتَ تَعَالَى جَنَّتْ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي
 أَوْ فَرَمَايَا جَوْزٌ كَيْ رُزْءٌ مِثْنِي شَوَالٍ مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي مِثْنِي

شہیدوں میں سے اور چاہیے جانتا کہ بعض علما کے نزدیک ہر کہ چھ روزے شوال میں متفرق رکھے
اور بعضوں نے کہا ہر کہ ہر روز رکھے مگر افضل اول قول ہر کہ متفرق رکھے اس واسطے کہ رکعت میں
روزے اس مہینے میں قوم انصاری پُر در ہر اس سبب سے رکھے متفرق تاکہ مشاہدہ ہو جاوے
ساتھ انصار سے کہ اور اس مہینے کی اول تاریخ کو روزہ رکھنا حرام ہے چاہیے دوسری یا تیسری
کو رکھے اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے چھ روز شوال میں عطا کرے اللہ تعالیٰ واسطے
اُسکے ایک شہر عظیم انسان جنت میں کہ ہونگے اُس میں مکان یا قوت نسخ سکے اور ہونگی ہر مکان میں
نہرین دو در کی اور شہر کی اور نہا کر لگا اُسکو فرشتہ آسمان سے کہ خوشخبری ہو تجھ کو امی عبد خدا
کہ تجھ یا تجھ کو امی صاحب نے اور فرمایا کہ روزے رکھنے والا مہینے شوال میں اگر مر گیا تو شہید مرا
اور روایت ہے کہ اول شب اور اول روز شوال میں چار رکعت نماز پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الہ کے
سورہ اخلاص کیسے پارس کھولے اللہ تعالیٰ اُسکے واسطے اکھون دروازے جنت کے اور
بند کرے اُسکے واسطے ساتون دروازے دوزخ کے اور نہ میں مرے گا وہ شخص جنتک اپنا مکان
جنت میں نہ دیکھ لگا ایضا اور فرمایا کہ پڑھے مہینے شوال میں آٹھ رکعت رات کو باون کو اور
پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار پھر سلام کے بعد ستر بار سبحان اللہ اور تثنیٰ
ورود شریف اللہم صل علی محمد و آل محمد و علی آلہ واصحابہ وبارک و سلم پس
کھولے اللہ تعالیٰ اُسکے دروازے رحمت کے اور دروازے حمت کے اُسکے دل
میں اور بلند کرے اللہ تعالیٰ اُسکے واسطے ایک بڑا مکان جنت میں کہ نہوگا اس سے بڑا
مکان کسی کا اور ادا کرے اللہ تعالیٰ اُسکی ستر حاجتیں دنیا میں اور فرمایا رسول اللہ صلی
علیہ وسلم نے کہ جب ہوئے دن عید الفطر کا اور نکلیں آدمی واسطے نماز کے طرف عید گاہ کے
میں کہتا ہر خدا یتیم کے کہ امیر سے بندہ روزے رکھنے خاص میر واسطے یعنی رمضان میں اور

اب نماز پڑھی تھنے واسطے میرے پس اب بخشیدیا میں نے تم سب کو اور روایت ہر کہ کہتا ہر اللہ تعالیٰ اپنے بندوں روزہ داروں کو کہ امیر میرے بند و روزے رکھے تھنے مہینہ رمضان میں اور روزے رکھے تھنے چھ شوال میں اب واجب ہوئی تمہاری بخشش اوپر میرے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب فطر کو نازل ہوتے ہیں اُس میں چند ہزار فرشتے پس ندا کرتے ہیں کہ اے اللہ کے بند و خوشخبری ہو تم کو یہ کہ بخشیدیا اللہ نے تم کو واسطے کہ رکھے تھنے روزے رمضان کے اور اگر رکھو تم روزے چھ شوال میں بھی تو دیگا تم کو اللہ تعالیٰ بڑا مکان جنت میں کہ نہ دیگا کسی کو ایسا مکان موافق تمہارے مگر کیا سمجھو ان نے عمل موافق تمہارے کے اب مختصر کرتے ہیں اس فقرہ کو بسبب طول ہونے کتاب کے فصل کیا رضوین مہینہ ذیقعد کی فضیلت میں

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي ذِي قَعْدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْهُ ثَوَابَ الْحَجِّ إِلَى الْبَيْتِ فَرَمَا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے اکیسہ ذیقعد کے مہینہ میں لکھتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اُس کے اوپر ہر ساعت کے ثواب حج کے قبول ہونے کا اور ساتھ ہر دم کے کہ رکھا اُس میں روزہ پس ملا اُس کو ثواب آزاد کرنے کا اور فرمایا رسول خدا نے کہ اگر کوئی ذیقعد کا دن اولیٰ من شہور الحرام یعنی بزرگ جانو مہینہ ذیقعد کو پس تحقیق اول ہر یہ مہینہ بزرگ مہینوں سے اور فرمایا حضرت نے کہ غنیمت جانو تم ماہ ذیقعد کو جو کہ گذارے اُس میں ایک دن ساتھ عبادت کے بہتر ہر اُس کو ثواب ہزار برس کی عبادت کا اور فرمایا کہ روزہ و شبہ ذیقعد کا افضل ہر ہزار برس کی عبادت سے اور فرمایا حضرت نے کہ اول شب ذیقعد میں چار رکعت نماز پڑھے اور پھر ہر رکعت میں الحمد کے تیس بار سورہ اخلاص فرمایا کہ جو اس نماز کو پڑھنا کر تا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اُس بندے کے جنت میں چاہے ہر مکان یا قوت سرخ کے اور ہر مکان کے تحت ہونے جو کہ

روزہ رکھے پس ایسا ہر وہ کہ غزا کی اُسے اللہ کے رستے میں دو ہزار برس یہاں تک کہ نہ آرام کیا
اُسے ایک ساعت اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجۃ میں دوسرے روز پس گویا عبادت کی اُسے
اللہ تعالیٰ کی دو ہزار برس اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجۃ میں تیسرے روز گویا کہ اُسے تین ہزار برسہ سہیل
علیہ السلام کی اولاد سے آزاد کیے اللہ کے واسطے اور اگر چوتھے روز روزہ رکھے پس ایسا ہر وہ شخص
ثواب میں کہ عبادت کی اُسے اللہ کی چار سو برس اور جو روزہ رکھے پانچویں ذی الحجۃ کو تو ایسا ہر وہ شخص
ثواب میں کہ نہ پائے اُسے کپڑے پانچ ہزار تنگن کو اور جو روزہ رکھے چھٹے روز ذی الحجۃ میں گویا ثواب پایا
اُسے چھ ہزار شہیدوں کا اور جو روزہ رکھے ساتویں روز تو ساتویں دروازے دوزخ کے اوپر اُسکے
حرام ہوئے اور جو روزہ رکھے آٹھویں روز تو آٹھویں دروازے جنت کے اُسکے واسطے کھولے جاویں گے
اور ایک حدیث میں یوں بھی ہے کہ جو روزہ رکھے اول روز ذی الحجۃ میں تو گویا قرآن پڑھا اُسے چھ ہزار
بار اور جس نے روزے رکھے چار روز ذی الحجۃ میں تو نہ کہ تے ہیں فرشتے اسی نیکے خدا کے اللہ تو بخشا گیا
اور نہ مایا کہ جس نے روزے رکھے ذی الحجۃ میں پانچ روز ثواب پایا اُسے پچاس برس کا اپنے نامہ اعمال میں
اور جس نے روزے رکھے چھ روز ثواب پایا اُسے چھ ہزار پچیسویں کا اپنے نامہ اعمال میں اور جو روزہ رکھے سات
روز تو ثواب پایا اُسے ستر ہزار فرشتوں کا اور جو کوئی صدقہ دیوے دس روزوں میں ذی الحجۃ کے
تو نجات پائی اُسے عذاب دوزخ سے اور فرمایا کہ جو قرآن پڑھے ذی الحجۃ کے دس روزوں میں تو ثواب پایا
اُسے مانند ہیاڑ احد کے اور جو تسبیح کہے ذی الحجۃ کے دس روزوں میں حرام کی اللہ نے واسطے اُسکے
اگ دوزخ کی اور روزہ رکھنا دسویں ذی الحجۃ کو درست نہیں حرام قطعی ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہ جو پچھلے اول رات میں ذی الحجۃ کے چار رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پڑھے پچیس بار
اللہ تعالیٰ اُسکے نامہ اعمال میں ثواب شمار اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پچھلے ہر رات کو دسویں ذی الحجۃ تک
بعد وتر کے دو رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ کوثر اور سورہ اخلاص تین تین بار

داخل کر لگا اسکو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے مقام علیین میں اور لکھ لکھا اسکو تعالیٰ بکے بن برائے ملے کے
ہزار نیکی اور نواب پایا اسنے صدقہ دینے ہزار دینار کا اور فرمایا کہ جو پڑھے دن مجھ کے ذی الحجہ میں جو رحمت
اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پندرہ بار اور بعد تمام رکعتوں کے سلام پھیر کے دس بار
کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ اور پھر دس بار درود شریف بھیجے رسول اللہ پس میں داخل
کر لگا اسکو تعالیٰ اس سے پہلے کسی کو جنت میں اور فرمایا کہ جو اول روز ذی الحجہ میں بعد نماز فجر کے
سوار کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ لَكَ تَقَرُّبُكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى واسطے اسکے نواب ہزار نماز کا اور
عطا کرتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ہزار درجہ نیکی کے اور مٹاتا ہر ایک کے نامہ اعمال سے ہزار بدی اور
جو کہ پڑھے دوسرے روز وقت فجر کے سوار بعد نماز کے اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ اَفْكَارُ مَثَلٍ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا پس لکھتا ہر
خدا تعالیٰ نامہ اعمال کے میں بیس ہزار نیکی اور دو کر تا ہر اس سے بیس ہزار بدی اور دو لکھا اسکو اللہ تعالیٰ
دن قیامت کے میں ہزار درجہ جنت میں اور جو پڑھے تیسرے روز ذی الحجہ کے بعد نماز فجر کے سوار یہ
اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اَحْصَا صِدْقًا لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهَا كُفُوًا
پس لکھتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اسکے بائیس ہزار نیکی اور دو کر تا ہر اس سے اتنی بدی اور میں
واسطے اسکے بائیس ہزار درجہ جنت میں اور پڑھے چوتھے روز ذی الحجہ کے وقت فجر کے سوار
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اَشْهَدُ أَنْ كُنْتُ عَبْدًا وَدَسُّوْهُ سَبِّحْتَكَ اللَّهُ تَعَالَى
تمام گناہ اسکے ضعیفہ اور کبیرہ اور جو کوئی پڑھے پانچویں روز وقت فجر کے سوار یہ دعا حبیبی اللہ و کفی
سَمِعَ اللَّهُ مَن دَعَا لَيْسَ دَاءُ اللَّهِ الْمُنْتَهَى سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ رَبًّا رَحِيمًا پس لکھتا ہر اللہ تعالیٰ
نامہ اعمال اسکے میں تین سو بار نیکی اور دو کر تا ہر اس سے تین سو بار بدی اور فرشتے نذاکت میں اسکو

کہ اے عبد اللہ دوست کیا تجھ کو اللہ تعالیٰ نے اب خوشخبری ہوئی تجھ کو اس کی کہ نبٹا گیا تو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ عشرہ ذی الحجہ میں قبول کی اللہ تعالیٰ نے توبہ حضرت آدم کی پھر بخشید یا اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے حضور حضرت آدم علیہ السلام کا روز عرفہ ذی الحجہ کے واسطے کہ حضرت آدم نے اقرار کیا اپنے گناہ کا اور پائی حضرت ابراہیم خلیل اللہ نے اس آگ سے عشرہ ذی الحجہ میں اور ملائسن میں انکو خلعت پس خرچ کیا مال اپنے کو واسطے مہانوں کے اور لیکے حضرت ابراہیم اپنے بیٹے اسمعیل کو واسطے قربانی کر نیکی عشرہ ذی الحجہ میں واسطے رحمت اپنے کے اور بنا کیا خانہ کعبہ کو حضرت ابراہیم نے عشرہ ذی الحجہ میں چنانچہ فرمایا اللہ صاحب نے انرا ذکر فعلی لہ اہلہ المقوار بعد من البیت واسمعیل الایم یعنی حیوۃ کا اٹھایا ابراہیم نے نبائے گلہ کو اور اسمعیل نے آخر تک فرمایا اللہ صاحب نے اور بزرگ کیا اللہ صاحب نے موسیٰ علیہ السلام کو ساتھ مشاجات کے عشرہ ذی الحجہ میں اور دعا مانگی حضرت داؤد علیہ السلام نے واسطے انفر اپنی کے عشرہ ذی الحجہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید الشہود شہرہ شہداء واعظہا حمزہ ذوالحجۃ یعنی سردار مہینوں کا مہینہ رمضان کا ہر اور بزرگ تر مہینوں میں از روئے حرمت کے مہینہ ذی الحجہ کا ہر اور ابو بکر حضرت جابر سے روایت کرتے ہیں کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ان فصل ایام الدنیا ایام عشرہ ذی الحجہ یعنی بزرگ تر دنیا کے دنوں میں دن عشرہ ذی الحجہ کا ہر اور روایت ہر ابی رباح سے کہ سنا میں نے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ فرماتی تھیں کہ تھا زمانہ میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک مرد کہ دوست رکھتا تھا سرود وغیرہ کو پس حیوۃ کہ دیکھا اُس نے جانہ ذی الحجہ کا پس صبح کی اُس نے خوشی سے اور روزہ رکھا اُس نے اول روز ذی الحجہ کو پھر چوبی خبر پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس حاضر کیا اس کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس پھر فرمایا رسول اللہ نے اس کو کہ کس چیز نے آباد کیا تجھ کو ساتھ روزہ رکھنے کے پاس مہینہ میں کہا اُس نے کہ یا رسول اللہ یہ روز مبارک ہر او پر تمام دنوں کے پس

لَيْكَلَةٌ مِنْ لَيْلَاتِي خَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ عِبَادَةً مِنْ حَجٍّ أَوْ اعْتَمَرَ طَوَّلَ سَنَةٍ
وَمَنْ صَامَ فِيهَا يَوْمًا فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ سَائِرَ سَنَةٍ اور روایت ہر حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ
عنا سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص نہ رکھے کوئی رات ذی الحجہ کی دس
راتوں میں سے پس گویا کہ عبادت کی اُسے اللہ تعالیٰ کی مانند اُس شخص کی عبادت کے کہ کیا اُس نے حج
اور ادا کیا اُس نے عمرہ کہ درازی ہر اس کی ایک سال کی اور جو شخص کہ روزہ رکھے اُن دنوں میں پس
گویا کہ عبادت کی اُسے اللہ تعالیٰ کی ایک سال اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب اُسے
مہینا ذی الحجہ کا پس کوشش کرو تم ساتھ عبادت کے اُس رات میں اس واسطے کہ وہ دن اور و رات
کہ فضیلت دی ہر اُن دنوں کو اللہ نے اور کیا ہر اللہ تعالیٰ نے اس مہینے کو نریک اور نریک کیا اللہ
نے اُس کے روز اور شب کو پس جو شخص کہ نماز پڑھے کسی رات میں ذی الحجہ کی دس راتوں میں سے چار رکعت
نماز نقل خواہ اول رات کو پڑھے خواہ دوسری کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار اور
آیتہ الکرسی تین بار اور معوذتین تین بار پس جو وقت کہ فارغ ہووے نماز سے اور اٹھاوے اپنے دونوں
ہاتھ کو اور پڑھے سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ
الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ حَيٌّ وَبَاقٍ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مَبَارَكًا عَلَى كُلِّ حَالٍ اللَّهُ أَكْبَرُ كَيْفًا كَيْفًا وَجَلَّ لَهُ وَقْدُ
لِكُلِّ مَكَارٍ پس جو دعا مانگیا قبول ہوگی دعا اُس کی اور پاپا اُس نے ثواب حج و عمرہ کا اور عباد کیا اُس نے
اللہ کی راہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ النَّذْرِ فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ
الْفَتْحِ عَشْرَ أَلْفِ سَنَةٍ یعنی جو کہ روزہ رکھے ترویہ کا پس گویا عبادت کی اُسے اللہ تعالیٰ کی بارہ ہزار
برس اور ترویہ اس کو کہتے ہیں کہ جب دیکھا خواب حضرت ابراہیم نے قربانی کرنے اپنے بیٹے اسمعیل علیہ السلام
کو وہ اٹھوین تاج ذی الحجہ کی ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب ترویہ نبی بزرگ صلی اللہ علیہ وسلم

فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ رکھے شب ترویہ کو پس واجب ہوئی اُسکے اوپر تمام نعمت جنت کی اور فرمایا کہ جو زندہ رکھے شب ترویہ کو یعنی عبادت کرے اُس رات میں تو گویا پایا اُس نے ثواب شب قدر کا اور جو کہ زندہ رکھے شب ترویہ کو ساتھ عبادت کے پس پایا اُس نے ثواب مجاہدین کا اور کھولے گئے واسطے اُسکے دروازے جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ أَحْيَا يَكْلَةَ التَّوْبَةِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ یعنی جو زندہ رکھے شب ترویہ کو واجب ہوئی اوپر اُسکے جنت اور فرمایا کہ جو شب ترویہ میں پڑھے سورہ رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی الیکبار اور سورہ اخلاص پندرہ بار عطا کریگا اُسکو اللہ تعالیٰ ہر رکعت کے بدلے میں ثواب شہید کا اور بنا کر تاہر واسطے اُسکے بدلے میں ہر سورہ کے کہ پڑھی ہر اُس نے اندر اُس نماز کے مکان جنت میں اور فرمایا کہ جو روزہ رکھے ترویہ کے دن یہاں تک کہ اُس نے زبان سے بھی نہ کہا ہو کسی سے واجب ہوئی اوپر اُسکے جنت اور فرمایا کہ جو چالیس شبانہ روز واسطے خدا تعالیٰ کے عبادت کرے اس مہینے میں اللہ تعالیٰ اُسکو اٹھاویگا اولیاء اللہ کے درجہ میں وَخَنَ الْبُيُوتَ رِثَةً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْرَمُ أَيَوْمٍ الْغُرْفَةِ فَإِنَّهُ عِنْدَ اللَّهِ مُكْرَّمٌ یعنی روایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ بزرگ جانو تم دن عرفہ کا پس تحقیق نزدیک اللہ تعالیٰ کے بزرگ ہر دن عرفہ کا اور یہ بھی جانتا جا ہیے کہ روز عرفہ کا وہ ہر کہ حیدر حضرت ابراہیم علیہ السلام حضرت اسمعیل علیہ السلام کو واسطے ذبح کرنے کے لیے وہ لوہین ذی الحجہ کی ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ أَحْيَا يَكْلَةَ الْغُرْفَةِ فَهُوَ مَحْتَقٌّ عِنْدَ اللَّهِ یعنی جو کہ زندہ رکھے شب عرفہ کو پس وہ آزا دگان خدا تعالیٰ سے ہر اور فرمایا کہ جو شب عرفہ کو زندہ رکھے ہر حاجت اُسکی برآویگی اور فرمایا کہ جو دعا عرفہ کے روز مانگے کوئی دعا اُسکی رد نہ ہوگی اور کھولے جاتے ہیں اُسکے واسطے شتر دروازے رحمت کے اور فرمایا کہ جو پڑھے عرفہ کی

رات میں سو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک بار یا تین بار بخشیکا اے اللہ
اُسکے گناہوں کو اور بنا کر لگا اُسکے واسطے مکان جنت میں یا قوت سرخ سے ایذا اور فرمایا کہ جو
پڑھے شب عرفہ میں دو رکعت اور پڑھے اول رکعت میں بعد الحمد کے آیتہ الکرسی سو بار اور دوسری
رکعت میں سورہ اخلاص سو بار بخشیکا اُسکو اے اللہ تعالیٰ دن قیامت کے اُسکی برکت سے ستر آدمیوں کو
ساتھ اُسکے اور فرمایا کہ جو پڑھے روز عرفہ کے درمیان ظہر و عصر کے چار رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد
الحمد کے سورہ اخلاص پچاس بار حق تعالیٰ اُسکو بخشیکا اور جو دعا مانگے قبول ہوگی اور فرمایا کہ جو اس دعا
کو عرفہ کے روز بہت پڑھے اگ دو فرسخ کی اوپر اُسکے حرام ہوئی وہ دعا یہ ہے لا الہ الا اللہ عَدَدَ اللَّيْلِ
وَاللَّهْوِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ امْوَاجِ الْخُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَبَدٍ يَأْخُذُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّجَرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحِجْرِ وَالْمَدِيرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ
الْخَوَاطِرِ الظُّنُونِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ مَرِّ الْعُيُونِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَيْرَ مَا يَجْمَعُونَ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا انْسَعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا انْفَسَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ
خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَاصْبِرْ لِحُجَّتِكَ وَأُورِيتُكَ مِنْ بَرَكَةِ جُورِ فَرَفَعَهُ عَنِ عَذَابِ جَهَنَّمَ
يَا ذِي خَيْرٍ يَا ذِي خَيْرٍ يَا عَدُوِّي عِنْدَ شِدَّتِي يَا رَجَائِي عِنْدَ مُصِيبَتِي يَا غِيَاثِي عِنْدَ
فَاقَتِي يَا أَلِيْسِي فِي وَعْدَتِي يَا رَحْمَتِي فِي وَقْعَتِي يَا كَرِيْمِي فِي حِرَّتِي يَا تَوْفِيقِي
پس لکھتا ہر اے اللہ تعالیٰ واسطے اُسکے ہزار نیکی اور عطا کر تا ہر اے اللہ اسکو ہزار درجہ جنت میں اور
جو دعائے اس وقت ضرور قبول ہوگی اور فرمایا کہ بہترین کلاموں سے دن عرفہ کے وہ کلمہ کہ
کہ کہ بندہ لا الہ الا اللہ وَاَحَدٌ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحُكْمُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بَيِّنَاتُ الْخَيْرِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس واجب
ہوگی اس پر جنت اور حرام ہوگی اس پر دوزخ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وقت غروب ہو

دن غزہ کے سوا ہر کسے بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 فرمایا گیا اللہ تعالیٰ دن قیامت کے کہ امر فرشتوں لیا و ہمارے بندہ کو بحفاظت تمام ہیج جنت کے اور
 فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ قَسَسَكَ عَيْنَ الْكَلِّ وَالنَّكْرِ بِوَالِحِ عِلْمِهِ وَمَا الْحَجُّ
 حَتَّى أَنْ تَصِلَ صَلَوةَ الْحَيْدِ فَكَأَنَّمَا عَمِدَ اللَّهُ سِتِّينَ أَلْفَ سَنَةٍ یعنی جو کہ نگاہ رکھے اپنے
 اکپو کھانے اور پینے سے اور جماع کرنے سے دن قربانی کے یہاں تک کہ ٹپھی جاوے نماز عید کی پس
 المیہ ہر وہ کہ بندگی کی اُسنے اللہ کی ساٹھ ہزار برس تک روایت کیا اُسکو موسیٰ الاشعری نے اپنے کچھ
 نہ کھاوے نماز عید سے پہلے کہ ثواب بیشمار ہر اور فرمایا حضرت نے کہ جو عید کے روز غسل کرے گویا
 کہ غوطہ مارا اُسنے دریائے رحمت میں اور معاف ہوے اُسکے تمام گناہ اور فرمایا کہ کپڑے نئے پہنے دن عید
 واسطے نماز عید کے اور پورا نئے کپڑے دیوے کسی فقیر کو اللہ کے واسطے تو نہاد گیا اُسکو اللہ تعالیٰ
 دن قیامت کے شتر حلہ جنت کے کہ وہ محلے نور کے ہونگے اور کھڑا ہوگا و شجر قیامت کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم کے جھنڈے کے نیچے اور فرمایا کہ جو عطر ملے اوپر کپڑوں اپنے کے دن عید لاسنے کے ساتھ بہت تعظیم
 فرشتوں کے کہ وہ مصافحہ کرتے ہیں اُس سے عطا کر لیا اللہ تعالیٰ ثواب اُسکو آزاد کرنے علامون کا اللہ کی راہ
 میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مومن باہر کو عید گاہ سے نماز پڑھ کر عید کے دیتا ہر اُسکو
 اللہ کا ثواب ہر قدم کے بدلے میں ہزار نیکی کا اور جو نماز پڑھے ساتھ امام کے پس فی اب ہر اُسکو دس ہزار
 نیکی کا اور جو خطبہ سنے امام کا دن عید کے ساتھ ہر کلمہ کے پایا اُسنے ثواب دیکر نے بردون کا اور فرمایا حضرت نے
 کہ جو عید کے دن تکبیرین کہے تو ثواب پایا اُسنے حج اور عمرہ کا اور جانتا جا ہیے کہ تکبیرین تیرھویں تک عصر
 کی ہیں اور فرمایا حضرت نے کہ جو صدقہ دیکو کسی مسکین کو روز عید کے پس ثواب پایا اُسنے حج اور عمرہ کا اور فرمایا
 کہ جو دن عید کے واسطے نماز کے عید گاہ میں جاوے اور تکبیرین کہتا جاوے اور پھر جب وہ اپنے کو تو دوسری راہ
 آوے اور تکبیرین کہتا آوے پس اُسکو اللہ تعالیٰ نے مگر نہیں بخشا اللہ تعالیٰ شارب الخمر کو اور بیخ دینے والا

مان باپ اپنے کا اور قاتل آدمی کا نہیں بخشا جاتا مگر جو توبہ کرے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شبِ نحر کو بارہ رکعت نماز نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ قل ہو اللہ ہندہ پندرہ بار تمام گناہ اپنے سے پاک ہوا وہ شخص اور ثواب پایا اُس نے شتر بیس کی عبادت کا اور فرمایا ہر حضرت صلعم نے کہ جو شبِ نحر کو چار رکعت نماز پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے ایک بار قل ہو اللہ اور ایک بار قل عوذ برب الفلق اور ایک بار قل عوذ برب الناس اور بعد سلام کے شتر بار سُبحَانَ اللہ کہے اور شتر بار درود شریف پڑھے بخشے جاویں گے تمام گناہ اُس کے اوجھ کہ پہلے عید سے سو بار لا اِلهَ اِلَّا اللہ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَہُ قَدِیرٌ تک پڑھے بہت پایا اُس نے ثواب کہ نہ پایا ہوگا کسی مانتا اُس کے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے چار رکعت نفل بعد نماز عید الاضحیٰ کے اور پڑھے رکعت دل میں بعد الحمد کے سب اسمِ ربیک ایک بار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے و اَسْمَا یک بار اور رکعت تیسری میں واللہ ایک بار اور رکعت چوتھی میں والضحیٰ ایک بار پس پایا اُس نے ثواب تمام کتابوں آسمانی کا گویا کہ پڑھی اُس نے اور روایت ہے کہ جو قربانی کرے دن عید کے پھر بعد قربانی کے دو رکعت نفل اپنے گھر میں یا مسجد میں پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد والشمس بائیں بائیں تحقیق شامل ہوا وہ حاجیوں کے ثواب میں اور قبول ہوئی قربانی اُس کی اللہ کے نزدیک اور پایا اُس نے ثواب بے مین ہر مال قربانی کے صحابہ نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ اگر فقیر ہو تو توفیق قربانی کی نہیں رکھتا تو کیا کرے پس فرمایا رسول اللہ نے کہ بعد نماز عید کے اپنے گھر میں اگر دو رکعت نماز نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ کوثر میں بار پس البتہ ثواب پایا اُس نے اونٹوں کی قربانی کرنے کا اللہ کی راہ میں اور قربانی کرنا بعد نماز عید کے ہر پہلے عید سے دس گنا نہیں ہر اتنا کیا ہے بارہ مہینوں کی فضیلتوں کا بیان اور مختصر کیا ہے اُس کو اور تفسیل کے اگر تمام فضائل بیان کرتا تو ایک دفتر طویل ہو جاتا یا اللہ یا اگر یہ ہم سب بھائی مسلمانوں کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرما بظیفیل حضرت نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے آمین ثم آمین

صلوہ وہ نفل
بعض مگر میں اگر
پڑھے یا مسجد
یعنی میں اگر
شیر گاہ میں پڑھا
یعنی ہر روز
سے اگر گناہوں
کے لوگ بیٹھا

نہیں عید کے
پڑھا یا مسجد
یا گھر میں
پڑھا یا مسجد
یا گھر میں
پڑھا یا مسجد
یا گھر میں
پڑھا یا مسجد
یا گھر میں

باب دوسرا متفرق فصلوں کے بیان میں اور

اس باب میں تین فصلیں ہیں

اول فصل فضیلت میں جمعہ کی روئے اللہ اور بن عبد الرحمن و هو عن ابنہ مہو
عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ تطلع الشمس
ولم تغرب علی یوم افضل من یوم الجمعة آخر حدیث تک روایت ہر علان عبد الرحمن سے اور
وہ روایت کرتے ہیں باب اپنے سے اور وہ روایت کرتے ہیں ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ نبی بایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ طلوع نہ کیا آفتاب نے اور نہ غروب ہوا اور کسی دن کے بجز جمعہ سے
اور نہیں کوئی کہ درے اللہ سے دن جمعہ کے مگر دو گروہ ایک گروہ جنوں کا اور دوسرا گروہ انسانوں کا
اور اوپر ہر روز انے مسجدوں کے دو فرشتے ہیں کہ لکھتے ہیں آدمیوں کو پہلے اور پیچھے یعنی پہلے جو آوے
مسجد میں دن جمعہ کو واسطے نماز کے مانند اس آدمی کے ہر وہ کہ قربانی کی اُس نے شتر اونٹوں کی اسد کی
راہ میں اور جو آوے اُسے پیچھے یعنی اذان سنکر پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی اُس نے
اسد کی راہ میں شتر گائیں اور جو آوے اس صبح ویر میں پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی
اُس نے اسد کی راہ میں شتر بکری اور جو آوے دن جمعہ کے مسجد میں وقت کھڑے ہونے امام کے
منبر پر واسطے پڑھنے خطبہ کے پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی اُس نے اسد کی راہ میں شتر مرغ
اور جو آوے اس وقت کہ ہو چکے ایک رکعت نماز جمعہ کی اور شامل ہو اوہ دوسری رکعت میں پس ہر ثواب
مانند شتر بیہون مرغ کے وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ان یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعة خلق اللہ ادم و فیہ
ادخلہ الجنة و فیہ یط منقو فیہ تقوم الساعة و فیہ ساعة لا یصادفہا مؤمن
یسأل اللہ تعالیٰ فیہا فیئارا الا اخطا ایسا روایت ہرانی سلمہ رضی اللہ عنہ

اور ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تحقیق بزرگترین دنوں کا کہ
روشن کیا گیا اُس میں آفتاب دن جمعہ کا ہر اور بیچ اُس روز کے پیدا کیا اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کو اور
اُسی روز داخل کیا انگو حبت میں اور بیچ اُس روز کے نکالے گئے جنت سے اور اُسی روز میں قیامت
ہوگی اور اُسی روز میں ایک ساعت ہو کہ نہیں پاتا اُسکو کہ طلب کرے خدا تعالیٰ سے اُسکو کہرتیا ہر اللہ تعالیٰ
اُسکو وہ چیز یعنی ایک ساعت ہر دن جمعہ کے کہ نہیں پاتا اُسکو بندہ مومن مگر دنیا کرے اسدن میں ضرور
قبول ہوگی دعا اُسکی بعضوں کے نزدیک وہ ساعت وقت فجر کے ہر کہ جب آفتاب نکلے اور بعضوں کے
دیکھتے ہیں کہ وہ ساعت وقت اشراق کے ہر یا وقت چاشت کے اور بعضے علماء کے نزدیک قریب ال کے ہر
اور بعضوں کے نزدیک جب اذان جمعہ کی دیجاوے وہ ساعت اسوقت ہر اور نزدیک بعضوں کے جب
اذان ختم ہووے اسوقت جو دعا مانگیا قبول ہوگی دعا اُسکی اور نزدیک بعضوں کے اسوقت ہر کہ جب
بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے واللہ اعلم پس چاہیے کہ ان ہر ساعات میں اور ہر اوقات
میں دعا مانگے قَالَ عِنْدُ اللَّهِ بَنُ سَبَاحٍ قَدْ عَرَفْتُ ذَلِكَ السَّاعَةَ تَرَاهِيْ اٰخِرَ السَّاعَةِ مَرَّتِ
النَّهَارُ وَهِيَ سَاعَةُ الْبَنِي خُلِقَ فِيْهَا اٰدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَضَرَ ابُو عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ عَنْهُ
فَرَاتُهُ هِيَ الْبَنِي بَحْبَانَا هِيَ اُسْ سَاعَتُ كُوْكِ يَ اٰخِرَ سَاعَتِ هِرْدَنِ جَمْعُ سَاعَتِ هِرْدَنِ مَرْغَبِ
وَرَمِيَانِ مِيْنِ اَوْرُ بَعْضُوْنَ لَئِىْ وَقْتُ غُرُوبِ اَقْتَابِ كَ لَكْهَ اَوْرِيْهِ وَهَ سَاعَتِ هِرْدَنِ سَاعَتِ هِرْدَنِ
اَوْرُ اُسْ سَاعَتِ مِيْنِ دَعْنِ عِنْدَ اللَّهِ بَنُ صُدْرٍ دَعْنِ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَوْمُ الْحَجَّةِ سَيِّدُ الْاَيَّامِ وَاَعْظَمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَهُوَ اَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ يَوْمِ
الْفِطْرِ اٰخِرُ حَدِيثٍ تَكْ رَوَايَتِ هِرْدَنِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ مَرْغَبِ
وَسَلَّمَ لَئِىْ دِنِ جَمْعِ كَ سَرْدَارِ دِنِ كَ اَوْرِ بَزْرُ كَ تَرِيْنِ هِرْدَنِ تَرْدِيْكَ خَدَايَتِ قَالِىْ كَ اَوْرِ دَرِ بَرِ هِرْدَنِ
تَرْدِيْكَ خَدَايَتِ قَالِىْ كَ يَوْمِ الْفِطْرِ اَوْرِ جَمْعِ مِيْنِ پَانِجِ فَصْلَتِ مِيْنِ كَ پيدا كَيا خَدَايَتِ قَالِىْ لَئِىْ

اُس روز میں حضرت آدم کو اور دن جمعہ کے ڈالے گئے اور زمین کے اور دن جمعہ کے ایک ساعت ہر کہ جو سوال کرتا ہر مومن خدا تعالیٰ سے پس دیتا ہر اللہ تعالیٰ اُسکو وہ چیز کہ جو سوال کرے اُس سے اور فرمایا حضرت نے کہ نہیں کوئی فرشتہ مقرب نزدیک خدا تعالیٰ کے مگر وہ کہ ڈرتے ہیں دن جمعہ کے اور فرمایا لا سماء ولا ارض الا هو یشتق من یوم الجمعۃ یعنی زمین آسمان اور زمین مگر وہ کہ ڈرتے ہیں روز جمعہ سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ یوم شاہد دن جمعہ کا ہر اور یوم مشہود دن عرفہ کا ہر اور یوم موعود دن قیامت کا ہر اور حضرت علی رضی اللہ عنہ سے روایت ہر کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتا ہر دن جمعہ کا آتے ہیں اٹھیں شیاطین اور پکڑتے ہیں آدمیوں کو لیغے ڈرتے ہیں طرف آدمیوں کے اور لیجاتے ہیں انکو طرف بازار دن کے اور آتے ہیں فرشتے طرف مسجد دن کے اور لکھتے ہیں وہ فرشتے مرتبہ اور فضیلتیں انکی پہلے آتے نمازیوں کے اور فرمایا کہ جو آوے نمازی واسطے نماز جمعہ کے اور بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے پس جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے واسطے خطبہ سننے کے یہاں تک کہ تمام ہووے خطیب پڑھنے واسطے اُسکے ہر ثواب و حصہ اور جو شخص کہ دور ہر امام سے پس سننے خطبہ اور خاموش ہووے اور بات نہ کرے خاص واسطے اُسکے ہر ثواب ایک حصہ اور جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے پس نہ سنا اُس نے خطبہ اور بات کہ بارہا وقت خطبہ پڑھنے امام کے پس وپراُسکے ہیں دو حصہ گناہوں کے اور جو کہ دور ہر امام سے اور نہ سنا اُس نے خطبہ اور بات کہ بارہا ہووے اور نہ بیٹھا اُس جگہ پس واسطے اُسکے ہر ایک حصہ گناہ کا روایت کیا اُسکو ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ نے اور حضرت غوث الضدانی رحمی الدین شاہ علیہ السلام اور جیلانی قدس اللہ سرہ اپنی کتاب غنیۃ الطالبین میں فرماتے ہیں کہ کما ایک آدمی نے دوسرے آدمی کو وقت خطبہ پڑھنے کے کہ چپ رہے گو یا کلام کیا اُس نے پس نہیں ہر ثواب ہر جگہ اُسکو چنانچہ مروی ہر حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یَقُولُ إِذَا قُلْتُ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامِ خُطِيبًا أَهْتُ فَقَدْ لَغَوْتُ يَنْبَغِي سَمَاعِيْنَ نَبِيَّ رَسُوْلٍ
صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرماتے تھے کہ جب کہا تو نے یا راسخہ کو روز جمعہ کے اسوقت میں کہ امام خطبہ پڑھتا تھا
خاموش ہو پس البتہ یہودہ کہا تو نے اور روایت ہر عمر بن شعیب سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ کھڑے ہوتے ہیں فرشتے اوپر دروازے مسجد کے دن جمعہ کے کہ لکھتے ہیں انا اور
کامیاب تک کہ آتا ہر امام پس مسوقت کہ آیا امام اور عیدہ ہو میں صفین پس اٹھاتے ہیں اسوقت
فرشتے اپنے قلموں کو پس کہتے ہیں فرشتے دوسرے فرشتوں کو کہ کیا اچھے بندے ہیں اللہ کے
کہ شامل ہیں اللہ کی عبادت میں اور دعا کرتے ہیں وہ فرشتے یہ اللہ صمد ان کان مریضاً
فانشیفہ وان کان ضالاً فاهدیہ وان کان غائباً فاعیہ یعنی اگر ہو کوئی بیمار
پس شفا دے اسکو اور اگر ہو کوئی گمراہ پس راہ دکھلا دے اسکو اور اگر ہو کوئی محتاج پس غنی کر دے
اسکو اور لکھتے ہیں وہ فرشتے ثواب اسکا قیامت تک ان قلموں سے کہ اٹھائے تھے انھوں نے
واسطے لکھنے نیکیوں انکی کہ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثًا
تَهَاوَنَّا بِهَا طَعِمَ اللَّهُ تَعَانِي قَلْبِهِ یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ترک کرے جمعہ کو
تین بار واسطے غوار رکھنے اس جمعہ کے مگر کرتا ہر اللہ تعالیٰ اوپر دل اس کے کہ اور حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نے فرمایا ہر کہ جو تین جمعہ جان کر ترک کرے ضعیف ہو گیا ایمان اسکا اور اکثر فرمایا کرتے تھے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ امی لوگو فرض کیا اللہ تعالیٰ نے اوپر تمھارے روز جمعہ کا یعنی نماز
جمعہ کی فرض کی گئی ترکو قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي تَجَاعَةٍ
كُتِبَتْ لَهُ حُجَّةٌ مُنْقَبِلَةٌ یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو نماز پڑھے
دن جمعہ کے ساتھ جماعت کے لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اس کے ثواب حج مقبول کا روایت کیا اس
حدیث کو ابی درداء نے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اِنَّ الْحَضَرَكَ كَانَتْ لَهُ الْعُمْرَةُ

قرآن تمسک فی مکناہم یسأل اللہ تعالیٰ شیئاً الا اعطاکہ اور اگر نماز پڑھے عصر کی ہو ورنہ
 خاص واسطے اسکے ثواب عمرو کا اور اگر بیچ نماز اپنی کے نہ سوال کیا اللہ تعالیٰ سے کسی چیز کا ندریکہ دیتا اسکو
 اللہ تعالیٰ جو مانگتا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے من عشاءم یوم الجمعة وعلی معکم ما
 وشہد جنازۃ و تصدق بصدقة و عاذاً یقصد لشہد یکا حاد وجبت لہ الجنة
 یعنی جو روزہ رکھے دن جمعہ کے اور نماز پڑھے ساتھ امام کے اور حاضر ہو دے بنازہ کی تلاوت اور کچھ
 کسی چیز کا صدقہ دیوے اللہ کی راہ میں اور عیادت کرے اسداں کسی بیمار کی اور حاضر ہو دے
 کسی نکاح میں واجب ہوئی واسطے اسکے جنت اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ہر فرد روزہ
 گرم کیا جاتا ہر مگر دن جمعہ کے ٹھنڈا کیا جاتا ہر اور آٹا دیکھے جاتے ہیں اسداں میں ہزار دوشی و فونج سے
 اور معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ الجمعة حجة
 المساکین یعنی جمعہ حج ہر مسکینوں کا اور فرمایا کہ بہترین روزوں کا دن جمعہ کا ہر اور فرمایا حضرت
 کہ سید الايام یوم الجمعة سردار دنوں کا جمعہ کا دن ہر اور فرمایا افضل الايام یوم الجمعة
 اشرف الايام یوم الجمعة اکمل الايام یوم الجمعة یعنی بہترین دنوں میں دن جمعہ کا ہر
 اور بزرگ دنوں میں دن جمعہ کا ہر اور فاضلترین اور شریف اور بزرگترین دنوں میں دن جمعہ
 کا ہر اور فرمایا کہ الجمعة کثر الحسنات یعنی جمعہ خزانہ نیکیوں کا ہر الجمعة معقل الخیرات
 دن جمعہ کا کان ہر نیکیوں کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ حضرت موسیٰ
 علیہ السلام نے مناجات کی تھی کہ اے مہیکور و زربنہ کا عنایت کیا تو نے اور امت محمد کو کونسا
 دن عنایت ہوگا حکم ہوا کہ اے موسیٰ انگو ہم دن جمعہ کا عطا کریں گے عرض کیا حضرت موسیٰ نے
 کہ اے مہیکور و زربنہ کا کہ امت محمد کو دیا تو نے حکم ہوا کہ اے موسیٰ جو کہ امت تیری سے دن بقیہ
 سو ہزار کار نیک کریں اور سو ہزار رکعت پڑھیں اور امت محمد کی دو رکعت نماز پڑھیں پس عطا

کہ نیکے ہم انکو خواب بخاری است بہتر عرض کی حضرت موسیٰ نے کہ اور یہ سیر خجک بھی امت محمدیہ سے کہ
 اور جب حضرت جبریلؑ پاس رسول اللہ کے آئے پس کہا کہ امی محمد فرض کیا اور امت میری کے اللہ تعالیٰ
 نے دن جمعہ کا اگر امت موسیٰ کو یہ دن دیا جاتا تو امت موسیٰ کی یہود اور گوسالہ بہت بنوتی اور اگر
 دیا جاتا یہ دن حضرت عیسیٰ کو تو امت اٹھون کی کافر اور ترسانوتی اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 اِنَّ فِيْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَنْ يَدْعُوَ وَخَشَرُونَ سَاعَةً وَلِلّٰهِ فِيْ كُلِّ سَاعَةٍ سِتُّ اَلْفِ
 عَشْرِيْنَ مِّنَ الْمَنَارِ یعنی جمعہ کی رات تین اور جمعہ کے دن تین چوبیس سالت تین اور ہر سات
 تین خدا تعالیٰ چھ سو ہزار بندہ لکھ کر کو آزاد کرنا ہر آتش دوزخ سے بکذا فی الصباح اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو عہدہ دیوے دن جمعہ کے اگرچہ وہ مکرار دنی کا ہو دے آواز کرتا ہر اللہ تعالیٰ
 اسکو آسمان سے کہ امی بندے اور امی دوست میرے پورا کیا تو نے عمل اپنے کو پس تحقیق بخش دیا ہے
 جھکو اور فرمایا رسول اللہ نے کہ سچو مجھ پر درود زیادہ دن جمعہ کے اور جاتا چاہیے کہ شب جمعہ کو
 درود شریف بہت پڑھے بیانتہا کہ پڑھتا پڑھتا سو جاوے پس دیکھو کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کو خواب میں اور امام نوویؒ نے لکھا ہے کہ جب رات جمعہ کی آوے تو دو نفل پڑھے اور بعد اسکے
 درود شریف ہزار بار پڑھے اور بات کسی سے نہ کرے وہ درود شریف یہ ہر اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 اللہی اَلَا حَسْبِيَ وَاللّٰہُ وَآخِرَہٗ وَبَارِئُہٗ وَسَلِّمْ پس دیکھو کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں
 بیانتہا کہ پانچ جمعہ تک نہ گزینگے اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے اوپر سوال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے
 درود بھیجے روا کرتا ہر اللہ تعالیٰ اسکی شتر حاجتیں اور جو پڑھے اس درود شریف کو اور کہیں ترک
 نہ کرے نہیں مرنیکا وہ شخص جب تک کہ نہ دیکھو کہ رسول اللہ کو خواب میں وہ درود شریف یہ ہر صلی اللہ
 عَلَیْکَ یَا اَبَی اللہ یا یہ درود شریف پڑھے صلی اللہ علیہ وسلم کُلِّ صلی اللہ علیہ وسلم
 تینا پڑھا جاوے پڑھے مگر ہزار بار سے تو کم نہ کرے ضرور دیکھو کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں

اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص درود بھیجے اوپر سب دن جمعہ کے شہر بار یا سو بار
 معاف کرتا ہے اللہ تعالیٰ اُسکے گناہوں کو اور نجات دہا کرے اُسکو اصحابِ یون نے پوچھا کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ہم اوپر آج درود کو فرمایا حضرت نے کہ پڑھو تم یہ درود اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً
 تَكُوْنُ لَكَ رِضًا وَرَحْمَةً اَدَاؤُهَا غَطِّيْ مُحَمَّدًا اِنْ الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَالْاَدْرَجَةَ الرَّفِيعَةَ
 وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاذْكُرْ قِتْلًا شَفَاعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ
 لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے سو بار یہ درود شریف پڑھے شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 علیہ وسلم کی دن قیامت کے واسطے اُسکے ہوگی وہ یہ درود شریف اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ
 يَا رَحْمٰتُ وَسَلِّمْ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دن جمعہ کے یارات کو سورہ کہف
 ایک بار پڑھے عطا کریگا اُسکو اللہ تعالیٰ ایک نور اُس جگہ سے ساتویں آسمان تک کہ نہ دیا ہوگا موافق
 اُسکے کسی کو اور بخشش مانگتے ہیں واسطے اُسکے فرشتے ہر جگہ کہ پڑھتا تھا وہ سورہ کہف کو اور
 دفع کرتا ہے اللہ تعالیٰ اُس سے تمام بیماری اور بخوف ہوتا ہے وہ مرض جذام اور برص کی بیماری
 وغیرہ سے اور اکثر عابدوں کی کتابوں میں لکھا ہے کہ دن جمعہ کے وقت فجر کے ثواب قیل ہوا ہے
 پڑھے اور سو بار درود شریف اور پھر کہ ہزار بار سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلِلّٰهِ الْمُلْكُ
 پس پاویگا وہ ثواب بہت اور زمین محتاج ہو نیگا وہ دنیا میں کبھی اور زمین ستاویگی اُسکو
 کوئی بیماری کبھی اور نہ کوئی بلیات اور انیس الواعظین میں ہے کہ جس نے پڑھی سورہ اخلاص دن
 جمعہ کے سو بار حرام کریگا اللہ تعالیٰ اوپر اُسکے آگ جہنم کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ جو کوئی شب جمعہ کو عبادت کرے اور نفل پڑھے اور درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 وسلم کے یہاں تک کہ سو جاوے پس پایا اُس نے ثواب شب قدر کا اور لکھا جاوے گا اُس رات میں سونا
 اُسکا عبادت میں اور لکھا جاوے گا ثواب واسطے اُسکے بدلے میں ہر روز دس دس نیکی کا یا زیادہ

اس سے اور فرمایا حضرت نے کہ کیا اچھے لوگ ہیں کہ جو زندہ رکھتے ہیں شب جمعہ کو کہ عطا کرتا ہر انکو اس قدر
 ثواب بے انتہا کہ نہ دیا ہوگا کسی کو موافق اسکے مگر جسے عمل کیا اس سے زیادہ فصل دوم در فضیلت
 غسل یوم الجمعہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى الْجُمُعَةِ
 فَصَلَّى مَا قَدَّرَ لَهُ ثُمَّ انْصَبَتْ حَقَائِقُهُ إِلَى مَا مِمَّنِ الْخُطْبَةِ ثُمَّ يُصَلِّي مَعَهُ غُفِرَ لَهُ
 مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى وَكَضَلْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَعْنِي جُوكَ غَسَلَ كَرَّ رُوزِ جُمُعَةٍ
 پھر آوے طرف مسجد کے پھر پڑھے سنت پھر خاموش ہووے یا تا تک کہ نارغ ہووے خطبہ سے
 امام پھر پڑھے نماز ساتھ امام کے منجھے گئے گناہ اسکے اُس جمعہ سے دوسرے جمعہ تک اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو غسل کرے روز جمعہ کے سنت جائز لکھتا ہر واسطے اسکے اللہ تعالیٰ ثواب
 بدلے میں ہر قطرہ کے اور لکھتا ہر واسطے اسکے اللہ تعالیٰ نیکیاں بدلے میں ہر بال اسکے کے کہ اوپر
 بدن اسکے کے ہیں اور آونیکے تتر تتر فرشتے واسطے استقبال اسکے کے اور نکلے ہر بال سے نور پڑے
 کہ روشن ہوگا میدان حشر کا اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ قیامت کے دن ہزار درجے جنت میں
 یا قوت مسخ کے اور ہر ایک مکان ائین کا اتنا بڑا ہوگا کہ جس جگہ سے سورج نکلے اور جس جگہ چھپے
 یعنی مشرق سے مغرب تک اور تعجب کریگا وہ شخص کہ میں نے کوئی نسا عمل کیا کہ جسکے بدلے میں یہ مکان
 عنایت ہوئے فرشتے کہیں گے کہ امی ربی خدا کے کیا نہیں جانتا تو نے کہ یہ مکان واسطے تیرے
 ہیں اور دئے تجھ کو اللہ تعالیٰ نے اسکے بدلے کہ غسل کیا تھا تو نے روز جمعہ کے واسطے نماز جمعہ
 کے اور فضل اللہ کا اوپر تیرے اس سے بھی زیادہ ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ دن قیامت کے آویگا جمعہ آدمی کی شکل میں نہایت حسین اور خوبصورت ہوگا اور
 روشنی اسکی مانند روشنی لیلاۃ البدر کے ہوگی اور ملاقات کریگا وہ جمعہ اپنے اُس آشنا سے
 کہ جسے پڑھی ہوگی نماز جمعہ کی شوق سے اور غسل کیا ہوگا اسدن میں اور ہوگا تاج اوپر سر اسکے کے

دن قیامت کے اور ہونگے گوشہ اس تاج کے ہزار پس کیگا جو اسکو کہ پہچانا تو نے مجھکو پس کیگا وہ بندہ کہ نہیں پہچانا میں نے تجھکو پس کیگا اسکو وہ کہ اگر نبی خدا کے میں وہ نماز جمعہ کی ہوں کہ جو پڑھا تھا تو نے اسکو غسل کر کے یوم جمعہ میں اور چل تو ساتھ میرے جنت میں یہاں تک کہ بلا کر رکھا رہے واسطے تیرے جنت کو اور پھر نہایا جاوے گا اسکو نبی جنت کا کہ نظر نہ پڑے گی اسپہی کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو تظہیر یوم جمعہ کو ساتھ نماز کے کہ جلدی جاوے مسجد میں بند کرنا ہی اللہ تعالیٰ درجے اس کے جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو خوشبو لے دن جمعہ واسطے نماز جمعہ کے لکھتا ہے اللہ تعالیٰ واسطے اس کے ثواب مانند آزاد کرنے غلاموں کا اللہ کی راہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غَسَلَ الْجَنَابَةَ ثُمَّ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الْأُولَىٰ فَكَانَ قَرِيبَ يَدِنَا وَمَنِ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَانَ قَرِيبَ بَقَرَةٍ وَمَنِ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَانَ قَرِيبَ كَبْشٍ أَقْرَنَ وَمَنِ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَانَ قَرِيبَ دُجَاجَةٍ وَمَنِ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَانَ قَرِيبَ بَيْضَةٍ فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَ الْمَلِكُ كُلُّهُ يَسْمَعُونَ الَّذِي كَرَّ يَعْنِي جُوعَ غَسْلِ كَرَّ دن جمعہ کے غسل جنابت کا پھر حلاط طرف مسجد کے اول ساعت میں پس ایسا ہر کہ قربانی کیے اُس نے اونٹ اللہ کی راہ میں اور جو گیا مسجد میں بیچ ساعت دوسری کے پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُس نے گائے کی اور جو گیا طرف مسجد کے بیچ ساعت تیسری کے پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُس نے بکری شاخ دار یا دنبہ کی اور جو گیا چوتھی ساعت میں پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُس نے مرغ کی اور جو گیا پانچویں ساعت میں پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُس نے بھینہ مرغ کی پس جب نکلا امام حاضر آتے ہیں فرشتے اور سنتے ہیں ذکر روایت کیا اسکو ابی ہریرہ نے یعنی اس حدیث میں جو بیان ساعتوں کا فرمایا ہے پس جانتا چاہیے کہ ساعت اول ہوتی ہے

بعد وقت نماز فجر کے اور ساعت دوسری ہوتی ہے قریب بلند ہونے آفتاب کے اور ساعت تیسری وہ وقت چاشت کا ہے اور ساعت چوتھی پہلے زوال سے ہے اور ساعت پانچویں وقت نماز جمعہ ہے فی کاشانی اور بعض علماء نے یوں بھی لکھا ہے کہ اواس ساعت وقت زوال کا ہے اور دوسری ساعت وقت آذان کا ہے اور تیسری بعد آذان کے اور چوتھی ساعت اس وقت ہے کہ جب بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے اور پانچویں ساعت اس وقت ہے کہ لمبے اول رکعت میں یا دوسری رکعت میں اور جب جمعہ کی نماز سے فراغت پاوے تو پڑھے کچھ وظیفہ یعنی اول قل یا ایہا الکافرون سات بار اور سورہ اخلاص سات بار پھر سورہ فلق سات بار پھر سورہ والناس سات بار پس وسوسہ دیکھا اسکے شیطان اور نہ شتاوگی اسکو کوئی بیماری پس مومنوں کو چاہیے جلدی چلین مسجد میں دن جمعہ واسطے نماز کے اور چھوڑ دین اپنے کاروبار چنانچہ امد صاحب نے فرمایا ہے یا ایہا الذین امنوا اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللہ و ذکرہ والبیع اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روز جمعہ کو آواز آذان منکر طرف مسجد کے جاوے اور چھوڑ دے خرید و فروخت کو پس اللہ تعالیٰ دیو کا اسکے مال میں برکت اور غنی کرے گا اللہ تعالیٰ اسکو اور داخل کرے اللہ تعالیٰ اسکو حنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے من اشتغل فی کل یوم الجمعه اخرجہ اللہ تعالیٰ من ذنوبہ ثم قتلہ استأنف العمل یعنی جو غسل کرے ہر روز دن جمعہ کے نکلتا ہے اسکو اللہ تعالیٰ گناہوں سے پھر کہا جاتا ہے اسکو کہ اب سر سے پکڑ عمل اپنے کو اور کتاب الالمح میں ہے کہ جو روز جمعہ کے چار رکعت نفل حفظ امانی پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد کے سورہ اخلاص گیارہ بار تو حق تعالیٰ اسکے ایمان کو سلب نہ کرے گا اور پڑھے یہ نفل پہلے نماز جمعہ کے کہتے ہیں ان نفلوں کو حفظ امانی یا پڑھے ان نفلوں کو وقت اشراق کے یا وقت چاشت کے پھر پڑھے بعد سلام کے سو بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ کتاب احمدی میں لکھا ہے کہ جو کوئی روز

جمعہ کے کسی وقت میں چار رکعت نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ
اَنَا اعطیناک الکوثر پندرہ بار اور بعد سلام کے کلمہ تجید اور درود شریف تلو تو بار پڑھے پس فرمایا ہر
کہ جو نفل ادا کریگا گویا کہ پڑھنی سے نفل چالیس برس تک کہ جو قضا ہوئی تھی اسکی مگر اصل اسکی کتاب
حدیث سے ثابت نہیں ہر فقط اس نماز کو اولیائے کرام نے بیان کیا ہر اور کتب احادیث سے ثابت ہر
کہ پڑھے روز جمعہ کے وقت صبح کے سورہ اتم سجدہ اور سورہ دہر ثواب بیشمار ہر چنانچہ روایت کیا عبد اللہ
ابن عباس رضی اللہ عنہما نے کہ کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرء فی الصبح یوم الجمعة
التم سجدة وھل آئی یعنی تھے نبی صلی اللہ علیہ وسلم پڑھتے تھے فجر کے درمیان میں روز جمعہ
اتم سجدہ اور سورہ دہر کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرء فی المغرب قل یا ایہا الکافرون
و قل ھو اللہ و یقرء فی الحشا سورۃ الجمعة و المنافقون
یعنی تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ پڑھتے تھے مغرب میں قل یا ایہا الکافرون اور قل ھو اللہ اور
پڑھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشاء میں سورہ جمعہ اور منافقون اور پڑھا ہر ان دونوں سورتوں کو رسول
صلی اللہ علیہ وسلم نے نماز جمعہ میں قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورۃ الجمعة
سورۃ یحییٰ الدخان اصبح بخیر یعنی جو پڑھے جمعہ کی شب میں سورہ یس اور حم الدخان پھر صبح کرے
اس حال میں کہ بخشا گیا وہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ من قرأ سورۃ الکہف
فی یوم الجمعة کان لکن تصدق بعشرة الاھل دینا ہر یعنی جو کہ پڑھے سورہ کھف دن جمعہ
ہوگا مانند اسکے کہ تصدق کیے آٹھ وٹل ہزار دینار اس کی راہ میں اب مختصر کیا ہے اس نوکر کو فضل
تیسری حقیقت روزہ ایام ہجری کے وعن علی بن ابیطالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم ثالث عشر
یعدل صیام ثلثۃ الاھل سنۃ و صوم رابع عشر یعدل

صَوْمَ عَشْرِ الْأَكْرِ سِتَّةٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ كَامِسَ عَشْرِ يَعْدِلُ صَوْمَ مَائَةِ النَّبِيِّ رَوَيْتُ هِيَ
حضرت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ روزہ تیرھویں
تاریخ ہر مہینے کا برابر ہر ثواب میں تین ہزار روزے کے گویا کہ تین ہزار روزے رکھے آٹھ روزہ رکھے اور جو کہ روزہ
رکھے چودھویں کو برابر ہوتا ہر واسطے اسکے ثواب دس ہزار روزوں کا اور جو کہ روزہ رکھے پندرھویں
کو برابر ہر اسکو ثواب سو ہزار روزوں کا وَعَنْ جُرَيْجٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَيْ ثَالِثِ عَشَرَ وَارْبَعِ عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ يَعْدِلُ
صَوْمَ أَلْفٍ رَوَيْتُ هِيَ جُرَيْجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
کہ تین روزے ہر مہینے کے یعنی تیرھویں اور چودھویں اور پندرھویں برابر ہر ثواب میں تین ہزار
تمام عمر کے روزوں کے قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ الشَّهْرِ
فَصَامَ اللَّهُ هَسَ يَعْنِي فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزہ رکھے تین روز
ہر مہینے سے پس گویا روزے رکھے اُس نے تمام عمر کے وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَدْخُرُ صِيَامَ الْأَيَّامِ الْبَيْضِ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ
روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہیں چھوڑتے تھے ایام بیض
کے روزوں کو نہ سفر میں اور نہ حضر میں وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَّى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ وَلَمْ يَتْرُكْ لَيْلَ الْوَتْرِ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ كَسَيِّدٍ لَكَ أَجْرُ شَيْبَةٍ
اور روایت ہے عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ سے کہ کہ سنا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ کہتے تھے کہ جو روزے رکھے تین روز ہر مہینے سے اور پڑھے دو رکعت فجر کی اور نہ چھوڑے
وتروں کو سفر میں اور نہ حضر میں لکھا جاتا ہر واسطے اسکے ثواب شہید کا اور حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ

روایت ہے یعنی فرماتے ہیں کہ وصیت کی محکمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے تین چیزوں کی پس چھوڑ دی گئی
 میں ان تینوں کو اپنی زندگی تک صحابہ نے پوچھا کہ وہ تین چیزیں کونسی ہیں امی دوست رسول اللہ
 پس فرمایا ابو ہریرہؓ نے کہ وہ روزے تین ہر مہینے کے اور تہہ تین پہلے سونے سے اور نماز اشراق ہر کہ فرمایا
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امی ابو ہریرہؓ نہ چھوڑنا تو ان تینوں چیزوں کو کہ یہ بڑی نعمت عظمیٰ ہے
 اور روایت کرتے ہیں عبد الملکؓ اپنے باپ سے کہتے ہیں کہ سنا میں نے علی بن ابیطالبؓ کہ فرماتے تھے
 کہ آیا میں پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک روز وقت دوپہر کے حجرے میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 پھر سلام کیا میں نے اس شخص کو کہ بیٹھا تھا پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پھر پھر امی رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم نے طرف میرے اور فرمایا کہ امی علی نہیں جانتا تو نے اسکو کہ جبریلؑ ہر اور کہتا ہر تحکم سلام پھر کہا
 حضرت علیؑ نے کہ اوپر تیرے اور اوپر اس کے ہو جو سلام یا رسول اللہ پھر فرمایا حضرت صلعم نے کہ نزدیک ہو
 تجھے امی علی حضرت علیؑ فرماتے ہیں کہ نزدیک ہو امین حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس فرمایا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امی علی کہتا ہر تحکم جبریلؑ علیہ السلام کہ روز رکھ تو ہر مہینے میں تین روز
 کہ لکھا جاویگا خاص واسطے تیرے ساتھ اول روز کے ثواب ش ہزار روزوں کا اور دوسرے روز کے میں ثواب
 بیس ہزار روزوں کا اور تیسرے روز کے میں ثواب سو ہزار روزوں کا حضرت علیؑ فرماتے ہیں کہ کہا میں نے
 یا رسول اللہ یہ ثواب واسطے میرے ہر یا واسطے ہر عام کے فرمایا کہ امی علی دیتا ہر خدا تعالیٰ تحکم یہ ثواب اور جو
 شخص کرے لکھا مانتیرے بعد تیرے کہا حضرت علیؑ نے کہ یا رسول اللہ وہ کونسا روز ہے کہ حسینؑ روز رکھیں ہم
 تین روز فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ روز ایام بیض کے یعنی تیرھوین چودھوین پندرھوین
 ہر مہینے کی عبد الملکؓ فرماتے ہیں کہ کہا میں نے کہ امی علی کیون نام رکھا گیا اسکا ایام بیض پس کہا حضرت
 علیؑ نے کہ جبکہ لا حضرت آدمؑ کو اللہ تعالیٰ نے جنت سے طرف زمین کے تو جلایا انکو آفتاب نے پس سیاہ ہوا
 تمام بدن انکا پھر آیا پاس ان کے جبریلؑ اور کہا کہ امی آدمؑ کیا دوست رکھتا ہر تو یہ کہ سفید ہووے

بدن تیرا کما آدم نے کہ ان پھر کما جبریل علیہ السلام نے کہ ای آدم تو رکھ ہر مہینے میں تین روز یعنی تیرھویں چودھویں پندرھویں کو پس روزہ رکھا حضرت آدم نے اول روز تیرھویں کو سفید ہوا اول حصہ بدن اُنکے کا پھر روزہ رکھا دوسرے روز چودھویں کو سفید ہوا دوم حصہ بدن آدم علیہ السلام کا پھر روزہ رکھا تیسرے روز پندرھویں کو سفید ہوا تمام بدن اُنکا پھر تمام رکھا گیا ان روزوں کا ایام بخیر عن رزین جیش رضی اللہ عنہ قال سئل ابن مسعود عن الايام البيض قل سئلت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان ادم لما عصي واكل من الشجرة اوحى الله تعالى اليكم يا ادم اهبط من جوارى وخرق وجلالى لا يجاؤد في من عصا في آخر حديث تک یعنی روایت ہر رزین جیش رضی اللہ عنہ سے کہا کہ پوچھا میں نے ابن مسعود کو ایام سفید سے ابن مسعود فرماتے ہیں کہ پوچھا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پس فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ آدم علیہ السلام نے حبوت نافرمانی کی اور کھایا درخت کے دانہ گندم کا وحی کی اس وقت اُس نے طرف اُسکے کہ ای آدم نیچے آ تو ہمایا گی میری سے اور قسم ہر مجھ کو اپنی عزت اور جلال کی ہمایا نہ ہو گیا ساتھ میرے اُسکا کہ جو نافرمانی کرے میری انحضرت فرماتے ہیں کہ پس حضرت آدم طرف زمین کے پس ہوا اپکا تمام بدن سیاہ پھر کچھ تمام فرشتے اور کہا کہ ای پروردگار عالم پیدا کیا تو نے حضرت آدم کو اپنے دست قدرت سے اور جگہ دی تو نے اسکو حبتین اور سجدہ کروادیا تو نے اسکو تمام فرشتوں سے اور بیچ ایک گناہ کے بدل دیا تو نے سفیدی اسکی کو ساتھ سیاہی کے اور روتے تھے حضرت آدم جب سے میں پس وحی کی اس نے طرف آدم کے کہ ای آدم روزہ رکھ میرے واسطے اس روز کہ جس روز تیرھواں روز ہووے پس صبح کی حضرت آدم نے اور روزہ رکھا تیرھویں کو سیاتک اول حصہ بدن اُنکے کا سفید ہوا پھر وحی کی اس نے اُس نے حضرت آدم کو کہ ای آدم روزہ رکھ تو چودھویں روز پس روزہ رکھا آدم نے اُس روز بھی پس سفید ہوا دوم حصہ بدن اُنکے کا پھر وحی کی

اللہ صاحب نے آدم کو کہہ کر آدم روزہ رکھ پھر عوین کو پس جب حضرت آدم نے اس روز بھی روزہ رکھا تو تمام بدن سفید ہو گیا پھر نام رکھا گیا اسکا ایام بھیض اور فرمایا کہ جو روزے ایام بھیض کے نہ رکھے تو تین روزے ہر ماہ میں ضروری رکھے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَالْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَوْلُؤَةٍ وَيَا قُوْتٍ وَزَمْرٍ وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ نِسْأَةً مِنَ النَّاسِ یعنی جو روزہ رکھے بدھ کو اور جمعرات کو اور جمعہ کو بنا کر تاہر اسکا واسطے اسکے مکان جنت میں مروارید اور یاقوت اور زمرد سے اور لکھتا ہر اس کا واسطے اسکے چمکار اور رخ اور دوسری حدیث میں انس بن مالک سے یوں روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ الْخَمِيسُ وَالْجُمُعَةُ وَالسَّبْتُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً تَنْتَعِمُ بِهَا سِتَّةَ يَمِينٍ جو روزہ رکھے تین روز ہر مہینے سے شیشینہ اور جمعہ اور ہفتہ کو لکھتا ہر خدا تعالیٰ خاص واسطے اسکے ثواب اور پس کی عبادت کا فضیلت ان روزوں کی بہت بڑی ہے اگر تمام بیان کر دین تو ایک دفتر چاہیے

باب تیسرا ایام ہفتہ کی نمازون کے بیان میں اور اس باب میں آٹھ فصلیں ہیں

فصل اول پانچون نمازون کی فضیلت کے بیان میں انس بن مالک سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو وقت فجر کے وضو کرے واسطے نماز کے سچر جاوے طرف مسجد کے اور پڑھے نماز صبح کی پس واسطے اسکے ہر ثواب لکھے ہر قدم کے بدلے میں ستر نیکی ملتی ہیں اور اتنی بدی اسکی دور کی جاتی ہیں اور فرمایا حضرت نے کہ جس نے پڑھی نماز فجر کی پھر بیچارہ اسی جگہ پہنچتا کہ نکل آوے آفتاب بلند اور پھر پڑھی اسنے نماز اشراق کی لکھتا ہر اس کا واسطے اسکے ثواب ہر بال کے بدلے میں کہ اوپر اسکے ہین دشل دشل نیکیوں کا اور عطا کرتا ہر اللہ تعالیٰ اسکو ثواب حج اور عمرہ کا اور پاک کرتا ہر اسکو اللہ تعالیٰ تمام گناہوں سے اور رویتا ہر

عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سے کہ میں نے نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہہ فرماتے تھے کہ جو ٹپھے نماز عشا کی جماعت کے ساتھ پسگوں یا کہ ٹپھیں اُسے نمازین تمام رات کی یعنی گویا اُسے تمام رات عبادت کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی نماز سجاری اوپر منافقوں کے مانند نماز عشا کے اور نماز فجر کے پس اگر ٹپھیں یہ نمازین کسی نے جماعت سے پس گویا کہ ٹپھی اُسے نماز پیچھے حضرت آدم کے اور دیکھتا ہر اللہ تعالیٰ طرف اُسکے شتر بار نظر رحمت سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے ٹپھی چار رکعت سنت پہلے ظہر کے بعد زوال کے اور ٹپھے ان چار سنتوں کو اچھی طرح سے ساتھ رکوع اور سجود کے پس شتر بار فرشتے واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہیں اور ٹپھا ان سنتوں کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بعد زوال آفتاب کے اور کبھی ترک نہیں کیا اسی واسطے یہ سنتیں سنت مودہ ہیں اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ ظہر میں چھ سنت مودہ ہیں چار پہلے فرضوں سے اور دو بعد فرضوں کے اور دو سنت مودہ مغرب میں ہیں اور دو عشا میں اور دو فجر میں پس یہ بارہ رکعت سنت مودہ یا پنجون نماز میں ہیں انکا ترک کرنے والا گنہگار ہو مگر سفر میں جب نماز قصر پڑھے تو اختیار ہو مگر افضل یہ ہے کہ سنت بھی پڑھ لیں اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے ٹپھی نماز عصر کی ساتھ جماعت کے پسگوں یا کہ ٹپھی اُسے وہ نماز پیچھے حضرت موسیٰ علیہ السلام کے اور جانتا چاہیے کہ پہلے نماز عصر سے چار رکعت سنت نقل بھی ہیں اور ثواب انکا بہت ہے انکو بھی وقت فرصت کے ضرور پڑھے چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں اَرْحَمَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَبْدًا حَكَمَ اَزْ بَعَا قَبْلَ الْعَصْرِ یعنی رحمت کرے اللہ تعالیٰ اُس بندہ پر کہ ٹپھے چار رکعت پہلے عصر کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے ٹپھی نماز مغرب کی جماعت سے پس گویا کہ ٹپھی اُسے نماز پیچھے فرشتوں کے یا پیچھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے یعنی یا پنجون نماز دن کو ساتھ جماعت کے ٹپھے جماعت کبھی ترک نہ کرے اس واسطے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ مَنْ تَرَكَ الْجَمَاعَةَ مُتَعِدًّا فَمِنْهُمَا فِرَقٌ يَعْنِيْ حَسْبُهُ جَانِبُ الْجَمَاعَةِ كَوْتَرِكُ كَيْفَا ۝

وہ منافق ہر اور دوسری روایت میں ہر کہ مَاتَرَكَ الْجَمَاعَةَ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ نہیں ترک کرتے
جماعت کو مگر منافق لوگ **فصل دوسری بیچ فضیلت نماز شبہ کے دن میں و عن**
ابن ہریرۃ رَضِیَ اللہ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہ صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّی
یَوْمَ السَّجْدَةِ رُبْعَ رُكْعَاتٍ یَقْرَأُ فِی كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ یَا اٰیہَا الْکَافِرُونَ
ثَلَاثَ قُرْآنَاتٍ فَاِذَا خَرَعَ مِنْ صَلَواتِہِ وَسَلَّمَ فَقَرَأَ یَعْلَمُ اٰیۃَ الْکُرْسِیِّ کَتَبَ اللہُ لَہُ
بِکُلِّ حَرْفٍ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَرَفَعَ لَہُ بِکُلِّ حَرْفٍ اَجْرَ سَنَةِ صِیَامٍ لِّیَارِہَا وَرَفَعَ لَہُ
بِکُلِّ حَرْفٍ اَعْطَاہُ اللہُ بِکُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ شَہِیدٍ فَمَوْکَانَ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ
مَعَ النَّبِیِّینَ وَالْمُشَہِدِیْنَ یعنی روایت ہے حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے روز شبہ کے چار رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت میں عبادہ کے
قل یا ایہا الکافرون تین تین بار پس جبوقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے اور سلام دیوے
پھر پڑھے بعد اسکے آیتہ الکرسی لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے اوپر ہر حرف کے ثواب حج اور عمرہ
اور اٹھایا گیا یعنی دیا گیا اسکو اوپر ہر حرف کے ثواب اکیس سال کے روزوں کا یعنی روزے رکھے
اُسنے ایک سال تمام دنوں میں اور قیام کیا اُسنے ایک سال کی تمام راتوں تک اور عطا کیا
اللہ تعالیٰ نے اسکو بدلے میں ہر حرف کے ثواب شہید کا پس ہوگا وہ نیچے سایہ عرش کے
ساتھ نبیوں کے اور شہیدوں کے **فصل تیسری بیچ فضیلت نماز روز یکشنبہ کے**
عَنْ ابْنِ ہُرَیْرَةَ رَضِیَ اللہ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہ صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ
مَنْ صَلَّی یَوْمَ الْاَحَدِ اَرْبَعَ رُكْعَاتٍ یَقْرَأُ فِی كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ اَمَّنَ الْکُرْسِیُّ
مَرَّةً کَتَبَ اللہُ لَہُ بِعَدَدِ کُلِّ نَضْرَائِیٍّ وَنَضْرَائِیَّةٍ حَسَنَاتٍ وَاَعْطَاہُ ثَوَابَ بَیْتِیَّ
وَكَتَبَ لَہُ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَکَتَبَ لَہُ بِکُلِّ رُكْعَةٍ اَلْفَ صَلَوةٍ اِلَی الْاٰخِرِ الْحَدِیثِ

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ
الْاِثْنَيْنِ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ رَكَعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَفِي
آيَةِ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَإِذَا اسْلَمَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ
عَشْرَ مَرَّاتٍ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ غُفِرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ كُلَّهَا
روایت ہے جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص
پڑھے روزِ دو شنبہ کے وقت ارتفاع ہونے دن کے دو رکعت اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد اکیس بار
اور آیت الکرسی ایک بار اور قل نہو اللہ احد ایک بار اور معوذتین ایک ایک بار پھر جب وقت سلام دیوے
تو بعد سلام کے اسْتَغْفِرُ اللَّهُ رَبِّي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَلَأُؤْتِيَ الْيَمِّ دُشًا بار پڑھے اور درود شریف
سیحیہ اوپر نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے دُش بار پس بخشیکا اللہ گناہ اسکے تمام اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو شخص دو شنبہ کے روز بارہ رکعت نماز کسی وقت پڑھے یا وقت بلند ہونے آفتاب کے پڑھے
اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی اکیس بار پس جب وقت کہ نماز سے فراغت پاوے بارہ مرتبہ
سورہ اخلاص پڑھے اور استغفر اللہ بارہ مرتبہ پڑھے پھر نہ اگر لگا اللہ تعالیٰ اُسکو دن قیامت کے
کہ گمان ہے ہمارا بندہ اور بیٹھا فلانے کا کہ آوے ہمارے پاس اور دین ہم اُسکو نعمت سیکران پس
آویگا وہ نزدیک خدا تعالیٰ کے دیوگا اُسکو اللہ تعالیٰ ہزار طے حبت کے اور ہزار تاج جنتی کہ سینکا
وہ اُسکو اور ہونگے اُسکے ہمراہ بہت سے فرشتے کہ لیجا و نیگے اُسکو حبت میں اور عطا ہوگا اُسکو مکان
بڑا جنت میں کہ نہ عطا ہوگا کسی کو موافق اُسکے مگر حسبِ عمل کیا ہوگا موافق اُسکے فضل یا پانچویں
بیچ فضیلت نمازِ یومِ شنبہ کے عَنْ لُسْرِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ ثَلَاثَاءِ عَشْرٍ رَكَعَاتٍ عِنْدَ ارْتِفَاعِ
النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةٌ مَرَّةً وَلِعَدُّ الْفَرَاحِ يَصِلُ عَلَى مِائَةِ مَرَّةٍ لَعَطَاءُ اللَّهِ
لُتَوَابٍ مِّنْ صَامٍ رَّحِبٍ وَشُعْبَانٍ قَدَصَّانٍ وَكَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ حَاجَةِ الْمَيْتِ
آخر تک یعنی روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو چڑھے
روزہ پچھبہ کے درمیان میں ظہر اور عصر کے درمیان اور پچھبہ اول رکعت میں الحمد الکیبار اور آیتہ الکرسی
ستوبار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد ستوبار اور بعد فراغت نماز کے دو دیکھے اور پچھبہ
ستوبار عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب مانند اسکے کہ روزے رکھے اُس نے یعنی رجب میں اور شعبان میں
اور رمضان میں اور ہودیکا واسطے اسکے ثواب مثل حاجیان کہیہ کے اور لکھا جاتا ہے وہ نزدیک اللہ تعالیٰ
کے ایمان والا اور دیجاتی ہیں اسکو نیکیاں اللہ کی طرف سے بعد مومنین کے یعنی جو ایمان لائے ہیں
اور لکھا جاتا ہے وہ اللہ کے نزدیک قے کل والوں میں اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
شخص درود بھیجے اور پیرے اشب میں یعنی شب جمعہ میں ہزار بار پسند لکھیا وہ محبو خواب میں
اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ نعمت دنیا میں کہ پھر نہ محتاج ہوگا وہ کسی کا اور فرمایا حضرت امام
ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سے کہ جس نے چڑھا اس درود شریف کو شب جمعہ میں بعد نماز عشا کے ہزار مرتبہ اور
پھر اسی جگہ سو جاوے مگر یہ تصور اپنے دل میں کر لیوے کہ میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مجلس میں
بیٹھا ہوں اور دیکھتا ہوں جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پسند لکھیا حضرت کو خواب میں یہاں
کہ چڑھے اسکو چند روز درود شریف یہ ہے اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَعَلَىٰ آلِهِ
وَاَصْحَابِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اتفاق کیا ہوا تمام اولیاء کرام نے چنانچہ فرماتے ہیں حضرت
غوث الثقلین شاہ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ کہ دیکھا ہے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب
میں اسی درود شریف کی برکت سے جو ذکر کیا گیا ہے فصل آٹھویں بیچ فضیلت نماز
یوم الجمعہ کے حدیث شریف میں وارد ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی نبی ہوگا

مَنْ صَلَّى صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا حَجَّ حَجَّةً مَبْرُورَةً وَ هَمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ يَعْنِي
جو کوئی نماز پڑھے مغرب کی جماعت سے دن جمعہ کے پس گویا کہ حج کیے اُس نے حج پاک مقبول اور عمرے
قبول کیے گئے اُس کے وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ كُفِّرَتْ عَنْهُ فِي أَوَّلِ
رَكْعَةٍ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَ خَمْسًا وَ عِشْرِينَ مَرَّةً قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ
الْفَلَقِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّةً وَ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ تَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَ
قُلْ هُوَ اللَّهُ مَرَّةً وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عِشْرِينَ مَرَّةً وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّةً فَإِذَا سَلَّمَ
قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَسْبُكَ مَرَّةً فَلَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرَى
رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْمَنَامِ وَ يَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ يَعْنِي رَوَيْتُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
کہ کافر یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے دن جمعہ کے درمیان ظہر اور عصر کے دو رکعت
پڑھے اول رکعت میں الحمد ایک بار اور آیتہ الکرسی ایک بار اور پچیس مرتبہ قل اعوذ برب الفلق اور قل اعوذ
برب الناس ایک بار اور دوسری رکعت میں پڑھے الحمد ایک بار اور قل ہو اللہ ایک بار اور قل اعوذ برب
العلق ایک بار اور قل اعوذ برب الناس ایک بار پھر جب سلام دیکھ تو کہے لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم
پچاس بار پس نہ لکھا دنیا سے یعنی نہ مرگا وہ شخص جب تک نہ دیکھ گیا رب اپنے کو خواب میں اور دیکھا
وہ جگہ اپنی جنت میں یہ حدیث غنیہ میں ہے اور روایت ہے کہ آیا ایک عرانی پاس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کے اور کہا کہ یا رسول اللہ میں دو رہتا ہوں مدینہ سے اور قادش میں ہوتا میں اسیر کہ پڑھوں میں نماز
جمعہ کی مدینہ میں اگر یہ سب دوسری کے پس راہ دکھلاؤ مجھ کو یا رسول اللہ کہ ثواب پاؤں میں مانند نماز جمعہ
کے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے عرانی مسوقت کہ سو دو دن جو گاہیں پڑھ تو دو رکعت
وقت بلند ہونے آفتاب کے اور پڑھ رکعت اول میں الحمد کے بعد قل اعوذ برب الفلق ایک بار اور دوسری میں

الحمد ایک بار اور قل ہو اللہ و ش بار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد میں بار اور تیسری رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تیس بار اور چوتھی رکعت میں سورہ اخلاص چالیس بار پھر شہد پڑھے اور سلام دیوے اور بعد سلام کے پڑھے سورہ اخلاص پچھتر بار استغفار چاہے خدا تبارک سے اپنے واسطے اور اپنے مان پاک واسطے پچھتر بار اور درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پچھتر بار پھر کہو طلب کرے اپنے رب سے حاجت انہی پس ہر حق اور پر اللہ تعالیٰ کے کہ دیوے اسکو حاجت اسکی یعنی جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی اور اس نماز کو صلوة الحاجت بھی کہتے ہیں وَعَنْ ابْنِ اُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ رَكَعَتَيْنِ يَمُرُّ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ بِاِحْتِاجِهِ الْكِتَابَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً وَيَقْرَأُ بَعْدَ التَّسْلِيمِ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً جَعَلَ اللَّهُ اسْمَهُ فِي اصْحَابِ الْجَنَّةِ وَالْكَانَ مِنْ اصْحَابِ النَّارِ وَعَنْ كَرْدُتُوبِ الْعَلَاذِيَّةِ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ اَيَّةٍ قَرَأَهَا حَجَّةً وَعُمْرَةً وَاِنْ مَاتَ مَا بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ اِلَى الْاِثْنَيْنِ مَاتَ شَهِيدًا

روایت ہر ابی امامہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے ہر رات کو دو رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ پندرہ بار اور پھر پڑھے بعد سلام کے آیت الکرسی پندرہ بار اور استغفار پندرہ بار گمراہیگا اللہ تعالیٰ نام اسکا حبیب اصحابوں میں اور اگرچہ ہو وہ اصحاب دوزخ سے اور نبشیدے اسکی اللہ صاحب نے تمام گناہ ظاہر کے اور لکھا اللہ صاحب نے واسطے اسکی بدلے میں ہر آیت کے کہ پڑھا اسنے ثواب حج اور عمرہ کا اور اگر مراد وہ درمیان دو شنبہ کے دوسرے دو شنبہ تک تو مراد شہید فصل پچھتھی بیچ فضیلت نماز منگل کی رات کے قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الثَّلَاثِ اثْنَيْ عَشَرَ رُكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً
وَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا عَرْضُهُ وَطُولُهُ وَسَمِعَ الدُّنْيَا
سَبْعَ مَرَّاتٍ فَرَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِيَّاتِ رُكْعَتِ بَيْتِ بَرِہ کی بارہ رکعت پڑھے ہر رکعت
میں الحمد الیکبار اور اذا جاء نصر الله پانچ بار بنا کر یا اے اللہ تعالیٰ واسطے اسکے گھر جنبت میں کہ عرض اور طول اسکا
سویکامانند وسعت دنیا کے سات حصہ زیادہ فصل پانچون بیچ فضیلت نماز بدھ کی رات کے
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْاَرْبَعَاءِ رُكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي أَوَّلِ رُكْعَةٍ
فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ
مَرَّةً وَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ عَشْرَ مَرَّاتٍ يَنْزِلُ مِنْ كُلِّ سَّمَاءٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ
يَكْتُبُونَ لَهُ الثَّوَابَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے
بدھ کی رات کو دو رکعت پڑھے اول رکعت میں الحمد الیکبار اور قل اعوذ برب الفلق دس بار اور دوسری
رکعت میں قل اعوذ برب الناس دس بار اترتے ہیں ہر آسمان سے ستر ہزار فرشتے لکھتے ہیں واسطے اسکے
ثواب قیامت کے دن تک فصل چھٹی بیچ فضیلت نماز پنجشنبہ کی رات کے عَن
أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْخَمِيسِ
مِائَتَيْنِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ رُكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ خَمْسَ
مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوَّذَتَيْنِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَإِذَا قَرَأَهُ مِنْ صَلَاتِهِ
اسْتَغْفَرَ اللَّهُ خَمْسَ عَشْرَ مَرَّةً وَجَعَلَ ثَوَابَهُ لَوَالِدَيْهِ فَقُلْ أَذَى حَقِّمَا وَإِنْ كَانَا
عَاقِلَيْنِ أَوْ عَجْزَيْنِ مَا يُعْطَى الصَّادِقَيْنِ وَالشُّهَدَاءِ یعنی روایت ہر اسی ہر یہ رضی اللہ عنہ
سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے پنجشنبہ کی رات کو مغرب اور
مشائ کے درمیان میں دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں الحمد الیکبار اور آیت الکرسی پانچ بار

اور قل ہو اللہ پانچ بار اور معوذتین پانچ بار پس جب وقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے پھر ٹپھے استغفار
 پندرہ بار اور بخشے اسکا ثواب اپنے مان باپ کو پس تحقیق گو یا کہ ادا کیا اُسنے حق مان باپ اپنے کا اگرچہ
 ہوں مان باپ اُسکے ناراض اس سے دنیا میں اور عطا کرے تاہر اُسکو اللہ تعالیٰ وہ چیز جو عطا کی ہر صدقہ
 اور شہیدوں کو **فصل ساتون بیچ فضیلت نماز شب جمعہ کے** عن جابر بن
 عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی لیلة
 الجمعة بین المغرب والعشاء اثنتی عشر رکعة یقرء فی کل رکعة فاتحة الكتاب
 وقل هو اللہ أحد عشر مرة فکانتما عبد اللہ تعالیٰ اثنتی عشر سنة وصام
 لیلة اربعاء وقام لیلة صا روایت ہر حضرت جابر رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم نے کہ جو ٹپھے شب جمعہ میں درمیان مغرب اور عشاء کے بارہ رکعت نفل اور ٹپھے ہر رکعت میں
 الحمد اکیبار اور قل ہو اللہ واحد و ش بار پس گو یا کہ عبادت کی اُسنے اللہ کی بارہ برس اور روزے
 رکھے اُسنے اللہ کے تمام دنوں اور قائم ہوا وہ واسطے عبادت کے تمام راتوں وروی عن کثیر
 بن سلمة عن النس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من صلی لیلة الجمعة صلوۃ العشاء الاخرة فی جماعة وصلی بعدھا رکعتین السنۃ
 ثم صلی بعدھا عشر رکعة یقرء فی کل رکعة الحمد لله مرة وقل هو اللہ مرة وللعودتین
 مرة مرة ثم اوتر بثلاث رکعة ونام علی جنبہ الا یمن ووجہہ
 لے القبلة فکانتما اخیال لیلۃ القدر روایت ہر کثیر بن سلمہ سے اور روایت ہر
 انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ٹپھے شب جمعہ کو نماز عشاء کی
 جماعت کے اور ٹپھے بعد اُسکے دو رکعت سنت پھر ٹپھے بعد سنتوں کے و ش رکعت ٹپھے
 ہر رکعت میں الحمد اکیبار اور قل ہو اللہ واحد و ش بار اور معوذتین ایک ایک بار پھر ٹپھے و تترتین رکعت

اور پھر سوئے اوپر پلوے راست تپے کے اور منہ کرے طرف قبلہ کے پس گویا کہ زندہ کیا گئے شب قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اَلشُّوْا مِنْ الصَّلٰوٰۃِ عَلٰی فِی لَیْلَةِ الْمَسْرٰۃِ وَ الْیَوْمِ الْاَکْزَہْرِ لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ وَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ یعنی حضرت نے فرمایا ہر کہ شرت کرو تم زیادہ و روضہ شریف کی اوپر میرے روشن رات میں اور روشن دن میں یعنی وہ شب جمعہ کی ہر اور وہ دن جمعہ کا ہر یا اللہ یا کریم ہر سجائی مسلمان کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرمائیں غم آئین

باب پانچواں کلمہ لا الہ الا اللہ کی فضیلت
میں اور اوعیات وغیرہ کے ذکر میں

اب جانتا چاہیے کہ کل فضائل نمازون کے میں لکھ چکا ہوں مگر بعد نمازون کے کچھ وظائف اور دعا بھی پڑھنا ضرور مناسب ہر سوا ب ہم وہ دعائیں کہ جو کتابوں میں وارد ہیں اس کتاب میں لکھتے ہیں اللہ تعالیٰ اسکے پڑھنے کی مومنوں کو توفیق دے آمحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں خبر دی مجھ کو جبریلؑ نے کہ امیر محمد اللہ تعالیٰ فرماتا ہے کہ نہیں بھیجا ہننے امیر محمدؑ اور پر زمین کے موافق کلمہ لا الہ الا اللہ کے اور اس کلمہ سے قائم کیے گئے زمین اور آسمان اور پہاڑ اور درخت اور خشکی اور تری اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ یہ کلمہ اخلاص کا ہے اور یہ کلمہ اسلام کا ہے اور یہ کلمہ رحمت کا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لا الہ الا اللہ کلمہ شفاعت کا ہے اور لا الہ الا اللہ کلمہ نجات کا ہے اور لا الہ الا اللہ کلمہ بخشش کا ہے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اگر رکھا جاوے کلمہ لا الہ الا اللہ ایک بار میں میزان کے اور رکھے جاوے تمام آسمان اور زمین دو سو بار میں میزان کے التبت بھاری ہو دیکھا بار کلمہ لا الہ الا اللہ اور لکھا ہے کہ جب فی مومن کلمہ لا الہ الا اللہ کہتا ہے تو اللہ جل شانہ فرماتا ہے کہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا یعنی تمہیں میں ہوں رب تمہارا کوئی نہیں لائق بندگی کے مگر میں چنانچہ آیا ہے کہ ایکے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوپر منبر کے بیٹھ کر وعظ فرماتے تھے ایک عمرانی

اوک اگر یا رسول اللہ میں بہت گناہوں اور حد سے زیادہ میں گناہ کیے ہیں پیغمبر علیہ السلام نے فرمایا کہ امر
 اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہیں یا ستارے آسمان کے اعرابی نے عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ
 زیادہ ہیں پھر لو چھا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امر اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہیں یا برگ درختان کہ
 جو اوپر تمام زمین کے ہیں عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ برگ درختوں سے بھی زیادہ ہیں پھر فرمایا حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امر اعرابی تیرے گناہ زیادہ ہیں یا حمت خدا کی زیادہ تیرے گناہوں کے اعرابی نے
 عرض کی کہ یا رسول اللہ اگرچہ میرے گناہ بہت ہیں مگر حمت خدا تمہارے کی میرے گناہوں سے بھی
 زیادہ ہے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لا الہ الا اللہ اور زور سے پڑھا اسکو ساتھ
 محبت کے پس پڑھا اُس نے یہ کلمہ آدھ سے پھر فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اسکو واسطے نماز کے کہ پڑھا کہ
 تو نماز جماعت سے پھر پڑھا کہ تو اس کلمہ کو بیشک اللہ بخشے گا تیرے گناہوں کو اور کتاب میں ہے کہ کلمہ تلوار
 تلوار تیرے ہر قسم سے لیا اس تلوار تیر کو ہاتھ میں نہیں آئیں پاس اس کے کوئی دشمن ڈسکا پس منوں کی
 تلوار کلمہ لا الہ الا اللہ ہر جہلی زبان پر یہ کلمہ ہوگا آگ جہنم کی اس کو سون بھاگ جاوے گی اور یہ بھی
 جانا چاہیے کہ تلوار اسکو کہتے ہیں کہ جبکی دھار تیز ہووے اور رنگ بھی نہ لگا ہووے اور اگر دھار اسکی
 نہیں اور رنگ بھی اسی بہت ہے یہاں تک کہ کچھ کاٹ نہیں کرتی ہے تو وہ تلوار کس کام کی اس سے دشمن
 کوئی نہیں ڈرے گا پس اگرچہ کلمہ تلوار کے ہر جہت تک کہ اس کلمہ کی دھار تیز نہ کرو گے نماز سے اور
 عبادت وغیرہ سے تو پھر یہ تلوار کس کام کی ہوگی چنانچہ اہل تصوف فرماتے ہیں کہ دور کرو رنگ تلوار
 اپنی کا ساتھ عبادت کے اور تیز کرو اسکی دھار کو ساتھ نماز اور روزے کے پس اے کوئی دشمن
 نہیں آویگا پاس تمہارے خوف سے اس تلوار کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی
 لا الہ الا اللہ کہ رات اور دن میں بہت دفعہ کرے اللہ تعالیٰ اس سے گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جنت کی کوئی چیز لا الہ الا اللہ اور کھولیا ونگی واسطے اس کے آٹھون دروازے

جنت کے کہ جسے کثرت کی لار اللہ لار اللہ کی اور فرمایا کہ خزانہ عرش کا ہر لار اللہ لار اللہ اور فرمایا حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی بعد نماز کے ثواب کے لار اللہ لار اللہ کہے گا البتہ وہ جنتی ہو اور فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دیکھے کسی چیز عجیب تو کہے لار اللہ لار اللہ تو گویا صدقہ دیا اُس نے اللہ کی راہ
میں اُس روز اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی اٹھے اور کہے لار اللہ لار اللہ پس پایا
اُس نے ثواب بہت مگر وہ مشرک نہوا اگر مشرک کہے لار اللہ لار اللہ اور پھر طرف شرک کے رجوع ہو تو عذاب
کیا جائیگا وہ دوزخ میں اور زمین بخشیگا اللہ شرک کو مگر جو شرک سے توبہ کرے اور روایت ہے عبد اللہ
بن عمر ابن العاص رضی اللہ عنہ سے کہ پانچ چیزیں ہیں کہ حسین ہوں وہ پانچ چیزیں تو سعید ہو گا وہ اول
یہ کہ کتار ہے لار اللہ لار اللہ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللہ ساعت بساعت اور جب مبتلا ہو کسی بیماری میں یا
کسی بلا میں تو کہے اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاٰجِعُوْنَ اور جب پیش آو اسکو کوئی امر ناخوش تو کہے
اَلْحَوْلُ وَاَلْقُوْرَ اَلَا یَا اللہ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ اور جب دی جاوے کوئی نعمت تو کہے اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
اور جب شروع کرے کوئی کام تو کہے بِسْمِ اللہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اور جب صادر ہووے
اُس سے کوئی گناہ تو کہے اَسْتَغْفِرُ اللہَ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ اور بہت سی حدیثیں اور روایتیں ذکر اللہ کی
فضیلت میں آئی ہیں اور بزرگوں سے ذکر اللہ کی کثرت اور حرص میں بہت کچھ منقول ہیں
چنانچہ آیا ہے کہ ایک بزرگ وقت مونڈانے لبون کے کچھ بڑھتے تھے حجام نے کہا کہ حضرت ٹھہر جاؤ
ایسا نہو کہ ہونٹ کٹ جاوے اُنھوں نے کہا کہ ہونٹ کا کٹ جانا میرے نزدیک بہتر ہے ذکر اللہ
حرک سے اور کتاب میں ہے کہ ایک بزرگ تھے اُنھوں نے روٹی کھانی چھوڑ دی تھی ستونبا کے
رکھے تھے کہ جلدی سے پیکر ذکر اللہ میں مشغول ہو جائیگا ونگاروٹی کھانے میں دیر تک ذکر اللہ سے
باز رہنا پڑتا ہے اور ذکر اللہ منحصر کچھ کلموں اور تسبیحات وغیرہ پر ہونے پر نہیں ہے بلکہ جو اور امر مجاہدانا ہے
اور ممنوعات شرع سے بچنا ہے وہ ہی ذکر اللہ کا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ہزار بار کہے

لا الہ الا اللہ اللہ تعالیٰ اسکو سات چیز عنایت فرماوے اول تو سکرات موت اسپر آسان ہو اور
 دوسرے دنیا سے ایمان جاوے اور تیسرے اسکی قبر کشادہ ہوگی اور چوتھے منکر نکیر کو اچھی
 صورت میں دیکھیکا یا پچوین نامہ اعمال اسکے داہنے ہاتھ میں دن قیامت کے دیے جاونگے اور چھٹے
 پلہ میزان کا اسکی نیکیوں سے بیماری ہوگا اور ساتویں پل صراط سے مانند برق کے گزرے گا اور
 فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کہ لا الہ الا اللہ للک الحق المبین ہر روز سو بار پس
 ہوگا ایمان اسکو فقر سے اور وحشت نہوگی اسکو قبر میں اور ہوگا غنی دل اسکا اور داخل ہوگا جنت
 میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگو جاری رکھو تم اپنی زبان کو ساتھ کلمۃ لا الہ الا اللہ
 کے پس ہراعت اور لحظہ اپنے پروردگار کو یاد کرے اس سے ہرگز نہ غافل ہوگا چنانچہ اللہ صاحب نے
 فرمایا ہر یا ایہا الذین آمنوا ذکرُوا اللہَ ذَلْکُمْ کَثِیْرٌ اَوْ سَبِّحُوْا بِحَمْدِہٖ اَوْ اَصْلِحُوْا لِنِیْسِ اٰمِیْنٍ وَالْوِیَادُ کُرُوْا
 اللہ کو بہت سی یاد اور پاکی بولو اسکی صبح اور شام یعنی یاد کرو اللہ کو بہت سی یاد کرنا رات کو اور دن کو
 جنگل میں اور دریا میں اور صحت اور بیماری میں اور پوشیدہ اور ظاہر میں اور مجاہد صحابی فرماتے ہیں کہ
 ذکر کثیر یہ ہر کہ نہ بھولے اسکے تین کبھی اور حضرات صوفیہ کرام نے کہا ہر کہ ذکر کثیر یہ ہر کہ بیچ مراقبہ
 اور مشاہدہ حق کے مستغرق ہوگا اور اسکے غیر کو بھلا دیوے حضرت مولانا روم فرماتے ہیں سہراں کو
 غافل از حق بک مان ست + در آندم کافر ست امانان ست + اور بگیرہ کہتے ہیں اول روز کو
 اور اصیل کہتے ہیں آخر روز کو خاص کیے کیے ہیں یہ دونوں وقت ساتھ ذکر کے اسلیے کہ ملائکہ رات
 اور ملائکہ دن کے جمع ہوتے ہیں انہیں اور مراد تسبیح سے سُبْحَانَ اللہِ وَبِحَمْدِہٖ ہر اور ایک روایت
 میں یوں بھی آیا ہے کہ موم سُبْحَانَ اللہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللہُ وَاللّٰہُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ
 وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اور بعضوں کے نزدیک تسبیح بگیرہ سے نماز فجر مراد ہے اور تسبیح اصیل سے
 نماز ظہر اور عصر اور مغرب اور عشاء مراد ہے چنانچہ چاہیے کہ بعد نماز کے سُبْحَانَ اللہِ وَبِحَمْدِہٖ ضرور پڑھے

اور یہ نہایت عمدہ وظیفہ ہر نقل ہو کہ جب بخت نصر نے بیت المقدس کو خراب کیا اور حضرت دانیال کو قید کر کے لیگیا ہر باب کو تکلیف اور عذاب دیتا تھا ہر بار کہتے تھے الْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ پھر اُس ملعون نے اُس بنی کو آگے دوشیرون کے ڈال دیا تو وہ شیر انکی خدمت کرنے لگے پھر بخت نصر نے حضرت دانیال بنی کو کوئین مین ڈالا ہر بار شکریہ ادا کرتے تھے یہاں تک کہ حضرت دانیال علیہ السلام نے اُس بلا کو نفست جانا ایک روز حضرت کو کوئین مین خواہش کھانے کی ہوئی مقتولے نے حضرت متارمیا پمیر علیہ السلام کو وحی کی کہ ارمیا واسطے دانیال کے کھانا پکا اور واسطے اُسکے لیجا حضرت ارمیا نے مناجات کی کہ ائو مین بندہ تیرا کشتام مین ہون اور بھائی دانیال علیہ السلام او پر زمین بابل کے مین کھانا کس طرح لیواؤنگا کہ جبکہ وہ ہر حکم ہوا کہ ارمیا موجود کرنا کھانیکا کام تیرا اور پونجا دنیا پاس اُنکے کام ہمارا ہو پس جب کھانا تیار ہوا اسد تقاسے نے ایک ٹکرا ابرکا پاس حضرت ارمیا کے بھیجا گا اس پر اوپر بیٹھو لو پھر بیٹھ گئے ارمیا اوپر ابریکے اور کھانے ہاتھ پر کھانا پھر سوچنے حضرت ارمیا علیہ السلام پاس اُس کوئین کے حسین حضرت دانیال علیہ السلام تھے پس کما حضرت دانیال علیہ السلام نے کہ کہن ہو اوپر کوئین کے کہ دوست کے نام لینے سے روکتا ہر جواب دیا کہ مین برادر تیرا ارمیا ہون دانیال نے کہا کہ ارمیا کیا مھیکو میرے رہنے یا دیکھا ہر کہا کہ ہاں پس اپنے پڑھی یہ دعا خوشی مین آکر الْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ لَا یُتَسَانَا مِنْ ذِکْرِہٖ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ مَتَّ وَتَقٰ بِہٖ کَفَاہٗ وَلَمْ یَسْغَلْہُ الْغِبْرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ یُحَادِثِ بِاِحْسَانٍ اِحْسَانًا وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ یُحْرِی الصَّکْرَ تَحَانًا وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ یُکْشِفُ الصَّکْرَ بَعْدَ الْکُرْبِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ هُوَ رَجَاؤُنَا حِیْنَ یَنْقَطِعُ الْحِیْلُ غَشَا حِیْثَ یَہٗ دَعَا حضرت دانیال علیہ السلام نے پڑھی اسی وقت دشمن کچے ہاتھ سے نجات پائی پس چاہیے کہ یہ دعا بعد ہر نماز کے پڑھے نجات دے گا اسکو اللہ تعالیٰ تمام بلیات دینی اور دنیاوی سے اور آدمی کو اپنے گناہوں کی طرف بھی خیال کرنا چاہیے کہ مین گتے گناہ کیے اور ان گناہوں

دفعیہ کے واسطے کچھ علاج بھی کرنا چاہیے جیسا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگوں علاج کرو اپنے گناہوں کا یہاں
استغفار کے اور توجہ کے اور بچو تم گناہوں سے یعنی بعد نماز کے چاہیے کہ ضرور پڑھے استغفار و توبہ اور پھر مغفرت پڑھے
اپنے رب سے اپنے گناہوں کی حدیث شریف میں آیا ہے کہ پڑھو تم یہ استغفار استغفر اللہ الذی لا الہ الا
ہو الحی القيوم مغفار الذنوب اللہ سبحانہ اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ جو پڑھے اس استغفار کو استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القيوم و اللہ سبحانہ اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہوں
کو اور یہ سید الاستغفار ہے اللہم انت ربی لا الہ الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عہدک
ووسعدک ما استطعت واعوذیک من شر ما صنعت وادعک بنعمتک علی ابوکک
یذنبی فاغفر لی فانہ لا ینفع الذنوب الا انت جو کہ اس دعا میں سید الاستغفار کو ہمیشہ پڑھے ثواب بہت ہے اور
اگر اس روز یا اس رات کو مراد تو شہید مرا آئی ہم سب کو صراط المستقیم سے قائم رکھا آمین ثم آمین جنتک یا ارحم الراحمین

خاتمہ الطبع

بعد تحمید خدا تعالیٰ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کی بشارت ہر رقم کہ اندون ایک سالہ نادرو و منہ خاص عالم نفع
انام جبکہ نام فضائل الشہدۃ والصیام فی اوراد الیالی والا یام ہر سالہ میں پانچ باب میں پہلے باب میں فضیلت بارہ
مہینوں کی بارہ فصلوں میں مرقوم ہے و دوسرے باب میں فضائل جمعہ غسل و وجہ و روزہ ایاہ میں مسطور ہیں تیسرے باب میں
ایام ہفتہ کی نمازوں کا مذکور ہے چوتھے باب میں فضائل راتوں کی نمازوں کے ہیں پانچویں باب میں فضیلت کلمہ طیبہ اوراد
وظائف و دعائیں جو حدیثوں سے ثابت ہیں بشیخ و سبط رقم نمبر میں تصنیف عالم باعمل فضل اکمل مولوی محمد رمضان صاحب
حنفی المذہب مجددی جنہ تصنیفات سے مثل غنیۃ الطالبین و رشید المؤمنین وغیرہ کے بہت کتابیں ہیں بطور
خواہش مزید شائقین مطبع نامی منشی نو لکشور واقع لکھنؤ میں باب چہارم ماہ جون سنہ ۱۳۵۷ مطابق
ماہ ثوال المکرم ۱۳۵۷ میلادی انطباعت سے آراستہ ہے۔

آخری درج شدہ تاریخ پُر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب پنهانی
 جامعہ اسلامیہ
 ۱۔ از کتب عربیہ
 ۲۔ از کتب فارسیہ
 ۳۔ از کتب ہندیہ
 ۴۔ از کتب ترکیہ
 ۵۔ از کتب لاطینیہ
 ۶۔ از کتب گرجیہ
 ۷۔ از کتب یونانیہ
 ۸۔ از کتب ارمنیہ
 ۹۔ از کتب کلدانیہ
 ۱۰۔ از کتب سیرتیہ
 ۱۱۔ از کتب عجمیہ
 ۱۲۔ از کتب مغربیہ
 ۱۳۔ از کتب مشرقیہ
 ۱۴۔ از کتب قدیمیہ
 ۱۵۔ از کتب جدیدہ
 ۱۶۔ از کتب نادرہ
 ۱۷۔ از کتب نایابہ
 ۱۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۱۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۲۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۳۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۴۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۵۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۶۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۷۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۸۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۰۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۱۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۲۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۳۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۴۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۵۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۶۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۷۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۸۔ از کتب ندرت مندہ
 ۹۹۔ از کتب ندرت مندہ
 ۱۰۰۔ از کتب ندرت مندہ

